



تاریخ ادبیات ایران

از صفویه تا عصر حاضر

ادوارد براون

ادوارد گرانویل براون پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه، از دانشگاه کمبریج درجه دکتری پزشکی گرفت. اما هیچگاه به طبابت اشتغال نوزید. براون به علت علاقه‌ای که به مشرق زمین داشت. زبانهای ترکی، فارسی و عربی را فرا گرفت. او در سال ۱۸۸۷ به ایران آمد و مدت یکسال در شهرهائی چون یزد، کرمان و تهران اقامت کرد، با مردم محشور شد و با آداب و رسوم طبقات مختلف آشنائی پیدا کرد. نخستین کتابش به نام سرگذشت یک سیاح در سال ۱۸۹۱ منتشر شد. که شرح مشاهدات او در ایران است. همین کتاب یکبار دیگر به نام یکسال در میان ایرانیان به چاپ رسید. براون پس از بازگشت به انگلستان در دانشگاه کمبریج به آموزش زبان فارسی پرداخت در سال ۱۹۰۲ به مقام استادی زبان عربی آن دانشگاه نائل آمد و تا سال ۱۹۲۶ که پایان عمرش بود، در این سمت کار می‌کرد.

تاریخ ادبیات ایران که حاصل سی سال کوشش و تحقیق و مطالعه مداوم اوست در چهار مجلد است که مجلد چهارم آن (مجلد حاضر) سلسله‌های صفویه، قاجاریه و اوائل پهلوی را دربر می‌گیرد. دیگر آثار ادبی براون عبارت است از: ترجمه خلاصه تاریخ طبرستان ۱۹۰۵، تصحیح تذکره الشعرا ۱۹۰۱، تصحیح جلد دوم لباب الباب ۱۹۰۶، ترجمه چهار مقاله ۱۸۹۹، ترجمه تاریخ گزیده ۱۹۱۰/۱۹۱۲ و طب عربی ۱۹۲۰، براون هم چنین مقالات بسیاری نیز در مجله انجمن سلطنتی آسیائی منتشر کرده است.



انتشارات مروارید

ادوارد براون

تاریخ ادبیات ایران

از صفویہ تا عصر حاضر

ترجمہ: دکتر ہرلم مقدادی

تحریر و تعلیق

دکتر ضیاء الدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوایی



انتشارات مروارید

تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)

ادوارد براون

ترجمه دکتر بهرام مقدادی

تألیف و تعلیق دکتر ضیاء الدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوائی

چاپ اول ۱۳۶۹

تیراژ: ۴۴۰۰ جلد

چاپ گلشن

انتشارات مروارید، تهران خیابان انقلاب صندوق پستی ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵

یادداشت ناشر

کتاب تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون (۱۹۲۶ - ۱۸۶۲) با آنکه بیش از هفتاد سال از تألیف آن می‌گذرد همچنان از جمله کتابهای مهم مورد مراجعه اهل ادب و محققان ادبیات فارسی به شمار می‌رود، و این بیشتر بدان علت است که علاوه بر دقت عالمانه و احاطه حیرت‌آور مؤلف بر موضوع، بنای تألیف کتاب بر متد علمی رایج در نگارش تواریخ ادبی مغرب زمین استوار گشته است.

ترجمه بخشی از جلد چهارم این کتاب در سال ۱۳۱۰ بوسیله آقای نصرالله سیف پور فاطمی در ۸۳ صفحه در اصفهان انتشار یافت، و ترجمه تلخیص یافته‌ای از همین جلد بوسیله روانشاد غلامرضا رشید یاسمی در سال ۱۳۱۶ به چاپ رسید. اما چنانکه اشاره شد این ترجمه تنها تلخیصی از اصل کتاب بود و همه متن اصلی را دربر نداشت، از اینرو انتشارات مروارید تصمیم گرفت در ادامه انتشار ترجمه بخش اول و دوم جلد دوم تاریخ ادبیات براون، ترجمه کامل جلد چهارم را نیز به پیشگاه اهل ادب تقدیم دارد با این امید که در آینده نزدیک بتواند ترجمه نوینی از جلد اول و سوم این کتاب را نیز منتشر سازد.

لازم به تذکر است که در حواشی کتاب علایمی بکار رفته که مبین این عناوین است: ب: براون، م: مترجم، ح: نویسندگان حواشی، م: سال میلادی، هـ: هجری قمری و همچنین ذکر این

د / تاریخ ادبیات ایران

نکته ضروری می‌نماید که اغلب تواریخ هجری مندرج در متن کتاب از سوی نویسندگان حواشی افزوده شده است.

در اینجا لازم می‌داند از آقای دکتر بهرام مقدادی — استاد محترم گروه زبان و ادبیات، انگلیسی دانشگاه تهران — که ترجمه این کتاب را عهده‌دار گشته‌اند، و نیز آقایان دکتر ضیاءالدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوایی که با افزودن حواشی ادبی و تاریخی بر سودمندی کتاب افزوده‌اند، و استاد محیط طباطبائی که اجازه درج مقالات تحقیقی خود را داده‌اند، و همچنین آقای یدالله جلالی پندری که بازخوانی متن را عهده‌دار گشته‌اند، سپاسگزاری نماید.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۱۱	پیشگفتار مؤلف
	بخش اول - نکات عمده تاریخ ایران در چهار قرن اخیر
۱۵	فصل اول - نظریات کلی درباره سلسله صفویه
۴۵	فصل دوم - از ظهور قدرت صفوی تا سال ۹۳۰ هجری
	فصل سوم - اوج و حضيض قدرت صفویه از زمان شاه تهماسب
۹۳	تا عهد شاه سلطان حسین
۱۲۹	فصل چهارم - نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر
	بخش دوم - شعر فارسی در چهار قرن اخیر
۱۶۹	فصل پنجم - بررسی کلی شعر دوران اخیر و بویژه شعر مذهبی ایرانیان
۲۰۷	فصل ششم - دوران قبل از قاجار
۲۶۳	فصل هفتم - شعرای زمان قاجار
۳۰۵	فصل هشتم - مذهب شیعه و نمایندگانش
۳۵۹	فصل نهم - نشر نویسان تا سال ۱۲۶۶ هجری
۴۰۱	فصل دهم - مهمترین پیشرفت های سالهای اخیر
۴۲۹	پیوست : کتابی بی نام با نامی تازه (درباره نقطه الکاف و تاریخ بابیه)
۴۹۵	فهرست نام اشخاص
۵۲۳	فهرست نام کتابها، مجلات و روزنامه ها
۵۳۳	فهرست نام سلسله ها، فرقه ها، قبایل و طوایف
۵۳۷	فهرست تفصیلی مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

جنگهای صلیبی در سه قرن ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ میلادی میان مسیحیان و مسلمانان در گرفت و در این جنگ ها غریبان با تمدن و صنایع و فرهنگ درخشان مسلمانان مواجه شده و در صدد شناسایی بیشتر این تمدن و فرهنگ برآمدند و در حقیقت شرق شناسی از این جا آغاز شد.

پس از آن به کشفهای جالب در زمینه فرهنگ و خط و زبان مردم مشرق توفیق یافته ب فکر ایجاد روابط بازرگانی با مشرق زمین افتادند و باین جهت مؤسساتی مانند کمپانی هند شرقی هلندی و انگلیسی و مانند آن را تشکیل دادند و رفته رفته اسپانیا و پرتغال و دیگر کشورهای اروپایی فکر نفوذ بیشتر برای استعمار در این کشورها را در سر پروراندند.

کشف خط اوستایی بوسیله آنکتیل دوپرون در قرن هیجدهم میلادی و کشف و قرائت هیروگلیف بوسیله شامپولین و قرائت خط میخی بوسیله راولینسن در قرن نوزدهم بتدریج اروپائیان را متوجه فرهنگهای باستانی این سرزمین ها کرد.

فرهنگ و تمدن اسلام هم از دیر زمان مورد توجه خاورشناسان قرار گرفته و برای نفوذ و شناسائی مسلمانان، به تحقیق و تتبع درباره اسلام پرداخته و کتب و رسالات فراوان انتشار دادند، چنانکه ادیان و مذاهب پیش از اسلام نیز در این کشورها مورد بحث و تحقیق اروپائیان واقع شده بود.

از قرن شانزدهم میلادی ایتالیائیها قرآن را به زبان خود ترجمه کرده و پس از آن فرانسویان باینکار دست زدند، و ترجمه قرآن به زبان انگلیسی،

در قرن دوازدهم میلادی انجام گرفته^۱ بود.

ابتدا برای آشنایی با مردم مشرق زمین و ایجاد رابطه با آنان، به آموختن زبان‌های شرقی پرداختند و از این میان دو زبان فارسی و عربی بیشتر مورد علاقه و احتیاج اروپائیان بود، و آموزش این زبانها و تحقیق درباره آنها ظاهراً نخستین گام در تحقیقات ادبی و فرهنگی بشمار می‌آید.

چون زبان فارسی در سرزمین هندوستان از دیرزمان رواج داشته و از دوره مغول گسترش و نفوذ بیشتریافته و زبان رسمی شده بود، ناچار اروپائیان به آموختن این زبان راغب شده و به فراگیری زبان و ادبیات فارسی پرداخته و متون ادبی را خوانده و چاپ کرده و انتشار داده‌اند.

نگارنده این سطور یک فرهنگ تطبیقی لغات فارسی و انگلیسی و عربی دارد که در ۱۸۰۲ میلادی در لندن چاپ شده و برای کارمندان کمپانی هند شرقی انگلیسی، تألیف شده و از اشعار فردوسی و حافظ هم در آن آمده و آن فرهنگ را در مجله راهنمای کتاب سال شانزدهم معرفی کرده‌ایم.

درباره زبان و ادبیات عرب هم کتب بسیار جامع انتشار داده‌اند، از جمله دوزی خاورشناس معروف ذیل قوامیس عرب و فرهنگ البسة مسلمانان را تألیف کرده که این کتاب اخیر توسط دکتر حسینعلی هروی بفارسی ترجمه شده است. بروکلمان نیز تاریخ ادبیات عرب را نوشته است.

زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران و زبانهای ایران پیش از اسلام و ادبیات بعد از اسلام همواره برای خاورشناسان جالب و جاذب بوده و به علل مختلف سیاسی و بازرگانی و استعمارطلبی در آن زمینه وارد شده و تحقیق و تتبع کرده‌اند، هم اکنون نیز در دانشگاهها و مراکز علمی جهان تحقیقات ایرانشناسی انجام می‌گیرد. در اکثر این دانشگاهها مراکز اسلام شناسی و شناخت معارف اسلامی نیز تأسیس شده است.

در همین مجلد و سایر مجلدات تاریخ ادبی ایران اکثر کارها و تحقیقات مستشرقان در زمینه زبان و ادبیات فارسی و اسلام شناسی مورد استفاده ادوارد براون قرار گرفته و به آنها استناد و اشاره کرده است. و در همین جلد از سفرنامه‌های جهانگردان اروپایی در دوره صفویه نام برده که

۱. درباره این ترجمه‌ها رک «مقدمه قرآن کریم» با ترجمه و تفسیر حسین عمادزاده.

به ترجمه‌های آنها اشاره کرده‌ایم.

استاد دکتر ماهیارنوبی در دو جلد کتابشناسی ایران مجموعه مقالات و کتب مربوط به ایران را که به زبانهای اروپائی چاپ شده، نام برده و عرضه داشته‌اند. و در جلد اول، تحقیقات درباره اوستا و مانی و زبان پهلوی و کیش زردشتی و در جلد دوم، پژوهش‌های مربوط به زبان و ادبیات ایران ذکر شده است.

در زبان و فرهنگ و ادبیات ایران بعد از اسلام، مطالب عالی عرفانی و ادبی جالب و بدیع برای بیگانگان وجود داشته که آنان را جذب کرده و به انواع مختلف در آن باره تحقیق کرده و بسیاری از متون ادبی را تصحیح کرده و انتشار داده یا به زبانهای خود ترجمه کرده‌اند. از این میان می‌توان به چاپ دیوان منوچهری به تصحیح کازیمیرسکی لهستانی در ۱۸۸۶ میلادی^۱ و چاپ کشف‌المحجوب هجویری به تصحیح ژوکوفسکی روسی در ۱۹۲۶ میلادی^۲ اشاره کرد، نیز ترجمه رباعیات خیام از فیتز جرال و ترجمه شاهنامه از ژول مول و ترجمه دیوان حافظ بوسیله فن هامر^۳ که سبب آشنائی گوته با حافظ شد، از این قبیل است و ظاهراً نخستین ترجمه گلستان سعدی به فرانسه در ۱۶۳۴ میلادی^۴ انجام گرفته است. اکنون مدت دویست سال است که خاورشناسان با شاهنامه فردوسی آشنا شده‌اند و در سال ۱۷۸۵ میلادی ترجمه منتخبی از شاهنامه توسط ژوزف شامپیون^۵ انتشار یافته است.

شک نیست که بعضی از خاورشناسان در تحقیقات خود فقط در جستجوی حقیقت علمی و ادبی و تاریخی بوده و خواسته‌اند بجهان دانش و ادب خدمت کنند و کوشش‌های ملل دیگر را در نشر معارف بشر و تمدن جهانی به جامعه خود و جهانیان بشناسانند و احترام و قدرشناسی جوامع را نسبت به ملت‌های متمدن و متمدن با سابقه دیرین و کهن، جلب نمایند و برانگیزند، و شاید کسانی مانند کریستن سن دانمارکی و نولدکه آلمانی و

۱. مقدمه دیوان منوچهری تصحیح دکتر دبیرسیاقی، ص ۶.

۲. مقدمه کشف‌المحجوب چاپ محمد عباسی، ص سی و چهار.

۳. لغت‌نامه.

۴. مقدمه گلستان سعدی تصحیح عبدالعظیم قریب، ص قا.

۵. کتابشناسی فردوسی گردآورده ایرج افشار، ص ۱۵۹.

بارتولد روسی و هانری ماسه فرانسوی و نیکلسن انگلیسی از این گروه مستشرقان باشند، و تعداد این گروه کم نیست.

اما بسیاری دیگر در حالیکه به فرهنگ و تمدن مشرق زمین خدمت نموده و آن را معرفی کرده‌اند به بازرگانان و سیاسیون و استعمارگران کشورهای خود یا دیگر کشورهای نفوذ طلب و استعمارگر و سلطه جوی نیز خدمت نموده‌اند.

بعضی از شرق شناسان مانند پیرلوتی در کتاب «بسوی اصفهان» ایران را ستوده و توصیف بسزا کرده و بعضی مانند جیمز موریه در کتاب «حاجی بابای اصفهانی» در اندیشه تحقیر و زشت نمایی ایران و ایرانی بوده‌اند. شرح حال و آثار خاورشناسان را در کتب مختلف می‌توان مطالعه کرد از جمله «فرهنگ خاورشناسان» تألیف ابوالقاسم سحاب و خاورشناسی در روسیه و اروپا تألیف بارتولد، ترجمه حمزه سردادور، و نیز «المستشرقون» تألیف نجیب العقیقی که به زبان عربی^۱ است.

اما ادوارد گرانویل براون (متوفی ۱۹۲۶ میلادی)^۲ در میان خاورشناسان از جهت تحقیقات مربوط به فرهنگ و تمدن ایران و اسلام شهرت و معروفیت خاص بدست آورده است و درباره او شاید بیش از دیگران سخن گفته و نوشته باشند، و از آن جمله مقاله علامه محمد قزوینی در بیست مقاله^۳، و مقاله مجتبی مینوی در مجله روزگاران، ج ۱، شماره ۲ و مقالات دکتر محمود افشار در مجله آینده دوره قدیم^۴ و مآخذ دیگر است که در مقدمه ج ۱ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون ترجمه استاد دانشمند آقای علی پاشا صالح (ص هشت و نه، حاشیه) ذکر شده است.

نظریات مخالف و موافق اهل قلم و دانشمندان و محققان درباره خاورشناسان بخصوص ادوارد براون در مقدمه جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون ترجمه استاد علی پاشا صالح نقل شده و باید به آنجا مراجعه کرد.

۱. فهرست کتب چاپی عربی تألیف خانباا مشار، ستون ۸۴۱.

۲. ادوارد براون در ۵ ژانویه ۱۹۲۶ میلادی مطابق با ۱۸ دیماه ۱۳۰۴ شمسی در ۶۴ سالگی درگذشته است.

۳. نقل از سال چهارم مجله ایرانشهر.

۴. سال اول شماره های ۳ و ۴ و ۷.

اگر چه درباره تاریخ ادبیات ایران، خاورشناسان دیگر مانند هیرمان^۱ و یان ریپکا^۲ نیز تحقیق کرده و کتاب‌هایی انتشار داده‌اند، اما کار ادوارد براون که طی سی سال مطالعه و بررسی و جستجو انجام داده بیش از سایر تحقیقات ایران‌شناسی عالمگیر شده و شهرت یافته است.

خود براون در دیباچه جلد اول^۳ تاریخ ادبیات ایران، هدفش را از تدوین و تألیف چنین کتابی اینگونه بیان می‌دارد: «سالیان دراز مرا آرزو این بود که حدیث کامیابیه‌های معنوی و ادبی ایرانیان را بنویسم، یکی از مورخین در تاریخ انگلستان کتابی دارد که درخور اعلی درجه ستایش است، نام آن داستان‌نویس گرین و عنوان آن کتاب نفیس «تاریخ مختصر مردم انگلیس» است، نگارنده نیز دل در این راه بسته بود که سرگذشت ایران را اندکی بهمان اسلوب پردازد... کتابهای فراوانی درباره ایران نوشته‌اند لکن تا امروز کمتر کسی را آن همت بوده است که داستان بسیار دل‌انگیز این کشور کهنسال را بنحو جامع و در عین حال بالنسبه موجز و مختصر به رشته تحریر در آورد...».

براون زبان فارسی را خوب می‌دانسته و علاقه داشته است همیشه به فارسی سخن گوید و به گفته محمد قزوینی دیوان حافظ را تماماً از حفظ داشته است.

او تاریخ ادبی ایران را در چهار جلد تدوین کرده که جلد اول از زمان باستان تا زمان فردوسی، و جلد دوم از فردوسی تا سعدی و جلد سوم از سعدی تا جامی و چهارمین از جامی تا عصر حاضر است.

جلد اول و دوم را استاد علی پاشا صالح ترجمه کرده و با حواشی و تعلیقات بسیار انتشار داده‌اند، اما چهار فصل جلد دوم بوسیله آقای دکتر فتح‌الله مجتبائی و پنج فصل دیگر آن بوسیله آقای غلامحسین صدری افشار نیز ترجمه شده و انتشار یافته است که آن ترجمه‌ها هم حواشی و اضافات دارد.

جلد سوم کتاب بوسیله مرحوم علی اصغر حکمت ترجمه شده و با حواشی و تعلیقات مترجم منتشر شده است.

۱. تاریخ ادبیات آه با ترجمه دکتر شفق انتشار یافته است.

۲. تاریخ ادبیات ریپکا با ترجمه عیسی شهابی منتشر شده است.

۳. ج ۱ تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح، ص ۱.

و پیش از اینکه به ترجمه کتاب حاضر یعنی جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف براون اشاره و در آن باره گفتگو کنیم، مناسب است بگوییم که روش تدوین کتاب تاریخ ادبی ایران، بسیار علمی و متدیک است و همه تحولات علمی و تاریخی و سیاسی و مذهبی را که در تحولات ادبی مؤثر است، بررسی کرده و مورد تحقیق و موشکافی قرار داده است، و درباره اهمیت کار او در مقدمه مجلدات دیگر و نیز در مقالات مربوط به براون به تفصیل بحث شده است.

ادوارد براون در بسیاری از موارد مدافع ایران بوده و نسبت به ایرانیان احترام خاص قائل شده است، نسبت به اسلام هم با دیده احترام و بزرگداشت می‌نگرد و در این باره می‌نویسد^۱: «برای اسلام و تمدن اسلامی ایران و عرب منتهای ستایش و احترام را قائلم و در این هنگام که اسلام و تمدن اسلامی بدین پایه از طرف اروپائیان مورد سوء تفاهم واقع گردیده و حقایق را وارونه جلوه داده‌اند، مخصوصاً بر نگارنده فرض است که عقاید خود را بگوید و اعتراف کنم که حداعلای اعجاب و تحسین را نسبت به اسلام و تمدن اسلامی ایران و عرب احساس می‌کنم...» او تاریخ طب اسلامی را نیز نوشته و درباره ایران آثار دیگر هم دارد.

اما نظر و عقیده او نسبت به فرقه بابیه که بحثی در همین جلد چهارم دارد، همان است که مرحوم محمد قزوینی گفته و نوشته است^۲: «کنت دو گوینو از نویسندگان مشهور فرانسه در کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی یک فصل بزرگ قریب به سیصد صفحه، مخصوص به بحث از تاریخ فرقه بابیه کرده است و چون اندکی بعد از قتل باب و قبل از ظهور اختلافات مذهبی بین این طایفه در تهران بوده، اطلاعات مهمی در این کتاب در خصوص بابیه جمع کرده است، و تألیفات براون دنباله تحقیقات گوینو و ذیل و متمم آن است و آن مرحوم جمیع وقایع راجع به این طایفه را... مخصوصاً اختلافاتی که بعد از باب مابین ایشان پیدا شده از انقسام به ازلی و بهائی و «ناقضین» و «ثابتین» و مخاصمات این فرق با یکدیگر همه را یک جا جمع نمود...» مرحوم قزوینی مؤلفات براون را راجع به باب شرح داده است و پس از ذکر این مطالب و بیان اهمیت کار گوینو و براون در

۱. تاریخ ادبی ایران، تألیف برون، ج ۲، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۵۶.

۲. مقاله محمد قزوینی در بیست مقاله، ص ۲۳۴ - ۲۳۷.

این باره می‌نویسد: «اهمیت اطلاع بر احوال و اوضاع این طایفه بخصوص در اروپا فقط از نقطه نظر فن تحقیق مذاهب و ادیان و نیز از نقطه نظر مطالعه فن تاریخ است... و الا اصل فرقه بابیه فی حد ذاته و از لحاظ نهضت فکری و فلسفه ادیان در نظر اروپائیان چندان اهمیتی ندارد و بعقیده ایشان جز مشتی تخیلات ساده لوحانه چیز دیگری نیست»^۱.

با تمام این احوال ادوارد براون اگر چه کوشیده است در بحث‌های مربوط به فرقه‌های مذهبی و موارد خاص مربوط به اسماعیلیه و شیعه و سنی بیطرفانه وارد شود و از غرض و جانب‌داری یا ترجیح یکی بر دیگری خالی باشد، باز هم تحت تأثیر بعضی غفلت‌ها و سهوها قرار گرفته و دچار اشتباهات فراوان شده که می‌توان پاره‌ای از آنها را بر غرض ورزی حمل کرد. و مترجمان مجلدات سه گانه تاریخ ادبیات ایران براون، غالباً در حواشی و یادداشت‌های اضافی به این اشتباهات اشاره کرده‌اند.

ما برای حصول اطمینان و رفع ابهام و اشکال همه مطالب مؤلف را که از نسخه‌های خطی نقل کرده با چاپ‌های مختلف آن نسخ مقابله کرده و جای آن مطالب و صفحات آنها را نیز نشان داده‌ایم و هر جا که در نقل سخنان تناقضی یا اختلافی وجود داشته مورد بحث قرار داده و رفع تناقض یا تضاد کرده‌ایم.

بهر حال در دیباچه جلد چهارم کتاب براون ترجمه رشید یاسمی نقل شده که در مرداد ۱۳۰۴ شمسی چند ماه قبل از مرگ براون، وزارت فرهنگ نامه‌ای به او نوشته و اتمام مجلدات تاریخ ادبیات او را تبریک گفته و از او اجازه خواسته که برای ترجمه آن کتاب اقدام کند، مؤلف هم اجازه ترجمه را داده و این پاسخ نیز در آغاز همان مجلد چهارم چاپ شده است.

این جلد چهارم چون از دوره صفویه تا عصر حاضر (زمان براون) بحث و گفتگومی‌کند و از نفوذ روحانیت و از ادبیات معاصر و جنبش مشروطیت سخن می‌گوید، بر سایر مجلدات امتیاز خاص دارد و شاید بیشتر مورد علاقه مطالعه کنندگان تاریخ ادب ایران باشد. اما این کتاب آخرین تاریخی که دارد سال ۱۹۲۳ میلادی است و تاریخ مقدمه آن ۱۹۲۴ است و از آن تاریخ

۱. بگفته قزوینی محبت براون به اسلام و ایران بکلی بی‌شائبه بوده، و این گفته را از مقاله قزوینی در حاشیه ص ۲۵۷ نقل کرده‌ایم.

تاکنون تألیفات و تحقیقات فراوان دربارهٔ زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران و اسلام شده، و بسیاری از متون ادبی و تاریخی که خطی بوده بچاپ رسیده و از این جهت مطالب کتاب براون تازگی خود را از دست داده است.

بهمین لحاظ نگارندهٔ این مقدمه با همکاری دوست دانشمند و استاد تاریخ و ادب آقای دکتر عبدالحسین نوائی با نگارش حواشی و تعلیقات و افزودن اطلاعات و ذکر مآخذ لازم، کتاب را برای کسی که امروز مطالعه می‌کند بشکل تازه‌تر و سودمندتری در آورده‌ایم.

می‌دانیم که این جلد سالها پیش از این در زمان حیات مؤلف بوسیلهٔ مرحوم رشید یاسمی ترجمه و در ۱۳۱۶ شمسی چاپ شده، اما آن ترجمه از تمام کتاب نیست و بسیاری از مباحث و فصول حذف یا خلاصه شده و اشتباهات مؤلف نیز بحال خود باقی مانده و شروح و حواشی زیاد هم ندارد، و چاپ دوم آن کتاب که در سال ۱۳۲۸ به انجام رسیده عیب دیگری پیدا کرده و آن جابجا شدن صفحات و شماره‌های ارجاعی در پاورقی هاست. بهر حال ما کوشیده‌ایم که به تمام نکات مبهم یا اشتباهی و احیاناً مغرضانهٔ مؤلف اشاره کنیم و نشان دهیم که تا چه اندازه مؤلف و دانشمند ایران‌شناس ایران دوست در کار عظیم و جهانی خود صدیق بوده و اهمیت خدمت او در چه حد است.

بحث‌های مربوط به ادیان و مذاهب و فرق اهل تصوف خالی از تسامح نیست و جای جای آنها را یادآوری کرده و موارد اغراق و مبالغه و افراط و تفریط‌ها را گوشزد نموده‌ایم.

مترجم دانشمند کتاب آقای دکتر بهرام مقدادی در این ترجمه کوشش فراوان کرده و از هر جهت امانت ترجمه و بیان مطالب مؤلف را رعایت نموده و اگر در قرائت بعضی از اسامی و نقل از لاتین به فارسی سهوی شده باشد، اصلاح کرده‌ایم، اما کار ترجمه کامل است و اصلاحات بندرت انجام گرفته و ما مجاز نبوده‌ایم که در آن کار اصلی دخالت کنیم.

امید است این کتاب با ترجمهٔ تمام و کامل، همراه با حواشی و اضافات و تعلیقات لازم، ادبیات دورهٔ صفویه تا عصر حاضر (زمان براون) را به اهل فضل و ادب و علاقه‌مندان آثار ادبی بشناساند و از این راه خدمتی بسزا انجام گرفته باشد تا روان مؤلف شاد شود و مترجم ارجمند و

مقدمه / ۹

نویسندگان حواشی و توضیحات نیز دلگرم و تشویق شوند. بدیهی است که سعی مؤسسه انتشارات مروارید در نشر این کتاب مشکور است، و از خداوند بزرگ توفیق همه خدمتگزاران به دانش و ادب و دین را مسألت داریم.

دکتر ضیاءالدین سجادی

شهریورماه ۱۳۶۶ شمسی



پیش گفتار مؤلف

این مجلد کاری را که بیش از بیست سال پیش به عهده گرفته بودم به پایان می‌رساند و بیانگر زحمتی است که یک عمر کشیده‌ام، چون از وقتی که یادگیری زبان فارسی را در تابستان ۱۸۸۰م آغاز کردم، یعنی از هجده سالگی، آرزوی نگارش یک دوره کامل تاریخ ادبیات ایران را همواره در دل می‌پرورانده‌ام. بخش نخست آن، «از آغاز تا زمان فردوسی» تا نخستین روزهای قرن یازدهم میلادی را دربرمی‌گرفت و در سال ۱۹۰۲م به چاپ رسید؛ و ادامه آن، تا حمله مغول در اواسط قرن سیزدهم، به سال ۱۹۰۶م به زیور طبع آراسته گردید، که آقای فیشر انوین^۱ این دو مجلد را به چاپ رسانیدند. چهارده سال گذشت تا جلد سوم به نام تاریخ ادبیات زیرسلطه تاتار (۱۲۶۵ - ۱۵۰۲م) چاپ شد. دلائلی که باعث شد تا من آنرا با شکل و عنوانی تقریباً متمایز از مجلدات قبلی چاپ کنم در پیش گفتار ذکر شده است، ولی اساساً این کتاب جلد سوم تاریخ ادبیات ایران را تشکیل می‌دهد، همانطور که کتاب حاضر به چهار قرن اخیر می‌پردازد (۱۵۰۰ - ۱۹۲۴م)، و همانطور که در همان پیش گفتار آمده است تاریخ ادبیات ایران در عصر حاضر نامگذاری شده و باید آنرا چهارمین و آخرین جلد این اثر به شمار آورد.

با وجود اینکه نمی‌توانم مجلد حاضر را از لحاظ صورت یا اهمیت بر سه مجلد پیشین برتر بدانم، و کاملاً از نقائص آن آگاه هستم، به نظر این کتاب حاوی مطالب تازه بیشتری بوده و نمایانگر تحقیقات بکر بیشتری از

دیگر مجلدات است. با توجه به نظریه ای که نه تنها در اروپا، بلکه تا حدود قابل ملاحظه ای در ترکیه و هندوستان هم رایج است و می‌گویند ادبیات فارسی منحصرأ به شعر اختصاص دارد و باید به آن توجه بیشتری کرد، و مقدار کمی شعر قابل خواندن از زمان جامی تا کنون گفته شده است، باید گفت ادبیات چهار قرن اخیر بسیار نادیده گرفته شده، و منابعی که من مورد استفاده قرار داده‌ام تقریباً همه اش به زبان فارسی بوده و تا قرن نوزدهم، یعنی هنگامی که چاپ و چاپ سنگی تدریجاً به ایران آمد، منحصرأ به صورت نسخ خطی بوده است. در ایجاد کتابخانه شخصی زبان و ادبیات فارسی ام همواره توجهم بیشتر معطوف به منابع مورد نیاز اثرم بوده تا فقط به زیبایی تذهیب، تصاویر یا خوش نویسی، و شخصاً این سعادت را داشته‌ام که مجموعه جالب مرحوم سرآلبرت هوتن شیندلر^۱ و تعدادی نسخ نادر و گرانبها را که مرحوم حاجی عبدالمجید بلشاه گردآوری کرده بود به دست بیاورم. رهین منت آقای ا. جی. الیس^۲ هستم چرا که ایشان سخاوتمندانه، غالباً به مدت چندین سال، بسیاری از کتابهای نادر را که در غیر اینصورت نمی‌توانستم به آنها دسترسی داشته باشم، به من عاریت داده‌اند؛ برای آقای ای. ادواردز^۳ قائم مقام ایشان در شعبه کتب شرقی موزه بریتانیا و همچنین برای دکتر ال. بارنت^۴ رئیس آن شعبه به خاطر زحمات بی پایان و بی دریغشان سپاس فراوان دارم.

کاش می‌توانستم از مشاوره با دوستان ایرانی ام، به ویژه میرزا محمدخان قزوینی و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، ضمن پیشرفت این اثر، بیشتر سودجویم، البته به دوست قدیمی ام، حسین دانش بیک عضو اداره قرضه ملی ترکیه عثمانی، که هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات ترکی از مشاهیرند نیز به خاطر پیشنهادهای بسیار با ارزش و روشنگرانه شان مدیونم. یک دوست قدیمی دیگر به نام سید حسن تقی زاده که خوشبختانه پس از حدود چهارده سال غیبت، هنگامی که آخرین صفحات این کتاب زیر چاپ می‌رفت، به این دیار مسافرت نمودند لطف کرده نسخه های

1. Sir Albert Houtum Schindler

2. Mr. A.G. Ellis

3. M.E. Edwards

4. Dr. L. Barnett

چاپخانه را مطالعه کرده و پیشنهادات و اصلاحات بسیاری نموده اند که زیر عنوان ملحقات بنظر خواهد رسید. محقق اروپایی زبان و ادب فارسی می تواند از ایرانیان کتاب خوانده و بصیر چیزهای بسیاری فرا گیرد که در کتابها یا کتاب هایی که در دسترس اوست یافت نشود، ضمناً سلیقه و قضاوتشان، اگرچه گاهگاهی کاملاً باب طبع محقق اروپایی نیست، تقریباً همیشه دارای اهمیت و قابل تعمق است. درست چند روز پیش بود که شیخ کاظم الدوله جیلی، دانشمند شیعه عربی زبان عراق که اخیراً عضو هیأت علمی دانشکده مطالعات شرق شناسی لندن شده است، به دیدار اینجانب آمد و من از او پرسیدم به نظرش بهترین کتاب های مربوط به اصول شیعه کدامند. ایشان فوراً پنج کتاب زیر را نام بردند، که من قبلاً نام هیچکدامشان را نشنیده و آنها را ندیده بودم، در حالیکه همه شان در ایران چاپ یا چاپ سنگی شده اند:

- (۱) کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الفراء، تألیف شیخ جعفر الکبیر .
- (۲) کتاب قوانین الاصول، تألیف میرزای قمی
- (۳) کتاب رسائل شیخ مرتضی انصاری
- (۴) جواهر الکلام، تألیف شیخ محمد حسن
- (۵) کتاب مستدرک الوسائل تألیف حاجی میرزا حسین نوری.

نمی توانم از فرد فرد کسانی که با علاقه و دلسوزی در نوشتن این کتاب مشوق اینجانب بوده اند یا کسانی که با مهارت استادانه شان به این کتاب شکل و محتوی داده اند تشکر کنم. نوشتن این کتاب لذت بخش بوده و تکمیل آن باعث امتنان و رضایت. به نظر نگارنده حتی اشتباهات و نارسایی هایش، با برانگیختن حس انتقاد و تحقیق، باعث پیشرفت و توسعه دانش ما در این باب شده و اگر همانطور که آرزوی من است در انجام این کار نیتم پاک بوده، باز انتقاد معقول محققان صاحب صلاحیت را به ستایش بی تعصب دوستان بیش از اندازه صمیمی ترجیح می دهم، چنانکه سعدی^۱ فرماید:

کفیت اذنی یا من تعد محاسنی علانیتی هذا ولم تدرباطنی

ادوارد. جی براون

۱۲ ژوئن ۱۹۲۴

فصل اوّل

نظریات کلی دربارهٔ سلسلهٔ صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه — پیدایش دودمان صفوی در آغاز سدهٔ شانزدهم میلادی در ایران، نه تنها برای این کشور و همسایگانش، بلکه بطور کلی برای اروپا، رویداد تاریخی مهمی بود. این رویداد نه تنها نشانهٔ برقراری نظام سلطنتی ایران و تجدید حیات ملیت ایرانی است که بیش از هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه نشانهٔ ورود ایران در مجمع ملل و منشأ روابط سیاسی ای است که هنوز هم تا حد قابل ملاحظه‌ای پایدار است. آقای آر. جی. واتسن^۱ که کتاب بسیار خوب خود به نام تاریخ ایران از آغاز سدهٔ نوزدهم تا سال ۱۸۵۸^۲ را با نظر افکندن کوتاهی به گذشته شروع می‌کند، هنگامی که این دوره را مورد بررسی قرار می‌دهد، از اینکه در حقیقت این دوره نشانهٔ انتقال از قرون وسطی به قرون نسبتاً جدید است، بسیار خرسند است. پیروزی اعراب بر ایرانیان در اواسط قرن هفتم میلادی دین زرتشت و امپراتوری ساسانی را برانداخت و تا نیمهٔ قرن سیزدهم که حکومت خلفا به دست لشکریان مغول و تاتار سرنگون شد، ایران را تا حد یکی از ولایات تابعهٔ حکومت خلفا تنزل داد. درست است که هم قبل و هم بعد از این واقعهٔ خطیر، سلسله‌های مستقل یا نیمه مستقل در ایران حکومت می‌کردند، ولی آنها بطور کلی از نژاد ترک یا تاتار بودند، مانند غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و خاندان چنگیز و تیمور؛ و اگر سلسله‌ای ایرانی چون آل بویه وجود داشته، فقط بر بخشی از ایران قدیم مسلط بوده

۱. رابرت گرانٹ واتسن (R.G. Watson) مؤلف کتاب تاریخ قاجار، از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ میلادی است که با ترجمهٔ عباسقلی آذری انتشار یافته و ترجمهٔ دیگری نیز دارد. ح

2. *History of Persia from the beginning of the Nineteenth Century to the year 1858*, London: Smith and Elder, 1866.

است^۱. سلسله صفویه این افتخار را داشت که از ایران «ملت‌ی دوباره»، مستقل، خودمحمور، پر قدرت و مورد احترام بسازد که مرزهای آن در زمان پادشاهی شاه عباس کبیر (۱۵۸۷ — ۱۶۲۸ م) (۹۹۶ — ۱۰۳۸ ه. ق) با مرزهای امپراتوری ساسانی برابر بود. در این زمان بود که اصفهان، با تغییر پای تخت از قزوین، طبق ضرب المثلی ایرانی «نصف جهان» گشت و

۱. در این جا باید به سلسله‌های دیگر ایرانی مانند: طاهریان و صفاریان و سامانیان نیز اشاره کرد:

سلسله طاهریان نخستین سلسله مستقل ایرانی بود که بوسیله طاهر ذوالیمینین از مردم خراسان در سال ۲۰۵ ه. ق تأسیس شد. طاهر سرداری سپاه مأمون بغداد را در سال ۱۹۸ ه. ق محاصره کرد و محمد امین را به قتل رساند، مأمون در سال ۲۰۵ ه. ق حکومت خراسان را به طاهر داد و او در این سال سلسله مستقل ایرانی را بعد از اسلام، تأسیس کرد و چون در سال ۲۰۷ ه. ق درگذشت طلحه و پس از او عبدالله بن طاهر و طاهر بن عبدالله و محمد بن طاهر حکومت کردند تا در سال ۲۵۹ ه. ق محمد بن طاهر بوسیله یعقوب لیث صفار از میان رفت و این سلسله منقرض شد. امراء طاهری در تشویق شاعران و ادیبان عرب زبان کوشش فراوان داشتند و بعضی مانند طاهر ذوالیمینین و عبدالله بن طاهر، خود ادیب و شاعر بودند (رک: از عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز، زین الاخبار گردیزی، روضة الصفا ج ۴، تاریخ ایران تألیف عباس اقبال، تاریخ ایران بعد از اسلام، تألیف دکتر زرین کوب).

اساس حکومت صفاریان با قیام یعقوب لیث صفار (رویکر) از عیاران سیستان در سال ۲۴۸ ه. ق، نهاده شد و این سلسله مستقل ایرانی از سال ۲۵۴ ه. ق رسماً تأسیس گردید. یعقوب بر سیستان و کرمان و گرگان و فارس تسلط پیدا کرد و طاهریان را منقرض ساخت و بر سرزمین طاهریان با خلیفه عباسی، المعتمد جنگ کرد و شکست یافت و درصدد تهیه سپاه و جنگ با خلیفه برآمد اما بسال ۲۶۵ ه. ق در اهواز درگذشت و پس از آن برادرش عمرو حکومت کرد و تا سال ۲۸۷ ه. ق که اسماعیل سامانی عمرو را در جنگ به اسارت درآورد صفاریان رونق و اعتبار داشتند، و از آن پس امرای صفاری تا سال ۳۹۳ ه. ق در سیستان حکومت می‌راندند و در این سال محمود غزنوی آنان را برانداخت.

از خصوصیات عمده دوران صفاریان توجه خاص به شعر دری و زبان فارسی بود، مخصوصاً یعقوب چون زبان تازی نمی‌دانست، به گفته تاریخ سیستان شاعران را به سرودن شعر فارسی وادار کرد و نظر بیشتر محققان آنست که آغاز شعر دری و نخستین شعر فارسی از این زمان است (رک: تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفاج ۱، ص ۱۴۴ — ۱۵۴) و راجع به صفاریان و سرگذشت یعقوب (رک: تاریخ عرب تا دیالمه، تألیف عباس پرویز، تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراء بهار، تاریخ گردیزی، سرگذشت یعقوب لیث نوشته دکتر باستانی پاریزی و مآخذ دیگر و لغت نامه).

سامانیان بزرگترین سلسله مستقل ایرانی بعد از اسلام بودند که جدشان سامان خداده بود و مؤسس آن اسماعیل سامانی بود و این سلسله از ۲۷۹ ه. ق تا ۳۸۹ ه. ق سلطنت کردند و اوج عظمت و رونق کار این سلسله زمان نصر بن احمد سامانی بود (۳۰۱ تا ۳۳۰ ه. ق) که رودکی استاد شاعران و نخستین شاعر بزرگ فارسی گوی در دربار او می‌زیست.

در دوره سامانیان به آداب و رسوم ایرانی و مخصوصاً زبان فارسی و رواج نظم و نثر این زبان توجه فراوان شد، چنانکه شاهنامه‌های منشور و منظوم بوجود آمد و مقدمه کار فردوسی در شاهنامه قرار گرفت که بنا به قول معتبر حدود سال ۳۷۰ ه. ق به تصنیف آن آغاز کرد.

مقدمه شاهنامه ابومنصوری که قدیم‌ترین نثر فارسی است در محرم سال ۳۴۶ ه. ق نوشته شد که به تصحیح محمد قزوینی انتشار یافته است.

بنا به اظهارات دون ژوان ایران^۱ دارای عمارات باشکوه و صنعتگران چیره دست شد و بازرگانان از سرزمین های دور به آنجا می آمدند و هیأت های اعزامی سیاسی نه تنها از هندوستان، ماوراءالنهر^۲ و ترکیه بلکه تقریباً از همه کشورهای اروپایی از روسیه گرفته تا اسپانیا و پرتغال به ایران مأمور می شدند.

دردسترس نبودن تاریخ کافی و کاملی از این سلسله — با وجود اهمیت این دوره و فراوانی منابع موجود، تاریخ کامل^۳ و درستی درباره سلسله صفویه نوشته نشده است. ^۴ کلیاتی که سرجان ملکم^۵ و سرکلمنتز مارخام^۶، در تاریخ ایران خود گفته اند نارسا و نادرست و بر پایه منابع بسیار محدودی استوارند و تازه این منابع بهیچوجه موثق به شمار نمی آیند. فراوانی و تنوع منابع، غیرقابل دسترس بودن بسیاری از منابع مهم اطلاعاتی، و چند زبانه بودن اسناد مربوطه موانع خطیری در پیش پای کسی که می خواهد همه جانبه با این دوره برخورد کند به وجود می آورند.

— در زمان منصور بن نوح تاریخ طبری توسط ابوعلی بلعمی ترجمه شد که به تاریخ بلعمی معروف است و تفسیر طبری نیز به فرمان آن پادشاه به توسط عده ای از دانشمندان به ترجمه فارسی درآمد. در دوران سامانیان علماء و دانشمندان در رشته های مختلف علوم به تازی و پارسی کتاب نوشته اند. (راجع به سامانیان رک: احوال و آثار رودکی تألیف سعید نفیسی، حواشی چهارمقاله به تحقیق محمد قزوینی، تاریخ ایران تألیف عباس اقبال، از عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز، روضة الصفا، ج ۴، لغت نامه و مآخذ دیگر. ح)

۱. یکی از چهار نجیب زاده ایرانی که بعدها به دین مسیحیت روی آورد. م.

2. Transoxiana

۳. در فصل سوم از گزارش های با ارزش کروسینسکی Krusinski و هانوی Hanway درباره سال های آخر حکومت صفویه یاد خواهم کرد. ب

۴. بعد از تألیف این کتاب درباره صفویه و پادشاهان این سلسله کتب بسیار تألیف یا ترجمه شده است مانند: شاه اسماعیل اول تألیف رحیم زاده صفوی، اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، انقراض سلسله صفویه تألیف لاکهارت ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی مینورسکی بر تذکرة الملوك. ترجمه مسعود رجب نیا، شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی تألیف دکتر باستانی پاریزی و کتب دیگر. ضمناً انقراض صفویه تألیف لاکهارت با ترجمه مصطفی قلی عماد نیز بوسیله مؤسسه انتشارات مروارید به چاپ رسیده است. شیخ صفی و تبارش نوشته احمد کسروی نیز یکی از همین آثار بشمار می آید. هم چنین نظام ایالات در دوره صفویه تألیف هربرن ترجمه کیکاوس جهاننداری چاپ شده است. خلاصه التواریخ تألیف قاضی احمد قمی مربوط به نخستین سالهای سلطنت شاه عباس اول نیز به تصحیح هانس مولر چاپ شده که قسمتی از این کتاب است و تمام آن در دو جلد شامل تاریخ صفویه به تصحیح دکتر احسان اشراقی از انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. ح.

5. Sir John Malcom

6. Sir Clements Markham

چهار منبع مهم چاپ نشده فارسی — چهار منبع بسیار مهم فارسی معاصر که درباره سالهای نخستین این دوره، تا وفات شاه عباس کبیر، به جا مانده است، عبارتند از، *صفوة الصفا*، که در آن زندگی نامه شیخ صفی الدین، مرشد معروف قرن سیزدهم، که این سلسله عنوان خود را از نام او اقتباس کرده، نوشته شده: *نسب نامه سلسله صفویه* که در آن شجره نامه این خاندان همراه با اطلاعات ارزشمندی درباره بزرگان این خاندان نوشته شده است که در جای دیگری یافت نمی شود؛ *احسن التواریخ*^۱، که در سال ۱۵۷۷ م / ۹۸۶ هـ. ق، فقط یکسال پس از مرگ شاه تهماسب به پایان رسیده و درباره حکومت وی و پدرش شاه اسماعیل، مؤسس سلسله می باشد، و *تاریخ عالم آرای عباسی*^۲، که شرح مفصلی است درباره حکومت شاه عباس کبیر. هیچکدام از این کتاب ها چاپ نشده^۳، حتی ترجمه هم نشده است، و همه شان جز آخری، حتی به صورت نسخه خطی به ندرت یافت می شود. خوشبختانه نسخه هایی از *نسب نامه* و *عالم آرای عباسی* درست دارم که قبلاً به سرآلبرت هوتن — شیندلر^۴ تعلق داشت، و از لطف بی کران آقای ای. جی الیس^۵ سپاسگزارم که نسخه خطی دو کتاب دیگر را که در بالا به آنها اشاره شد، در اختیار نگارنده گذاشته اند.

بی اعتباری مجموعه های تاریخی فارسی اخیر — گرچه نویسندگان کتاب های تاریخ عمومی به فارسی در سال های اخیر، مانند رضاقلی خان در *متمم روضه الصفا* میخوانند به منابع اشاره شده دسترسی داشته و از آنها سود جسته اند، اما نه تنها این متون را خلاصه کرده، بلکه متأسفانه مطالب نقل شده را تغییر داده و رعایت امانت را نکرده اند.

مثال آشکاری از تحریف تاریخ — آنچه در سطور پایین آمده است نمونه خوبی از این تحریفات ناشیانه است: شاه عباس کبیر در ژوئیه ۱۵۹۹ میلادی هیأتی به روسیه، لهستان، آلمان، فرانسه، اسپانیا، انگلستان و اسکاتلند و به نزد پاپ رُم و بلندپایگان و نیز

۱. احسن التواریخ قسمت صفویه یکبار در کلکته سال ۱۹۳۰ میلادی به تصحیح و کوشش چارلس نارمن سیدن بچاپ رسیده و بار دیگر به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی در ایران منتشر شده است. ح
۲. تاریخ عالم آرای عباسی در دو جلد با مقدمه ایرج افشار، از طرف انتشارات امیرکبیر، در ۱۳۳۴ و در سال ۱۳۵۰ شمسی منتشر شده و پیش از آن همین دو جلد در یک جلد با چاپ سنگی در سال ۱۳۱۴ قمری انتشار یافته است. ح
۳. پس از نگارش این سطور، نگارنده نسخه بسیار خوبی از *صفوة الصفا* که در بمبئی چاپ سنگی شده است، از طریق یکی از دوستان ایرانی خود دریافت کردم. ب

4. Sir Albert Houtum-Schindler

5. Mr. A.G. Ellis

اعزام کرد. اعضای این هیأت عبارت بودند از حسین علی بیک^۱ نماینده ایران و چهار نجیب‌زاده ایرانی سلحشور (که به روایت دون ژوان شوالیه نامیده می‌شوند)، پانزده خدمتگذار ایرانی، و سیرآنتونی شرلی^۲ معروف به اتفاق پانزده ملازم انگلیسی، دوراهب پرتغالی، و پنج مترجم. این هیأت از راه دریای خزر و رود ولگا به مسکوف رفتند و در آنجا به مدت پنج الی شش ماه اقامت گزیدند، سپس از آلمان به ایتالیا رفتند، ولی برای اینکه نماینده عثمانی را که در آن زمان در ونیز بود آزاده خاطر نکنند، اجازه ورود به آن شهر را نیافتند، اما وقتی که در آوریل ۱۹۰۱ به رُم رسیدند و دو ماه در آنجا اقامت گزیدند، از آنها پذیرایی شایانی شد. از آنجا با کشتی از طریق جنوا^۳ به جنوب فرانسه و اسپانیا رفتند که در آنجا سه نفر از چهار «نجیب‌زاده ایرانی» (شوالیه‌ها) به دین کاتولیک گرویدند و به دن فیلیپ^۴، دندی‌یگو^۵ و دون ژوان ایران^۶ موسوم گشتند.

دون ژوان ایران — سرآنتونی شرلی که از آغاز، روابطش با همقطاران ایرانی اش تیره شده بود، در رُم از این هیأت جدا شد، ولی گزارشهای مستقلی که او و برخی از همراهانش^۷، تا آن زمان نوشته بودند به ما این توانائی را می‌دهد که از روی آنها روایات دون ژوان را ارزش‌یابی کنیم. دون ژوان، که از کیش اسلام روی گردانده بود، جرأت نمی‌کرد به ایران برگردد و به سرنوشت مرتدان دچار شود، به ناچار، برای دانستن پایان غم‌انگیز این ماجرا باید به مورخان ایرانی مراجعه کنیم. در عالم‌آرای عباسی^۸ ضمن شرح وقایع سالهای ۱۶۱۳ — ۱۶۱۴ م / ۱۰۲۲ هـ. ق گزارش ورود سفرای پادشاه اسپانیا به اصفهان

۱. دون ژوان او را «اوزون علی بیک» می‌نامد ولی آنتونیودی گوا (Antonio di Govea) او را «اوسین علی بگ» می‌خواند که بدیهی است بخش اول نام او «حسین» است نه «اوزون»، همانطور که من قبلاً حدس زده بودم. ب.

اوزون علی بیک درست نیست، صحیح همان حسین علی بیک بیات رئیس هیئت نمایندگی ایران است که از طرف شاه عباس به‌مراهی آنتونی شرلی به دربارهای اروپا رفت. (رک: دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، هم‌چنین تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه تألیف نصرالله فلسفی، و ایران و جهان تألیف دکتر عبدالحسین نوائی). ح

2. Sir Anthony Sherley 3. Genoa 4. Don Phillippe 5. Don Diego 6. Don Juan of Persia
۷. نگاه کنید به کتاب «برادران شرلی... نوشته یکی از اعضاء همان خانواده» (Chiswick, 1828) صفحات ۲۵ — ۳۵. ب

کتاب برادران شرلی بوسیله آوانس خان ساعد السلطنه ترجمه شده است. ح
۸. شرح واقعه دنگیز بیک یوزباشی روملو و کشته شدن او بعلمت خطاها و گناهانش در دوران سفارت خود، در تاریخ عالم‌آرای عباسی (چاپ تهران، ج ۲، ص ۸۶۲ — ۸۶۳) آمده و به ترتیبی است که براون خلاصه آن را نوشته است. ح

۹. نسخه خطی نگارنده (F.230) که دارای علامت H.14 است. ب
رک: حاشیه صفحه بعد.

را می‌خوانیم که به همراهی چند کشیش و یک نماینده ایرانی از اروپا آمده بودند.^۱ این شخص اخیر، که باعث خشم شاه شده بود، بدون اینکه فرصتی برای توضیح یا عذرخواهی داشته باشد، به فجیع‌ترین وضعی کشته شد، و شاه برای اسپانیایی‌ها توضیح داد که دلیل رفتارش با شخص مذکور این بوده که وی ضمن مأموریت مرتکب چندین عمل خیانتکارانه و زشت شده، مانند باز کردن نامه‌هایی که ممهور به مهرشاهی بوده و فاش کردن مضمون آنها، و جامه عزا برتن کردن در سوک مرگ ملکه اسپانیا و فروختن استوارنامه خود به عنوان پاپ، به بازرگانی که به جای او خود را به پاپ معرفی کرده، و او از این معامله سود کلانی برده است. شاه چنین نتیجه‌گیری کرد: «ولی مهم‌ترین خطایش و دلیل اصلی مجازاتش این بود که او چنان با ملازمان خود بدرفتاری کرده و آنقدر آنها را آزد، که چندتای‌شان به دین مسیحی گرویده و در اروپا ماندگار شدند تا بدین وسیله از دستش خلاص شوند، بنابراین غیرت اسلامی اقتضا می‌کرده که او مجازات شود و به سزای اعمال خود برسد.»

حالا با مراجعه به ملحقات رضاقلی خان به روضة الصفا، که تاریخ عمومی ایران است و به سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۷۴ هـ. ق) تألیف شده، گزارشی از همین واقعه^۲ می‌خوانیم که ظاهراً، با جرح و تعدیل کمی، از عالم‌آرای عباسی، اقتباس گردیده، ولی در آن تغییری بسیار مهم، از روی بی‌توجهی، داده‌اند، چون از قول شاه عباس نقل شده که بزرگترین گناه سفیرش این بوده که چند نفر از مسیحیان اظهار تمایل کرده بودند که به دین اسلام بگروند و به ایران بیایند، ولی نماینده ایران چنان با آنها بدرفتاری کرد، که آنها از این کار پشیمان شدند و دوباره به دین مسیحیت رجعت کردند و همانجا ماندگار شدند. من تصور می‌کنم دلیل این تحریف عمدی تاریخ این باشد که رضاقلی خان نمی‌خواسته است این عقیده را ترویج کند که یک مسلمان ایرانی امکان داشته روزی مسیحی شود؛ و نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم اینست که با گفته‌های مورخین اخیر ایرانی خیلی باید با احتیاط برخورد کرد و در صورت امکان اظهاراتشان را باید با اسناد موجود در آن دوره مقابله کرد.

خطای سرجان ملکم — پیش از اینکه از این موضوع بگذریم، باید به اشتباه سرجان ملکم^۳ که علت آن استفاده نادرست از مآخذ ایرانی بوده اشاره کنم. در سال

۱. اگرچه این نماینده دنگیز بک شاملو ملقب به یوزباشی (سروان) نامیده می‌شود، نه حسن علی بگ، چنانکه در روایت دون ژوان آمده است (f. 120 b) لیکن به نظر نگارنده شکی در یکی بودنشان وجود ندارد. ب

۲. شرح این واقعه در تاریخ روضة الصفا ناصری (ج ۸ روضة الصفا) تألیف رضاقلی هدایت تحت عنوان «به سیاست رسیدن بکتریک (دنگیزبیک) یوزباشی روملو سفیر شاه بعد از مراجعت فرنگ بدرگاه» نوشته شده (ج ۸ چاپ

خیام، ص ۴۱۲ — ۴۱۳) و بهمان ترتیبی است که برون اشاره کرده است. ح

۱۰۰۲ ه. ق / ۴ - ۱۵۹۳ م، که هفتمین سال سلطنت شاه عباس بود، جلال منجم، پیشگویی کرد که برای شاه مصیبتی اتفاق خواهد افتاد، و توصیه نمود که شاه باید چند روزی از سلطنت کناره گیری کند و شخصی را که مرگش واجب است به جای خود بر تخت نشاند تا تأثیر گردش کواکب در مورد او مصداق پیدا کند. به این ترتیب عمل شد، و مردی به نام یوسف^۱ سه روز شاه شد و پس از پایان سه روزه قتل رسید و شاه عباس به تاج و تخت بازگشت. سرجان ملکم می گوید که این یوسف، «که نویسندگان ایران با احتیاط کامل می گویند کافر بوده، احتمالاً باید مسیحی بوده باشد» ولی این اشتباه است؛ او از پیروان یک فرقه ضالّه اسلام به نام نقطویه^۲ (پیروان نقطه) بود که به تناسخ و دیگر آئین های خلاف اسلامی اعتقاد داشت که شرح کاملی از ظهور و سقوطشان در عالم آرای عباسی^۳ و به نقل از آن در روضه الصفا آمده است. بنابراین، اگر تاریخ حقیقی صفویه نوشته شود، لازم است که به مآخذ اصلی مراجعه کنیم، و در مرحله اول باید این مآخذ، که فعلاً فقط به

۳. تاریخ ایران (لندن، ۱۸۱۵) جلد اول، ص ۵۲۷. ب.

۵. تاریخ ایران سرجان ملکم بوسیله میرزا اسماعیل حیرت ترجمه و چاپ شده است. ح

۱. یوسف از نقطویان بود که بعد از این درباره آنان شرحی خواهیم داد و داستان سلطنت سه روزه و قتل او در عالم آرای عباسی (چاپ تهران، ج ۱، ص ۴۷۳) ذکر شده است. ح

۲. بحث مختصر درباره نقطویه این است که: نقطویه یا نقطویان یا پسیخانیان، پیروان محمود پسیخانی گیلانی بوده اند که در سال ۸۰۰ ه. ق مذهب نقطوی را پدید آورد، محمود در آغاز کار خود از پیروان حروفیه بود، اما از آن فرقه رانده شد و نقطویه را بنیان نهاد، او در ۸۳۱ ه. ق درگذشت.

این فرقه را به این جهت نقطویه نامیده اند که محمود پسیخانی آفرینش و مبدأ همه چیز را خاک می داند و آن را نقطه می خواند، نقطویان به قیامت و بهشت و دوزخ و دنیای پس از مرگ اعتقاد نداشتند و انسان کامل را می پرستیدند و به تناسخ معتقد بودند (فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۶، اعلام).

جماعتی از این فرقه در قرن دهم هجری قمری ظهور کردند و در زمان شاه عباس اول آنان را از میان بردند. در تاریخ عالم آرای عباسی، در این مورد نوشته شده است:

«از وقایع این سال (سال هفتم جلوس شاه عباس اول) قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست... که به الحاد اشتها یافته بودند... درویش خسرو به کسوت درویشی و قلندری در آمده و مدتها سیاحت نموده و با جماعت نقطویان آمیزش کرده... (عالم آرای عباسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۴۷۳) و جای دیگر (ج ۱، ص ۴۷۶) می نویسد: «بعد از معاودت از سفر لرستان درویش خسرو را حاضر ساخته، علما را جمع نموده به تفحص حال او پرداختند... بظهور پیوست که از بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمی دارند و نقطوی بودن او از غایت اشتها... ثبوت یافته بود، حکم به قتلش فرموده از جهاز شتر بخلق آویخته در شهر قزوین گردانیدند... از رساله ها که در علم نقطه نوشته شده بود، ظاهر شد که آن طایفه عالم را قدیم شمرده و اعتقاد بحشر و اجساد قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همان را می شمارند...»

راجع به نقطویه و شرح کامل درباره این فرقه باید به کتاب نقطویه یا پسیخانیان اثر دکتر صادق کیا مراجعه کرد. ح

صورت نسخه خطی موجود است، چاپ شود.

منابع اطلاعات ترکی – هرچند تاریخ‌های فارسی، فقط بخشی از موادی را تشکیل می‌دهند که برای چنین کاری مفیدند: تاریخچه‌های بیشمار و در بعضی موارد بسیار خوب چاپ شده و چاپ نشده ترکی از این دوره، و به ویژه درباره جنگ‌های ایران و عثمانی که تقریباً بدون وقفه در قرون شانزدهم و هفدهم ادامه داشتند، برای تکمیل و اصلاح تاریخ این دوره ضروری می‌باشند. مهمترینشان مجموعه بزرگ اسناد فریدون بیگ به نام منشآت سلاطین است که کمی پیش از سال ۹۹۱ ه. ق / ۱۵۸۳ م گردآوری شده و در دو جلد در سال ۱۲۷۴ ه. ق / ۱۸۵۸ در قسطنطنیه به چاپ رسیده است.^۱ مکاتبات سیاسی که در این مجموعه با ارزش ولی فراموش شده، به ترتیب تاریخی منظم شده، قسمتی به ترکی، قسمتی دیگر به عربی و فارسی آمده است. از زمان تیمور به بعد، قسمت اعظم آن را مسائل روز در ایران تشکیل می‌دهد و از نیمه دوم جلد اول بخش عظیمی از آن حاوی نامه‌هایی است که بین سلطان بایزید دوم (۱۴۸۲ – ۱۵۱۲ میلادی)، سلطان سلیم اول (۱۵۱۲ – ۱۵۲۰ میلادی) و سلیمان اول (۱۵۲۰ – ۱۵۶۶ میلادی) از طرفی، و شاه اسماعیل (۱۵۰۰ – ۱۵۲۴ میلادی) و پسر و جانشین شاه تهماسب (۱۵۲۴ – ۱۵۷۶ میلادی) از طرف دیگر رد و بدل می‌شده است. همچنین گزارش‌های با ارزشی از چند لشکرکشی است، که یکی از آنها منجر به جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اوت ۱۵۱۴ میلادی، به ضرر ایرانیان تمام شد، و اخبار روز به روز جابه‌جایی‌های برون‌مرزی و درون‌مرزی ارتش عثمانی داده شده است. سایر اسناد دولتی، چه ایرانی و چه ترکی، که به صورت نسخ خطی موجود است^۲، تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.^۳

۱. هنگامی که این سطور را می‌نوشتیم، فقط جلد اول این کتاب را که دارای ۶۲۶ صفحه است و تا سال ۹۶۶ ه. ق / ۱۵۵۸ م خاتمه می‌یابد، در اختیار داشتیم. به لطف دوستم حسین دانش‌بیک جلد دوم این کتاب هم سرانجام به دستم رسید. ب

۲. کلیه مدارک و اسناد دوران تیمور تا پایان سلطنت شاه سلطان حسین در هشت جلد به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی گردآوری شده و انتشار یافته است به این ترتیب:

الف. از تیمور تا شاه اسماعیل از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱ جلد

ب. شاه اسماعیل، ۱ جلد؛ شاه تهماسب، ۱ جلد؛ شاه عباس، ۳ جلد

ج. جانشینان شاه عباس، ۲ جلد. ح

۳. چند سند جالب دولتی از دستورالامضاء صاری عبدالله افندی (متوفی به سال ۱۰۷۹ ه. ق / ۱۶۶۸ م) با حواشی مرحوم شارل شفر در کتاب Chrestomathie Persane [مجموعه ایرانی] (پاریس، ۱۸۸۵) جلد دوم صفحات ۲۱۸ – ۲۵۹

و ۲۰۹ – ۲۳۱ آمده است. ب

نوشته‌های اروپایی معاصر صفویه — نوع سوم از منابعی که نمی‌توان آنها را زیاد با اهمیت تلقی کرد، نوشته‌های اروپائانی است که به علت داشتن مأموریت‌های سیاسی، مذهبی یا بازرگانی در این دوره به ایران آمده بودند. به علت برخورد آزادمنشانه شاه عباس کبیر با مسیحیان، تعداد کسانی که در زمان فرمانروایی او و جانشینانش به ایران می‌آمدند، بسیار زیاد بود. بهترین گزارش کارهای شان که به نظر نگارنده رسیده، شرحی است که مرحوم شارل شفر در مقدمه (صفحات ۱- CXV) کتاب وضع ایران در سال ۱۶۶۰ تألیف بر رافائل دومان^۲، رئیس مبلغین مذهبی کاپوسین‌ها^۳ در اصفهان، نوشته است که البته این شخص به علت حسن سلوک و دانش خود و بواسطه پنجاه سال اقامت (۱۶۴۴ — ۱۶۹۶ میلادی) در اصفهان می‌توانسته است منبع موثق اطلاعاتی در این زمینه باشد. آثاری را که آقای شفر^۴ ذکر کرده به زبان‌های هلندی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، لاتین، پرتغالی و اسپانیایی نوشته شده ولی مهم‌ترینشان به دو یا سه زبان مختلف چاپ شده است. معروفترین نویسندگان این کتاب‌ها (باستثنای نخستین نمایندگان ونیزی^۵ به دربار اوزون حسن، مانند کاترینوزینو^۶، ژرفوباربارو^۷ و امبروزیو کونتارینی^۸، که اکثرشان در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی، و در نتیجه قبل از پیدایش سلسله صفویه به ایران آمده بودند.) عبارتند از: آنتونی جنکینسن^۹، برادران شرلی^{۱۰}، کارت رایت^{۱۱}، پاری^{۱۲} و سرتوماس هربرت^{۱۳} انگلیسی، و چند تن دیگر چون آنتونیو دی گووآ^{۱۴}، دون گارسیا دو سیلوا فیگوروسا^{۱۵}،

1. *l'Estat de la Perse en 1660*, Leroux, Paris, 1890, pp. CXV +465.

2. le Père Raphaël du Mans

3. Capuchin Mission

۴. از جمله این کتاب‌ها نباید مرآت الممالک تألیف دریا دار دلاور ترک، سید علی رئیس را نادیده گرفت زیرا این شخص در سال ۶ — ۱۵۵۴ میلادی، از راه خشکی، از هندوستان به کشور عثمانی سفر کرده و در قزوین شاه تهماسب از او پذیرایی کرد. ترجمه انگلیسی وامبری (Vambery) از این کتاب (چاپ لوزاک لندن به سال ۱۸۹۹) بسیار ناقص است. ب

مرآت الممالک نیز بوسیله محمود تفضلی و علی گنجه‌لی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۵۵ شمسی انتشار یافته است. ح

۵. سفرنامه‌های ونیزیان بوسیله دکتر منوچهر امیری ترجمه و منتشر شده است. ح

6. Caterino Zeno 7. Josepho Barbaro 8. Ambrosio Contarini 9. Anthony Jenkinson

۱۰. سفرنامه برادران شرلی بوسیله آوانس خان مساعد السلطنه ترجمه شده است. ح

11. Cartwright 12. Parry 13. Sir Thomas Herbert 14. Antonio di Govea

15. Don Garcia de Silva Figuerosa

سفرنامه دون گارسیا بوسیله غلامرضا سمعی ترجمه و منتشر شده است. ح.

اولتاریوس^۱، ته‌ای خیرا^۲، پیترودلاواله^۳، تاورنیه^۴، ته‌ونو^۵ و آخرین و مهم‌ترینشان شاردن^۶ و پُتی دولاکروا^۷. آقای شفر در بررسی خود از قرن هفدهم جلوتر نمی‌رود، ولی سقوط نهایی سلسله صفویه پیش از هجوم افغانها، در سال ۱۷۲۲ میلادی بوسیله مورخ توانایی به نام پدر کروسینسکی یسوعی^۸ نوشته شده و نامه‌هایی از برخی بازرگانان هلندی در اصفهان، که چندتای‌شان را ه. دانلپ^۹ در کتاب پرزیه^{۱۰} چاپ کرده است، آورده که: جزییات مصیبت بار این فاجعه را به روشنی شرح می‌دهند. از این زمان تا پیدایش سلسله معاصر قاجار در اواخر قرن هجدهم عده نسبتاً کمی از اروپائیان به ایران آمدند یا در آنجا اقامت گزیدند، علت آنهم تا حدی اوضاع نابسامان این مملکت و در نتیجه وجود مشکلاتی در راه هیأت‌های مبلغین مذهبی یا بازرگانی بوده، و تا حدی شرائط دگرگون شده سیاسی هم در این امر دخالت داشته است. هدف از مأموریت‌های بیشمار سیاسی از کشورهای گوناگون اروپایی به ایران، چه در دوران سلطنت سلاطین صفوی و چه قبل از آن، تقریباً در همه موارد، جلب همکاری این مملکت به جنگ با دولت با اقتدار ترکان عثمانی بوده که با فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی به اوج قدرت خود رسیده بود و مخصوصاً در زمان حکومت سلطان سلیم معروف به «مخوف» و سلیمان معروف به «بزرگ» (۱۵۱۲ — ۱۵۶۶ م.)، که اولی مصر و شهرهای مقدس^{۱۱} را فتح کرد و خود را خلیفه خواند و دومی کم‌مانده بود وین را تسخیر کند که شکست خورد، این دولت به نهایت اقتدار خود رسید. خطر ترکان عثمانی باندازه‌ای دولتمردان اروپایی را به وحشت انداخت که بوسبک^{۱۲} سفیر فردیناند^{۱۳} در دربار سلیمان نظر خود را در این باره با سخنان جالبی که در زیر می‌آید

1. Olearius 2. Teixeira 3. Pietro della Valle 4. Tavernier 5. Thevenot
6. Chardin

سفرنامه‌های اولتاریوس و پیترودلاواله و تاورنیه و شاردن ترجمه و منتشر شده است به این ترتیب:

سفرنامه اولتاریوس بترجمه احمد به‌پور بسال ۱۳۶۳ شمسی انتشار یافته است.

سفرنامه پیترودلاواله بترجمه شعاع‌الدین شفا از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

سفرنامه تاورنیه بترجمه ابوتراب خان نظم‌الملک انتشار یافته است

سفرنامه شاردن بترجمه محمد عباسی انتشار یافته است. ح

7. Péti de la Croix
8. The Jesuit père Krusinski

سفرنامه کروسینسکی بچند ترجمه در آمده و انتشار یافته است. از جمله: بنام بصیرت‌نامه توسط عبدالرزاق بیک دنبلی

منتشر و در جلد دوم منتظم ناصری نقل شده است. ح.

9. H. Dunlop 10. Perzië (Harlem, 1912: pp. 242-7) 11. The Holy Cities (مکه و مدینه)
12. Busbecq 13. Ferdinand

این چنین بیان نمود: «میان ما و نابودی فقط ایرانیان قرار دارند. اگر ایران نبود، ترکان در کوتاه‌ترین مدت برما چیره می‌شدند. این جنگی که میان آنها درگرفته برای ما فقط مهلتی است نه رهایی.»^۱ در سال ۱۷۲۲ میلادی، که سلسله صفویه، پس از فساد چندین ساله، سرانجام سقوط کرد، تا مدتی ایران از اهمیتی برخوردار نبود و ترکها هم دیگر خطری برای اروپائیان ایجاد نمی‌کردند و اختلافات شدید مذهبی که به مدت دو قرن علت اصلی جنگ ایران و عثمانی بود، به ویژه پس از توسعه سیاست آشتی‌پذیر نادرشاه بزرگ، تدریجاً به سردی گرایید. در اثر این دگرگونی‌ها اجرای سیاست قبلی اروپایی دیگر غیرممکن و غیرضروری شد.

ویژگی‌های بارز سلسله صفویه — پس از مرور مختصر در منابعی که اطلاعات ما را از سلسله صفویه بدست می‌دهد، باید به شرح ویژگی‌های بارز آن پردازیم. اگرچه طرح کلی این ویژگی‌ها باندازه کافی روشن است، اما مقداری مسائل جالب وجود دارد که نمی‌توان گفت از هر لحاظ کاملاً حل شده است. این مسائل زیر عنوان ملیت، مذهب، هنر و ادبیات در پیش روی ماست که به همین ترتیب آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ملیت

از چه جهت می‌توان گفت جنبش صفویه «ملّی» بوده است — قبلاً به این موضوع اشاره شد که این شاهان صفویه بودند که از ایران، پس از هشت قرن و نیم سقوط، «ملّتی دوباره ساختند». این درست است، اما آن ملیتی که به این ترتیب ایجاد شد، با انواع ملیت‌هایی که در زمان حاضر با آن آشنا هستیم فرق دارد. زبان و نژاد که پایه و اساس ملیت را تشکیل می‌دهند، نسبت به مذهب، در این مورد نقش کم‌اهمیت‌تری را بازی کردند. در هیچ زمانی تنفر متقابل میان عثمانیان و ایرانیان به اندازه هشت سالی (۱۵۱۲ — ۱۵۲۰ م) (۹۱۸ — ۹۲۶ هـ. ق) که سلطان سلیم «مخوف» و شاه اسماعیل، بنیانگذار سلطنت صفویان، با هم در مبارزه بودند، شدت نیافت. مکاتبات دولتی این دوره که فریدون‌بک آنها را کتابت کرده است، از قلمرو سیاست تجاوز کرده، به ناسزاگویی تبدیل شده، چنانکه عبارت «اوباش قزلباش» مؤدبانه‌ترین ترکیبی است که پادشاه عثمانی برای دشمنان ایرانی خود به کار می‌برد. علت این تنفر شدید آشکار و متقابل زیر عنوان «مذهب»

۱. تاریخ ترکان عثمانی، نوشته کریزی (creasy) لندن، ۱۸۷۷ صفحات ۲ — ۱۷۱ و زندگی‌نامه و نامه‌های... بوسک (لندن، ۱۸۸۱)، جلد اول، صفحات ۲ — ۲۲۱. ب

شرح داده خواهد شد ولی این تنفر شامل حال نژاد و زبان نگردید. هنگامی که امریکا وارد جنگ^۱ اخیر شد، روزنامه‌ها نوشتند که مردم در برخی از شهرها، برای اینکه تنفر خود را از هر چیزی که مربوط به آلمان می‌شد ابراز کنند، هر نوع کتاب آلمانی را که بدستان می‌رسید جمع می‌کردند و آتش می‌زدند. اما هیچ ترک یا ایرانی در قرن شانزدهم با دست زدن به چنین عمل کودکانه‌ای خصومت خود را ابراز نکرد. برعکس باید توجه داشت که هم سلطان سلیم و هم شاه اسماعیل بسیار ذوق شاعرانه داشتند، چون سلطان سلیم^۲ تقریباً و منحصرأ به فارسی شعر می‌گفت و شاه اسماعیل که تخلص خطائی^۳ بود، نیز تقریباً و منحصرأ به ترکی شعر می‌سرود.^۴ تنفر ترکان عثمانی از قزلباش به علت معتقدات مذهبی آنها بود که با معتقدات مذهبی ترکان عثمانی^۵ متفاوت داشت، نه از این لحاظ که ایرانی هستند، در حالیکه زبان فارسی همواره برای ایشان به عنوان زبان ادب و سیاست مقام شامخ را دارا

۱. مقصود جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) است. ح
۲. سلطان سلیم عثمانی در ۹۲۶ هـ. ق پس از هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت جهان را بدرود گفت، او در شعر فارسی گاه سلیم و گاهی سلیمی تخلص می‌کرده و در اشعارش اندیشه‌های عرفانی نیز راه یافته است. نسخه‌ای خطی از دیوان او در کتابخانه ملک تهران وجود دارد.
- مطلع یک غزل او این است: «آنکس که حسن داد ترا و وفا نداد — اندوه و درد داد مرا و دوا نداد»، و تخلص سلیم در این غزل آمده: «بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تاخت — پیغام سوی دوست به باد صبا نداد»، و مطلع یک غزل عارفانه او این است: «در اقلیم فنا چون شمع اگر چه زار می‌برم — خوش است این دولت باقی که بهر یار می‌میرم»، و تخلص سلیمی در این غزل آمده: «سلیمی چون برای یار می‌میری چه مینالی — من از بهر چنین مرگی دمی صدفار می‌میرم» (شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تألیف دکتر رضا خسروشاهی ص ۷۹-۸۴)، نیز درباره شرح حال و اشعار فارسی سلطان سلیم (رک: مجالس النفائس امیرعلیشیر نوائی، بتصحیح علی اصغر حکمت، ص ۳۵۹-۳۶۴).
۳. «آن حضرت (شاه اسماعیل) باشعرا نیز خوش داشتی و همت بر تربیت فصحا گماشتی، خود نیز گاهی تفنناً به ترکی شعری سرودی و بنا بر اقتضا به امیرعلیشیر نوائی «خطائی» تخلص فرمودی و مقام شاه خطائی منسوب به آن حضرت است و این بیت در فضیلت خلقت بشریت و تعریف مقام آدمیت منسوب به شاه خطائی است که فرموده، نظم:

هر نه وار آمده وار آمدن ایستر لرحقی بولمه ابلیس شقی آمده سر الله وار»

(تاریخ روضة الصفای ناصری، ج ۸ روضة الصفای، چاپ کتابفروشی خیام ص ۴۳) مینورسکی نیز رساله کوچکی تحت عنوان اشعار ترکی شاه اسماعیل نوشته است. (The Poetry of Shah Ismail)

۴. شرح مختصر دیوان فارسی سلطان سلیم در تاریخ شعر عثمانی نوشته گیب E.J.W. Gibb جلد دوم صفحه ۲۶۱ آمده است. از این دیوان چاپ نفیسی از روی نسخ خطی بیشمار، بوسیله مرحوم دکتر پال هرن Paul Horn، در برلین چاپ شد تا از سوی امپراتور سابق آلمان در سال ۱۹۰۴ به سلطان عبدالحمید هدیه شود. چند شعر ترکی شاه اسماعیل هم در نسخه خطی اینجانب موسوم به سلسله النسب صفویه آمده است. رجوع کنید به مجله سلطنتی آسیایی، شماره مربوط به ژوئیه ۱۹۲۱ صفحه ۴۱۲ که منابع دیگری نیز در آن ذکر شده است. ب.

بود. و اگر چه دشمنی دیرینه میان ایران و توران برای تمام ترکان و ایرانیان فرهیخته با خواندن شاهنامه فردوسی امری آشکار بود، سلطان سلیم، در مقدمه نامه ای که در آوریل ۱۵۱۴ (برابر با صفر ۹۲۰)^۱ نوشته بود و در سطور بعد به آن اشاره می‌شود، خود را به پادشاهان افسانه‌ای ایران چون فریدون، کیخسرو و داریوش تشبیه کرده و دشمن ایرانی خویش شاه اسماعیل را با افراسیاب ترک مقایسه کرده است:

«اما بعد، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب^۲ ما که قاتل الکفره و المشرکین، قانع اعداء الدین، مُرغم أنوف الفراعین،^۳ معفرتیجان الخواقین^۴، سلطان الغزاة والمجاهدین فریدون فر، سکندر در، کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن، سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم، بسوی تو که فرمانده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک^۵ روزگار، داراب گبر و دار، افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامداری، سمت صدور یافت ...»

از طرفی دیگر بیتی یافته‌ام که در آن شاه اسماعیل، به جای مقایسه با مسلمانان شیعه، به ایرانیان باستان تشبیه شده است. این بیت در احسن التواریخ^۶ آمده و بدین قرار است:

فروزنده تاج و تخت کیان^۷ فرازنده اختر کاویان^۸

کاربرد گسترده واژه‌های ترکی در دوران صفویه — هفت قبیله‌ای که ارکان

۱. مراجعه کنید به جلد اول مجموعه فریدون بیک، ص ۳۸۱. ب.
۲. این دلیل خوبی بر رد ادعای پرفسور نالینو Nallino است زیرا سلطان سلیم از قبل مدعی مقام خلافت بوده، چنانکه بعدها فرزند و جانشینش سلیمان نیز این ادعا را کرد. ب.
۳. کسی که دماغ فراعنه را به خاک می‌مالد. اشاره به فتح مصر توسط سلطان سلیم و براندازی سلسله مملوک. ب.
۴. خاقان لقبی است که به شاهان توران و ترک می‌دادند: این واژه، به نظر نگارنده، مغولی است و شقوق مشابه آن قآن و خان است. ب.
۵. ضحاک همان آژی‌دهاک یا شاه مار دوش اوستا است که در شاهنامه از او به عنوان غاصبی از نژاد عرب یاد شده است. ب.
۶. در سال ۱۵۰۲ م / ۹۰۸ هـ. ق در نسخه آقای آ. جی الیس A.G. Ellis
۷. دومین سلسله شاهان قدیم و افسانه‌ای ایران. ب.
۸. کاوه آهنگری وطن پرست بود که شورش علیه غاصب خارجی، ضحاک، را رهبری می‌کرد و پیش‌بند چرمی اش زیر عنوان درفش کاویان پرچم ملی ایران شد. ب.
- راجع به حواشی شماره‌های ۵ و ۷ و ۸، به کتاب حماسه سرایی در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا مراجعه شود. ضحاک صفحه ۴۵۱ — ۴۶۱ چاپ دوم.
- شاهان کیان از صفحه ۴۸۴ — ۵۴۸ چاپ دوم — نیز کیانیان تألیف کریستن سن ترجمه دکتر ذبیح الله صفا.
- کاوه و درفش کاویان صفحه ۵۶۹ — ۵۷۴ حماسه سرایی در ایران. ح.

ارتش قزلباش را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از روملو، شاملو، موصولو و غیره که مبین ترک بودن آنهاست، همچنانکه شعار جنگی افسران ارشد ارتش صفویه، به روایت تاریخ کمیاب شاه اسماعیل^۱ «زنده باد ایران!» نبود بلکه به زبان ترکی بود که به این عبارت نوشته: «صدای قربان اولدیغم و صدقه اولدیغم، پیرم مرشدم، که شیوه و شعار فرقه ناجیه قزلباش است در میمنه و میسره کارزار انداختند.»

بیش از یک قرن پس از مرگ شاه اسماعیل، هنگامی که پایتخت از شمال ایران به اصفهان انتقال یافت، بنظر می‌رسد که تا آن هنگام هم زبان ترکی در دربار بطور کلی مرسوم بوده.^۲ از این موارد، که بسیارند، می‌توان باندازه کافی شاهد آورد تانسان بدھیم تا چه اندازه روحیه ای که به تجدید حیات صفویه جان می‌بخشید (اگر چه بدون شک آن همگونی را که پایه و اساس احساسات ملی است ایجاد می‌کرد) با احساسات ملی گرائی طرفداران امروزی اتحاد ترک‌ها و یا احساسات «جوانان ایرانی»، که پاک‌سازی زبان ملی خود از واژه‌های خارجی و توسعه آنرا سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده‌اند، فرق دارد. امروزه، ملی‌گرایان آنکارا^۳، برخلاف سابق، به جای عربی، به ترکی جلوس خلیفه جدید خود را اعلام می‌دارند در حالیکه رضاخان، دیکتاتور نظامی ایران، می‌کوشد در فرمانها و عناوین ارتش خود واژه‌های کاملاً فارسی وارد کند.

مذهب

ماهیت اصلی آیین شیعه — اگرچه مسلمانان، بنا بر اظهارات خود، به هفتاد و دو

۱. کتابخانه دانشگاه کمبریج شماره 412-200، رجوع کنید به شرح سردنسن راس Sir E. Denison Ross از این کتاب در مجله سلطنتی آسیایی، سال ۱۸۹۶م جلد بیست و هشتم صفحات ۲۶۴ — ۲۸۳. ب.
این کتاب بنام «جهانگشای ختاقان» در شرح حال شاه اسماعیل (تألیف آن ۹۴۸ — ۹۵۵ ه. ق.)، در سال ۱۳۶۵ شمسی (۱۹۸۶ میلادی و ۱۴۰۶ قمری) از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ شده است (بصورت عکسی با مقدمه و پیوست دکتر الله دنامضطر) بیشتر مطالب آن با تاریخ عالم‌آرای صفوی یا «عالم‌آرای شاه اسماعیل» که بکوشش و تصحیح یدالله شکری در سال ۱۳۵۰ شمسی در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بچاپ رسیده مطابق است. مثلاً در ص ۸۴ مطلبی آمده که در ص ۶۴ عالم‌آرای صفوی نیز هست. عالم‌آرای صفوی در ۱۰۸۶ ه. ق تألیف شده است (مقدمه یدالله شکری، صفحه ۲۰) و نسخه‌ای دیگر از این کتاب با نام «عالم‌آرای شاه اسماعیل» به کوشش آقای اصغر منتظر صاحب در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب بسال ۱۳۴۹ شمسی بچاپ رسیده است و نسخه دیگر نیز اختلاف دارد که بعضی مصور است (رک: مقدمه یدالله شکری، ص بیست و دو تا چهل و یک).

۲. رجوع کنید به چاپ دوم انگلیسی Olearius (لندن، ۱۶۶۹)، ص ۲۱۲. ب.

3. Angora

یا هفتاد و سه فرقه مختلف تقسیم شده‌اند،^۱ در این اواخر، چون مناقشاتی درباره جبر و اختیار و کیفیت نزول قرآن در درجه دوم اهمیت قرار گرفته، می‌توان گفت که فرق اساسی و اصلی بین آنها همان تشیع و تسنن بوده است. برخی از اهل تشیع در آسیای صغیر، سوریه (در آنجا به متولی که جمع آن متاوله است نامیده می‌شوند)، هندوستان و سایر کشورهای اسلامی پراکنده شده‌اند، ولی فقط در ایران اکثریت مردم نه تنها آیین شیعه را پذیرفته‌اند، بلکه تشیع مذهب رسمی این کشور است. قبل از اینکه بگوییم چگونه تشیع در حدود سال ۱۵۰۰ میلادی بوسیله سلسله صفویه به وضع کنونی اش رسیده است، باید بطور خلاصه ماهیت اصلی آنرا بررسی کنیم و در اینجا کاری بهتر از این وجود ندارد که از شهرستانی، نویسنده دانشمند کتاب الملل والنحل که در اواسط قرن دوازدهم بدرود حیات گفت، نقل قول کنم.^۲

نقل از شهرستانی — «الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص وقالوا بامامتة وخلافته نصاً ووصیةً اما جلیاً او خفياً واعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده وان خرجت فظلم تكون من غیره او بتقیة من عنده.»^۳ قالوا ولیست الامامة قضیة مصلحیة تناط باختیار

۱. در این باره حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که صورتهای مختلف دارد از جمله: «افترقت اليهود علی احدى وسبعین فرقة وافترقت النصارى علی اثنتین وسبعین فرقة وتفرقت اُمّی علی ثلاث وسبعین فرقة» (رک: تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه الفرق بین الفرق، به اهتمام دکتر مشکور ص ۳ و ۴، با ذکر راویان حدیث)، نیز (رک: ملل و نحل شهرستانی، چاپ مصر، ج ۱، ص ۴ و ۵) و نیز در بیان الادیان چاپ عباس اقبال صفحه ۲۲ — ۲۴ با ذکر راویان حدیث).

در ترجمه ملل و نحل از صدرالدین ترکه آمده است: «چنانچه در اشارات وحی آیات خواجه کائنات علیه افضل الصلوات ورود یافته که امت کریم به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند گشت و از این مجموع یک فرقه صاحب نجات باشند و باقی خداوند نعمت و وبال» (ترجمه ملل و نحل تصحیح و چاپ سید محمد رضا جلالی نائینی، ص ۱۰) و در ص ۱۱ ترجمه حدیث بشکل دیگری نقل شده است.

نگاه کنید به کتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureton، صفحات ۲ — ۳. ب.

۲. همان صفحات ۱۰۸ — ۹. ب.

۳. مثلاً، امام دوم، امام حسن، فرزند بزرگ [حضرت] علی به ظاهر حقوق خود را «به دلایل مصلحت آمیز» (تقیه) به معاویه واگذار کرد، ولی واقعاً نمی‌توانست خود را از لقب امام محروم کند. ب.

از علل مهم صلح حضرت امام حسن (ع) با معاویه یکی وضع آشفته مسلمانان و بخصوص اختلاف در سپاهیان امام و دیگر بیم بهم ریختن مسلمانان و در نتیجه صدمه وارد شدن به اسلام و تباهی آن بود. دیگر اینکه امام سعی داشت خون مسلمانان ریخته نشود و معاویه بوسیله پیروزی در جنگ بر مال و جان مسلمانان مسلط نشود، چنانکه در شرایط صلح همه موارد حفظ حقوق مسلمانان و صیانت عرض شیعیان و طرفداران آل علی، گنجانیده شد.

درباره صلح امام حسن (ع) با معاویه و علل و اسرار آن به کتابهای ارشاد مفید (شرح حال امام حسن)؛ چهارده معصوم تألیف محمد علی خلیلی، و بامداد روشن در اسرار صلح امام حسن تألیف سید علی اکبر برقمی قمی مراجعه کنید. ح.

العامه وینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیه اصولیه. هی رکن الدین لایجوز علی الرسول اغفاله واهماله ولا تفویضه الی العامة وارساله وجمعهم القول بوجوب التعین و التخصیص و تبوت عصمة الاثمه وجوباً عن الكبائر والصغائر والقول بالتبری والتولی قولاً وفعلاً و عقداً الا فی حال التقیه و تخالفهم بعض الزیدیة فی ذلك ولهم فی تعدیه الامامه کلام و خلاف کثیر و عند کل تعدیه و توقف مقالة و مذهب و خبط هُـم خمس فرق کیسانیه و زیدیه و امامیه و غلاة و اسمعیلیه و بعضهم یبیل فی الاصول الی الاعتزال و بعضهم الی السنة و بعضهم الی التشیه.^۱

چرا آیین شیعه را ایرانیان پذیرفتند — اگر خواسته باشیم شرح سابق را کوتاه‌تر، روشن‌تر و ملموس‌تر بیان کنیم، معنی اش این می‌شود که تمام شیعیان سه خلیفه انتخابی نخستین یعنی ابوبکر، عمر و عثمان (معروف به خلفای راشدین) را مردود می‌شمارند و معتقدند که علی، پسر عم حضرت محمد و همسر دختر او فاطمه، که پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرده بود، باید پس از او جانشینش می‌گردید؛ پس از [حضرت] علی خلافت در خاندان او امری الهی بوده. و حتی در خاندان او ائمه نباید انتخابی باشند، بلکه هر امام، مطابق سنت پیغمبر، که علی را جانشین خود انتخاب فرمود، باید جانشین خود را تعیین کند. از میان کسانی که با این اصول موافق بودند، بسیاری بودند که در جزئیات اختلاف نظر داشتند. برخی از شیعیان راضی شدند که امام باید از اولاد علی باشد و بنابراین محمد بن الحنفیه را که «فرزند یک زن حنفی بود» به رسمیت شناختند؛ گروهی دیگر، از جمله «هفت امامی‌ها» یا اسمعیلیه و «دوازده امامی‌ها»، که در اینجا به ویژه مورد نظر ماست، امامت را منحصرراً ویژه اولاد علی و فاطمه، دختر پیغمبر، می‌دانستند. در زمان امام حسین،

۱. این عبارات از ملل و نحل شهرستانی در ترجمه صدرالدین ترکه اصفهانی (ص ۱۵۵) تصحیح و چاپ سید محمد رضا جلالی نائینی، چنین است: «طایفه‌ای که مشایعت شهسوار میدان هل اُتی و تاجدار ایوان لافتی، پادشاه کشور ولایت و پیشوای ارباب هدایت، الصفی‌الولی، ابن عم النبی امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم نمودند بخصوصیت و به امامت و خلافت حضرتش قایل شدند، که به نص جلی یا خفی یا بوصایت ثابت است. و اعتقاد کردند که خلافت از اولاد حضرتش متجاوز نیست و اگر تجاوز نموده از اولاد، بظلمی تواند بود که غیری کرده یا به تقیه از آن حضرت، و گفتند امامت قضیه مصلحتی نیست که به اختیار عامه منوط تواند بود و امام به نصب ایشان منصوب شود، بلکه قضیه اصولی است و رکنی از ارکان دین است و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله لایق نباشد که از آن تغافل فرموده باشد، یا اهمال نموده و تفویض به عامه فرموده باشد، و متفق القولند بر وجوب تعیین امام و آنکه بنص است و آنکه ثابت است که ائمه از کبایر و ثغایر واجب است که معصوم باشند، و هم چنین قایل اند به تبری و تولی قولاً و فعلاً و عقداً إلا در حال تقیه، و بعض زیدیه در این قول مخالفت ایشان کرده اند و شیعه را در تقدم امامت خلاف بسیار هست و پیش هر یک در تعدیه و توقف مقابله دارند و بر پنج فرقه منشعب می‌شوند: شیعه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات، اسماعیلیه. بعض ایشان در اصول به معتزله میل کنند و بعضی به اهل سنة و بعضی به مشبهه». ح.

فرزند کوچکتر علی از فاطمه، عامل دیگری هم بر سایر عوامل تشیع اضافه شد، چون بنا به قول مورخین معتبر قدیم، مانند الیعقوبی^۱ یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، به امام حسین داده شد و در اثر این ازدواج فرزندی به وجود آمد به نام امام زین العابدین، که امام چهارم شد که از طرفی نسبش از طریق حضرت فاطمه به رسول اکرم می‌رسید و از طرفی دیگر به خاندان شاهان ایرانی. پس عجیب نیست که ایرانیان تا این حد نسبت به او و اولادش ارادت می‌ورزند.

اختلاف بین شیعه و سنی اساسی است، نه شخصی — پس می‌بینیم که اختلاف میان سنی و شیعه فقط بر سر نام‌ها و شخصیت‌ها نیست بلکه بر سر عقاید مخالف دربارهٔ دموکراسی و سلطنت به عنوان یک موهبت الهی است. اعراب همواره در عقاید خود دموکراتیک بوده و هستند، در حالیکه ایرانیان همیشه تمایل داشتند در شاهان خود حالت نیمه‌خدایی ببینند. و اگر انتخاب حکمران بوسیلهٔ مردم تا این اندازه برای‌شان زننده باشد، معلوم است تا چه حد تصور امام یا جانشین پیغمبری که بوسیلهٔ مردم انتخاب شود، نکوهیده خواهد بود.^۲ بنابراین، فرقه‌های امامیه و اسمعیلیه در تشیع، اگر چه در زمان شاهان ترک تبار سنی چون غزنویان و سلجوقیان به حالت انقیاد می‌زیستند، اما همواره قلعه‌های نظامی‌شان

۱. تاریخ خود را در اواخر قرن نهم میلادی نوشت و این کتاب نفیس که بوسیلهٔ هوتسما Houtsma ویرایش شده بود، در سال ۱۸۸۳ در دو جلد در لیدن به چاپ رسید. همچنین نگاه کنید به جلد اول تاریخ ادبیات ایران، تألیف نگارنده، ص ۲۲۹ و شماره ۳ (ad calc). ب.

تاریخ یعقوبی بوسیلهٔ دکتر محمد ابراهیم آیتی ترجمه شده و انتشار یافته است (در سلسلهٔ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب). ح.

۲. نظر مؤلف دربارهٔ اختلاف شیعه و سنی و مقایسهٔ ایرانیان و اعراب از جهت اعتقاد به دموکراسی و سلطنت، اشتباه و با مسامحه است، زیرا اختلاف در اصل، بر سر جانشینی پیامبر اکرم (ص) و نصب حضرت علی بن ابیطالب (ع) در غدیر خم بعنوان جانشین، پیدا شده و بعقیدهٔ شیعه این انتصاب به امر خدا بوده و علی (ع) از همهٔ بیشتر این شایستگی را داشته و بعد از او هم فرزندان او تا امام دوازدهم شایستهٔ جانشینی پیامبر اکرم (ص) بوده‌اند.

این اصل سبب بروز اختلاف شیعه و سنی شده و ایرانیان بعلةٔ علاقهٔ شدید و ارادت به علی (ع) و فرزندان او، این جانشینی را پذیرفته و مسلم دانسته و بسیاری از مردم عرب که اهل سنت بوده و هستند این اصل را نپذیرفته و به امامت قائل نشده‌اند، در حالیکه واقعهٔ غدیر خم در کتب آنان نیز آمده است.

باین طریق شیعه به انتصاب امام از طرف پیامبر به امر خداوند قائل‌اند و اهل سنت به انتخاب امام عقیده دارند. موضوع دیگر اینکه اهل سنت فقط سه اصل: توحید و نبوت و معاد را بعنوان اصول دین پذیرفته‌اند و دو اصل: عدل و امامت را که از اصول مذهب است، قبول ندارند.

گذشته از اختلاف در پذیرش یا عدم پذیرش این دو اصل، در فروع دین و احکام آن نیز اختلاف نظر شیعه و سنی فراوان است که در کتب فقهی هر دو دسته بحث شده است.

برای دریافت احکام دین و عمل به آن بعقیدهٔ شیعه تقلید از مجتهد جامع الشرایط واجب است و به این جهت باب

در ایران قرار داشته است.^۱ هرچند در حکومت آل بویه^۲ و برخی از شاهان مغول، به ویژه غازان و خدابنده (الجایتو) مورد توجه بودند، لیکن برای نخستین بار در دوران صفویه بر سراسر ایران بی چون و چرا سیادت کردند.

اصل و نسب صفویه — پس صفویه چه کسانی بودند و چه وقتی با این همه شور و حرارت به مذهب شیعه گرویدند و چگونه توانستند به سیادت برسند؟ صفوی صفتی است مشتق از کلمه صفی، یکی از مشایخ معروف صوفیه، که نام کامل او صفی الدین بوده و در ۱۳۳۴ م / ۷۳۵ هـ. ق در گیلان در هشتاد و پنج سالگی وفات یافته و مدعی بوده که بیستمین نواده امام هفتم، موسی کاظم^۳ است. با توجه به این نکته که رشیدالدین فضل الله،

اجتهاد در شیعه مفتوح است و کسانی که خود به درجه اجتهاد نرسیده اند از مجتهد تقلید می کنند، و مجتهد جامع الشرایط نایب امام زمان (ع) است، و اهل سنت به این گونه تقلید عقیده ندارند و چون به امامت معتقد نیستند در مهدویت هم با شیعه اختلاف دارند.

علمای مذهب شیعه احکام دین را از قرآن و سنت و اجماع و عقل کسب می کنند و فتوی می دهند، اما اهل سنت قرآن و سنت و اجماع و قیاس را قبول دارند و بجای عقل به قیاس قائل اند و باب اجتهاد را هم بسته اند.

برای عقاید شیعه و اختلاف با اهل سنت، می توان به کتب مختلف مراجعه کرد از جمله: ریشه شیعه و پایه های آن ترجمه علیرضا خسروانی از کتاب اصل الشیعه و اصولها تألیف شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، مقاله شیعه به قلم محمود شهابی در کتاب اسلام صراط مستقیم (ص ۲۱۴ — ۲۶۹، ترجمه سید ابوالقاسم بحر العلوم)، ترجمه مکتب الاعتقادی شیخ مفید از دکتر محمدجواد مشکور ضمیمه ترجمه الفرق بین الفرق یا «تاریخ مذاهب اسلام» ترجمه و تألیف دکتر مشکور، نیز الملل والنحل شهرستانی ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی (ص ۱۵۵ و ۱۸۳ — ۱۸۷) هم چنین کتاب گرانقدرو جامع «الغدیر» تألیف علامه امینی، مجموعه مقالات در یادنامه علامه شیخ طوسی از انتشارات دانشکده الهیات مشهد.

۱. در کتاب های دوران سلجوقی چون سیاست نامه و راحة الصدور این قضایا بطور مشروح آمده است. ب.
۲. پیش از صفویه، غیر از آل بویه سلسله ها و خاندانهای دیگر شیعی نیز در نقاط مختلف ایران حکمرانی داشتند مانند: زیدیه، علویان طبرستان، خاندان مرعشی مازندران، کارکیاها در گیلان و سربداران در سبزوار. درباره این خاندانها و امرای شیعی به کتابهای: مجالس المؤمنین، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهورالدین مرعشی، تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی مراجعه شود.
- درباره سربداران، تاریخ حبیب السیر، روضة الصفا، نهضت سربداران خراسان تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز و قیام شیعی سربداران تألیف یعقوب آژند (سال ۱۳۶۳ شمسی، نشر گستره) مراجعه شود، خروج و عروج سربداران تألیف جان مانسون اسمیت ترجمه آژند نیز از همین مأخذ است.
- درباره آل بویه هم باید به دیالمه و غزنویان تألیف عباس پرویز و آل بویه و زمان ایشان تألیف علی اصغر فقیهی و شاهنشاهی عضدالدوله از همین مؤلف، مراجعه کرد. ح.
۳. برای اطلاع از شجره نامه کامل ارجوع کنید به مجله سلطنتی آسیایی شماره مربوط به ژوئیه ۱۹۲۱ ص ۳۹۷ و شماره ۱ adcole . ب.

شجره نامه صفویه در حاشیه ۱ صفحه ۴۵ همین کتاب نقل شده (از صفوة الصفا، احسن التواریخ و...). ح.

سیاستمدار و مورخ بزرگی که معاصرش بوده، در نامه‌هایش از او یاد کرده^۲، و همچنین با مراجعه به زندگی‌نامه مفصل او به نام *صفوة الصفا*، که کمی پس از مرگش نوشته شده و اطلاعات مندرج در آن از قول فرزندش صدرالدین، نقل شده و این زندگی‌نامه مستقیم یا غیرمستقیم مورد استفاده نویسندگان تاریخ این سلسله بزرگ قرار گرفته، جای شک نیست که او از مشاهیر زمان خود به شمار می‌آمده است. شاه اسماعیل، مؤسس واقعی این سلسله ششمین نواده او بوده، ولی من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اولاد خود با این شدت پیرو عقاید شیعه بوده باشد. شواهد کمی که باقی مانده، عکس این قضیه را ثابت می‌کند، چون رهبران ازبک، در نامه‌ای به شاه تهماسب، فرزند شاه اسماعیل، در سنه ۹۳۵-۱۵۳۰ م / ۹۳۵ هـ. ق اظهار داشته‌اند. روایت شده است که شیخ صفی الدین سنی معتقدی بود، و اظهار شگفتی می‌کند که شاه تهماسب «نه حضرت مرتضی علی را تابع است و نه روش پدر کلان را.»^۳ خواجه علی، نوه صفی الدین و از اجداد شاه اسماعیل، نخستین عضو این خاندان است که تعصب زیادی نسبت به تشیع از خود بروز داده^۴ و در خواب با امامان صحبت می‌کرده، و نوه‌اش جنید و نبیره‌اش حیدر نخستین اشخاصی بودند که با شمشیر از عقیده خود دفاع کرده و در میدان کارزار جان سپرده‌اند.

صفویه از آغاز گروهی صوفی بوده‌اند — در آغاز قرن پانزدهم، صفویه فقط پیرو

مرشد بوده‌اند و این عناوین ارثی بوده و یا آنها رهبران گروه بزرگ و مهمی از دراویش یا صوفیان بودند که پیروانشان نه تنها از ایران بلکه از ایالات ترک‌نشین آسیای صغیر می‌آمدند و در آنجا از لحاظ تبلیغاتی بسیار فعال بودند.^۴ از قتل عام وحشتناک چهل هزار نفر شیعه که سلطان سلیم «مخوف» در آغاز لشکرکشی عظیم خود بر ضد شاه اسماعیل، در سال ۱۵۱۴ میلادی^۵ در مملکت خود نمود، معلوم می‌شود که تبلیغات صفویه تا چه اندازه بعدها مؤثر واقع شده است. بزرگ خاندان صفوی، حتی پس از اینکه از شیخ بودن دست کشید و شاه شد، برای این مریدان و درویشان متعهدی که شعار جنگی شان قبلاً مذکور افتاده

۱. همان، صفحہ ۴۱۷-۱۸. ب.

۲. برای بررسی متن این نقل قول رجوع کنید به صفحه ۶۸ همین کتاب. ب.

متن اصلی این قول در احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن (ص ۲۳۱) و چاپ دکتر نوانی (ص ۲۹۶-۳۰۵) نیز (رک: ص ۵۵ همین کتاب). ح.

۳. رجوع کنید به شماره ژوئیه ۱۹۲۱ م مجله سلطنتی آسیایی، صفحات ۸-۴۰۷. ب.

۴. نگاه کنید به تاریخ عثمانی گیب، جلد دوم صفحات ۸-۲۲۷. adal.

۵. همان، ص ۲۵۹ و صفحات ۳-۷۱ همین کتاب. ب.

(ص ۲۱)، مرشد و پیر محسوب می‌شد.

واژه صوفی اعظم – شاردن^۱، رافائل دومان^۲ و سایر تاریخ‌نویسان معروف، دیپلمات‌ها و نویسندگان اروپایی معاصر خود را که معمولاً به شاهان صفوی «صوفی اعظم» می‌گفته‌اند، مورد تمسخر قرار داده و دلیل تمسخرشان این بود که صوفیان عموماً مردمان فقیر و متواضع و دارای اعتقادات مذهبی مشکوک و مورد تنفر و مطرود بوده و بعید به نظر می‌آید که پادشاهان بزرگ ایران نام آنان را به عاریت گرفته باشند. ولی در کتاب‌های تاریخ صفویه، حتی در *مجلسه النسب* که تقریباً همزمان با کتاب رافائل دومان تألیف شده، و در *احسن التواریخ* و سایر کتاب‌های تاریخی متقدم، صوفیان، به ویژه صوفیان رومی (ترکیه آسیایی) را به عنوان زبده لشکریان صفویه معرفی کرده‌اند؛ در این کتاب‌ها می‌خوانیم که «جانسپاری، شهامت و چیزهایی نظیر این‌ها از تصوف جدا نیست»^۳ و کارهای ناشایست را «ناصوفیانه» توصیف کرده‌اند. پس جای تعجب نیست اگر به شخصی نه تنها پادشاه ایران می‌گفته‌اند بلکه او شیخ این درویشان و صوفیان متعهد هم بوده و شهامتش سیاحان ونیزی معاصر خود را به شگفتی می‌انداخته است تا در اروپا به این شخص «صوفی اعظم»^۴ یا «Sophi» بگویند؟ به هر حال برای واژه «صوفی»^۵ ریشه مناسبتری پیدا نشده و بزحمت می‌توان گفت که تلفظ تحریف شده‌اش «صفوی» می‌شود.

بنظر می‌آید که عقیده‌ای (شاید براساس خاطره مبهمی از مغان یا «خردمندان شرق») در اروپا رواج داشته که واژه «Sophi» از واژه یونانی سوفس *σοφός* مشتق شده است که البته دون‌ژوان ایران^۶ آنرا رد می‌کند؛ و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسماعیل بلافاصله پس از فتح تبریز لقب «صوفی بزرگ ایران» را اختیار کرد، اضافه می‌کند: «صوفی نه بمعنی خردمند است، چنانکه برخی به غلط گمان می‌کردند از واژه *σοφός* «سوفس» یونانی مشتق شده است، بلکه صوفی از صوف می‌آید که به فارسی پشم معنی می‌دهد»^۷.

۱. Chardin

۲. Raphaël du Mans *L'état de la Perse en 1660*, ed. Schefer, pp. 16-17.

۳. رجوع کنید به واژه‌های فارسی تصویر مقابل صفحه ۴۱۵ در شماره ژوئیه ۱۹۲۱ مجله سلطنتی آسیایی. ب.

۴. اروپائیان به سلطان عثمانی، ترک بزرگ (*grand turk*) و به پادشاه صفوی، صوفی بزرگ (*grand sophi*) و به پادشاه هند، مغول بزرگ (*grand mongol*) می‌گفتند. ح.

۵. منظور از «صوفی» عنوان مشهور شاهان صفوی نزد اروپائیان است. م.

۶. چاپ Ed. Valladolid به تاریخ ۱۶۰۴، ص ۵۰. ب.

۷. کروسینسکی با این نظر موافق است. رجوع کنید به صفحه ۶۸ ترجمه انگلیسی آن (لندن، ۱۷۲۸). ب.

به قدرت رسیدن سریع شاه اسماعیل، به ویژه با توجه به کودکی اش که در پرباشی

← برای وجوه اشتقاق «صوفی» و تعریف و منشأ تصوف، می‌توان به منابع مختلف مراجعه کرد، از جمله: مقدمه مصباح الهدایه، تصحیح جلال الدین همائی و تاریخ تصوف در ایران تألیف دکتر قاسم غنی و غیره.

خود ادوارد براون نیز در جلد اول تاریخ ادبی ایران از زمان باستان تا عصر فردوسی بحثی درباره وجوه اشتقاق کلمه صوفی و منشأ تصوف دارد. (رک: تاریخ ادبی ایران، جلد اول، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۶۰۸ — ۶۱۵) استاد فقید جلال الدین همائی در مقدمه مصباح الهدایه (ص ۶۳ — ۸۵) بحثی کامل درباره اشتقاق کلمه صوفی و تصوف کرده و وجوه مختلف اشتقاق آنها و اقوال اهل تصوف و اهل لغت را در این باره آورده که خلاصه اش این است:

قشیری می‌نویسد که کلمه صوفی ریشه عربی ندارد و لقبی است خاص طایفه و فرقه مخصوص، و چهار وجه دیگر برای کلمه صوفی در رساله قشیری آمده که قشیری آنها را رد کرده است، نظیر عبارت قشیری و رد اشتقاق کلمه از صوف یا صفت، یا صفه یا صفا در کشف المحجوب هجویری نیز هست.

اما قول ابوریحان بیرونی این است که از سوفیا (sophia) و سوف (Soph) یونانی به معنی حکمت و دانش گرفته شده و این عقیده را بعضی دیگر نیز پیروی کرده و آن را پسندیده و شرح و بسط داده‌اند، اما این نظریه هم بعقل مختلف مردود است، از جمله آنکه حکمت و فلسفه یونانی بیشتر جنبه طبیعی و مادی دارد و تصوف جنبه الهی و معنوی و روحانی را داراست.

وجوه اشتقاق دیگر کلمه مانند: صوفه، صُفَه، صفا، صفت، صفه، صوفانه (گیاه کوتاه ناچیز) و مضافه و نظائر آن همه از نظر لغوی یا عدم ارتباط معنی با تصوف رد شده است و از این میان قول معتبرتر آنست که «صوفی» از صوف به معنی پشم گرفته شده و از ساخته‌های فارسی زبانان است و در عربی وجه اشتقاقی ندارد چنانکه قشیری و ابوریحان آن را عربی ندانسته‌اند. و محتمل است که این کلمه را ایرانیان بصره و کوفه وضع کرده باشند و به دیگر ممالک اسلامی رفته باشد.

اما درباره تصوف در اسلام، عقیده بیشتر از مورخان و بزرگان صفویه این است که اصطلاح تصوف و صوفی در نیمه اول سده دوم هجری پیدا شده و نخستین کسی که صوفی خوانده شده ابوهاشم صوفی متوفی بسال ۱۵۰ ه. ق است و از این دوره صوفی و تصوف را بجای عابد و زاهد و متعبد و ناسک بکار بردند و کسانی را که در صدر اسلام بسیار ساده و بی تکلف و زاهدانه زندگی می‌کردند بدین نام یعنی صوفی و متصوف خواندند، و خود پشمینه پوشی نیز از زهد و سادگی حکایت می‌کرد.

قشیری می‌گوید: خواص مسلمین در عصر پیغمبر اکرم (ص) بنام صحابی و بعد از ایشان تابعی و بعد بعنوان زهاد و عباد خوانده شدند و پس از اینکه بدعتها ظاهر شد و اختلاف میان طبقات و فرق مسلمین زیاد شد خواص اهل دین بنام صوفی و مسلک ایشان بعنوان تصوف مشهور گردید و ظهور این اصطلاح قبل از سال ۲۰۰ هجری بود.

و بر رویهم اگرچه در تصوف از عقاید مانوی و مسیحی و زردشتی و بودائی و تعلیمات حکمای ایرانی و هندی آثاری هست، اما آنچه در دنیا بنام «نصوف» خوانده می‌شود، بی شک از تعلیمات قرآن و پیامبر اسلام و سخنان و روشهای صحابه، مخصوصاً از حضرت علی بن ابیطالب (ع) مایه گرفته و رفته رفته این تعلیمات و آراء و عقاید و معارف بسط و گسترش و کمال یافته و مقامات و احوال را در طریق تصوف بوجود آورده که در کتب صوفیه و تعلیمات و آداب و رسوم آنان بشرح و تفصیل آمده و جلوه کرده است.

و برای درک این مطلب و تأثیر شدید معارف و تعلیمات اسلامی در تصوف بهتر است به همین مقدمه مرحوم همائی بر مصباح الهدایه (بخصوص ص ۹۶ — ۱۰۹) مراجعه شود.

در ترجمه رساله قشیری به تصحیح استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر، باب چهل و دوم (ص ۴۶۷ — ۴۷۶) در تصوف

و بیمنای گذشته، یکی از مهمترین وقایع تاریخ ایران است. پدرش، شیخ حیدر در سال ۱۴۹۰ میلادی، هنگامی که شاه اسماعیل فقط سه سال بیش نداشت، کشته شد^۱، و او و دو برادرش، یکی از آنها به نام سلطان علی که برادر ارشد بود، و در حدود سال ۱۴۹۵ میلادی در میدان کارزار کشته شد، همواره از حکام ترکان «آق قویونلو» در خطر جانی بودند و چند بار بواسطه تعهد و صداقت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهایی یافتند. هنگامی که شاه اسماعیل در سیزده سالگی، از لاهیجان به اردبیل رفت تا به مقام پادشاهی برسد و یا برای بدست آوردن تاج و تخت جان خود را از دست بدهد، فقط هفت تن از این صوفیان او را همراهی کردند، اما در هر مرحله جمعی به یاری او می‌شتافتند، چنانکه در طارم، لشکریانش به هزار و پانصد تن رسیدند و هنگامیکه به قصد حمله به فرخ‌یسار، شاه شیروان، به ارزنجان وارد شد، لشکرش به هفت هزار نفر رسیده بود.

شاه اسماعیل مردم تبریز را به قبول مذهب شیعه وادار می‌کند — او در عرض یکسال تبریز را گرفت و به عنوان پادشاه ایران تاج شاهی بر سر نهاد و با وجود کوشش‌های مشاورین خود که می‌کوشیدند او را از تحمیل آیین تشیع به رعایایش بازدارند، تشیع را به مردم تبریز تحمیل کرد. وقتی به او گفتند که دوسوم مردم تبریز اهل تسنن هستند و رواج رسوم تشیع هنگام نماز خواندن و به ویژه لعن سه خلیفه نخستین چون ابوبکر، عمر و عثمان باعث آشوب خواهد شد، پاسخ^۲ داد: «خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه می‌ماند و من از هیچ کس باک ندارم، به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم.»^۳ شاه اسماعیل مرد عمل بود و هنگامی که تکفیر مذکور را بر زبان آورد به همه رعایا دستور داده شد بگویند: «[این تکفیر] بیش باد، کم مباد.» و گرنه آنها را از دم تیغ می‌گذرانند.

شخصیت شاه اسماعیل — شاه اسماعیل با وجود سفاکی و خون‌آشام بودن، بطوریکه سیاحان و نیز معاصرش او را توصیف کرده‌اند، خصائل نیکوی بسیاری داشت. بنا به گفته کاترینوزینو^۴، شاه اسماعیل، در سن سیزده سالگی «سیمایی نجیب و ظاهری

^۱ بحث شده و اشتقاق کلمه صوفی نیز در آن بحث آمده، چنانکه مرحوم همائی نیز به آن موارد اشاره کرده است (در متن عربی، چاپ اول ص ۱۳۸ - ۱۴۰ باب التصوف). ح.

۱. در پنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ ژوئن ۱۴۸۷ میلادی) متولد شد. ب.

۲. تاریخ عالم‌آرای صفوی بکوشش یدالله شکری، ص ۶۴. ح.

۳. متن اصلی این گفتار در صفحه ۶۴ همین کتاب خواهد آمد. ب.

۴. Caterino Zeno سفرنامه کاترینوزنو، ضمن سفرنامه‌های ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری، از صفحه ۲۰۳ تا ۲۶۵، آمده است. ح.

حقیقتاً شاهانه داشت، ... و فضائل معنوی او با زیبایی ظاهری اش در تضاد نبود، چون دارای نبوغی سرشار و آرمانهایی والا بود که در این سن کم باور نکردنی بنظر می آمد.»^۱ آنژیولیو^۲ او را «به خاطر خصال حمیده اش ... محبوب عامه» توصیف می کند؛ و هنگامی که به سن بلوغ می رسد، درباره اش می گوید: «زیبا و خوشرو، دارای قدی متوسط ولی اندامی برازنده است، اندکی فربه و دارای شانه های پهن است. مویش متمایل به سرخی است، فقط سبیل دارد و به جای دست راست، از دست چپش استفاده می کند. مانند خروس جنگی شجاع و نیرومندتر از امرای خود است؛ در مسابقات تیراندازی از هر ده سیبی که مورد هدف قرار می گیرد، هفت تای آن به تیر او فرود می آید.» این تاجر گمنام، پس از شرح کارهای شاه اسماعیل در تبریز می افزاید: «از زمان حکومت نرون^۳ تا عصر حاضر، گمان ندارم که چنین ستمگری وجود داشته»، اما کمی بعد در قیصریه در این مورد گفته: «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد به نرخ عادلانه به او پرداخت شود و هریک از افراد سپاه، که حتی مشی کاه از فروشندگان بستاند و بهای آن نپردازد، به قتل برسد.» چند سطر بعد او را «مانند دوشیزگان دوست داشتنی، چون بچه آهوئی سرزنده و بانشاط، چپ دست و نیرومندتر از همه امرای خود» توصیف می کند و می گوید «رعایایش چون خدا این صوفی را می ستایند، مخصوصاً سربازانش، که بسیاری از آنان بدون زره وارد میدان کارزار می شوند و بر این عقیده اند که مرشدشان شاه اسماعیل مراقب و محافظشان خواهد بود.»

مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان - نزدیک ترین واقعه مشابه تاریخی با نهضت

صفویه، بنظر من، تبلیغاتی است که ابومسلم خراسانی با موفقیت بسیاری در نیمه اول قرن هشتم میلادی (نیمه اول قرن دوم هجری) در ایران به نفع عباسیان می نمود. هم تبلیغات ابومسلم و هم تبلیغات صفویه آگاهانه، مذهبی و ناخودآگاه نژادی بود. تنها فرق اصلی این است که این نهضت اخیر مورد مخالفت سلطان سلیم عثمانی که به مراتب نیرومندتر و سرسخت تر از مروان، خلیفه بنی امیه بود، قرار گرفت، و از اینرو دارای موفقیت محدودتری بود؛ و در حالیکه دولت عباسی بر تمام سرزمین های شرقی، اسلام را گستراند موفقیت

۱. Angiolello سفرنامه آنژیولیو، ضمن سفرنامه های ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۲۶۵ تا ۳۴۵ آمده است. ح.

۲. مقایسه شاه اسماعیل با نرون امپراطور روم مبالغه آمیز بنظر می آید و ابطال این مقایسه در سطور بعد کاملاً به اثبات می رسد. ح.

صفویه فقط منحصر به ایران می شد، هرچند که بدون شک تا مدتی ترکیه عثمانی را مورد تهدید قرار می داد.

چرا اختلاف بین ترکان عثمانی و ایرانیان در این زمان اینهمه شدت یافت —

ترس انگیزه بزرگی برای بی رحمی است و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از شیعیان خود را بی رحمانه قتل عام کند. البته ترس تنها انگیزه درنده خوئی اش نبود؛ خشم و یأس هم با آن توأم شده بود. برای اینکه امروزه به کسانی چون سلطان سلیم پان اسلامیت (معتقد به یگانگی همه مسلمانان) می گویند، و آرزوی او این بود که نه تنها حاکم بزرگترین و نیرومندترین کشور اسلامی باشد، بلکه حاکم مطلق تمام جهان اسلام باشد. پیروزی او بر مصر و شهرهای مقدس مکه و مدینه در ۱۵۱۷ م / ۹۲۳ هـ. ق و کسب عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی، چه با تهدید یا وعده و نوید، یا به هر دو، اگر شاه اسماعیل برای او مانع ایجاد نکرده بود، امکان داشت رسیدن به این مقام را برای او مقدور سازد، ولی وجود شاه اسماعیل باعث شده بود سدی عظیم میان سنیان عثمانی و مصری و سایر سنیان کشورهای غربی و هم مسلک های آنها تا ممالک شرقی چون ترکستان، افغانستان، بلوچستان و هندوستان ایجاد شود. ایرانیان نه تنها سلطان سلیم را خلیفه نشناختند، بلکه با خلافت مخالف بودند و این نظریه را مردود می دانستند. پیروزی ترکان عثمانی بر ایرانیان در جنگ چالدران در اوت ۱۵۱۴ م (۹۲۰ هـ. ق) به نتیجه نرسید زیرا سپاهیان عثمانی دست از کار کشیدند و جنگ بعدی با مصریان را نیز نیمه کاره گذاشتند و زخمی دائمی به جا گذاشتند که باعث ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوهای جاه طلبانه ترک ها گردید، چنانکه بعدها این موضوع به نفع اروپائیان تمام شد.

بین سالهای ۱۵۰۸ م که بغداد به تصرف ایرانیان درآمد و سال ۱۶۳۸ میلادی که این شهر به دست ترک ها افتاد، این پای تخت اسلامی تحت تأثیر جنگ های بیشمار، چندین بار از این دست به آن دست گشت تا سرانجام به علت ضعف و سستی روزافزون آخرین شاهان صفوی، دولت عثمانی صاحب بی چون و چرای بین النهرین گردید.

هنر و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در دوره صفوی — یکی از پدیده های عجیب و در ابتدای امر، غیر قابل توجیه دوره صفویه، فقدان کلی شعرای بنام در طول دو قرن حکومت آنها

برایران^۱ است. معماری، مینیاتور و سایر هنرها فوق العاده پیشرفت کرد، ساختمان‌هایی برای استفاده عموم که شاه عباس سرتاسر کشور خود، به ویژه پای‌تخت خود اصفهان را به آنها مزین ساخت، از آن زمان تا کنون مورد تحسین همه بینندگان قرار گرفته است. بهزاد و هنرمندان دیگر که در دربار تیموریان هرات مشهور شده بودند، جانشینان شایسته‌ای چون رضای عباسی و سایر همقطاران‌ش یافتند. اما اگرچه در تحفه سامی^۲ و سایر تذکره‌ها و تاریخچه‌های آن زمان نام بسیاری از شعرا آمده است، (اگر جامی، هاتفی، هلالی و دیگر شعرای خراسان را، که در واقع از بقایای مکتب هرات بودند، حذف کنیم) دیگر شاعر بلندمرتبه‌ای یافت نمی‌شود که بتوان از او یاد کرد. در طول عمر طوفانی هفتاد ساله تیمور، به استثنای حافظ بزرگ، که شاعران دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود، لااقل هشت‌الی ده شاعر دیگر بودند که هیچ نگارنده ادبیات فارسی نمی‌تواند از آنها چشم‌پوشی کند. در حالیکه در دویست و بیست سال حکومت صفویه، تا آنجا که من دریافته‌ام، به دشواری می‌توان در ایران شاعری با ذوق و قریحه اصیل پیدا کرد. عمداً گفتم «در ایران» چرا که گروهی از شاعران برجسته ایرانی که عرفی شیرازی (متوفی به سال ۱۵۹۰ میلادی — ۹۹۶ ه.ق) و صائب اصفهانی^۳ (متوفی به سال ۱۶۷۰ م / ۱۱۸۱ ه.ق) شاید مهمترین آنها باشند، زینت بخش بارگاه سلاطین مغولی هندوستان بودند و اینان در بسیاری موارد مقیم یا فرزندان مهاجرین نبودند، بلکه کسانی بودند که از ایران به هندوستان رفتند تا ثروتی بهم رسانند و آنگاه به زادگاه خود بازگردند. از اینجا معلوم می‌شود که این نبودن مشوق باعث شد تعداد شاعران دوره صفوی اندک باشد، نه عدم ذوق و استعداد.

رضاقلی خان [هدایت] در پیش‌گفتار خود در تذکره‌ای از شاعران ایران به نام مجمع‌الفصحاه^۴ که در اواسط قرن گذشته^۵ تألیف کرده بود به این نکته اشاره کرده است و

۱. این نظریه براون در صفحات بعد نیز آمده و آنجا به تفصیل درباره نادرست بودنش بحث کرده‌ام. ح.
۲. این زندگی‌نامه شاعران معاصر به قلم شاهزاده سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل، کتاب دیگری است که باید فوراً منتشر شود. ب.
- تحفه سامی یکبار به تصحیح وحید دستگردی ضمیمه مجله ارمغان و بار دیگر به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ انتشار یافته است. ح.
۳. صائب به تبریزی معروفتر است چون اصل او تبریزی است، اما در اصفهان زندگی کرده و همانجا درگذشته و مدفون شده است. ح.
۴. چاپ سنگی این کتاب در دو مجلد در سال ۱۲۹۵ ه.ق / ۱۸۷۸ م در تهران منتشر شد. ب.
- چاپ دیگر مجمع‌الفصحاه به کوشش دکتر مظاهر مصفا در شش جلد از طرف مؤسسه انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. ح.
۵. مقصود قرن سیزدهم هجری قمری است. ح.

همچنین محققان اروپایی مانند مرحوم دکتر اته^۱ که درباره شعر فارسی مطالبی نوشته بودند نیز این نکته را متذکر گردیده‌اند. با این تفاوت که نویسندگان اروپایی معمولاً جامی را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته‌اند و برآنند که در مدت چهارقرنی که از مرگ او می‌گذرد ایران شاعری به بزرگی او نداشته است، در حالیکه رضاقلی خان [هدایت] به حق برخی از شاعران اخیر دوره قاجاریه چون قآنی، فروغی و یغما را درجه یک می‌داند.

علل کمبود شاعران — از اینکه در چنین دوران درخشانی چون دوران صفویه هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری در شگفت شدم که به دوست دانشمند و محقق میرزا محمدخان قزوینی که طالبان زبان و ادبیات فارسی بی اندازه مدیون فراست و کوشش او هستند نامه‌ای نوشتم تا بپرسم این موضوع را قبول دارد و چنانچه قبول دارد، آنرا چگونه توجیه می‌کند. در پاسخ، بوسیله نامه‌ای به تاریخ ۲۴ ماه مه ۱۹۱۱ م (۱۳۱۱ هـ. ق) برایم چنین نوشت:

نظر میرزا محمدخان^۲ در این باره — «شکی نیست که در دوران صفویه ادبیات و شعر در ایران تنزل کرد و حتی یک شاعر درجه یک هم وجود ندارد که معرف این دوره

I. Dr. Ethé

۲. نظر محمد قزوینی درباره ادبیات دوره صفویه کلی است و احتیاج به توضیح و تفصیل و رفع ابهام دارد و در این مورد می‌توان به کتب و تحقیقات چند مراجعه کرد از جمله: مقدمه دیوان صائب بقلم امیری فیروزکوهی، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۵ (بخش ۱ و ۲) و تحول شعر فارسی تألیف زین العابدین مؤتمن، صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات و سخنرانیهای مجمع بحث درباره صائب)، نیز کتاب آفاق غزل فارسی تألیف دکتر صبور (ص ۵۷۳ بعد)؛ هم چنین برای تنوع در اشیاء این دوره و تعدد شعرای عصر صفوی باید به کتبی مانند مکتب وقوع و در ادب فارسی تألیف احمد گلچین معانی و تذکره‌های مربوط به این دوره مراجعه کرد.

بنابر نظر مرحوم امیری فیروزکوهی، عقیده عده‌ای از معاصران درباره ادبیات دوره صفویه و شاعرانی مانند صائب و نظیر او، از قضاوت غیر عادلانه و مغرضانه آذربیکدلی در آتشکده آذر، مخصوصاً نسبت به صائب تبریزی، بوجود آمده و ریشه گرفته و شعراء معاصر آذر و طرفداران بازگشت به سبک قدیم، همین بی انصافی و غرض ورزی را نسبت به صائب و دیگر شاعران عصر صفوی، بشدت نشان داده و سبب شده‌اند که ادبیات آن دوره مطلقاً منحط و مبتذل معرفی شده و تحقیق و تتبع حتی علاقه نسبت به ادبیات دوره صفوی و شعر آن زمان را ضعیف و کم مایه کرده است. اما پس از انتشار و شرح و تفصیل آثار ادبی این دوره و شناساندن اشعار شاعران معروف آن عصر مانند صائب و کلیم، سبک معروف به سبک هندی (یا سبک اصفهانی) مورد بحث و تحقیق بیشتر قرار گرفته و نظر دانشمندان و محققان درباره ادبیات دوره صفوی بکلی تغییر کرده است.

غالباً صائب را بزرگترین شاعر قرون اخیر و مبتکر سبک و معنی آفرین دانسته، و کلیم را هم از کامل کنندگان و بزرگان سبک هندی شمرده‌اند (تحول شعر فارسی، تألیف زین العابدین مؤتمن ص ۳۵۶ — ۳۵۷ و صفحات بعد).

اما نظر آذربیکدلی درباره صائب این است: «در مراتب سخن گستره طرزی خاص دارد که شباهتی به فصاحتی متقدمین ندارد، با آنکه به قصیده و رباعی میلی نداشته، دیوانش یکصد هزار بیت ملاحظه شد، بعد از مراعات بسیار این چند بیت انتخاب و نوشته شد» (آتشکده آذر چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۱).

باشد. مهم‌ترین علت این قضیه، چنانکه خودتان هم متوجه آن شده‌اید، شاید این باشد که شاهان این دوره به علت مقاصد سیاسی خود و ضدیتی که با امپراتوری عثمانی داشتند، بیشتر قوای خود را صرف اشاعه آیین تشیع و تشویق روحانیانی که از اصول و قوانین آن مطلع بودند می‌کردند. و اگرچه این روحانیان سخت کوشیدند تا به ایران وحدت مذهبی بدهند (که در نتیجه باعث وحدت سیاسی آن شد)، و اساس و پایه ایران امروز را بنیاد نهادند، کشوری که مردم آن دارای یک مذهب، یک زبان و یک نژاد می‌باشند، اما از طرف دیگر در مورد ادبیات، شعر، تصوف و عرفان، و به قول خودشان، هرچه متعلق به «کمالیات» بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه آن اقدامی نکردند، بلکه به هر طریق ممکن در پی آزار و اذیت نمایندگان این «کمالیات» که با قوانین مذهبی آشنایی کامل نداشتند، برآمدند. به ویژه در مورد متصوفین که همه نوع آزار و اذیت را روا داشتند، چه بوسیله تبعید، جلای وطن، کشتار یا توبیخ و کشتن و سوزاندن بسیاری از آنان با دست خودشان یا به دست خود محکومین.

در ایران امروز رابطه نزدیک میان شعر و ادبیات از یک سو و تصوف و عرفان از سوی دیگر چنان مشهود است که نابودی یکی باعث انقراض آن دیگری شود. به همین دلیل در دوران صفویه دانش و فرهنگ، شعر و عرفان کاملاً در ایران محو شد و رواق‌ها، خانقاه‌ها، عزلتگاه‌ها و خانه‌های درویشان چنان منهدم شد که امروز در سراسر ایران نامی از این بناهای خیریه به گوش نمی‌خورد، در حالیکه قبلاً، مثلاً در زمان ابن بطوطه^۱، چنین نهادهایی در هر شهر، روستا و دهی دیده می‌شد، چنانکه در سفرنامه اش [ابن بطوطه] مفصلاً در این مورد می‌نویسد چگونه در هر مکان، چه کوچک و چه بزرگ، که توقف می‌کرده است، در یکی از این بناها منزل می‌کرده، که امروز حتی نام و نشانی از آنها هم یافت نمی‌شود. کسی که از اوضاع و احوال دوران صفویه بی اطلاع باشد، ممکن است با شگفتی از خود بپرسد آیا این همان ایران و دین مردمانش همان اسلام است، و اگر چنین است، پس چرا، جز در موارد استثنایی و نادر، در سراسر ایران حتی یک خانقاه به چشم نمی‌خورد، در حالیکه در برخی از ولایات ترکیه که در قلمرو صفویه نبوده، چون بین النهرین، کردستان و سلیمانیه، بسیاری از این بناها از زمان ابن بطوطه تا کنون به جای مانده است.

باری در دوران صفویه به جای فیلسوفان و شاعران بزرگ، فقهایی بزرگ ولی خشک، متعصب و متکلف چون مجلسی، محقق ثانی، شیخ حر عاملی، شیخ

بهای و دیگران ظهور کردند.

شاهان صفوی برای شاعران مدیحه سرا ارزش کمی قائل بودند — بیشتر شاعران حرفه ای در مشرق زمین مدیحه سرا هستند و اگر گفته رضاقلی خان در این باره که شاهان صفوی، به ویژه شاه تهماسب و شاه عباس بزرگ دوست داشتند شاعران مدیحه سرا بجای مداحی آنان به مدح امامان پردازند، درست باشد، این خود دلیل معتبر دیگری است برای تقلیل شعرا در قلمروشان. در دربار شاهان بزرگ مغول^۱ بیشتر از بارگاه امامان منافع مادی کسب می کردند و لذا چشم ها و پاهای شاعران مادی بیشتر متوجه و رهسپار دهلی بود تا کربلا. اما انگیزه سرودن اشعار مذهبی در ذکر کرامات و مصائب امامان در ایران آنروز بسیار بود، و از این شاعران محتشم کاشانی (متوفی ۱۵۸۸ م / ۹۹۶ هـ. ق) برجسته ترین آنها شمرده می شود. ولی علاوه بر مرثیه های رسمی که به سبک قدما گفته می شد، احتمال می رود که بسیاری از اشعار ساده تر و دلنشین تر، که بوسیله آنها احساسات مذهبی ایرانیان در سوگواری های ماه محرم تجلی می کند، در این دوره سروده شده باشد، چرا که در آن ایام از همه امکانات برای تحریک این احساسات در خدمت آل علی و تنفر از بیدادگرانی که به این خاندان ظلم روا داشته بودند، استفاده می شد. از سوی دیگر نمایش این صحنه های هیجان انگیز که اکنون ویژگی بارز سوگواری های ماه محرم را تشکیل می دهد (تعزیه) و نویسندگان اروپایی اغلب به آنها «نمایش های معجزه ای»^۲ می گویند، ظاهراً در زمانهای بعدتر مرسوم شده اند. اولتاریوس^۳، نویسنده دقیقی که در سنه ۱۰۴۷ هجری (ماه های مه و ژوئن ۱۶۳۷ م) ماه محرم را در اردبیل، مرقد خاندان صفوی گذرانده بود، شرح کاملی از مشاهدات خود، از جمله عزاداری ها، شیون ها، سوگواری ها و قمه زنی های عاشورا، دهمین روز ماه یا روز قتل، داده است ولی هیچ اشاره ای به نمایش و تعزیه نمی کند و از اینجا روشن می شود که در آن زمان این مراسم مرسوم نبوده است. برای روشن شدن مطلب به دو نفر از دوستان مطلع و باهوش ایرانی خود سید حسن تقی زاده و میرزا حسین دانش نامه نوشتیم. اولی اظهار داشت که روضه خوانی (یا خواندن از روی کتاب روضه الشهداء^۴ و

۱. شرح بلند همتی های همایون نسبت به شاعران و ادیبان به ویژه در احسن التواریخ به مناسبت سال وفاتش (۹۶۲ هـ. ق / ۱۵۵۵ م) آمده است. این موضوع و جریانات بعدی در فصل آینده به تفصیل مورد بحث قرار خواهند گرفت. ب.

۲. نمایش هایی در شرح معجزات قدیسان. م. Miracle Plays

۳. پیش از این به ترجمه سفرنامه اولتاریوس اشاره کرده ایم.

۴. باید توجه داشت که روضه الشهداء بوسیله ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفی ۹۱۰ هـ. ق) در قرن نهم هـ. ق و

دیگر کتاب‌های مشابه از بالای منبر) از عهد صفویه آغاز شده، ولی تعزیه گردانی یا شبیه‌خوانی خیلی بعد از این عهد مرسوم گردیده و شاید تحت تأثیر نمایش‌های مذهبی اروپایی قرار گرفته باشد. شخص دوم نیز ریشه شبیه‌خوانی را، (که ترجمه‌های سرلویس پلی^۱ خوانندگان انگلیسی زبان را از ماهیت این نمایشنامه‌ها آگاه می‌سازد) در اواخر قرن هجدهم یا آغاز قرن نوزدهم، یعنی اوائل دوره قاجاریه، دانسته است.

در پایان نباید یکی از اقدامات شاهان صفوی را که به تحکیم مبانی ایران و جلوگیری از خروج دائم ثروت و جمعیت این کشور انجامید، از نظر دور داشت؛ از جمله محترم شمردن و مورد توجه ساختن مشهد، قم و دیگر شهرهای مذهبی ایران، که در نتیجه باعث شد زائرین تا حدودی در داخل مملکت به زیارتگاه‌ها بروند، و چنانکه گفته شد، زیارتگاه‌های مقدس در کربلا، نجف نیز قبل از اینکه به تصرف ترکان عثمانی درآیند، در حکم اماکن متبرکه داخلی قلمرو صفویه محسوب می‌شدند.^۲

ضمیمه

به دوستم آقای اچ. ال رابینو^۳ کنسول انگلیس ادای دین می‌کنم که یادداشت‌های گرانمایی را درباره عزاداری‌های ماه محرم در بغداد، برای بنده ارسال داشته‌اند که مربوط به قرن چهارم هجری (دهم میلادی) می‌شود. من فقط متن دو یادداشت را در دسترس دارم (یکی به زبان آلمانی و دیگری به زبان فارسی): توضیحات لازم احتمالاً در نامه بعدی (به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) داده شده، که متأسفانه مفقود گردیده است. بنظر می‌رسد این یادداشت‌ها از یکی از مقالات درن^۴ که احتمالاً در کتاب ملانژ آسیاتیک^۵ به چاپ رسیده اخذ گردیده باشد. عین این یادداشت در سطور زیر نقل می‌شود:

بنای تعزیه سیدالشهدا در بغداد در سنه ۳۵۲ هجری — در تاریخ ابن کثیر شامی

^۱ پیش از صفویه، تألیف شده و موضوع آن ذکر مصیبت اهل بیت و واقعه کربلا و شهیدان آن واقعه است.

این کتاب در سال ۹۰۸ ه. ق بنام میرزا مرشدالدین عبدالله نواده دختری سلطان حسین میرزای بایقرا در ده باب و یک خاتمه تألیف شده، و فضولی بغدادی (متوفی ۹۷۰ ه. ق) و جامی قیصری آن را به ترکی ترجمه کرده‌اند (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۵۳۴ — ۵۳۵). ح.

1. Sir Lewis Pelly

۲. رجوع کنید به کتاب کروسینسکی، ص ۱۶۱ — ۱۵۹. ب.

پیش از این به ترجمه کتاب کروسینسکی اشاره کرده‌ایم. ح.

3. H.L. Rabino 4. Dorn 5. Melanges Asiatiques

آمده که «معزالدوله احمد بن بویه در بغداد در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را بسته مردم [لباس] سیاه عزا پوشیدند و به تعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علمای اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند چاره‌ای جز تسلیم نیافتند، بعد از آن هر ساله تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا می‌آوردند [و این رسم] در بغداد تا اوایل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.»



فصل دوم

از ظهور قدرت صفوی تا سال ۹۳۰ هـ. ق / ۱۵۲۴ م

شاه اسماعیل و نیاکان او

دلائل شهرت، نفوذ و عظمت شیخ صفی الدین — تاریخ ثابت می‌کند که شیخ صفی الدین، خلوت‌نشین مقدس اردبیل که شاهان صفوی نام و نسب خود را از او گرفته‌اند، در واقع در زمان خود شخص مهم و بانفوذی بوده است. چنانچه کسی به تاج و تخت برسد و سلسله بزرگی را تأسیس کند که تا بیش از دو قرن دوام یابد، اگر اصل و نسبش پست باشد، معمولاً داستانی از خود می‌سازد، یا می‌گذارد درباره‌اش شایع شود که نیاکان او شاهان، سیاستمداران، یا جنگاوران معروف باستانی بودند یا به خاندانش، که تا قبل از به قدرت رسیدن و معروف شدن مورد احترام زیاد دیگران نبودند، شکوه و جلال می‌بخشد. ولی شاه اسماعیل که شش پشتش به شیخ صفی (که از این پس به خاطر ایجاز او را چنین خطاب خواهیم کرد) می‌رسید، و در حدود آغاز قرن شانزدهم میلادی سلسله صفویه را تأسیس کرد و ایران را به آنچنان شکوه و عظمتی رساند که پس از انقراض خاندان اصفیل و باستانی ساسانی به دست اعراب در قرن هفتم، کمتر به آن پایه رسیده بود، لزومی به تشبیه چنین تدابیری نداشت؛ چون در هر حال نسب شیخ صفی مستقیماً به امام هفتم شیعیان موسی کاظم و از سوی ایشان به علی بن ابیطالب^۱ و حضرت فاطمه دختر پیغمبر می‌رسید

۱. شجره‌نامه کامل (فقط با اختلافات جزئی) در صفوة الصفاء، احسن التواریخ، سلسله‌النسب صفویه و سایر تواریخ این سلسله به قرار زیر آمده است: (۱) صفی الدین ابوالفتح اسحق بن (۲) امین الدین جبرائیل بن (۳) صالح بن (۴) قطب الدین احمد بن (۵) صلاح الدین رشید بن (۶) محمد حافظ بن (۷) عوض الخواص بن (۸) فیروز شاه کلاه بن (۹) محمد بن (۱۰) شرفشاه بن (۱۱) محمد بن (۱۲) حسن بن (۱۳) محمد بن (۱۴) ابراهیم بن (۱۵) جعفر بن (۱۶) محمد بن (۱۷) اسماعیل بن (۱۸) محمد بن (۱۹) سید احمد الاعربی بن (۲۰) ابومحمد قاسم بن (۲۱) ابوالقاسم حمزة بن (۲۲) الامام موسی الکاظم، امام هفتم و پنجمین نواده علی و فاطمه. ب.

(و احتمالاً ادعایش به همان اندازه ادعای سادات زمانش مورد قبول بود) و این دو موضوع ثابت می‌کند که در زمان خود (قرن سیزدهم میلادی) به عنوان مرشد و پیر مورد احترام بوده است.

احترام رشیدالدین فضل‌الله برای شیخ صفی — نخستین و مهمترین موضوع، توجهی است که آن وزیر بزرگ رشیدالدین فضل‌الله نسبت به رفاه او و مورد التفات و شفاعت وی قرار گرفتن داشت. در مجموعه نادر مراسلات این وزیر، معروف به منشآت رشیدی^۱، دو سند برای اثبات این مسأله به چشم می‌خورد. اول نامه ایست^۲ (شماره ۴۵) در مجموعه ۱۴۹^a — ff. ۱۴۵^b نسخه خطی) خطاب به خود شیخ صفی الدین، که در آن به خانقاهش سالیانه غلات، روغن، رمه، شکر، عسل و خوراکی‌های دیگر پیشکش کرده است تا در میلاد پیغمبر (ص) رجال اردبیل از آن متنعم شوند، به شرط آنکه پس از پایان ضیافت برای بانی خیرات و نویسنده نامه دعای خیر شود. دومین نامه^۳ (شماره ۴۹، ff. ۱۶۹^b — ۱۶۱^a) از سوی رشیدالدین به فرزندش احمد، حاکم اردبیل خطاب شده و به او سفارش شده تا به مردم [اردبیل] توجه کند و به ویژه در این باره اضافه می‌کند «و نوعی سازی که جناب قطب فلک حقیقت، و سبّاح بحار شریعت، متّاح مضمار طریقت، شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین، قدوة صفة صفا، گلبن دوحه وفا شیخ صفی الملة والدین ادهم الله تعالی برکات انفاسه الشریفه از توراضی و شاکر باشد.» این نامه‌ها و به ویژه نامه دوم که پر از مدایح اغراق آمیز درباره شیخ صفی است به قدر کفایت از مقام و شهرت او در نظر معاصرانش حکایت می‌کند.^۴

۱. به مقاله من درباره نسخه‌های خطی فارسی مرحوم سرآلبرت هوتم شیندلر (Sir Albert Houtum-Schindler) در شماره اکتبر ۱۹۱۷ مجله سلطنتی آسیایی (صفحات ۶۹۳ — ۴) مراجعه کنید. همچنین به صفحات ۸۰ — ۸۷ تاریخ ادبیات ایران در هنگام سلطه تاتار (Persian Literature under Tartar Dominion) نگارنده که پس از این به اختصار "Pers Lit. iii" نامیده می‌شود مراجعه فرمایید. ب.
۲. این نامه در مجموعه مکاتبات رشیدی، گردآورده مولانا محمد ابرقوهی، به تصحیح محمد شفیع، چاپ پاکستان، ص ۳۶۵ — ۳۷۲ درج شده و در صفحه ۳۶۸ چنین آمده: «درین وقت بجهت خانقاه مخدومی ... اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته، تا در لیلۃ المیلاد رسول الله (صلعم) سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند ... و عند الفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند...» و پس از آن صورت حواله‌ها را در دو صفحه بعد به تفصیل نوشته است.
۳. این نامه در مجموعه مکاتبات رشیدی مذکور، در صفحه ۲۹۶ — ۳۱۱ درج شد؛ و در آن هفت وصیت به پسرش احمد کرده و ضمن وصیت هفتم گفته است (ص ۳۰۸) «می‌باید که ایام ولیالی اهلالی و رعایا و اعیان اردبیل را به اشعه معدلت ساطع و به انوار مکرمات لامع گردانی...» و پس از چند سطر می‌نویسد: «... و نوعی سازی که ... الخ»
۴. شیخ صفی در سال ۷۳۵ ه. ق. / ۱۳۳۴ م در ۸۵ سالگی بدرد حیات گفت. رشیدالدین در سال ۱۳۱۸ میلادی (۷۱۸ ه. ق) در ۷۰ سالگی یا بیشتر به قتل رسید. ب.

صفوة الصفا، کتابی بزرگ درباره زندگی شیخ صفی — نکته دومی که مربوط به همین نظریه می‌شود اینست که کمی پس از مرگ وی، یکی از پیروان او به نام درویش توکل بن اسماعیل^۱، که معمولاً او را ابن البزاز می‌نامیدند، ظاهراً به تشویق^۲ و راهنمایی شیخ صدرالدین، پسر شیخ صفی که پس از وی به مقام ارشاد رسید و پنجاه و هشت سال (۱۳۳۴ — ۱۳۹۲ م) (۷۳۵ — ۷۹۴ ه. ق) راهنمای طریقت بود، کتابی بزرگ در احوال، اخلاق، تعالیم، خصال، عقاید و کرامات شیخ نوشت. این کتاب نادر و مهم تاکنون به چاپ نرسیده است^۳، ولی مأخذ اصلی در شرح احوال سرسلسله صفویه است که در آن همه چیز به وضوح مکرراً نقل شده است. تجدید نگارش آن با حواشی و تعلیقات به‌ها در دوران زمامداری شاه تهماسب (۱۵۲۴ — ۱۵۲۶ م) (۹۳۰ — ۹۸۴ ه. ق) به وسیله ابوالفتح حسینی صورت گرفته است. نگارنده شخصاً از سه نسخه خطی Add. II ۷۴۵ در موزه بریتانیای [لندن] اطلاع حاصل کرده است^۴؛ شماره ۸۷ در مجموعه پوت^۵ در کتابخانه کینگز کالج کمبریج^۶؛ و نسخه بسیار نفیسی که به سال ۱۰۳۰ ه. ق / ۱۶۲۱ م در اردبیل نوشته شده و اکنون به آقای ای. ج. الیس تعلق دارد و ایشان با سخاوتمندی ویژه خود، تا زمانیکه به آن نیاز داشتم آنرا در اختیار اینجانب گذاشتند. این کتاب مفصل شامل یک مقدمه، دوازده فصل و یک مؤخره است که هر کدام از آنها به بخش‌های متعددی تقسیم شده است، و مندرجات آن را ریو^۷ با دقت خاص خود خلاصه کرده است. این کتاب دارای مطالب جالبی است، اما مطالبی به آن اضافه شده که مگر برای مریدان معتقد، برای دیگران ملال‌آور است و رویهمرفته نمونه‌ای از تذکره عرفا و اولیاء محسوب می‌شود که کامل آنرا طلاب اروپایی ادب فارسی

۱. یا توکلی (Tukli) چنانچه در نسخه آقای الیس (Ellis) با قید اعراب نوشته شده است. ب.

درویش توکلی بن اسماعیل بن حاجی محمد معروف به «ابن بزاز» از پیروان صدرالدین موسی (۷۳۵ — ۷۹۴ ه. ق) پسر و جانشین شیخ صفی الدین اردبیلی بود. ابن بزاز در شرح مقامات صفی الدین کتابی مفصل نوشته بنام صفوة الصفا یا «المواهب السنية فی مناقب الصفویه» که در سال ۷۵۹ ه. ق آن را تمام کرده، و شخصی بنام ابوالفتح حسینی بامر شاه تهماسب صفوی آن را اصلاح و تهذیب کرد، و آن کتاب بسال ۱۳۲۹ ه. ق در بمبئی چاپ شده است. (گنجینه سخن تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵، ص ۷۸، ودائرة المعارف فارسی ج ۲). ح.

۲. پس از نوشتن این سطور، به لطف یکی از دوستان ایرانی ام به وسیله نامه نسخه نفیس چاپ سنگی این کتاب را که در سال ۱۳۲۹ ه. ق / ۱۹۱۱ م در بمبئی چاپ شده بود دریافت کردم که البته هنگام نوشتن این فصل از وجود آن بی اطلاع بودم. ب.

۳. نگاه کنید به Rieu's Pers. Cat. صفحات ۶ — ۳۴۵. ب.

4. Pote Collection

۵. نگاه کنید به ضمیمه‌ای که به Hand-list نوشته‌ام، صفحه ۱۳۷، شماره ۸۳۷. ب.

6. Rieu

در مناقب العارفین افلاکی به ترجمه انگلیسی رد هائوس^۱ و ترجمه فرانسه هوارث^۲ می یابند. قطعات برگزیده این کتاب که در تاریخ های اخیر خاندان صفوی، به ویژه در سلسله النسب صفویه^۳ آمده است، برای ارضای حس کنجکاوی خوانندگان کفایت می کند ولی چنانچه بررسی دقیق و تجزیه و تحلیل از آن اثر اصلی بشود و حکایات و گفته هایی که شیخ صدرالدین صحت آنها را تأیید کرده، مورد مذاقه قرار گیرد، نتایج با ارزشی بدست خواهد آمد. ولی پیش از اینکه بیشتر درباره شیخ صفی و اولادش بحث کنیم باید درباره نیا کانش اطلاعات بیشتری بدهیم.^۴

نیاکان شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی کاظم - مورّخی بنام الیعقوبی^۵ تأیید می کند که امام موسی کاظم غیر از ابوالحسن علی ملقب به رضا که پس از وی به امامت رسید فرزند دیگری بنام حمزه داشت، که شیخ صفی مدعی بود نسبش به او می رسد، ولی شخصیت دوازده نفر دیگر که در این طایفه ذکر شده (از میان آنها پنج نفر به نام های محمد بودند که درباره شان چیزی تصریح نشده است) بقدری مبهم است که نمی شود هویت آنها را تعیین کرد.

فیروز شاه زرین کلاه - قدیمی ترین جد صفویه که می شود او را به این خاندان منسوب کرد فیروز شاه زرین کلاه است که بنا به اظهار نویسنده کتاب سلسله النسب به دستور فرزند ابراهیم ادهم (در این کتاب به عنوان شاه ایران معرفی شده است) حاکم اردبیل، مقرّ خاندان صفوی، گردید. ابراهیم ادهم، هرچند معروف است که از نژاد شاهان بوده، ترک دنیا کرد و به جمع عارفان در آمد و در حدود سال ۷۸۰ میلادی در سوریه

۱. در مقدمه ترجمه منظومی که از دفتر اول مثنوی جلال الدین رومی نموده و در سلسله کتابهای شرقی تروبنر Trübner که در سال ۱۸۸۱م انتشار یافته مندرج است. مناقب یا «اوصاف نیک» در صفحات ۱۳۵ - ۳ آمده است. ب.

۲. Les Saints de Derviches Tourneurs بررسی هایی در زندگی نامه های بزرگان اسلام (Etudes d'Hagiographie Musulmane) جلد اول (پاریس، لرو (Leroux)، ۱۹۱۸، جلد دوم، ۱۹۲۲.

کلمان هوار، مترجم فرانسوی کتاب مناقب العارفین است - مناقب العارفین افلاکی در دو جلد بوسیله پروفیسور تحسین یازجی تصحیح و منتشر شده است. ح.

۳. به شرحی که نگارنده در شماره ژوئیه ۱۹۲۱ مجله سلطنتی آسیائی صفحات ۳۹۵ - ۴۱۸، درباره این کتاب نفیس و جالب نوشته است مراجعه کنید. هم دکتر بابینگر Babinger و هم ام. مینورسکی M. Minorsky به من گفته اند که خانیکف Khanikoff از نسخه دیگری از این کتاب در مجله Mélanges Asiatiques صفحات ۵۸۳ - ۵۸۰ در سنت پترزبورگ یاد کرده است. ب.

۴. چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم، ص ۵۰۰.

درگذشت ولی در هیچ تاریخی نوشته نشده است که فرزندی از او به پادشاهی ایران یا جای دیگری رسیده باشد. فیروز شاه پس از زندگانی خوش و کامرانی در رنگین گیلان بدرود زندگی گفت.

عوض الخواص^۱ — پس از وی فرزندش «عوض» جانشینش شد ولی درباره او چیزی در تاریخ ضبط نگردیده، جز اینکه در اسفرجان در نزدیکی اردبیل زندگی کرده و در همانجا وفات یافت.

محمد حافظ — پسر عوض محمد که قرآن را از حفظ می دانست، به حافظ ملقب گردید، و گویند چون جن^۲ در هشت سالگی او را در ربود و هفت سال او را نزد جن های دیگر آموزش داد، توانایی حفظ کردن قرآن را باید مدیون آنها دانست.

صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد — دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد، ظاهراً به کشاورزی مشغول بودند و در آرامش در کلخوران^۳ زندگی می کردند تا اینکه هجوم وحشیانه گرجیان شخص اخیرالذکر را مجبور کرد با خانواده و فرزند یک ماهه اش، امین الدین^۴ جبرئیل، به اردبیل بگریزد. در آنجا هم از تعرض مصون نماندند. گرجیان آنها را تعقیب کردند و آنها مجبور شدند به زیرزمین خانه ای پناه ببرند، که در آنجا جوان فداکاری، قبل از کشته شدن به دست مهاجمین، مدخل زیرزمین را با انداختن کوزه گلی بزرگی روی آن، مسدود کرد و بدینوسیله جانشان را نجات داد. قطب الدین نیز بسختی از ناحیه گردن مجروح شد و به زحمتی از مرگ رهایی یافت. نبیره اش شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود، بعدها نقل می کرد که وقتی پدر بزرگش او را روی دوش حمل می کرد چهار انگشتش را می توانست در محل زخم فرو ببرد.

امین الدین جبرئیل — در این هنگام امین الدین جبرئیل، کشاورز و عارف،

۱. عوض الخواص نام شخصی است نه نام کتاب، در تاریخ عالم آرای صفوی بکوشش یدالله شکری (ص ۵) راجع به او صحبت شده است. ح

۲. برای دانستن علت اعتقاد به جن به قرآن، LXXII، مراجعه کنید. ب.
سوره جن (۷۲) آیه ۱. ح.

۳. عالم آرای عباسی، چاپ تهران (ج ۱، ص ۱۱): «کلخوران» ضبط کرده است. همانطور که ام. و. مینورسکی شخصاً به نگارنده گفته است تلفظ درست این واژه همانست که نوشته ام و گیل خوران نیست. ب.

۴. امین الدین جبرئیل فرزند سید صالح بود. در تاریخ عالم آرای عباسی (ج ۱، ص ۱۱)، شرح حال او تحت عنوان «سلطان سید جبرئیل» آمده است. ح.

جانشین قطب الدین شد و خواجه کمال الدین عربشاه را به عنوان مراد خود برگزید، با زنی به نام دولتی^۱ ازدواج کرد که بعدها در سال ۶۵۰ هـ. ق / ۳ - ۱۲۵۲ میلادی پسری زایید که معروف به شیخ صفی الدین شد و همین فرزند باعث گردید که این خانواده از گمنامی نسبی به شهرت فراوان برسد. نویسنده سلسله النسب فقط به دادن سال تولد او اکتفا نکرده بلکه به شرح زیر تاریخ تولد او را تعیین کرده است: «در زمان تولد او پنجسال از وفات شمس تبریزی، دوازده سال از مرگ شیخ محی الدین ابن عربی، و سی و دو سال از وفات شیخ نجم الدین کبری گذشته بود. پنج ساله بود که هلاکوخان مغول ایران را فتح کرد، در زمان وفات جلال الدین رومی بیست و دو ساله و در زمان وفات سعدی چهل و یکساله بود. عارفان بزرگی که معاصر وی بودند عبارتند از امیر عبدالله شیرازی، شیخ نجیب الدین بزغوش، علاالدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری (نویسنده گلشن راز). سه برادر بزرگتر^۲ و دو برادر کوچکتر^۳ و یک خواهر کوچکتر داشت. پس در یک خانواده هفت نفری، نفر پنجم بود؛ و هنگامی که شش ساله بود پدرش وفات یافت.»

شیخ صفی الدین

(۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م / ۶۵۰ - ۷۳۵ هـ. ق)

تاکنون از کمبود جزئیات درباره زندگی نامه‌ها در تنگنا بودیم، ولی از این پس از وفور اطلاعات در زحماتیم. درست است که صفوة الصفاء، احتمالاً حاوی تمام اطلاعات درباره شیخ صفی است، ولی این کتاب بسیار عظیم مشتمل بر ۲۱۶,۰۰۰ واژه است و به سبک ساده و روان بدون حشو و زوائد نوشته شده و تجزیه و تحلیل کامل محتویات آن خود مجلد بزرگی را تشکیل خواهد داد. این کتاب متأسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی و مرشدش شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده و از لحاظ دیگر کمتر شرح دارد. مختصرترین مطلبی که می‌توان درباره اش گفت چنین است:

۱. نام این زن که مادر شیخ صفی بوده، در عالم آرای صفوی بکوشش یدالله شکری (ص ۹) سه مورد بهمین شکل «دولتی» ضبط شده: «سید جبرئیل راضی شد و تزویج زن دیگر به مادر رضا داد و در آن قریه دو جا دختر دیدند یکی را خدیجه نام بود و دیگری را دولتی نام بود. والدۀ سید جبرئیل با خدای خود به مناجات در آمده نیت کرد که در خواب هر کدام که از غیب اشاره شود از برای فرزند بخواند، چون در خواب نیت کرده بود، اشاره شد که دولتی را بخواند، چون بیدار شد، رفته دولتی را خواستگاری کرد.» ح.

۲. محمد صلاح الدین رشید و اسماعیل.

۳. یعقوب و فخرالدین یوسف.

مقدمه - (در دو بخش) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر و عرفای پیشین چون جلال الدین رومی.

باب اول (مشمول بر یازده فصل است که دو فصل آن به تقسیمات جزء منقسم گشته). آغاز زندگی شیخ صفی. شجره نامه اش. طالع تولد او. ولادت و کودکی اش. جستجوی او برای یافتن پیر طریقت که سرانجام شیخ زاهد گیلانی را ملاقات می کند. زندگی اش به عنوان مرید این مرد روحانی. ارتقاء به مقام ارشاد. پیوستگی روحی اش به پیامبر اسلام. ویژگی ها و کرامات شیخ زاهد.

باب دوم (حاوی سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی که به موجب آنها انسان ها را از مخاطرات دریا و آبهای عمیق، کوه ها، مه و برف، دشمنان، اسارت و بیماری نجات می داده است.

باب سوم (در سه فصل) کراماتی که شیخ صفی از نظر مساعد یا نامساعد خود به ظهور رسانیده است.

باب چهارم (در شش فصل، که دو فصل آن به تقسیمات جزء منقسم شده است) برخی از گفته های شیخ صفی و تفسیراتی که از آیات قرآن، احادیث نبوی، گفته های امامان و شعرهای تمثیلی شاعران کرده است.

باب پنجم (در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی در ارتباط با جن، با حیوانات و اشیاء.

باب ششم (بدون تقسیمات) شور و حال و سماع شیخ صفی.

باب هفتم (در پنج فصل) کرامات مختلف شیخ صفی مانند افشاء افکار، پیش گویی ها، گفتگو با مردگان و غیره.

باب هشتم (در ۲۷ فصل) امثال دیگر از فضیلت ها، قدرت ها، کارهای پرهیزکارانه، استجابات دعا، الهامات و نظریات شیخ صفی به تصدیق فرزندش شیخ صدرالدین.

باب نهم (در دو فصل) آخرین بیماری و مرگ شیخ صفی.

باب دهم (در سه فصل) کرامات شیخ صفی پس از مرگ.

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت و عظمت شیخ صفی و نمایندگان او در سراسر جهان.

باب دوازدهم (در دو فصل) کرامات مریدان شیخ صفی.

پایان کتاب.

ویژگی های تذکرة الاولیاء تاریخ نویسان اسلامی — اینکه بخش نسبتاً کوچکی از این کتاب عظیم به زندگی نامه اختصاص داده شده است، مایه تأسف است ولی جای تعجب نیست، چون نمی توان از کسانی که خود را «بی خانمان» یا «بی جا و مکان» می دانند انتظار داشت ذهن خود را به ذکر سنوات تاریخ و یا امثال آن مشغول دارند. تمام تذکره هایی که در شرح احوال عرفا نوشته شده همین ویژگی را دارند و فقط به ذکر سخنان پرهیزگاران، کارهای پارسایانه و کرامات آنان می پردازند. دی. بی مکدنالد^۱ در کتاب نفیسه به نام گرایشهای فکری و زندگی در اسلام و کلمان هوارت^۲ در کتاب عرفا و درویشان اهل سماع نشان داده اند که این کرامات^۳ در ارتباط با تحقیقات و مطالعات روانی مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده اخیر پدیده های روانی را برحسب کتاب مأخذ خود، مناقب العارفین، (که در حدود سال ۱۳۱۸ م / ۷۱۸ ه. ق، فقط تقریباً سی سال پیش از صفوة الصفا که احتمالاً تقلیدی از همین کتاب است، نوشته شده) چنین طبقه بندی کرده است: رؤیا؛ پیش گوئی؛ بینش و کشف اشیاء خفیه؛ انتقال افکار؛ نورانیت اجسام؛ جاندار یا بی جان؛ گشودن درهای بسته؛ حضور در همه جا در یک زمان؛ عدم احساس درد و ایمنی در مقابل سموم؛ اعمال نفوذ کردن روی اشیایی که در فاصله دوری قرار دارند؛ تولید فلزات گرانبها؛ قدرت های فوق العاده عضلانی، جنسی و هضم اشیاء غیر قابل خوردن و انبساط بدن؛ تغییر سیما و دگرگون کردن چهره؛ احضار ارواح؛ روان درمانی؛ پاسخ دادن به پرسش های مشکل؛ گرویدن به اسلام؛ موعظه کردن برای حیوانات؛ انتقام اولیاء؛ از خود بیگانگی روحی؛ عزلت ها و روزه داری های طولانی؛ طلسم؛ غیبت ناگهانی. نمونه هایی از همه، یا تقریباً همه این پدیده ها را می توان در صفوة الصفا یافت. نمونه های کمتری از بارزتری در سلسله النسب وجود دارد، اما بررسی کامل آنها؛ اگرچه بدون ارزش نیست، از حوصله این کتاب خارج است.

بهر حال، ناگفته نماند، بعضی از احوال این اولیاء که بوسیله مریدان و دلباختگان نشان نوشته شده، در اذهان غربی ها تا حدی ناخوشایند می آید، نفرینشان، همچون

۱. D.B. Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, (University of Chicago Press, 1909).

۲. Cl. Hurat, *Saints des Derviches Tourneurs*, (Paris: Leroux, 1918-1922).

۳. جامی در نفحات الانس (چاپ ناسولی ص ۲۲-۳۱) کارهای خارق العاده صاحبان کرامات را به سه دسته تقسیم کرده است: (۱) معجزات آشکار پیامبران (۲) کراماتی که خداوند به اولیاء برای بالا بردن مرتبتشان تفویض کرده است (۳) خارق العادات یا کارهایی که مردمان عادی با سحر و جادو انجام می دهند. ب.

نفحات الانس چاپ توحیدی پور ص ۲۱-۲۷. ح.

دعایشان بی اثر است و تفقدشان با اجتناب کردن از آنها فرقی ندارد و بازی های خطرناک با سرنوشت کسانی که مورد بی مهری شان قرار می گرفتند از عاداتشان بشمار می رفت. مثلاً هنگامی که شاهزاده ای بنام سیامک، پسر شیروان شاه، عازم اردوی مغولان بود، از مریدان شیخ زاهد عیب جویی و تهدید کرد که هنگام مراجعت خانقاهشان را نابود ساخته یا آتش بزند. شیخ چون این خبر بشنید، گفت «سیامک»، «سیاه مرگ» بشود و پیشگویی اش فوراً محقق شد چون «سیامک» که خشم حاکم مغول را برانگیخته بود، بنا به رسم این قوم وحشی، او را در نمد سیاه پیچیدند و آنقدر به او لگد زدند تا مرد^۱. غازان خان^۲، از ایلخانیان مغول، از سوی دیگر، به شیخ زاهد احترام بسیار می گذاشت، مخصوصاً بعد از اینکه شیخ زاهد توانست افکارش را بخواند و این کار او چنان غازان خان را تحت تأثیر قرار داد که اصرار می کرد پاهایش را ببوسد.

کودکی شیخ صفی — در زندگی ظاهری شیخ صفی، به ویژه، پس از اینکه مرید شیخ زاهد شد و در اردبیل اقامت گزید حوادث و وقایع مهمی رخ نداد. در کودکی جدی و گوشه گیر بود و در بازی های کودکانه شرکت نمی کرد. نسبتاً در سنین پایین، بنظر می رسد به مذهب «علاقه» داشته و ائمه بر او ظاهر می شدند و با آن دنیایی که کسی تاکنون آنرا ندیده در ارتباط بوده است. چون در اردبیل مرادی پیدا نکرد، و ضمناً هم از شهرت شیخ نجیب الدین بزغوش شیرازی باخبر شده بود، میل به زیارت او کرد، و پس از آنکه موفق شد مادرش را، که مخالف با این مسافرت بود، راضی کند، وقتی به آنجا رسید دید که شیخ وفات^۳ کرده است.

۱. می گویند المستعصم، آخرین خلیفه عباسی، نیز به همین شیوه به دست هلاکوخان کشته شد، چرا که مغولان از ریختن خون شاهان سر باز می زدند. کلاویخو Clavijo می نویسد که در دربار تیمور «رسم براین است که وقتی مرد بزرگی محکوم به مرگ می شود، او را به دار می آویزند؛ ولی اشخاص معمولی را گردن می زنند.» رجوع کنید به ترجمه سرکلمنتس مرکام Sir Clements Markham از این قصیه که بوسیله انجمن ها کلویت Hakluyt Society به سال ۱۸۵۹ (ص ۱۵۰) چاپ شده است. ب.

در تاریخ روضة الصفا (چاپ کتابفروشی خیام، ج ۵، ص ۲۵۰) نوشته است: «زعم بعضی آنست که چون برلیغ بیاساء خلیفه صادر شد طائفه ای معروض ایلخان گردانیدند که شمشیر تیز را به خون مستعصم رنگین نتوان، این ترخم مؤثر افتاد. ایلخان فرمان داد تا او را در نمد پیچیده بر شیوه آنکه نمد بمالند اعضا و اجزای آخرین خلیفه عباسی را چنان ساختند که از حرکت بازماند.» ح.

۲. از سال ۱۲۹۵ م الی ۱۳۰۴ م حکومت کرد. رجوع شود به تاریخ ادبیات براون، ص ۴۰-۴۶. ب.

۳. جامی در نفحات ص ۵۴۸ می نویسد که او در شعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است. ب.

شیخ نجیب الدین علی بزغوش شیرازی در ماه شعبان سال ۶۷۸ هـ. ق درگذشت (هزار مزار ترجمه شد الازار جنید شیرازی بتصحیح دکتر نورانی وصال ص ۳۷۲-۳۷۵ و حاشیه ۱۵۸، ص ۳۷۵ از شد الازار). ح.

هنگامی که در شیراز بود با بسیاری از عرفا و دراویش معروف آشنایی پیدا کرد، از جمله با شاعر معروف سعدی، که معاشرتش با او پسند خاطرش نیفتاد. در حقیقت برخوردش با سعدی مؤدبانه نبود و حتی نسخه اشعارش را که سعدی به خط خود تقدیمش کرده بود، نپذیرفت.

شیخ زاهد گیلانی — سرانجام ظهیرالدین، فرزند و جانشین شیخ بزغوش، به شیخ صفی گفت هیچکس نمی‌تواند نیازهای روحی او را ارضاء کند مگر شیخ زاهد گیلانی، که در ساحل دریای خزر مسکن دارد و آنگاه به توصیف جمال و محل زندگی اش پرداخت. پس از چهار سال سرانجام توانست خلوتگاه شیخ را که در آن زمان شصت سال داشت پیدا کند. وقتی به خدمت شیخ رسید، شیخ صمیمانه به او خوش آمد گفت، و بیست و پنج سال آخر زندگی خود را با او گذراند.

احوال شیخ زاهد — همچنانکه در صفوة الصفا آمده است، نام کامل شیخ زاهد تاج‌الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابیل بن شیخ پندار (یا بندار) الکردی السنجانی^۱ است و گویند مادر جدش بابیل از جن بوده. لقب زاهد را مرشدش سید جمال‌الدین، به جهاتی که در صحت و سقم آنها اختلاف است، به او عطا کرده بود. شیخ دخترش بی بی فاطمه را به عقد شیخ صفی در آورد که نتیجه اش تولد سه فرزند ذکور بود، و فرزند دوم، صدرالدین، سرانجام به جای پدر به مقام ارشاد رسید. نویسنده سلسله‌النسب معروف به پیرزاده که در عهد صفوی ظاهراً دارای مقام و منزلتی بوده، از اولاد شیخ زاهد است.

وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی — بنابر گفته نویسنده سلسله‌النسب شیخ زاهد ۳۵ سال بزرگتر از شیخ صفی بوده و هر دو در ۸۵ سالگی چشم از جهان فرو بسته‌اند و از اینکه شیخ صفی به سال ۱۳۳۴ م / ۷۳۵ هـ. ق وفات یافته، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که شیخ زاهد در حدود سال ۱۳۰۰ م / ۷۰۰ هـ. ق وفات یافته است. اسناد دیگری هم وجود دارد که تأیید می‌کند نوه اش صدرالدین به سال ۷۰۴ هـ. ق / ۱۳۰۵ م، یعنی چهار سال پس از مرگ وی متولد شده است. سرانجام شیخ صفی به مقام ارشاد رسید و تا زمان مرگ، یعنی به مدت ۳۵ سال، این مقام را دارا بود^۲، تا اینکه فرزندش صدرالدین جانشینش شد.

۱. ظاهراً بندار و سنجاری درست‌تر است. ح.

۲. روز دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هـ. ق (۱۲ سپتامبر ۱۳۳۴ م). ب.



شعر شیخ صفی — شیخ صفی اشعاری به لهجه گیلانی^۱ (که برخی از مباحثاتش با شیخ زاهد به همان لهجه بوده) و به زبان رایج فارسی سروده. اگر چه یکی از دو بیتی هایش^۲ دال بر عشق او به علی است:

صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
آترا که جوی مهر علی در دل او است هر چند گنه کند خدا می بخشد

لیکن من نتوانسته‌ام سندی پیدا کنم که طبق آن بتوان ثابت کرد او نیز مانند اخلاف خود آنچنان تعصبی در تشیع داشته باشد. در احسن التواریخ^۳، که تاریخ مهم و منتشر نشده‌ای درباره دو شاه نخستین سلسله صفویه است، و در زمان سلطنت شاه تهماسب نوشته شده و سال‌های (۹۰۱-۹۸۵ هجری، ۱۴۹۵-۱۵۷۷ م) را دربر می‌گیرد، عکس قضیه آمده است.^۴ در نامه اعتراض آمیزی که عبیدخان ازبک در سال ۹۳۶ ه. ق (۱۵۳۰-۱۵۲۹) به شاه تهماسب فرستاد، جمله زیر آمده است:^۵

«و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ایم که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده ما را حیرت عظیم دست می‌دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را.»^۶

نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر — شیخ صفی الدین کوشش بسیار کرد تا آیینی را که خود رهبر آن بود گسترش دهد و نفوذ او را گفته مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی که در سلسله‌النسب^۷ آمده است تأیید می‌کند: «از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یک راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافته و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس.» اگر نگوئیم همه این مریدان از آسیای صغیر می‌آمده‌اند لااقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین

۱. لهجه گیلانی نادرست و «فهلوی» درست است (سلسله‌النسب صفویه چاپ برلن ص ۸۲). ح.

۲. نگاه کنید به شماره ژوئیه ۱۹۲۱ مجله سلطنتی آسیایی، ص ۴۰۳. ب.

۳. پیش از این اشاره کردیم که احسن التواریخ چاپ شده است و می‌توان به آن مراجعه کرد. ح.

۴. آقای ای. ج. الیس نسخه خطی شخصی خود از این کتاب نفیس را با کمال لطف در اختیار نگارنده گذاشته‌اند که از این پس تمام اشارات به همین کتاب است. ب.

5. E. 166 .

۶. احسن التواریخ، افست چاپ چارلس نارمن سیدن (ص ۲۳۱) چاپ دکتر نوائی، ص ۲۹۶-۳۰۵. ح.

۷. نگاه کنید به شماره ژوئیه ۱۹۲۱ مجله سلطنتی آسیایی صفحات ۴-۴۰۳. ب.

اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند.^۱

صدرالدین در سال ۷۳۵ ه. ق. / ۱۳۳۴ م جانشین پدر می‌شود — شیخ صدرالدین در ۳۱ سالگی در سال ۷۳۵ ه. ق. / ۱۳۳۴ م جانشین پدر گردید و تا ۵۹ سال بعد یعنی تا زمان مرگش به سال ۷۹۴ ه. ق. / ۱۳۹۲ م به امور مربوط به مریدان و پیروان شیخ رسیدگی می‌کرد. به زبان فارسی شعر می‌گفته و ضمناً کراماتی را به او منسوب کرده‌اند که یکی از مهم‌ترینشان بازگشت دادن در معروف‌ترین مسجد اردبیل است که گرجیان هنگام غارت شهر به سال ۳ — ۱۲۰۴ / ۶۰۰ ه. ق.^۲ با خود برده بودند. از معروف‌ترین مریدانش قاسم انوار شاعر است که عقایدش تا حدی مورد سوءظن قرار گرفته و شاهرخ بمناسباتی که در جای دیگر به آن اشاره کرده‌ایم، او را از هرات تبعید کرده بود. اینکه نفوذ و فعالیت‌های صدرالدین مورد سوءظن سلاطین کشورهای همسایه قرار گرفت با این کار ملک اشرف^۳، که با حيله او را به تبریز برد و سه ماه در آنجا زندانی اش کرد، به اثبات می‌رسد. اما چون خوابی دیده بود، او را آزاد کرد ولی مجدداً خواست او را دستگیر کند و او مجبور شد به گیلان فرار کند. مشایخ و اولیاء و فضیله‌ای دیگر نیز از دست این ظالم رنج‌ها کشیدند که یکی از آنها قاضی محیی‌الدین بردعی بود که آنچنان از ظلم و جور ملک اشرف نزد جانی بیک خان فرزند ازبک، حاکم دشت قبیچاق، سخن راند که نامبرده به آذربایجان حمله برد، ملک اشرف را شکست داد و او را به قتل رساند. بنا به روایت سلسله‌النسب^۴ جانی بیک با شیخ صدرالدین صحبت کرده و با احترام با او رفتار کرد و املاکی را که مالیاتشان قبلاً به زیارتگاه اردبیل اختصاص داده شده بود به او بازگرداند.

۱. اظهارات دکتر فرانز بابینگر Franz Babinger را در بررسی جالبش به نام شیخ بدرالدین فرزند قاضی سیمای (برلن ولایتزیک، ۱۹۲۱) به ویژه صفحه ۱۵ Sonderabaruck را به آنچه مذکور افتاد مقایسه کنید. ب.

۲. ادبیات ایران زیر سلطه تاتار صفحات ۷۳ — ۸۶ و ۶ — ۳۶۵. در اینجا لازم است به اشتباهی که درباره اشعار قاسم انوار مرتکب شده‌ام و در صفحه ۷۴ نقل شده اعتراف کنم. روشن است که این ابیات مربوط به شیخ صفی نمی‌شوند، بلکه مربوط به فرزندش صدرالدین که در واقع درست نود سال عمر کرد می‌شوند (۷۹۴ — ۷۰۴ ه. ق.). واژه «نقد»^{*} در سطر اول احتمالاً باید به واژه دیگری چون «نجل» تغییر یابد که معنی آن «فرزند ذکور» است؛ به هر ترتیب ترجمه اش چنین می‌شود: «صدر»^{**} اولیاء که فرزند شیخ صفی است. «غیره. ب.

• «نقد» درست است به معنی «فرزند خلف» در داستانهای عامیانه نقالان مانند رستم نامه و نظایر آن نیز به این معنی بکار رفته است. در لغت نامه بنقل از غیث اللغات به معنی «پسر» ذکر شده. ح.

• صدر اولیاء که خلف شیخ صفی است. ح.

۳. نگاه کنید به تاریخ مغولان نوشته دهسن d'Ohsson، جلد چهارم، صفحات ۲ — ۷۴۰. ب.

۴. مجله سلطنتی آسیایی، شماره ژوئیه ۱۹۲۱ صفحات ۶ — ۴۰۵.

فرزند صدرالدین، خواجه علی، به سال ۵۷۹۴ ه. ق / ۱۳۹۲ م جانشین پدر می‌شود — شیخ صدرالدین، همانند پدرش شیخ صفی، در اواخر عمر به زیارت مکه رفته و می‌گویند علم پیامبر را با خود به اردبیل آورده است. او بلافاصله پس از بازگشت به سال ۵۷۹۴ ه. ق / ۱۳۹۲ م وفات یافته و فرزندش خواجه علی، که امور مربوط به ارشاد را به مدت سی و شش سال تا زمان مرگش در ۱۸ رجب، ۸۳۰ (۱۵ مه، ۱۴۲۷ م) اداره می‌کرد، جانشینش شد. مرگش در فلسطین اتفاق افتاد، و مقبره‌اش در آنجاست و به مدفن «سید علی عجمی»^۱ معروف است. او نیز مانند پدر و جدش صاحب کرامات و شاعر بود، و بیش از دویست بیت از اشعارش در سلسله‌النسب ذکر شده است. در او گرایش‌هایی نسبت به تشیع به حد وفور بروز می‌نمود: به دستور امام نهم محمد تقی (ع) که در خواب به او ظاهر شده بود، با معجزاتی چون آب رودخانه را از جریان بازداشتن، مردم دزفول را به دین اسلام و ایمان آوردن به مرتبت روحانی علی بن ابیطالب (ع) ترغیب می‌کند. از این معروفتر شفاعتی است که از زندانیان ترک (اسیران روم) نزد تیمور می‌کند و آنها آزاد می‌شوند و فرزندان این اسیران معروف به «صوفیان ترک» (صوفیان روملو) از مریدان مخلص و حامیان همیشگی دودمان صفوی گشتند.^۲

شیخ شاه ۱۴۲۷ – ۱۴۴۷ م (۸۳۰ – ۵۸۵۱ ه. ق) — شیخ ابراهیم، معروف به شیخ شاه، به سال ۱۴۲۷ م / ۵۸۳۰ ه. ق به جای پدر نشست و به سال ۱۹۴۷ – ۸۰ م / ۵۸۵۱ ه. ق چشم از جهان فرو بست. جز نام شش فرزند ذکورش چیز دیگری درباره‌اش به

۱. نگاه کنید به: مجله سلطنتی آسیایی، شماره ژوئیه ۱۹۲۱، ص ۴۰۷. دکتر فرانتس بابینگر در نامه‌ای خصوصی به نگارنده نوشت: «قدس خلیل در حقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت المقدس و حبرون تعبیری است که غالباً از فلسطین جنوبی می‌کنند.» عالیجناب کانن ج. ای هانور Rer. Canon J.E. Hanauer که قبول زحمت فرموده بنا به درخواست دکتر بابینگر قبر مذکور را پیدا می‌کند، این نکته را تأیید می‌نماید. نامه بسیار جالبش بقدری طولانی است که در اینجا نمی‌شود همه‌اش را نقل کرد، اما در قسمتی از نامه اشاره می‌کند: «مورخ عرب، مجدالدین که در حدود سال ۱۴۹۵ میلادی، یعنی هفتاد سال پس از وفات خواجه علی تاریخ‌نگاری می‌کرد نام معروفترین مشایخی را که در حبرون مدفون بوده‌اند ذکر می‌کند ولی نامی از علی عجمی نمی‌برد. بنابراین باید در جای دیگری این مقبره را پیدا کنیم. چهار جای مختلف به نظر می‌رسد: (۱) حرم علی بن علوی که به فاصله دو ساعت و نیم مسافت در شمال یافا واقع است. (۲) والی العجمی درست در جنوب یافا؛ (۳) بلوطستان مقدسی که در پای آن قبر «امام علی» واقع است، نزدیک باب الواد؛ (۴) مقبره بسیار مقدس دیگری از العجمی، روی تپه بالای دهکده بیت محصیر، در میان انبوه جنگل و بیشه‌ها واقع است. کانن هانور می‌انگارد که این آخرین محل احتمالاً باید همان مدفن مطلوب باشد. ب.

۲. نگاه کنید به تاریخ ایران نوشته سرجان ملکم (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحات ۷ – ۴۹۶ و زیرنویس‌های آن. نسبت دادن این شفاعت به شیخ صدرالدین و به‌ویژه به پدرش صفی الدین یک اشتباه تاریخی محسوب می‌شود. ب.

ثبت نرسیده است و حتی در تاریخ عالم آرای عباسی نام او ذکر نگردیده است. شیخ جنید، پسر کوچکش، جانشین او شد، که در اثر این جانشینی خصائل جنگجویانه این خاندان بروز نمود، به دیاربکر^۱ رفت و مورد توجه اوزون حسن، حاکم معروف طایفه «آق قویونلو»، قرار گرفت که خواهرش خدیجه را به ازدواج او درآورد. این اتحاد، توأم با گرد آمدن ده هزار جنگجوی صوفی (غازیان صوفیه) به زیر پرچم او که «جان باختن را در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص می دانستند»^۲ باعث هراس جهانشاه، حاکم ترکمن آذربایجان و عراقین و دیگر شاهزادگان کشورهای همجوار گردید و شیخ جنید در جنگ با شیروانشاه به هلاکت رسید.^۳ بنا به روایتی، جنازه اش را به اردبیل آوردند و در آنجا مدفون ساختند، ولی بنا به روایات دیگر در میدان نبرد، در دهکده ای که به اختلاف آنرا قوریال، قرویال یا قوریان می نامند، به خاک سپرده شد.

شیخ حیدر (۱۴۵۶ - ۱۴۸۸ م) - شیخ حیدر (که آنژیولیو او را «شکیدر») می نامد، مانند پدرش جنید که مقامش به او رسید، مورد توجه دایی اش، اوزون حسن پیر که دخترش مارتا، حلیمه بگی آغا یا «علم شاه بیگم»^۴ را به عقد او درآورده بود، قرار گرفت. مادر این دختر دسپینا خاتون («Despinacaton») معروف، دختر کالیوانس^۵، آخرین امپراتور مسیحی ترابوزان^۶ و از خانواده اصیل یونانی کمنی^۷ بود. تاجر گمنام^۸ ونیزی که شرح سفرهایش در کتاب سفرهای ایتالیایی ها^۹ به ایران در قرون پانزدهم و شانزدهم آمده

۱. در غرب ترکیه. م.

۲. برای شرح کامل آن رجوع کنید: تاریخ عالم آرای عباسی. ب.

عالم آرای عباسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۸. ح.

۳. بنا به قول بابینگر (رساله سابق الذکر، ص ۸۳) به سال ۸۶۰ ه. ق / ۱۴۵۶ م اتفاق افتاد. ب.

۴. بعدها در تواریخ بهمین نام آمده است از جمله در عالم آرای صفوی (بکوشش یدالله شکری ص ۳۹ و ص ۵۰). ح

۵. Kalo Ioannes در جلد سوم تاریخ ادبیات برون ترجمه علی اصغر حکمت (ص ۵۷۶ و ص ۵۸۰) «کالوژان» ضبط شده است. ح.

۶. بندری است در شمال شرقی ترکیه و در کنار دریای سیاه. م.

۷. نگاه کنید به ادبیات ایران جلد سوم، ص ۴۰۷. Comneni.

جلد سوم تاریخ ادبیات برون (از سعدی تا جامی) ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۷۶.

۸. این تاجر گمنام ونیزی کانترینی (کنتارینی) Contarini نام داشت و در سال ۱۴۷۴ م (۸۷۹ ه. ق) نزد اوزون حسن بوده و از او در کتابش سخن می گوید و راجع به شیخ حیدر داماد او بحث می کند. راجع به این تاجر گمنام ونیزی و مطالبش درباره اوزون حسن (رک: تاریخ ادبیات برون، ج ۳ ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۷۴) هم چنین به (سفرنامه های ونیزیان، ترجمه دکتر منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۴۲ مراجعه شود). ح.

۹. چارلز گری آنرا ترجمه و ویراستاری کرده و بوسیله انجمن ها کلویت در سال ۱۸۷۳ منتشر شده، ص ۱۳۹ -

است او را چنین توصیف می‌کند: «نجیب‌زاده‌ایست در حدّ یک «کنت» موسوم به «سکیدر»، دارای مذهب و مرامی است به نام «صفوی» که هم مذهبانش او را مانند امام محترم می‌دارند و همچون سرکرده‌ای از وی اطاعت می‌کنند.» و ادامه می‌دهد: «عده کثیری از آنان در نقاط مختلف ایران پراکنده شده‌اند، مثلاً در ناتولیا (آناتولی) و کارامانیا (قرامان) که همه‌شان به سکیدر که اهل اردویل (اردبیل) است، احترام قائلند و این شخص [در آن شهر] بسیاری را به طریق صوفیه (صفویان) گرایش داده است. در حقیقت این شخص مانند اسقفی در میان ملتی راهب و زاهد بود؛ شش فرزند داشت، سه پسر^۱ و سه دختر که مادرشان دختر آسام بی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) بود؛ این شخص ضمناً نسبت به مسیحیان تنفر شدیدی ابراز می‌داشت.» این همان شخصی بود که در خواب به او وحی شد به جای کلاه ترکی (طاقیه ترکمنی) کلاه قرمز (تاج دوازده ترک)^۲ بر سر اتباع خود نهد و به این دلیل آنها به قزلباش (به زبان ترکی)، یا سر سرخ (به فارسی) معروف شدند. تاجر گمنام ونیزی سابق الذکر (در صفحه ۲۰۶ سفرنامه ایتالیایی) می‌گوید: «رسم آنان برای این است که خفتان قرمزی در بر کنند و عمامه دوازده ترک مخروطی شکل بر سر گذارند که نمایانگر مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی است.»^۳

قتل شیخ حیدر^۴ در میدان کارزار ۵۸۹۳ ه. ق / ۱۴۸۸ م — شیخ حیدر، مانند پدرش، در جنگی که با سپاهیان شیروانشاه و همدستان ترکمنش در طبرسران نزدیک دربند نمود کشته شد. بیست و دو سال بعد فرزند دلیرش شاه اسماعیل که در این وقت (۲۰ رجب

← ۲۰۷. ب.

منظور همان سفرنامه‌های ونیزیان است. ح.

۱. چنانکه در تاریخ عالم‌آرای عباسی آمده است نام این سه پسر سلطان علی میرزا (یا پادشاه)، اسماعیل و ابراهیم بود، لیکن در احسن التواریخ به طور دیگری نقل شده است. ب.

عالم‌آرای عباسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۳۱؛ در تاریخ عالم‌آرای صفوی نیز اینطور است (چاپ یدالله شکری، ص ۳۳). ح.

احسن التواریخ چاپ دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۶۱۹ (شامل حوادث ۸۰۷ تا ۸۹۹). ح.

۲. نگاه کنید به یادداشت‌های مرحوم سرآلبرت هوم شیندلر در این باره در مجله سلطنتی آسیایی به سال ۱۸۹۷، صفحات ۱۱۴ — ۱۱۵. برای مطالعه یادداشتی طولانی‌تر درباره قزلباش، رجوع شود به نوشته باینگر در احوال شیخ بدرالدین در رساله Sonderabdruck، صفحات ۵ — ۸۴. ب.

۳. البته این یک اشتباه است، چون علی جزو دوازده امام محسوب می‌شود، که نخستین امام بود و یازده اولادش جانشین او شدند. ب.

۴. احسن التواریخ چاپ دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۶۱۸ (شامل حوادث ۸۰۷ — ۸۹۹). ح.

۸۹۳ / ۳۰ ژوئن ۱۴۸۸)^۱ یکساله بود، انتقام قتلش را گرفت و نعشش را به اردبیل انتقال داد.

شاه اسماعیل

(تولد ۸۹۲ ه. ق. / ۱۴۸۷ م؛ تاجگذاری ۹۰۵ ه. ق. / ۵۰۰-۱۴۹۹ م؛ وفات ۹۳۰ ه. ق. / ۴-۱۵۲۳ م)

اسماعیل و دوبرادرش — حال سه فرزند شیخ حیدر که پس از مرگ پدرشان به چنگ دشمن گرفتار آمده بودند، به هیچ وجه امیدوارکننده نبود. به هر ترتیب، سلطان یعقوب، پسر اوزون حسن، به خاطر خواهرش که مادر آنان بود، از کشتن آنها صرفنظر کرد و آنها را به استخر فارس تبعید کرد تا زیر نظر منصور بیک پرناک حاکم آن ولایت تحت مراقبت باشند. به گفته آنژیوللو^۲، هر سه پسر در جزیره ای در «دریاچه استومار» (مترجم آنها همان دریاچه وان می داند) که در حوالی آن مسیحیان ارمنی زندگی می کردند، سه سال زندانی شدند و «این کودکان، به ویژه پسر دوم موسوم به اسماعیل، به خاطر زیبایی و آداب دانی، بسیار مورد توجه مردم قرار گرفتند». بطوریکه نوه اوزن حسن، رستم، پس از مرگ عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنان را خواستار شد تا آنها را به قتل برساند. ارامنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه آنها را با قایق به ولایت قره باغ فرار دادند. در کتابهای تاریخ ایرانی نوشته شده است که رستم آنها را از استخر فرار داده، چرا که به خاطر جنگ با پسر عم خود بای سنقر، می خواسته با اتحاد با آنها و یاران مشفق بی شمارشان بر قدرت خویش بیفزاید. پس برادر ارشدشان سلطان علی را به تبریز دعوت کرد، با کمال احترام از وی پذیرایی نمود و شوکت شاهانه، از جمله عنوان پادشاه را به او تفویض کرد و او را روانه جنگ با بای سنقر نمود که سلطان علی وی را در جنگی در نزدیکی های اهر شکست داد و بکشت.

قتل سلطان علی برادر اسماعیل — چون رستم بدین ترتیب از دست رقیبش رهایی یافت، عزم کرد تا یار هم پیمان خویش را هم از میان بردارد، لیکن یکی از مریدان ترکمان، سلطان علی را از جریان آگاه کرد و او به اردبیل گریخت، اما دشمنانش او را در دهکده ای

۱. بنابر تاریخ خطی شاه اسماعیل (به شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج) شیخ حیدر به سال ۸۹۵ ه. ق. / ۱۴۹۰ م کشته شد. ب.

۲. صفحات ۲-۱۰۱ از ترجمه چارلز گری از انتشارات انجمن هاکلویت. ب.

نزدیک اردبیل به نام شماسی گرفتار کردند و در نبردی که متعاقباً روی داد وی را به سال ۱۴۹۴-۵ / ۹۰۰ ه. ق^۱ به قتل رساندند. دوبرادرش به سلامت به اردبیل رسیدند و در مدتی که ترکمانان مشغول جستجوی خانه به خانه در اردبیل بودند مریدان وفادارشان آنها را پنهان کردند تا اینکه وسیله‌ای فراهم شد تا آنها را مخفیانه به گیلان، نخست به رشت، که در آنجا برای مدت کوتاهی، بقولی از هفت روزالی سی روز ماندند، فرستادند و سپس به لاهیجان رفتند که حاکم این شهر به نام کارکیا میرزا علی از آنان پذیرایی گرمی کرد و تا چندین سال آنها را در حمایت خود نگاه داشت. گویند، یکبار هنگامی که دشمنان ترکمانشان برای پیدا کردن آنها آمدند امر کرد آنان را در قفسی کرده در جنگل آویختند تا قسم او که اکنون پای‌شان بر قلمرو وی نیست راست باشد.

جان نثاری پیروان اسماعیل - نویسندگان اروپایی آن زمان همانند مورخین ایرانی در ذکر فداکاری و شجاعت پیروان اسماعیل یا «صوفیان لاهیجان» مصرّت. تاجر گمنام ونیزی می‌گوید:^۲ «پیروان این صوفی، به ویژه لشکریانش، او را همچون خدایی می‌پرستند و بسیاری از آنان بی سلاح به میدان کارزار می‌روند و انتظار دارند مرشدشان اسماعیل در هنگام نبرد حافظ و مراقب آنان باشد... در سرتاسر ایران نام خدا فراموش شده و در عوض فقط نام اسماعیل بر زبان رانده می‌شود.» عبارت زیر بارها در صفحات کتاب‌های سیاحان ونیزی به چشم می‌خورد: «صوفیان همچون شیر می‌جنگیدند.» لیکن با وجود همه اینها و هرچند که تاریخ کمیاب شاه اسماعیل در ذکر دوران زندگی جد اسماعیل، جنید، می‌گوید:^۳ «پیروان این طریقت و شعب عظیمه آن از اقصای غرب تا حدود بلخ و بخارا مسکن دارند.» و با وجود گسترش فراوان این طریقت، اگر کشت و

۱. شرح ذیل از بخشی از تاریخ کمیاب شاه اسماعیل^۱ که ترجمه آنرا سردنيسن راس در مجله سلطنتی آسیایی مورخه ۱۸۹۶م (جلد بیست و هشتم)، صفحات ۲۶۴-۲۸۳ به چاپ رسانده مأخوذ است و در فصل اول کتاب حاضر صفحه ۲۸ ذکر شده است. ب.

چنانکه در حاشیه ۱ ص ۲۸ گفته ایم، این کتاب بنام «جهانگشای خاقان» در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷م) در پاکستان چاپ شده است. همین شرح در کتاب «عالم آرای عباسی» به تصحیح یدالله شکری نیز در صفحه ۳۰-۳۸ آمده است. ح.

۲. صفحه ۲۰۶ از سفرنامه سیاحان ونیزی در ایران که انجمن ها کلویت در سال ۱۸۷۳ در لندن به چاپ رسانده. همچنین نگاه کنید به صفحه ۲۲۳ همان کتاب که وینچنتو دالساندری Vincentio d'Alessandri به همین گونه از فداکاری رعایا نسبت به شاه تهماسب، فرزند و جانشین اسماعیل، سخن می‌گوید. قسمت اعظم این متن قبلاً در صفحات ۳۸-۳۷ این کتاب نقل شده است. ب.

۳. پیش از این در حاشیه ص ۲۸ بچاپ این کتاب اشاره کرده ایم. ح.

کشتارهای وحشیانه امرای «آق‌قویونلو» به توسعه نفوذ آنها کمک نمی‌کرد، بنظر مشکل می‌آید که در اوایل کار امکان پیشرفت زیادی برای‌شان وجود داشته باشد. پس از وفات اوزون حسن بزرگ و خردمند به سال ۱۴۷۷ م (۸۸۲ ه. ق)، تاریخ سلسله آق‌قویونلو چیزی جز صحنه خونین برادرکشی بیش نیست.

فتوحات اسماعیل از سیزده سالگی آغاز می‌شود — اسماعیل در سیزده سالگی از محل اختفای خود در لاهیجان بیرون آمد و فتوحات خود را آغاز کرد. در ابتدا فقط هفت «صوفی» فداکار او را همراهی می‌کردند، ولی همچنانکه از راه طارم و خلخال به سوی اردبیل پیش می‌رفت در هر مرحله یاران شجاع و پر حرارت، از نقاط مختلف چون سوریه و آسیای صغیر به او می‌پیوستند.^۱ چون سلطان علی بیک چاکرلوی ترکمان دستور داده بود او اردبیل را ترک کند، مدتی در ارجوان نزدیک آستارا در کرانه دریای خزر اقامت گزید و با ماهی‌گیری، که بسیار به آن علاقه‌مند بود، خود را مشغول داشت؛ ولی در بهار سال ۱۵۰۰ م به اردبیل بازگشت کرد و هفت قبیله^۲ از ایلات ترک را که ارکان نیروی نظامی صفویه را تشکیل می‌دادند گرد خود آورد.

شکست و قتل فرخ یسار پادشاه شیروان بدست اسماعیل ۹۰۶ ه. ق / ۱۵۰۰ م اسماعیل اکنون قدرت کافی بدست آورده بود تا در نبردی مذهبی نخست گرجیان «کافر» و سپس فرخ یسار، پادشاه شیروان را مغلوب و در نزدیکی گلستان به هلاکت برساند. سر او را برید و جسدش را آتش زد، از سر دشمنان خود مناره‌ای ساخت، مقبره‌های خاندان شروانشاه را خراب کرد و جسد خلیل، آخرین شاهشان را که قاتل جدش شیخ جنید بود، با نبش قبر بیرون آورد و سپس سوزاند. آن سلسله اصیلی که بدین ترتیب منقرض شد، مدعی بودند که نسبشان به انوشیروان شاه بزرگ ساسانی^۳ می‌رسد که [شروانشاه] ممدوح

۱. نگاه کنید به جلد سوم تاریخ ادبی ایران، ص ۴۱۷. تاریخ کمیاب شاه اسماعیل (به شماره ۲۰۰ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، ۱۲۷۸): «در عرض راه ارباب جلادت و صوفیان پاک طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف روم و شام بموکب عالی می‌پیوستند.» ب.

از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۹۴. ح.

نظیر این عبارات در عالم آرای صفوی به کوشش یدالله شکری (ص ۴۸) هست. ح.

۲. اسامی این قبایل عبارتند از: شاملو، روملو، تکلو، استاجلو، ذوالقدر، افشار و قاجار. از این دو طایفه اخیر بعدها نادر شاه و خاندان کنونی سلطنتی ایران برخاست. ب.

۳. شروانشاهان نسب خود را به بهرام گور می‌رسانند، راجع به این سلسله رجوع شود به: تاریخ پاول هرن ترجمه دکتر شفق، مقدمه دیوان خاقانی شروانی تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی و دائرة المعارف فارسی ج ۲، و مقاله‌ای از عباس اقبال در مجله یادگار سال سوم شماره نهم.

خاقانی معروف یکی از اعضاء این دودمان بود.

جنگ شرور و تاجگذاری اسماعیل در تبریز ۱۵۰۱-۲م / ۹۰۷ هـ. ق -

پس از فتح باکو (بادکوبه) امامان در خواب بر اسماعیل ظاهر شدند و به او گفتند از محاصره گلستان دست بکش و بجای آن به آذربایجان حمله کند. الوند و سپاه ترکمانان آق قویونلو خواستند جلوی پیشرفتش را بگیرند، ولی در نبرد سختی که در شرور در گرفت با دادن تلفات بسیار شکست خوردند. الوند به ارزجان گریخت و اسماعیل پیروزمندانه وارد تبریز شد و در آنجا به عنوان شاه ایران تاجگذاری کرد. بنابراین، از این پس ما او را شاه اسماعیل می خوانیم، ولی مورخین ایرانی اغلب او را خاقان اسکندر شآن و پسر و جانشینش شاه تهماسب را شاه دین پناه لقب داده اند. تا این زمان شاه اسماعیل و هواخواهانش نشان دادند تا چه اندازه به تشیع اعتقاد راسخ دارند. شعار جنگی آنان در روزی که شروانشاه را کشتند، «الله، الله و علی ولی الله»^۱ بود و الوند را دعوت کردند که اگر مذهب شیعه را بپذیرد و عبارت مذکور^۲ را بر زبان جاری سازد با او صلح کنند.

تلاش های جدی شاه اسماعیل برای ترویج تشیع - در این موقع شاه اسماعیل تصمیم گرفت که پس از قبول مقام سلطنت، مذهب شیعه نه تنها مذهب رسمی مملکت بلکه تنها مذهب مجاز باید باشد. این تصمیم باعث نگرانی برخی از علمای شیعه تبریز شد^۳، بطوریکه شب قبل از تاجگذاری شاه اسماعیل به حضور وی رفته، معروض داشتند: «قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریزست چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمی خواهیم. و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک درین باب توان کرد، پادشاه

^۱ دو تن از شروانشاهان ممدوح خاقانی (متوفی ۵۹۵ هـ. ق) بودند: یکی خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر شروانشاه که تا حدود سال ۵۵۵ هـ. ق سلطنت می کرده است (مقدمه دیوان خاقانی ص سی و شش).
دیگر خاقان کبیر جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر که ممدوح نظامی گنجوی نیز بوده و در فاصله سالهای ۵۹۰ و ۵۹۷ که نظامی شرف نامه را می ساخته، اخستان در گذشته است. (مقدمه دیوان خاقانی تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، ص سی و هفت - سی و نه و مقاله اخستان به قلم ضیاء الدین سجادی در شماره ۱۰ دانشنامه ایران و اسلام). ح.

۱. به شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج ۳۵۵ ب. ف.

۲. به شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج، ۴۰ ب. ف.

۳. عالم آرای صفوی چاپ یدالله شکری ص ۶۴.

هر جا به این کتاب اشاره دارد، مقصود همان جهانگشای خاقان، در شرح حال شاه اسماعیل است که در حاشیه ۱ ص ۲۸ به چاپ و انتشار آن اشاره کرده ایم.

فرمودند که مرا باین کار بازداشته‌اند و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه‌مند و من از هیچ کس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم.^۱ شاه اسماعیل به ترویج مناقب علی و اولادش اکتفا نکرد، بلکه دستور داد همگان سه خلیفه اول تسنن، ابوبکر، عمر و عثمان را لعنت فرستند و فرمان داد هر کس که لعن خلفا را بشنود و «بیش باد و کم مباد» نگوید به قتل برسد.

وادار کردن مردم بقبول مذهب شیعه — بلافاصله بعد از تاجگذاری، طبق مندرجات احسن التواریخ^۲، شاه اسماعیل دستور داد همه وعاظ و خطبای مملکت شهادت مخصوص شیعیان «أشهد أن علیاً ولی الله» و هم چنین عبارت «حی علی خیر العمل»^۳ را وارد اذان و اقامه نمایند. عبارت مذکوره، از پانصد و بیست و هشت سال قبل از آن که طغرل بیک سلجوقی البساسیری^۴ را فرار داده و کشته بود، در بوته فراموشی مانده بود. شاه

۱. همان ۴۴^b. ف. به متن این جملات مهم قبلاً اشاره شده است (صفحات ۳۷ — ۳۶). ب. نیز حاشیه ۱ صفحه قبل. ح.

۲. ۴۴. f. از نسخه خطی آقای آ. ج. الیس. ب.

۳. احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن ص ۶۱ (جلد شامل حوادث ۹۰۰ — ۹۸۵ ه. ق.)، در تاریخ عالم آرای امینی نوشته است: «هم در اوایل جلوس امر کرد خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر بخوانند: أشهد أن علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل، که از زمان سلطان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوقی و فرار نمودن بساسیری که از آن تاریخ تا سنه مذکوره پانصد و بیست و هشت سال است، از بلاد اسلام برطرف شده بود با اذان ضم کرده بگویند.» (حاشیه ۱ از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۵۹۶) (این عبارت عیناً در احسن التواریخ چاپ اروپا ص ۶۱ نقل شده است). ح.

۴. نگاه کنید به جلد سوم کتاب Geschichte der Chalifen تألیف ویل Weil، صفحات ۹۲ — ۱۰۲. البساسیری سپهسالار لشکریان الملك الرحیم آل بویه بود. از حامیان المستنصر خلیفه فاطمی بود و می‌خواست القائم خلیفه عباسی را معزول کند. در ذوالقعدة ۴۵۱ ه. ق (۱۴ دسامبر ۱۰۵۹ م) کشته شد. چون اسماعیل به سال ۹۰۷ ه. ق / ۱۵۰۱ م تاجگذاری کرد، پدیهی است که واژه «قبل» مربوط به این واقعه نمی‌شود، بلکه مربوط است به تاریخ نگارش احسن التواریخ، یا دست کم نگارش این بخش از کتاب مذکور. چرا که این کتاب تا سال ۹۸۵ ه. ق / ۱۵۷۷ م را دربر می‌گیرد، در حالیکه تاریخ مورد نظر ما سال ۹۷۹ ه. ق / ۱۵۷۱ م می‌باشد (۹۷۹ = ۵۲۸ + ۴۵۱). ب.

بساسیری، ابوالحارث ارسلان، غلامی ترک بود و چون در فسای فارس می‌زیست به بساسیری معروف شد، او سرهنگی از سرهنگان دیلمیان بود که در بغداد بمقام عالی رسید اما پیرو المستنصر خلیفه فاطمی مصر شده و به اسماعیلیه گرویده بود و بحماییت المستنصر بالله در سال ۴۴۸ ه. ق در بغداد فتنه بزرگی بر پا کرد و با طغرل سلجوقی جنگ کرد، از جنگ گریخت و پس از آن در سال ۴۵۰ ه. ق به بغداد بازگشت و با سپاه خود بر خلیفه عباسی القائم بالله پیروز شد و او را در بند کرد و وزیر و قاضی القضاة و دیگر بزرگان دستگاه خلافت را از میان برد، و نام خلیفه عباسی را از خطبه بپنداخت و یک سال و چهار ماه، بنام خلیفه فاطمی مصر خطبه خواندند و سکه زدند. در سال ۴۵۱ ه. ق طغرل بیک بار دیگر به بغداد رفت و خلیفه عباسی را بر مسند خلافت نشاند و با بساسیری جنگ کرد و بساسیری در ۴۵۱ ه. ق بقتل رسید و فتنه او پایان یافت. (تاریخ گزیده به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی ص ۳۵۲ —

اسماعیل لعن علنی ابوبکر، عمرو عثمان را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد متهمین را به سربردن تهدید می‌کرد. چون کتب مذهبی شیعه اندک بود، آموزش مذهبی مردم و آشنا کردن آنان با تغییرات آیین‌های مذهبی با مشکلات بزرگی مواجه گردید، ولی سرانجام قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال‌الدین حسن بن یوسف علی بن المطهر الحلی^۱ را که اساس تعلیمات دینی به شمار می‌آمد از کتابخانه شخصی خود بیرون آورد «تا اینکه روز به روز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه به اوج کمال رسید و اقطار و اکناف عالم را به نور خود روشن ساخته و طریق حقایق را نمودار گردانید.»

رقبای [شاه اسماعیل] در ایران آن زمان ۱۵۰۱-۲/م ۹۰۷ هـ.ق- از خشم و وحشتی که این اعمال در کشورهای همجوار، به ویژه در امپراتوری عثمانی به وجود آورد، باید سخنی گفته شود. ولی نخست بهتر است از احسن التواریخ^۲ استفاده کنیم و

— (۳۵۴).

و نیز رک: لغت‌نامه که همان شرح تاریخ گزیده را نقل کرده و مآخذ دیگر هم داده است. بساسیری مراسم شیعه را در بغداد رواج داد و رایات سفید را که شعار علویان بود بجای شعار عباسیان برافراشت و مقرر کرد در مساجد به آیین تشیع در اذان «حی علی خیر العمل» بگویند (فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵، اعلام). اشاره ادوارد براون به قسمت اخیر واقعه بساسیری است و چنانکه خود او در حاشیه نوشته اگر ۵۲۸ سال را بعد از واقعه بساسیری (۴۵۱ هـ.ق) بگیریم سال ۹۷۹ هـ.ق می‌شود که از سالهای مربوط به تألیف احسن التواریخ است و کلمه «قبل» به آن بازمی‌گردد و نه به سال ۹۰۷ هـ.ق که سال جلوس شاه اسماعیل است.

اما در حاشیه ۱ صفحه ۵۹۶ جلد سوم تاریخ ادبیات براون، از سعدی تا جامی پس از نقل مطالب عالم‌آرای امینی نوشته از آمدن طغرل سلجوقی و فرار نمودن بساسیری که از آن تاریخ تا سنه مذکور (۹۰۷ هـ.ق) ۵۲۸ سال است. و در احسن التواریخ ذیل حوادث سال ۹۰۷ هـ.ق عبارت عالم‌آرای امینی آمده (چاپ اروپا ص ۶۱) و «سنه مذکوره» در آن کتاب است. و ۹۰۷ در این حاشیه درست نیست. ح.

۱. این نام در نسخه خطی مغلوپ است ولی ظاهراً باید خیلی شبیه این باشد — شخصی که اسمش شبیه اسم این مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور افتاده ولی صاحب تألیفی با این نام نیست. امکان دارد کتاب معروف شرایع الاسلام^۱ یک حلی^۲ دیگر در نظر بوده. نگاه کنید به: Rieu, Arabic Supplement, p. 212. ب. شرایع الاسلام علامه حلی معروف، و نام کامل آن «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام» است و بارها چاپ شده، ترجمه قدیم آن هم در دست است، مشروح و حواشی فراوان نیز بر آن نوشته‌اند و علامه حلی ابوالقاسم، شیخ جعفر بن حسن بن ابی زکریا، محقق حلی متوفی بسال ۶۷۶ هـ.ق است (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۶) اما کتاب جمال‌الدین حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی، (متوفی ۷۲۶ هـ.ق)، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام است که به قواعد الاحکام یا قواعد علامه حلی معروف است (ریحانة الادب ج ۴، ص ۱۶۷-۱۷۹).

در احسن التواریخ چاپ افست از چاپ چارلز نارمن سیدن ص ۶۱ نوشته: «قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین جمال‌الدین مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت...». ح.

اسامی امرائی را که در ایران آن زمان دعوی سلطنت می‌کردند و گردن کشی می‌نمودند ذکر کنیم: ۱- شاه اسماعیل در آذربایجان؛ ۲- سلطان مراد در بخش بزرگی از عراق؛ ۳- مرادبیک بایندری در یزد؛ ۴- رئیس محمد کرا (کره؟) در ابرقو؛ ۵- حسن کیای چلاوی در سمنان، خوار و فیروز؛ ۶- باریک پرناک در عراق عرب؛ ۷- قاسم بیک بن جهانگیربیک بن علی بیک در دیاربکر؛ ۸- قاضی محمد همراه با مولانا مسعود در کاشان؛ ۹- سلطان حسین میرزا بایقرا در خراسان؛ ۱۰- امیر ذوالنون در قندهار؛ ۱۱- بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ؛ و ۱۲- ابوالفتح بیک بایندری در کرمان.

بسیاری از این ملوک الطوائف بی اهمیت بودند، و برخی از آنها را حتی نمی‌توانم رد یابی کنم. هیچکدامشان نتوانستند در مقابل جهانگیری‌های شاه اسماعیل زیاد مقاومت کنند. دشمن دیرینه اش الوند آق قویونلو در تابستان ۱۵۰۳ م (۹۰۹ هـ. ق) شکست سختی از او خورد و در حدود یکسال بعد در دیاربکر یا بغداد دیده از جهان فرو بست.^۲ برادرش مراد شکست خورد و شیراز تقریباً در همان زمان به تصرف اسماعیل درآمد و حکمای سنی کازرونی بسختی مجازات شدند و بسیاری از آنها از دم تیغ گذشتند و مقبره‌ها و بناهای یادبود اجدادشان خراب شد.^۳ عبارت «رحمة للعالمین» که چندان از روی بی‌طرفی ترکیب نشده بود، ماده تاریخ این واقعه را که (۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م) (۹۰۸ - ۹۰۹ هـ. ق) است نشان می‌دهد در حالیکه شعرا و ظرفای شیراز به یادبود انتصاب الیاس بیک ذوالقدر که از سوی شاه اسماعیل حاکم فارس شده بود، ماده تاریخ «شلتاق سپاهی» (دیکتاتوری نظامی) را ساختند. کاشان، که همواره سنگر شیعیان^۴ بود، با اشتیاق پذیرای شاه اسماعیل شد و او در قصبه زیبای فین ضیافت بزرگی داد. از آنجا رهسپار شهر مقدس قم شد به این منظور که زمستان را در آنجا سپری کند. شاه اسماعیل هنگامی که شنید الیاس بیک، یکی از محبوب‌ترین افرادش، «آن صوفی صافی پاک اعتقاد» بدست حسن کیای چلاوی کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰۴ م (۹ رمضان ۹۰۹ هـ. ق) به قصد انتقام خون او از آنجا خارج شد. سه هفته بعد در استرآباد بود که محمد محسن میرزا فرزند سلطان حسین میرزای تیموری را

۱. در جنوب شرقی ترکیه امروز.

۲. بنا به قول مورخین اروپایی آنزمان بدست شاه اسماعیل کشته شد. به چند صفحه بعد رجوع شود. ب.

۳. به شماره ۲۰۰ در کتابخانه دانشگاه کمبریج ۴.۵۵. ب.

۴. نگاه کنید به راحة الصدور ویرایش محمد اقبال (از سلسله موقوفات گیب) سری جدید، جلد دوم، ۱۹۲۱،

ملاقات کرد و پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروزکوه آب را بر حضاریان قلعه استابست^۱، به پادگان‌شان حمله کرد (بنا به قول احسن التواریخ^۲ ده هزار تن) را بکشت و حسین کیای بیچاره را در قفسی آهنین زندانی کرد اما وی توانست با وارد آوردن زخمی مهلک در عرض چند روزه زندگی خویش پایان دهد.^۳

رفتار پیرحمانه با اسرا — از این شخص بدبخت تر رئیس محمد کرای ابرقوب بود که شورش کرد و شهر باستانی یزد را به تصرف خود در آورد. شاه اسماعیل او را هم در قفسی زندانی کرد و تنش را غسل مالید تا زنبورها شکنجه اش دهند تا اینکه سرانجام او را زنده زنده در میدان اصفهان سوزانند.

سفرای سلطان بایزید دوم — در همین ایام سفیری از سوی سلطان بایزید دوم عثمانی (۱۴۸۱ — ۱۵۱۲ م) (۸۸۶ — ۹۱۸ هـ. ق) باتفاق همراهانش به ایران آمد تا: «هدایا و تحفه‌های شایسته» تقدیم شاه اسماعیل کند و برای فتح عراق و فارس به او تبریک بگوید. شاه به آنها خلعت‌های ثمین عطا کرد و مراتب دوستی خود را نسبت به آنها ابراز داشت ولی آنها را مجبور کرد شاهد چند اعدام باشند. از جمله این اعدام‌ها، امکان دارد، اعدام حکیم و قاضی ای به نام میرحسین میبدی^۴ بوده باشد که بزرگترین گناهش این بود که

۱. «در بیست و چهارم شوال (سال ۹۰۸ هـ. ق) رایت فتح و اقبال... متوجه قلعه استا شد و آن قلعه ای است در قلعه کوهی رفیع...» (احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن ص ۷۷) «استا» قلعه ای است از ولایت رستمدر (لغت نامه).
۲. احسن التواریخ (وقایع ۹۰۰ — ۸۸۵ هـ. ق) چاپ اروپا بکوشش نارمن سیدن ص ۸۰، چاپ دکتر نوائی ص ۱۰۵ — ۱۰۹ جلد شامل وقایع ۹۰۰ — ۸۸۵ هـ. ق ح.
۳. طبق کتاب شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج F.83a جسدش را به اصفهان انتقال دادند و در میدان آن شهر با باروت قطعه قطعه کردند. ب.

در عالم آرای صفوی (تصحیح یدالله شکری ص ۹۹) نوشته است: «جسد او را در میان قفس آهن آوردند تا اصفهان و شاه فرمود که جسد او را در میدان کهنه اصفهان سوختند» و خود کشی او با فروکردن گردنش بر میخ‌های قفس بوده است. و بنا به نوشته این کتاب خون او همانجا ریخت که حلواچی اوغلی را کشته بود و چنانکه در حاشیه ۱ ص ۲۸ و حاشیه ۱ ص ۶۱ اشاره کرده ایم، مقصود مؤلف از کتاب شماره ۲۰۰ دانشگاه کمبریج، همان جهانگشای خاقان در شرح حال شاه اسماعیل است که در پاکستان بسال ۱۳۶۵ شمسی چاپ عکسی شده است. ح.

۴. شرحی که او بر کتاب هدایه نوشته هنوز کتاب معتبری برای نوآموزان فلسفه است. همچنین نگاه کنید به Brockelmann Gesch. d. Arab. Litt جلد دوم ص ۲۱۰ و B.M.P.C. ص ۱۰۷۷ تألیف ریو. ب.

قاضی میرحسین میبدی (از دهکده میبد یزد) متکلم و صوفی و ادیب معروف شاگرد جلال الدین دوانی، صاحب تألیفات فراوان است و شرحی هم بر دیوان منسوب به حضرت علی (ع) نوشته است. و از جمله تألیفات مشهور او شرحی است که بر کتاب هدایه الاثریه، تألیف اثیرالدین ابهری نوشته، و به هدایه میبدی معروف و در حکمت نوشته شده و در اصل «شرح میبدی» است. بعضی وفات او را بسال ۹۰۴ یا ۹۱۱ هـ. ق دانسته و لفظ «قاضی» را ماده تاریخ وفات او ذکر کرده اند (۹۱۱ هـ. ق) و به زعم بعضی در سال ۹۰۹ هجری مقتول گردیده است. (ریحانة الادب محمدعلی مدرس، ج ۶، ص ۴۸ — ۵۰). ح.

«صوفی فناتیک» به شمار می‌آمد. شاهان ایرانی دوست داشتند بدینوسیله نمایندگان دولت‌های بیگانه را با نشان دادن «عدالت» خود تحت تأثیر قرار دهند؛ کلاویخو^۱ نیز کاری شبیه به این از امیر تیمور حکایت می‌کند^۲ و فرزند و جانشین شاه اسماعیل، شاه تهماسب برای تحت تأثیر قرار دادن و ترساندن بایرام بیک سفیر همایون دستور داد گروهی از کفار را در مقابل دیدگانش به قتل برسانند. طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای اعدام یکی از حکمای دانشمند سنی به دست کسانی که در نظرشان رافضی و مرتد منفور بودند رنجیده خاطر شدند.

در مورد روابط ایران و عثمانی که هر آن تیره‌تر می‌شد تا اینکه سرانجام به جنگ چالدران منجر گردید (اوت، ۱۵۱۴ م) (۹۲۰ ه. ق) بعداً به اختصار سخن خواهیم گفت. ولی فعلاً باید شرح کوتاهی را که از فتوحات شاه اسماعیل داده‌ایم به پایان برسانیم. توصیف مشروح فعالیت‌های مداوم نظامی‌اش در کتابی به این حجم و این ویژگی امکان‌پذیر نیست و فقط این امکان وجود دارد که به شرح مختصری اکتفا کنیم.

فتوحات شاه اسماعیل در غرب ۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م - در سالهای ۹۱۱ -

۹۱۵ ه. ق (۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م) شاه اسماعیل بیشتر در ولایات غرب مشغول بود. نخست وارد همدان شد و به زیارت امامزاده سهل علی رفت. شورش کردهای «یزیدی»^۳ توجه‌اش را به سوی خود جلب کرد. رهبرشان شیر صارم^۴ در نبرد خونینی که در آن چند تن از افسران مهم شاه جان باختند، شکست خورد و اسیر شد. زندانیان کرد را به اقوام این افسران سپردند تا با «شدیدترین شکنجه» به قتل برسانند. جنگ علیه نیروهای متحد سلطان مراد، سیزدهمین و آخرین شاه سلسله آق‌قویونلو و علاءالدوله ذوالقدر شروع شد که این شخص اخیر به خاطر رد پیشنهاد شاه اسماعیل که باید «زبان را به کلمه طیبه علی ولی الله و لعن اعدای دین بگرداند»، به ترکان عثمانی متشبت گردید. شاه اسماعیل که حالا قدرتش غیرقابل انکار شده بود پشت سر هم شهرهای دیاربکر، اخلاط، بیتلیس، ارجیش و سرانجام

۱. Clavijo سفرنامه کلاویخو بوسیله مسعود رجب‌نیا ترجمه شده و در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، منتشر شده است. ح.

۲. سفارت به دربار تیمور در سال‌های ۶-۱۴۰۳ چاپ انجمن هاکلویت ۱۸۵۹، صفحات ۱۵۰-۱۴۹. ب.

۳. تاجر گمنام ایتالیایی در صفحه ۱۵۷ کتاب خود می‌نویسد: «همه کردها از تمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ‌ترند چون ایرانی‌ها آیین صفویان را پذیرفتند، مگر کردها که از پذیرفتن آن سر باز زدند: اگرچه آنها خفتن سرخ بر تن می‌کنند، اما در دلشان تنفر شدیدی نسبت به آن دارند.» ب.

۴. در خصوص صارم کرد و تلفات نیروی قزلباش در جنگ با او، رک: احسن التواریخ (حوادث ۹۰۰-۹۸۵ ه. ق) چاپ دکتر نوائی ص ۱۲۰-۱۲۱. ح.

در ۱۵۰۸ م / ۹۱۴ هـ. ق بغداد را تصرف کرد و اماکن متبرکه کربلا و نجف را که این همه برای شیعیان عزیز است تصاحب و مراسم شکرگزاری را در آنجا بجا آورد.

تنبيه غلات شیعه در هویزه — در هویزه به مردم نشان داد که هرچند خود یک شیعه متعصبی است اما احترام اغراق آمیز و به مرحله خدایی رساندن علی را که ویژه غلات است تحمل نخواهد کرد، چون اعراب موسوم به «مشعشی»^۱ به این عقیده بودند و با آوردن نام علی خود را روی نوک شمشیرهای بران می انداختند بدون آنکه زخمی بردارند (مانند کاری که طایفه عیسویه در شمال آفریقا می کردند). حاکمشان، میرسلطان محسن، در

۱. درباره مشعشیان به کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان تألیف احمد کسروی مراجعه شود، هم چنین به کتاب مشعشیان یا بخشی از تاریخ خوزستان نوشته احمد کسروی باید مراجعه کرد. قاضی نورالله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین شرحی راجع به مشعشیان نوشته است (چاپ کتابفروشی اسلامیة ج ۲، ص ۳۹۵ — ۴۰۱). و مأخذ اصلی این نوشته ها کتابی است بنام تاریخ غیاثی که یکی از تاریخ نویسان عراق عرب نوشته و سید علی مشعشی آن شرح را تماماً در کتاب خود آورده است، قاضی نورالله نیز آن شرح را بطور خلاصه ترجمه کرده است. احمد کسروی در مقدمه کتاب مشعشیان (ص ۶ — ۸) غیر از کتاب سید علی و ترجمه آن، چند مأخذ دیگر هم ذکر نموده است.

نخستین فرد از مشعشیان سید محمد بن سید فلاح بود که در سال ۸۴۰ هـ. ق میان اعراب نواحی واسط رفته و دعوی مهدویت کرده و عده ای را مرید خود ساخت و به آنان ذکری مشتمل بر نام علی آموخت که بر زبان می آوردند و کارهای شگفت می کردند مانند، در آتش رفتن و شمشیر و تیغ بر شکم فرو کردن و غیر آن.

او پس از یک رشته جنگ و ستیز با مردم هویزه و واسط و پیروزی و دست یافتن به غنائم بدریج بر تمام خوزستان مسلط شد و او و فرزندش مولا علی تباهاکاریها و کشتارهای فراوان کرده و دعوهای بزرگ اظهار نمودند. آغاز تسلط سید محمد بر خوزستان ۸۴۴ هـ. ق بود.

سید محمد در سال ۸۶۶ هـ. ق پس از این دعوها و آشوبها و خونریزها درگذشت و پسرش سید محسن به فرمانروایی رسید و این خاندان یکی پس از دیگری در خوزستان فرمانروایی کردند و غالباً با شاهان و امیران معاصر خود در جنگ و جدال بودند تا شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۴ هـ. ق با سید علی و سید ایوب پسران سید محسن جنگ کرد و آنان را کشت و حکومت هفتاد ساله مشعشیان را در خوزستان برانداخت (جنگ شاه اسماعیل با مشعشیان در عالم آرای صفوی، ص ۱۳۶ — ۱۳۸، نیز آمده است).

پس از این سید فلاح برادر دیگر سید علی و سید ایوب حکومت خوزستان را از شاه اسماعیل گرفت و این خاندان دیگر، هم چنان حکومت می کردند تا نادرشاه در سال ۱۱۵۰ هـ. ق هویزه را والی نشین خوزستان کرد و این دسته از مشعشیان را نیز برانداخت و به حکمرانی آنان پایان بخشید. از ۱۱۵۰ تا ۱۲۶۳ هـ. ق در کتاب مشعشیان کسروی آمده و همان قسمت و سال ۱۲۶۳ هـ. ق ببعد تا سال ۱۳۲۰ شمسی حکومت مشعشیان یا خاندان موالی در مقاله مهندس جهانگیر قائم مقامی بعنوان ذیل تاریخ مشعشیان در مجله یادگار سال دوم شماره نهم شرح داده شده است.

جنگ شاه اسماعیل با فیاض مشعشی و قتل او بدست شاه اسماعیل در صفحات ۱۳۴ — ۱۳۸ تاریخ عالم آرای صفوی چاپ یادالله شکرى نقل شده و در آغاز نوشته است: «ملکشاه رستم بعرض رسانید که در این حوالی جنوبی الکاء ما الکاء هویزه است و سلطان فیاض مشعشی علی اللهی پادشاه است، اما دعوی الوهیت می کند با عجز بشریت». ح.

همین ایام دیده از جهان فرو بست و پسرش سلطان فیاض^۱ که دعوی الوهیت می‌کرد جانشینش شد.

تسلیم لرستان — شاه اسماعیل بی رحمانه این مرتدین را قلع و قمع کرد و به سوی دزفول و شوشتر رهسپار شد و سردهسته لرها به نام شاه رستم را که امان آورده بود و «به زبان شیرین لری دعا و ثنا می‌کرد» و از این راه جلب توجه اش را کرده بود، مورد بخشودگی قرار داد.

وقایع فارس — شاه اسماعیل عازم فارس شد و چندی در داراب گرد منزل کرد و به شکار نوعی بز کوهی مشغول شد که پادزهر حیوانی از آن بدست می‌آید.^۲ همچنین قاضی محمد کاشی را که دارای مقام والای مذهبی «صدر» بود به قتل رساند و به جای او سید شریف استرآبادی را که از سوی مادر نسب او به جرجانی^۳ معروف می‌رسید منصوب کرد. همچنین به یادبود برادرش سلطان احمد میرزا که در قصر زر وفات یافته بود، بقعه‌ای در آنجا بنا کرد و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف به نجم اول در همان زمان دارفانی را بدرود گفته و در نجف مدفون گشته بود، امیر یار احمد خوزانی اصفهانی را ملقب به نجم ثانی کرد و به جایش نشانند. «امیدی»^۴ شاعر بمناسبت این انتصاب قصیده استادانه و غرائی منظوم کرد که مطلعش اینست:

زهی جوهرت گوهر آسمانی توئی عقل اول توئی نجم ثانی،

رواق حرم را تو رکن عراقی عراق عجم را سهیل یمانی،

۱. شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج، f. 83a: «و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشتعع حالا بالوهیت فیاض... قایل اند».

۲. گویند در این شکار ۵۶۷۰۰ صید کشته شد. ب.

۳. مقصود سید شریف جرجانی عالم معروف اهل سنت (حنفی مذهب) صاحب تألیفات فراوان است که در ۸۲۴ یا ۸۲۵. ق درگذشته (ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۱۴ — ۲۰۷)، نیز رک: مقدمه ترجمان القرآن از تألیفات او به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. ح.

۴. امیدی تهرانی (ارجاسب، مسعود) شاعر معروف نیمه اول قرن دهم هجری که در سال ۹۳۰ ه. ق (یا بنا بر یک ماده تاریخ ۹۲۵) در نزاعی بقتل رسید، در مجمع الفصحا (بکوشش مظاهر مصفا، ج ۱۴، ص ۱۰ — ۱۲) اشعار دیگری از او در مدح نجم ثانی آمده اما این قصیده در آنجا نیست. نیز در تحفه سامی (بکوشش همایون فرخ ص ۱۷۳ — ۱۷۵) شرح حال و اشعار او هست. هم چنین در تذکره هفت اقلیم، چاپ جواد فاضل (ج ۳، ص ۶۳ — ۶۷) و نیز لغت نامه دهخدا. چنانکه گفتیم در هیچ یک از این مأخذ قصیده‌ای که براون اشاره کرده، وجود ندارد و شاید از نسخه خطی اشعارش نقل کرده است. بعد از این هم از امیدی صحبت خواهد شد (ص ۲۱۴). نیز راجع به امیدی رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۴۲۵ — ۴۳۱ که همه مأخذ شرح حال و آثار او را داده است. ح.

حمله به شروان — شاه اسماعیل از فارس به شروان رفت (جایی که شیخ شاه، پسر فرخ یسار، برای خود قدرتی بهم زده بود) جسد پدرش شیخ حیدر را در آنجا پیدا کرد و همانگونه که قبلاً مذکور افتاد آنرا برای تدفین به اردبیل فرستاد و ضمناً دربند را نیز تصرف کرد.

دو دشمن نیرومند خارجی، ازبک‌ها و ترکان عثمانی — تا این زمان شاه اسماعیل صرفاً مشغول مطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان سلطنت و تحکیم قدرت خود در ایران بود و حدود مملکت را از غرب و شمال غرب گسترش کامل داد و به مرزهای باستانی دوره ساسانیان رسانید. تا این وقت با دو دشمن نیرومند خود که بعدها برای او و جانشینانش مشکلات زیادی به وجود آورده بودند، یعنی ازبکهای آسیای مرکزی و ترکان عثمانی، مواجه نگشته بود.

خصلت و سیمای شاه اسماعیل به روایت سیاحان اروپایی معاصر او — اکنون جای آن دارد که از روابط او با این رقبای نیرومند سخن به میان آوریم، لیکن قبل از دست زدن به این کار لازم است اندکی دربارهٔ خصلت و سیمای او سخن بگوئیم. معمولاً شرحی که سیاحان اروپایی آن زمان از سیرت و صورت او داده‌اند، اگر چه شجاعت، نیرو، سفاکی و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیرش به حد کافی در تواریخ فارسی معاصرش مسطور است، از آنچه که هموطنانش دربارهٔ او گفته‌اند دقیق‌تر است. بنا به قول کاترینو زینو^۱ در سیزده سالگی که شاه اسماعیل جهانگیری خود را آغاز کرد: «سیمایی نجیب و ظاهری شاهانه داشت. در چشمانش نمی‌دانم چه چیز عظیم و آمرانه‌ای مخفی بود که به سادگی می‌شد گفت او روزی حکمران بزرگی خواهد شد. فضایل اخلاقی‌اش با جمال جسمانی او متباین نبود چرا که نبوغی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن اندک باور کردنی نبود... توانایی ذهنی، سرعت انتقال و بی‌باکی‌اش را هیچ‌یک از معاصرانش نداشتند.» آنژیولیلو می‌گوید که در هنگام کودکی «صاحب جمال و رفتاری دلپسند بود» و نقل می‌کند که چگونه هنگام نبرد با علاءالدوله «سازو برگ نظامی تدارک دید و مخارج آنرا پرداخت کرد و اعلام کرد که هر کس ذخایری دارد برای فروش به اردوگاه بیاورد و هر کس

۱. سفرنامهٔ سیاحان ایتالیائی در ایران (انجمن هاکلویت لندن، ۱۸۷۳) صفحات ۸—۴۶. به صفحهٔ ۳۷ که بخشی از این متن قبلاً در آن آمده است مراجعه کنید. ب.

مقصود سفرنامه‌های ونیزیان است که بوسیلهٔ منوچهر امیری ترجمه شده و از طرف مؤسسهٔ خوارزمی انتشار یافته است. ح.

چیزی را بردارد و پولش را نپردازد کشته خواهد شد.» آنگاه در سطور پایین تر می‌گوید^۱:

«این صوفی دارای پوستی سفید، خوش سیما و بسیار دلپذیر است؛ قدش زیاد بلند نیست ولی خوش اندام است؛ کمی چاق و چهارشانه است و مویش به سرخی می‌گراید؛ فقط سبیل دارد و دست چپش را به جای دست راستش به کار می‌برد. همچون خروس جنگی شجاع و نیرومندتر از هریک از امرای خود است. در مسابقه تیراندازی از هر ده سیب که مورد هدف قرار می‌گیرد، هفت عدد به تیر او فرود می‌آید. هنگامی که ورزش می‌کند، آلات موسیقی^۲ نواخته می‌شود و حمد و ثنایش می‌گویند.» در جای دیگری اشاره می‌کند^۳: «تقریباً همه او را ستایش می‌کنند، به ویژه سپاهیان که اکثر آنها بدون زره و جوشن می‌جنگند و آرزو دارند در راه مرشد خود شهید شوند. هنگامی که در توریز (تبریز) بودم شنیدم که شاه را این پرستش خوش نمی‌آید و دوست ندارد او را خدا خطاب کنند. تاجر گمنام او را درسی و یک سالگی^۴ چنین توصیف می‌کند: «بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست؛ سفید پوست، تنومند و چهارشانه است. ریشش را می‌تراشد و فقط سبیل می‌گذارد و ظاهراً سنگین وزن بنظر نمی‌آید. همچون دوشیزگان پاک طینت، و چون آهوان جوان چالاک است. به دست چپ کار می‌کند و از هریک از امرای خود نیرومندتر است. در تیراندازی چنان مهارت دارد که از هر ده عدد سیب شش تایی آنها را فرومی‌افکند.» همین نویسنده، از سوی دیگر پس از توصیف قتل عام سربازان الوند، و زنان و مردان خانواده سلطان یعقوب به دست شاه اسماعیل و کشتن سیصد زن روسپی در شهر تبریز و «هشتصد نفر پلاسی^۵ طماع» که زیر دست الموت [یعنی الوند میرزا] پرورش یافته بود و «کشتار همه سگهای تبریز» و قتل مادر [یا نامادری اش] نتیجه گیری می‌کند: «شک دارم در اینکه از زمان نرون تا کنون چنین سفاک خون آشامی آمده باشد»^۶.

خلاصه، شاه اسماعیل عجیب‌ترین صفات متضاد را دارا بوده؛ از طرفی ما شیفته جمال ظاهری، شهامت بی چون و چرا، جوانمردی — و تا حدودی — لیاقت او می‌شویم و از

۱. همان، ص ۱۱۱. نگاه کنید به صفحه ۳۷ این کتاب. ب.

۲. مقصود ضرب مخصوص ورزش باستانی در ورزشگاه هاست. ح.

۳. همان، ص ۱۱۵. ب.

۴. همان، ص ۲۰۲. بخشی از این متن قبلاً در صفحه ۳۷ این کتاب نقل شده است. ب.

۵. نمی‌دانم معنی این واژه چیست. ب.

سفرنامه ونیزیان ترجمه دکتر امیری ص ۴۰۹، و پلاسی طماع ظاهراً مردی گدا طبع سمج و گستاخ بوده است. ح.

۶. پیش از این نیز گفته ایم که مقایسه شاه اسماعیل با نرون امپراطور سفاک رُم درست نیست. ح.

سویی دیگر کارهایی که ذکر شد ما را از او بیزار می‌کند، چرا که حتی در آن زمان هم که ظلم و خون‌آشامی رواج داشته است این اعمال بنظر ما وحشیانه می‌آید. شجاعتش نه تنها در میدان کارزار بلکه در شکار جانوران آشکار می‌گشت. پس از فتح و تصرف بغداد شنید شیر درنده‌ای در بیشه‌ای کُنام گرفته و ساکنین نواحی مجاور را به وحشت انداخته است. با وجود مخالفت شدید دیگران، در کشتن این شیر اصرار ورزید و یکه و تنها با تیر و کمانی که در استفاده آن مهارت داشت به این کار مبادرت ورزید.^۱ در سیزده سالگی در غاری نزدیک ارزجان به همین ترتیب خرسی درنده را بکشت. هنگامی که «غنائم بسیار» در اثر تسخیر یکی از بنادر دریای خزر به چنگش افتاد «آنها را میان لشکریان خویش تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت.»^۲ سیاح مذکور پس از گزارش این نمونه سخاوت و جوانمردی و دوراندیشی سیاسی می‌نویسد در نتیجه این کار «جماعت زیادی که حتی صفوی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا هدایایی نظیر این از شاه اسماعیل شجاع دریافت کنند.» و سپس توصیف می‌کند چگونه شاه با دستان خود سر آن شاهزاده نگون‌بخت جوان را که «الوند»^۳ می‌نامیدند و به علت خیانت گرفتار شده بود، از تن^۴ جدا کرد و نویسنده سفرنامه به چشم خود دید که (الوند میرزا) در چادری در غل و زنجیر بوده است. و به مناسبت ورود شاه به تبریز برای بار دوم ۱۵۲۰ م (۹۲۵ هـ. ق)^۵ اعمالی بس ننگین تر از او ذکر می‌کند.

قلع و قمع بی رحمانه اهل تسنن — شاه اسماعیل در مقابل اهل تسنن بی رحم بود و نه به روحانیون برجسته‌ای چون فریدالدین احمد دانشمند، نوه محقق معروف سعدالدین تفتازانی^۶، که به مدت سی سال در هرات^۷ مقام شیخ الاسلامی داشت رحم کرد و نه بر

۱. احسن التواریخ (نسخه خطی الیس)، f. 74b. ب.

رک: احسن التواریخ، چاپ چارلز نارمن سیدن ص ۱۰۳ (حوادث ۹۰۰ — ۹۸۵ هـ. ق) چاپ دکتر نوائی، ص ۱۳۷.

۲. سفرنامه یک تاجر، ص ۱۸۸. ب.

۳. همان، صفحات ۸ — ۱۹۷. لیکن در حبیب السیر و دیگر تواریخ فارسی نوشته است که الوند به مرگ طبیعی مرده است c.f.p. 55 Supra. ب.

در حبیب السیر چاپ خیام (ج ۴، ص ۴۶۹) نوشته است: «الوند بار دیگر گریز بر ستیز اختیار کرد و از اوجان به همدان رفته از آنجا روی توجه به بغداد آورد... چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک... بجانب دیار بکر توجه نمود و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا سجل حیاتش در نورددید.» ح.

۴. سفرنامه‌های ونیزیان ترجمه دکتر امیری، ص ۲۱۸. ح.

۵. سفرنامه یک سیاح، ص ۲۰۷. ب.

۶. مبعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی ملقب به سعدالدین صاحب مطول و آثار دیگر (وفات ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳ هـ. ق). ح.

۷. در رمضان ۹۱۶ هـ. ق / دسامبر ۱۵۱۰ م به قتل رسید. ب.

شاعران شوخ طبعی چون بنائی^۱ که در قتل عام «قرشی» به سال ۹۱۸ ه. ق / ۱۵۱۲ م کشته شد. ولی شاید بارزترین نمونه سفاکی او نسبت به دشمنانش حتی پس از مرگ رفتاری بود که با جسد دشمن دیرینه اش محمدخان شیبانی، یا شیبک ازبک کرد که در صفحات بعد از آن سخن خواهیم راند.

روابط خارجی ایران در این زمان — قبلاً به این موضوع اشاره شده بود که شاه اسماعیل پس از پاک سازی خاک ایران از وجود «آق قویونلو» و دیگر رقبای تاج و تخت این کشور باستانی بیشتر با سه گروه پر قدرت یعنی تیموریان که هنوز هم با وجود تزلزل بر هرات و بخش هایی از خراسان و آسیای مرکزی استیلا داشتند؛ ازبک های پر قدرت ماوراءالنهر و ترکان عثمانی روابط خارجی داشته است. روابط ایران با این دو دشمن اخیر که سنی بسیار متعصب بودند همواره خصومت آمیز بود؛ با تیموریان که خود از بیم ازبک ها آسایش نداشتند، نسبتاً دوستانه و گاهگاهی حتی صمیمانه بود. سلطان حسین بایقراي پیر که بارگاه باشکوهش در هرات از مراکز ادبیات و هنر^۲ بشمار می رفت، از جمله حگامی بود که البته بدون اینکه باندازه شاه اسماعیل موفقیت داشته باشد، کوشش می کرد مذهب تشیع را در قلمرو خود جایگزین تسنن کند^۳؛ و بابر، خواه از روی عقیده یا سیاست بقدری نسبت به تشیع تمایل نشان می داد که رعایای سنی اش در آسیای مرکزی از وی روی گردان شدند.^۴ بنابراین بین این دو دودمان علّتی برای دشمنی وجود نداشت در حالیکه دشمنی مشترک بین بابر و اسماعیل علیه شیبانی خان و ازبک های دهشت انگیزش آندورا با هم متحد می کرد.

شیبانی یا شیبک خان و ازبک ها — از گنجایش این کتاب بیرون است که شرح مبسوطی از انحطاط تیموریان و ظهور قدرت ازبک ها به میان آوریم چون شرح مفصل این وقایع در آثار ارسکین و دیگران آمده است.^۵ فقط کافی است بگوییم که شیبانی یا

۱. از بنائی شاعر در جای دیگر صحبت خواهیم کرد. ح.

۲. نگاه کنید به کتاب نقاشی های مینیاتور و نقاشان ایرانی و غیره، تألیف دکتر ف. رمارتین، صفحات ۶ — ۳۵. ب.

۳. نگاه کنید به تاریخ ادبی ایران، جلد سوم، صفحه ۴۵۶ و نسخه شماره ۲۰۰ کتابخانه دانشگاه کمبریج ۱۴۵b که تاریخ این اقدام را سال ۸۷۳ ه. ق / ۱۴۶۸ م قرار می دهد. ب.

از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۶۶۷ و نسخه شماره ۲۰۰ دانشگاه کمبریج همان جهانگشای خاقان است که در حاشیه ص ۲۸ و موارد دیگر بچاپ آن اشاره کرده ایم. ح.

۴. نگاه کنید به تاریخ هند، نوشته دابل یو ارسکین، جلد اول (لندن، ۱۵۸۴ م)، صفحات ۳۱۹ — ۳۲۹. ب.

۵. مثلاً تاریخ مغولان آسیای مرکزی و غیره نوشته ان. الیاس و سردنيس راس (لندن، ۱۸۹۸) و البته خاطرات بابر که در نوع خود بی نظیر است در چاپ جدید و نفیس به ترجمه ارسکین و لیدن و ویرایش و حواشی بوسیله سر لوکاس کینگ (اکسفورد، ۱۹۲۱) موجود است. ب.

شیبک خان که نسبش مستقیماً به چنگیزخان^۱ می‌رسد در حدود سالهای ۱۵۰۰ م وقتی که سمرقند و بخارا و بعدها تاشکند و فرغانه را تصرف نمود به شوکت و اقتدار رسید. در سال وفات سلطان حسین یعنی ۹۱۱ هـ. ق / ۶-۱۵۰۵ م به خراسان حمله کرد و در عرض یک یا دو سال همهٔ خاندان تیموری را قلع و قمع کرد باستثنای بابر و بدیع الزمان که شخص اخیر به شاه اسماعیل پناه آورده بود. شیبک خان، تا سال ۱۵۱۰-۱۱ م / ۹۱۶ هـ. ق مستقیماً با شاه اسماعیل درگیر نشد ولی چون در سال قبل از آن به کرمان حمله برده و در پاسخ نامهٔ اعتراض آمیز مؤدبانهٔ شاه اسماعیل^۲، جواب پر از دشنام نوشته بود، بدینوسیله باعث تحریک او گردید. شاه اسماعیل هم در پاسخ دادن به طعنه‌هایش کوتاهی نکرد و چون بقیهٔ مملکتش دور از آشوب بود، فوراً به خراسان حمله برد تا با او روبرو شود و در سر راه به زیارت مدفن امام رضا در مشهد رفت، که این همه برای شیعیان مقدس است.

قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰ - جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ (ماه رمضان سال ۹۱۶ هـ. ق) در طاهراآباد نزدیک مرو در گرفت که پس از یک کشمکش سرسختانه و ممتد، از یک‌ها بکلی شکست خوردند و شیبانی کشته شد. هنگامی که جسدش را در زیر تودهٔ اجساد مقتولین پیدا کردند، شاه اسماعیل دستور داد دست و پایش را ببردند تا به گوشه و کنارهای کشور بفرستند و سرش را از گاه انباشته کنند و به عنوان یک هدیهٔ شوم برای سلطان بایزید دوم عثمانی به قسطنطنیه بفرستند.^۳

رفتار وحشیانه با دیگر اعضای بدن او - شاه اسماعیل دستور داد استخوان کاسهٔ سرش را طلا بگیرند تا جام شراب برای استفادهٔ شخصی خودش باشد و یک دست او را توسط قاصد مخصوص، درویش محمد یساول برای آقا رستم روزافزون، حاکم مازندران، فرستاد و در موقعی که وی در ساری در میان درباریان خود نشسته بود، درویش محمد دست

۱. احسن التواریخ (f. 88b) شجره‌نامه‌اش را چنین^۱ ذکر می‌کند: شیبک خان بن بداغ السلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ بن ایلتی اوغلان بن فولاد اوغلان بن ایبوخواجه بن طغتمای بن بولقان بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان. ب.

احسن التواریخ، بخش دوم (حوادث ۹۸۰-۹۸۵) چاپ دکتر نوائی، ص ۱۶۲. ح.

۲. نگاه کنید به تاریخ هندوستان، اثر ارسکین، جلد اول، صفحات ۲۹۷ (et Seqq) متن این نامهٔ طولانی در احسن التواریخ آمده است (نسخه ff. 80b et Seqq). ایل.

متن این نامه در احسن التواریخ همان چاپ ص ۱۴۸-۱۵۱، آمده است. ح.

۳. طبق تاریخ شاه اسماعیل (Add. 200) کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج (f. 141) شاهزاده سلیم (بعدها سلطان سلیم) بسیار

از این اقدام رنجیده خاطر گردید و با پدر خود سلطان بایزید در این باره درشتی نمود. ب.

چاپ پاکستان، افست همان صفحه نسخه خطی. ح.

را به دامان او انداخته بانگ برآورد^۱: «گفته بودی دست من است و دامن شیبک خان، حال دستش در دامن تست!» حصار از این گستاخی چنان مبهوت شدند که هیچ یک دستی بلند نکرد تا مانع خروج قاصد شود و رستم چنان از دیدن این منظره تکان خورد که پس از مدت کوتاهی بیمار شد و مُرد.

در مورد آن جام شراب داستان مهیب زیر را نقل کرده اند: یکی از مشاوران مورد اعتماد شیانی به نام خواجه کمال الدین ساغرچی با پذیرفتن تشیع جان خود را نجات داد و به خدمت شاه اسماعیل رسید. روزی شاه در مجلس بزم به جام مزبور اشاره کرد و از او پرسید آیا استخوان جمجمه اربابش را می شناسد یا نه. کمال الدین پاسخ داد^۲: «سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت درو باقیست که با این حال بر روی دست چون تو صاحب اقبالست که دم بدم باده نشاط می نوشد.»

شیانی محان وقتی از دنیا رفت شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود. همچنانکه قبلاً مذکور افتاد سنی متعصبی بود و شیعیان را در قلمرو خود بسختی شکنجه می کرد. اکنون وقت این رسیده بود که در عوض سنی ها به دست شاه اسماعیل آزار ببینند. با وجود این مصیبت، نیروی ازبک ها مضمحل نگردید و اگرچه رسماً صلح بین آنها و ایرانیان برقرار شده بود، چند ماه بعد در جنگ غجدوان انتقام بزرگی گرفتند زیرا که بابر و متحدین ایرانی اش شکست سختی خوردند و بسیاری از رهبران شان از جمله نجم ثانی در نوامبر ۱۵۱۲ به قتل رسیدند. در طول قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده می شدند و شرح حملاتشان به خراسان مدام در صفحات کتاب های تاریخ مورخان ایرانی به چشم می خورد.

مجموعه اسناد دولتی مربوط به ترکیه عثمانی فریدون بیک — اکنون ضروری است به روابط ایران با ترکان عثمانی در این دوره بپردازیم که بسیار مهم تر از قضیه ازبکان است. آنچه که ماهیت این روابط را روشن می کند اسناد دولتی است که فریدون بیک با اهتمام فراوان در سال ۹۸۲ ه. ق. / ۱۵۷۴ م زیر عنوان منشآت سلاطین^۳ گردآوری و ویرایش

۱. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۸. ح.

۲. «خواجه کمال الدین محمود ساغرچی مشهور وزیر شاهی بیک خان بود... خاقان سلطان نشان به او خطاب فرموده که خواجه این کاسه سر را می شناسی، سر پادشاه تست، گفت: سبحان الله...» (عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۸). ح.

۳. در سال ۱۲۷۴ ه. ق. / ۱۸۵۸ م در قسطنطنیه به چاپ رسید. تا چندی قبل نگارنده فقط جلد اول این کتاب را در اختیار داشت که دارای ۶۲۶ صفحه بود و تا حدود سالهای ۹۶۶ ه. ق. / ۱۵۵۸ م را در بر می گرفت. برای اطلاع بیشتر درباره این کتاب بسیار مهم مراجعه کنید به: *von Hammer Gesch. d. Osmanisch Reich* جلد چهارم ص ۱۵ *Flügel's Vienna Catalogue* جلد اول صفحات ۳-۲۸۲؛ ص ۴۶۰، Z.D.M.G., VII; Notices et

کرده است بطوری که می‌توان گفت این اسناد بهتر از اغلب نوشته‌های مورخین ایرانی یا ترک مساله را روشن می‌کند. این نامه‌ها که بین سلاطین عثمانی و حکام همسایه مبادله می‌شد و یا بین این سلاطین و پسرانشان، وزراء و فرماندارانشان رد و بدل می‌گشت، گاهی به زبان ترکی و زمانی به فارسی و عربی نوشته شده است. متأسفانه بسیاری از آنها فاقد تاریخند. این نامه‌ها آنقدر کم مورد استفاده قرار گرفته‌اند که خلاصه کردن محتویات آنها یا فقط اکتفا کردن به مفاد برخی از آنها که مربوط به دودمان صفوی تا مرگ شاه اسماعیل^۱ در ۱۵۲۳ - ۴ / ۹۳۰ ه. ق، (یعنی در زمان فرمانروایی سلطان بایزید دوم ۱۴۸۱ - ۱۵۱۲ / ۸۸۶ - ۹۱۸ ه. ق، و سلطان سلیم اول ۱۵۱۲ - ۱۵۲۰ / ۹۱۸ - ۹۲۶ ه. ق و چهار سال نخست سلیمان قانونی، ۱۵۲۰ - ۱۵۲۴ / ۹۲۶ - ۹۳۰ ه. ق) می‌شود، نیاز به پوزش خواهی ندارد.

(۱) از سوی یعقوب^۲ پادشاه آق‌قویونلو به سلطان بایزید درباره شکست و مرگ شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، (ص ۳۰۹). این نامه که به زبان فارسی است، فاقد تاریخ است، ولی بایستی کمی پس از شیخ حیدر که در اینجا «سرحلقه ارباب ضلال» نامیده می‌شود و در ۳۰ ژوئن ۱۴۸۸ به قتل رسیده، نوشته شده باشد. نویسنده چنین می‌انگارد که خبر نابودی «این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند» باید باعث خوشحالی تمام مسلمانان راستین باشد.

(۲) پاسخ سلطان^۳ بایزید به نامه مذکور که به فارسی و فاقد تاریخ است (ص ۳۱۱). تبریک به یعقوب به خاطر پیروزی بر بایندریه^۴ و گروه ضاله حیدریه.

(۳) از سوی^۵ شاه اسماعیل به سلطان بایزید دوم در تقاضای اینکه از ملاقات مریدانش در آسیای صغیر که مایلند وی را در اردبیل زیارت کنند جلوگیری بعمل نیاید. این نامه نیز که فاقد تاریخ است و به فارسی نوشته شده است از این لحاظ دارای اهمیت است که ثابت

← Hajji Khalifa (ed. Flügel) جلد پنجم، ص ۴۸۸. ب. و. Extraits, v, pp 668-688; Rieu's Turkish Cat.

, pp. 80-83;

۱. مکاتبات شاه اسماعیل با عثمانیان بوسیله دکتر عبدالحسین نوایی گردآوری و در یک جلد چاپ شده است (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران سال ۱۳۴۸ شمسی). ح.

۲. اسناد و مکاتبات تاریخی، بکوشش دکتر عبدالحسین نوایی (ج ۱ از تیمور تا شاه اسماعیل - ص ۶۱۵ - ۶۱۹). ح.

۳. اسناد و مکاتبات تاریخی، ج ۱، ص ۶۲۲ - ۶۲۳. ح.

۴. منظور از بایندریه همان آق‌قویونلو است. ب.

۵. اسناد و مکاتبات تاریخی دوران شاه اسماعیل بکوشش دکتر نوائی ص ۵۵ - ۵۶. ح.

می‌کند تا چه حد طرفداران صفویه در قلمرو عثمانی‌ها فراوان بودند.

(۴) پاسخ سلطان^۱ بایزید به نامه فوق که آنهم به فارسی و فاقد تاریخ است (صفحات ۳۴۵-۶). سلطان عثمانی می‌گوید پس از بررسی موضوع به این نتیجه می‌رسد که انگیزه بسیاری از زوار این نیست که وظیفه دینی خود را انجام دهند، بلکه می‌خواهند از خدمت وظیفه سرباز زنند.

(۵) از سوی^۲ شاه اسماعیل به سلطان بایزید درباره همان موضوع، نامه همچنین به زبان فارسی و فاقد تاریخ است (صفحات ۳۴۶-۷). شاه در این نامه توضیح می‌دهد که مجبور بوده وارد خاک عثمانی شود تا دشمنان خود را گوشمالی دهد، ولی منظورش از این کار توهین یا مخالفت با بایزید نبوده و به سربازان خود اکیداً دستور داده به جان و مال اهالی آسیبی نرسانند.

(۶) پاسخ سلطان^۳ بایزید به نامه فوق، به فارسی و فاقد تاریخ (ص ۳۴۷). بایزید اطمینان بخشی شاه اسماعیل را پذیرفته و به افسران خود دستور داده با گشاده رویی در این مورد با سربازان شاه اسماعیل همکاری نمایند.

(۷) از سوی الوند^۴، حاکم آق‌قویونلو ایران به سلطان بایزید، بجز مقدمه عربی بقیه نامه به فارسی و فاقد تاریخ است (صفحات ۳۵۱-۲). الوند ورود محمود آقا چاووش باشی حامل نامه سلطان را اعلام می‌دارد. در این نامه به خاندان آق‌قویونلویا بایندری تأکید شده بر ضد دشمن مشترکشان «اوباش قزلباش» متحد شوند. الوند قول می‌دهد در این مورد سعی کند و توجهی به کمک اقوام خود ننماید، بشرطی که بتواند از حمایت مادی و معنوی بایزید برخوردار شود.

(۸) پاسخ^۵ بایزید به نامه الوند، به فارسی و فاقد تاریخ (صفحات ۳-۳۵۲) تصمیم الوند را می‌ستاید و قول می‌دهد برای سرکوب کردن «طایفه باغیه قزل‌باش» مساعدت کند.

(۹) از بایزید^۶ به حاجی رستم بیک کرد به فارسی مورخه ربیع الاول ۹۰۸ ه. ق / سپتامبر ۱۵۰۲ م (ص ۳۵۳) در این نامه سلطان اطلاعات درست از اعمال قزلباش و نتیجه

۱. اسناد و مکاتبات تاریخی دوران شاه اسماعیل، ص ۵۷-۵۸. ح.

۲. همان کتاب، ص ۶۱-۶۲. ح.

۳. همان کتاب، ص ۶۳-۶۴. ح.

۴. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل ص ۱۹-۲۴. ح.

۵. همان کتاب، ص ۲۵-۲۸. ح.

۶. همان کتاب، ص ۳۱. ح.

نبرد آنها با شاهزادگان آق‌قویونلو یا بایندری می‌خواهد تا به فرستاده سیاسی اش کیوان چاووش داده شود.

(۱۰) پاسخ حاجی^۱ رستم به نامه مذکور، به فارسی و فاقد تاریخ (صفحات ۴-۳۵۳) نویسنده نامه اظهار می‌دارد که «قزلباش مذهب خراش» الوند و مراد آق‌قویونلو را شکست داده اکنون در صدد اتحاد با مصر علیه ترکان عثمانی هستند و دارند به سوی مرعش و دیاربکر پیشروی می‌کنند.

(۱۱) از سلطان بایزید به سلطان^۲ قاشی قوری از ممالیک مصر، به زبان عربی، مورخ ۹۱۰ ه. ق / ۵-۱۵۰۴ م (صفحات ۳۵۴-۵) در این نامه اشاره ایست به «مردی که در کشورهای شرق ظهور کرده و حاکمشان را شکست داده و بر مردم غالب شده است» که البته از پاسخ معلوم است اشاره به شاه اسماعیل یا احیاناً به شاه قلی است.

(۱۲) پاسخ به نامه^۳ فوق به زبان عربی و فاقد تاریخ (صفحات ۶-۳۵۵) در این نامه به «پیروزی گروه قزلباش گمراه در کشورهای شرق» اشاره شده و آنها را «مصیبت و بلایی می‌داند که بر سر این مناطق نازل شده است.»

افزایش خصومت میان ایران و عثمانی — اینها فقط نامه‌هایی در مکاتبات سلطان بایزید بود که مستقیماً مربوط به صفویه می‌شد هرچند نامه‌های دیگری که برای دانشجویان تاریخ ایران جالب می‌تواند باشد، وجود دارد که خطاب به سلطان ابوالغازی حسین (۹۱۱ ه. ق / ۱۵۰۶ م)، جامی شاعر^۴، حکیم جلال‌الدین دوانی و شیخ الاسلام هرات، فریدالدین احمد تفتازانی (۹۱۳ ه. ق / ۱۵۰۷ م) است که این شخص اخیر به خاطر خودداری از پذیرفتن تشیع سه سال بعد به دست شاه اسماعیل به قتل رسید. قبل از اینکه به بررسی اسناد دولتی دوران حکومت سلطان سلیم پردازیم، باید اندکی بیشتر از آغاز آن نبرد سخت بین ترکیه و ایران، که یکی از بارزترین ویژگی‌های دوران صفویه است، و نقش بسیار مهمی در از میان بردن اتحاد و تضعیف قدرت اسلام داشته، سخن بگوییم. جای آن

۱. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل، ص ۳۲-۳۳. ح.

۲. نامه سلطان به قاضو غوری به زبان عربی، اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل و قاضو غوری، وی آخرین فرد از ممالیک مصر است... (صفحه ۹۰-۹۲ همان کتاب). ح.

۳. همان کتاب. ح.

۴. نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم^۱، صفحات ۳-۴۲۲. ب.

از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم ص ۷۴۵-۷۹۲. ح.

دارد که نخستین عبارت کتاب ریچارد نولز^۱ را دربارهٔ شورش شیعیان آناتولی نقل کنیم، این شورش بوسیلهٔ شاه‌قلی معروف، که ترکها او را شیطان‌قلی می‌خواندند و پسر حسن خلیفه یکی از مریدان شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل بود، به وجود آمده بود.

نهضت شیعه در آسیای صغیر — نولز^۲ می‌گوید: «بایزید پس از آنهمه گرفتاری‌ها، تصمیم گرفت زندگی آرامی داشته باشد و اغلب اوقات خود را صرف مطالعهٔ فلسفه و حکمت و معاشرت با دانشمندان کند و اگر چه به خاطر مصالح مملکتی و تمایل شدید سران سپاه برخلاف میل خود اغلب به میدان جنگ کشیده می‌شد، طبیعتاً گرایش بیشتری به این نوع زندگی آرام داشت تا به جنگ کردن. ادارهٔ امور کشوری را به سه نفر از پاشایان بزرگ خود علی، احمد و یحیی سپرد تا هر طور که دلشان می‌خواهد عمل کنند. پس از اینکه با رضایت کامل خاطر بیش از پنج سال از عمر خود را باین طریق سپری کرد، از مسامحهٔ کوچکی ناگهان چنان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها به زحمت زیاد و با ریختن خون جمع کثیری از ملت و به خطر انداختن آن قسمت از قلمروش خاموش شد؛ آثار این واقعه هنوز هم اسباب ناراحتی این مردم خرافاتی است. مسبب این واقعه دو نفر ایرانی منافق بودند به نامهای چاسان چنیف^۳ و پسرش شاخ کولی^۴ (که برخی او را تکل^۵ اسکاچوکولو و بعضی دیگر تجلیس^۶ می‌نامند)^۷ که با لطائف الحیل به این کشورها گریخته و با تظاهر به زهد و تقدس در میان آن مردم وحشی شهرتی بهم زدند و گروهی مرید تهی مغز پیدا کردند (که سرهاشان از تازگی آیین جدیدشان پرباد بود) و چنان دربارهٔ جانشینان حقیقی رهبر غیر حقیقی‌شان اختلاف نظر ابراز داشتند، و بعدها چنان شورش در میان مردم بوجود آوردند که هنوز هم آثار مقداری از آن برجای مانده و مقداری دیگر با خونریزی بسیار فرونشسته است.»

پس از این عبارات شرح مفصلی از این شورش خطرناک داده می‌شود، که در آن

۱. نقل از چاپ ششم تاریخ ترکان عثمانی که سر پل رایکوت آنرا تکمیل کرد و در سال ۱۶۸۷ در لندن به چاپ رساند.

عبارات مورد نظر در صفحهٔ ۳۱۵ جلد اول آمده است. ب.

۲. Richard Knolles ریچارد نولز مورخ انگلیسی، مورخ تاریخ عمومی ترکان از آغاز. ح.

۳. حسن خلیفه

۴. شاه‌قلی

۵. تکلوا استاجلو (ظاهراً) اما طبق احسن التواریخ (چاپ دکتر نوائی، ص ۱۶۴) اینها تکلوا بودند از ولایت «من تشاوگر میان» که به تک ایلی اشتها ریافته.

۶. صورتی دیگر از تکلوا تکللی است. ح.

۷. این نام‌ها عبارتند از حسن خلیفه، شاه‌قلی و تکلوا یا تکلویعنی منسوب به تک ایلی. ب.

ترکان شکست‌های پی در پی را متحمل شدند و بسیاری از افسران سرشناس خود را از دست دادند، از جمله وزیر اعظم علی‌پاشا که قبل از متفرق شدن شورشیان، کشته شدن یا فرارشان به ایران، به قتل رسید. شاه اسماعیل به جای پاداش دادن یا دلجویی از پناهندگان، بسیاری از آنان را در تبریز بکشت زیرا به قول نولز^۱ کاروانی از بازرگانان ثروتمند را غارت کرده بودند. اما به قول اکثر مورخین معاصر ترک^۲، او اقدام به این کار کرد تا در برابر بایزید خود را مبرا از همدستی در این جرم قلمداد کند. نولز اضافه می‌کند «شاه‌قلی را برای ترساندن دیگران زنده زنده آتش زد»؛ اما بنا به قول مورخین ترک شاه‌قلی همزمان با علی‌پاشا در جنگ «گویوک‌چای» که بین سیواس و قیصریه اتفاق افتاد کشته شد و این موضوع در کتاب احسن التواریخ نیز ذکر شده است^۳.

گشتار شیعیان در سراسر امپراتوری عثمانی — نولز به سخنانش چنین ادامه می‌دهد: «باین ترتیب شاه‌قلی فرار کرد، یونس‌پاشا^۴ فرمان داد که در تمام شهرهای آسیای صغیر از کسانی که به مذهب ایرانیان گراییده‌اند بازجویی جدی بعمل آید؛ و دستور داد اشخاصی را که در شورش اخیر قیام مسلحانه کرده بودند پس از شکنجه‌های فراوان به قتل برسانند و بر پیشانی دیگران با آهن داغ نشانی بگذارند تا همیشه شناخته شوند و آنها را همراه اقوام و دوستان مقتولین یا آنهایی که با شاه‌قلی فرار کرده بودند به اروپا منتقل کرد که در شهرهای مقدونیه، اپروس و پلوپونز متفرق شوند تا اگر شاه‌قلی که به ایران فرار کرده بود، از آنجا با نیروهای تازه نفس مراجعت کند آنها نتوانند به وی بپیوندند و شورشی تازه بر پا کنند. این بود شرح آغاز و انجام یکی از خطرناک‌ترین شورش‌هایی که باعث آشفته‌گی امپراتوری ترکیه عثمانی گردید و این امکان را به وجود آورد که همه یا حداقل منطقه وسیعی از خاکشان در آسیا مورد حمله شاه ایرانی، چنانچه وی حداکثر استفاده را از فرصت می‌کرد، قرار گیرد.» نولز تاریخ این وقایع را سال ۱۵۰۸ م ذکر می‌کند، ولی طبق

۱. همان، ص ۳۲۴. ب.

۲. رجوع شود به کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی، تألیف عبدالرحیم شرف (قسطنطنیه)، چاپ دوم به سال ۱۳۱۵ هـ. ق / ۱۸۹۷-۸ (جلد اول، صفحات ۷-۱۹۶. c.f. von Hammer's *Gesch d. Osmanisch Reich.*, vol. II, pp. 359-360 and 393-4. ب.

۳. Ff. 90-91 در نسخه خطی آقای ای. ج. الیس. ب.

۴. احسن التواریخ قسمت دوم (۹۰۰-۹۸۵) چاپ دکتر نوائی، ص ۱۶۵؛ خلاصه التواریخ، ص ۱۱۷. ح.

۵. وزیر اعظم سلطان سلیم در سال ۹۲۳ هـ. ق / ۱۵۱۷ م به قتل رسید. ب.

احسن التواریخ^۱ به سال ۹۱۷ ه. ق / ۱۲ - ۱۵۱۱ م، سال قبل از مرگ بایزید، اتفاق افتاده است.

جای تعجب است که مورخین ایرانی از قتل عام شیعیان کشور عثمانی چیزی نگفته اند یا کم گفته اند. فن هامر^۲ این واقعه را به عنوان یکی از وحشتناکترین اعمالی که به نام مذهب صورت گرفته توصیف کرده است - که البته ظلم و جورهای دادگاه بازجویی اسپانیا و یا قتل عام سنت بارتولومی مشمول آن نمی شود - . اینکه اکثر مورخین ترک از آن سخنی نمی گویند جای شگفتی نیست؛ چون دست زدن به چنین کارهایی برای شان افتخارآمیز نبود. بنظر می آید نولز اشتباه کرده که این واقعه را در زمان فرمانروایی بایزید دوم ذکر کرده است، چون امکان ندارد دو قتل عام این چنینی در آن زمان اتفاق افتاده باشد. البته یقیناً یکی از آنها در سال ۱۵۱۴ پس از جلوس سلطان سلیم واقع گردید و نیکولو گیوستینیانی^۳ در ۷ اکتبر همان سال شاهد این ماجرا بوده است.^۴ سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شمار قربانیان را ۴۰,۰۰۰ نفر گزارش می دهند. شرح جزئیات آن بطوری که این نویسنده اخیر داده است و فن هامر اصل اشعار فارسی او را به خط لاتینی در آورده از این قرار است.^۵

فرستاد سلطان دانا رسوم	دبیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	درآرد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنگه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چل هزار

نامه های سلطان سلیم به فارسی - اکنون با مراجعه به منشآت فریدون بیگ،

۱. احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن (۹۰۰ - ۹۸۵ ه. ق) ص ۱۲۵ - ۱۲۶. ح.

۲. فن هامر پورگشتال (۱۷۷۴ - ۱۸۵۶ م) خاورشناس مشهور اطریشی مؤلف کتب بسیار از جمله کتاب عظیم تاریخ امپراطوری عثمانی و تاریخ شعرای عثمانی و دائرة المعارف شرقی (فرهنگ خاورشناسان تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۱۶۰ - ۱۶۲). ح.

۳. Nicolo Giustiniani

۴. نگاه کنید به همان کتاب فن هامر جلد دوم، صفحه ad calc ۴۰۳: عبارت چنین است:

“Che il signor havea mandá a far amazzar tutti della secta di sofi.”

۵. همان، ص ۶۳۸.

نامه‌های زیر را که مربوط به سلطنت سلطان سلیم است و به روابط او با ایران مربوط می‌شود ملاحظه می‌کنیم.

(۱۳) از سلطان سلیم به عبیدخان^۱ ازبک، به زبان فارسی، به تاریخ آخر محرم ۹۲۰ هجری (مارس ۱۵۱۴ م) فقط پنج ماه قبل از جنگ چالدران (صفحات ۳۷۴-۷)، در این نامه طولانی که بوسیله محمدبیک ارسال گردیده، سلطان سلیم می‌گوید^۲: «که اهالی بلاد شرق از دست صفوی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده‌اند» و عبیدخان را دعوت می‌کند که به انتقام خون پدرش شیبک خان، اقدام کند.

(۱۴) پاسخ به نامه مذکور^۳ به فارسی، مورخه آخر جمادی الثانی ۹۲۰ ه. ق (۲۱ اوت ۱۵۱۴ م) صفحات ۹-۳۷۷. در این نامه عبیدخان شرح می‌دهد که چگونه انتقام خون پدرش را گرفته و «سگ^۴ کوچکی را که نایب و نماینده سگ بزرگ (یعنی شاه اسماعیل) بود و به علت حماقت محض او را نجم ثانی^۵ ملقب ساخته بود» کشته و وعده می‌دهد که سلطان عثمانی را در قلع و قمع «شرذمه قلیله» «زنادقه اوباش و ملاحدۀ قزلباش» یاری دهد.

(۱۵) از سوی سلطان سلیم^۶ به شاه اسماعیل، به فارسی، مورخه صفر ۹۲۰ ه. ق (آوریل ۱۵۱۴ م) صفحات ۳۷۹-۳۸۱. در این نامه که با لحن بسیار توهین آمیزی نوشته شده از شاه اسماعیل خواسته می‌شود از کارهای خلاف مذهب به ویژه لعن شیخین «دو شیخ» (یعنی ابوبکر و عمر) دست بردارد و تهدید می‌کند، در صورت ادامه لجاجت «ممالکی را که به جبر و عنف غصب کرده است» با حمله نظامی از دست او بگیرد.

(۱۶) از سوی سلطان سلیم^۷ به محمدبیک آق قویونلو، به فارسی، مورخه آخر صفر ۹۲۰ ه. ق (۲۵ آوریل ۱۵۱۴ م)، صفحات ۱-۳۸۲، حاوی تهنیت برای او و خانواده و

۱. رک: اسناد و مکاتبات تاریخی دوران شاه اسماعیل بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۱۱۵-۱۲۲. ح.
۲. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل بکوشش دکتر نوائی، ص ۱۱۷. ح.
۳. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل، ص ۱۲۷-۱۳۲. ح.
۴. سگ کوچک، مقصود نجم ثانی است. عین عبارت نامه عبید به سلطان سلیم چنین است (همان کتاب ص ۱۲۹): «مع هذا کلب اصغر وکالت سیر آن کلب اکبر که از عین نادانی به نجم ثانی اش ملقب نموده...». ح.
۵. پیروزی ازبکها بر نیروهای متحد شاه اسماعیل و بابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ ه. ق (۲۶ نوامبر ۱۵۱۲ م) اتفاق افتاد. امیر نجم الدین مسعود (نخستین نجم یا ستاره) در سال ۹۱۵ ه. ق (۱۵۰۹-۱۵۱۰ م) وفات یافت و مقام و لقب او به امیر یاراحمد اصفهانی موسوم به نجم ثانی داده شد. ب.
۶. اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل، ص ۱۳۳-۱۴۶. ح.
۷. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل، ص ۱۵۱-۱۵۲. ح.

اتباعش که اصول صحیح تسنن را مراعات کرده و دعوت از او برای همکاری علیه «قزلباش‌های کافر».

(۱۷) پاسخ به نامه مذکور^۱، به فارسی، مورخه آخر ربیع‌الثانی ۹۲۰ ه. ق (۲۳ ژوئن ۱۵۱۴ م)، صفحه ۳۸۲. از این نامه معلوم می‌شود که نامه سلطان سلیم بوسیله فرستاده‌ای بنام احمد جان^۲ ارسال گردیده که وی پاسخ آنرا نیز شخصاً دریافت نموده و نیز استنباط می‌گردد که نویسنده آن وحشت فراوان داشته که مبدا نامه کشف شود.^۳

(۱۸) نامه دوم سلطان^۴ سلیم به شاه اسماعیل، به فارسی و بدون تاریخ، صفحات ۳۸۳-۲. در این نامه سلطان سلیم ادعای خلافت می‌کند، شاه اسماعیل و خانواده‌اش را به کفر و زندقه و فساد اخلاق متهم می‌نماید و از او می‌خواهد تا توبه کند و بگذارد ایران جزو قلمرو عثمانی شود.

(۱۹) نامه سوم^۵ سلطان سلیم به شاه اسماعیل، به زبان ترکی، مورخه پایان جمادی الاول ۹۲۰ ه. ق (۲۳ جولای ۱۵۱۴ م) و ارسالی از ارزنجان. در این نامه شاه اسماعیل را از اینکه تمایل به جنگ از خود نشان نمی‌دهد نکوهش می‌کند.

(۲۰) پاسخ شاه اسماعیل^۶ به نامه سلطان سلیم، به فارسی و بدون تاریخ (صفحات ۳۸۴-۵). ظاهراً این همان نامه ایست که کریزی^۷ در تاریخ ترکان عثمانی (چاپ ۱۸۷۷، صفحات ۱۳۶-۷) به آن اشاره می‌کند. چون نویسنده نامه تلویحاً می‌گوید که کاتب سلطان سلیم باید تحت تأثیر بنگ یا افیون این نامه‌ها را نوشته باشد پس بوسیله قاصد خود، شاه قلی آقا جعبه کوچکی^۸ ساخته شده از طلا حاوی معجونی از این مواد مخدر ممهور به مهر شاهی برایش می‌فرستد.

۱. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل، ص ۱۵۳-۱۵۴. ح.

۲. «در اواخر شهر ربیع‌الآخر... فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی والدما جدم... احمد جان زید قدره بوجه سترو خفا به این بنده بی‌ریا در رسید...» (همان کتاب، ص ۱۵۳). ح.

۳. «بیم ما اندر آن است که مباد ایوب اخلاص مآب گرفتار گشته العیاذ بالله همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم...» (همان کتاب، ص ۱۵۳). ح.

۴. اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل، ص ۱۵۷-۱۶۱. ح.

۵. اسناد و مکاتبات تاریخی دوران شاه اسماعیل به کوشش دکتر نوائی، ص ۱۶۵-۱۶۶. ح.

۶. اسناد و مکاتبات دوران اسماعیل صفوی، ص ۱۶۷-۱۶۹. ح.

7. Creasy

۸. «بنا بر آن حقه ذهبی مملو از کیفیت خاصه مختوم به مهر همایون مصحوب دارنده... شاه قلی آقای بوی نوکر (نوکر مخصوص) ارسال رفت...» همان کتاب، ص ۱۶۸. ح.

(۲۱) چهارمین نامه^۱ سلطان سلیم به شاه اسماعیل، به ترکی، مورخه آخر جمادی الثانی ۹۲۰ هـ. ق (۲۱ اوت ۱۵۱۴ م) که در این نامه دوباره او را به نبرد دعوت می‌کند.

جنگ چالدران^۲ اوت ۱۵۱۴ م — کمی بعد از ارسال این نامه آخر، یعنی در اوائل ماه رجب^۳ ۹۲۰ هـ. ق (اوت — سپتامبر ۱۵۱۴ م)، جنگی بزرگ بین ترکان و ایرانیان در چالدران که در بیست فرسنگی تبریز قرار دارد، در گرفت که در این جنگ ۳۰۰۰ نفر از ترکان عثمانی و ۲۰۰۰ نفر از ایرانیان کشته شدند؛ لیکن توپخانه ترکها جنگ را به نفع خود تمام کرد و شاه اسماعیل با وجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور به عقب‌نشینی شد و حتی تبریز را هم به جا گذارد که این شهر در ۱۶ رجب ۹۲۰ هـ. ق (۶ سپتامبر ۱۵۱۴ م) به اشغال ترکها درآمد. بسیاری از اشخاص معروف از طرفین کشته شدند، از میان ترکان عثمانی حسن پاشا، بیگلربیگی روملیا، که فرمانده جناح چپ لشکر عثمانی بود، حسن بیک حاکم موهره^۴، اویس بیک از اهالی قیصریه، ایاز بیک اهل لاذقیه و بسیاری دیگر از دولتمردان کشوری و لشکری؛ از میان ایرانیان، امیر سید شریف شیرازی، از مروجین آیین تشیع، امیر عبدالباقی یکنی از اخلاف عارف معروف شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، سید محمود کمونه اهل نجف، خان محمدخان و بسیاری دیگر.

اقدامات سلطان سلیم پس از پیروزی چالدران — سلطان سلیم که از موفقیت خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح‌نامه‌های اغراق‌آمیزی به پسرش سلیمان و خان کریمه، رؤسای گُرد، سلطان مراد آخرین فرد سلسله آق‌قویونلو، شاه رستم لرستان، حاکم ادرنه و دیگران فرستاد. متن این اسناد در منشآت فریدون بیک (صفحات ۳۸۶ — ۳۹۶) آمده است، اما در (صفحات ۳۹۶ — ۴۰۷) سندی که ارزش تاریخی آن بیشتر است دیده می‌شود و آن شرح وقایع حرکات ارتش عثمانی است از روز سوم محرم ۹۲۰ هـ. ق (۲۰ مارس ۱۵۱۴ م) که از ادرنه بیرون آمدند تا هنگامی که در آخر همین سال (نوامبر و دسامبر ۱۵۱۴ م) برای

۱. اسناد و مکاتبات دوران شاه اسماعیل، ص ۱۷۳ — ۱۷۴. ح.

۲. راجع به جنگ چالدران در زمان شاه اسماعیل (رک: زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تألیف رحیم زاده صفوی، ص ۳۵۶ — ۳۷۳، نیز رساله جنگ چالدران، تألیف نصرالله فلسفی). ح.

۳. بنا به قول فریدون بیک (ص ۴۰۳) در اولین روز ماه رجب (۲۲ اوت ۱۵۱۴ م). ب.

اولین روز ماه رجب سال ۹۲۰ هـ. ق مطابق با ۲۲ اوت ۱۵۱۴ م، طبق تقویم تطبیقی و وستفالد، سه‌شنبه بوده است. ح.

قشلاق کردن به اماسیه^۱ برگشتند. این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه قسطنطنیه، قیصریه، سیواس، ارزنجان، چالدران، خوی و مرند به یکصد و پنجاه منزل آمدند؛ و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان، جسر جوبان، و بای بورت به اماسیه برگشتند. کله مناری از جمجمه دشمنان خود در میدان کارزار بساختند، و یکی از همسران^۲ شاه اسماعیل را که اسیر شده بود در اختیار جعفر بیگ گذاشتند و در دهکده ساهیلان^۳ روز قبل از ورود به تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از همراهان قزلباشش را قتل عام نمودند و بنا به گفته مورخ معاصر شاه اسماعیل^۴ در تبریز ظاهراً با ملایمت رفتار کردند. سلطان سلیم فقط یک هفته (سپتامبر ۶- ۱۴، ۱۵۱۴م) در آنجا ماند و هنگام خروج، شاهزاده تیموری بدیع الزمان، پسر مرحوم سلطان ابوالغازی حسین بایقرا^۵ را که در آنجا پناهنده بود همراه گروهی از صنعتگران ماهر برای اقامت دائم در کشور خود همراه خویش برد. کمتر از دو یا سه ماه پس از رفتن او شاه اسماعیل به تبریز برگشت. طبق گفته سرجان ملکم^۶ «این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسماعیل اثری عمیق و پایدار به جای گذاشت و هر چند سابقاً شخصی خوش خلق بود پس از آن واقعه کسی او را دیگر خندان ندید.»^۷ ولی اگرچه این شکست قطعی بود، اثر پایداری از خود به جای نگذاشت. زیرا سربازان ترک که دچار درد غربت شده بودند سلطان خود را مجبور کردند از قلمرو ایران بیرون رود و باستانای قلع و قمع سلسله کوچک ذوالقدر^۸

I. Amásiya

۲. در تواریخ ترک نام این زن را تاجی یا تاجلی نوشته اند (اسناد و مکاتبات تاریخی دوران شاه اسماعیل باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱۳۸) در عالم آرای صفوی ص ۱۶۸ «تاجلوبیگم» ذکر شده و هم چنین موارد دیگر چنین است. ح.

3. Sáhilán

۴. شماره ۲۰۰ در کتابخانه دانشگاه کمبریج (f. 151). ب.
- کتاب «جهانگشای خاقان» منظور مؤلف است (رک: حاشیه ۱، ص ۲۸). ح.
۵. چهار ماه بعد در قسطنطنیه به مرض طاعون درگذشت. ب.
۶. سرجان ملکم Sir John Malcolm، در زمان فتحعلی شاه بسمت نمایندگی انگلیس به ایران آمد و تاریخ ایران را به انگلیسی تألیف کرده و آن را در سال هجدهم سلطنت فتحعلی شاه (حدود ۱۲۲۹) به اتمام رسانیده، و بعداً میرزا اسماعیل حیرت آن را در بمبئی به فارسی ترجمه کرده است. (تاریخ ایران، پاول هرن ترجمه دکتر شفق حاشیه ۳، ص ۲). ح.

۷. تاریخ ایران، جلد اول، ص ۵۰۴. به کتاب های تاریخ فارسی که مراجعه کردم این موضوع تأیید نشد. ب.

ترجمه کتاب ملکم ج ۱، ص ۲۳۸. ح.

۸. بنا به روایت احسن التواریخ حاکمان این خاندان فقط چهار نفر بودند، ملک اصلان، سلیمان، ناصرالدین و علاءالدوله که این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از مریدانش بوسیله سربازان سلطان سلیم به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۵۱۵م (اول

(بهار ۱۵۱۵ م - ۹۲۱ ه. ق) که در کماخ^۱ نزدیک ارزنجان ساکن بودند، سلیم تا روز مرگ (۱۵۲۰ م - ۹۲۶ ه. ق) شوق و ذوق سلحشوری و نظامی اش در تسخیر و انقیاد مصر، سوریه و عربستان متمرکز شده بود.

شاه اسماعیل که پس از جنگ چالدران به تبریز مراجعت کرد نامه بسیار مودبانه و پوزش آمیزی^۲ توسط نورالدین عبدالوهاب به سلطان سلیم فرستاد و سلطان ظاهراً جوابی به این نامه نداد ولی چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ ه. ق - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵ م) نامه بلندی به زبان ترکی به عبیدخان ازبک فرستاد و او را به آزار و اذیت شیعیان برانگیخت.^۳

اسناد مربوط به سلطنت سلطان سلیم ۸۴ صفحه دیگر از مجموعه فریدون بیک را فرامی گیرد.^۴ اما باستثنای یک مورد قابل ملاحظه، بقیه اش جز ناسزا به شاه اسماعیل چیز دیگری نیست. مورد مذکور عبارت است از دو شعر، یکی به زبان فارسی و دیگری به زبان ترکی که یک شاعر ایرانی بی خانمان بنام خواجه اصفهانی، که احتمالاً باید همان خواجه مولانای اصفهانی باشد خطاب به سلطان سلیم سروده است. این شاعر^۵ سنی متعصبی بود که خود را به شیبک خان ازبک وابسته کرده بود، و سال وفات او در احسن التواریخ^۶

^۱ جمادی الاولی ۹۲۱ ه. ق) سربریده شدند. ب.

احسن التواریخ، بخش دوم، چاپ دکتر نوائی، ذوالقدریان، ص ۲۰۳. ح.

۱. Kamákh

۲. فریدون بیک، جلد اول، صفحات ۴۱۳ - ۴۱۴. ب.

۳. همان، صفحات ۴۱۵ - ۴۱۶. ب.

۴. آخرینش در صفحه ۵۰۰ پایان می پذیرد. ب.

۵. این شاعر، فضل الله خنجی صاحب مهمان نامه بخارا است که به تصحیح دکتر منوچهر ستوده چاپ شده، کتاب عالم آرای امینی نیز از اوست که چاپ و منتشر شده است. سرگذشت و آثار او در مقدمه مهمان نامه بخارا ص ۱۸ - ۳۳ به تفصیل آمده است. هم چنین در احسن التواریخ، نیز آقای محمد امین خنجی درباره شرح حال و آثار او مقاله ای در فرهنگ ایران زمین، ج ۴، ص ۱۷۳ - ۱۷۴ نوشته است. (در حاشیه ۱، صفحه بعد هم سخنی درباره فضل الله خنجی گفته ایم). ح.

۶. احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن (ص ۱۷۴)، (چاپ دکتر نوائی، ص ۲۲۶) در قسمت متوفیات سال ۹۲۷ ه. ق نوشته: «خواجه مولانای اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود... در بخارا در پنجم جمادی الاولی در سنه مذکور (۹۲۷) درگذشت از جمله تصانیفش تاریخ عالم آرا...».

دکتر ستوده در مقدمه مهمان نامه بخارا (ص ۲۸)، بنقل از همین احسن التواریخ به نقل از یادداشتهای قزوینی (ج ۳، ص ۲۲۹) تاریخ وفات او را ۹۲۸ و سنه مذکور را نیز این سال نوشته و اشتباه است زیرا پیش از قضایای سال ۹۲۸، متوفیات سال ۹۲۷ در احسن التواریخ آمده است. مینورسکی هم در مقدمه عالم آرای امینی نقل از احسن التواریخ، مانند براون، همان ۹۲۷ ه. ق را ذکر نموده است (حاشیه ۱ ص ۲۸ مقدمه مهمان نامه) در احسن

سال ۹۲۷ هـ. ق. / ۱۵۲۱ م ذکر شده است.

یک شعر فارسی در تهنیت سلطان سلیم — ابیات زیر از یک منظومه فارسی برای دادن اطلاع در مورد ویژگی آن کفایت می‌کند:

الا ای قاصد فرخنده منظر	نیازم بر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم	توئی امروز درمردی مسلم
اساس دین تو در دنیا نهادی	تو شرع مصطفی بر جانهادی
مجدد گشت دین از همت تو	جهان در زیر بار منت تو
اگر ملک شریعت مستقیم است	همه از دولت سلطان سلیم است
ز بیمت در تزلزل فارس و هم ترک	چو افکندی ز سرتاج قزل بُرک
فیکندی تاجش از سر ای مظفر	فکن اکنون بمردی از تنش سر
قزل بُرکست همچون مار افعی	سرش را تا نکوبی نیست نفعی ^۱
توئی امروز ز اوصاف شریفه	خدا را و محمد را خلیفه
روا داری که گبر و ملجود	دهد دشنام اصحاب محمد
تو او را نشکنی از زور مردی	سرش را نا بریده باز گردی
اگر گیزد امانی در سلامت	بگیرم دامنیت را در قیامت
چنین دیدم ز اخبار پیمبر	که ذوالقرنین بُد در روم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد	که ملک فارس را با روم ضم کرد
دو قرن او شهی اندر جهان شد	بشرق و غرب حکم او روان شد
بیا از نصر دین کسر صنم کن	بتخت روم ملک فارس ضم کن

وفات سلطان سلیم در ۱۵۲۰ م / ۹۲۶ هـ. ق. و جلوس پسرش سلیمان —

سلطان سلیم به سال ۹۲۶ هـ. ق. / ۱۵۲۰ م وفات یافت و طبق احسن التواریخ^۲ زمان سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بوده. پسرش سلیمان، که مردم مملکتش او را «قانونی» و اروپائیان او را «شکوهمند» می‌خواندند جانشینش شد. امینی شاعر ایرانی شعری در جلوس او گفت

^۱ التواریخ چاپ دکتر نوائی هم (ص ۲۲۶) همین سال ۹۲۷ است.

آقای محمد امین خنجی در مقاله‌ای که درباره فضل الله بن روزبهان خنجی در فرهنگ ایران زمین (ج ۴، ص ۱۷۳ — ۱۸۴) نوشته سال وفات او را همان ۵ جمادی الاولی ۹۲۷ هجری قمری نقل کرده است. ح.

۱. اریکی از ابیات منظومه ترکی اش بنظر می‌رسد که اهل خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور به ترک آن شده است زیرا گوید «کفر خانه ایمان را کاملاً خراب کرده و بر مسند دین تکیه زده است.» ب.

۲. احسن التواریخ (سال ۹۰۰ — ۹۸۵) چاپ دکتر نوائی، ص ۲۲۱. ح.

که از هر مصراعش عدد ۹۲۶ بدست می‌آید. بیت زیر به عنوان نمونه در احسن التواریخ^۱ ذکر شده است:

بداده زمان ملکیت کامرانی بکاوس عهد و سلیمان ثانی
سه سال بعد (۹۲۹ ه. ق. / ۱۵۲۳ م) هنگامی که سلطان سلیمان جزیره رودز^۲ را
تصرف کرد، شاعر ایرانی دیگری به نام نیازی به یادبود این پیروزی قصیده‌ای استادانه سرود
که مطلعش اینست:

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی
که مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان را نشان می‌دهد (۹۲۶ ه. ق. / ۱۵۲۰ م) و مصراع
دوم تاریخ فتح رودز را^۳.

مرگ شاه اسماعیل ۹۳۰ ه. ق. / ۱۵۲۴ م — شاه اسماعیل در روز دوشنبه ۱۹
رجب ۹۳۰ ه. ق. (۲۳ مه ۱۵۲۴ م) در ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت وفات کرد و
در کنار اجدادش در اردبیل به خاک سپرده شد. چهار پسر از او به جای ماند. تهماسب که
در ۲۶ ذوالحجه ۹۱۹ ه. ق. (۲۲ فوریه ۱۵۱۴ م) متولد شد و به جای پدر به تخت نشست،
القاس^۴ متولد ۹۲۲ ه. ق. / ۱۵۱۶ م، و سام و بهرام که هر دو یکسال بعد متولد شدند؛ علاوه
بر اینها پنج دختر نیز داشت.^۵

وسعت مملکتش — در زمان سلطنتش شمشیر بر قلم پیروز بود. او نه تنها رقبای
متعدد خود را در ایران از میان برداشت، بل مرزهای این کشور را بسیار گسترش داد. بنا به
قول احسن التواریخ^۶ «مملکتش شامل آذربایجان، عراق عجم، خراسان، فارس، کرمان و

۱. احسن التواریخ. F. 131. ب.

۲. احسن التواریخ چاپ دکتر نوائی (حوادث ۹۰۰ — ۹۸۵)، ص ۲۲۲. ح.

۳. Rhodes جزیره ای در یونان. م.

۴. در احسن التواریخ (نسخه آقای الیس به شماره ۱۲۸) مصراع اول تاریخ صحیح (۹۲۶) را می‌دهد ولی مصراع دوم،
چنانکه در نسخه خطی آمده است، تاریخ ۹۴۰ می‌شود. در نسخه آقای الیس کلمه «دوم» «دویم» نوشته شده و من
دویم را دوم کرده‌ام تا سال ۹۳۰ بدست آید که باز هم یک عدد زیادی است. ب.

۵. همان تاریخ ۹۲۹ ه. ق. درست، و تاریخهای دیگر که در حاشیه آمده اشتباه است. ح.

۶. ظاهراً التاس تلفظ ترکی «ارجاسب» است با قیاس بر نامهای دیگر که همه از شاهنامه اخذ شده و با هم قافیه دارند:
«ارجاسب، تهماسب، سام، بهرام». ح.

۷. خانیس خانم، پری خان خانم، مهین بانو سلطانم، فرنگیس خانم و زینب خانم. ب.

۸. احسن التواریخ چاپ دکتر نوائی، ص ۲۳۹. ح.

۹. احسن التواریخ می‌نویسد: (چاپ دکتر نوائی، ص ۲۳۸) «مملکتش آذربایجان و عراق عجم و خراسان و بعضی
اوقات دیاربکر و بلخ و مرو و رانیز متصرف بود». ح.

خوزستان بود و بلاد دیاربکر، بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در می آمد.

لیاقت و کرمش — در میدان رزم شیری خنجرگذار و در مجلس بزم ابری لؤلؤبار بود. کرمش به آن اندازه بود که زرناب و ریگ بی مقدار در چشمش یکسان می نمود. پیش همت بلندش ذخیره کان و دفینه دریا برای عطای یک روز کفایت نمی کرد و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود.

عشق به شکار — شاه اسماعیل میلی مفرط به شکار داشت و اغلب به تنهایی شیر نر را از پای در می آورد. منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر بدهد صاحب منصبان لشکر اسبی با زین به وی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی زین به وی عطا خواهد گشت. شاه خود یکه سوار به جلورفته شیر یا پلنگ را شکار می کرد.

پنج جنگ بزرگ شاه اسماعیل — در ایام سلطنت پنج جنگ [عظیم] کرد، اول با فرخ یسار شاه شروان در محلی که موسوم است به جابانی، دوم با الوند در شرور، سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیک همدان، چهارم با شیبک خان در حوالی مرو، پنجم با سلطان سلیم در چالدران.^۱ تاریخ وفاتش (۹۳۰ ه. ق) از کلمه «ظل» (سایه) و کلمات «خسرو دین» بر می آید، چنانکه در دو ماده تاریخ زیر مذکور است:

شاه گردون پناه اسماعیل	آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و ظل شدش تاریخ	سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین	بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین	از خسرو دین طلب که شد خسرو دین

ادبای معاصر شاه اسماعیل — چنانکه مذکور افتاد از لحاظ ادبیات و وجود شاعران بنام، قحطی عجیبی در ایران عهد صفویه وجود داشت^۲ در حالیکه علمای بزرگ الهیات کمی بعدتر، یعنی پس از اینکه شاه اسماعیل مذهب تشیع را مذهب ملی ایران ساخت و تشیع قوام گرفت، ظهور نمودند. اکثر نویسندگان معروف که تاریخ وفاتشان در

۱. این جنگ ها به ترتیب در سال های ۹۰۶ / ۱۵۰۰، ۹۰۷ / ۱۵۰۱، ۹۰۸ / ۱۵۰۳، ۹۱۶ / ۱۵۱۰، و ۹۲۰ / ۱۵۱۴ اتفاق افتاد. در تمام این جنگ ها، جز در آخری، شاه اسماعیل پیروز بود. ب.

۲. نگاه کنید به صفحه ۴۰.

در این باره چنانکه در حاشیه ص ۴۰ اشاره شد، نظر درستی نداده است، باید به کتب و مآخذی که در حاشیه همان صفحه ذکر کرده و شرحی که در این باره داده ایم، مراجعه کرد. ج.

احسن التواریخ و دیگر کتاب‌های تاریخی زمان سلطنت شاه اسماعیل آمده است در واقع جزو انجمن فضلائی به شمار می‌آیند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری و وزیر باذوقش امیرعلی شیرنوایی گردآمده بودند. این شاعران عبارت بودند از هاتفی، خواهرزاده جامی معروف، که در سال ۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۲۱ م وفات یافت؛ میرحسین معمای (وفات ۹۰۴ هـ. ق / ۹-۱۴۹۸ م)؛ بنائی که در قتل عامی که فرمانده شاه اسماعیل، نجم ثانی^۱، در قرشی به سال ۹۱۸ هـ. ق / ۱۵۱۲ م کرد، کشته شد؛ هلالی که بدست ازبکان به سال ۹۳۵ هـ. ق / ۹-۱۵۲۸ م در هرات به جرم ابراز تمایل به تشیع کشته شد؛ حکیم جلال‌الدین دوانی (متوفی به سال ۹۰۸ هـ. ق / ۳-۱۵۰۲ م)؛ میرخواند مورخ (متوفی به سال ۹۰۳ هـ. ق / ۸-۱۴۹۷ م در ۶۶ سالگی)؛ و حسین واعظ کاشفی که در تفسیر، اخلاق و داستان‌سرایی استاد و به عنوان نویسنده انوار سهیلی معروف است^۲. قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسماعیل را در کتابی موسوم به شاهنامه بنظم در آورده، که کتاب مزبور چاپ نشده و نسخه خطی^۳ آن نیز نادر است، ده سال پس از مرگ شاه منظومه‌اش را کامل کرد و معلوم می‌شود که آن شاه کمتر از شاهان دیگر ایران به تملق درباریان و شاعران فرومایه زردوست توجه نشان می‌داده است.

۱. نگاه کنید به صفحهٔ ad calcv۴. ب.

۲. زندگی‌نامهٔ نویسندگان مهم‌تر در جلد قبلی ادبیات ایران از سعدی تا جامی* یافت می‌شود. ب.

۳. تاریخ ادبی ایران تألیف براون، ج ۳ (از سعدی تا جامی) ترجمهٔ علی اصغر حکمت چاپ دوم، فصل هفتم، ص ۶۰۲ - ۶۷۲. ح.

۳. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو، صفحات ۶۶۰-۶۶۱. ب.

فصل سوم

اوج و حضيض قدرت صفویه

از زمان شاه تهماسب (۱۵۲۴ – ۱۵۷۶ م / ۹۳۰ – ۹۸۴ ه. ق.)
تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴ – ۱۷۲۲ م / ۱۱۰۵ –
۱۱۳۵ ه. ق.)

جلوس شاه تهماسب (۲۳ مه ۱۵۲۴ م / ۱۹ رجب ۹۳۰ ه. ق.) – تهماسب
بزرگترین فرزند ذکور شاه اسماعیل ده ساله بود که به جای پدر نشست. بیش از پنجاه و دو
سال و نیم بر سراسر ایران حکومت کرد و در ۱۴ مه ۱۵۷۶ وفات یافت. مورخین آن زمان او
را شاه دین پناه می خواندند. تاریخ جلوسش در شعر زیر به یادگار مانده است:

تھماسب شاه عالم کز نصرت الهی	جا بعد شاه غازی بر تخت زر گزفتی
جای پدر گزفتی کردی جهان مسخر	تاریخ سلطنت شد «جای پدر گزفتی» ^۱

دو منبع مهم و موثق فارسی دربارهٔ سلطنت او – از تواریخ بی شماری که دربارهٔ
سلطنت طولانی اش نوشته شده است فقط دو کتاب که اطلاعات زیر از آن استخراج

1) $3 + 1 + 10 + 2 + 4 + 200 + 20 + 200 + 80 + 400 + 10 = 930 \text{ A.H.} = 1523-4 \text{ A.D.}$

بحساب ابجد حساب جُمْل ۹۳۰ می شود، البته بجای پ (ب) و بجای گ (ک) حساب می شود و ارقام را مؤلف در
حاشیه داده و محاسبه کرده است.

ماده تاریخ دیگری نیز برای جلوس گفته اند که این است:

شرف بندگی شاه نجف	یافته چون زبدایت طهماسب
نقش مهرش شده تاریخ جلوس	«بند شاه ولایت طهماسب»

که همان ۹۳۰ می شود (مواد التواریخ، تألیف نخجوانی، ص ۳۵). ح.

می‌گردد، درخور توجه است؛ یکی زندگی نامه‌اش که بدست خود او نوشته شده^۱ و از تاریخ جلوسش در روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ ه. ق (۲۳ ماه مه ۱۵۲۴) تا تسلیم کردن^۲ شرم‌انگیز شاهزاده ترک بایزید، که به دربار او پناهنده شده بود، یعنی تا سال ۹۶۹ ه. ق / ۱۵۶۱ م را دربر می‌گیرد و دیگری کتاب ارزنده احسن التواریخ^۳ حسن بیک روملو که فقط یکسال پس از مرگ شاه تهماسب یعنی به سال ۹۸۵ ه. ق / ۸ - ۱۵۷۷ م پایان می‌پذیرد. آن زندگی نامه که شاه تهماسب به دست خود نوشته است و به احتمال زیاد به تقلید بابر نامه نگاشته شده، با مقایسه با بابر نامه که از لحاظ آموزنده و سرگرم کننده بودن بی نظیر است، در سطح پایین‌تری قرار دارد و زیاد هم از خاطرات ناصرالدین شاه که بیش از اندازه مورد اقبال قرار گرفته، بهتر نیست؛ اما تا حدودی شخصیت و روحیه شاه تهماسب را روشن می‌سازد و بهتر از صفحات خشک تاریخ‌های کلاسیک که منحصراً وقایع جنگها و قتل‌عام‌های بیشمار را شرح می‌دهد و از وضع اجتماعی و فکری مردم ما را در ابهام قرار می‌دهد، حالات درونی شاه تهماسب را بیان می‌کند.

اخلاق شاه تهماسب - هم سرجان ملکم^۴ و هم ارسکین^۵ به متعصب بودن شاه تهماسب اشاراتی کرده‌اند، ولی مورخ اولی نظر خوبی نسبت به اخلاق او ابراز داشته و او را

۱. بوسیله مرحوم دکتر پاول هرن^۶ در جلد Z.D.M.G., xliiv مورخه ۱۸۹۰ از صفحه ۵۶۳ تا صفحه ۶۴۹ و در جلد دوم

مطلع الشمس محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، از صفحه ۱۶۵ الی ۲۱۳ چاپ سنگی شده است. ب.

این زندگی نامه بنام تذکره شاه تهماسب در سال ۱۳۴۳ ه. ق در مطبعه کاویانی برلن چاپ شده است.

۵. مجله انجمن آسیائی آلمانی، ج ۴۴ با ترجمه آلمانی (تاریخ ایران تألیف پاول هرن ترجمه دکتر شفق، ص ۹۷) نیز (فرهنگ خاورشناسان تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۱۷۱). ح.

۲. در صفحه ۷۸ این زندگینامه نوشته: «سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم بر مسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم ... و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان او نرسد.» در احسن التواریخ (چاپ اروپا، ص ۴۱۷) آمد که بایزید و اولاد او را هلاک کردند. ح.

۳. این قسمت از احسن التواریخ که حوادث سالهای ۹۰۰ تا ۹۸۵ ه. ق را شامل است بار اول بوسیله چارلز نارمن سیدن در هند چاپ شده (سال ۱۹۳۱ میلادی) و بار دوم به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی در سال ۱۳۵۷ شمسی در تهران بچاپ رسید. و ما در حواشی غالباً به صفحات هر دو چاپ اشاره کرده‌ایم. ح.

۴. تاریخ ایران^۷، جلد اول، صفحات ۵۱۱ - ۵۱۳. ب.

در کتاب ایران و جهان، تألیف دکتر نوائی آمده است (ج ۱، صفحات ۱۷۵ - ۱۸۲). ح.

۵. ترجمه ملکم، ج ۱، ص ۲۴۳.

۵. تاریخ هندوستان در زمان بابر... و همایون (لندن، ۱۸۵۴ م)، جلد دوم صفحات ۲۸۵ و غیره. ب.

«مهربان و سخاوتمند» خوانده و اضافه کرده «بنظر می‌رسد شخصی دوراندیش و سرزنده بوده و اگر چه در داشتن خصال حمیده ممتاز نبوده، در عوض از فساد و گناهان کبیره مبرا بوده است.» انتونی جنکینسن^۱ که حامل نامه توصیه ملکه الیزابت بود^۲، در نوامبر ۱۵۶۲م^۳ (ربیع الاول ۹۷۱ هـ. ق) در قزوین به حضورش رسید و از این شرفیابی ابراز عدم رضایت کرد. سفیر ونیز بنام وین چنتیو دالساندری^۴ که با استوارنامه ای در دربار او مقیم بود شاه را چنین توصیف می‌کند^۵: «در شصت و چهار سالگی و پنجاه و یکمین سال سلطنتش، دارای قدی میانه، خوش ترکیب و گندمگون، دارای لبانی ضخیم و ریش فلفل نمکی، بیشتر افسرده تا شادمان، به این دلیل که بیش از یازده سال از کاخ خود بیرون نیامده و برخلاف انتظار مردم، حتی یک بار هم به عزم شکار یا تفریح دیگری از کاخ خارج نشده» در جای دیگر او را مردی لاف زن ولی بی علاقه به جنگ و «بسیار کم جرأت»؛ بی توجه به قانون و عدالت و بسیار راغب به زن و پول؛ فرومایه و حریص و «در خرید و فروش همچون تاجری حقیر حسابگر» توصیف می‌کند و سرانجام نتیجه گیری می‌کند: «با وجود مطالبی که مذکور شد شخص می‌انگارد که او منفور ملت است ولی عشق و احترام مردم نسبت به او باور کردنی نیست، چون او را نه چون شاه، بل همچون خدا می‌پرستند چون نسب او به علی می‌رسد که مورد احترام زیاد این مردم است.» و مثال‌های عجیب و غریبی از این احترام و حتی خداگونه سازی را که به عوام اختصاص نداشته و در میان اعضاء خاندان سلطنتی و درباریان و اهالی دورترین نقاط قلمروش نیز متداول بوده ذکر می‌کند.

اعتقاد زیاد تهماسب به خواب — یکی از کارهای بزرگ شاه در زمان حکومت خود این بود که بار سنگین مالیات را از دوش مردم برداشت و سفیر ونیز آنرا به تأثیر خوابی نسبت می‌دهد^۶ «که فرشته‌ها گلویش را فشرده و از او پرسیده‌اند آیا سزاوار است پادشاهی

1. Anthony Jenkinson

۲. برای مطالعه متن این نامه عجیب رجوع کنید به نخستین سفرها به روسیه و ایران (شماره Ixxii لندن، ۱۸۸۶م) صفحات ۱۱۲-۱۱۴. ب.

۳. همان، صفحات ۱۴۴-۱۴۷. ب.

4. Vincentio d'Alessandri

۵. سفرنامه ونیزی‌ها در ایران (انجمن‌ها کلویت، ۱۸۷۳م)، صفحه ۲۱۵ به بعد. ب.
در سفرنامه‌های ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری (ص ۴۳۹-۴۴۶) آمده است و ایران و جهان تألیف دکتر نوائی، ج ۱، ص ۱۶۳ (به نقل از همان سفرنامه). ح.

۶. سفرنامه ونیزیان، ص ۴۴۶. ح.

که خود را عادل و از اخلاف علی می‌داند، با فنا کردن این همه مردم فقیر، سودهای کلان بدست بیاورد و سپس به او دستور می‌دهد که مردم را از پرداخت مالیات معاف کند.» احتمال صحت این داستان باندازه کافی وجود دارد، چرا که شاه تهماسب در خاطرات خود از خوابهای بیشمار سخن به میان آورده که ظاهراً برای آنها اهمیت بسزایی قائل بوده است. مثلاً در خوابی علی به او قول پیروزی بر ازبکان را در حدود سال ۱۵۲۸ م^۱ (۹۳۵ ه. ق) می‌دهد و یکی دو سال بعد در هرات به او توصیه می‌کند که نبرد دیگری را آغاز کند^۲، و شاه در پاسخ می‌گوید^۳ «اعتقاد این بنده ضعیف تهماسب صفوی الموسوی الحسینی^۴ بر این است که هر کس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند، آنچه که ایشان فرمایند همان شود.» بار دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید و در خواب دوم از امام علی بن موسی الرضا تأیید خواب اول را طلب کرد که منجر به توبه از شراب خواری و دیگر افراط کاری‌ها شد و دستور داد تمام میکده‌ها و خانه‌های بدنام را در سراسر قلمروش ببندند و این رباعی را به مناسبت این واقعه^۵ سرود^۶:

یکچند پی زمرد سوده شدیم یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی ای بود بهر رنگ که بود شستیم به آب توبه آسوده شدیم

توبه و استغفار شاه تهماسب — این توبه یا استغفار شاه تهماسب در احسن التواریخ^۷ به سال ۹۳۹ ه. ق / ۳ — ۱۵۳۲ م درج گردیده است.

برف بی موقع به ارتش ترک صدمه می‌زند — در همین ایام لشکریان سلطان سلیمان عثمانی که طبق معمول سرگرمی ایران را با یکی از حملات مکرر ازبک‌ها به ایالتی در شمال شرقی، مغتنم شمرده بودند وارد آذربایجان شدند ولی در آنجا گرفتار برفی سخت و بی موقع گردیدند (در ماه اکتبر اتفاق افتاد) که در آن بسیاری از سپاهیان ترک هلاک

۱. صفحه ۵۸۴ Denkwürdigkeiten اثر هرن که قبلاً در صفحه ۹۴ ذکر شده است. ب.

۲. هرن، همان کتاب، صفحه ۵۹۲. ب.

۳. تذکره شاه تهماسب چاپ کاویانی، برلن، ص ۲۳. ح.

۴. این سه لقب به اجدادش شیخ صفی الدین، امام موسی کاظم و امام حسین مربوط می‌شود. ب.

۵. تذکره شاه تهماسب چاپ کاویانی، ص ۳۱. ح.

۶. هرن، همان، ص ۶۰۰، همچنین در آتشکده^۸ (چاپ سنگی بمبئی ۶۰ — ۱۸۶۱ م / ۱۲۷۷ ه. ق، ص ۱۷) آمده است. ب.

۸. آتشکده آذر چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۸. ح.

۷. احسن التواریخ، چاپ نارمن سیدن، ص ۲۳۹ (حوادث ۹۰۰ — ۹۸۵ ه. ق)، چاپ دکتر نوائی، ص ۳۲۳. ح.

شدند. این لطمه سنگین به ارتش دشمن دیرینه اش را شاه تهماسب^۱ به «مرحمت الهی و امداد ائمه معصومین» نسبت^۲ می‌دهد. این واقعه در رباعی مؤثر زیر در احسن التواریخ^۳ و تاریخ عالم آرای عباسی^۴ به یادگار مانده است:

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بگشت این همه عثمانی را؟ باد سحر از میانه برخاست که من

خوابهای دیگر — شاه تهماسب خوابهای دیگری را نیز با دقت و وسواس در خاطرات خود ذکر کرده است: در اردبیل جدش شیخ صفی الدین^۵ بر او ظاهر می‌شود و با او^۶ سخن می‌گوید؛ در مورد دیگری روح شیخ شهاب الدین به او قوت قلب^۷ می‌دهد^۸؛ خوابهای تمثیلی دیگری نیز در تاریخ‌های ۹۵۷ هـ. ق.^۹ / ۱۵۵۰ م و ۹۶۱ / ۱۵۵۴^{۱۰} به ثبت رسیده است.

روابط ناگوار خانوادگی — شاه تهماسب در روابط خانوادگی خوشبخت نبود، اگرچه سلاطین آسیایی معاصرش هم، از جمله سلاطین عثمانی، از او خوشبخت‌تر نبودند. تهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت، سام (که شاعر و تذکره‌نویس شاعران بود)^{۱۱} بهرام و

۱. هرن همان کتاب، ص ۶۰۲. همچنین نگاه کنید به یادداشت فریدون بیک درباره این نبرد در سرمای سخت که به زبان ترکی نوشته است (جلد ۱، صفحات ۹-۵۸۸) در پنجم ربیع الثانی ۹۴۱ هـ. ق. (۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ م) لشکر عثمانی به سلطانیه رسید. ب.

۲. تذکره شاه طهماسب چاپ کاویانی برلن، ص ۳۳. ح.

۳. احسن التواریخ، چاپ نارمن سیدن، ص ۲۵۰، چاپ دکتر نوائی، ص ۳۲۸. ح.

۴. تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ تهران، ج ۲، ص ۶۸. ح.

۵. همان، ص ۶۰۷. ب.

۶. تذکره شاه طهماسب چاپ کاویانی، ص ۳۸: «... باز شیخ صفی الدین علیه الرحمه را در خواب دیدم که فرمود: بعد از بیست روز ظهور، نمی‌دانم فرمود یا خروج؟ خواهی کردن». ح.

۷. تذکره شاه طهماسب، ص ۵۳. ح.

۸. همان، ص ۶۲۳. ب.

۹. «در همان بین در واقعه دیدم، در جواس شب جمعه بیست و هفتم شهر رجب سنه سبع و خمسين و تسعمایه که ماهی در میان آسمان ایستاده و یکی دیگر از جانب مشرق و دیگری از جانب مغرب پیدا می‌شود...» (تذکره شاه طهماسب، ص ۶۵). ح.

۱۰. «و مرتبه دیگر در شب هجدهم شهر صفر سنه احدى و ستين و تسعمایه در نخجوان بخواب دیدم که بر آسمان بجانب قبله در محلی که آفتاب وقت عصر بود خطی پیدا شده...» (همان کتاب و همان صفحه). ح.

۱۱. همان، صفحات ۶۳۵-۶۳۶. ب.

۱۲. او نویسنده تذکره الشعراى معاصر خویش بود که این اثر با ارزش به نام تحفه سامی^{*} به چاپ نرسیده. ب. ←

القاس که از این سه برادر، اولی و سومی علیه او شوریدند. سام میرزا به سال ۹۶۹ هـ. ق / ۱۵۶۱ م به زندان انداخته شد و سرانجام به سال ۹۸۴ هـ. ق / ۱۵۷۶ م به دست جانشین تهماسب کشته شد. قضیه القاص بمراتب بدتر بود، چون او هم خائن و هم یاغی بود، و نه تنها به سلطان سلیمان در قسطنطنیه پناه آورد بل او را واداشت که به ایران حمله کند و در جنگی که متعاقباً علیه کشورش رخ داد نقش فعالی داشت. در همدان خانه همسر برادرش بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸ م / ۹۵۵ هـ. ق غارت کرد و سپس به سوی یزدخواست، رهسپار شد و اهالی آنجا را قتل عام نمود ولی در سال بعد شکست خورد و به دست برادرش بهرام افتاد و او هم وی را تسلیم تهماسب کرد. بدانگونه که در خاطرات^۱ شاه تهماسب آمده است، او برادرش را در قلعه الموت زندانی کرد. ولی بنا به قول احسن التواریخ^۲ القاس در قلعه قهقهه زندانی گردید و پس از یک هفته در آنجا وفات یافت. شاه تهماسب در ذکر این واقعه^۳ گوید: «خلاصه پس از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائماً به فکر فرورفته است، ناچار او را همراه ابراهیم خان و حسن بیک یوزباشی روانه قلعه کردم، تا او را به قلعه الموت ببرند و آنجا زندانی اش کنند. پس از شش روز کسانی که محافظ او در قلعه بودند به مرخصی رفتند و فقط دو یا سه نفر به جای ماندند که القاس پدرشان را کشته بود. ایشان هم به قصاص پدر خود او را از بالای قلعه به زیر انداختند. پس از مرگ او مملکت آرام شد.» اگر هم شخص شاه تهماسب ترتیب این واقعه هولناک رانداده باشد، شکی نیست که قلباً با این عمل موافق بوده. بهرام میرزا نیز در همان سال در ۳۳ سالگی بدرود زندگی گفت.

فاش کردن کار شاهزاده عثمانی بایزید (۶۰-۱۵۶۲ م) — از این بدتر قضیه شاهزاده بایزید بیچاره، فرزند سلطان سلیمان عثمانی است که از حکومت ولایت کوتاهیه عزل شد و با دسیسه های همسر روسی پدرش خرم^۴ (که تنها منظورش تثبیت ولایت عهدی پسرش سلیم بود، که بعدها به «دائم الخمر»^۵ معروف شد) بسال ۵۹-۱۵۶۰ م /

۱. پیش از این گفته ایم که تحفه سامی یکبار ضمیمه مجله ارمغان و بار دیگر به تصحیح رکن الدین همایون فرخ بچاپ رسیده است. ح.

۱. هرن، همان، ص ۶۳۱. ب.

۲. چاپ نارمن سیدن، ص ۳۴۰. ح.

۳. تذکره شاه تهماسب، ص ۶۲. ح.

۴. نگاه کنید به تاریخ شعر عثمانی اثر گیب، جلد سوم، صفحات ۱۰-۱۱. ب.

۵. آدم خرف هم معنی می دهد (در اثر استعمال زیاد مشروبات الکلی). م.

۹۶۷ هـ. ق به دربار شاه تهماسب پناهنده گردید. هیأتی از سوی علی پاشای عثمانی به قزوین فرستاده شد تا تسلیم بایزید و کودکانش را تقاضا کند. بنابه روایت آنتونی جنکینسن^۱ این هیأت چهار روز قبل از ورود او یعنی ۳۰ اکتبر ۱۵۶۲ م وارد [قزوین] شد و تهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری به خاطر رشوه عهده‌ی را که بسته بود شکست و امر کرد یا رضایت داد که شاهزاده بیچاره و چهار پسر خردسالش را به قتل برسانند و همانطور که آنتونی جنکینسن گوید «سر او را به عنوان هدیه برای پدر قسی القلبش فرستاد.» تهماسب در شکستن پیمان و تسلیم کردن او به دشمن تردیدی نکرد و نه تنها او را به دست پدرش نسپرد، بلکه به مأمورین مخفی برادرش سلیم تسلیم کرد. در خاطرات شاه تهماسب هم به غیرانسانی بودن این کار اشاره شده زیرا شرح کامل این واقعه^۲ بطریق زیر پایان می پذیرد.

شرحی که شاه تهماسب^۳ از این ماجرا داده است — «در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار^۴ آمد و امرا و جماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند. من گفتم این است که سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم. بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده «حضرت خواندگار است چنان می کنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی نمایم و بهر خدمتی که می فرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جایزه و جلدوئی^۵ که لایق ایشان باشد می خواهم و در عالم

۱. سفرهای اولیه، و غیره (چاپ: انجمن ها کلویت، ۱۸۸۶، جلد اول)، ص ۱۴۱ و زیرنویسی که در آن خلاصه گزارش نولز داده شده است. همچنین نگاه کنید به تاریخ ترکان عثمانی اثر کریزی (لندن، ۱۸۷۷)، صفحات ۷-۱۸۶. ب.

۲. متن هرن، فصل مذکور، صفحات ۹-۶۴۲. ب.

۳. تذکره شاه طهماسب، ص ۷۸، در حاشیه ۱ ص ۱۳۷ نیز به این مطلب اشاره کرده و جمله هائی از آن را نقل کرده ایم. ح.

۴. در اینجا نیز مانند جاهای دیگر، سلطان را خواندگار می خوانند که همان «خداوندگار» است و ترکها آنرا مغلوط کرده «خونخوار» می گویند. ب.

۵. جلد وی یعنی تقدیرنامه، جلد و جلد وی به معنی انعام و صله و این لفظ ترکی است و به کسر نیز آمده (فرهنگ آندراج) جلدو به معنی جایزه و انعام در موارد مختلف عالم آرای صفوی هم آمده است از جمله ص ۱۵۱ به چاپ یدالله شکری. ح.

دوستی از خوانندگان توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزند او نرسد.» لازم به تذکر زیاد نیست که این نیت نیکو بهیچوجه جریان مصیبت بار وقایع را تغییر نداد، بل موافقت شاه با احکام تحکم آمیز سلطان منجر به بهبود موقت روابط ایران با عثمانی گردید و این نکته هم در گزارش آنتونی جنکینسن و هم در اسناد دولتی که در آخر جلد اول منشآت فریدون بیک آمده است منعکس است که در آنها برای نخستین بار سلیمان، شاه تهماسب را محترمانه مخاطب قرار می دهد، اگر چه صریحاً به این واقعه اشاره ای نمی شود.

امپراتور همایون در ایران — واقعه ای که آشکارتر و قابل اعتمادتر است آمدن همایون، پسر بابر و امپراتور دهلی به بارگاه شاه تهماسب، به علت رانده شدن از کشور خود، به سال ۱۵۴۴ م / ۹۵۱ ه. ق. است. سرجان ملکم^۱ با شور و اشتیاق از مهمان نوازی که از او می شود سخن می گوید ولی ارسکین^۲ به جای اهمیت دادن به اسناد رسمی به «داستان ساده و بی شاخ و برگ» نوکر همایون موسوم به «جوهر»^۳ اهمیت می دهد و با ذکر مثالهای بیشمار به این نتیجه می رسد که در واقع «همایون بسیار رنج برد و تن به خواری های بسیار داد» به ویژه اینکه فشار زیادی بروی وارد شد تا آیین تشیع را بپذیرد که اگر شفاعت خواهر شاه سلطانی^۴ خانم و قاضی جهان وزیر و نورالدین طبیب نبود کار به جاهای باریکتر می کشید. یکی از تصاویری که در قصر معروف چهل ستون^۵ اصفهان آویخته شده پذیرایی شاه تهماسب از همایون را نشان می دهد.

۱. تاریخ ایران (لندن، ۱۸۱۵)، جلد اول، صفحات ۹-۵۰۸. ب.
۲. تاریخ هند در عصر بابر و همایون (لندن، ۱۸۵۴)، جلد دوم، صفحات ۲۸۰ به بعد. ب.
- ترجمه سرگرد چارلز استوارت Charles Stewart که در لندن به سال ۱۸۳۲ به سرمایه سازمان ترجمه های زبانهای شرقی به چاپ رسید. ب.
۳. جوهر آفتابه چی. ح.
۴. راجع به سلطان و خیرات و موقوفات او و دو سلطان دیگر در دوره صفویه نگاه کنید به مقاله عبدالحمید مولوی در مجموعه سخنرانیهای سومین کنگره تحقیقات ایرانی ج ۱، ص ۱۵۷-۱۷۰. در آن مقاله آمده که سلطان بجای ملکه بکار رفته و مقصود همسر اصلی و بزرگ شاه بوده و در دوره صفویه یکی عنوان همسر شاه اسماعیل اول و مادر شاه تهماسب بود، دیگر همسر شاه تهماسب بود و سومی با اینکه ملکه نبوده سلطان نامیده می شده و او خواهر شاه تهماسب بوده که برون اشاره کرده است. این سلطان برای اماکن مقدسه و مرقد های امامان اوقافی معین کرده بود... ح.
۵. نگاه کنید به کتاب ایران تألیف لرد کرزن Curzon، جلد دوم، ص ۳۵. نسخه ای از این تصویر* از تکسیر Texier در کتاب تاریخ ایران سایکس (چاپ دوم، لندن به تاریخ ۱۹۲۱) جلد دوم، ص ۱۶۴ گراور شده است. ب.
- تاریخ ایران نوشته سر پرسی سایکس توسط محمد تقی فخر داعی گیلانی ترجمه و در دو جلد انتشار یافته است و تصویری که ادوارد برون اشاره کرده در صفحه ۲۵۳، ج ۲، این ترجمه گراور شده که روشن نیست. ح.

روابط خارجی ایران در زمان حکومت شاه تهماسب — روابط خارجی ایران در
 زمان حکومت شاه تهماسب، همچون زمان پدرش شاه اسماعیل، با سه کشور عثمانی،
 ازبکان ماوراءالنهر، و «مغولان کبیر» دهلی بوده. در بخش اعظمی از دوران حکومتش
 (تا سال ۱۵۶۶ — ۷م / ۹۷۴ ه. ق.) سلطان سلیمان بزرگ براریکه سلطنت عثمانی تکیه
 زده بود؛ پس از او سلطان سلیم دوم «دائم الخمر» و در دو سال آخر زندگی اش
 (۶ — ۱۵۷۴م / ۲ — ۹۸۴ ه. ق.) سلطان مراد سوم بر عثمانی حکومت می‌کرد. از حگام
 ازبکیه، عبیدخان تا زمان وفاتش به سال ۹۴۶ ه. ق. / ۴۰ — ۱۵۳۹م و پس از او دین محمد
 سلطان، نیرومندترین دشمنانش محسوب می‌شدند که از آشوب کردن ایالات شرقی و از
 طرف دیگر ترکان عثمانی از ایجاد ناراحتی در مرزهای غربی کشورش دریغ نکردند. از
 سلاطین «مغول کبیر» بابر (متوفی به سال ۹۳۷ ه. ق. / ۱ — ۱۵۳۰م)، همایون (متوفی به
 سال ۹۶۲ ه. ق. / ۱۵۵۵م) و اکبر (متوفی ۱۰۱۴ ه. ق.) معاصر شاه تهماسب بودند.
 چنانکه دیدیم آنتونی جنکینسن در سال ۱۵۶۱م / ۹۶۱ ه. ق. با استوارنامه هایش از سوی
 ملکه الیزابت به دربارش راه یافت و در حدود سیزده سال بعد، یعنی در اواخر سلطنتش
 هیأتی پرتغالی از سوی دن سباستین^۱ به دربارش آمدند که در احسن التواریخ^۲ سال وقوع آن
 ۴ — ۱۵۷۵م / ۹۸۲ ه. ق. ذکر گردیده اما این هیأت مورد اقبال قرار نگرفت.

جنگ با ترکان عثمانی — در این زمان که ایران از یکسو گرفتار ترکان عثمانی و از
 سوی دیگر درگیر ازبکها بود، آرامش چندانی نداشت و این نبردها در مرزهای شمال شرقی و
 شمال غربی هرچند پی در پی و دارای نتایج مختلف بودند ولی یکنواخت تکرار می‌شدند.
 مهم‌ترین جنگ‌های سلطان سلیمان عبارتند از: جنگ‌های سال‌های ۱۵۳۴ — ۱۵۳۶م /
 ۹۴۰ — ۹۴۲ ه. ق. که در این سالها بغداد از دست ایرانیان گرفته شد و عثمانیان به
 آذربایجان^۳ حمله کردند؛ در سال‌های ۱۵۴۳م / ۹۵۰ ه. ق.؛ ۱۵۴۶ — ۱۵۴۸م / ۹۵۳ —
 ۹۵۵ ه. ق. هنگام پناه آوردن القاس برادر شاه به عثمانی و متحد شدن با آنها؛ در سال

1. Don Sebastian

۲. چاپ نارمن سیدن، ص ۳۵۹، چاپ دکتر نوائی، ص ۵۹۲. ح.

۳. شرح کامل این نبرد علیه «شاه تهماسب قزل‌باش سرکرده زناده» در جلد اول منشآت* فریدون بیگ صفحات ۵۸۴ — ۵۹۸ آمده است. لشکر عثمانی در ۱۰ ژوئن ۱۵۳۴ از قسطنطنیه حرکت کرد، در دسامبر همان سال بغداد را متصرف گردید و در ۷ ژانویه ۱۵۳۶ (۹۴۲ ه. ق.) به قسطنطنیه مراجعت کرد. ب.

ه اسناد و مکاتبات تاریخی زمان شاه طهماسب، بکوشش دکتر نوائی، فصل هفدهم. ح.

۱۵۵۲ م / ۹۵۹ هـ. ق هنگامی که ایرانیان ارجیش را دوباره تصرف کردند؛ در سال ۱۵۵۴ م / ۹۶۱ هـ. ق، وقتی که سلطان سلیمان نخجوان را به آتش کشید و برای چهارمین بار به آذربایجان حمله کرد. قوای نظامی عثمانی در این زمان در اوج اقتدار خود بود و نه تنها برای ایرانیان بلکه برای قدرت های بزرگ اروپائی نیز خطر ایجاد می کرد و اروپائیان از اینکه ایرانیان گاهگاه این قوا را مشغول می داشتند خوشحال بودند. به همین دلیل بوسبک سفیر فردیناند در دربار سلیمان گوید «فقط ایرانیان میان ما و نابودی حائل شده اند.»^۱ کریزی^۲ شرحی از «برتری نیروی نظامی و کارایی توپخانه ترکان آن زمان» می دهد و اضافه می کند که «همین نکته در مورد استحکامات و سنگربندی و دیگر رشته های مهندسی ارتش آنها صدق می کند.» با اینکه ایرانیان از لحاظ نظام و تجهیزات نسبت به ترکهای عثمانی ضعیف بودند از اینکه به این خوبی در مقابل قوای ترک مقاومت می کردند تحسین برانگیز بودند، به ویژه اینکه هدف دائمی سیاست ترکان عثمانی آن زمان این بود که از یک ها ترکمانان و سایر مردم سنی مذهب را تشویق به همکاری با خود برای حمله به «قزلباش اوباش کنند.» از اسناد دولتی زمان سلیمان و پدرش سلطان سلیم بخوبی می توان این خط مشی را ملاحظه نمود؛ مثلاً نامه ای که در اواخر سال ۱۵۵۳ م / ۹۶۰ هـ. ق به یکی از رؤسای ترکمان فرستاده شده (در صفحات ۶۱۲ — ۶۱۳ منشآت^۳ فریدون بیک مندرج است) چهار نفر ایلچی به نام های محمد، میر ابوتراب، میر طوطی و سندوک که حامل این نامه بودند در مراجعت پس از زیارت خانه خدا به دربار سلطان در قسطنطنیه راه یافته و او را از اقداماتی که علیه ایران کرده بودند شادمان ساختند.

جنگ با ازبکها — جنگ هایی که علیه ازبک ها می شد همچنانکه ادامه داشت و به ویژه تا زمان مرگ عبیدخان در پنجاه و سه سالگی، فرزند پراقتدار شیبک خان که نسبش مستقیماً به چنگیز می رسید، یعنی تا سال ۱۵۳۹ — ۴۰ م / ۹۴۶ هـ. ق. بنا به قول صاحب احسن التواریخ^۴ در هفت جنگی که با ایرانیان کرد فقط در یکی از آنها شکست خورد. طوس، مشهد، و به ویژه هرات در این جنگ ها آسیب بسیار دیدند، چون بدنبال هر جنگ شکنجه های شدید بخاطر مذهب اعمال می شد.

۱. نگاه کنید به صفحه ۱۱ به بعد. ب.

۲. تاریخ ترکان عثمانی (لندن، ۱۸۷۷)، ص ۲۰۲. ب.

۳. رک: اسناد و مگاتبات تاریخی عصر شاه تهماسب بکوشش دکتر نوایی، ص ۲۳۸ — ۲۳۹. ب.

۴. چاپ نارمن سیدن (حوادث ۹۰۰ — ۹۸۵)، ص ۲۹۵، چاپ دکتر نوایی، ص ۳۸۱. ح.

شکنجه‌های مذهبی — هلالی^۱ شاعر در سال ۱۵۲۸ — ۹۳۵ ه. ق در هرات قربانی تعصبات دینی ازبکان شد، چنانکه بنائی^۲ شاعر در قرشی به سال ۱۵۱۲ — ۳ م / ۹۱۸ ه. ق فدای تعصبات مذهبی شیعیان گردید. در احسن التواریخ^۳ ضمن وقایع سال ۳۵ — ۱۵۳۶ م / ۹۴۲ ه. ق گزارش روشن زیر را درباره آزار شیعیان که هنگام حمله عبیدخان به هرات در ۲۰ رجب ۹۴۲ ه. ق (۱۴ ژانویه ۱۵۳۶ م) اتفاق افتاد، می‌خوانیم: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع به اقوال جُهاَل در چهارسوق هراة کشته می‌شدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می‌بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان^۴ کرده است، به سخن آن دو گواه جاهل قاضی به قتل آن مظلوم حکم می‌کرد و او را کشان کشان به چهارسوق هراة می‌بردند و به قتلش می‌آوردند و از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن به درجه اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید.»

جنگ با گرجیان — ایرانیان در این دوران دائماً با گرجیان به ویژه در سالهای ۱۵۴۰ — ۴۱ م / ۹۴۷ ه. ق، ۱۵۴۳ — ۴ م / ۹۵۱، ۱۹۵۰ م / ۹۵۸، ۱۵۵۶ م / ۹۶۳،

۱. بدرالدین هلالی استرآبادی جغتایی از شاعران مشهور اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری است، او در غزلسرای شهرت دارد، سام میرزا در تحفه سامی (تصحیح همایون فرخ ص ۱۵۳ — ۱۶۰) نوشته: «(هلالی، هرچند اجداد ایشان از ترکان جغتایی است، اما در ولایت استرآباد نشوونما یافته ...» مثنویهای صفات العاشقین و شاه و دراویش نیز از اوست. تاریخ قتل او را بیشتر مآخذ از جمله تحفه سامی در ۹۳۶ ه. ق نوشته و بعضی مانند احسن التواریخ (چاپ اروپا، ص ۲۲۲) سال ۹۳۵ ه. ق نقل کرده‌اند. دیوان وی با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی بچاپ رسیده و برای شرح حال و آثارش باید به آن مقدمه مراجعه کرد؛ هم چنین به تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۴۳۲ — ۴۳۷، با ذکر همه مآخذ مراجعه شود. نکته‌ای که باید اضافه کنیم این است که در تاریخ قتل هلالی اختلاف است، در تحفه سامی چاپ همایون فرخ ۹۳۷ در متن و ۹۳۶ در حاشیه آمده اما در چاپ دیگر تحفه سامی ۹۳۶ (ست و ثلاثین و ستمایه) آمده، و به اختلاف سالهای دیگر نیز ذکر کرده‌اند. ح.
 ۲. بنائی، کمال الدین شیرعلی، چون پدرش معمار بود این تخلص را برای خود اختیار کرد، مولدش شهر هرات بوده و در اکثر علوم و فنون به کمال رسیده بود، در سال ۹۱۸ در قرشی ماوراءالنهر هنگام حمله نجم‌ثانی وزیر و امیرالامراء شاه اسماعیل به آن شهر در قتل عامی کشته شد. (تحفه سامی تصحیح همایون فرخ ص ۱۶۷ — ۷۰، مجالس النفائس چاپ علی اصغر حکمت، ص ۶۰؛ ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی با تفصیل بیشتر، ص ۲۳۳؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۳۹۳ — ۷۰) با تفصیل تمام و ذکر همه مآخذ. ح.
 ۳. احسن التواریخ چاپ نارمن سیدن، ص ۲۷۲، چاپ دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۳۵۴. ح.
 ۴. اگر حذف نام عمر در این جا از خطاهای استنساخ کننده نباشد قابل توجه است. ب.
- ظاهراً در نسخه مورد استفاده براون نام «عمر» حذف شده بوده چون در چاپ نارمن سیدن، ص ۲۷۲، «ابوبکر و عمرو عثمان» ذکر شده اما در چاپ دکتر نوائی، ص ۳۵۴، مانند نسخه براون، نام «عمر» حذف شده است و «ابوبکر و عثمان» نوشته. ح.

۱۵۶۰-۱ / ۹۶۸ و ۶۸-۱۵۶۹ م / ۹۷۶ در جنگ بودند. این جنگ‌ها هم بسیار وحشیانه صورت می‌گرفت و قابل توجه است که مورخین ایرانی آن زمان گرجیان مسیحی را «گبر» (که اگر کاربرد درست آنرا در نظر بگیریم فقط منحصر به زردشتیان می‌شود) می‌خواندند چنانکه در بیت زیر که در شرح نخستین جنگ از جنگ‌های مذکور سروده شده دیده می‌شود:

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای
بنا به قول نویسنده احسن التواریخ، در این جنگ^۱ گرجیانی که دین اسلام را می‌پذیرفتند جان‌شان دیگر در معرض خطر نبود، ولی آنهایی که نمی‌پذیرفتند به ضرب شمشیر کشته می‌شدند و همچنین در مورد جنگ سال ۱۵۵۱ م / ۹۵۸ هـ. ق در همان کتاب^۲ آمده است: «غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر را که گریزگاه آن قوم گمراه بود از لگد کوب دلاوران با هامون یکسان شد و یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین و الله محیط بالکافرین^۳ جان سلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال به ارث شرعی از مقتولان به قاتلان انتقال نمود.»

جنگ‌ها و اغتشاشات کوچک - به علاوه این جنگ‌های بزرگ کارهای دیگری نیز از قبیل مبارزه با حکام مستقل یا نیمه مستقل گیلان و آخرین نماینده سلسله باستانی ولی در حال انقراض شیروانشاهیان که مدعی بودند از نواده‌های نوشیروان هستند، حکومت ایران را به خود مشغول می‌کرد. اگر چه آخرین شخص این دودمان بنام شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بن فرخ یسار به دست شاه تهماسب به سال ۴۰-۱۵۳۹ م / ۹۴۶ هـ. ق به قتل رسید، نه سال بعد یکی از بازماندگان این خاندان به نام برهان با اسماعیل میرزا مخالفت کرد. در گیلان خان احمد، یازدهمین حکمران یک سلسله کوچک که بمدت دویست و پنج سال حکومت کرده بود شکست خورد و به سال ۱۵۶۷-۱۵۶۸ م / ۹۷۵ هـ. ق. در قلعه قهقهه زندانی شد. در سال ۹۸۱ هـ. ق / ۴-۱۵۷۳ م جماعتی از

۱. یعنی جنگ اول با گرجیان به سال ۹۴۷ هـ. ق. در این مورد احسن التواریخ نوشته است (چاپ هند، ص ۲۹۸): «هر که به تلقین و تعلیم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم موفق می‌گشت، امان یافت، هر کس از کمال جهل و طغیان به مضمون: لن نؤمنُ بهذا القرآن، اصرار نمود خرمن هستی به باد فنا داد. رخت نیستی بدارالقرار کشید.» (چاپ دکتر نوائی، ص ۳۸۳-۳۸۶). ح.

۲. چاپ نارمن سیدن، ص ۳۵۲، چاپ دکتر نوائی، ص ۴۵۲-۴۵۶. ح.

۳. قرآن، سوره ۲، آیه ۱۸. ب.

اوباش در شهر تبریز وحشت ایجاد کردند و تا صد و پنجاه نفر از آنان به قتل نرسید سر به اطاعت فرود نیاوردند.

تنبيه‌های وحشیانه — تنبيه‌های وحشیانه بسیار بود. مظفر سلطان، حاکم رشت، متهم به خیانت شد، لذا شهر تبریز را آذین بستند و او را در میان خنده و استهزاء مردم عامی در کوچه و بازار گردانده و سپس در قفس آهنینی زنده زنده آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز در همین زمان به همین ترتیب سوزانده شد. خواجه کلان غوریانی، یک سنی متعصب که برای استقبال عبیدخان ازبک از خانه خارج شده بود، متهم به اهانت به شاه گردید و در بازار هرات پوستش را کردند و آنرا از کاه پر کردند و بردار آویختند. رکن‌الدین مسعود، اهل کازرون، که مرد دانشمند و طبیبی حاذق بود، مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت و سوزانده شد. محمد صالح که آزادانه از شاعران حمایت می‌کرد و حیرتی [شاعر] قصیده‌ای در مدح او سروده بود متهم به توهین به شاه گردید و دهانش را دوختند و سپس او را در خم بزرگی گذاشتند و از بالای مناره‌ای بر زمین افکندند.

هجو کردن جهات ضعف شاه تهماسب — بنا به قول صاحب احسن التواریخ^۱

شاه تهماسب در ایام شباب به خوش‌نویسی و نقاشی بسیار علاقه نشان می‌داد؛ همچنین سواری بر خران مصری را خوش داشت که در نتیجه خرسواری مرسوم شد. خران را با یراق طلایی و پالان زربافت گلدوزی شده آذین می‌بستند. شاعری که در هجویات زبان مستهجن به کار می‌برد و تخلص عجیبش «بوق‌العشق» بود با اشاره به این اخلاق مخصوص شاه در شعر زیر او را مورد ریشخند قرار داده است:

بی‌تکلف خوش‌ترقی کرده‌اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه بسیار تظاهر به مقدس‌مآبی می‌کرد، «بیشتر چیزها را نجس می‌دانست و غالباً لقمه نیم‌خورده را در آب یا آتش تف می‌کرد.» بهمین دلیل جای خرسندی است که «دوست نداشت در میان مردم غذا بخورد.» در گرفتن ناخن و کارهایی نظیر آن وسواس نشان می‌داد، و بعد از انجام این کار، روز بعد را در حمام می‌گذراند.

اغتشاشاتی که پس از مرگ شاه تهماسب روی داد — تهماسب در روز سه‌شنبه

۱۵ صفر ۹۸۴ ه. ق (۱۴ مه ۱۵۷۶ م) در شصت و چهار سالگی پس از پنجاه و سه سال و

شش ماه حکومت وفات یافت. بنا به قول صاحب احسن التواریخ^۱ مدت پادشاهی او از تمام سلاطین اسلام، بجز خلیفه فاطمی المستنصر بالله^۲، طولانی تر بوده. نام یازده تن از اولاد او در تاریخ مذکور آمده است که از این یازده تن حداقل نه تن بعد از پدر در حیات بودند. بزرگترینشان، محمد خدا بنده که یکسال بعد جانشین پدر شد چهل و پنج سال داشت، به علت ضعف چشم در هنگام وفات پدر از پادشاهی استعفا داد چرا که این نقص، خواه طبیعی و خواه عارضی، در مشرق زمین به ویژه در ایران دلیل کافی برای عدم صلاحیت سلطنت است^۳. برادر کوچکش حیدر از غیبت برادران در پای تخت استفاده کرده، در موقعی که یکی از برادرانش اسماعیل در قلعه قهقهه زندانی بود و دیگران در ایالات دوردست اقامت داشتند، کوشید به تخت سلطنت دست یابد ولی به دست هواخواهان برادرش اسماعیل، در حالی که به حرم سرا پناه آورده بود، در همانجا کشته شد و نه روز بعد از مرگ پدر در مسجد قزوین خطبه پادشاهی به نام اسماعیل خواندند.

شاه اسماعیل دوم

سلطنت کوتاه و خونین شاه اسماعیل دوم — سلطنت اسماعیل کوتاه ولی خونین بود و با اشخاصی که امکان داشت رقیب او در بدست آوردن تاج و تخت باشند چنان قاطعانه رفتار می کرد که بی رحم ترین و سفاک ترین سلاطین عثمانی به گردش نمی رسیدند. نخست دو برادرش سلیمان و مصطفی را بکشت؛ آنگاه، پس از برگزاری تشییع جنازه باشکوه و دفن پدرش در مشهد و جشن باشکوه تاجگذاری برای خود در قزوین، که در آن جشن به برادران دیگرش هر کدام مقام مخصوص داده بود، فعالیت برادرکشی را دوباره از سر گرفت. روز یکشنبه ششم ذی الحجه ۹۸۴ هـ. ق (۲۴ فوریه ۱۵۷۷ م) شش شاهزاده را به قتل رساند که عبارت بودند از: سلطان ابراهیم میرزا^۴، شاعر، هنرمند، موسیقی دان و

۱. احسن التواریخ (ص ۴۶۵) چاپ چارلز نارمن سیدن، چاپ دکتر عبدالحسین نوائی (ص ۵۹۸ - ۶۰۰). ح.

۲. او شصت سال قمری خلافت کرد، ۴۲۷ - ۵۴۸۷ هـ. ق (۱۰۳۵ - ۱۰۹۴ م). ب.

۳. نگاه کنید به سفرنامه شاردن (پاریس، ۱۸۱۱)، جلد پنجم، صفحات ۲۴۱ - ۲۴۴. ب.

به سفرنامه شاردن ترجمه محمد عباسی مراجعه شود. ح.

۴. درباره قتل او و دیگر شاهزادگان صفوی رک: تاریخ روضة الصفای ناصری (ج ۸ روضة الصفاء، چاپ کتابفروشی

خیام، ص ۱۶۴). ح.

خوش‌نویس؛ برادرزاده‌اش محمدحسین میرزا، جوان هجده ساله‌ای که فاقد بینایی بود؛ سلطان محمود میرزا و فرزندش محمدباقر میرزا که دوساله بود؛ امام‌قلی میرزا و سلطان احمد میرزا. سپس توجه‌اش معطوف شد به شاهزادگانی که در ایالات دوردست اقامت داشتند و همه آنها را معدوم کرد. مثلاً بدیع‌الزمان میرزا و پسر خردسالش بهرام میرزا که در خراسان بودند، سلطان علی میرزا که در گنجه اقامت داشت و سلطان حسن میرزا که ساکن تهران بود. فقط برحسب اتفاق، بنا به گفته اسکندرمنشی^۱ زندگی نامه‌نویسش، به لطف پروردگار شاهزاده عباس میرزای خردسال که بعدها یکی از فرمانروایان بزرگ ایران گردید از آفت کینه و بدخواهی عمومی خود مصون ماند.

فرار شاهزاده عباس میرزا — اسماعیل خونخوار علی‌قلی خان شاملورا به هرات فرستاد تا عباس میرزا را که هرچند شش سال بیش نداشت^۲ ولی اسماً حکمران آنجا بود، به قتل برساند؛ اما فرستاده مزبور خواه از روی ترحم و خواه به خاطر اعتقاد به خرافات، انجام مأموریت را به تأخیر انداخت تا ماه مبارک رمضان به پایان برسد ولی قبل از تمام شدن این مدت چاپاری از راه رسید و مژده مرگ اسماعیل را با خود آورد.

مرگ با فضاحت شاه اسماعیل دوم — مرگ این پادشاه همچون وقایع زندگانی‌اش شرم‌آور بود. در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ ه. ق (۲۴ نوامبر ۱۵۷۷ م) که نامناسب‌ترین شب برای شرابخواری بود باتفاق حسن بیگ^۳ که یکی از مقربان درگاهش بود، و دیگر ملازمان بی‌آبروی خود، برای ماجراجویی به خیابان‌ها و بازارهای شهر رفت، و سحرگاه برای استراحت به خانه حسن بیگ رفت که همان روز جنازه‌اش را در آنجا یافتند. برخی گفتند که مسمومش کرده‌اند و بعضی دیگر معتقد بودند نخست به او دارو داده و سپس خفه‌اش کرده‌اند، در حالیکه گروه دیگری براین عقیده بودند که برای تسکین درد قولنج در کشیدن تریاک افراط کرده است. اما از مرگ او مردم چنان خوشحال شدند که ظاهراً

۱. نویسنده کتاب معروف تاریخ عالم‌آرای عباسی که درباره شاه عباس کبیر است. ب.

۲. در اول رمضان ۹۷۸ ه. ق (۲۷ ژانویه ۱۵۷۱ م) در هرات متولد شد. ب.

۳. حسن بیگ حلواچی مقصود است، در احسن التواریخ نوشته: «... شاه عالم پناه در شب یکشنبه سیزدهم رمضان بر کمیت خوش‌خرام سوار شده با حسن بیگ حلواچی اوغلی و چند نفر از مقربان در کوچه و بازار سیر نمود، قریب به سحر در خانه حسن بیگ فرود آمده استراحت نموده که ناگاه... حکومت عالم را به نفس نامرادی بباد فنا داد...» (احسن التواریخ، چاپ نارمن سیدن، ص ۴۹۵؛ چاپ دکتر نواشی، ص ۶۴۵) نیز (عالم‌آرای عباسی، چاپ تهران، ج ۱، ص ۲۱۹). ح.

کسی در کشف چگونگی آن زحمت بسیار نکشید و بنظر می‌رسد حسن بیک را هم، که در آنجا نیمه افلیج یافتند تنبیهی نکردند.^۱

محمد خدابنده

حکومت محمد خدابنده (۱۵۷۷-۸۷ م / ۹۸۵ هـ.ق) — محمد خدابنده، با وجود کوری، همان کسی که هنگام مرگ پدرش شاه تهماسب از جلوس به تخت سلطنت سرباز زده بود، بر تخت نشانده شد. او در این زمان در حدود چهل و شش سال داشت^۲ و مقیم شیراز بود چون پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهایی از مرگش را ذکر کرده‌ایم بجای او در هرات حکومت می‌کرد، شاه جدید فوراً رهسپار قزوین شد. از میان کسانی که در قم از او استقبال کردند حسن بیک روملو نویسنده احسن التواریخ بود که نگارش تاریخ مهم ولی چاپ نشده‌اش^۳ در همین سال به پایان رسیده بود. این کتاب حاوی مستندترین وقایعی است که قبلاً به آنها اشاره شد. بعضی از بخش‌های این کتاب خواننده را دچار سردرگمی می‌کند و شخص ناچار است به کتب تاریخی که بعدها نوشته شده، چون خلدبرین^۴ و تاریخ عالم‌آرای عباسی مراجعه کند. علتش این است که نویسنده، به خاطر حفظ جان خویش، مجبور بود، با احتیاط کامل از میان اوضاع به سرعت در تغییر آن روزگار وحشتناک عبور کند.

در قزوین سلیمان میرزا، نبیره سلطان ابوسعید تیموری به خدمت محمد خدابنده

۱. رجوع کنید به تاریخ ایران اثر سرجان ملکم (لندن، ۱۸۱۵)، جلد ۱، صفحات ۵۱۶-۵۱۷. ب.

ترجمه تاریخ سرجان ملکم، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. بنا به قول صاحب احسن التواریخ به سال ۱-۱۵۳۲ م / ۹۳۸ هـ.ق متولد شده بود. ب.

احسن التواریخ، چاپ نارمن سیدن (حوادث سال ۹۰۰-۹۸۵)، ص ۴۹۶؛ چاپ دکتر نوائی، ص ۶۴۸.

۳. پیش از این نیز اشاره کردیم که احسن التواریخ بعد از وفات براون چاپ شده است. ح.

۴. خلدبرین تألیف محمد یوسف واله قزوینی، فرزند محمد حسین، و برادر میرزا محمد طاهر وحید قزوینی است، این کتاب بسال ۱۰۷۸ هـ.ق در زمان شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) در هشت روضه تألیف شده و روضه هشتم آن مفصل‌تر است و حدیقه اول آن سرگذشت شاه اسماعیل و شاه تهماسب، بعد شاهزادگان دیگر صفوی و سلطان محمد و شاه عباس و شاه صفی و عباس دوم را شامل است. این کتاب بچاپ نرسیده و نسخ متعدد خطی از آن موجود است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منزوی، ج ۶، ص ۴۱۵۰-۴۱۵۱).

این کتاب دارای هشت روضه و هر روضه دارای چند حدیقه و هر حدیقه دارای چند مجلس است و به مناسبت شرح حال شاعران که در مجلس هشتم از حدیقه دوم و مجالس دیگر آمده، آن را ضمن تذکره‌های فارسی نیز شمرده‌اند و شرح حالها در آن بیشتر از عالم‌آرای عباسی برداشته شده است. رک: تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی، ص ۶۱۶-۶۲۰. ح.

رسید و با اشعار زیر به او خوش آمد گفت:

شاهها در توقبله شاهان عالم است گردون ترا مسخرو گیتی مسلم است
یکتا^۱ شدست رشته شاهی بعهد تو الحمد لله ارچه که یکتاست محکم است

قتل پری خان خانم — شاهزاده خانم پری خان خانم لایق، بلند همت و زیبا، دختر محبوب^۲ شاه تهماسب از یک همسر قفقازی متولد شده و در مسائلی که پس از مرگ شاه به وجود آمده بود نقش مهمی را بازی کرده و قصد داشت اگر اسماً نمی‌تواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد؛ به دستور محمد خدابنده و به دست خلیل خان افشار او و دایی اش شمخال خان و شاه شجاع، پسر نوزاد شاه اسماعیل دوم، به قتل رسیدند. در نتیجه این کشتار بی‌رحمانه شاهزادگان خاندان سلطنتی صفویه منحصر شده بودند به خود شاه محمد خدابنده و چهار پسرش، حمزه، عباس، ابوطالب و تهماسب. پسر اول که گاهی او را جزء شاهان صفویه می‌شمارند (زیرا که ظاهراً در زمان حکومت پدر نیم کور خود فرمانروایی کرد) به دست دلاک جوانی به نام خداوردی^۳ در ۲۲ ذی الحجه ۹۹۴ هـ. ق (۴ دسامبر ۱۵۸۶ م) کشته^۴ شد. پس از او بجای اینکه عباس میرزا که پسر بزرگتر بود و لعیهد شود، ابوطالب به این مقام رسید. عباس میرزا هنوز در خراسان بود ولی بلافاصله به اتفاق مربی و قیم خود مرشد قلی خان استاجلو وارد صحنه شد و آنهایی را که باعث قتل برادر ارشدش حمزه شده بودند بسزای اعمال خود رساند و دو برادر کوچکتر خود را کور کرد و در قلعه الموت^۵ زندانی نمود. پدرش بعد از ده سال سلطنت در ذی الحجه ۹۹۵ هـ. ق (اکتبر ۱۵۸۷ م) به نفع او

۱. گمان می‌کنم این اشاره ای باشد به قلع و قمع بقایای خانواده سلطنتی به دست شاه اسماعیل دوم. ب.

۲. ظاهراً سرجان ملکم (همان‌کتاب، جلد اول، صفحات ۵۱۴ و ۵۱۷) او را با مادرش اشتباه می‌کند چرا که او را «سلطنته محبوب شاه مرحوم» (تهماسب) و «خواهر شمخال خان» می‌خواند. عالم‌آرای عباسی^۵ او را دومین دختر از هشت دختر شاه تهماسب بر شمرده است، اما بنا به قول دیگر مورخان ایرانی او یکی از پنج دختر شاه اسماعیل و خواهر تهماسب بود. نگاه کنید به صفحه ۸۱ به بعد (n.2 ad calc) دون ژوان ایران او را دختر شاه اسپانیا می‌خواند. ب.

۵ ترجمه تاریخ سرجان ملکم، ج ۱، ص ۲۴۳ — ۲۴۴.

۵۵ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. دون ژوان ایران (ورق ۱۰۴: a) "Cudy de Lac" (یعنی دلاک) می‌نامد.

ب. "que es como si dixeramos en Español, Cudi el barbero del Rey."

ترجمه دون ژوان ایرانی، ص ۲۳۹. ج.

۴. شرح واقعه قتل حمزه میرزا بدست خداوردی دلاک در روضه الصفای ناصری (ج ۸ روضه الصفاء، ص ۲۳۸) به تفصیل ذکر شده است. ج.

۵. دن ژوان ایران ورق ۱۰۷b. ب.

شاه عباس کبیر

جلوس شاه عباس کبیر (۱۵۸۷ - ۱۶۲۹ م / ۹۹۵ - ۱۰۳۸ ه. ق.) - شاه
عباس بر تختی جلوس کرد که بعدها بر آن شکوه و جلال بخشید. او و سه برادرش همگی فرزندان یک مادر بودند، بانویی از خانواده سادات مرعشی مازندران که ظاهراً چه از لحاظ اخلاق تحکم آمیز و آمرانه و چه از حیث عاقبت مصیبت بار شبیه خواهر شوهر خود پری خان خانم بود چون او و مادر پیرش و جمعی از خویشاوندان و هم ولایتی هایش به دست چند نفر از امرای قزلباش کشته شدند. دلیل قتلش این بود که امرای قزلباش از رفتار مستبدانه و تحکم آمیزش با شوهر بی اراده و صلح دوستش ناراضی شده و بر این عقیده بودند که:

فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان^۱

شخصیت محمد خدا بنده - محمد خدا بنده در سال ۲ - ۱۵۳۱ م / ۹۳۸ ه. ق متولد شد. چهل و شش ساله بود که پدرش شاه تهماسب در سال ۶ - ۱۵۷۷ م / ۹۸۴ ه. ق وفات یافت و ده سال پس از مرگ برادرش اسماعیل سلطنت کرد و پس از کناره گیری از سلطنت هشت یا نه سال زنده بود که در سال ۵ - ۱۵۹۶ م / ۱۰۰۴ ه. ق بدرود زندگی گفت. رضاقلی خان هدایت در ملحقات روضة الصفا^۲ شخصیت او را چنین توصیف می کند:

«از جمیع علوم متداول باخبر بود، در عقل و کیاست و فضل و فراست وجود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدا بنده بود در سیاست قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار می برد و بقدر امکان بقتل کسی راضی نمی شد و نخست زخمی که بر خداوردی دلاک^۳ خود زده آن نیز بحکم شرع بود و بدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر به بارگاه می نشست و هنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری می کرد و بجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر می زد... مجملأً شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یا درویشی پادشاه جلال بوده.»

دوران سلطنتش اگر چه کوتاه بود ولی نه فقط به علت مصیبت های خانوادگی که

۱. از ملحقات روضة الصفا. ب.

۲. روضة الصفا ناصری (ج ۸ روضة الصفا، ص ۲۳۵). ح.

۳. قاتل پسرش حمزه. نگاه کنید به صفحه ۱۰۱ به بعد و شماره ۳ ad calc

رک: ص ۱۰۹ و حاشیه ۴ همان صفحه. ح.

قبلاً به آنها اشاره شد، بلکه بواسطه تهاجمات ترکان، ازبکان، و قبائل تاتار کریمه، گرجیان و دیگر دشمنان خارجی مضطرب و آشفته بود و آنها از مشاهده منازعات خونین که پس از مرگ شاه تهماسب اتفاق می افتاد جرأت پیدا کرده از این اغتشاشات به نفع خود سود می جستند.

شاه عباس کبیر (از سال ۱۵۸۸ الی ۱۶۲۹ م) — شاه عباس اول که معمولاً به او «کبیر» می گویند هنگامی که به سال ۹۹۶ هـ. ق. / ۱۵۸۸ م^۱ به تخت سلطنت جلوس کرد فقط شانزده یا هفده ساله بود و در جمادی الاولی ۱۰۳۸ هـ. ق. / ژانویه ۱۶۲۹ م در ۶۰ سالگی پس از ۴۳ سال (قمری) سلطنت بدرود زندگی گفت. همه می گویند که در زمان سلطنتش ایران به آن درجه از قدرت، ترقی، شکوه و جلال رسید که در زمان معاصر نظیر آن یافت^۲ نمی شود.

خطرهای که در زمان جلوس او ایران را تهدید می کرد — در آغاز موقعیتش در معرض مخاطرات و مشکلات افتاد. نه تنها ترکان عثمانی، طبق معمول، از ناحیه غرب و ازبکان از ناحیه شرق مملکتش را مورد تهدید قرار می دادند، بلکه بسیاری از ایالات در شورش بودند و امنیت کشور به خاطر جاه طلبی ها و رقابت های نجبای پر قدرت قزلباش از قبایل مختلف در خطر بود و خود شاه نیز در دست دو نفر از امرای قزلباش به نام های مرشد قلی خان و علی قلی خان بازیچه ای بیش نبود. هنگامی که مرشد قلی خان شاه را به قزوین آورد تا بر تخت سلطنت بنشاند، علی قلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکان جلوگیری نماید ولی پس از نه ماه دفاع به دست آنها به قتل رسید. شاه عباس که گمان می کرد مرشد قلی خان

۱. بنا به قول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان ۹۷۸ هـ. ق. (۲۷ ژانویه ۱۵۷۱)، یا به سال ۹۷۹ هـ. ق. (۱۷ ژانویه ۱۵۷۲) متولد شد و کلمه ظل الله ماده تاریخ جلوس اوست. ب.

«سال تاریخ دل طلب می کرد — هاتفی بانگ زد که ظل الله» (سال ۹۹۶ هـ. ق.) (مواد التواریخ، نخجوانی، ص ۴۲). ح.

۲. برای شرح حال و زندگانی شاه عباس اول باید به تألیف جامع و کامل نصرالله فلسفی مراجعه کرد، این کتاب در پنج جلد تدوین و تألیف شده است به این ترتیب:

جلد اول: مقدمات سلطنت او، از ولادت تا پادشاهی.

جلد دوم: خصوصیات جسمی و روحی و اخلاقی و ذوقی او.

جلد سوم: دینداری، سیاست مذهبی، سیاست داخلی، عدالت، دارائی و املاک او.

جلد چهارم: مجلس شاه، رفتار شاه عباس با بیگانگان و سفیران بیگانه، سیاست خارجی او.

جلد پنجم: شاه عباس و گرجستان، سیاست نظامی و لشکری شاه عباس، علاقه او بر آبادانی، شاه عباس و تجارت، بیماریهای شاه عباس و مرگ او. ح.

عمداً از کمک کردن به رقیب خود دریغ می‌کند، یکشب فرمان قتلش را در اردوگاهی در شاهرود صادر کرد و باین ترتیب خود را از زیر بار ملال آور قیوموت او خلاص کرد و پس از آن اسماً و رسماً پادشاه شد. چون برای او روشن شد که همزمان نمی‌تواند با ترکان و ازبکان جنگ کند از روی احتیاط و دوراندیشی با ترکان عثمانی با شرائط نامساعد صلح کرد تا بتواند از پس تجاوزات ازبکان برآید و رقابت‌های نجبای قزلباشی را که باعث آشوب و فتنه می‌شد مهار کند چرا که همین رقابت‌ها کارایی نیروی نظامی اش را کم می‌کرد.

صلح با عثمانی — از جمله شرایط پیمان صلح با عثمانی‌ها این بود که شهرها و نواحی آذربایجان و گرجستان مانند تبریز، گنجه، قارص، نخجوان، شکی، شماخی و تفلیس و قسمتی از لرستان را که لشکریان عثمانی در جنگی که بیش از دوازده سال (۱۵۷۷ — ۱۵۹۰ م / ۹۸۵ — ۹۹۸ هـ. ق) طول کشید تصرف نموده بودند به آنها تسلیم کند؛ لعن سه خلیفه نخستین، ابوبکر، عمر و عثمان را ممنوع کرده و برادرزاده خود حیدر میرزا را بعنوان گروگان به قسطنطنیه بفرستد، و او به اتفاق فرهادپاشا سردار عثمانی به پای تخت عثمانی فرستاده شد و بعد از دو سال در آنجا وفات یافت.

حمله ازبک‌ها — آنگاه شاه عباس برای فرونشاندن آشوب به شیراز، کرمان، گیلان و خرم‌آباد لرستان رفت تا یعقوب خان ذوالقدر و دیگر یایگان را گوشمالی بسزا دهد. در این هنگام عبدالمؤمن خان ازبک و یارانش دوباره به زیان و آسیب رساندن به خراسان شروع نمودند و شاه که به قصد حمله به آنها پیش می‌رفت، در تهران به تب مبتلا گردید و از کار بازماند. در ایامی که شاه در بستر بیماری افتاده بود و توان حرکت نداشت، شهر مقدس مشهد به تصرف ازبک‌های وحشی درآمد و غارت شد و بسیاری از اهالی آن شهر از دم تیغ گذشتند. سبزواری^۱ نیز به سال ۱۰۰۲ هـ. ق / ۴ — ۱۵۹۳ م دچار همان سرنوشت گردید ولی سه یا چهار سال بعد^۲ حاکم ازبکان بنام عبدالله خان مُرد و پسرش، همان عبدالمؤمن خان که قبلاً به او اشاره شد، بدست رعایای خود کشته شد. مقارن این احوال بود که شاه عباس (آوریل ۱۵۹۸) سرانجام توانست با تمام قوا به ازبک‌ها حمله کرده و آنها را از خراسان بیرون راند و به این ایالت صلح و آرامش ببخشد.

۱. نویسنده عالم‌آرای عباسی گوید: «راقه حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده به شمشیر دوپاره کرده بودند.» ب.

۲. در ۷ — ۱۵۹۸ م / ۱۰۰۶ هـ. ق بنا به قول صاحب عالم‌آرای عباسی. ب.

برادران شرلی — شاه عباس هنگامی که در پاییز آن سال پیروزمندانه به قزوین بازمی‌گشت آن سربازان معروف انگلیسی به نام‌های سرآنتونی و سررابرت شرلی، که شرح سفرهای ماجراجویانه ایشان به‌طور کامل در چندین جزوه نفیس آمده است در انتظار او بودند.^۱ این سربازان دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند، که حداقل یکی از آنها متخصص توپخانه بود و در بازسازی ارتش شاه عباس کمک‌های فراوان نموده و این ارتش را مجهز به توپخانه کردند.

بهبود توپخانه ایران — نداشتن توپخانه باعث عقب افتادگی شدید ایرانیان در جنگ با ترکان عثمانی گشته، چنانکه در کتاب سفرهای پرچاس پیلگریمز^۲ بطور ظریفی به این نکته چنین اشاره شده است:

«دولت پر قدرت عثمانی که باعث وحشت جهان مسیحیت است، دچار تب «شرلی» گشته و به خود می‌لرزد و حدوث وقایع شومی را خبر می‌دهد. ایرانیان پیروزمند هنر جنگ ویژه شرلی‌ها را آموخته‌اند؛ کسی که در گذشته کاربرد توپخانه و مهمات را نمی‌دانست، امروز صاحب پانصد گلوله برنجی توپ و شصت هزار تفنگدار است؛ اینانی که در گذشته در بکار بستن شمشیر برای ترکان خطرناک بودند، اکنون با ضرباتی از فواصل دور با ترکیبات گویگر دی خطر بیشتری برای آنها به وجود می‌آورند.»

تشکیل طایفه شاهسون — با کوتاه کردن دست نجبای سرکش و جاه‌طلب قزلباش و ایجاد یک نیروی مرکب از عشایری بنام شاهسون (دوستان شاه) که نه بواسطه همبستگی قبیله‌ای بلکه بواسطه علاقه شخصی به شاه با هم متحد شده بودند و تشکیل یک پیاده نظام مرتب، تا اندازه‌ای شبیه پیاده نظام ترکان عثمانی، انضباط در ارتش ایران پیشرفت حاصل کرد.

غلبه بر ترکان عثمانی — یک یا دو سال بعد اوضاع برای باز پس گرفتن ایالاتی که در دوران فترت یعنی پس از مرگ شاه تهماسب از دست ایرانیان گرفته شده بود مساعد

۱. مثلاً جزوه «برادران شرلی: یک یادداشت تاریخی درباره زندگی سرتوماس شرلی، سرآنتونی شرلی و سررابرت شرلی و دیگر سلحشوران، بوسیلهٔ اعضای یکی از آن خاندان» (اولین فیلیپ شرلی؛ Evelyn Philip Shirley کلوب راکس بورگ، چیس ویک، ۱۸۴۸)؛ جزوه دیگر «سه برادران یا سفرنامه و ماجراهای سرآ، سرآر، و سرتی شرلی در ایران، روسیه، عثمانی، اسپانیا و غیره، همراه با تصاویر» (بی‌نام: لندن، ۱۸۲۵). ب.

2. Purchas's Pilgrims

ساموئل پرچس از سیاحان انگلیسی است که مجموعه‌ای از سفرنامه‌ها فراهم آورده و بچاپ رسانده است. ح.

گردید و به این آرزوی دیرین جامه عمل پوشانده شد. وقتی که شاه عباس به سال ۱۶۰۱ - ۲ / م ۱۰۱۰ هـ. ق مبارزاتش را علیه ترکان عثمانی آغاز کرد، حکومت سلطان محمد سوم ضعیف النفس نزدیک به پایان بود و دولت عثمانی در اثر جنگ طولانی با اتریش و بم علت شورش جلالی^۱ نامی در آسیای صغیر تضعیف شده بود. تبریز بوسیله توپ، (دستگاهی که سالیان متمادی مورد ریشخند ایرانیان بود چون می گفتند شایسته دلاوران نیست) به سال ۱۶۰۳ - ۴ / م ۱۰۱۲ هـ. ق مسخر شد و دو سال بعد سردار معروف عثمانی چغاله زاده سنان پاشا («چیکالا») در نزدیکی های سلماس شکست خورد و مجبور شد به وان و دیاربکر عقب نشینی کند که سرانجام در آنجا از غصه مُرد. در همین ایام ایرانیان بغداد و شیروان را دوباره تصرف کردند اما بغداد در عهد شاه عباس چندین بار دست به دست شد و بمناسبت فتح ایران و استرداد این شهر از عثمانیان در سال ۱۶۲۵ م میان حافظ پاشا و سلطان مراد چهارم اشعاری رد و بدل گردید که در تاریخ ادبی عثمانی تا حدودی دارای معروفیت است.^۲

شرح های ملال آوری که مورخین ایرانی آن زمان از این جنگ ها داده اند - تا
آنجایی که نگارنده اطلاع دارد تا کنون هیچ تاریخ پیوسته و انتقادی درباره جنگ های ایران با ترکان عثمانی، ازبک ها و گرجیان نوشته نشده است اما برای مورخی که فارسی و ترکی بداند منابع و متخذ فراوان است. شرح وقایع جنگی بیشمار کتب تاریخی این دوره چون تاریخ عالم آرای عباسی، خواندن این کتابها را برای هر کسی، به ویژه برای آنان که به امور نظامی علاقه مند نیستند، ملال آور و دشوار می کند؛ حتی از نظر تاریخ نظامی نیز این کتابها به علت شرح جزئیات مسائل بی مورد بی فایده اند و طرح کلی شان فاقد نظم و ترتیب است. مطالب بسیاری که به دانستن آنها نیاز کلی داریم از قلم افتاده اند، فقط برحسب اتفاق و بطور ضمنی است که در آنها درباره شرائط مذهبی و اجتماعی آن روزگار نوشته ای پیدا می کنیم. در مورد پس گرفتن جزیره هرمز در خلیج فارس از پرتغالی ها در ماه مارس ۱۶۲۲ م

۱. شرحی از احوال جلالی مرتد در صحایف الاخبار منجم باشی داده شده است که متن ترکی آن در قسطنطنیه به سال ۱۲۸۵ م به زیور طبع آراسته شد. رجوع کنید به جلد سوم این کتاب، ص ۴۷۱. او و جمعی از پیروانش به سال ۱۵۹۲ هـ. ق / ۱۵۱۹ م در نزدیکی های سیواس کشته شدند ولی ظاهراً فرقه ای که او بنیان گذارش بود تا بخش اعظم قرن بعد تجدید حیات شد. ب.

۲. نگاه کنید به کتاب تاریخ شعر عثمانی نوشته ای. جی. دابلو. گیب، جلد سوم، صفحات ۲۴۸ - ۲۵۱ و برای بررسی متن اصلی اشعار به جلد ششم همان کتاب صفحات ۱۹۰ - ۱۹۱ مراجعه نمایید. ب.

(۱۰۳۱ ه. ق) بوسیله قوای متحد انگلیسی و ایرانی طبعاً در کتابهای انگلیسی آن زمان شرح بسیار مفصلی آمده است.

اخلاق شاه عباس و تأسیسات و تشکیلات او — درباره شکوه و ثروت شهر اصفهان در زمان شاه عباس و تعداد دیپلمات‌ها، بازرگانان و مبلغین مذهبی که به علت رفتار بردبارانه شاه نسبت به غیرمسلمانان به آنجا جذب می‌شدند در فصل نخست سخن گفته‌ایم.^۱ این مطالب و مسائلی نظیر آنها به تفصیل در جلد اول جزوه بزرگی که در زمان سلطنتش نوشته شده و تاریخ عالم‌آرای عباسی نام دارد شرح داده شده است. نصف این کتاب را مقدمه اش تشکیل می‌دهد که در این مقدمه دوازده مقاله^۲ آمده. مقاله نخست که درباره اجداد و نیاکان شاه است طولانی‌ترین مقاله است و در نسخه خطی ای که در اختیار نگارنده است در حدود دویست صفحه را دربر می‌گیرد؛ مقالات دیگر، اگرچه کوتاه‌ترند، مثلاً یکی دو صفحه، اما بیشتر از مقاله نخستین شامل مطالب ابتکاری و اصيل می‌باشند و درباره مسائلی چون اعتقاد راسخ شاه عباس به مذهب، عدالت، احاطه به علم و دانش یا شایستگی اش در احراز عنوان صاحبقرانی؛ نجات معجزه آسایش از خطرات گوناگون در مواقع مختلف؛ اداره امور و توجه به امنیت توده مردم، سخت گیری هایش؛ بنای ساختمان‌های متبرکه و سخاوتمندی هایش، جنگ‌ها و پیروزی هایش؛ تولد و کودکی اش و شمه ای از احوال نجبا و علما و وزراء و حکما و خوشنویسان و نقاشان و قلمزنان و شاعران و مطربان بارگاهش، بحث می‌کنند.

سخت گیری های شاه عباس — در مقاله ششم اسکندر منشی درباره سخت گیری های شاه عباس می‌گوید: هیچکس جرأت نداشت که لحظه ای در اجرای فرمانهای شاه تأخیر کند:

«مثلاً اگر پدری را مأمور بقتل فرزند می‌کرد، علی الفور باید فرمان مطاع را چون

۱. صفحات ۵ — ۲۳ به بعد. ب.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی از روی چاپ قدیم (۱۳۱۴ ه. ق) در سال ۱۳۵۰ شمسی با مقدمه و فهرست نویسی دانشمند ارجمند آقای ایرج افشار، در انتشارات امیرکبیر در دو جلد بچاپ رسیده، و در چاپ قدیم از دوازده مقاله صحیفه اول فقط مقاله اول چاپ شده و در این چاپ آقای ایرج افشار از روی دو نسخه خطی یازده مقاله دیگر را در پایان جلد سوم (در مجلد دوم) چاپ کرده و بطوریکه اشاره نموده است باید بعد از سطر ۱۷ صفحه ۳۷۳ در مجلد اول باشد، تمام عالم‌آرای عباسی در دو مجلد (جلد اول و نیمی از جلد دوم) و نیمی دیگر از جلد دوم و جلد سوم با مقالات افتاده از چاپ اول، بچاپ رسیده است. ح.

۳. عین عبارات اسکندریک منشی در این باره چنین است: «مثلاً اگر به پدری حکم قتل پسر می‌فرمایند همان لحظه

فرمان قضا کردن می‌نهاد — و اگر در اجرای امر تهاون می‌نمود فرمان معکوس می‌شد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می‌یافت و اگر پسر نیز تعلل می‌کرد دیگری بقتل هر دو معین می‌گشت. با چنین سیاستی جریان امرش با علی درجه سرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهره تردید نبود.»

حضور اجباری در امر سیاست* — به امرای لشکر دستور داده بود که در هنگام هر سیاستی* حاضر و ناظر باشند و گرنه فرمان قتلشان داده می‌شد؛ هر حاکم ولایت و دادرس محلی را مسؤول امنیت جاده‌ها و ناحیه حوزه فرمانداری اش کرده بود؛ و دروغ‌گویی را چنان سخت سیاست* می‌کرد که همگان براین بودند اگر کسی به شاه دروغ بگوید خداوند راست آن را به او آشکار خواهد گرداند.

شاه عباس مهربانی را با سخت‌گیری می‌آمیخت — اما در موارد دیگر با ملازمان و درباریان خود کاملاً دوستانه و درویشانه رفتار می‌کرد و به حقوق و دعاوی حق آنان احترام می‌گذاشت و از خطاهای تصادفی و سهوی آنها چشم‌پوشی می‌کرد. هرچند با مجالس خوش‌گذرانی و باده‌نوشی مخالف نبود لیکن همواره در این فکر بود که به درستی از موقعیت شاهان و درباریان کشورهای همجوار مطلع شود و توجه زیادی به توسعه اداره جاسوسی خود می‌کرد. تا حدودی اهل زبان و زبان‌شناس بود و نه تنها شاعری را می‌ستود بلکه خود گاهگاهی شعر می‌گفت.

شهرهای مورد علاقه او — از جمله شهرها و نواحی که از بذل توجهات او آباد شد، جز پای‌تختش اصفهان، مشهد و مقبره مقدس امام هشتم امام رضا بود که چنانکه دیده‌ایم، آنرا از دست حملات وحشیانه ازبکان متعصب نجات داد و به مرتبت شکوه و جلال کامل رساند؛ اردبیل موطن اصلی خانواده اش؛ قزوین، پای‌تخت قبلی صفویه؛ کاشان، که در نزدیکی هایش سد معروف به بند قهرود^۱ را بنا کرد؛ استرآباد؛ تبریز؛ همدان؛ و در استان مازندران، که دوست داشت هنگام فراغت را در آنجا بگذراند، کاخ‌های با شکوه بنا نهاد و ایجاد راه شوسه بزرگی که از استرآباد به اشرفیه منتهی می‌شد، که شرح جزئیات احداث آن

مانند فرمان قضا و قدر بامضا رساند و اگر از روی شفقت ابوت تأخیر در قتل پسر جایز دارد، حکم برعکس آن فرمایند و اگر او نیز تعلل نماید دیگری بقتل هر دو می‌پردازد و بدین جهت نفاذ امرش مرتبهٔ اعلی یافته، احدی را زهره آن نیست که لحظه‌ای از فرمان قضا جریانش تخلف تواند» (عالم‌آرای عباسی، چاپ تهران، پایان مجلد دوم، ص ۱۱۰۵). ح. ۵. تنبیه و عقوبت

۱. نگاه کنید به کتاب یکسال در میان ایرانیان، تألیف نگارنده، صفحات ۱۸۵ — ۱۸۶. ب.
یکسال در میان ایرانیان بوسیله ذبیح الله منصوری در دو جلد ترجمه شده و انتشار یافته است. ح.

بطور کامل در اثر بزرگ لرد کرزن درباره ایران آمده است^۱ از جمله کارهای آبادانی او به شمار می آیند.

فتوحات او— اما درباره فتوحاتش باید خاطر نشان کرد که لشکریانش از شمال شرقی تا مرو، نسا، ابیورد، اندخود و حتی تا بلخ پیشروی کردند و در شمال غربی تا نخجوان، ایروان، گنجه، تفلیس، دربند و باکو رسیدند.

مشاهیر^۲ دربار او— برشمردن مشاهیری از طبقات گوناگون که اسکندر منشی در کتاب خود که بین سالهای ۱۰۲۵ هـ. ق / ۱۶۱۶ م می نوشت، آورده است، کار بیهوده ایست اما مهمترینشان از میان روحانیون و علما عبارتند از میرمحمدباقر داماد^۳ و شیخ بهاءالدین^۴ عاملی؛ از میان خوشنویسان^۵: مولانا اسحق سیاوشانی، محمدحسین تبریزی، میرمعز کاشی، میرصدرالدین محمد و دیگران؛ از میان هنرمندان^۶ و نقاشان مینیاتور مظفر علی زین العابدین، صادق بیگ، عبدالجبار و دیگران؛ از میان شعرا^۷، ضمیری، محتشم، ولی [دشت بیاضی].

۱. جلد اول، صفحات ۳۷۶ — ۳۷۸ و غیره. ب.
۲. ترجمه کتاب کرزن از وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۴۷۱ — ۴۷۲. ح.
۳. برای شرح حال مشاهیر و بزرگان دربار شاه عباس اول (کبیر) باید به کتاب شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی مراجعه کرد که پیش از این مجلدات آن را نام برده ایم. ح.
۴. میرمحمدباقر بن محمد استرآبادی معروف به میرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۰ یا ۱۰۴۱ هـ. ق) در موارد دیگر کتاب نیز از او صحبت شده است. ح.
۵. بهاءالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ هـ. ق) باز هم در جای دیگر از او گفتگو شده است. ح.
۶. درباره خوشنویسان معاصر شاه عباس رک: شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۵۲ — ۶۸ و مخصوصاً دو خوشنویس معروف: علیرضا عباسی و میرعماد قزوینی که ادوارد براون از آن دو نام نبرده است. هم چنین (رک: تاریخ خوشنویسان تألیف دکتر مهدی بیانی) سال مرگ علیرضا عباسی معلوم نیست و برای او عمر درازی نوشته اند، اما میرعماد قزوینی به اتهام سنی گری به اشاره شاه عباس در سال ۱۰۲۴ هـ. ق بقتل رسید. ح.
۷. راجع به هنرمندان و نقاشان معاصر شاه عباس رک: ج ۲، ص ۶۹ — ۷۳ کتاب شاه عباس اول تألیف فلسفی مخصوصاً آقا. رضای کاشی نقاش معروف که بسال ۱۰۴۸ هـ. ق درگذشته و او را نباید با علیرضا عباسی و هم چنین رضا عباسی نقاش چیره دست دیگر همان عصر اشتباه کرد. صادق بیگ افشار نیز از نقاشان معروف آن عصر و شاگرد استاد مظفر علی بوده است. ح.
۸. درباره شاعران زمان شاه عباس و رفتار او با شاعران و علاقه اش به شعر و شاعری و شاعران مورد احترام شاه عباس مانند حکیم شفائی و نام و نشان و شرح حال همه شاعران دربار شاه یا ملاح او، رک: کتاب شاه عباس اول، ج ۲، ص ۲۷ — ۴۹، هم چنین رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲. از میان این شاعران عتابی و زلالی خوانساری هم بیشتر مورد توجه شاه عباس و غالباً در خدمت او بوده اند. ح.

شعرا — وحشی، خواجه حسین، میرحیدر معتمایی، برادران طیفور و داعی، واله و ملک قمی، حاتم کاشانی، صبری روزبهانی، حسابی، قاضی نوراصفهان‌ی، حالتی، هلاکی، مظهری کشمیری و فروغی، طبخی، سلطان الفقرا، کاکا و شرمی.

موسیقی دان‌ها — از میان موسیقی دانها^۱ و مطربان حافظ احمد قزوینی، حافظ جلاجل باخرزی، حافظ مظفر قمی، حافظ هاشم قزوینی، میرزامحمد کمانچه‌ای، استاد محمد مؤمن، استاد شهسوار چهارتاری، استاد شمس شیپورغوثی ورامینی، استاد معصوم کمانچه‌ای، استاد سلطان محمد طنپوره‌ای، میرزا حسین طنپوره‌ای، استاد سلطان محمد چنگی، و قصه گویان و شاهنامه خوانان^۲. حیدر، محمد خرسند و فتحی که این دو نفر اخیر اصفهان‌ی و با هم برادر بودند. چون زمان شهرت این طبقه خواننده، مطرب و موسیقی دان بسیار کوتاه است نگارنده^۳ به تفصیل از آنها نام برده است تا روشن شود که در دربار شاه عباس چه نوع قریحه موسیقی مورد پسند بوده است.

مهم‌ترین نقاط ضعف حکومتش — در اینکه شاه عباس شایسته لقب «کبیر» بوده جای حرف نیست و حتی مورخین اروپایی چون سرجان ملکم^۴ سخت گیری‌هایش را، اگر چه موجه نمی‌دانستند، ولی از ذکر آنها خودداری می‌کردند. ولی کشتن ظالمانه پسر ارشدش صفی میرزا و کور نمودن فرزند دیگر بنام خدا بنده میرزا و وقایع مصیبت‌باری که به دنبال این قضایا پیش می‌آید^۵ صفحه سیاهی است در تاریخ حکومت پرافتخار او که با مرگش در اوائل سال ۱۶۲۹م (۱۰۳۸ هـ. ق) پایان پذیرفت. پس از مرگش نوه‌اش سام میرزا بر تخت سلطنت نشست و نام پدر نا کامش شاه صفی را بر خود نهاد و بنام شاه صفی اول شاه شد. در میان مسلمانان^۶ روایت معروفی است که سلیمان در حالیکه بر عصای خود تکیه

۱. درباره موسیقی دانان عصر شاه عباس، رک: ج ۲ کتاب شاه عباس، ص ۲۴۳ — ۲۴۷.

از نوازندگان مجالس شاهانه، یکی میرفضل الله پسر مقصود، دیگر حافظ تانی و حافظ جامی و احمد کمانچه‌ای بودند،

نام و عنوان یا لقب دیگران نیز در همان بحث کتاب (ص ۲۴۵) آمده است. ح.

۲. به صفحه ۲۷، ج ۲، کتاب شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی مراجعه شود. ح.

۳. نگارنده عالم آرای عباسی، مقصود است. ح.

۴. تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵)، جلد اول، صفحات ۵۵۵ — ۵۵۶. ب.

ترجمه کتاب ملکم، ج ۱، ص ۲۷۰ — ۲۷۲. ح.

۵. همان، صفحات ۵۶۰ — ۵۶۵. ب.

۶. نگاه کنید به تفسیر قرآن، ۳۴ — (۱۳). ب.

معلوم نیست کدام تفسیر است، این داستان مرگ سلیمان در اکثر تفسیرها ذیل آیه ۱۳ سوره ۳۴ (سبا) آمده است. از جمله تفسیر ابوالفتح رازی چاپ الهی قمشه‌ای ج ۸، ص ۲۱۳، تفسیر کشف الاسرار باهتمام علی اصغر حکمت،

زده بود، ایستاده مُرد. طایفه جن که به فرمان او مشغول ساختن معبد بودند تا یکسال از مرگ او باخبر نشدند، تا اینکه موریانه از داخل عصا را خورد و جسد بر زمین افتاد. این روایت می‌تواند مثالی باشد از سده‌ای که سلسله صفویه پس از مرگ شاه عباس کبیر حکومت کرد، چون شاه عباس با عقل و توانایی‌های دیگرش ایران را تا مدتی قرین آرامش و آبادانی کرد که تا حدود صد سال جانشینانش را با وجود بی‌لیاقتی‌های‌شان از سقوط دور نگاه داشت.

جانشینان شاه عباس کبیر— از این تاریخ تا حمله مصیبت‌بار افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ هـ. ق که باعث براندازی خاندان وی گردید چهار نفر از اعضاء خانواده او بقرار زیر سلطنت کردند: نوه‌اش شاه صفی که پیش ازین مذکور افتاد (۱۶۲۹ – ۱۶۴۲ م / ۱۰۳۸ – ۱۰۵۲ هـ. ق)، نبیره‌اش شاه عباس دوم (۱۶۴۲ – ۱۶۶۶ م / ۱۰۵۲ – ۱۰۷۷ هـ. ق)؛ و نتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه سلیمان دوباره تاجگذاری کرد (۱۶۶۶ – ۱۶۹۴ م / ۱۰۷۷ – ۱۱۰۵ هـ. ق)؛ و فرزند او شاه حسین (۱۶۹۴ – ۱۷۲۲ م / ۱۱۰۵ – ۱۱۳۵ هـ. ق).

شاه صفی (۱۶۲۹ – ۱۶۴۲ م / ۱۰۳۸ – ۱۰۵۲ هـ. ق) که مستبدی خون‌آشام بود — کروسینسکی^۱ درباره شاه صفی گوید: «یقیناً در ایران دوره‌ای به این خون‌آلودی و بی‌شفقتی هرگز نبوده است.» و آنرا چنین توصیف می‌کند: «یک سلسله انقطاع‌ناپذیر از بی‌رحمی و ظلم بود.» در حالیکه هان‌وی می‌گوید^۲: «شاه بسیار اندک در امور دولتی مداخله می‌کرد تا جایی که ایرانیان بزحمت می‌توانستند بفهمند که شاهی دارند، مگر بواسطه وحشی‌گری‌هایی که لکه خون بر دامن سلطنتش بود.» و اضافه می‌کند: «از روی کمال حماقت قندهار و بابل (بغداد) را که دو شهر بسیار مهم مرزی بودند، از دست داد.»

شاه عباس دوم (۱۰۵۲ – ۱۰۷۷ هـ. ق / ۱۶۴۲ – ۱۶۶۶ م) که اگر در باده‌نوشی افراط نمی‌کرد پادشاه خوبی بود — از سوی دیگر شاه عباس دوم بود که بنا به قول کروسینسکی^۳: «پس از شاه اسماعیل اول و شاه عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از

ج ۸، ص ۱۲۵، تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۲، سورة سبا ذیل همین آیه؛ هم چنین در قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری تصحیح حبیب یغمائی، ص ۳۰۹. ح.

۱. صفحه ۴۴ ترجمه انگلیسی (لندن، ۱۷۲۸). ب.

۲. انقلاب ایران (لندن، ۱۷۵۳)، جلد اول، ص ۲۰. ب. (Hanway)

۳. همان، ترجمه انگلیسی ص ۴۹. ب.

خاندان صفویه به خود ندیده بود.» هرچند مانند پدر و نیاکان خویش «بسیار در نوشیدن شراب افراط می‌کرد و تحت تأثیر آن چند عمل ظالمانه انجام داد و شبگردی‌هایی کرد که حقاً درخور ملامت و سرزنش است، اما حقیقتاً در زمان سلطنتش نشان داد که لایق تاج و تخت است.» یسوعی نامبرده اضافه می‌کند: «هرقدر در کار سلطنت پیش می‌رفت، رعایایش بیشتر او را دوست می‌داشتند و همسایگانش بیشتر از او وحشت می‌کردند. او عاشق عدالت بود و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده به مردم ستم روا می‌داشتند، رحم نمی‌کرد، بطوریکه در سفرنامه تاورنیه^۱ چندین مورد از این کارها دیده می‌شود. روحی بزرگ و شریف داشت، نسبت به بیگانگان بسیار مهربان بود و آشکارا از مسیحیان حمایت می‌کرد و ابداً اجازه نمی‌داد کسی به خاطر مذهب به آنها آزار رساند و در این باره می‌گفت: «هیچکس جز خدا در مسائل عقیدتی آنان دخالت نمی‌کند و او فقط بر ظواهر حکومت می‌کند؛ و همه رعایایش، پیرو هر مذهبی که باشند، همه اعضاء یک حکومتند و او باید عدالت را یکسان درباره همگان اجرا کند.»

سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴/۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) شاهی ظالم و هرزه-

با تمام این تفصیل، این سلطنت آخرین شعاع عظمت در سلسله صفویه بود چرا که سلیمان (بار دیگر به قول کروسینسکی^۲) «فضایل و تقوای پدرش شاه عباس دوم را به میراث نبرد و دوران سلطنتش معروف به ظلم و بی‌رحمی است که از آن هزاران شاهد می‌توان آورد، بطوریکه از شنیدن آن لرزه بر اندام هر کسی افتد. وقتی که در حال مستی یا غضب بود، هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دست‌ها، پاها، دماغها و گوشها به دستور او بریده می‌شد و چشمها از حلقه بیرون آورده می‌شد و زندگانی‌ها فدا می‌شد. کوچکترین هوس او می‌گردید؛ شخصی که در آغاز مجلس باده‌خواری و هرزگی بیش از دیگران مورد توجه او بود معمولاً در آخر همان مجلس به قربانگاه می‌رفت. این خصلت را سرجان شاردن^۳، که در بعضی از این نوع مجالس حضور داشته و این اعمال را به چشم دیده توصیف می‌کند. کسانی که به حضور او می‌رفتند چنان خود را در خطر می‌دیدند که یکی از نجیب‌زادگان دربار او می‌گفت هر وقت از حضور او مرخص می‌شوم چندین بار توجه می‌کنم که آیا سرم هنوز روی شانه‌هایم قرار دارد یا نه. در زمان این شاه بود که ایران رو به انحطاط

۱. Tavernier

۲. همان، ترجمه انگلیسی، صفحات ۸-۵۷. ب.

۳. Sir John Chardin



شاه عباس دوم

رفت. افکارش چنان از پادشاهان دور بود که وقتی او را از خطر عثمانی ها آگاه ساختند و گفتند اگر از حالا به فکر مقابله با آنها نباشد، عثمانی ها پس از فراغت از مصالحه با مسیحیان، به بهترین ایالت های کشورش حمله خواهند کرد، با بی اعتنایی جواب داد اگر اصفهان را برایش باقی بگذارند، با کی نیست.»

شاه سلطان حسین جلوس ۱۶۹۴م (۱۱۰۵ ه.ق)، خلع ۱۷۲۲م (۱۱۳۵ ه.ق)، قتل ۱۷۲۹م (۱۱۴۱ ه.ق) «یک متعصب بی حال» - شاه حسین آخرین شاه صفوی (زیرا آن دو نفری که پس از او نام شاهی داشتند یعنی تهماسب دوم و عباس سوم بازپچه ای در دست نادرشاه بیش نبودند)؛ بسیار با پیشینیان خود تفاوت داشت، چون ملایمت و بی حالی اش آنقدر زیاد بود «که توانایی هیچ نوع سخت گیری را نداشت، حتی در مواقع لزوم.»^۱ روزی که تصادفاً با تپانچه اش اردکی را زخمی کرده بود «بقدری متوحش شد که گویی در واقع جنایتی مرتکب شده است و عبارتی را که معمولاً در ایران هنگام ریختن خون انسان بر زبان جاری می کنند، یعنی *فانلواولدم*^۲ را ادا کرد، که معنی آن چنین می شود: «آلوده به خون شده ام.» و فوراً دستور داد دویست تومان به عنوان کفاره گناه بزرگی که مرتکب شده به فقرا بدهند.» تا حدودی اهل تحقیق بود و از علم فقه هم بی اطلاع نبود. بسیار زیر نفوذ ملّاها بود و آنقدر نسبت به فرائض دینی و سواس نشان می داد و آنقدر در خواندن قرآن افراط می کرد که برای خود لقب ملّا یا «ملّا حسین»^۳ تحصیل کرده بود. هرچند در آغاز در نهی منکرات سعی بسیار می کرد، بعدها باصرار مادر بزرگش و ابرام درباریان شرابخوار و خواجه سرایان جاه طلب، آن مشروب ممنوع را چشید، که به تدریج در او چنان تأثیری کرد که «بهیچوجه حاضر نبود به مسائل جدی مملکتی بپردازد و به مطالب مربوط به مملکت گوش فرادهد، بلکه همه آنها را به خواجهگان و وزراء خود محوّل کرده بود و آنها هم هر طور که دلشان می خواست مملکت را اداره می کردند زیرا به خوبی می دانستند شاهزاده ای که آن چنان ضعیف النفس باشد که تمام عریضه ها را بدون مطالعه به دست آنها بسپارد، دیگر نباید از او باک داشت.»^۴

۱. کروینسکی، همان، ترجمه انگلیسی، صفحات ۱۰۵-۱۰۸. ب.

ترجمه عبدالرزاق دنبلی، ص ۲۴-۲۵. ح.

۲. ترکی است. ب.

۳. کروینسکی، همان، ترجمه انگلیسی، ص ۷۱. ب.

۴. همان کتاب، ص ۷۶. ب.

در کتابی مانند این کتاب که قبل از هرچیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و سپس به تاریخ ایران پرداخت، فقط به طرح کلی این مسائل توجه کرد، مگر در مواردی که مربوط به تغییرات قطعی و اساسی در روحیه ملی باشد، دیگر لازم نیست وارد جزئیات دوران اخیر سلسله صفویه شد؛ به ویژه در صورتیکه چندین کتاب نفیس درباره سقوط و انحطاط این سلسله استثنایی موجود است که در آنها اوضاع و احوال ایران در آن زمان بررسی شده و در دسترس خوانندگان انگلیسی زبان قرار دارد.

بهترین گزارشهایی که درباره این دوره موجود است — آدام التاریوس^۱ منشی سفیری که از سوی فردریک دوک هلستین^۲ به روسیه و ایران فرستاده شد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ م (رجب ۱۰۴۶ هـ. ق) تا فوریه ۱۶۳۸ م (شوال ۱۰۴۷ هـ. ق) در ایران بود. سفرنامه و سیاحت نامه هایش که به زبان لاتین نوشته شده بود بعدها به زبان فرانسه و سپس به وسیله جان دیویس^۳ به زبان انگلیسی ترجمه شد. ترجمه انگلیسی این کتاب که در سال ۱۶۶۹ م به چاپ رسیده در دست نگارنده است.

(۱) **التاریوس (۱۶۳۶ - ۱۶۳۸ م)** — التایورس که به زبان اصلی نام او الشلاگر^۴ می شود مشاهده گری تیزبین بود و ظاهراً اطلاعات خوبی از زبان فارسی و ترکی داشت و کتابش یکی از بهترین مدارکی است که در قرن هفدهم میلادی درباره ایران نوشته شده است.

(۲) **رافائل دومان (۱۶۴۴ - ۱۶۹۶ م / ۱۰۵۴ - ۱۱۰۸ هـ. ق)** — پدر رافائل دومان سرکرده راهبان اصفهان به سال ۱۶۱۳ م متولد شد و به سال ۱۶۴۴ م به ایران رفت و در سال ۱۶۹۶ در آنجا وفات یافت. کتاب او به نام وضع ایران در سال ۱۶۶۰^۵ که شفره آن را استادانه ترجمه کرده است شرحی گرانبها، اگرچه تا حدی ملال انگیز، از نهادهای ایرانی می دهد که از لحاظ تاریخی پس از کتاب التاریوس نوشته شده است.

(۳) **شاردن^۶ (۱۶۶۴ - ۱۶۷۷ م / ۱۰۷۵ - ۱۰۸۸ هـ. ق)** — شوالیه شاردن به سال ۱۶۴۳ م دیده به جهان گشود و دوباره به ایران آمد و هر بار در حدود شش سال در

۱. Adam Olearius راجع به ترجمه سفرنامه التاریوس، رک: حواشی صفحه ۱۴. ح.

2. Helestein 3. John Davies 4. Oelschläger

5. *Estat de la Perse en 1660*

6. M. Schefer (Paris, 1890)

۷. راجع به ترجمه سفرنامه شاردن، رک: حواشی صفحه ۱۴. ح.

آنجا اقامت گزید (۶۴-۱۶۶۷ م و ۷۱-۱۶۷۷ م) و در سال ۱۶۸۱ مقیم لندن شد و در همان جا به سال ۱۷۱۳ م وفات یافت. از چاپ‌های گوناگون کتاب او بعنوان سفرهایی به ایران، نگارنده از نسخه‌ای که لان گلس^۱ دانشمند درده جلد منتشر کرده سود جسته که آخرین جلد آن (صفحات ۱۵۱-۲۴۴) زیر عنوان ملاحظات تاریخی درباره ایران از قدیم‌ترین زمانها تا عصر حاضر^۲ چاپ شده است و شرح جالبی از تاریخ ایران تا زمان فتح‌علیشاه قاجار می‌دهد.

(۴) شیخ محمدعلی حزین (۱۶۹۲-۱۷۷۹ م / ۱۱۰۳-۱۱۹۳ ه.ق)

— شیخ محمدعلی حزین که نسبش به شیخ زاهد گیلانی معروف، مرشد شیخ صفی‌الدین، جد شاهان صفوی می‌رسد، به تاریخ ۱۶۹۲ م (۱۱۰۳ ه.ق) در اصفهان متولد گردید و بخش اعظم زندگی خود را در آن شهر گذراند تا اینکه برای همیشه به سال ۱۷۳۴ م (۱۱۴۶ ه.ق) ایران را به قصد هندوستان ترک کرد. احوال و خاطرات خود را (متن اصلی^۳ فارسی آن با ترجمه انگلیسی به وسیله اف. سی. بلفور^۴ به سال ۱۸۳۰-۱ م چاپ شده است) به سال ۱۷۴۱ م (۱۱۵۴ ه.ق)^۵ نوشت و در سن کهولت به سال ۱۷۷۹ م (۱۱۸۰ ه.ق) در بنارس دینه از جهان فرو بست. اگر چه خود او در مصیبتی که به سال ۱۷۲۲ م (۱۱۳۴ ه.ق)^۶ بر اصفهان نازل شد حضور داشت، اما شرحی که از بدبختی‌های ساکنین این شهر در زمان محاصره آن به دست افغانها می‌دهد به مراتب از نوشته‌های کروسینسکی و دیگر ناظران اروپایی مبهم‌تر و نارساتر است. گزارشی که از احوال سیاستمداران، فقها، و شاعران زمان خود می‌دهد از سوی دیگر به کتاب او ارزش ویژه‌ای می‌بخشد.

(۵) کروسینسکی^۷ (۱۷۰۰-۱۷۲۷ م) — کروسینسکی کشیش که سرکرده

یسوعی‌های اصفهان به مدت هیجده الی بیست سال قبل از سال ۱۷۲۲ م بوده تاریخ قابل

1. Langlès (Paris, 1811)

2. Notice chronologique de la Perse, depuis le temps les plus reculés Jusqu'à ce Jour.

۳. متن فارسی تاریخ و سفرنامه حزین در مقدمه دیوان او با تصحیح بیژن ترقی (ص ۱-۱۰۷) بچاپ رسیده است. ح.

4. F.C. Belfour

۵. «مجملاً از حین ورود به شاه جهان‌آباد تا حال تحریر که آخر سال اربع و خمسين و مائة بعد الألف است، سه سال و کسری گذشته...» (ص ۱۰۷، مقدمه دیوان حزین لاهیجی). ح.

۶. مقدمه دیوان حزین لاهیجی به تصحیح بیژن ترقی، ص ۳۶-۴۰: «مجملاً چندی بر نیامد که حادثه اصفهان و محاصره آن رخ نموده مجمل آن قضیه که از غرایب احوال روزگار شعبده‌باز است اینکه...» (۳۷). ح.

۷. راجع به ترجمه سفرنامه او، رک: حواشی صفحه ۱۴. ح.

ستایشی به نام تاریخ انقلاب ایران^۱ از آغاز سلسله صفویه تا ۱۷۲۷م تألیف کرد که در این کتاب شرح وقایع حمله افغانه و نتایج آن به تفصیل آمده است.

(۶) هانوی^۲ (۱۷۴۳ - ۱۷۵۰م) - جوناس هانوی که در سالهای ۱۷۴۳ - ۴م در ایران بود کتابی در دو جلد به سال ۱۷۵۳م (۱۱۴۶ ه. ق) به نام گزارش تاریخی بازرگانی انگلستان در دریای خزر، همراه با سفرنامه ها^۳ منتشر کرد و بعدها دو جلد دیگر بر آن افزود: انقلاب ایران^۴، جلد اول شامل سلطنت شاه سلطان حسین و حمله افغانه، و سلطنت سلطان میر محمود و جانشینش اشرف^۵، و جلد دوم به نام تاریخ غاصب معروف نادرقلی^۶، از تاریخ تولد او به سال ۱۶۸۷م تا وفاتش به سال ۱۷۴۷م، به انضمام وقایع حکومت ناموفق جانشینش عادل شاه^۷. در بخش آغازین تاریخش هانوی اظهار می دارد که بسیار مدیون کروسینسکی است، ولی در بخشهای بعدی کتاب (۱۷۲۷ - ۱۷۵۰م)، و در طول گزارش تاریخی نادرشاه به طور مستقل و مستند مطالب با ارزشی را نقل می کند و شرحی که می دهد در سراسر بقیه کتاب جالب و خواندنی گرا است.

مورخین ایرانی به نوشتن مطالبی درباره دوران اخیر سلسله صفویه راغب نبودند - فقط عده قلیلی از نویسندگان و سیاحان هستند که آثارشان مسائل این دوره را روشن می کند و از آنها نام برده ام زیرا آنها از منابع و مآخذ اصلی نگارنده بوده اند اما اگر کسی بخواهد گزارش طولانی و مفید و جامعی را بخواند باید به پیش گفتار شفر بر کتاب پدرافائل دومان که قبلاً مذکور افتاد مراجعه نماید. کتاب های مورخین اروپایی در این باره بنا به قول سرجان ملکم^۸ خیلی آموزنده تر و روشن بخش تر از کتاب های مورخین ایرانی است، چرا که این نویسنده درباره آنان می گوید: «به زحمت می توان دورانی به این ناخوش آیندی تصور کرد. مدت قریب یک قرن بدون اینکه هیچ واقعه سیاسی بزرگی رخ

1. *History of the Revolution of Persia*

۲. Jonas Hanway قسمت تاریخ نادرشاه از سفرنامه هانوی بوسیله دکتر اسماعیل دولتشاهی ترجمه و چاپ شده است. ح.

3. *An Historical Account of the British Trade over the caspian sea, with a Journal of Travels.*

4. *Revolution of Persia*

5. *The Reign of Shah Sultan Hussein, with the Invasion of the Afghans, and the reigns of Suttan Mir Mahmud and his successor Ashraf.*

۶. این قسمت از کتاب هانوی بوسیله دکتر اسماعیل دولتشاهی ترجمه و منتشر شده است. ح.

7. *The History of the Celebrated Usurper Nadir Kouli, from his birth in 1687 till his death in 1747 to which are added some particulars of the unfortunate reign of his successor Adil Shah.*

۸. تاریخ ایران (لندن، ۱۸۱۵م)، جلد اول، صفحات ۵۶۸ - ۵۷۰. ب.

دهد، سپری شد؛ و آن آرامش و صلح و صفای فوق العاده برای ایران فایده ای نداشت. درست است که شاهزادگان، نجیب زادگان، و امرای بزرگ این سلطنت از خطر جنگ داخلی و خارجی مصون بودند؛ ولی جان و مالشان بازیچه شاهان ضعیف النفس و ظالم و هرزه بود. طبقات پایین تر کمتر از طبقات بالا دچار خطرات می شدند اما روزه روز خوی جنگجویانه خود را از دست می دادند؛ و آنچه که در پرتو آرامش و صلح و صفا به دست آوردند، هنگامی که دیگر نمی توانستند از کشورشان دفاع کنند، تقریباً همه ارزش خود را از دست داد. این دوره با هیچ دست آورد قابل ملاحظه ای از دوران دیگر متمایز نیست. هیچ شخصیتی که مورخ بتواند با خشنودی از او یاد کند ظهور نکرد. می توان گفت شاید علت تمامیت ارضی مملکت به خاطر شهرتی بود که قبلاً کسب کرده بود، تا اینکه آنچه به دست آورده بود از دستش برفت و سرانجام در انحطاط تدریجی و حتمی نتوانست کمترین کوششی در جهت رفع این مصیبت عظیم بکند. ویرانی ای که به علت حمله چند قبیله افغانی بر آن وارد شده بود، و فتح ایران به دست آنها این کشور را چنان در نظر جهانیان خوار ساخت که نباید تعجب کنیم چرا مورخین خواستند از گزارش این وقایع دردناک که باعث خفت بود دوری گزینند.»

شیخ علی حزین^۱ هم بر این عقیده است و می گوید: «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال^۲ بود. پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب به یکصد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود دغـرغه علاج آن فتنه بخاطر نمی گذشت^۳ تا اینکه محمود^۴ مذکور با لشکر موفور به ممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوائل سال اربع و ثلاثین و مائة بعد الالف بود.»
جوناس هانوی^۵ نیز به همین گونه سخن می گوید: «ایران هیچ گاه بیشتر از آغاز این

۱. صفحه ۱۰۶ متن فارسی بلفور، صفحه ۱۱۶ ترجمه او. ب.

تاریخ و سفرنامه حزین در مقدمه دیوان او به تصحیح بیژن ترقی، ص ۳۷-۳۸. ح.

۲. چشم بد و چشم زخم را عربها عین الکمال^۵ می گویند زیرا هر چیز که در نوع خود به کمال رسد آماج حملات خواهد بود. ب.

۵. عین الکمال یعنی چشم زخم، نظری که بچیز زیبا و خوب زیان رساند (آندراج). ح.

۳. تصرف قندهار به دست افغانهای یاغی به رهبری میرویس. ب.

۴. پسر و جانشین میرویس.

۵. انقلاب ایران، جلد اول، ص ۲۲. ب.

قرن [یعنی هیجدهم] (دوازدهم هجری قمری) از آسایش کامل بهره‌مند نبود. معاهداتی که با همسایگان خود بسته بود کاملاً رعایت می‌شد و این کشور را از هر حمله خارجی مصون می‌داشت؛ با توجه به بی‌حالی و عیاشی و تجمل‌پرستی ساکنینش که نتیجه دوران طولانی صلح بود، هیچ تصویری از خطری که به علت بلندپروازی اهالی خود این کشور ایجاد شود در ذهن‌ها به وجود نمی‌آمد. این کشور پادشاهی که در گذشته شاهد انقلاب‌های بی‌شمار بود ظاهراً بر پایه‌های محکمی استوار ایستاده بود تا اینکه خبر انهدام آن تمام جهانیان را دچار شگفتی کرد، مسبب این مصیبت متحیرکننده مردمی بودند که حتی برای حکام خود شناخته نبودند و امروزه فقط به خاطر شهرت کشورهای که زیر انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت پیدا کرده‌اند. این قوم... را به نام افاغنه می‌شناسند.^۱

نقاط ضعف سیاست شاه عباس — قبلاً اشاره شد که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دوراندیشانه بود اما این سخن نیاز به تفسیر دارد؛ زیرا در حالیکه او بسیار بر قدرت سلطنت افزود، بدون شک سرانجام کارهایش منجر به تضعیف ملت و انحطاط فرمانروایان آن شد. شاهان سابق بیشتر گرفتار خویشاوندان بلندپرواز، رؤسای پر قدرت قبایل و شهروندان گردن‌کش و یاغی بودند؛ اما شاه عباس عزم کرده بود که به تنهایی این مسائل را چاره‌سازی کند. بجای آنکه پسران خود را به مقامات عالی اداری برساند و در جنگ‌ها نقش‌های اصلی را به آنان تفویض کند، یا آنها را کور کرد یا فرمان قتلشان را صادر نمود و یا در چهار دیواری حرم زندانی‌شان کرد. در این مکان هم، چنانکه کروسینسکی^۲ تشریح می‌کند، آنها بجای اینکه عیاشی و خوش‌گذرانی کنند، روزگار سختی را در فقر و محرومیت می‌گذراندند؛ آموزش و پرورششان بسیار ناقص و زیر نفوذ خواجه‌گان حرمسرا بود — چرا که همین خواجه‌سرایان سرانجام در کشور صاحب مقام و قدرت می‌شدند. پیش از این هم اشاره کردیم^۳ که چگونه نجبا و بزرگان و رؤسای قبایل را از میان برداشت و شاهسون را به وجود آورد تا با هفت قبیله‌ای که منشاء قدرت پیشینیانش بودند برابری کند. مثال

۱. مورخین عرب از جمله ابن‌الاثیر در چند جا از افاغنه نام برده‌اند که نخستین آن به سال ۱۹۷۶ — ۷/م ۵۳۶۶. ق بوده است. در اواسط قرن چهاردهم میلادی در جنوب شرقی ایران مزاحمت‌هایی ایجاد کرده بودند. نگاه کنید به ترجمه اختصاری نگارنده از تاریخ گزیده (از انتشارات ای. جی. گیب، سری چهاردهم، جلد دوم)، صفحات ۱۶۱ به بعد. ب.

۲. همان، صفحات ۶۵ — ۷۰. ب.

نگاه کنید ایضاً به ترجمه تاریخ ملکم، ص ۲۶۸ — ۲۶۹. ح.

۳. نگاه کنید به صفحه ۱۱۳ به بعد. ب.

جالب‌تری در مورد بکار بستن پند «تفرقه بینداز و حکومت کن» (Divide et impera) بوسیله او این بود که عمداً کوشید در شهرهای بزرگ دو حزب مخالف بطور تصنعی به وجود بیاورد که بنا به قول کروسینسکی^۱ نام آنها پلنگ و فلنگ بود و این دو حزب هرچند وقت یکبار جدال‌های خونینی با یکدیگر می‌کردند و همانطور که کروسینسکی می‌گوید، «چنان با هم مخالف و دشمن یکدیگر باشند تا مردم ایالت مختلف همیشه سلاح در کف در مقابل همدیگر بایستند و تنفر و دشمنی‌های‌شان را به جاهای دیگر منتقل نکنند.» [کروسینسکی] اضافه می‌کند (ص ۹۲) که «گرچه مسلح نبودند، چون قرار نبود جز از سنگ و چوب از وسائل دیگری استفاده کنند، جنگ‌های‌شان چنان همراه با خونریزی و درنده‌خویی بود که شاه مجبور می‌شد نگهبانان خود را با شمشیرهای از نیام کشیده به میان‌شان بیاندازد تا آنها را از هم جدا کنند؛ و این کار آسان نبود، چون حتی با بکار بستن روشی اینچنین خشن به سال ۱۷۱۴م (۱۱۲۶ هـ. ق) در اصفهان مجبور شدند قبل از جدا کردن منازعین، در حدود سیصد تن از آنان را در همان مکان از دم تیغ بگذرانند.»

تسلط ملّاها که معروفترین آن‌ها ملّا محمد باقر مجلسی بود — در عهد «شاه سلطان حسین» آخرین پادشاه خوش‌نیت ولی بدبخت سلسله صفوی علاوه بر خواجگان حرم‌سرا یک طبقه دیگر هم به قدرت رسیدند که نفوذ و قدرتشان باعث وحدت روحانی یا کارایی ملّی نگردید. این طبقه همان روحانیون بزرگ بودند که سرانجامش ظهور ملّا محمد باقر مجلسی بسیار متنقذ و مخالف شدید صوفیان و مرتدان بود که شرح کامل کارهایش در یک فصل مستقل خواهد آمد. مریدان و پیروانش^۲ گویند پس از مرگش به سال ۱۱۱۱ هـ. ق / ۱۶۹۹ — ۱۷۰۰م^۳ طولی نکشید که مشکلات به حدی رسید که سرانجام مصیبت بزرگ سال ۱۷۲۲م (۱۱۳۵ هـ. ق) رخ داد و برآند که فقدان یک شخصیت مذهبی ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی بعضی خود او و یارانش را مسبب این مخاطرات می‌دانند و معتقدند که آنها با تعصبات شدید خود مسبب اصلی آن پیش آمده‌اند.

۱. همان، ص ۹۱. هانوی (جلد سوم، ص ۳۲، adeale،، و ص ۳۳) آنها را پلوک و فلوک می‌نامد. در دوره بعدی به آنها حیدری و نعمتی می‌گفتند. ب.

۲. مثلاً در قصص العلماء، ص ۲۱۶. از چاپ سنگی سال ۸۸ — ۱۸۸۹م / ۱۳۰۶ هـ. ق. ب.

۳. ماده تاریخ وفات او «غم و حزن» است. ب.

فصل چهارم

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر

(۱۷۲۲-۱۹۲۲ م / ۱۱۳۵-۱۳۴۰ ه. ق)

فقط پس از تردید بسیار و پس از انجام دادن چندین تجربه و آزمایش تصمیم گرفتم که در یک فصل دو قرن از تاریخ ایران را اجمالاً بررسی کنم. اگر کتاب حاضر فقط جنبه تاریخ سیاسی ایران داشت، البته لزومی نداشت دست به چنین کاری بزنم؛ چرا که این دوره طولانی شاهد حمله افغانه و خرابی هایی بود که در اثر آن به بار آمد؛ ظهور و پیشرفت برق آسا و افول ناگهانی آن فاتح شگفت انگیز یعنی نادرشاه؛ ظهور کریم خان زند در دنیایی پر از هرج و مرج و تیره روزی، فرمانروایی که به اعتقاد همگان بهترین کسی بود که بر ایران حکومت کرد، و جانشین دلاور ولی بدبخت او لطفعلی خان؛ تأسیس سلسله قاجاریه که هنوز هم حکومت می کند، و در همان زمان از میان همه اتفاقات مهم، وقوع دو پدیده استثنایی (ظهور و تکامل جنبش مذهبی بابیه از سال ۱۸۴۴ م / ۱۲۶۰ ه. ق و انقلاب سیاسی ۱۹۰۶ م / ۱۳۲۴ ه. ق) که بطور عمیقی در زندگی روحی و تکامل ادبی ایران مؤثر بود از جمله مسائلی است که درباره هریک از آنها بجای یک فصل می توان یک جزوه طولانی نوشت. بهر حال، این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از دیدگاه ادبیات نوشته شده و تاریخ قسمت فرعی آن محسوب می شود و اگر تحصیل کرده ترین اروپایی ها حتی اطلاعات مختصری از کلیات تاریخ مشرق زمین داشتند، دیگر لزومی به نگارش بخش تاریخی آن نبود. اگر از این دیدگاه به قضیه نگاه کنیم لازم است شرح بیشتری درباره دوران های انتقال، یا اعصاری که فضل و دانش شکوفا بوده بدسیم تا به دوران هایی بپردازیم که میان

عقاید و باورهای متضاد یا بلندپروازی‌هایی که متنازع یکدیگر بوده، درگیری‌های بی‌حاصلی وجود داشته است. بخش اعظم دو قرن را که اکنون ما مورد توجه قرار می‌دهیم متعلق به مقوله اخیر است. در این عصر زبان ادبی (که در قرن چهاردهم میلادی [قرن هشتم هجری] در واقع قوام گرفت، تا جایی که غزلیات حافظ، اگر بخاطر زیبایی بی‌مانندش نبود، انگار همین دیروز سروده شده است) تغییر قابل ملاحظه‌ای نکرد؛ تا اواسط قرن نوزدهم میلادی (قرن چهارده هجری) شکل‌های تازه معدودی در زمینه‌های ادبی به وجود آمد و در زمینه‌های معنی و محتوی هم چیز تازه‌ای که تشیع‌گرایی صفویه را تعدیل کند به وجود نیامد تا اینکه آیین بابی به سال ۱۸۴۴ م (۱۲۶۰ هـ. ق) ظهور کرد که باز هم تأثیرات ادبی آن کمتر از تأثیرات ادبی انقلاب ۱۹۰۶ م (۱۳۲۴ هـ. ق) قابل توجه است. به علاوه گزارش مشروح و خوبی از حمله افغانه، نادرشاه و جریان‌ات اوایل دوره قاجاریه به زبان انگلیسی موجود است که در پایان فصل قبل به چند تای آنها اشاره شده است^۱؛ و چنانچه خواسته باشیم آنها را در قالب این کتاب بگنجانیم نه تنها در حق‌شان کوتاهی کرده‌ایم بلکه در واقع به آنها لطمه هم زده‌ایم. از این رو بهتر دانستم که در این فصل فقط به نوشتن مختصری از مهم‌ترین وقایع این دو قرن اخیر اکتفا کنم.

دوران افغانه

(۱۷۲۲ – ۱۷۳۰ م / ۱۱۳۵ – ۱۳۴۳ هـ. ق)

خصلت افغانها – برخلاف اعراب، مغولها، ترکها و تاتارها که در مقهور کردن ایران به دست بیگانگان در گذشته مؤثر بودند، افغانها، هرچند ظاهراً آریایی و در نتیجه از همان نژاد ایرانی می‌باشند، ولی از لحاظ خوی و خصلت با ایرانیان متفاوتند. در سرتاسر کشور کوهستانی و دست‌نخورده‌شان زبان فارسی متداول است، در حالی که جیمز دارمستر^۲ لهجه ویژه آنان یعنی پشتو^۳ را یکی از بقایای زبان اوستایی می‌داند که کتاب

۱. نگاه کنید به صفحه ۱۲۲ به بعد. ب.

۲. جیمز دارمستر خاورشناس معروف فرانسوی (متوفی ۱۸۹۴ م) مؤلف کتاب تتبعات ایرانی در دو جلد حاوی مباحث لغوی و دستوری و ادبی زبانهای ایرانی، و زند و اوستا در سه جلد و مبانی شعر فارسی و کتاب مهدی است که این کتاب بوسیله محسن جهانسوز ترجمه شده و به چاپ رسیده است، رک: فرهنگ خاورشناسان، ص ۱۰۰ و فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵، اعلام. ج.

۳. پشتو یا پختونام زبانی در افغانستان و آن شعبه‌ای از زبانهای ایرانی است. پشتو ظاهراً از لفظ پشتون یا پختون آمده که نام قبیله‌ای از آریاهای ایرانی است. این زبان اصلاً از زبانهای هند و اروپایی است و با زبانهای قدیم آریایی مانند

مقدس زردشتیان به آن زبان نوشته شده است. آنها بسیار از ایرانیان جسورتر، خشن تر و جنگجو ترند و به اندازه ایرانیان مبتکر و بانزاکت نیستند، بلکه ستیان متعصبی هستند و این خود دلیل کافی برای وجود خصومت بین این دو ملت است که باعث شد افغانها به حمله خود به ایران رنگ جنگ مذهبی بدهند.

آغاز اغتشاش در قندهار— در سال ۱۷۰۷ م (۱۱۱۹ هـ. ق) قندهار که مرکز اصلی منازعه دائمی میان شاهان صفوی و پادشاهان مغول هندوستان بود، در اختیار ایرانیان قرار داشت و حکومت آن با خود کامگی مطلق به وسیله یک نجیب زاده گرجی به نام گرگین خان اداره می شد. میرویس یکی از سرکردگان افغانی که نفوذ او در هموطنانش باعث شد که او مورد سوءظن قرار گیرد به دستور گرگین خان به عنوان یک زندانی دولتی به اصفهان تبعید شد. او ظاهراً در این شهر از آزادی نسبی برخوردار بود و بدون هیچ مانعی به دربار سلطان حسین راه یافت. چون از کیاست و فراست بی بهره نبود و استعداد زیادی برای جاسوسی داشت، بزودی دسته های مخالفی را که رقابت های شان باعث ویرانی کشور می شد شناخت و با احتیاط و زرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر و حاکم ایرانی در معرض خطر آن بود، دامن زد. این سوءظن البته نسبت به یک مسیحی که از نجبای گرجستان بود زودتر و آسانتر به وجود می آمد. چون بدون شک و تردیدی گمان می رفت که او بیشتر مایل به تجدید حیات ملت خود باشد تا به فکر استقرار و تمامیت ارضی امپراتوری ایران، البته در واقع هیچ دلیلی برای اثبات خیانت او وجود نداشت.

میرویس در مکه— پس از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و خود را کاملاً طرف توجه دربار ایران کرد، اجازه گرفت که به زیارت خانه خدا برود. هنگامی که در آنجا بود گامی دیگر برای اجرای نقشه های خود برداشت. از علمای مهم و معروف فتوی گرفت که آیا رعایای سنی مذهبی که در انقیاد حاکی شیعه و مرتد هستند ناچارند از او اطاعت کنند، و یا مختارند در صورت مقتضی، در مقابل او ایستاده و در صورت لزوم با او

سنسکریت و اوستایی خویشاوندی دارد.

از آثار ادبی این زبان پیش از اسلام چیزی در دست نیست و بعد از اسلام قدیم ترین شاعری که حماسه ای از او نقل شده، امیر کروز است که در سال ۱۵۴ هـ. ق درگذشته و از آن بعد آثاری دیگر به نظم و نثر از این زبان نقل شده و از شاعران و نویسندگان دیگر نام برده اند. از سال ۱۲۹۰ هـ. ق (۱۸۷۳ م) توجه بیشتری در افغانستان به این زبان شده و خواسته اند آن را رسمیتی بدهند و قواعد و کتب و فرهنگهایی برای آن تدوین کنند... (لفت نامه دهخدا، اقتباس و تلخیص مقاله عبالحی حبیبی در سالنامه کابل ۱۳۲۵-۱۳۲۶ هـ. ق).

زبان پشتو بیشتر در غرب و جنوب افغانستان و شمال غربی پاکستان رواج دارد (دائرة المعارف فارسی، ج ۱). ح.

جنگ مسلحانه کنند. فتوای علما مطابق شق دوم و موافق نظر او بود. میرویس آن فتوی را با خود به اصفهان و از آنجا به قندهار برد و در سال ۱۷۰۹ م (۱۱۳۰ هـ. ق) با توصیه های بسیار خوب به نزد گرگین خان رفت. در آنجا فوراً برضد حاکم مزبور توطئه کرد و با استفاده از غیبت موقتی قسمت عمده از نظامیان یک پادگان ایرانی که برای انجام دادن مأموریتی به اطراف رفته بودند، او و همراهانش بر بقیه سربازان حمله کرده تعداد بیشماری از آنان از جمله گرگین خان را کشته و شهر را تصرف کرد. درست در همین وقت بود که فتوای علما که میرویس در مکه به دست آورده بود برای او بسیار مفید واقع شد چون به این وسیله توانست به تردیدهای پیروان ضعیف النفس خود که در آغاز در تمرد و عصیان علیه ایران درنگ کرده بودند پایان دهد و آنها را با هموطنان پرشور دیگر خود متحد کند تا او را به «شاهزادگی قندهار و سرداری لشکریان ملی برگزینند.»^۱

پیروزی یاغیان — دولت ایران پس از آنکه برای مهار کردن مردم شهری که شوریده بودند چند بار اقداماتی غیرجدی انجام داد، سرانجام خسروخان برادرزاده گرگین خان را با یک ارتش سی هزار نفری به تسخیر قندهار فرستاد، ولی با وجود موفقیت نخستین که باعث شد افغانها شرائطی را برای تسلیم خود بپذیرند، رفتار نامناسب خسروخان آنها را مجبور کرد که با وجود ناامیدی حمله جدیدی را آغاز کنند که منجر به شکست کامل ارتش ایران شد که فقط در حدود ۷۰۰ نفر آنان موفق به فرار شدند و سردارشان نیز هلاک شد. دو سال بعد، به سال ۱۷۱۳ م (۱۱۲۵ هـ. ق) یک لشکر دیگر ایرانی به فرماندهی رستم خان عازم قندهار شد که او هم مغلوب یاغیان گردید و در نتیجه تمام ایالت قندهار به تصرف آنان درآمد.

میر محمود پسر میرویس جانشین پدر می شود — میرویس که بدین طریق در عرض پنج یا شش سال دولت افغان را پایه گذاری کرد، به سال ۱۷۱۵ م (۱۱۲۸ هـ. ق) وفات یافت و برادرش میر عبدالله^۲ به جایش نشست و چون وی تحت شرایطی حاکمیت ایران را پذیرفته بود، برادرزاده اش میر محمود فرزند میرویس او را بکشت و بلافاصله به مقام شاهی رسید.

شورش های دیگر برضد ایران — چون بدین ترتیب ضعف دولت ایران بر همگان

۱. کروینسکی، ص ۱۸۷. ب.

ترجمه عبدالرزاق دنبلی، ص ۳۵. ح.

۲. نام برادر میرویس، میرعبدالعزیز بود (انقراض سلسله صفویه، تألیف لاکهارت، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی.

ص ۶۰۰ نقل از میرزا مهدیخان استرآبادی). ح.

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۳۳

آشکار شد، دیگران نیز متمایل به سرمشق قرار دادن کار افغانهای قندهار شدند. از میان اینها می‌توان افغانهای ابدالی هرات، ازبکهای ماوراءالنهر، کردها، لزگی‌ها و عرب‌های بحرین را نام برد و اگرچه سردار ایرانی صفی قلی خان با ۳۰,۰۰۰ سرباز موفق شد ارتش ۱۲,۰۰۰ نفری ازبکها را شکست دهد ولی بلافاصله به دست افغانهای ابدالی کشته شد.

افغانها کرمان را تصرف می‌کنند — در سال ۱۷۲۰ م (۱۱۳۲ هـ. ق) میرمحمود شروع به حمله کرد، از بیابانهای سیستان گذشت و به کرمان رسید و آنجا را اشغال نمود، اما چهار ماه بعد بوسیله سردار ایرانی، لطفعلی خان، از آنجا بیرون رانده شد و لطفعلی خان پس از این پیروزی به شیراز رفت تا «لشکری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود به وجود بیاورد». منظورش از این کار این بود که افغانها را شکست دهد و قندهار را باز پس بگیرد. متأسفانه پیش از عملی کردن تصمیمش به علت یکی از دسایس درباری، که با شتاب در حال نابود کردن امپراتوری ایران بود، موقعیتش متزلزل گردید، عنوان سرداری از او گرفته شد و به عنوان زندانی به اصفهان منتقل گردید. در همین حال ارتشی را که او با زحمات بسیار جمع‌آوری کرده و نظم داده بود به سرعت از هم پاشیده شد و از سوی دیگر افغانها جانی تازه گرفتند، فتح و غارت شماخی بوسیله لزگی‌ها و ظهور علائم عجیب در آسمان بیش از پیش باعث دلسرد شدن ایرانیان گردید و فرمان شاه سلطان حسین برای استغفار عمومی و توبه، دلسردی و افسردگی مردم را افزایش داد.

زردشتیان به افغانها می‌پیوندند — سال ۱۷۲۲ م (۱۱۳۵ هـ. ق) که سال شومی بود با محاصره و فتح مجدد کرمان به دست میرمحمود آغاز گردید. مهم‌ترین واقعه‌ای که در ارتباط با این قضیه قابل ذکر است، این است که تعدادی گبر^۱ به او پیوستند. اینها بقایای معدودی از ایرانیان بودند که هنوز هم به دین باستانی زردشتی پایبند بوده و فقط در شهرهای کرمان و یزد و ناحیه‌ای که بنام رفسنجان معروف است و در بین این دو شهر قرار دارد و شهر مهم آن بهرام‌آباد است زندگی می‌کردند. چرا این مردم خودشان را به مسلمانان بیگانه وابسته کردند تا به جنگ مسلمانان هموطنشان بشتابند این مسأله‌ای است که درک آن مشکل است؛ مگر اینکه بگوئیم که تعصب بعضی از ملاهای شیعه باعث گردیده که آنها این روش عجیب و غریب را اتخاذ کنند. اگر حقیقت داشته باشد اظهار نظر هانوی در این باره قابل توجه است که یکی از بهترین سرداران میرمحمود زردشتی بوده، اگرچه نام

اسلامی نصرالله^۱ داشته، لیکن بنا به گفته همین نویسنده^۲ او: «از پرستندگان آتش بود زیرا سلطان دوزردشتی استخدام کرد تا آتش مقدس را در کنار مقبره اش همواره روشن نگاه دارند.»

پیشرفت افغانها به سوی اصفهان — میرمحمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر مزبور را نتوانست به تصرف در آورد و علت این امر وجود طوفان بود، ناچار به اصفهان راند و به حالت اهانت آمیزی مبلغ ۱۵,۰۰۰ تومان را که به عنوان پیشکش به وی هدیه کرده بودند تا از آنجا برود، رد کرد و سرانجام در گلناباد که در سه فرسخی پایتخت بود اردوزد، پس از مباحثات بسیار و ابراز عقاید مختلف، ارتش ایران از اصفهان حرکت کرد و در ۷ مارس (۳۰ جمادی الاولی) با لشکر افغان روبرو شد و در روز بعد به علت خیانت والی^۳ خوزستان شکست فاحشی خورد.

جنگ گلناباد ۸ مارس ۱۷۲۲ م (اول جمادی الثانیه ۱۱۳۴ هـ. ق) — جنگ گلناباد که در روز یکشنبه ۸ مارس ۱۷۲۲ م (اول جمادی الثانیه ۱۱۳۴ هـ. ق) بین ایرانیان و افغانها در گرفت همچون جنگ قادسیه که به سال ۶۳۵ م سرنوشت ساسانیان را تعیین کرد، یا جنگی که میان سربازان خلیفه و لشکریان مغول به سال ۱۲۵۸ م (۶۵۶ هـ. ق) در بیرون بغداد در گرفت و کار عباسیان را یکسره کرد، برای سلسله صفوی سرنوشت ساز بود.

یک شباهت عجیب — در این سه جنگ یک شباهت قابل توجهی دیده می شود و آن عظمت و شکوه و قدرت آشکار مدافعین و پستی و ضعف مهاجمین است. در این ارتباط، شباهت میان جنگ های قادسیه و بغداد در جملات معروف از کتاب الفخری^۵ مذکور است و شرح زیر از جنگ گلناباد که بوسیله هانوی^۶ نوشته شده است هرگاه با آن

۱. «محمود خود فرماندهی مرکز و یکی از زردشتیان سیستانی بنام نصرالله جناح چپ را زیر نظر گرفت» (انقراض دولت صفویه، ترجمه دکتر دولتشاهی، ص ۱۶۰ متن و حاشیه). ح.

۲. همان، ص ۱۸۶. ب.

۳. این شخص سید عبدالله یا سید محمد، از سادات مشعشی بود (انقراض سلسله صفویه، تألیف لاکهارت، ترجمه دکتر دولتشاهی، ص ۱۵۱ متن و حاشیه). ح.

۴. راجع به شرح این جنگ و جنگهای دیگر ایرانیان با افغانها، رک: کتاب انقراض سلسله صفویه، تألیف لاکهارت، ترجمه دکتر دولتشاهی، صفحه ۱۵۰ ببعد؛ و نیز ترجمه مصطفی قلی عماد از همین کتاب، ص ۱۵۰ ببعد. ح.

۵. برای ترجمه این قسمت رجوع کنید به صفحه ۴۶۲ جلد دوم تاریخ ادبی ایران* تألیف نگارنده و برای متن فارسی به صفحات ۸ — ۹۷ کتاب چاپ اهلوارت Ahlwart مراجعه نمایید.

* به تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون، جلد دوم، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۳۴۸ متن و حاشیه ۳ مراجعه شود. ح.

۶. انقلاب ایران (لندن، ۱۷۵۳) جلد اول صفحات ۵ — ۱۰۴. ب.

مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود:

«خورشید تازه در افق ظاهر شده بود که دولشگر با دقتی خاص که در این مواقع وحشت انگیز کاملاً طبیعی است، به نظاره یکدیگر ایستادند. ارتش ایران با درخشان ترین زیورهای درباری خود را مزین کرده از پایتخت بیرون آمده بود، چنانکه گویی به جای مبارزه به صحنه نمایش رفته است. گرانبهایی و رنگارنگی سلاح ها و لباس ها، زیبایی اسب های شان، طلا و جواهری که یراق های شان به آن مزین شده بود و شوکت خیمه و خرگاهشان اردوگاه ایرانی ها را بسیار باشکوه و با عظمت جلوه می داد.

از سوی دیگر عده قلیلی از سربازان که خستگی و حرارت آفتاب رنگشان را دگرگون و پوستشان را مجروح کرده بود ایستاده بودند. لباس های شان بقدری مندرس و پاره پاره شده بود که به زحمت آنها را در مقابل گرما و سرما مصون می داشت و اسب های شان که فقط با چرم و برنج زینت داده شده بود، برقی از آنها جز نیزه و شمشیر ساطع نمی شد.»

مقایسه ای میان حمله عرب، مغول و افغان به ایران — این سه جنگ بزرگ و

قطعی از چند جهت به یکدیگر شباهت داشتند. در هر مورد یک سلسله بزرگ تاریخی که درجه فساد درونی اش در زیر پرده شکوه ظاهری اش مستور مانده بود و تا آن وقت کسی یارای مبارزه کردن با آن را نداشت و دارای قدرت و سیادت بود، از حمله قومی جسور و جنگ طلب که تا آن زمان کسی آنها را نمی شناخت، یا یک درجه از توحش بالا تر بود، درهم فرو ریخت. در هر مورد یک دوره کم و بیش طولانی فساد باعث بروز مصیبت نهایی نه تنها ممکن بلکه حتمی گشت؛ فساد، که گرچه حد و اندازه اش تا روزی که در بوته آزمایش قرار نگرفت قابل تصور نبود لیکن برای مورخین متأخر تا حدودی آشکار شد. بر حسب خصلت و قابلیت های مهاجمین نتایجی که حاصل می شد از یکدیگر متمایز بود. مهاجمین عرب قرن هفتم یک امپراتوری تشکیل دادند که تا شش قرن دوام آورد و در سرزمین و مردمی که در انقیاد خود در آوردند دگرگونی ژرف و پایدار به وجود آوردند. دایره فتوحات مغولان حتی از این پهناورتر بود چرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه را مسخر کردند ولی اتحاد و استمرار امپراتوری بزرگی که تأسیس کردند به مراتب کمتر بود. غلبه افغان که اکنون مورد نظر ماست با یک غارت مخرب و همه جا گیر تفاوت زیادی نداشت چرا که باعث شد در حدود هفتاد و پنج سال هرج و مرج به وجود آید (۱۷۲۲ — ۱۷۹۵ م / ۱۱۳۵ — ۱۲۱۰ ه. ق) تا اینکه دوران درخشان حکومت نادر شاه، یا ناپلئون ایران مدتی کشور را آرام

ساخت و تأسیس سلسله قاجار به آن پایان داد. دوران سلطه افغانها بر ایران فقط هشت یا نه سال دوام داشت.^۱

فرار شاهزاده تهماسب میرزا از اصفهان به قزوین — پس از هفت ماه که از جنگ گلناباد گذشت، شاه سلطان حسین بخت برگشته با خفت و خواری تسلیم شد. می‌گویند در آن جنگ ایرانی‌ها تمام توپخانه، باروبنه و خزاین خود به علاوه ۱۵,۰۰۰ از کل ۵۰,۰۰۰ لشکر خود را از دست دادند. در ۱۹ مارس میرمحمود کاخ مورد علاقه شاه و تفرج گاه فرح آباد را، که در سه مایلی اصفهان قرار داشت اشغال کرد و آنجا را مرکز کل فرماندهی سپاه خود نمود. دو روز بعد افغانها، پس از اشغال محله ارمنی نشین جلفا و تحمیل خراج و گرفتن دوشیزگان به زور، به عزم حمله بسوی اصفهان شتافتند، لیکن پس از دو بار شکست (۱۹ و ۲۱ مارس) اقدام به محاصره آن کردند. سه ماه بعد شاهزاده تهماسب میرزا، که برای جانشینی پدر نامزد شده بود، از شهر محاصره شده به قزوین فرار کرد و کوشید برای نجات پایتخت سپاه گردآوری کند که در این کار موفقیت زیادی نصیب او نگردید.

قحطی در اصفهان — طولی نکشید که قحطی مردم را آنچنان در فشار گذاشت که خواستند بر محاصره کنندگان حمله کنند ولی حمله شان به علت خیانت مجدد والی خوزستان، که در تمام این روزهای تاریک نقش اهریمنی را برای شاه نگون بخت بازی می‌کرد، ناموفق ماند. گویی یک نوع جنون یا حماقت بر دربار ایران سایه گسترده بود و این وضعیت در خیانتکاران اعتماد به نفس به وجود می‌آورد تا نسبت به امرای شجاع و میهن پرستی چون لطفعلی خان^۲ سوءظن برده آنها را تنزل رتبه داده یا اخراج کنند. سه یا چهار ماه قبل از پایان یافتن قضیه، رنج‌ها و ناراحتی‌های مردم از قحطی بسیار شد تا جایی که ناچار بودند برای سیر کردن شکمشان، سگ، گربه و حتی جنازه‌های مردگان به جای مانده را بخورند و سرانجام هم بسیاری از مردم تلف شدند. تفصیل رقت انگیز این وقایع را می‌توان در صفحات کتابهای کروسینسکی^۳، هانوی و دیگر گزارشهای تاریخی آن زمان که بوسیله مأمورین هلندی کمپانی هند شرقی^۴ که مقیم اصفهان بودند، و متون اصلی آنها

۱. محمود افغان در ژانویه ۱۷۲۲م (ربیع الآخر ۱۱۳۴ هـ. ق) کرمان را محاصره کرد و در اکتبر همان سال اصفهان را تصرف نمود. پسر عموی اشرف که جانشین او گردید به سال ۱۷۳۰م (۱۱۴۳ هـ. ق) به دست بلوچها کشته شد. ب.

۲. مقصود لطفعلی خان لژگی داغستانی برادرزاده اعتمادالدوله وزیر اعظم بود. ح.

۳. ترجمه کروسینسکی، ص ۶۲ — ۶۳. ح.

4. Dutch East India Company

بوسیله اچ. دانلوپ^۱ در کتاب نفیض درباره ایران (Perzie, Haarlem 1912, pp. 242-257) چاپ شده، خواند.

تسلیم شدن اصفهان به افغانه (۲۱ اکتبر ۱۷۲۲ م / ۲۱ محرم ۱۱۳۵ ه. ق.)
— در اواخر سپتامبر ۱۷۲۲ م (ذی حجه ۱۱۳۵ ه. ق.) شاه سلطان حسین حاضر شد که خود و پای تختش را به مهاجمین افغان تسلیم کند، لیکن میرمحمود، که قصد داشت با ایجاد قحطی هم از تعداد مردم کاسته هم روحیه شان را تضعیف کند، مذاکرات را سه الی چهار هفته بدرازا کشاند، به طوری که در ۲۱ اکتبر اجازه دادند شاه سلطان حسین پای پیاده به فرح آباد، که زمانی اقامتگاه مورد علاقه اش بود ولی آن وقت محل استقرار دشمن بی رحمش شده بود، برود تا تاجی را که شش روز بعد میرمحمود بر سر گذاشت، تسلیم او کند. چون تهماسب میرزا در قزوین خبر استعفای پدرش را شنید، خود را جانشین پدر کرد ولی در ۲۰ دسامبر بوسیله سردار افغانی موسوم به امان الله خان که در سر راه خود قم و کاشان را هم مسخر کرده بود، از قزوین اخراج شد.

استمداد شاه تهماسب از روسیه و عثمانی — در این هنگام تهماسب از روی بیچارگی به سوی روسیه و عثمانی، که آزمندانه چشم به ایران در حال احتضار دوخته و گیلان و تفلیس را هر کدامشان برای خود اشغال کرده بودند، دست دراز کرد. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ م معاهده ای بسته شد که به موجب آن شاه تهماسب در مقابل بیرون راندن افغانها از خاک ایران و بازگرداندن قدرت به او ایالات گیلان، مازندران و گرگان و شهرهای باکو، دربند و توابع آنها را به روسیه واگذار کرد. بلافاصله ترکان عثمانی نیز شهرهای ایروان، نخجوان، خوی و همدان را تصرف کردند ولی از تبریز بیرون رانده شدند. در ۸ ژوئیه ۱۷۲۴ م در قسطنطنیه قراردادی میان روس و عثمانی برای تقسیم ایران بسته شد.^۲

قساوت و سفاکی افغانها — در همین احوال میرمحمود در اصفهان مشغول ظلم و جور بود. در سال ۱۷۲۳ م (۱۱۳۵ ه. ق.) قریب سیصد نفر از نجیب زادگان و سرشناسان شهر را به قتل رساند و خون آشامی را به جایی رساند که در حدود دویست کودک از خانواده های مقتولین را بکشت. همچنین نزدیک به سه هزار نفر از محافظان شاه مخلوع را همراه با

1. H. Dunlop

۲. برای بررسی متن این شش ماده نگاه کنید به جلد اول انقلابات ایران، تألیف هانوی، صفحات ۱-۲۰۰. ب.

اشخاص دیگری که نسبت به احساساتشان ظنین بود یا از نفوذشان واهمه داشت، به قتل رساند. در سال بعد (۱۷۲۴م) سردار افغانی به نام زبردست خان به گرفتن شیراز که سلفش نصرالله^۱ از عهده تسخیر آن برنیامده بود، موفق گردید؛ و در اواخر همان سال میرمحمود خود را آماده حمله به یزد که تا آن زمان تسلیم نشده بود، کرد. ساکنان مسلمان این شهر از ترس این که مبادا زردشتیان بی شماری که در آن زندگی می‌کنند همان کاری را که زردشتیان کرمان کرده و به افغانها پیوسته بودند، بکنند، تعداد بی شماری از آنها را کشتند.

میرمحمود شاهزادگان صفوی را بکشت (۷ فوریه ۱۷۲۵م / ۴ جمادی الثانیه

۱۱۳۷ هـ. ق) — در همین ایام بود که میرمحمود از عصیان روز افزون پسر عمویش اشرف احساس خطر کرد و به علت عذاب وجدان در اثر سفاکی هایی که کرده بود تصمیم گرفت به ریاضت و کشتن نفس پردازد ولی نتیجه اینکار این شد که بر افسردگی و بداخلاقی او افزوده گشت تا این که در ۷ فوریه ۱۷۲۵م بقیه بازماندگان خاندان سلطنتی را به جز شاه سلطان حسین مخلوع و دو تن از فرزندان خردسالش به قتل رساند. از این به بعد اختلال حواس او رو به فزونی گذاشت تا اینکه در ۲۲ آوریل به دست پسر عمویش اشرف که بلافاصله خودش را شاه خواند، کشته شد (۲۲ آوریل ۱۷۲۵م / ۱۹ شعبان ۱۱۳۷ هـ. ق). میرمحمود هنگام مرگ فقط بیست و هفت سال داشت و او را چنین توصیف کرده اند: «دارای قدی متوسط و از زیبایی بی بهره بود؛ گردنش به قدری کوتاه بود که گویی سرش از شانه هایش روییده است؛ صورتی گرد و دماغی پهن داشت و ریشی کم پشت و به رنگ قرمز؛ نگاهش گستاخ و سیمایش خشن و ناخوش آیند بود؛ چشمانش آبی رنگ و کمی چپ و همواره متوجه پایین، گویی در اندیشه های عمیقی غوطه وراست.»

مرگ بطرکبیر و حمله ترکان عثمانی به ایران — مرگ بطرکبیر در این ایام باعث

شد خطر روسیه به عنوان یک کشور همجوار کمتر شود، ولی ترکان عثمانی به طور مداوم پیشروی می کردند و در ۳ اوت ۱۷۲۵م (۴ ذی حجه ۱۱۳۷ هـ. ق) موفق به فتح تبریز گشتند. آنها حتی توانستند به سه منزلی اصفهان برسند ولی قبل از رسیدن به آن بازگشتند. سپس (به سال ۱۷۲۶م) قزوین و مراغه را گرفتند ولی در حوالی کرمانشاه از اشرف شکست خوردند. در همین ایام مذاکرات صلح در قسطنطنیه به وسیله فرستاده اشرف به نام عبدالعزیزخان که به آنجا رفته بود در جریان بود و او گستاخانه پیشنهاد می کرد که اربابش

باید خلیفه شرق و سلطان عثمانی خلیفه غرب شود.

مذاکرات میان ترکان عثمانی و افغانها — این اظهارات او باعث رنجش خاطر بسیار درباریان عثمانی گردید. سربازان و مردم عثمانی به جنگ راغب نبودند و نمی‌توانستند درک کنند چرا باید با همکیشان سنی خود جنگ کنند تا یک سلسله شیعه مرتد را دوباره برسر کار آورند. از سوی دیگر علما را وادار کرده بودند تا به نفع این مسأله فتوی دهند که تجزیه خلافت برای شأن و امنیت اسلام زیان‌آور است. سرانجام در سپتامبر ۱۷۲۷م^۱ معاهده صلح در همدان نوشته شد و به امضاء رسید.

قیام نادر — هنوز این خطر رفع نشده بود که خطر بزرگتری رخ داد و در اندک زمانی باعث نابودی افغانها گشت و این خطر در شخص نادرقلی ظهور کرد که بعدها به نام نادرشاه به شهرت رسید و معروف‌ترین و سفاک‌ترین نابغه نظامی ایران بود. تا این وقت که در حدود چهل سال از سن او می‌گذشت چیزی از وی شنیده نشده بود؛ ولی در این سال از دژ نظامی اش که قلعه‌ای زیبا و طبیعی به نام خود او یعنی کلات نادری^۲ بود، خارج شد و سپاهی از افغانها را شکست داد، و به نام شاه تهماسب دوم نیشابور را تصرف کرد. شاه تهماسب در آن زمان به طور موقتی در فرح‌آباد مازندران منزل کرده بود و رئیس ایل قاجار به نام فتحعلی خان بر او منت نهاده با تکبر و نخوت از وی حمایت می‌کرد.

قتل فتحعلی خان قاجار — پس از این موفقیت نادر به ملاقات شاه فراری رفت و پس از جلب اعتماد او سوءظن شاه را نسبت به فتحعلی خان قاجار برانگیخت و اسباب قتل او را فراهم آورد. در ۱۵ ماه مه سال بعد (۱۷۲۸م) شاه تهماسب همراه نادر (یا تهماسب‌قلی «غلام تهماسب»)، لقبی که او به طور موقت در آن هنگام پذیرفت) با تشریفات و در میان شادمانی ساکنین نیشابور وارد آن شهر شد و پس از مدت کوتاهی مشهد و هرات را اشغال کرد. هم‌چنین سفیری به قسطنطنیه فرستاد و در مقابل شخصی به نام سلیمان افندی به عنوان نماینده از آنجا به ایران آمد.

شکست اشرف در دامغان — در همین ایام اشرف پس از تسخیر یزد و کرمان با.

۱. برای بررسی متن آن که در نه ماده است نگاه کنید به جلد اول کتاب هانوی، صفحات ۵ — ۲۵۴. ب.

۲. لرد کرزن کوشید. وارد این قلعه شود که با کمال دقت از آن مراقبت می‌شد، ولی موفق نشد. نگاه کنید به کتاب ایران او جلد اول، صفحات ۱۴۰ — ۱۲۵ به ویژه به گزارش کلی صفحه ۱۳۴. ب.

کتاب کرزن در دو جلد بوسیله وحید مازندرانی ترجمه شده و انتشار یافته است و پیش از آن علی جواهرکلام تلخیصی از این کتاب در یک جلد ترجمه و منتشر کرده است. ح.

ارتشی مرکب از سی هزار سپاهی به خراسان رفت تا با تهماسب نبرد کند، ولی در ۱۲ اکتبر در دامغان از نادر شکست فاحشی خورد. یک جنگ قطعی دیگر نیز در سال بعد در مورچه خورت اصفهان به وقوع پیوست.

تخلیه اصفهان و قتل شاه سلطان حسین به دست افغانها — افغانها مجدداً شکست خوردند و سپاه دوازده هزار نفری شان اصفهان را تخلیه کرد، لیکن اشرف قبل از تخلیه شهری که به ویرانه ای مبدل کرده بود شاه سلطان حسین نگون بخت را بکشت و اکثر بانوان خاندان شاهی و خزانه سلطنتی را با خود برد. هنگامی که تهماسب دوم در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که با پوشیدن لباس کنیزکان از تبعید نجات یافته و از مشاهده بدبختی و بی احترامی که نسبت به همگان روا می شد هر لحظه اشک از چشمان شاه جاری می گشت.

شکست افغانها در نزدیکی های تخت جمشید و مرگ اشرف (۱۷۳۰ م / ۱۱۴۳ هـ.ق) — نادر پس از ترغیب شاه تهماسب به این که به او این اجازه را بدهد تا به امضاء خود مالیات بگیرد به تعقیب افغانها به سوی جنوب راند تا این که در نزدیکی های تخت جمشید به آنها رسید و دوباره مغلوبشان کرد. اشرف از شیراز به کشور خود گریخت اما سرما، گرسنگی و دشمنی های بی رحمانه ساکنان ولایاتی که در معبر او قرار داشتند سپاهیان را پراکنده کرد و او را وادار نمود تا اسرا و خزاین را رها کند و سرانجام به دست یک عده از قبایل بلوچ کشته شد. بدین ترتیب دوران سلطه مصیبت بار افغانها در ایران که هشت سال طول کشیده بود به سال ۱۷۳۰ م پایان یافت.

دوران نادر

تا زمان قتل او به سال ۱۷۴۷ م (۱۱۶۰ هـ.ق)

هرچند تا سال ۱۷۳۶ م (۱۱۴۸ هـ.ق) نادر مقتضی نمی دید که عنوان شاه را قبول کند، اما از ۱۷۳۰ م به بعد حکمران حقیقی ایران گردید. ضروری نیست از اصل و نسب او که از طبقات پایین بود و کوشش هایی که در جوانی کرد در اینجا سخن رانیم؛ شرح کامل آنها در جای خود در صفحات کتاب های هانوی، ملکم و دیگر تاریخ نویسان ایران دیده می شود.

بی لیاقتی تهماسب — شاه تهماسب از روز اول شخصی تنبل و سست عنصر بود و تنها اقدام مستقلی که توانست برای خود بکند این بود که در سال ۱۷۳۱ م (۱۱۴۴ هـ.ق) به

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۴۱

لشکر عثمانی حمله کرد که منجر به شکست کامل خود او گردید چون هم تبریز و هم همدان را از دست داد و در ژانویه ۱۷۳۲م پیمان صلح ناخوش آیندی با ترکها بست که به موجب آن گرجستان و ارمنستان را به ترکها داد که آنها به او کمک کنند تا روسها را از گیلان، شیروان و دربند بیرون راند.

پادشاهی شاه عباس سوم — نادر که از این جریان بسیار به خشم آمده بود در اوت ۱۷۳۲م به اصفهان آمد و با حيله تهماسب را دستگیر و زندانی کرد و پسر خردسال او را (که فقط شش ماهه بود) با عنوان شاه عباس سوم شاه خواند و فوراً نامه تهدید آمیزی برای احمد پاشا به بغداد فرستاد و بلافاصله در ماه اکتبر به او اعلان جنگ داد.

نبردها و پیروزی های دیگر نادر — در آوریل سال بعد (۱۷۳۳م) نادر بعد از تسخیر کرمانشاه با ارتش ۸۰,۰۰۰ نفری به بغداد آمد ولی در ۱۸ ژوئیه شکست خورد و به همدان عقب نشینی کرد تا به سپاهیان خود سرو سامان بخشد. در پاییز حمله دیگری کرد و در جنگ بزرگی که در آن توپال عثمان دلاور به هلاکت رسید و در ۲۶ اکتبر ترکان عثمانی را شکست داد. پس از خواباندن شورشی که به نفع شاه مخلوع تهماسب در فارس به پا شده بود، به سال ۱۷۳۲م (۱۱۴۵ هـ. ق) به گرجستان حمله کرد، تفلیس، گنجه و شماخی را تسخیر کرد و گیلان، شیروان، دربند، باکو و رشت را از روسیه باز پس گرفت. در سال بعد (۱۷۳۵م) مجدداً ترکهای عثمانی را در نزدیکی های ایروان شکست داد و شهر مزبور و ارزروم را نیز تصرف نمود.

نادر به پادشاهی می رسد — در نوروز سال بعد (۲۱ مارس ۱۷۳۶م / ۱۱۴۸ هـ. ق) نادر مرگ شاه عباس سوم را که کودکی بیش نبود به لشکریان و امرای کشور اعلام داشت و از آنها دعوت کرد تا در ظرف سه روز یا پدرش شاه تهماسب مخلوع را به سلطنت بازگردانند و یا شاه جدیدی انتخاب کنند. میل شخصی او که موافق با میل اکثر امرای ارتش و سربازان بود بر کسی پوشیده نبود و اقلیتی که مخالف با این میل بودند دستپاچه شده و خود را کنار کشیدند تا این که تاج شاهی به اتفاق آراء بر سر او نهاده شد. نادر به سه شرط حاضر شد که شاه ایران شود (۱) سلطنت در خانواده اش موروثی باشد؛ (۲) به هیچ وجه سخنی از بازگشت سلاطین صفوی به میان نیاید و هیچ کس عضوی از اعضاء آن خانواده را که مدعی سلطنت باشد یاری نکند و پناه ندهد؛ (۳) ناسزاگویی به سه خلیفه اول، سوگواری برای شهادت امام حسین و دیگر کارهای مختص شیعیان موقوف گردد. شرط اخیر از همه شروط دیگر برای ایرانیان ناخوش آیندتر بود و هنگامی که نادر از سرکرده روحانیان فتوی خواست

وی آن را به عنوان «مخالف با مصالح مؤمنین حقیقی» محکوم کرد — که این جسارت به بهای جان او تمام شد — چرا که فوراً به دستور نادر خفه اش کردند. نادر به این هم اکتفا نکرد و هنگامی که وارد قزوین شد اوقاف را ضبط و درآمد آن را خرج ارتش خود کرد و گفت ایران به ارتش بیشتر مدیون است تا به روحانیت. در پایان همان سال با عثمانیان معاهده جالبی بست که طبق آن ایران تمام ایالات از دست داده را مجدداً بدست آورد؛ و در دسامبر همان سال با صد هزار سپاهی به افغانستان و هندوستان حمله کرد و پسر خود رضاقلی خان را به جای خود گذاشت.

لشکرکشی به هندوستان — در دو سال بعد (۹ — ۱۷۳۷ م / ۱۱۵۰ هـ. ق) ایران شاهد بزرگترین دست آوردهای نظامی نادرشاه بود. حمله به هندوستان، تسخیر لاهور و دهلی، بازگشت به ایران با غنایم بسیار، چه جنسی و چه نقدی که از اموال هندیان بیچاره گرفته و به عقیده هانوی^۱ در حدود ۸۷,۵۰۰,۰۰۰ لیره انگلیسی بود در عرض این دو سال اتفاق افتاد. به سال ۱۷۳۸ م قندهار، کابل و پشاور را تصرف کرد و در اوایل سال بعد از رودخانه سند گذشت و لاهور را تسخیر کرد و در فوریه ۱۷۳۹ م (۱۱۵۲ هـ. ق) لشکر محمدشاه هندی را که مرکب از دویست هزار نفر مرد جنگی بود در دشت کرنال شکست داد. بدون هیچ مبارزه‌ای دهلی به اشغال او درآمد ولی چند روز بعد شورش اتفاق افتاد که ضمن آن برخی از سربازان نادر کشته شدند و نادر برای انتقام خون آنها دستور قتل عام داد که از هشت صبح تا سه بعد از ظهر طول کشید و ۱۱۰,۰۰۰ نفر از ساکنین آنجا از دم تیغ گذشتند. نادر هرگز این آرزوی را نداشت که هندوستان را در تصرف خود نگاه دارد و پس از اخذ غرامت سنگینی که مذکور افتاد تاج و تخت را به محمد شاه ننگون بخت باز پس داد ولی او را تهدید کرد که در صورت لزوم دوباره باز خواهد گشت و در ماه مه به ایران مراجعت کرد و در راه برای گوشمالی دادن از بکان غارتگر خیره و بخارا، مسیر خود را تغییر داد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ م بخارا را تصرف کرد.

طغیان رضاقلی خان پسر نادر بر ضد پدر و کور شدنش — در غیاب نادر شاه پسرش رضاقلی، تهماسب ننگون بخت و عده بی شماری از اقوامش را در سبزوآب قتل رساند و کم کم شروع به ابراز این عقیده نمود که قدرتی را که پدرش به طور موقت به او تفویض کرده

۱. انقلاب ایران، جلد دوم، ص ۱۸۸. [هانوی] خسارت به هندوستان را صد و بیست میلیون لیره انگلیسی و تعداد

کشته شدگان را ۲۰۰,۰۰۰ نفر ذکر می‌کند (همان، ص ۱۹۷). ب.

• کتاب هانوی، قسمت مربوط به ایران توسط دکتر اسماعیل دولت‌شاهی ترجمه و منتشر شده است. ح.

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۴۳

است به طور دائمی برای خود نگاه خواهد داشت. چون ظن این می‌رفت که رضاقلی کوشش ناموفقی برای کشتن نادر کرده است نابینایش کردند و با این عمل بی‌رحمانه بخت و اقبالی که همواره به نادریاری می‌کرد برای همیشه از میان رفت.

عقاید نادر در مورد مذهب — ظلم، استبداد، آز و اخاذی روزافزون او و از همه بالاتر کوشش برای تحمیل آیین تسنن به رعایای خود روز به روز او را منفورتر ساخت. از ابتکارات او دستور ترجمه فارسی قرآن و تورات و انجیل است. برای ترجمه تورات و انجیل چندین مسیحی را به کار گمارد و در تهران این ترجمه‌ها را برای او می‌خواندند و او هنگام گوش دادن با تمسخر آنها را تفسیر می‌کرد و می‌گفت هر وقت فرصت یابد (شاید به تقلید اکبر) مذهب جدیدی به وجود خواهد آورد که جانشین دین یهودی، مسیحی و اسلام بشود.^۱ نقشه‌های نظامی اش دیگر نتیجه نمی‌داد؛ نبرد او با لزگی‌ها در سال ۱۷۴۱ — ۱۷۴۲ م (۴ — ۱۱۵۵ هـ. ق) موفق نبود و در جنگی که با عثمانی‌ها در سال ۱۷۴۳ م (۱۱۵۶ هـ. ق) کرد نتوانست موصل را بگیرد. شورش‌هایی که در فارس و شروان شد با اشکال و خونریزی بسیار خوابانده شد. معذک طغیان قاجاریه را در استرabad به سال ۱۷۴۴ م (۱۱۵۷ هـ. ق) فرونشاند و ترکان عثمانی را در جنگ بزرگی نزدیک ایروان در اوت ۱۷۴۵ م (۱۱۵۸ هـ. ق) شکست داد و توانست در سال ۱۷۴۶ م (۱۱۵۹ هـ. ق) با آنها به نفع خود صلح کند. در سال بعد نادرشاه به کرمان رفت و اخاذی‌ها و ظلم‌های بسیار در آنجا نمود و از آنجا به سوی مشهد رفت و در اواخر ماه مه ۱۷۴۷ م (جمادی الاولی ۱۱۶۰ هـ. ق) به آنجا رسید. در این شهر نقشه شوم کشتن امرای ارتش و سربازان خود را کشید (اکثر لشکریان او ترکمانان و ازبکان یعنی سنی‌ها بودند)، ولی این نقشه به وسیله یک غلام گرجی برای برخی از امرای ارتش فاش شد و آنها نیز تصمیم گرفتند برطبق مثل دلپذیر فارسی^۲ «پیش از آن که بر آنها چاشت کنند بروی شام خورند.» با وی رفتار کنند.

قتل نادر^۳ (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ م / ۱۹ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ هـ. ق) — شخصی

۱. نگاه کنید به تاریخ ایران سرجان ملکم (چاپ ۱۸۱۵م)، جلد دوم، ص ۱۰۴. ب.

۲. مَثَل «پیش از آنکه دشمن بر تو شام خورد، تو بر او چاشت خور» در امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۵۲۲ آمده. این مثل با تغییر عبارت در قابوسنامه نیز آمده است (تصحیح سعید نفیسی، ص ۶۹) تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ص ۹۸ و تعلیقات ص ۳۳۰ در کلیله و دمنه نیز هست: «و پیش از آنکه خصم فرصت چاشت بیابد برای او شامی ناگواران سازد» (تصحیح مجتبی مینوی، ص ۹۵، حاشیه ۱۲). ح.

۳. راجع به نادرشاه کتب فراوان نوشته شده که از آن جمله است: ذرة نادره و جهانگشای نادری هر دو تألیف میرزا

به نام صالح بیک با چهار همدست مورد اعتماد تصمیم به انجام این کار گرفت^۱ و شبانگاه وارد خیمه نادر شد و کشور خود را از شر کسی رهایی بخشید که نخست آن را از تسلط افغانها نجات داده بود، ولی حالا می‌خواست آن را در زیر یوغی غیر قابل تحمل تربیافکند. نادر شاه به هنگام مرگ شصت و یک سال داشت و یازده سال و سه ماه سلطنت کرده بود (۳۶-۱۷۴۷ م).

آشوب و هرج و مرج پس از مرگ نادر— بعد از نادر برادرزاده اش علی قلی خان با عنوان عادل شاه جانشین او گردید ولی در سال بعد برادرش ابراهیم او را شکست داد و بکشت. خود ابراهیم هم یک سال بعد (۱۷۴۹ م / ۱۱۶۲ هـ. ق) به دست هواخواهان شاهرخ نوۀ نادر کشته شد. شاهرخ که پسر ننگون بخت رضاقلی از یک شاهزاده خانم صفوی، دختر شاه سلطان حسین بود، به سلطنت رسید. ولی زیبایی، جوانی و خصلت انسانی و دوست داشتنی^۲ هیچ کدام او را از بخت بد مصون نداشت چون بلافاصله پس از جلوس به تخت سلطنت به دست سید محمد نوۀ دختری شاه سلیمان دوم صفوی خلع و کور شد. سید نیز قربانی تعدی زمانه و هرج و مرجی شد که بر ایران حکمفرما بود و شاهرخ به تخت سلطنت بازگشت ولی دوباره خلع شد و اسماً حاکم مشهد در ایالت خراسان گردید. این ایالت را احمدخان ابدالی (بعدها معروف به احمد شاه درانی بنیان گذار افغانستان جدید) قبل از ترک ایران برای این منظور در نظر گرفته بود که منطقه بی طرف میان ایران و کشورش باشد. بقیۀ ایام حکومت طولانی شاهرخ نابینا که در حدود پنجاه سال طول کشید بدون هیچ حادثه ای گذشت و او تا سال ۱۷۹۶ م (۱۰-۱۲۱۱ هـ. ق) زندگی کرد.

← مهدی خان استرابادی، عالم آرای نادری به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، تاریخ نادر تألیف مینورسکی ترجمۀ رشید یاسمی، نادرنامه تألیف محمد قدوسی، تاریخ نادر تألیف هنوی (هانوی) نیز به ترجمۀ اسماعیل دولتشاهی چاپ شده است و کتاب نادر لاکهارت که مشفق همدانی آن را ترجمه و منتشر کرده. ح.

۱. طبق تاریخ بعد نادریه (چاپ اسکارماین، لیدن، ۱۸۹۱، صفحات ۱۵ به بعد) که به تفصیلی از این ماجرا سخن می‌گوید این چهار نفر شریک توطئه عبارت بودند از محمدخان قاجار، موسی بیک افشار، خواجه بیک گننزولو و محمد صالح خان که هفتاد داوطلب جوان آنها را همراهی می‌کردند ولی فقط چهار نفر از آنها شهادت این را داشتند که وارد خیمه نادر شوند. قتل در یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ م) به وقوع پیوست. ب.

۲. تاریخ ملکم، جلد دوم، ص ۱۱۱. ب.

ترجمۀ کتاب ملکم، ج ۲، ص ۵۸. ح.

سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴ م / ۱۱۶۳ - ۱۲۰۸ ه. ق)

فضایل کریم خان زند - سرجان ملکم می گوید^۱: «تاریخ ایران از زمان مرگ نادرشاه تا ارتقاء آغا محمدخان، بنیان گذار خانواده سلطنتی، هیچ نکته جالب و قابل توجهی ندارد مگر زندگی کریم خان زند. سلطنت مبارک و مسعود این شاهزاده که مظهر فضیلت و تقوی بود با مقایسه با سلطنت شاهانی که قبل و بعد از او آمدند برای مورخ تاریخ ایران مانند ورود به دره زیبا و سبز و خرمی است پس از مسافرت سختی در سرزمین های بی حاصل و خشک و پر از سنگلاخ و در نتیجه احساس لذت و آرامش برای اوست. شرح کارهای رهبری که با وجود متعلق نبودن به خانواده اشرافی، بدون هیچ خونریزی و جنایت به قدرت رسید و آنرا چنان با اعتدال مورد استفاده قرارداد که در روزگار خود او، همانند انسانیت عدالتش نمونه بود، لذت بخش است.»

دورقیب کریم خان - کریم خان شیراز را پای تخت خود کرد و در زیبایی آن شهر نهایت کوشش را به عمل آورد تا جایی که هنوز هم در آن شهر از او به نیکی یاد می کنند. او هیچگاه بر سراسر ایران حکومت نکرد و هیچوقت از عنوان شاهی استفاده ننمود، بلکه به نام وکیل یا نایب السلطنه قناعت کرد. در آغاز کار، او ویکی از رؤسای بختیاری به نام علی مردان خان مشترکاً نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یا دروغ نوه شاه سلطان حسین بود»^۲ و به نام وی اصفهان را متصرف شدند و در آن شهر بر تخت سلطنتش نشاندند. طولی نکشید که میانشان نزاع درگرفت؛ علی مردان خان کشته شد و کریم خان حاکم حقیقی جنوب ایران گشت. از رقبای او می توان سرکرده افغانها به نام آزادخان را در آذربایجان و شمال غربی و محمدحسن خان قاجار را در ایالات شمالی دریای خزر نام برد که شخص اخیر پدر آغا محمدخان بنیان گذار حقیقی سلسله قاجاریه و فرزند فتحعلی خان بود در آغاز حکومت نادر به قتل رسید.

از میان بردن آزادخان افغان - آزادخان نخستین شخص از سه رقیبی بود که از میان برداشته شد. او کریم خان را شکست داد و او را مجبور کرد نه تنها اصفهان بلکه شیراز

۱. همان کتاب ملکم، جلد دوم، صفحه ۱۱۵. ب.

ترجمه ملکم، ص ۵۶ - ۶۰. ح.

۲. آر. جی. واتسون^۳، تاریخ ایران، ص ۴۴. ب.

۳. ترجمه عباسقلی آذری، ص ۳۷. ح.

را هم تخلیه کند ولی هنگامی که با عجله و نسنجیده دشمن را در گردنه کمارج تعقیب می‌کرد به دام افتاد و اکثر پیروان خود را از دست داد و سرانجام پس از پناه بردن به پاشای بغداد و بعد از آن به هراکلیوس شاهزاده گرجستان عاقبت خود را به دامن فتوت کریم خان انداخت و کریم خان هم با مهربانی پذیرای او شد و او را در میان امرای خود به بالا ترین مقام ارتقاء داد و چنان با اطمینان کامل با او رفتار کرد که این رقیب خطرناک تبدیل به یک دوست گرامی شد.

کریم خان رقیب قاجار خود را از پا در می‌آورد — در سال ۱۷۵۷م، تقریباً چهار سال بعد از نبرد کمارج، کریم خان مورد حمله سخت رقیب دیگرش محمدحسن خان قاجار شد، که پس از یک پیروزی آغازین به مازندران رانده شد و در همانجا سرانجام به دست سردار کریم خان بنام شیخ علی خان شکست خورد و به قتل رسید. از این ایام تا مرگ او در بهار سال ۱۷۷۹م (۱۱۹۳ هـ. ق) به جز خراسان، که شاهرخ کور و بی خطر اسماً در آنجا حکومت می‌کرد، کریم خان رسماً بر سراسر ایران فرمانروایی داشت.

فتح بصره به دست ایرانیان — مهم ترین لشکرکشی زمان حکومتش گرفتن بصره از دست ترکان عثمانی به سال ۱۷۷۶م (۱۱۹۰ هـ. ق) بود. صادق خان برادر کریم خان تا زمان مرگ برادرش بصره را اداره می‌کرد تا اینکه آن شهر را به دست ترکان داد تا در امر برادرکشی برای اخذ تاج شاهی شرکت نماید.^۱

مرگ کریم خان^۲ و فرار آغا محمدخان (۲ مارس ۱۷۷۹م / ۱۲ صفر ۱۱۹۳ هـ. ق) — بنا به قول سرجان ملکم «اگر نتایج وقایعی را که پس از مرگ کریم خان اتفاق افتاد بررسی کنیم، مهم ترینشان فرار آغا محمدخان قاجار است، که چندین سال در شهر شیراز زندانی و زیر نظر بود.»^۳ در هنگام کودکی با حکم بی رحمانه برادرزاده

۱. نگاه کنید به تاریخ ایران سرجان ملکم*، جلد دوم، ص ۱۲۵. در دو صفحه ماقبل شرح مبسوطی از جنگ کمارج که اشخاص شرکت کننده در صحنه نبرد برای نویسنده نقل کرده بودند آمده است. ب.

ه ترجمه این کتاب، ج ۲، ص ۶۴ — ۶۵. ح.

۲. نگاه کنید به تاریخ زنده* علی رضا (چاپ ارنتس بیر، لیدن، ۱۸۸۸)، ص ۸. ب.

ه تاریخ زنده چاپ ارنتس بیر، با ترجمه مقدمه آن از دکتر غلامرضا ورهرام، بصورت افست بچاپ رسیده است. ح.

۳. راجع به کریم خان زند علاوه بر مآخذی که مؤلف ذکر کرده، می‌توان به کتاب «کریم خان زند» تألیف دکتر عبدالحسین نوائی، مراجعه کرد. نیز رک: مجمل التواریخ گلستانه و ذیل زین العابدین کوهمره‌ای، تصحیح مدرس رضوی، تاریخ زنده چاپ افست نیز با ترجمه مقدمه‌ای از دکتر ورهرام بصورت افست چاپ شده است. ح.

۴. سرجان ملکم، همان، جلد دوم، ص ۱۵۷. ب.



کریم خان زند
میرزا عاقلی، ابراهیم خان، میرزا مهدی، میرزا جعفر وزیر، اسماعیل خان و آزاد خان،

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۴۷

نادرشاه بنام عادل شاه^۱ مقطوع النسل شد و به همین دلیل لقب آغا که به خواجه‌ها داده می‌شود به نام او اضافه گردید. پس از شکست و مرگ پدرش محمدحسن خان قاجار در سال ۱۷۵۷م (۱۱۷۰ هـ. ق) به دست کریم خان افتاد که وی را تحت الحفظ به شیراز آورد ولی با کمال مهربانی و سخاوت تا حدی که با وضعیت تحت مراقبت بودنش منافات نداشته باشد با او رفتار کرد. حتی به او اجازه داده شده بود در اطراف شیراز آزادانه شکار کند به شرط آن که شب‌ها قبل از بسته شدن دروازه‌ها به شهر بازگردد. هنگامی که شب (اول مارس ۱۷۷۹م / ۱۲ صفر ۱۱۹۳) به شهر برمی‌گشت از خواهرش که مقیم کاخ سلطنتی بود شنید که کریم خان در بستر مرگ افتاده است. او باز شکاری مورد علاقه اش را به هوا پرواز داد و دنبال کردن آن را بهانه‌ای ساخت که شب را در خارج شهر به سربرد. صبح روز بعد، دو ساعت بعد از طلوع خورشید^۲ چون شنید کریم خان آخرین نفس‌هایش را کشیده است از وضع نابسامان استفاده کرده به نواحی شمال فرار کرد و چنان به سرعت طی طریق نمود که در روز سوم به اصفهان رسید^۳ و از آن‌جا به مازندران رفت و آن محل پایگاه عملیاتی شد که بعد از پانزده سال باعث سرنگونی دودمان زندیه گردید و برای خاندان قاجار سیادت بر ایران را بدست آورد که تا امروز^۴ ادامه دارد:

ضرورت ندارد از برادرکشی‌هایی که در عرض ده سال بعد به وقوع پیوست سخنی به میان آوریم (۷۹-۱۷۸۹م / ۱۱۹۳-۱۲۰۳ هـ. ق) فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم. در حالی که آغامحمدخان با خویشانداری باور نکردنی و درایت سیاسی نیروی قاجاریه را به هم پیوسته و متحد می‌کرد، این کارها ریشه قدرت سلسله زندیه را از بن برکنند.

جانشینان کریم خان - هنوز یک سال از مرگ کریم خان نگذشته بود که چهار نفر از افراد خانواده اش یکی پس از دیگری بر تخت سلطنت نشستند، از این قرار: پسرش ابوالفتح، برادرزاده اش علی مراد^۵، پسرش محمدعلی و برادرش صادق. این شخص اخیر همراه تمام پسرانش به جز جعفر در مارس ۱۷۸۲ به دست علی مراد کشته شدند و او از این راه

۱. همان، ص ۲۶۳. ب.

۲. تاریخ زندیه^۶، ص ۶، L. ۱. ب.

۳. تاریخ زندیه، چاپ افست، ص ۳۳. ح.

۴. سرجان ملکم تاریخ^۷، جلد دوم ص ۱۵۸ ad calc. ب.

۵. ترجمه تاریخ ملکم، ج ۲، ص ۸۲. ح.

۶. یعنی زمان براون. ح.

۷. در زبان انگلیسی واژه Nephew نوه هم معنی می‌دهد. م.

به تاج و تخت رسید، ولی خودش در مورچه خورت اصفهان در ژانویه ۱۷۸۵ (ربیع الاول ۱۱۹۹ هـ. ق) مُرد و جعفر جانشین او گردید که حاجی سلیمان کاشانی متخلص به صباحی^۱ ماده تاریخ جلوس او را به رسم یادگار به طرزی مبتکرانه چنین سروده است^۲:

بضبط سال جلوس مبارک میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران
نوشت کلک صباحی ز «قصر سلطانی» «علی مراد» برون شد نشست «جعفرخان»

حروفی که ترکیب قصر سلطانی را به وجود می آورند نمایانگر عدد ۵۵۰ هستند؛ اگر از این عدد ۳۵۵ را که برابر علی مراد است کسر کنیم عدد ۱۹۵ بدست می آید و اگر به آن اعداد برابر با حروف جعفرخان (۱۰۰۴) را اضافه نماییم تاریخ صحیح ۱۱۹۹ هـ. ق (۱۷۸۵ م) حاصل می شود.

لطفعلی خان، آخرین عضو سلسله زندیه - جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ هـ. ق (۲۳ ژانویه ۱۷۸۹ م) به قتل رسید و پسرش لطفعلی خان دلاور و نگون بخت جانشینش^۳ شد. سرهارفورد جونز بریجز^۴ شخصیت او را به زبان جالبی بدین گونه توصیف می کند^۵: «اگر دوران حکومت لطفعلی خان شریف و نگون بخت را بیش از اندازه با ذکر جزئیات نقل می کنم، امیدوارم خواننده مرا ببخشد. هنگامی که او بر تخت سلطنت نشست به من توجه و محبت بسیار کرد؛ و چون فراری بود این افتخار نصیب من گردید که زیر چادر محقری با وی بریک جُل اسب بنشینم! فضایل او وی را در نزد رعایایش عزیز کرده بود و شجاعت، ثبات، شهامت و توانایی هایی که او در رویارویی با بدبختی ها و مصایب از خود نشان می داد مضمون اشعاری است که تا زمانی که زبان فارسی وجود دارد دوام خواهد داشت. او در روزگار مساعد و هنگام کامرانی مردانه، مهربان، کریم و هنگام مصیبت تا آن جایی که طبیعت انسان می تواند رنج ببرد و مقاومت کند جدی بود. او بزرگوار و خونسرد و

۱. صباحی بیدگلی، حاج سلیمان (متوفی بسال ۱۲۱۲ یا ۱۲۱۸ هـ. ق) (مقدمه دیوان او بتصحیح ح. پرتویضائی، باهتمام عباس کی منش). ح.

۲. دو بیت از قصیده ای است در تهنیت سلطنت محمدجعفرخان و ماده تاریخ جلوس او (ص ۴۷، دیوان صباحی) نیز (مواد التواریخ نخجوانی، ص ۵۳). ح.

۳. تاریخ زندیه، صفحات ۲۴ - ۲۵. ب.

کتاب آخرین روزهای لطفعلی خان بوسیله هما ناطق ترجمه شده و انتشار یافته است. ح.

4. Sir Harford Jones Brydges

۵. تاریخ قاجاریه و غیره (لندن ۱۸۳۳)، صفحات CXX-CXXi. برای نخستین بار سراج. جی. بریجز در سال ۱۷۸۶ م به شیراز آمد. ب.



کریم خان زند

نکات عمده تاریخ ایران در دوقرن اخیر / ۱۴۹

مصمم بود. از این که وجود شریفی مانند او، شاهزاده و مایه امید و افتخار کشورش به وسیله یک شخص بی وجدان^۱ رسوا شود، شخصی که او به درستی یا به غلط به وی اطمینان کرده بود — و در پایان کارش چنان نسبت به او رفتار شنیعی کنند که از شنیدن آن انسان بر خود بلرزد — و پسر کوچکش را مقطوع النسل کنند — و دخترش را بزور به عقد ازدواج پست ترین مردان در آورند — و ناموس همسرش برباد رود — این همه تقدیر پروردگار است که ما نمی توانیم از آن گله ای داشته باشیم و تنها کاری که می توانیم بکنیم این است که با دیده عبرت بر آن بنگریم.»

شجاعت، سلحشوری و بدبختی های لطفعلی خان — مایه خوشوقتی است که چنین ستایش بی طرفانه ای از لطفعلی خان بیچاره، آخرین شاه سلحشور ایرانی، در دست است زیرا هم میهنانش که درباره او چیزهایی نوشته اند لزوماً پس از پیروزی رقیب سنگدلش، آن دشمن خون آشام یعنی آغامحمدخان، دست به این کار زدند و بنابراین جرأت نداشتند احساسات حقیقی خود را آشکار کرده و شاهزاده شکست خورده را مورد ستایش قرار دهند تا مبادا مورد بی مهری شاهان ظالم قاجار قرار بگیرند. هرچند سلسله زندیه دوامی نداشت ولی به خوبی آغاز شد و به پایان رسید چرا که نخستین نماینده آن از بهترین کسان و آخرینش شجاع ترین شاه ایرانی محسوب می شد.

سلطنت سلسله قاجاریه

(از سال ۱۷۹۶ م به بعد / ۱۲۱۰ ه. ق)

آغامحمدخان (مقتول ۱۷ ماه مه ۱۷۹۷ م / ۲۱ ذی قعدة ۱۲۱۱ ه. ق) — چون شرح جزئیات سلطنت قاجاریه در اختیار خوانندگان انگلیسی زبان است لزومی به خلاصه کردن تاریخچه آنها در اینجا نیست.^۲ آغامحمدخان تا سال ۱۷۹۶ م تاجگذاری نکرد

۱. یعنی حاجی ابراهیم بدنام — که سراج. جی. بریجز به او «رذل» می گوید:

Account of... H.M.S Mission, etc. جلد اول صفحات ۹۵ — ۹۶)، «که جاه طلبی دیوانه بود و دل سیاهش باعث شد شاهی را که به او اعتماد کرده بود به روز سیاه بنشانند و بزرگترین بدبختی ها را برای هموطنان خود به ارمغان آورد.» ب.

۲. کتاب سرهارفورد جونز بریجز به نام سلسله قاجاریه با برگردان از نسخه اصلی فارسی (لندن، ۱۸۳۳) با پیش گفتار با ارزشی از صفحه cxc تا xiii آغاز می گردد. متن فارسی آن به نام مآثر سلطانیه* در رجب ۱۲۴۱ (مارس ۱۸۲۶) در تبریز به چاپ رسید و به وقایع این سال ختم شد ولی ترجمه بریجز تا سال ۱۸۱۲ — ۱۲۲۶ ه. ق ادامه پیدا می کند و به ویژه در آخر کتاب با متن چاپی بسیار متمایز است. تاریخ** سرجان ملکم تا سال ۱۸۱۴ م / ۱۲۳۰ ه. ق

و در سال بعد به قتل رسید، بنابراین بیش از پانزده ماه تاج شاهی بر سر نهاد^۱، ولی سلطنت او عملاً با مرگ کریم خان در ۱۷۷۹م آغاز گردید، اگرچه «خود همیشه می‌گفت تا تمام ایرانیانی که در درون مرزهای باستانی امپراتوری ایران زندگی می‌کنند در برابر من سرفروند نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد^۲»، به این لحاظ فقط بعد از فتح گرجستان راضی شد نام شاهی را اختیار کند. سرجان ملکم سیما و خصلت او را به نحو ستایش گونه ای چنین خلاصه می‌کند^۳:

«آغامحمدخان در شصت و سه سالگی به قتل رسید. بیش از بیست سال حاکم بخش اعظمی از ایران بود ولی فقط برای مدت کوتاهی توانست بلامعارض حکومت کند. او چنان باریک اندام بود که از فاصله دوری مانند جوان چهارده یا پانزده ساله ای به نظر می‌رسید. صورت بی مو و چروکیده اش شبیه یک زن سالخورده و چین و چروک دار بود؛ و حالت سیمایش هیچگاه خوش آیند نبود بلکه هنگام غضب و خشتناک به نظر می‌رسید و این شاه اغلب غضبناک بود. او خود نیز بر این امر واقف بود و دوست نداشت کسی به چهره اش نگاه کند. در دوران جوانی این شاهزاده بزرگترین دشمنی در حق او روا شد و بعدها رفتارش ظاهراً بر اساس خاطره ای که از این مصیبت داشت رنگ گرفت. مهم ترین شوری که در سر می‌پروراند عشق به قدرت بود؛ دومین آرزو و سومین انتقام بود. در هر سه مورد افراط می‌کرد و هریک از آنها متمم دیگری بود: اما این دو هوس آخری همیشه در مقابل هوس نخستین زانو می‌زدند. آگاهی او از خصلت و احساسات دیگران بی نظیر بود و به علت داشتن این آگاهی، و توانایی اش در پنهان کردن مقاصد خود از دیگران، به طور خارق العاده ای بر دشمنان خود فائق می‌شد. در مناسبات خود با دشمن تا کار با حيله از پیش می‌رفت به زور متوسل نمی‌شد؛ و حتی در

← به پایان می‌رسد؛ جزوه نفیس آر. جی واتسن به سال ۱۸۵۷ — ۱۸۵۸ ختم می‌شود. آخرین تاریخ ایران نوشته سر پرسی

مولزورث سایکس *** (چاپ دوم، لندن، ۱۹۲۱) تا سالی که کتاب چاپ شده به شرح وقایع می‌پردازد. ب.

• مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق دنبلی است و آخرین حوادث آن مربوط بسال ۱۲۴۱ هـ. ق است، (چاپ تبریز، ص ۳۸۹ — ۳۹۲، چاپ افست باهتمام غلامحسین صدری افشار). ح.

•• ترجمه عباسقلی آذری صفحه ۱۹۲ تا پایان کتاب. ح.

••• قبلاً گفتیم که تاریخ سایکس در دو جلد بوسیله فخرداعی گیلانی ترجمه و منتشر شده است. ح.

۱. او نیز مانند نادر در دشت مغان، میان هلهله مردم در بهار ۱۷۹۶م (۱۲۱۰ هـ. ق) تاجگذاری کرد و در ۱۷ ژوئن ۱۷۹۷ درگذشت. ب.

۲. تاریخ ملکم، جلد دوم، ص ۲۸۷. ب.

۳. همان، صفحات ۳۰۰ — ۳۰۲. ب.



آغامحمدخان قاجار نشسته و وزیرش حاجی ابراهیم در مقابل او ایستاده است

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۵۱

میدان کارزار سیاست او بر شمشیر می‌چربید. هنگامی که از توان‌ترین و مورد اعتمادترین وزیرش^۱ پرسیدند که آیا آغا محمدخان شجاع است یا نه، پاسخ داد: «شکی نیست ولی به سختی می‌توانم صحنه‌ای را به یاد آورم که او فرصت نشان دادن شجاعت خود را داشته باشد». و با تأکید اضافه کرد: «سرشاه هیچگاه به دستش مجال نمی‌داد».

سلطنت فتحعلیشاه (۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ م / ۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ ه. ق) - پس از
آغا محمدخان برادرزاده اش فتحعلیشاه زن باره و طالب کثرت اولاد^۲، به جای او به تخت سلطنت نشست. او شخص حریص و خودپسندی بود و خارج از اندازه به زیبایی صورت و ریش درازش می‌نازید ولی طبیعتاً مرد ظالمی نبود (با مقایسه با عموی مرحومش). می‌گویند اگر چه طبق آداب و رسوم معمول مجبور بود بر اعدام بدکاران نظارت کند، همواره صورتش را برمی‌گرداند تا به رنج‌های صورت محکوم فلک‌زده نگاه نکند. تا حدودی می‌شد گفت از هنر شاعری بی بهره نیست و قصائد بیشماری به تخلص «خاقان» سرود. از لحاظ سیاسی از بارزترین خصیصه‌های دوران سلطنتش رقابت انگلیس و فرانسه بود چون هیأت‌هایی از یک سوبه سرکردگی ملکم و هارفورد جونز بریجز و ژوبر و ژنرال گاردان از سوی دیگر (۱۸۰۰ - ۱۸۰۸ م / ۱۲۱۵ - ۱۲۲۲ ه. ق) به ایران روانه شدند؛ خطر روزافزون روسیه که منجر به معاهدات پس‌پایی و مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳ م / ۱۲۲۸ ه. ق) و ترکمان‌چای (۱۸۲۶ م / ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ ه. ق)؛ و جنگ با ترکیه عثمانی به سال ۱۸۲۱ م (۱۲۳۷ ه. ق) شد، در سال ۱۸۲۳ (۱۲۳۸ ه. ق) به معاهده ارزروم انجامید. دیگر وقایع مهم سلطنت او عبارتند از: رسوایی و مرگ حاجی ابراهیم خیانتکار و قلع و قمع کامل خانواده اش در حدود سال ۱۸۰۰ م^۳ (۱۲۱۵ ه. ق)؛ قتل عام گریبایدوف و هیأت روسی در

۱. منظور همان حاجی ابراهیم رذل است که خود شخصاً این عقاید را برای سرجان ملکم ابراز کرد. ب.
۲. بنا به قول صاحب ناسخ التواریخ اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی به دو هزار فرزند و نوه می‌رسید و بنا به قول همین مورخ در عرض بیست و یک سالگی که بین وفات او و تاریخ نگارش کتاب گذشت، اگر زنده می‌ماند احتمالاً تعداد نوادگانش به ده هزار می‌رسید. همین مورخ می‌نویسد که از او ۵۷ پسر و ۴۶ دختر، ۲۹۶ نوه پسر و ۲۹۲ نوه دختری به جای ماندند و او ۱۵۸ همسر داشته که مادر این فرزندان بودند. آر. جی. واتسن (تاریخ ایران*، ص ۲۶۹) تعداد فرزندان او را ۱۵۹ نفر ذکر می‌کند. به هر ترتیب تعداد فرزندان او آنقدر زیاد بود که ضرب المثل فارسی «شتر و شپش و شاهزاده همه جا پیدا است» را تأیید می‌کرده است. ب.
- تاریخ قاجار، رابرت گرانث واتسن ترجمه عباسقلی آذری، ص ۱۸۴. ب.
۳. نگاه کنید به تاریخ ایران* آر. جی. واتسن، صفحات ۱۲۹ - ۱۲۸. ب.
- تاریخ قاجار واتسن، ترجمه عباسقلی آذری، ص ۹۰. ح.

تهران در ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ م^۱ (۵ شعبان ۱۲۴۳ ه. ق)؛ و مرگ نابهنگام فرزند دل‌بند شاه، ولیعهد عباس میرزا در چهل و شش سالگی، چنانکه واتسون او را «شریف‌ترین فرد خانواده قاجار» می‌داند^۲، به سال ۱۸۳۳ م (۱۲۴۹ ه. ق). پدر داغدارش فقط یک سال پس از مرگ فرزند زنده ماند و در شصت و هشت سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ (۱۸ جمادی‌الآخره ۱۲۵۰ ه. ق) بدرود زندگی گفت و از خود پنجاه و هفت پسر و چهل و شش دختر به جای گذاشت تا در مرگ او در سوک بنشینند.

محمد شاه (۱۸۳۵ - ۱۸۴۸ م / ۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ ه. ق) - جانشین
فتحعلیشاه نوه‌اش محمد شاه، فرزند عباس میرزا، که قبل از ۳۱ ژانویه ۱۸۳۵ م تاجگذاری کرده بود با دو مدعی تاج و تخت، یکی عمویش ظل‌السلطان و دیگری برادرش فرمانفرما روبرو شد. به هر ترتیب، این رقبا بدون مشکلات زیادی به وسیله سربازان ایرانی به رهبری سرهبری لندسی بتون^۳ قلع و قمع شدند و گرچه شاه جوان حق داشت از انگلستان و روسیه برای تثبیت موقعیتش سپاسگزار باشد، اما به لحاظ اینکه برای نخستین بار این دو همسایه قدرتمند بدین گونه پادرمیانی کرده بودند، نفس این کار می‌توانست در تاریخ ایران سابقه خطرناک و مشؤمی باشد. در همان سال عزل و قتل قائم مقام معروف، میرزا ابوالقاسم^۴، که پر قدرت‌ترین وزیر شاه بود و هموطنانش او را یکی از بهترین صاحبان سبک زمان خود می‌دانستند (در ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ م / ۲۹ ماه صفر ۱۲۵۱ ه. ق) اتفاق افتاد. پس از او حاجی میرزا آقاسی بدنام صدراعظم شد که هنوز هم در ایران داستانهای خنده‌آوری را به او نسبت می‌دهند^۵. در مورد محاصره طولانی و بی‌فایده هرات در سال ۱۸۳۸ م (۱۲۵۴ ه. ق)

۱. همان^۳، صفحات ۲۵۶ - ۲۴۷. ب.

۲. همان کتاب، ص ۱۶۴ - ۱۷۳. ح.

۳. همان، کتاب واتسن^۳ ص ۲۶۹. ب.

۴. ترجمه عباسقلی آذری، ص ۱۸۴. ح.

3. Sir Henry Lindsay Bethune

۴. پدرش میرزا عیسی فراهانی هم ملقب به این نام بود. در مورد هر دو شخص یادداشتهایی در جلد دوم مجمع‌الفصحاء، صفحات ۸۷ و ۴۲۵ دیده می‌شود. در فصل ماقبل آخر بخش سوم این کتاب، هنگام بررسی نثرنویسان دوره قاجاریه، اشاراتی به دستاوردهای ادبی او خواهد شد. ب.

۵. مجمع‌الفصحاء، چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۹۴. ح.

۶. همان چاپ، ج ۵، ص ۸۹۱. ح.

۵. نگاه کنید به کتاب ادیان و فلسفه‌های آسیای میانه (چاپ دوم، پاریس، ۱۸۶۶)، صفحات ۱۶۰ - ۱۶۶؛ و کتاب نگارنده به نام یک سال در میان ایرانیان، صفحات ۱۱۶ - ۱۱۷. همچنین در کتاب تاریخ ایران آر. جی. واتسن شرح

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۵۳

به دست ایرانیان و تجلیات رقابت‌های روسیه و انگلستان که از نتایج این کار بود نیازی به سخن گفتن نیست؛ هم‌چنین دربارهٔ احضار وزیر مختار انگلستان به نام سرجی. مک‌نیل^۱ از دربار ایران (به سال ۱۸۳۸ - ۱۸۴۱ م / ۱۲۵۴ - ۱۲۵۷ ه. ق) و منازعات مرزی ایران و عثمانی به سال ۱۸۴۲ م (۱۲۵۸ ه. ق) و قتل عام ایرانیان در کربلا در اوایل سال ۱۸۴۳ م (۱۲۵۹ ه. ق) به دست ترکان عثمانی سخنی نمی‌رانیم. هیچکدام از این وقایع که آر. جی. واتسن و دیگر مورخین تاریخ ایران درباره‌شان به تفصیل سخن گفته‌اند، از نظر ما به اندازهٔ طغیان اسماعیلیه در حدود سال ۱۸۴۰ م (۱۲۵۶ ه. ق) و ظهور دین بهایی به سال ۱۸۴۴ م جالب توجه نمی‌باشد.

اسماعیلیه در زمان معاصر - دربارهٔ منشأ و آیین فرقهٔ اسماعیلیه^۲ یا «فرقهٔ هفت

← مختصری دربارهٔ فضایل او در صفحات ۲۸۸ - ۲۸۹ داده شده است. ب.

• ترجمهٔ عباسقلی آذری، ص ۱۹۲ - ۱۹۳. ح.

1. Sir J. McNeill

۲. اسماعیلیه یا سبعیه یا هفت امامی‌ها که آنان را باطنیان نیز می‌گویند، از فرقه‌های معروف شیعه هستند که اختلاف آنان با دیگر شیعیان در امامت اسماعیل فرزند امام صادق (ع)، و امام موسی کاظم فرزند دیگر امام جعفر صادق است. اسماعیلیه معتقدند که امامت به اسماعیل تمام شده و او هفتمین امام است، در حالیکه اسماعیل پنج سال پیش از وفات پدر به سال ۱۴۵ ه. ق درگذشته است، اما اسماعیلیه معتقدند که پنج سال بعد از وفات پدر زندگی کرده و او را در بازار بصره مشاهده کرده‌اند. اسماعیلیه به حشاشین نیز شهرت یافته‌اند.

فرزندان و اعقاب اسماعیل هریک بجانبی رفته و مبلغانی بنام «دعاة» به اطراف فرستادند و مردم را به این فرقه دعوت کردند. و به تفسیر و تأویل قرآن و احکام و باطن آن‌ها عقیده داشتند و به این جهت باطنیه نامیده شدند. آنان تغییر امامت را از اسماعیل به امام موسی از طرف امام صادق «بلا» شمرده و جائز نمی‌دانستند و خداوند را بالا تر از صفات و مبدأ اعلی را عقل کل و پس از آن نفس کل را منشأ عالم وجود می‌شمردند.

در حقیقت آغاز کار اسماعیلیه از میمون قدام بوده که فرزند او مؤسس قرامطه شد. اسماعیلیه در قرن پنجم هجری قمری در ایران بوسیلهٔ ناصر خسرو و حسن صباح که حجت بودند رواج یافت.

شعبه‌ای از اسماعیلیه در مصر حکومت فاطمیان مصر را تأسیس کردند و شعبه‌ای از آنان به نزاریه معروف شدند.

درجات باطنیه یا اسماعیلیه هفت است که عبارتند از: مستجب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس، ناطق.

اسماعیلیه در ادبیات و علوم و فلسفه تأثیر فراوان داشته و آثار بسیاری بوجود آورده‌اند.

دربارهٔ اسماعیلیه به مآخذ مختلف می‌توان مراجعه کرد از جمله: جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس زنجانی، لغت‌نامه، دائرةالمعارف فارسی ج ۱، فرقهٔ اسماعیلیه تألیف هاجسن ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، حسن صباح در هشت مقالهٔ نصرالله فلسفی، قلاع اسماعیلیه تألیف دکتر منوچهر ستوده، اسماعیلیان در تاریخ تألیف آرتوین بی، ترجمهٔ یعقوب آژند، تاریخ اسماعیلیان تألیف برنارد لوئیس، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ناصر خسرو و اسماعیلیان تألیف آ. ی. برتلس. ح.

امامی» سابعیه، مطالبی در جلد اول^۱ این کتاب آمده است و شرح نابودی آنها به دست هلاکوخان مغول در اواسط قرن سیزدهم میلادی به طور خلاصه در جلد دوم^۲ گزارش داده شده است. اما هرچند قدرتشان در ایران به کلی از بین رفت، آنها هنوز هم به حیاتشان ادامه می‌دادند و گاه‌گاه در صفحات تاریخ ایران ظاهر می‌شدند. در جلد مربوط به سلسله قاجاریه در ناسخ التواریخ اشارات بسیاری به آنها شده است. نخست ضمن شرح وقایع سال ۱۸۱۷ م / ۱۲۳۲ هـ. ق به مرگ سرکرده آن زمان فرقه شاه خلیل الهی، که پسر سید ابوالحسن خان بود، در یزد اشاره می‌کند. در عهد زندیه، ابوالحسن خان حاکم کرمان شد و پس از انفصال از خدمت در محلات قم عزلت گزید. از آن جا پیروان بی‌شمارش در هندوستان و آسیای مرکزی پیشکشی‌هایی را که خودشان شخصاً نمی‌توانستند حامل آنها باشند، به دریا می‌انداختند چون باورشان این بود که این هدایا از این راه به دست امامشان می‌رسد؛ ولی در صورت امکان به حضورش می‌رسیدند و از خدمتگزاری به او بر خود می‌بالیدند تا جایی که حتی حاضر بودند به نوکری و غلامی او تن در دهند. فرزندش شاه خلیل الله محل اقامت خود را به یزد انتقال داد ولی پس از دو سال زندگی در آن شهر در جریان نزاعی، که بین برخی از پیروانش و شهروندان مسلمان یزدی که به تحریک ملاحسین نامی به وجود آمده بود، کشته شد. شاه کسانی را که در این کار دست داشتند مجازات کرد، یکی از دختران خود را به ازدواج آقاخان، پسر و جانشین امام مقتول اسماعیلیه درآورد و او را حاکم قم و توابع (محلات) کرد.

طغیان آقاخان در سال ۱۸۳۹ م یا ۱۸۴۰ م — در جایی دیگر ضمن شرح وقایع سال‌های ۱۸۳۹ م / ۱۲۵۵ هـ. ق یا ۱۸۴۰ م / ۱۲۵۶ هـ. ق از این آقاخان، نام برده که ظاهراً در نتیجه رفتار گستاخانه حاجی عبدالمحمد محلاتی که حاجی میرزا آقاسی صدراعظم او را تحریک نموده، برضد محمد شاه طغیان کرده و ارگ بم را اشغال کرده بود و سرانجام مجبور شد به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم شود که او را مورد عفو قرار داد و روانه

۱. تاریخ ادبی ایران، جلد اول، صفحات ۴۱۵ — ۳۹۱ و غیره. ب.

۲. تاریخ ادبی ایران، تألیف براون، ترجمه علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۴۴۳ و صفحات ۵۲۸ — ۶۰۶ متن و حواشی. ح.

۳. همان، جلد دوم، صفحات ۲۱۱ — ۱۹۰؛ ۴۶۰ — ۴۵۳. ب.

۴. همان کتاب، ج ۲، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۳۶۸ — ۳۹۲ تحت عنوان حشاشین و ص ۷۶۲ — ۷۶۸. ح.

۵. آر. جی. واتسن در صفحات ۳۳۱ — ۳۳۴ کتاب تاریخ ایران* خود شرح مفصّلی از این طغیان می‌دهد. ب.

۶. ترجمه عباسقلی آذری، ص ۲۲۴. ح.

تهران کرد. در تهران حاجی میرزا آقاسی از او به گرمی استقبال کرد و فوراً به او اجازه داد به شغل سابق خود یعنی حکومت قم برگردد. آقاخان برای اینکه خود را آزاد و فارغ البال کند خانواده و دارایی اش را از طریق بغداد به کربلا فرستاد و سپس شروع به خریدن اسب های قوی و چالاک و استخدام سربازان شجاع و متعهد کرد و چون تدارکاتش به انجام رسید از راه صحرا و دشت و بیابان به سوی کرمان رهسپار شد و چنین وانمود کرد که از راه بندرعباس به زیارت مکه می رود، و حکومت کرمان به او داده شده است.

شکست او به دست بهمن میرزا و فرار او از طریق لار به هندوستان — شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله که از منظور او باخبر شده بود او را تعقیب کرد و هنگامی که آقاخان عازم شهر بابک و سیرجان بود خود را به او رساند و نبرد سختی میانشان در گرفت که در آن هشت نفر از سربازان شاهزاده و شانزده تن از سربازان آقاخان کشته شدند. بعد از یک نبرد سخت دیگر آقاخان شکست خورد و به لار گریخت و از آن جا سرانجام به هندوستان رفت، جایی که یکی از اولادش، آقاخان فعلی^۱ به طرز مجلل و با ثروت فراوان در بمبئی زندگی می کند، البته هنگامی که در سفرهای مکرر و طولانی اش نباشد.

جنبش بابیه^۲ — ظهور مذهب یا فرقه بهایی که در اواخر سلطنت محمد شاه آغاز شد

۱. سلطان محمد شاه. G.C.I.E., etc. متولد به سال ۱۸۷۵ م. نگاه کنید به کتاب Who's Who مقاله مربوط به «آقاخان» و مؤخره مقاله جالب استانیس لاس گوینارد به نام یکی از رؤسای بزرگ ملاحده در زمان صلاح الدین در مجله آسیایی شماره سال ۱۸۷۷ م. ب.

۲. راجع به باب و بهاء و آثار آنان بعد از این نیز صحبت شده و حواشی لازم را در آنجا ذکر کرده ایم، در این باره باید به مقالات استاد محیط طباطبائی در مجله گوهر که به ضمیمه این کتاب چاپ شده مراجعه شود. هم چنین به کتاب بهائیان تألیف سید محمد باقر نجفی، نیز به لغت نامه ذیل باب «میرزا محمدعلی» که همه مأخذ و کتب آنها و کتبی که در رد آنها نوشته شده آمده است.

بطور خلاصه تحقیقات ادوارد براون درباره بابیه دنباله تحقیقات گُنت دو گوینو در این باره و تکمیل آن تحقیقات است، زیرا در کتاب گوینو بنام «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» شرح مفصّلی درباره این فرقه بعنوان یک نحله مذهبی، نوشته شده، و ادوارد براون به دنبال آن تحقیقات: «ترجمه مقاله سیاح» تألیف عباس افندی و ترجمه تاریخ جدید، تألیف میرزا حسین همدانی، و بعضی اسناد راجع به مذهب بابیه، و چاپ نقطه الکاف حاجی میرزا جانی کاشانی را با مقدمه فارسی درباره بابیه منتشر ساخته. علاوه بر این با میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء الله و سایر مبلغان و خواص این فرقه ملاقات کرده و اطلاعات زیاد بدست آورده و حقیقت آن مذهب و اختلافات شدید و افتراهای هریک از دو دسته بهائی و ازلی و ستیزه جویی ها و افشاگری های آنان را به تفصیل بیان داشته و روشن کرده است.

تمام تحقیقات گوینو و براون از باب تحقیق در ملل و نحل و تحقیق تاریخی و اجتماعی و سیاسی بوده و گرچه از جهت نهضت فکری و فلسفه ادیان در نظر اروپائیان اهمیتی ندارد (محمد قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، ص ۲۳۳ —

یک حادثه بسیار مهم است به طوری که صفحات زیادی درباره اش نه تنها به فارسی و عربی بلکه به زبان های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و سایر زبانهای اروپایی نوشته شده است.^۱ چون امکان ندارد از تاریخچه پرحادثه و گسترش همه جاگیر آن در این مجلد شرح مفصلی داد و چون منابع و مآخذ برای بررسی و تحقیق آن اکنون حتی به زبان انگلیسی (در واقع به علت تبلیغ مبلغین آن در آمریکا) موجود است هیچ کوششی برای دوره کردن رئوس مطالب آن در اینجا نمی شود. سید علی محمد باب^۲ (در کتاب بیان خود که به فارسی است) تاریخ دعوت خود را ۲۳ ماه مه ۱۸۴۴ م (۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ. ق) یعنی درست هزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم، یا امام مهدی معین می کند و مدعی است که برای آن امام به منزله «باب» است. نه این عقیده چیز تازه ای بود نه اظهار آن: امام مهدی چهار «باب»^۳ داشت که به وسیله آنها هنگام غیبت صغری با پیروان خود ارتباط برقرار

← (۲۳۷).

و محمد قزوینی درباره براون می نویسد: «محبت او به عالم اسلام عموماً و به ایران و ایرانیان خصوصاً فی الحقیقه حدی نداشت و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه یا مال یا سیاست یا خدمت به وطن خود در آن ملحوظ نبود...» (بیست مقاله، ج ۲، ص ۲۲۷). ح.

۱. برای دست یافتن به منابع و مآخذ در این باره تا سال ۱۸۸۹ م نگاه کنید به جلد دوم کتاب مقاله یک سیاح در روشنگری واقعه باب (کمبریج، ۱۸۹۱) صفحات ۱۷۳-۲۱۱ نگارنده و برای منابع بعدی نگاه کنید به کتاب مواد لازم برای بررسی مذهب بابی (کمبریج، ۱۹۱۸) صفحات ۱۷۵-۲۴۳ تألیف راقم این سطور. ب.

۲. سید علی محمد شیرازی (۱۲۳۶-۱۲۶۶ هـ. ق)، او چون در آغاز دعوتش خود را باب امام زمان خواند، به باب معروف شد. بعد از قتل او دو برادر ناتنی، میرزا یحیی صبح ازل و حسینعلی ملقب به بهاء الله مدعی جانشینی او شدند و سرانجام بهاء الله بر دیگر برادر ناتنی خود میرزا یحیی پیروز شد و فرقه بهائیان را تأسیس کرد و خود رئیس آنان شد. رک: لغت نامه با تفصیل تمام و ذکر مآخذ و نقل مطالب از کتب بابیه و بهائیه و ذکر آثار آنان. نیز رک: مقالات استاد محیط طباطبائی به نقل از مجله گوهر ضمیمه همین کتاب، هم چنین کتاب بهائیان تألیف سید محمد باقر نجفی؛ نیز، فتنه باب از دکتر عبدالحسین نوائی.

از کتبی که در ردّ بهائیه نوشته اند: کشف الحیل آیتی و پیام پدر صبحی، و فلسفه نیکو مشهوراند و ردیه های دیگر در لغت نامه دهخدا ذکر شده که بعضی بچاپ رسیده و بعضی نسخ خطی دارند. ح.

۳. چهار باب امام مهدی (ع) را در زمان غیبت صغری، نواب اربعه یا سفرای اربعه نامیده اند و عبارتند از: ۱- ابوعمر و عثمان بن سعید العمری که از طرف امام علی النقی و امام حسن عسکری منصوب شده و نیابت امام مهدی را داشته است؛ ۲- پسر او ابومحمد بن عثمان بن سعید العمری؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمیری (المهدی بقلم سید صدرالدین صدر، ص ۱۸۱).

غیبت صغری از ۲۶۰ (۴ سال بعد از تولد مهدی (ع)) تا سال ۳۲۹ هـ. ق طول کشیده و در این مدت ابوعمر و عثمان و پسرش از ۲۶۰ تا ۳۰۵ و ابوالقاسم حسین بن روح از ۳۰۵ تا ۳۲۹ و ابوالحسن علی بن محمد سمیری از ۳۲۹ تا ۳۲۹ هـ. ق نیابت کرده اند و پس از فوت نایب اخیر غیبت کبری آغاز شده است (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال، ص ۲۱۲-۲۱۳). ح.

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۵۷

می‌کرد؛ شیخیه^۱ یا طرفداران (شیعه کامل) نیز که باب مطالعات مذهبی خود را نزد آن‌ها به انجام رسانده بود معتقد به (واسطه‌ای) میان امام غایب و پیروان خود بودند. بعدها باب به اصطلاح پیروانش «بالا تر رفت» و مدعی شد که «نقطه اعلی» یا «نقطه بیان» است و سرانجام مدعی شد که خودش قائم آل محمد است، بعد گفت مؤسس شریعت جدیدی است و سرانجام مدعی شد که خود خدا است در نقش انسان. برخی از پیروانش حتی جلوتر رفته خود را خدا و او را «خدا آفرین» نامیدند در حالی که یکی از آنها درباره بهاء الله^۲ گفت:

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند به خود ننگ خدایی
هرچند جنبش بابیه منجر به خونریزی بسیار گردید اما تقریباً تمام آن خونریزی‌ها
بعد از مرگ محمد شاه (۵ سپتامبر ۱۸۴۸ م / ۶ شوال ۱۲۶۴ هـ. ق) اتفاق افتاد. در آن زمان
باب در یکی از قلعه‌های ماکو در شمال غربی ایران زندانی بود در حالی که در خراسان،
مازندران و دیگر نقاط کشور پیروان مسلح او در همه جا دیده می‌شدند که می‌گفتند مهدی
موعود آمده است و ولایت امامان آغاز گردیده است، و به این ترتیب با منازعات خونین میان
خود و دشمنانشان، که بلافاصله پس از مرگ محمد شاه و اغتشاشات و هرج و مرج ناشی از
آن، روبرو به ازدیاد گذاشته بود، اسباب وحشت می‌شدند.

ناصرالدین شاه (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶ م / ۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ. ق) - در آغاز
سلطنت جدید حقیقتاً افق تاریک بود. ناصرالدین شاه ولیعهد هنگام وفات پدرش، در مقر
حکمرانی خود، تبریز بود. تا خود را به تهران برساند مادرش بنام مهدعلیا زمام امور را به
دست گرفت. حاج میرزا آقاسی که دیگر منفور عامه شده بود نه تنها از مقام صدارت افتاد بلکه

۱. شیخیه منسوب اند به شیخ احمد احسائی، و از فرق شیعه اثنی عشریه محسوب می‌شوند. آنان در مسائل فقهی جزء
اخباریان و مخالف با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه اند.

پیروان شیخ احمد احسائی پس از او به سید کاظم رشتی شاگرد او گرویدند و بر سر پیشوائی شیخیه اختلاف کردند،
قسمت عمده آنان از حاج محمد کریم خان کرمانی پیروی کردند، که شیخیه کرمان از آنها هستند، و دسته ای به میرزا
شفیع تبریزی پیوستند که شیخیه تبریز از آنان اند.

شیخیه اعتقاد به عدل و معاد را بالاستقلال ضروری نمی‌دانند و در مقابل به «رکن رابع» معتقدند که همان پیشوای
مذهبی است. (فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵، اعلام). نیز رک: شیخ احمد احسائی در لغت نامه و فرهنگ معین و
مقالات دکتر نوائی در مجله یادگار و نوشته های مرتضی مدرسی چاردهی. هم چنین رک: ج ۱، و ۲ فهرست کتب
مشایخ این فرقه و شرح حال ایشان، تألیف ابوالقاسم بن زین العابدین. ح.

۲. این شعر در ورق ۲۴۴:۱ نسخه خطی هشت بهشت اینجانب ذکر شده است و منسوب به نبیل زرنندی* است که در روز
وفات بهاء الله در ۲۸ مه ۱۸۹۲ م در عکا خودکشی کرد. ب.

* راجع به نبیل زرنندی و آثار او رک: مقالات استاد محیط طباطبائی ضمیمه این کتاب.

ناچار شد برای حفظ جان خود به صحن شاه عبدالعظیم پناهنده شود.^۱ در پای تخت هرج و مرج به وجود آمد و در شهرهای بروجرد، کرمانشاه، کردستان، شیراز، کرمان، یزد و خراسان شورش های جدی به وقوع پیوست.

میرزا تقی خان امیرنظام — شاه جوان که در این هنگام هفده سال بیشتر نداشت^۲، سرانجام در ۲۰ اکتبر ۱۸۴۸ م (۱۲۶۴ ه. ق) به پایتخت رسید و همان شب تاجگذاری کرد و بلافاصله میرزا تقی خان معروف به امیرنظام را که علی رغم نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام^۳ بوده) یکی از بزرگترین رجال و شریف ترین، قابل ترین و با هوشترین وزیری که در زمان معاصر ایران به خود دیده است، به وزارت برگزید. واتسن^۴ از روی شگفتی و شیفتگی می گوید: «نمی توان نسل معاصر ایران را بی حاصل خواند زیرا اخیراً این توانایی را داشته است که مردی مانند امیرنظام به وجود بیاورد»؛ و روبرت کرزن محترم در کتاب ارمنستان و ارزروم درباره اش می گوید: «از میان نمایندگان عثمانی، ایران، روسیه و بریتانیای کبیر که در ارزروم گردآمده بودند این شخص از همه بارزتر بود.» در این مدت کوتاه سه ساله که او مقام صدارت داشت بسیار به ایران خدمت کرد، لیکن آینده درخشانش خیلی زود به خاطر حسادت و بدخواهی رقیبان او تیره گشت.

قتل تأسف بار^۵ میرزا تقی خان (۹ ژانویه ۱۸۵۲ م / ۱۷ ربیع الاول

۱۲۶۸ ه. ق) — چگونگی قتل مصیبت بار، بی رحمانه و جابرانه اش در هنگام تبعید در کاخ زیبای فین کاشان بر هیچکس پوشیده نبوده و لازم به تکرار نیست^۶، لیکن وفاداری تحسین آمیز همسرش را که تنها خواهر شاه بود، نمی توان مستور نگاه داشت. واتسن می گوید^۷: «هیچ شاهزاده خانم فرهیخته ای که در دربار مسیحیان تربیت شده و درباره

۱. نگاه کنید به تاریخ ایران آر. جی. واتسون، صفحات ۷-۳۵۸. ب.

۵. ترجمه عباسقلی آذری، ص ۲۴۳. ح.

۲. او در ۱۷ ژوئیه ۱۸۳۱ م متولد شد. ب.

۳. شرحی از این پدر و پسر معروف که هر دو لقب قائم مقام داشته اند ضمن شرح احوال نثرنویسان معروف معاصر در بخش سوم این جلد دیده می شود. نگاه کنید به صفحات ۲۷۷ — ۲۷۴.

۴. نگاه کنید به تاریخ واتسن، ص ۲۶۴.

۵. راجع به امیرکبیر علاوه بر مطالب مؤلف می توان به کتب ذیل مراجعه کرد: میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال، امیرکبیر و ایران تألیف فریدون آدمیت، امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار تألیف علی اکبر هاشمی رفسنجانی، امیرکبیر تألیف حسین مکی. ح.

۶. همان، صفحات ۴۰۶ — ۳۹۸. ب.

۷. همان، ص ۴۰۳. ب.

درخشان‌ترین نمونه فضایل زناشویی ثبت شده در تاریخ به تفکر پرداخته نتوانسته است بیشتر از خواهر شاه ایران نسبت به شوهر بخت برگشته خود ملایمت و وفاداری ابراز نماید.» معذالک مراقبت خستگی‌ناپذیرش سرانجام به وسیله حاجی علی خان حاجب الدوله خنثی گردید و این شخص که این همه مدیون مرحوم صدراعظم بود در ۹ ژانویه ۱۸۵۲ م به زندگی او خاتمه داد.

قیام بابی‌ها (۱۸۴۹-۱۸۵۰ م / ۱۲۶۵-۱۲۶۶ ه. ق) - بابی‌ها

به هیچ وجه میرزا تقی خان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ او را نشانه مکافات الهی می‌دانستند، چرا که علاوه بر اقداماتی که او بر ضدشان کرده بود، مسئول اعدام باب در ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ م (۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق) در تبریز بود. باب که یک زندانی بیچاره بیش نبود آتشی را برافروخت که هرگز خاموش نشد و به ویژه برق مهیب آن نخستین چهار سال سلطنت ناصرالدین شاه را فراگرفت.

گوبینو - داستان کارهای باور نکردنی بابی‌ها در قلعه شیخ طبرسی مازندران،

زنجان، یزد، نیریز، و جاهای دیگر در سالهای ۱۸۴۹-۱۸۵۰ م (۱۲۶۵-۱۲۶۶ ه. ق) به طرز بسیار جالبی به وسیله کنت دو گوبینو در کتاب بی نظیرش به نام ادیان و فلسفه‌های آسیای میانه با دلسوزی، زیرکی و بینش بسیار بیان شده است. من شخصاً درباره ایران بیش از هر کتابی به این مأخذ مدیونم چرا که خوشبختانه به خاطر برخورد تصادفی که با این کتاب، در اصفهان داشتم بر چگونگی آیین بابی و تاریخچه آن آگاهی یافتیم که این امر برای نخستین بار برای من شهرتی در مطالعات شرق‌شناسی به وجود آورد. گوبینو تا مدتی «پیامبری بی قدر در کشور خود» بود، ولی در حالی که فرانسه مدتها او را نادیده گرفت، در آلمان یک «مجمع گوبینو» تشکیل شد^۲ و آثار مهمی درباره زندگی و نوشته‌هایش^۳ به

۱. کنت دو گوبینو مؤرخ و ایران‌شناس معروف (۱۸۱۶-۱۸۸۲ م) سه سال سفیر فرانسه در ایران بوده، کتاب سه سال در آسیا، و تجربیات درباره اختلاف نژاد انسانی نیز از اوست، او در زمان بروز اختلاف بابیه در ایران بوده است. (فرهنگ خاورشناسان، تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۱۴۵-۱۴۶) نامه‌های گوبینو به توکوویل نیز ترجمه شده، «ایران از نگاه گوبینو» نوشته ناصح ناطق هم منتشر شده و قابل مطالعه است. ح.

۲. در سال ۱۸۹۴ م تأسیس شد. Gobineau-Vereinigung

۳. من دو جلد از آنها را به قلم لودویک شومان به نام‌های یک زندگی‌نامه و Quellen und Untersuchungen (استراسبورگ، ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ م) در دست دارم. مجله ماهیانه اروپا در شماره ۷ مورخه اکتبر ۱۹۲۳ ویژه‌نامه احوال کنت دو گوبینو (صفحات ۱۱۶-۱۲۶) را چاپ کرده است که مقاله جالب ام. ولادیمیر مینورسکی به نام گوبینو ایران در آن مندرج است. بعد از آن مقاله‌ای (صفحات ۱۲۷-۱۴۱) با ذکر فهرست آثار منتشر شده و منتشر نشده‌اش، زندگی‌نامه و شمه‌ای از جنبش طرفداران گوبینو در آلمان و فرانسه نیز چاپ شده است. ب.

چاپ رسید.

سوء قصد^۱ سه بابی به جان شاه ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م (۲۷ شوال ۱۲۶۸ هـ. ق.)

— دوره ستیزه جوئی پیروان باب با سوء قصد به جان ناصرالدین شاه به وسیله سه عضو این فرقه در ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م (۲۷ شوال ۱۲۶۸ هـ. ق.) به اوج خود رسید. کشتارهایی متعاقب آن به وقوع پیوست و ضمن آن بیست و هشت نفر از بابی های کم و بیش مهم کشته شدند، از جمله شاعره ای به نام قره العین^۲ به قتل رسید^۳. اکثر رهبران بابی که زنده مانده بودند از کشور مهاجرت کرده یا به بغداد تبعید شدند و از آن به بعد اگر چه این فرقه در ایران روبه تزايد گذاشت، کانون فعالیتش در بغداد، ادرنه، قبرس یا عکا در فراسوی مرزهای ایران قرار داشت.

جنگ^۴ ایران و انگلیس ۱۸۵۶ — ۱۸۵۷ م (۱۲۷۲ — ۱۲۷۳ هـ. ق.)

نیازی نیست در اینجا دلایل و چگونگی جنگ کوتاه میان انگلیس و ایران را که در سالهای ۱۸۵۶ — ۱۸۵۷ م (۱۲۷۲ — ۱۲۷۳ هـ. ق.) اتفاق افتاد و علت آن تصرف هرات به وسیله ایرانیان بود، ذکر کنیم. این جنگ با اشغال جزیره خارک در خلیج فارس در ۴ دسامبر ۱۸۵۶ م (۱۲۷۲ هـ. ق.) بوسیله انگلیسی ها آغاز گردید و رسماً با امضاء پیمان صلح در پاریس در ۴ مارس ۱۸۵۷ م (۱۲۷۳ هـ. ق.) به وسیله لرد کاولی^۵ و فرخ خان به پایان رسید

۱. شرح واقعه در روضة الصفای ناصری (ج ۱۰، روضة الصفاء، چاپ انتشارات خیام، ص ۵۴۴ — ۵۵۰) به تفصیل آمده است. هم چنین در کتاب فتنه باب با حواشی و تعلیقات دکتر نوایی، نقل از کتاب المتنبشین اعتضادالسلطنه با اشعار قآآنی شیرازی و سروش اصفهانی. رضاقلی خان هدایت مؤلف روضة الصفای ناصری (ملحقات روضة الصفاء) فتنه بابیه را با فتنه های مزدکیه و ملاحده و نقطویه و قرامطه و... مقایسه کرده و به شرح حادثه سوء قصد به ناصرالدین شاه پرداخته است.

اعتضادالسلطنه مؤلف کتاب المتنبشین خود شاهد و ناظر واقعه بوده است. ح.

۲. راجع به قره العین و باب و تحولات بعد از او رک: کتاب فتنه باب، ص ۱۰۹ — ۲۲۸ نگارش دکتر عبدالحسین نوایی؛ درباره کتاب نبیل زرنندی و سایر کتب بهائیان، رک: مقالات استاد محیط طباطبائی (در مجله گوهر، سال سوم، ۱۳۵۴ شمسی، شماره ۹ تا ۱۲). ضمیمه کتاب حاضر.

در این باره کتاب فتنه باب مباحث ذیل را دارد: ۱ — باب (ص ۱۰۹ — ۱۶۴)؛ ۲ — قره العین (ص ۱۶۵ — ۱۹۱)؛

۳ — میرزا یحیی و میرزا حسینعلی (ص ۱۹۲ — ۲۲۸). ح.

۳. نگاه کنید به دو کتاب نگارنده به نامهای دو مقاله یک سیاح، جلد دوم صفحات ۳۳۴ — ۳۳۶ و مواد لازم برای بررسی مذهب بابی، صفحات ۲۶۵ — ۲۷۱. ب.

۴. تاریخ جنگ ایران و انگلیس در ۱۲۷۳ هـ. ق تألیف کاپتان هنت انگلیسی بوسیله حسین سعادت نوری ترجمه شده و با حواشی و اضافات عباس اقبال در ۱۳۲۷ شمسی به چاپ رسیده است. ح.

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۶۱

ولی با وجود این به واسطه کندی وسایل ارتباطی خصوصیت طرفین تا یک ماه بعد از امضاء پیمان صلح نیز ادامه داشت. هنوز چندی از فرونشستن آتش خصوصیت نگذشته بود که بریتانیای کبیر قبل از مبادله عهدنامه‌ها با شورش هندوستان که تازه شروع شده بود درگیر شد.

تأسیس تلگراف — نیاز برای داشتن سیستم ارتباطی بهتر میان انگلستان و هندوستان در سال ۱۸۶۴ م (۸۰-۱۲۸۱ ه. ق) باعث شد که تلگراف خانه در ایران تأسیس شود. بعدها در سالهای ۱۸۷۰ م و ۱۸۷۲ م (۱۲۸۷ و ۱۲۸۹ ه. ق) شبکه ارتباطی تکمیل گردید و چنان که سیرپرسی مولزورث سایکس (که تاریخ ایران^۱ او تقریباً تنها کتابی است که شرح پیوسته‌ای از حوادث میان سالهای ۱۸۵۷ م تا ۱۹۲۱ م (۱۲۶۷-۱۳۳۹ ه. ق) می‌دهد) تأسیس آن واکنش‌های گسترده‌ای داشت^۲ و یکی از عوامل تجدد در ایران بود.

دیگر آثار تجدد — دیگر عوامل تجدد عبارت بودند از توسعه چاپخانه (نخستین بار به وسیله عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱۶ م در تبریز دایر شد) و در نتیجه انتشار گسترده کتاب‌های ادبی؛ رشد تدریجی روزنامه‌نگاری که از سال ۱۸۵۱ م^۳ (۱۲۶۸ ه. ق) آغاز و در هنگام انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶-۱۹۱۱ م و پس از آن به اوج شکوفایی خود رسید؛ تأسیس دارالفنون^۴ یا کالج پلی تکنیک ایران به سال ۱۸۵۱ م (۱۲۶۸ ه. ق) و معرفی روش آموزش و علوم اروپایی. و در حد پایین‌تری از این‌ها سه سفر شاه به اروپا به سالهای ۱۸۷۳ م (۱۲۹۰ ه. ق)، ۱۸۷۸ م (۱۲۹۵ ه. ق) و ۱۸۸۹ م (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه. ق) بود، گرچه جای تردید است که شاه یا ملازمان او از مشاهداتی که هنگام جهانگردی در اروپا کردند این قدر استفاده نموده باشند که ادبیات ایران از گزارش سفرنامه شاه از لحاظ ادبی سود

۱. منظور نگارنده چاپ دوم این کتاب است که اضافاتی دارد و به سال ۱۹۲۱ م چاپ شده است و در صفحه ۵۲۶ جلد دوم آن نویسنده ماه مارس را تاریخ نگارش کتاب ذکر کرده است. ب.
 ۲. همان، جلد دوم، ص ۳۶۹. ب.
 ۳. نگاه کنید به صفحه ۱۰ کتاب مطبوعات و شعر در ایران امروز، تألیف نگارنده که در آن این مسأله به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. ب.
 ۴. درباره تأسیس دارالفنون رک: مرآت البلدان، ج ۲، سفرنامه پولاک، تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق، امیرکبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت، از صبا تا نیما، ج ۱.
- رضا قلی خان هدایت که وقتی رئیس و ناظم دارالفنون بوده در روضه الصفای ناصری (ج ۱۰ روضه الصفاء، ص ۶۳۱-۶۳۸) شرح مفصلی از بنای دارالفنون و معلمان خارجی آن مدرسه و درس هریک، نگاشته است. نیز (رک: از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۹). ح.

جسته باشد.

قتل ناصرالدین شاه به هنگام جشن و سرور اول ماه مه ۱۸۹۶ م — ناصرالدین شاه هنگام تاجگذاری در (۲۰ اکتبر ۱۸۴۸ م) ۲۴ ذی القعدة ۱۲۶۴ هـ. ق فقط کمی بیش از هفده سال داشت و در ۵ ماه مه ۱۸۹۶ م که برابر با سال ۱۳۱۳ هجری قمری است به پنجاهمین سال سلطنت خود نزدیک می‌شد. چهار روز قبل از این روز هنگامی که تمام تدارکات برای برپایی جشن پنجاهمین سال سلطنتش مهیا شده بود به دست میرزا رضای کرمانی، یکی از مریدان سید جمال‌الدین افغانی سرکش، در حرم شاه عبدالعظیم که در چند مایلی تهران قرار دارد کشته شد. درباره وقایعی که منجر به این حادثه گردید و اهمیت آنها به تفصیل در تاریخ انقلاب ایران^۱ از ۱۹۰۵ م الی ۱۹۰۹ م (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ هـ. ق) سخن گفته‌ام و نمی‌خواهم مسایلی را که در آنجا مورد بحث قرار گرفته‌اند در کتاب حاضر خلاصه کنم چون تکرار آن باعث اتلاف وقت خواهد شد.

بذر انقلاب — بذر انقلاب از زمان سومین و آخرین سفر شاه به اروپا پاشیده شد و شروع به جوانه زدن کرد چرا که در این سفرها امتیازات ناروا (به ویژه امتیاز تنباکوبه سال ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۷ هـ. ق) داده شد و همین یک عامل مؤثر در تحریک نارضایتی‌های سیاسی گردید که نخستین تجلی آن در شورش‌های تنباکوی سال ۱۸۹۱ م (۱۳۰۸ هـ. ق) آغاز و در انقلاب ۱۹۰۵ م (۱۳۲۳ هـ. ق) به اوج خود رسید.

سالهای پرحادثه در آغاز و پایان سلطنت ناصرالدین شاه — اگر ما بخواهیم روابط خارجی ایران با قدرت‌های خارجی به ویژه انگلستان و روسیه را که مضمون اصلی کتاب‌های تاریخی نظیر کتاب سرپرسی مولزورث سایکس را تشکیل می‌دهد نادیده بگیریم، به طور کلی می‌توانیم بگوییم از سلطنت طولانی ناصرالدین شاه چهار سال اولش (۱۸۴۸ — ۱۸۵۲ م / ۱۲۶۴ — ۱۲۶۸ هـ. ق) به خاطر هیجانات مذهبی ایجاد شده به وسیله بابی‌ها و شش سال آخر (۱۸۹۰ — ۱۸۹۶ هـ. ق) به خاطر هیجانات سیاسی که منجر به انقلاب در دوران سلطنت بعدی گشت، دارای اهمیت بود؛ در حالی که سالهای واسطه سلطنت او ظاهراً دوران صلح و آرامش نسبی بود.

ایران در سالهای ۸۷ — ۱۸۸۸ م (۵ — ۱۳۰۴ هـ. ق) — من این سعادت را داشتم که در سالهای ۸ — ۱۸۸۷ م که تقریباً پایان این دوران بود، سفری به ایران بنمایم و

۱. تاریخ انقلاب ایران بوسیله احمد پژوه ترجمه و منتشر شده است. ح.

همانطور که از صلح و صفا و امنیتی که در آن زمان برای این کشور مستولی بود لذت می‌بردم تقریباً پایان آنچه را که می‌شود قرون وسطی ایران نامید مشاهده کنم. در کتاب سیاحتنامه ام^۱ که بلافاصله بعد از مراجعت آن را نوشتم، آن طور که باید و شاید درباره این امنیت سخن نگفتم چون در آن زمان نمی‌توانستم درک کنم این دورانها، چه قبل و چه بعد از مسافرت، کوتاه هستند چرا که یک خارجی جوان توانست بدون هیچ شغل رسمی یا تأمین اجتماعی این کشور را از شمال غربی تا جنوب شرقی و از شمال به جنوب یک و تنها فقط همراه یک نوکر و چند قاطرچی بپیماید بدون اینکه خطری متوجهش باشد یا عملاً حتی یک حادثه ناخوشایند برایش اتفاق بیفتد و اگر این امنیت فوق‌العاده استثنایی که به طور مطلوبی با امنیت کشورهای اروپایی قابل مقایسه بود به خاطر تنبیه سخت و وحشت‌انگیز بدکاران و دزدان به وجود آمده بود، اثری از آثارشان را من مشاهده نکردم و در تمام طول مدتی که در ایران بودم نه تنها شاهد اعدام یا شلاق زدن نبودم، بلکه در هر جایی که اقامت می‌گزیدم هیچ موردی از این موارد نشنیدم. اما بیرون دروازه‌های شیراز ستونهای مخوفی از ساروج دیدم که استخوان‌های انسانها از آنها بیرون زده بود و از دوران حکمرانی مستبدانه عموی شاه، فرهاد میرزای^۲ معتمدالدوله که هنگام ملاقات با او وی را یک فرد مؤدب و دوستدار کتاب یافتم، حکایت می‌کرد. ولی با وجود همه اینها، حال و هوای آنجا، همانطور که سابقاً اشاره کردم، حال و هوای قرون وسطی بود: از سیاست و تجدد ذکری به میان نمی‌آمد و حرفها بیشتر درباره عرفان، ماوراءالطبیعه و مذهب بود؛ مهم‌ترین و پرشورترین مسایل سیاسی در ارتباط با

۱. یکسال در میان ایرانیان* (لندن: ای. وسی. بلاک، ۱۸۹۳) این کتاب سال‌هاست تجدید چاپ نشده و اکنون بسیار کمیاب است. ب.

* یکسال در میان ایرانیان بوسیله ذبیح‌الله منصوری ترجمه شده است. ح.

۲. فرهاد میرزا، معتمدالدوله (۱۲۳۳ - ۱۳۰۵ ه. ق.) پسر عباس میرزا، حکمران فارس که سختگیری‌ها و سرکوبی‌های او در آن دیار معروف است و در برقراری نظم و برانداختن یاغیان در لرستان و کردستان نیز کوشش‌های بسیار کرده، او شاعر و ادیب و عالم بوده و آثار و تألیفات بسیار دارد که از آن جمله است: جام‌جم در جغرافیا که ترجمه از انگلیسی است، نصاب انگلیسی، کنزالحساب ترجمه خلاصه الحساب شیخ بهایی، زنبیل که مانند کشکول شیخ بهایی است و کتاب قمعاء.

جنازه فرهاد میرزا را به کاظمین برده و در قسمت شرقی مزار کاظمین که معروف به «باب فرهادی» یا فرهادیه است دفن کرده‌اند. (فرهنگ فارسی معین، ج ۶، اعلام، لغت‌نامه) و مقدمه زنبیل به اهتمام محمد رضائی، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله تألیف اسماعیل نواب صفا.

فرهاد میرزا کتابی هم در شرح سفر حج خود دارد بنام «هدایة السبیل». ح.

جانشینان پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی بود؛ بواسطه انتشار روزنامه‌های رسمی ایران^۱ و اطلاع^۲ که آن هم هرچند وقت یکبار منتشر می‌شد یا روزنامه مهیج اختر^۳ که در قسطنطنیه به چاپ می‌رسید فقط توجه اندکی به امور خارجی در اثر خواندن این روزنامه‌ها، می‌شد؛ در حالی که در کرمان فقط هفته‌ای یک چاپ ارتباط با جهان خارج را برقرار می‌کرد.

سالهای طوفانی بعد از ۱۸۹۱ م (۱۳۰۸ ه. ق) — چقدر تمام این حوادث با آشفته‌گی سال ۱۸۹۱ و غرش طوفان ۵ — ۱۹۱۱ م و وقفه وحشتناک که در اثر دگرگونی اوضاع روسیه در روز عید میلاد مسیح سال اخیر بوجود آمد و سپس آن جنگ بزرگ که ایران را به عرصه تاخت و تاز سه ارتش بیگانه و میدان دسایس کرد، متفاوت بود. سقوط امپریالیزم روسیه ایران را از کابوسی که یک قرن بدان دچار بود آزاد کرد و به نظر می‌رسید که انتقام بی‌حرمتی که روسها در آوریل ۱۹۱۲ م (ربیع الآخر ۱۳۳۰ ه. ق)^۴ نسبت به مرقد مقدس

۱. این همان روزنامه دولت ایران است و نخستین شماره آن در یکشنبه ۱۱ محرم سال ۱۲۸۸ ه. ق انتشار یافته و نویسنده آن ابتدا میرزا علی نائینی و بعد تا ۱۳۰۰ ه. ق میرزا محمد حسن فروغی و بعد میرزا علی محمدخان مجیرالدوله بود. این روزنامه بجای سه روزنامه دولتی و ملی و علمی منتشر شد و در حقیقت روزنامه و زبان دولت بود.
- این روزنامه تا ۱۷۷ شماره به مدیریت محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) که اداره روزنامجات را برعهده داشت انتشار یافت. پس از مرگ او برادرزاده‌اش مدیریت روزنامه را به‌عهده گرفت و از سال ۱۳۲۱ ه. ق تحت تصدی ندیم‌باشی انتشار یافت که نام «روزنامه ایران سلطانی» داشت. روزنامه رسمی ایران از ۱۲۶۷ ه. ق که نخستین روزنامه دولتی در ایران دایر شده تا ۱۳۲۴ ه. ق مجموعاً ۵۷ سال انتشار یافته است (از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۴۱). ح.
۲. روزنامه اطلاع در سال ۱۲۹۵ ه. ق به وسیله محمد حسن خان منتشر شد که نیمه رسمی بود (از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۴۴). ح.
۳. اختر نخستین روزنامه ایرانی است که در خارج از ایران منتشر شده، این روزنامه در سال ۱۲۹۲ ه. ق به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی در قسطنطنیه منتشر شد و افرادی مانند میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و دیگران با آن همکاری داشتند (از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۵۶).
- این روزنامه شهرت فراوان در ایران و قفقاز و عثمانی و هندوستان و عراق، بدست آورد بطوریکه در قفقاز مردم عوام که روزنامه خواندن را گناه می‌دانستند، خواص را که روزنامه اختر می‌خواندند «اختری مذهب» می‌نامیدند (از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۵۸ نقل از تاریخ مطبوعات براون ترجمه محمد عباسی، ج ۲، ص ۱۴۶). ح.
۴. روسهای تزاری به بهانه حمایت از محمدعلی شاه وارد مشهد شده و عده‌ای را تحریک کردند و با طرفداران مشروطه و احمد شاه به نبرد برخاستند و ضمن زدوخوردها یک سرباز روسی مجروح شد و به این بهانه روسها به حرم مطهر حمله کرده تیراندازی کردند. تاریخ این واقعه شنبه و بی احترامی نسبت به حرم مطهر و توپ بستن گنبد مرقد حضرت رضا (ع) روز دهم ماه ربیع الثانی ۱۳۳۰ ه. ق و مطابق با دهم فروردین ماه ۱۲۹۰ شمسی بود. برای شرح آن رک: کتاب بدر فروزان تألیف عباس فیض، ص ۲۳۲ — ۲۳۴ و کتاب حقیقه الرضویه تألیف محمد حسن ادیب هروی، و راجع به سوابق تاریخی و تعمیرات و ساختمانهای حرم رک: تاریخ آستان قدس رضوی تألیف علی مؤمن، نیز راجع به واقعه توپ بستن حرم مطهر رک: زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا تألیف حسین عمادزاده، ج ۲، ص ۳۳۹ — ۳۴۴؛ راجع به تجدید و توسعه بناهای آستان قدس نیز بهمان کتاب‌ها رجوع کنید. ح.

نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر / ۱۶۵

امام رضا در مشهد روا داشته بودند، گرفته شده و از سویی دیگر لغو قرارداد میان انگلستان و ایران و در نتیجه خارج شدن مستشاران و سربازان انگلیسی از این کشور، ایران را مدتی به حال خود گذاشت تا آنچنان که می‌خواهد درباره آینده خود تصمیم سازنده یا مخرب بگیرد.

جانشینان ناصرالدین شاه — پس از آن که ناصرالدین شاه به ضرب گلوله از پا در

آمد پسرش مظفرالدین شاه در سالهای ۱۸۹۶ — ۱۹۰۷ م (۱۳۱۳ — ۱۳۲۵ هـ. ق) بر تخت سلطنت نشست و مشروطیت را به ملت ایران داد و نوه‌اش محمدعلی شاه که کوشید مشروطه را از بین ببرد در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م (۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق) به دست ملی‌گرایان پیروزمند خلع گردید که هنوز هم در حوالی قسطنطنیه زندگی می‌کند؛ و نبیره‌اش سلطان احمد شاه اکنون^۱ بر تخت تکیه زده است. هنوز جای آن نیست که سلطنت و شخصیت این شاه اخیر را بررسی نمایم اما سعی کرده‌ام شخصیت‌های پدر و پدربزرگ او را که مغایر با شخصیت او است در کتاب خود به نام تاریخ انقلاب ایران تشریح کنم. ولی از زمان مرگ ناصرالدین شاه که بیست و هفت^۲ سال پیش اتفاق افتاد، در واقع می‌توان گفت که توجه از شاه سلب و به مردم ایران معطوف شده است و تا آنجایی که ما می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم این احتمال وجود ندارد که شاه اسماعیل، نادر یا (خدای ناخواسته) آغا محمدخان دیگری ظهور کند.



۱. سال تألیف کتاب یعنی ۱۹۰۹ میلادی مطابق با ۱۳۲۷ هـ. ق است. ح.

۲. قتل ناصرالدین شاه در ۱۳۱۳ هـ. ق (۱۸۹۶ میلادی) اتفاق افتاد و ۲۷ سال بعد از آن که مؤلف ذکر کرده سال ۱۳۴۰ هـ. ق (۱۹۲۱ میلادی) است. ح.

بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم

بررسی کلی شعر دوران^۱ اخیر و به ویژه شعر مذهبی ایرانیان

ثبات استثنایی زبان ادبی ایران — چهارصد سال پیش از این زبان فارسی (مقصود زبان نوشتاری است، چون بدون شک امکان داشت زبان‌های عامیانه تازه در این دوره به وجود آید) از هر لحاظ همانند زبان فارسی امروز بود، در حالی که انواع تازه ادبی که امروزه وجود دارد از اواسط قرن نوزده به وجود آمده یعنی از زمان جلوس ناصرالدین شاه که سلطنتش (۱۸۴۸ — ۱۸۹۶ م / ۱۲۶۴ — ۱۳۱۳ ه. ق) دقیقاً با دوره ویکتوریا^۲ برابری می‌کند. در سه جلد قبلی این کتاب بعد از هر فصل تاریخی بلافاصله یک فصل درباره ادبیات آن دوره آمده است؛ ولی در این جلد، به همان دلیل قبلی، نیازی به این نبود که در تسلسل وقایع بدین ترتیب وقفه‌ای ایجاد کنیم و ترجیح دادیم بخش اول این جلد را به تاریخچه کوتاه این دوره اختصاص دهیم و در بخش‌های دوم و سوم به بررسی ادبیات منشور

۱. بعد از ادوارد براون، درباره ادبیات ایران و بخصوص شعر فارسی در دوران اخیر، کتب بسیار نوشته شده و تحقیقات فراوان انجام گرفته است، که غالباً نظریات براون را تعدیل یا تشریح یا رد کرده است از آن جمله: تاریخ ادبیات دکتر شفق، تاریخ ادبیات دکتر صفا (دوره صفویه، ج ۵، بخش ۱ و ۲)، و مقالات مجله یادگار و مقالات بهار (بکوشش محمد گلبن، ج ۱ و ۲) تحول شعر فارسی تألیف زین العابدین مؤتمن، از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور و کتابهای مربوط به ادبیات و شعر معاصر ایران نیز فراوان چاپ و منتشر شده است. مجموعه‌های اشعار معاصران، مقالات مجله سخن و یغما و ارمغان و آینده و گوهر و مجلات دیگر.

مقالات و سخنرانیهای کنگره‌ها و مجامع ادبی درباره شاعران و نویسندگان نیز کتابهای تحقیقی گوناگون در زمینه سبک نثر و شعر و گزیده‌های نظم و نثر که فراوان انتشار یافته است. ح.

۲. ناصرالدین تقریباً victor یا یاری دهنده دین معنی می‌دهد. ب.

و منظوم که طبقه بندی شده است پردازیم.

توجه بی اندازه به شعر فارسی — این که چگونه بتوانم این طبقه بندی ها را منظم کنم مسأله ای است که بسیار فکر مرا به خود مشغول کرده است. تقریباً تمام کسانی که درباره ادبیات فارسی چیزهایی نوشته اند توجه بیش از حد و بی تناسب به شعر و ادبیات معطوف داشته اند و تقریباً به طور کامل رشته های خشک ترولی مثبت تر تاریخ، زندگی نامه نویسی، الهیات، فلسفه و علوم قدیمه را از نظر دور داشته اند. اگر ما ادبیات را به طور اخص نظم و نثری بدانیم که شکل هنری داشته باشد شکی نیست که این نظریه قابل توجیه است؛ ولی اگر آن را به طور اعم مظهر طرز تفکر و فعالیت های ذهنی یک ملت بدانیم دیگر این طور نیست. اما به خاطر احترام به عقیده ای که مورد قبول همگان است بررسی کلی ادبیات اخیر ایران را با بحث درباره شعر آغاز می کنیم.

انواع شعر فارسی — در این جا لازم است چند نوع شعر فارسی را از هم متمایز کنیم که عبارتند از:^۱ (۱) شعر کلاسیک؛ (۲) شعر فی البداهه؛ (۳) شعر مذهبی، از مرثیه های شاعران بزرگی چون محتشم کاشانی گرفته تا اشعار ساده و عامیانه ای که درباره مصایب امامان در تعزیه های ماه محرم خوانده می شود؛ (۴) اشعار کمی که در حدود سال ۱۸۵۰ م (۱۲۶۶ هـ. ق) بوسیله بابی ها گفته شده که خود شاخه ای از نوع شعر اخیر است؛ (۵) تصنیف ها که بوسیله موسیقی دانها و خوانندگان حرفه ای نواخته و خوانده می شود و بسیار مشکل است منشأ و قدمت آن را تعیین کرد؛ (۶) شعر جدید سیاسی که بعد از انقلاب ۱۹۰۶ م (۱۳۲۴ هـ. ق) بوجود آمده و من قبلاً به طور مشروح درباره آن در کتاب دیگرم سخن گفته ام.^۲ در این فصل بیشتر به شعر مذهبی خواهیم پرداخت و بررسی اشعار غیر مذهبی را به دو فصل بعد موکول می کنم.

۱. باید توجه داشت که این تقسیم بندی را براون برای بیان مقاصد خود ذکر کرده و گرنه در اصل چنین تقسیم بندی در شعر فارسی درست نیست زیرا شعر کلاسیک یا سنتی شامل همه انواع شعر می شود حتی شعر فی البداهه که مؤلف دومین نوع شمرده است یا شعر مذهبی که سومین نوع است، از طرف دیگر شعر کلاسیک یا سنتی در برابر شعر معاصر یا نوعی خاص از شعر معاصر یعنی شعر نو یا شعر آزاد نیز قرار دارد و هم چنین نوعی از شعر معاصر هم تصنیف است که مؤلف پنجمین قسمت آورده و چهارمین نوع از انواع مورد نظر او در شعر کلاسیک نمونه دارد، البته از جهت فرم و قالب نه از نظر موضوع. ح.

۲. مطبوعات و شعر ایران امروز (کمبریج، ۱۹۱۴ م). ب.

(۱) شعر کلاسیک

اشعار کلاسیک اخیر— هم از لحاظ صورت و هم معنی شعر کلاسیک ایران حداقل به مدت پنج یا شش قرن به یک حالت مانده است تا جایی که به استثناء اشارات به حوادث و اشخاص که ممکن است تاریخ سرودن شعر را معین کند، بسیار مشکل است بعد از خواندن یک قصیده، غزل یا رباعی بتوان حدس زد که آیا آن بوسیله یک شاعر معاصر جامی (متوفی به سال ۱۴۹۲ م / ۸۹۸ هـ. ق) سروده شده یا بوسیله یک شاعر نزدیک به زمان ما مانند قآنی. درباره ویژگی های معمول این نوع شعر در جلد قبل سخن گفته ام^۱ و عقیده ابن خلدون^۲ براین است که: «هنر شاعری یا نثرنویسی در کاربرد واژه ها است نه در بیان معنی.» معذک حتی در اشعاری که اخیراً به این سبک سروده شده به ندرت اشاره به رسوم و اختراعات جدید چون چای نوشیدن، استعمال توتون، خط آهن، تلگراف یا روزنامه^۳ می شود؛ در واقع برخی از بزرگترین شعرای جدید چون قآنی، داوری و امثال آنها اصالت هنر خود را با تجدید حیات بخشیدن به بعضی از شکل های شعری چون مستط^۴ که از قرن

۱. تاریخ ادبی ایران، جلد دوم، صفحات ۸۳ — ۸۹. ب.

۲. ابن خلدون می نویسد: «إعلم أن صناعة الكلام نظماً ونثراً إنما هي في الألفاظ، لافي المعاني وأنها المعاني تبع لها وهي اصل» (مقدمه ابن خلدون چاپ دوم بیروت، ص ۵۳۶) و ترجمه اش این است: «باید دانست که صناعت سخن خواه نظم یا نثر تنها بوسیله الفاظ انجام می یابد نه از راه معانی، بلکه معانی تابع الفاظ است، و اساس این صنعت فقط الفاظ می باشد» (مقدمه ابن خلدون ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، ص ۱۲۲۷). ح.

۳. تاریخ شعر عثمانی گیب، جلد چهارم، ص ۴. چنین اشاراتی در شعر نعیم که در بخش آخر این فصل نقل می شود، آمده است، هرچند به طور کلی شکل قصاید سنتی دارد. ب.

۴. مستط یکی از انواع شعر فارسی از جهت فرم و قالب شعری است و مستط در لغت «برشته کشیده» و در اصطلاح قدیم و اصلی مستط نوعی از شعر است که شاعر بیتی را به چهار قسم کند و در آخر سه قسم آن سجع نگاه دارد و در قسم چهارم قافیه آورد مانند شعر امیرمعزی: «ای ساریان منزل مکن، جز در دیار یار من — تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن» و نوعی دیگر آنست که پنج مصراع بریک قافیه آورند و در آخر مصراع ششم قافیه اصلی که بناء شعر بر آن باشد بیاورند مانند مستط منوچهری (حدائق السحر تصحیح عباس اقبال، ص ۶۱ — ۶۳)، حدائق الحقایق شرف الدین رامی تصحیح سید محمد کاظم امام، از قرن هشتم ص ۸۷ نوع اول را ذکر کرده است.

در المعجم شمس قیس رازی (ص ۲۸۷ چاپ مدرس رضوی) ذیل تسمیط نوع اخیر پنج مصراع متفق القوافی و مصراع ششم با قافیه دیگر را ذکر و مستط دیگری از منوچهری را نقل کرده است.

مصراع آخر هر لخت یا رشته از مسط را مصراع قافیه یا بند مسط یا بند تسمیط گویند، و مسط های منوچهری همه شش مصراعی یعنی مستس است اما مسط سه مصراعی (مثلت) و چهار مصراعی (مریع) و پنج مصراعی (مختس) و هفت مصراعی (مستبع) و هشت مصراعی (مثنی) نیز داریم. (راجع به تعریف مسط و انواع و مثالهای آن رک: فنون بلاغت و صناعات ادبی، تألیف جلال الدین همائی ص ۱۷۲ — ۱۸۰).

یازده یا دوازده میلادی دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، نشان داده‌اند.^۱

توجه نداشتن^۲ ایرانیها به نقد ادبی — شاید جمله‌ای که در آغاز پاراگراف گذشته آمده است زیاد از حد کلی است و نیاز به توضیح دارد چرا که در بعضی از شعرای متأخر ایرانی منتقدان هندی و ترک تازه‌گویی‌هایی کشف کرده‌اند که خود عهد جدیدی در تکامل هنر شاعری و ظهور یک مکتب جدید است. خود ایرانیان به نقد ادبیات عادت ندارند؛ همانطور که مردم هنگام از دست دادن سلامت خود درباره آن بحث می‌کنند، به همین ترتیب کسانی به کار دقیق نقد ادبی می‌پردازند که دیگر این توانایی را ندارند، یا هیچگاه نداشته‌اند، که ادبیات خوب بیافرینند. بنا به قول گیب^۳ جامی و امیرعلیشیر نوبی، عرفی شیرازی (متوفی به سال ۹۰-۱۵۹۱ م / ۹۹۹ ه. ق) و فیضی هندی (متوفی به سال ۵-۱۵۹۶ م / ۱۰۰۴ ه. ق)، و بالاخره صائب^۴ اصفهانی (متوفی به سال ۶۹-۱۶۷۰ م / ۱۰۸۰ ه. ق) یکی پس از دیگری در تکامل شعر عثمانی مؤثر بوده و منتقدان ترک درباره‌شان بسیار نوشته‌اند. بهترین و کامل‌ترین نقدی که از کهن‌ترین دوران تا اواخر قرن هفدهم از شاعران معروف ایرانی شده است، تا آنجایی که نگارنده می‌تواند قضاوت کند، (متأسفانه) کتابی است که به زبان اردو یا هندوستانی نوشته شده و نام آن شعر

معمولاً در کتب ادبی، منوچهری را مبتکر مسقط نوشته‌اند و اینکه مسقط در دوره‌های بعد از قرن ۵ و ۶ هجری (۱۱ و ۱۲ میلادی) مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، درست نیست. ح.

۱. تاریخ ادبی ایران^۵، جلد دوم، صفحات ۲-۴۱. ب.

۵. جلد دوم تاریخ ادبی، ترجمه علی پاشا صالح ص ۱۲۵-۱۳۱. ح.

۵. ج ۲، ص ۹۶-۹۷. ح.

۲. بعد از ادوارد براون، مخصوصاً در سالهای اخیر توجه به نقد ادبی زیاد شده و مقالات و نشریات و کتب انتقادی بسیار چاپ و منتشر شده است که از هر یک به مناسبت نام خواهیم برد و مطالبی نیز نقل خواهیم کرد. و از جمله آن کتب می‌توان سخن و سخنوران تألیف فروزانفر، سبک‌شناسی بهار نقد ادبی دکتر زرین کوب، با کاروان حله از دکتر زرین کوب، تاریخ ادبیات دکتر صفا، تاریخ ادبیات دکتر شفق، مقدمه‌های انتقادی متون نظم و نثر، مقالات مجله یفما، سخن و دیگر مجلات و نشریات ادبی، مقالات و سخنرانیهای کنگره‌ها و مجامع ادبی، از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور و آثار دیگر.

مجموعه سخنرانیها و مقالات مربوط به شاعران و نویسندگان مانند: مجموعه سخنرانیها، مقالات درباره فردوسی، سعدی، حافظ، بیهقی، ناصر خسرو، دقیقی، صائب و دیگران. ح.

۳. تاریخ شعر عثمانی، جلد سوم، صفحات ۴۸-۲۴۷. ب.

۴. قبلاً هم یادآوری کرده‌ایم که صائب به تبریزی مشهور است چون اصل او از تبریز بوده، اما در اصفهان زندگی کرده و آنجا در گذشته و در همان شهر دفن شده است. ح.

العجم^۱ و نویسنده آن دانشمند معروف شبلی نعمانی است. جلد سوم این کتاب که در سال‌های ۶-۱۹۰۷ م / ۴-۱۳۲۵ ه. ق نوشته شده دربارهٔ هفت شاعر ایرانی است که در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی زندگی می‌کرده‌اند که اسامی و تاریخ وفاتشان به قرار زیر است: فغانی (متوفی به سال ۱۵۱۹ م / ۹۲۵ ه. ق)، فیضی (متوفی به سال ۱۵۹۶ م / ۱۰۰۴ ه. ق)، عرفی (متوفی به سال ۱۵۹۱ م / ۹۹۹ ه. ق)، نظیری (متوفی به سال ۱۶۱۳ م / ۱۰۲۱ ه. ق)، طالب آملی (متوفی به سال ۱۶۲۷ م / ۱۰۳۶ ه. ق)، صائب (متوفی به سال ۱۶۷۰ م / ۱۰۸۰ ه. ق)، و ابوطالب کلیم (متوفی به سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق). همهٔ این شاعران ایرانی بودند و بواسطهٔ حمایت دربار سلاطین مغول به هندوستان جلب شدند، به استثناء فیضی که شبلی او را تنها شاعر هندی می‌داند که پس از امیر خسرو، می‌توانست آن چنان به فارسی شعر گوید که گویی یک فارسی‌زبان آن‌را سروده است. عرفی و صائب از معروف‌ترین این هفت شاعر بودند، ولی آنها بیشتر در هندوستان و ترکیه معروفیت دارند تا مملکت خودشان^۲. برخی از ایرانیانی را که من می‌شناسم مسأله را بدین گونه توجیه می‌کنند که چون این اشعار به سادگی قابل فهم می‌باشند، لذا مورد پسند خارجی‌ان هستند چرا که آنان غالباً شعرهای پیچیده‌تری را که در ایران می‌پسندند نمی‌توانند درک کنند. با نهایت شرمساری باید اقرار کنم که در این مورد

۱. شعر العجم بوسیلهٔ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ترجمه شده و انتشار یافته است. این کتاب پنج جلد است به این ترتیب:

جلد اول: آغاز شعر فارسی و شاعران عصر سامانی و غزنویان و سلجوقیان و معروفترین شاعران قرن ششم مانند انوری و نظامی.

جلد دوم: شعر و ادب فارسی از قرن هفتم تا اول قرن نهم، آغاز آن عطار و پایان آن ابن یمن.
جلد سوم: دوره آخر شعر و شاعری فارسی و شرح حال شاعران قرن دهم و یازدهم، از فغانی (متوفی ۹۲۵ ه. ق) تا کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱ ه. ق) در این جلد از شاعران بزرگ سبک هندی (به اصطلاح معروف) گفتگو کرده است.
جلد چهارم: سه باب دارد که عبارت است از: حقیقت و ماهیت شاعری، تاریخ عمومی شعر و شاعری فارسی در ایران، تقریظ و انتقاد.

جلد پنجم: قصیده و غزل و سبکهای مختلف شاعران در این دو نوع شعر و هم چنین تجزیه و تحلیل اشعار شاعران در دوره‌های مختلف - تصوف در شعر فارسی، اشعار اخلاقی و پندآموز و آخرین بحث آن شعر و شاعری فلسفی است. ح.

۲. رضاقلی خان دربارهٔ هر دوشان آشکارا می‌گوید که سبک شعری‌شان مورد پذیرش ایرانیان معاصر نیست. ب.

• نظر رضاقلی خان دربارهٔ صائب این است: «در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست» (مجمع الفصحا بکوشش مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۴) و دربارهٔ عرفی می‌نویسد: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست» (همان کتاب ص ۴۵). ح.

من با خارجیه‌ها هم سلیقه هستم و صائب^۱ را چه از لحاظ سادگی سبک و چه از لحاظ مهارت او در صنایع حسن تعلیل^۲ و ارسال المثل^۳ بسیار جالب می‌یابم. ^۴ تقریباً چهل سال پیش (۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ هـ. ق) قسمت فارسی جنگی را که خرابات^۵ نام دارد و به سه زبان نوشته شده است خواندم. این کتاب از مجموعه اشعار غنایی اعراب، ترکان و ایرانیان تألیف شده است و هم غزل و هم ابیات منفرد دارد و ابیاتی را که به نظرم جالب می‌آمد در کتابچه‌ای که اکنون پیش روی من قرار دارد بدون توجه به گوینده آن یادداشت کردم؛ و گرچه گوینده بسیاری از ۴۳ قطعه و ابیات انفرادی که برگزیده‌ام گمنام می‌باشند، بیش از یک دهم کل آنها (۴۵ بیت) بوسیله صائب سروده شده است.

گرایش شاعران ایران به هندوستان در زمان سلطنت اولین سلاطین مغول —

هندوستان به خاطر حمایت و تشویق سخاوتمندانه اکبر، همایون و جانشینانشان تا عهد اورنگ زیب متعصب و محزون و نجبا و بزرگانی چون بایرام خان خانان و پسرش عبدالرحیم که بعد از قتل پدر در حدود سال ۱۵۶۱ م (۶۸ — ۹۶۹ هـ. ق) به همین لقب مذکور شد، در قسمت اعظم قرون شانزدهم و هفدهم میلادی عده زیادی از با ذوق‌ترین شاعران ایرانی را

۱. مؤلف درباره صائب و سبک او بعد از این در صفحات ۲۵۱ — ۲۴۵ به تفصیل بحث کرده و ما نیز در آنجا به مآخذ شرح حال و بحث در افکار و اشعار صائب اشاره کرده‌ایم.
- پیش از این در حاشیه ۲، ص ۴۰ مآخذ راجع به سبک هندی و بخصوص سبک صائب را ذکر کرده‌ایم. ح.
۲. حسن تعلیل از صنایع بدیعی است و «چنان باشد که شاعر در بیت دو صفت یاد کند یکی بعلت دیگری و غرض او خود یاد کردن آن دو صفت بود، اما بر این اسلوب آن دو صفت را یاد کند تا زیباتر و بدیع‌تر بود، عنصری گوید: ز بهر آنک همی گرید ابربی سببی — همی بخندد بر ابر لاله و گلزار» (حدائق السحر، ص ۸۴ — ۸۵) نیز (حقایق الحدائق شرف الدین رامی، تصحیح سید محمد کاظم امام، ص ۱۲۸) نیز (در الادب تألیف حسام آق‌اولی ص ۱۳۵) و (معالم البلاغه تألیف محمد خلیل رجائی، ص ۳۸۰ — ۳۸۵).
- و مناسب است بگوئیم که سید علی خان (متوفی ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ هـ. ق) در انوار الربیع فی علم البدیع (ص ۷۵۳) حسن التعلیل را بچهار قسم تقسیم کرده که همان تقسیم در درالادب و معالم البلاغه نیز آمده است. ح.
۳. ارسال المثل (ارسال مثل) یکی از صنایع بدیعی است و «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت مثل آرد بوالمعالی رازی گوید: نا دیده روزگارم از آن کاردان نیم — آری بروزگار شود مرد کاردان» (حدائق السحر، ص ۵۵ — ۵۶) و در حقایق الحدائق (ص ۷۶) نوشته: «این چنان باشد که شاعر در بیتی یا بیشتر مثلی زند بر سبیل تعریض».
- نیز (رک: زیب سخن تألیف دکتر سید محمود نشاط، ج ۱، ص ۲۹۵ — ۲۹۶)
- و اگر دو مثل در بیتی بیاورند، آن را «ارسال المثلین، ارسال مثلین» گویند (همان مآخذ). ح.
۴. نگاه کنید به تاریخ شعر عثمانی گیب، جلد اول، صفحات ۱۴ — ۱۱۳. ب.
۵. بوسیله ضیا پاشا گردآوری شده و در سه جلد در قسطنطنیه به سال ۴ — ۱۸۷۵ م / ۱ — ۱۹۲۲ چاپ شده است. ب.

به خود جلب کرد که در آنجا تحسین می‌شدند و در کشور خود از آن محروم بودند. بدآونی^۱ قریب صد و هفتاد نفر از آنان را می‌شمارد که اکثر آنها اگر چه در هندوستان متولد شده بودند ولی ایرانی الاصل بودند. شبلی^۲ پنجاه و یک نفر را نام می‌برد که در زمان اکبر از ایران به هندوستان آمدند و در دربار راه یافتند و همچنین اسپرنگر^۳ صورت مفصلی از آنها ارائه کرده است. شبلی اشعاری شماری را نقل می‌کند که طی آن نشان داده می‌شود چقدر آرزوی به هندوستان رفتن و در آن‌جا به خوشبختی رسیدن در میان شعرای ایران رواج داشته است.^۴

مثلاً صائب می‌گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست^۵
و ابوطالب کلیم^۶ می‌گوید:

اسیر هندی و زین رفتن بیجا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل^۷ را
بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان بیای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را
ز شوق هند زان سبان چشم حسرت برقفا دارم که رو هم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

و همچنین علی قلی سلیم^۸ می‌گوید:

۱. منتخب التواریخ (کلکته، ۱۸۶۹م)، جلد سوم، صفحات ۱۷۰ - ۳۹۰. ب.
۲. منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بدآونی است که در سال ۱۰۰۴ هجری قمری تألیف شد و بیشتر به تاریخ بدآونی معروف است راجع به شرح حال و تاریخ او و کیفیت تلویین و ارزش تاریخی کتاب رک: تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان تألیف دکتر آفتاب اصغر، از انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور (ص ۱۵۵ - ۱۶۳). ح.
۳. شعر العجم، جلد سوم، ص ۵. ب.
۴. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۴. ح.
۵. کاتالوگ کتابخانه شاه اود، جلد اول، صفحات ۵۵ - ۶۵. ب.
۶. شعر العجم، جلد سوم، ص ۱۰. ب.
۷. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۸. ح.
۸. این بیت در بعضی از چاپهای دیوان صائب نیست. ح.
۹. دیوان کلیم کاشانی بتصحیح ح. پرتویضائی، ص ۹۹. ح.
۱۰. هنگامی که مسلمانی پرنده‌ای را برای خوردن سر می‌برد بایستی بسم الله بگوید و از این رو پرنده‌ای را که روی زمین افتاده و پر پر می‌زند مرغ بسمل یا نیم بسمل می‌گویند. ب.
۱۱. این شاعر محمدقلی سلیم تهرانی است و شعر نقل شده در دیوان او به تصحیح و اهتمام رحیم رضا (ص ۲۰۹) آمده است اینکه شعر العجم نام او را «علی قلی» نوشته درست نیست. (رک: مقدمه همان دیوان، ص سیزده) مثنوی قضا و قدر او نیز معروف است، رک: مثنویهای قضا و قدر و مثنوی قضا و قدر سلیم، به تحقیق و تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی در فرهنگ ایران زمین ج ۲۵، ص ۲۰۶ - ۲۲۳، نیز رک: دیوان سلیم، ص ۵۹۸ - ۶۱۲. ح.

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد
شاعر درویش ایرانی موسوم به رسمی^۱ به یاد بود حمایت خان خانان از شعرا
می‌گوید^۲:

زمین مدح تو آن نکته سنج شیرازی ^۳	رسید صیت کمالش بروم ^۴ از خاور
بطررتازه ز مدح تو آشنا گردید	چوروی خوب که یابد ز ماشطه زیور
ز فیض نام تو «فیضی» گرفت چون «خسرو»	بتیغ هندی اقلیم سبعمه را یکسر
ز ریزه چینی خوانت «نظیری» شاعر	رسیده است بجایی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحه قصیده‌ای انشا	که خون رشک چکد از دل سخن پرور
سواد شعر «شکیبی» چو گُل اصفاهان	بتحفه سوی خراسان برند اهل نظر
ز مدحت تو «حیاتی» حیات دیگر یافت	بلی مقوی طبع عرض بود جوهر
حدیث «نوعی» و «کفوی» بیان چه سازم من	چو زنده‌اند بمدح تو تا دم محشر
ز نعمت تو به «نوعی» رسید آن مایه	که یافت میرمعزی ز نعمت سنج

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم میلادی (قرون دهم و یازدهم هجری) سبکی بوجود آوردند که پروفیسور آته در کمال مناسبت آن را «بهار هندی» در شعر فارسی نامیده است و تا زمانی که زبان فارسی زبان ادب هندوستان به شمار می‌رفت عده‌ای از شاعران هندی مقلد آنها بودند. درباره این شاعران که با مهارت‌ترین مقلدین واژه‌ها و ترکیبات خارجی بودند سخنی به میان نمی‌آورم؛ و حتی از میان شاعران ایرانی الاصل که یا مقیم هندوستان یا ایران بودند فقط تعداد معدودی از مهم‌ترینشان در این صفحات مورد بحث قرار می‌گیرند. قرن هجدهم میلادی به ویژه آن دوره پر آشوبی که بین سقوط سلسله صفویه و ظهور سلسله قاجاریه قرار داشت.

قرن هجدهم (قرن دوازدهم هجری) (۱۷۲۲ - ۱۷۹۰ م / ۱۱۳۵ - ۱۲۰۵ هـ.ق) یک دوران بی حاصل - از نظر دستاوردهای ادبی فقیرترین دوران بود؛

۱. رسمی قلندر همان رسمی یزدی است (فرهنگ سخنوران، تألیف دکتر خیامپور) و در تذکره روز روشن صبا (چاپ تهران، ص ۲۹۱) نوشته است: «میر عبدالرزاق یزدی است که در عهد جهانگیر پادشاه به هندوستان رسیده آزادانه بسر اوقات می‌نمود (کذا)». ح.
۲. شعر العجم، جلد سوم، ص ۱۳. ب.
- ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۰. ح.
۳. در یادداشت‌های شبلی منظور عرفی است. ب.
۴. منظور کشور عثمانی است. ب.

بعد از این دوران تجدید حیات قابل ملاحظه ای می شود و چند تن از شاعران قرن نوزدهم (قرن سیزدهم هجری) چون قآنی، یغما، فروغی و وصال و اولادش پیدا شدند که می توانند، جز با پیشینیان نام آورشان، با هر شاعر دیگری مقایسه شوند.

(۲) اشعار اتفاقی

نمونه هایی از اشعار فی البداهه — برخی از جالب ترین شعرهایی که سروده شد گویند گانشان لزوماً شاعران حرفه ای نبودند و کارشان این بود که برای منظور خاص یا فرصت مناسبی شعر بگویند. این اشعار را غالباً نمی توان در یک دیوان معمولی شعریا در صفحات تاریخ معاصر یافت. شعرهای زیر از کتاب چاپ نشده^۱ احسن التواریخ می توانند نمونه هایی از این قبیل باشند.

در سال ۴ — ۱۵۵۳ م / ۹۶۱ هـ. ق سه شاه هندی وفات یافتند. این سه نفر عبارتند از محمود سوم از گجرات، اسلام شاه پسر شیرشاه افغانی از دهلی، و نظام الملک از دکن. این اتفاق و تاریخ آن به رسم یادبود در شعرهای زیر آمده است:

سه خسرو را قران آمد بیک سال	که هند از عدلشان دارالامان بود
یکی محمود ^۲ شاهنشاه گجرات	که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلام شه ^۳ سلطان دهلی	که در هندوستان صاحبقران بود
سیم آمد نظام الملک ^۴ بحری	که در ملک دکن خسرو نشان بود
زمن تاریخ فوت آن سه خسرو	چه میپرسی «زوال خسروان» بود

ابیات زیر که سروده مولانا قاسم است ماده تاریخ وفات همایون را در سال ۵ — ۱۵۵۴ م / ۹۶۲ هـ. ق می دهد:

۱. پیش از این در موارد مختلف از چاپهای احسن التواریخ سخن گفته ایم. ح.
۲. نگاه کنید به سلسله های اسلامی اثر اس. لین پول S. Lane-Poole، ص ۳۱۳. ب. *
- طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول ترجمه عباس اقبال ص ۲۸۲ — ۲۸۳. ح.
۳. همان، صفحات ۳۰۰ و ۳۰۳. ب.
- همان کتاب، ص ۲۶۹ و ص ۲۷۲. نظامشاهیان در احمد نگر از سال ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ. ق مطابق با ۱۴۹۰ تا ۱۵۹۵ میلادی سلطنت کرده اند و نخستین آنان احمد اول پسر نظامشاه و دومین آنان برهان بود. (طبقات سلاطین اسلام ترجمه عباس اقبال ص ۲۹۰). نظام الملک هم که در شعر آمده ظاهراً لقبی به مناسبت نظامشاهیان است. ح.
۴. همان، ص ۳۲۰. شک دارم واژه بحری در اینجا به درستی آمده باشد. احتمالاً باید برهان نام دومین شاه از سلسله نظامشاهیان احمد نگر باشد که از ۱۵۰۸ — ۱۵۵۲ م (۹۱۴ تا ۹۶۱ هـ. ق) سلطنت کرده است. ب.

همایون پادشاه ملک معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت برباد
پی تاریخ او قاسم^۱ رقم زد «همایون پادشاه از بام افتاد»

شعر زیر را حیرتی که در اثر سقوط در کاشان در سال ۱۵۵۳ — ۴ / ۹۶۱ ه. ق.^۲

وفات یافته در هجو مردم قزوین سروده است:

وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار	چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار
پادشاهها مدت نه ماه شد کین ناتوان	مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح وزار
یافتم رسم تستن در وضع و در شریف	دیدم آثار تخرج در صفار و در کبار
در مقابر پای شسته از فقیر و از غنی	در مساجد دست بسته از یمین و از یسار
در زمان چون توشاهی دست بستن در نیاز	هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار
قاضی این ملک نسل خالد ابن الولید	مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته گردیده ز تیغ شاه غازی هر دورا	هم برادر هم پدر هم یار هم خویش و تبار
خود بفرما ای شه دانا که اکنون این گروه	داعی خصمند یا مولای شاه کامکار
قتل عامی گر نباشد قتل خاصی می توان	خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان	موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هریک مبلغی از مال دیوان میخورند	سربسر صاحب سیور غالند هم ادرار دار

یکی از مشکلات این شعرهای اتفاقی این است که ما به ندرت می دانیم در چه مواقعی سروده شده اند تا بتوانیم تمام اشاراتی را که در آنها وجود دارد درک کنیم مثلاً مردم قزوین به شاعر مذکور چه کرده بودند که چنین خشمی در او برانگیخته شد؟ قاضی و

۱. در متنی که من در اختیار دارم گاهی آمده است که من آن را به قاسم اصلاح کرده ام. برای شرح مفصل مرگ همایون نگاه کنید به تاریخ هندوستان زیر سلطه دوشاه از خانواده های تیمور، بابر و همایون (لندن، ۱۸۵۴م)، جلد دوم صفحات ۵۲۷ — ۸ تألیف ارسکین، ماده تاریخ داده شده بسیار طبیعی، آسان و مناسب است. ب.

این تغییر درست نیست و اصل آن در شعر «گاهی» است و شعر از قاسم کاهی است و او را ابوالقاسم نجم الدین محمد کاهی کابلی نوشته اند که در سال ۹۸۸ ه. ق در هندوستان وفات یافته است (رک: تذکره نتایج الافکار قدرت الله کوپاموی ص ۵۹۹ — ۶۰۰ که محمد قاسم کاهی نوشته) نیز رک: ریاض العارفین هدایت ص ۲۰۲ چاپ مهرعلی گرکانی ص ۲۰۲ ذیل کاهی کابلی و نیز فرهنگ سخنوران تألیف دکتر خیامپور ذیل کاهی کابلی، در اصل شعر هم کلمه «گاهی» آمده (مواد التواریخ تألیف نخجوانی ص ۲۷۰) و بدون شک در متن اصلی که براون داشته «گاهی» بوده که به «گاهی» بدل شده و آن را به «قاسم» تغییر داده است. ح.

۲. تاریخ وفات حیرتی کاشی را شاعر هم شهری و معاصر او محتشم کاشی (متوفی ۹۹۶ ه. ق) «عاشق علی» در آورده که به حساب ابجد (جمل) مطابق با ۹۶۱ است. (دیوان محتشم بکوش مهرعلی گرکانی، ص ۵۹۲ و ۵۹۵). ح.

مفتی ای که مورد هجو و قرار می‌گیرند چه کسانی بودند؟ چگونه اقوامشان بدست شاه کشته شدند و طرفدار و مروج اعمال یا عقاید کدام دشمن بودند؟ نیز نمی‌دانیم این اشعار در چه زمانی سروده شده‌اند؛ آیا در زمان سلطنت شاه تهماسب یا پدر و سلف او شاه اسماعیل، پرسشی است که پاسخ دادن به آن آسان نیست. ولی جالب توجه است که چگونه آیین تسنن در زمان سروده شدن این اشعار در قزوین رواج داشت. البته به آسانی می‌توان اشاراتی را که در اشعار فی البداهه جدید که در روزنامه‌های دوران انقلاب (۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ م / ۱۳۲۴ - ۱۳۳۹ ه. ق) به وفور دیده می‌شوند، دریافت.

(۳) اشعار مذهبی

اشعار مذهبی محتشم و مقلدین او - از شعرای بیشمار دوره صفویه که ذوق و استعداد خود را وقف تجلیل فضائل و مصائب امامان می‌کردند محتشم کاشانی (متوفی به سال ۱۵۸۸ م / ۵۹۹۶ ه. ق) معروف‌ترینشان است. در جوانی اشعار عشقی می‌گفته ولی بعدها نبوغ خود را تقریباً به طور کامل در خدمت مذهب قرار داد. رضاقلی خان در کتاب مجمع الفصحای خود (جلد دوم، صفحات ۸ - ۳۶) نمونه‌هایی از هر دو نوع شعر او آورده است که ما در این کتاب فقط به نوع دوم آن می‌پردازیم.

بی‌اعتنایی شاهان صفویه نسبت به مداحان - نویسنده تاریخ عالم‌آرای عباسی^۱ ضمن گزارش اسامی شعرای مهم دربار شاه تهماسب می‌گوید^۲ «در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکان را توجه تمام بحال این طبقه بود... و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می‌فرمودند چون این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده از صلحاء و زمره اتقیا نمی‌دانستند زیاد توجهی بحال ایشان نمی‌فرمودند و راه گذراندن قطعه و قصیده نمی‌دادند. مولانا محتشم کاشانی قصیده‌ای غزاً در مدح آن حضرت^۳ و قصیده‌ای

۱. عالم‌آرای عباسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۷۸. ح.

۲. شماره ۱۳۸^a - ۱۳۹^b Ff. در نسخه خطی نگارنده که دارای علامت H. ۱۳ است. متأسفانه این کتاب تاریخ بسیار مهم هیچگاه چاپ نشده است. ب.

پیش از این به چاپ تاریخ عالم‌آرای عباسی اشاره کرده‌ایم. ح.

۳. یک قصیده در دیوان محتشم، در مدح شاه تهماسب آمده به مطلع:

«زآهم بر عذار نازکش زلف آنچنان لرزد که عکس سنبل اندر آب از باد وزان لرزد»

(دیوان محتشم، چاپ مهرعلی گرکانی ص ۱۴۹ - ۱۷۴) دو قصیده دیگر نیز در صفحات ۱۴۹ - ۱۵۵ نقل شده

است. ح.

دیگر در مدح مخدّره زمان شهزاده پریخان خانم^۱ به نظم در آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت، شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان به مدح و ثنای من آلائند قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صلّه اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت می‌دهند که به مضمون «چون احسن اوست اکذب او» اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جناب اشرف نیافت». بنابراین محتشم هفت‌بند^۲ معروف خود را در مدح امامان^۳ سرود و این بار آنطور که باید و شاید پاداش گرفت و شاعران بسیار دیگری کار او را تقلید کردند تا جایی که در مدت تقریباً کوتاهی در حدود پنجاه یا شصت هفت‌بند سروده شد. این شعر در بسیاری از منتخبات اشعار که در آن نام محتشم هم ذکر گردیده یافت می‌شود به ویژه در خرابات^۴ ضیاء پاشا (جلد دوم، صفحات ۱۹۷-۲۰۰). شکل کامل این شعر شامل دوازده بند^۵ است که هر بند مرکب از هفت بیت و هر کدام با یک بیت اضافی با قافیه دیگری پایان می‌پذیرد که مجموعاً نود و شش بیت می‌شود. زبان آن بسیار ساده و روان و خالی از تصنع و تشبیهات دور از ذهنی است که بسیاری از خوانندگان اروپایی را ناراحت می‌کند، و بیانگر احساسات عمیق مذهبی است. ای کاش جای کافی برای نقل آن بطور کامل وجود داشت چرا که این شعر الگویی برای اشعاری نظیر خود بود.

از هفت‌بند^۶ معروف محتشم — باید به ذکر سه بند از دوازده بند آن اکتفا کنم

۱. چهار قصیده در مدح پریخان خانم در دیوان محتشم صفحات ۱۷۰-۱۸۰ نقل شده که نخستین قصیده به این مطلع است:

«تا نقش ناتوانی من چرخ زد بر آب شد چون حباب خانه جمعیتم خراب». ح.

۲. هفت بند محتشم قسمتی از دوازده بند معروف درباره واقعه کربلا و مرثیه حضرت امام حسین (ع) و یاران آن بزرگوار است (رک: دیوان محتشم، ص ۲۸۰-۲۸۵). ح.

۳. هفت بند یا دوازده بند معروف در مدح امامان نیست، و مدح امامان یعنی مدح حضرت علی (ع) و حضرت رضا (ع) در دیوان محتشم صفحات ۱۴۱-۱۴۷ و ۲۰۳-۲۰۵ و ۳۰۱-۳۰۵ و ۳۰۵-۳۱۰ مدح حضرت رضا (ع) ذکر شده و در صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۵ ترکیب‌بندی دارای هفت بند در مدح حضرت علی (ع) آمده و شاید نظر مؤلف از هفت بند در مدح امامان، این هفت بند باشد. ح.

۴. این جُنگ شامل شعر عربی، فارسی و ترکی در سه جلد در قسطنطنیه به سال (۴-۱۸۷۵ م) ۱-۱۲۹۲ هـ. ق به چاپ رسیده است. ح.

۵. رک: دیوان محتشم کاشانی بکوشش مهرعلی گرکانی، ص ۲۸۰-۲۸۵. ح.

۶. هفت بند از دوازده بند معروف او. ح.

(بند چهارم، پنجم و ششم).

اول صلا بسلسله انبیا زدند	برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
ز آن ضربتی که بر سر شیر خدا ^۱ زدند	نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید
افروختند و بر حسن مجتبی ^۱ زدند	پس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها
کنندند از مدینه و در کربلا زدند	و آنکه سرادقی که ملک محرمش نبود
بس نخلها ز گلشن آل عبا ^۲ زدند	وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
بر حلق تشنه خلف مرتضی ^۱ زدند	بس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
فریاد بر در حرم کبریا زدند	اهل حرم دریده گریبان گشاده موی

روح الامین نهاده بزانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

جوش از زمین بذروه عرش برین رسید	چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید
از بس شکستها که بارکان دین رسید	نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید	نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید	باد آن غبار را بمزار نبی رساند
چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید	یکباره جامه در خم گردون بنیل ^۳ زد
از انبیا بحضرت روح الامین رسید	پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
تا دامن جلال جهان آفرین رسید	کرد این خیال وهم غلط کار کین غبار

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند	ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
دارند شرم کز گتو خلق دم زنند	ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر
چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند	دست عتاب حق بدر آید ز آستین
آل علی چو شعله آتش علم زنند	آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک
گلگون کفن بعرضه محشر بهم زنند	فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند	جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا
آن ناکسان که تیغ بصید ^۵ حرم زنند	از صاحب حرم ^۴ چه توقع کنند باز

۱. علی بن ابی طالب. ب.

۲. محمد، دخترش فاطمه و شوهرش علی و فرزندانسان حسن و حسین. ب.

۳. جامه نیلی یا کیود جامه عزاست. ب.

۴. منظور خداوند است. ب.

۵. هیچ جانور وحشی یا پرندای نباید در شعاع معینی از مکه شکار شود. ب.

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

احساسات بی‌ریا در این نوع اشعار— خواه این شعر جزو اشعار خوب محسوب شود یا نه (که البته زیبایی کلامی آن در یک ترجمهٔ منثور ساده و بی‌تکلف همراه با یادداشت‌هایی که برای هر ایرانی واضح ولی برای خارجی و غیرمسلمان عجیب است) حداقل بیان‌کننده احساسات عمیقی است که مصیبت فراموش نشدنی واقعهٔ کربلا در قلب هر ایرانی، و لونه‌چندان با ایمان، به وجود می‌آورد. این شعر همانند شعر ناصرخسرو که قریب پنج قرن پیش از محتشم می‌زیسته از دل برمی‌آید و بر دل می‌نشیند و در نتیجه می‌توان آن را شعری اصیل دانست، از نوع شعر اصیلی که ما بیهوده در اشعار تصنعی بسیاری از شاعران ایرانی که در کشور خود دارای شهرت به سزایی هستند، جستجو می‌کنیم.

مرثیهٔ قآنی در مرگ امام حسین — یک مرثیهٔ دیگر در مرگ امام حسین ساخته شده است که بخاطر اصالت صوری و ویژگی غیرمذهبی گوینده‌اش نمی‌توانم از ذکر آن خودداری کنم. این شاعر قآنی، (متوفی به سال ۱۸۵۳ م / ۱۲۷۲ هـ. ق) یکی از بزرگترین و سست اخلاق‌ترین شاعران ایران^۱ جدید است. متن این شعر از مجموعهٔ چاپ سنگی اشعاری که بدون ذکر عنوان یا مکان یا تاریخ در ایران سروده شده‌اند اخذ شده است که شامل ۲۲۰ صفحهٔ بی‌شماره و متضمن آثارشش شاعر است به نامهای وصال، وقار، محتشم، قآنی، صباحی و بیدل.

بارد^۲ چه؟ خون! که؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟
از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا،
نامش چه بود؟ حسین، زنژاد که؟ از علی،
مامش که بود؟ فاطمه، جدش که؟ مصطفی،
چون شد؟ شهید شد، بکجا؟ دشت ماریه،
کی؟ عاشق محرم، پنهان؟ نه برملا،
شب کشته شد؟ نه روز، چه هنگام؟ وقت ظهر،
شد از گلو بریده سرش؟ نی نی از قفا،
سیراب کشته شد؟ نه، کس آبش نداد؟ داد،
که؟ شمر، از چه چشمه؟ ز سر چشمهٔ فنا،

۱. قرن سیزدهم هجری قمری (قرن نوزدهم میلادی). ح.

۲. دیوان قآنی چاپ بمبئی (معروف بخط آقا)، ص ۳۹۲. ح.

مظلوم شد شهید؟ بلی، جرم داشت؟ نه،
کارش چه بُد؟ هدایه، و یارش که بُد؟ خدا،
این ظلم را که کرد؟ یزید، این یزید کیست؟
ز اولاد هندی، از چه کس؟ از نطفه زنا،
خود کرد این عمل؟ نه فرستاد نامه،
نزد که؟ نزد زاده مرجانه دغا،
ابن زیاد زاده مرجانه بُد؟ نعم
از گفته یزید تخلف نکرد؟ لا
این نابکار کشت حسین را بدست خویش؟
نه او روانه کرد سپه سوی کربلا،
میر سپه که بُد؟ عُمَرِ سعد، او بُرید،
حلق عزیز فاطمه؟ نه شمربی حیا،
خنجر بُرید خنجر او را نکرد شرم؟
کرد، از چه پس برید؟ نپذیرفت از وقضا،
بهر چه؟ بهر آنکه شود خلق را شفیع،
شرط شفاعتش چه بود؟ نوحه و بکا،
کس کشته شد هم از پسرانش؟ بلی دوتن
دیگر که؟ نه برادر، و دیگر که؟ اقربا،
دیگر پسر نداشت؟ چرا داشت، آن که بود؟
سجّاد، چون بُد او؟ بغم و رنج مبتلا،
ماند او بکربلای پدر؟ نی بشام رفت،
با عزّ و احتشام؟ نه با ذلّت و عنا،
تنها؟ نه با زنان حرم، نامشان چه بود،
زینب سکینه فاطمه کلثوم بی نوا،
برتن لباس داشت؟ بلی گرد رهگذار،
بر سر عمامه داشت؟ بلی چوب اشقیاء،
بیمار بُد؟ بلی! چه دوا داشت؟ اشک چشم،
بعد از دوا غذاش چه بُد؟ خون دل غذا،
کس بود همراهش؟ بلی اطفال بی پدر،
دیگر که بود؟ تب که نمی گشت از وجدا،
از زینت زنان چه بجا مانده بود؟ دو چیز،

طوق ستم بگردن و خلخال غم بپا،
 گبر این ستم کند؟ نه، مجوس و یهود؟ نه،
 هندو؟ نه، بُت پرست؟ نه، فریاد از این جفا،
 قآنی است قایل این شعرها؟ بلی،
 خواهد چه؟ رحمت، از که؟ زحق، کی؟ صفی جزا.

اشعار مذهبی متداول دیگر — به علاوه این مرثی قدیمی، تذکر مصائب و رنجهای امامان الهام بخش ادبیاتی گسترده چه منظوم و چه منثور که عامه پسند بودند گردیده است. سوکواری های ماه محرم نه تنها در بیان نمایشی این مصائب که حداقل بر چهل بالغ می شود (که چند تای آنها مربوط به پیغمبران و قدیسان ماقبل اسلام می شود) بلکه در نوحه خوانی های این حوادث حزن انگیز که به آنها روضه خوانی می گویند، تجلی می کند. عنوان روضه خوانی مشتق از نام یکی از قدیمی ترین و معروف ترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده و روضة الشهداء^۱ نام دارد و نویسنده آن حسین واعظ کاشفی است.^۲ بنابراین به این کار روضه خوانی می گویند خواه خواندن از روی این کتاب باشد یا از روی کتاب های مشابه مانند طوفان البكاء^۳ یا اسرار الشهاده. این مجالس را غالباً اشخاص معروف، نجیب زادگان یا بازرگانان در ماه محرم برگزار می کنند و تعداد کافی از روضه خوانان حرفه ای را دعوت می نمایند و بعد از آن شامی کم و بیش مفصل می دهند.

طنزی درباره افرادی که در ماه محرم بقصد سورچرانی تظاهر بسوکواری

۱. راجع به روضة الشهداء، رک: حاشیه ۱، ص ۴۵، ح.
۲. به سال ۱۵۰۴ — ۱۵۱۰ هـ. ق وفات یافت. نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران از سعدی تا جامی، تألیف نگارنده صفحات ۴۱ و ۵۰۳ — ۴. ب.
- تاریخ ادبیات ایران، از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت؛ چاپ دوم ص ۷۳۴ تا ۷۳۸، و ص ۶۴۰ هم چنین برای شرح حال و آثار ملا حسین کاشفی سبزواری، رک: حواشی صفحات ۷۳۵ — ۷۳۸ و حواشی ص ۶۴۰ همین کتاب از سعدی تا جامی، نیز رک: مقدمه ج ۱، تفسیر مواهب علیه تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، و تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴ (ص ۵۲۳ — ۵۲۶) و نیز تاریخ حبیب السیر، ج ۳.
۳. کتاب طوفان البكاء* تألیف محمد ابراهیم مروزی متخلص به جوهری است که متضمن دوازده آتشکده و هر آتشکده دارای چند شعله است که از حالات حضرت رسول اکرم و بعد حضرت علی و فاطمه و امام حسین (ع) آغاز کرده و آتشکده پنجم را که سی و هفت شعله دارد، بشرح و تفصیل واقعه کربلا اختصاص داده و پس از آن درباره امامان دیگر بحث کرده است. در این کتاب نثر و نظم با هم آمیخته است، ماده تاریخی هم برای کتاب خود آورده، جوهری در اصفهان بسال ۱۲۵۳ هـ. ق، درگذشته (ریحانة الادب، ج ۱، ص ۴۳۸). ب.
- * نام اصلی کتاب طوفان البكاء فی مقاتل الشهداء است و اسرار الشهاده نام آن نیست، خودبراون هم در ص ۱۸۹ اسرار الشهاده را بنام اسماعیل خان سرباز ضبط کرده است. ح.

می‌کنند — نگارنده نسخه‌ای از یک شعر کوتاه و عجیب به نام کتاب السفره فی ذم الرّبا^۱ در اختیار دارد که در آن خودنمایی‌های میزبان و حرص و آزمهمانان با نیش و کنایه مورد انتقاد قرار گرفته است. ابیات زیر نشان می‌دهد که چگونه خبر رفتن به مجلس کسی که لذیذترین غذاها را می‌دهد دهان به دهان می‌گردد:

کنون بشنوا ز من یکی داستان،	که رنگین‌ترست از گل بوستان،
کسانیکه گیرند عزای حسین،	بمجلس نشینند با شور و شین،
برای جگر گوشه فاطمه،	سیه‌پوش گردند یکسر همه،
نمایند برپا عزاخانه‌ها،	بگیرند عزای شه کربلا،
بهر گوشه بزمی مهیا کنند،	یکی مجلس نغز برپا کنند،
مفرّش نمایند صحن و اطاق،	منقّش نمایند طاق و رواق،
همه گسترانند فرش لطیف،	بچینند اسبابهای ظریف،
گروهی ز مردان اشکم پرست،	ز جام طمع جمله بیخویش و مست،
بایشان طمع کرده زآنان اثر،	که مانده سگه بر روی زر،
بپیشانی خویش بنهاده داغ،	نمایند ازین گونه مجلس سُراغ،
یکی زآن میان گوید ای همراهان،	پسندیده یاران کار آگاهان،
من و حاجی عباس رفتیم دوش،	سوی بزم آن شخص سبزی فروش،
نبود اندر آن مجلس مختصر،	بجز چایی و قهوه چیز دیگری،
ندیدیم آنجا کس از مردمان،	بجز بانی و یک دوتن روضه‌خوان،
نشستن در آن بزم نبود روا،	که بی‌قند و چایی ندارد صفا،
خداوند از آن بنده خُرسند نیست،	که در مجلس شربت قند نیست،
ولیکن بروزی ده انس و جان	فلان جاست بزمی چوبزم شهان،
عجب مجلس خوب و راحت فزاست،	یقین دانم آن مجلس بیراست،
در آن بزم چایی بود آق پر،	همش قند یزدی بجای شکر،
زنی پیچ قلیانهای بلور،	که یابد دل از قلقل وی سرور،
رود عطری تنباکوی چند میل،	درخشد بسر آتش چون سهیل،
نخواهد در آنجا شود آب صرف،	بجز شربت قند و لیمو و برف،
نموده است بانی عالی جناب،	زهر کشوری ذاکری انتخاب،
یک از ذاکران میرزای کاشی است،	که گویند او روضه‌خوان باشی است،

۱. نام گوینده شعر ترکی شیرازی قید شده و این کتابچه (حاوی ۴۸ صفحه) به سال ۲- ۱۸۹۱ م / ۱۳۰۹ ه. ق در بمبئی چاپ سنگی شده است. ب.

دگر زآن کسان ذاکر رشتی است،	که دریای آواز را کشتی است،
ز کرمان و از یزد و کرمانشهان،	ز شیراز و از شوشتر و اصفهان،
همه موسیقی دان و خوش صوت و نغز،	بود دیگران قشر و ایشان چومغز،
حقیقت عجب مجلس بیراست،	بجان شما رفتن آنجا بجاست،
چویاران کنند این سخن استماع،	بدان بزم یکسو کنند اجتماع.

عزاداری ماه محرم از دیدگاه اروپائیان^۱ — به طور کلی احساساتی که به علت سوکواری های ماه محرم تجلی می کند، خواه به صورت نمایشی خواه نوحه خوانی، عمیق و اصیل است و حتی خارجی ها و آنهایی که مسلمان نیستند اقرار می کنند که تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند. سرلویس پلی^۲ در مقدمه اش بر ترجمه سی و هفت صفحه از تعزیه^۳ می گوید: «اگر ارزش تأثیر بوسیله تأثیراتی که روی مردم می گذارد، خواه کسانی که نمایش برای آنها نوشته شده است و خواه تماشاگرانی که در مقابلشان به معرض تماشا گذاشته می شود، تعیین

۱. راجع به تعزیه و تعزیه خوانی و تحقیقات و آثار اروپائیان در این موضوع، (رک: تعزیه و تعزیه خوانی تألیف صادق همایونی) یکی از این آثار مجموعه سی و سه مجلس تعزیه است که آلکساندر خوجکولهستانی حدود سال ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۱۷ هـ. ق) یا (کمی قبل و بعد از آن) از حسین علی خان خواجه مدیر کارهای نمایشی دربار خرید و به جنگ شهادت معروف است، و این سی و سه مجلس را خوجکو و روبرهانی دوتز و شارل ویراللو ترجمه کرده و بچاپ رسانده اند (از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور، ج ۱، ص ۳۲۳، حاشیه ۱). در کتاب تعزیه و تعزیه خوانی حدود صد تعزیه نام برده و شرح شده است.

نسخه ای از این کتاب که متعلق به خوجکوبوده، به کتابخانه ملی پاریس واگذار شده و جنگ شهادت از روی این نسخه، باهتمام زهرا اقبال، زیر نظر دکتر محمدجعفر محبوب در سال ۱۳۵۵ شمسی بچاپ رسیده است. از مجموعه ها و جنگهای حاوی اشعار تعزیه یکی طوفان البکاء است که در حاشیه ۲ صفحه ۱۸۴ شرحی درباره آن داده ایم، و دیگری کتاب معروف جودی خراسانی است که به «جودی» معروف است با مناقب و مراثی دیگری بچاپ رسیده است.

دیگر طریق البکاء گریان است که مانند طوفان البکاء نظم و نثر با هم آمیخته است. ادوارد براون در مورد دیگر (ص ۳۰۵) از اسرار الشهادة اسماعیل خان سرباز اشعاری نقل کرده و هم چنین از جنگی دیگر نام برده و اشعار مربوط به شهادت مسلم بن عقیل را آورده است.

تعزیه و تعزیه خوانی در دوره قاجاریه رواج و گسترش فراوان یافته و چند تن تعزیه گردان معروف در آن دوره ظهور کرده و شهرت یافته اند مانند: میرزا محمدتقی معروف به تعزیه گردان و ملقب به معین البکاء، سید احمدخان، سید عبدالباقی بختیاری، حاج سید مصطفی میرزا و آقا سید کاظم میرزا و میرزا محمدتقی از همه معروفتر بودند. (دائرة المعارف فارسی، ج ۱).

در باب تعزیه و تعزیه خوانی دوره ناصرالدین شاه و مخصوصاً از کار و شخصیت این میرزا محمدتقی رک: شرح زندگانی من، تألیف عبدالله مستوفی، ج ۱، ص ۲۸۸ — ۲۹۰. ح.

2. Sir Lewis Pelly

۳. شبیه خوانی حسن و حسین (۲ جلد، لندن، ۱۸۷۹ م). ب.

شود هیچ نمایشنامه‌ای تاکنون نتوانسته است با مصیبتی که در میان مسلمانان معروف به داستان غم‌انگیز حسن و حسین است برابری کند. ماتیو آرنولد^۱ در «سلسله مقالاتی درباره نقد ادبی» به ظرافت، داستان و تأثیرات این «شبه خوانی» را بطور خلاصه شرح داده، در حالی که مکاولی^۲ در مقاله لرد کلایو^۳ خود هاله‌ای از جاودانگی به آن بخشیده است. حتی گیبون^۴ که شخصی نازک‌بین و شکاک است می‌گوید^۵: «صحنه مصیبت بارمرگ حسین همدردی بی‌عاطفه‌ترین خواننده را حتی در یک اقلیم و زمان دور برمی‌انگیزاند.» سیدالشهداء که قهرمان مورد علاقه ایرانیان است در چشمشان بالا تر از هر کس است چرا که شفاعت او برای پیروان گناهکار خود نزد خدا، مانند شفاعت پیغمبر، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. در روز رستاخیز پیغمبر به او می‌گوید: «برو و هر کسی را که در زمان حیاتش یک قطره اشک برای توریخته، هر کس به هرنحوی که به تو کمک کرده، هر کس که به زیارت مرقد تورفته، یا برای توسو کواری کرده، و هر کسی را که در سوک تو شعر گفته، از آتش جهنم نجات بده و هر کدام و همه‌شان را با خود به بهشت ببر.»^۶

اعتقاد ایرانیان به شفاعت — با وجود اینکه اعتقاد به شفاعت در اسلام مفهومی کاملاً مورد بحث است، حسین برای شیعیان ایران همان مقامی را داراست که مسیح برای مسیحی متعهد دارد. برای ما هیچ شعر ایرانی مانند شعر زیر در خداگونه کردن انسان اغراق نمی‌کند.^۷

1. Mathew Arnold 2. Macaulay 3. Lord Clive 4. Gibbon

۵. کتاب اضمحلال و سقوط پرفسور جی. بی. بری (J.B. Bury) در هفت جلد (لندن، ۱۸۹۸م)، جلد پنجم، ص ۳۹۱. ب.

۶. سر لوئیس پلی، شبه خوانی، جلد دوم، ص ۳۴۷. ب.

۷. بنا به قول یک جدلی «ازلی»^۸ شاعر این شعر یکی از پیروان بهاءالله بوده که آنرا در وصف او سروده است ولی به من گفته شده که این شعر، یا شعری شبیه آن، در واقع در وصف حسین گفته شده است. ب.

۸. ازلی منسوب است به میرزا یحیی نوری، صبح ازل (متوفی ۱۳۳۰ هـ. ق)، او رئیس فرقه اقلیت ازلیان و برادر بهاءالله بوده و خود را صاحب سر و جانشین باب می‌دانسته از این جهت با بهاءالله اختلاف و نزاع پیدا کرده و دولت عثمانی با سفارت ایران در استانبول قراری گذاشته، بهاءالله را به عکا و صبح ازل را به قبرس تبعید کردند و صبح ازل همانجا وفات کرد. راجع به این اختلاف و نزاع برسر جانشینی باب مطالب فراوان در کتب بهائیان نقل شده که قابل توجه است.

صبح ازل لقب خود را از یک گفتگوی منقول در حدیثی گرفته که آن گفتگو بین کمیل بن زیاد و حضرت علی (ع) صورت گرفته است. (رک: وفیات معاصرین به قلم علامه محمد قزوینی در مجله یادگان سال سوم، شماره ۴ و ۵، ص ۷۹ — ۸۳)، نیز رک: کتاب فتنه باب تألیف دکتر نوائی. ح.

خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم

ولی مطمئن نیستم شعری که منسوب به یک شاعر بابایی به نام نبیل^۱ است یک ایرانی شیعه را در شگفتی بیشتری فرو نبرد:

شهدای طلعتِ نارِ من بدوید سوی دیارِ من ...

گسترش روایات دربارهٔ حسین (ع) — با اینکه دنبال کردن گسترش روایات مربوط به حسین با توجه به اطلاعات اندک تاریخی که طبری و دیگر مورخین مقدم عرب داده‌اند، تا تکامل آن به سرگذشت کامل و مشروحی که در تعزیه‌ها و روضه‌خوانی‌ها می‌بینیم، کار جالبی است اما از ظرفیت این مجلد به دور است. ولی جنبه روایتی آن حتی در داستان‌های ابومخنف^۲ لوط بن یحیی که در نیمهٔ اول قرن دوم هجری (۷۵۰م)^۳ به اوج شهرت خود رسید به چشم می‌خورد و حتی گفته شده است که ویژگی یک نمونهٔ اساطیری چون آدونیس^۴ در آن دیده می‌شود. به هر ترتیب مراسم مهیب و تکان‌دهندهٔ عاشورا یا روز قتل

۱. کلمهٔ نبیل* برای بابیان معادل کلمهٔ محمد است چون ارزش عددی هر دو اسم ۹۲ (نود و دو) است. نبیل شاعر پس از مرگ باب از او بسیار طرفداری می‌کرد و شعری که در اینجا مذکور افتاده است بنظر می‌آید که در این ایام سروده شده باشد. بعدها او یکی از وفادارترین یاران بهاء‌الله شد و بخاطر مرگش بسال ۱۸۹۲م خود را در عکا مغروق کرد. ب.

۵. راجع به نبیل و آثار او رک: مقالات استاد محیط طباطبائی ضمیمهٔ همین فصل نقل از مجلهٔ گوهر. ح.

۲. ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم الازدی (متوفی ۱۵۷ هـ. ق) صاحب کتب بسیار، پدرش از اصحاب امیرالمؤمنین بود. ابومخنف دربارهٔ فتوحات و جنگهای اسلام، تألیفات زیادی داشته که اصل مؤلفات او بدست نیامد. اما از آنها فراوان نقل کرده‌اند، از جمله طبری عمدهٔ مطالب کتابهای او را در تاریخ خود نقل کرده است. ابن الندیم کتب و رسالات متعدد (حدود ۳۵ کتاب) به او نسبت می‌دهد و یاقوت در معجم الادبیه سه کتاب برآن عده افزوده و بعضی چند کتاب دیگر را نیز به او منسوب داشته‌اند. و از کتب معروف ابومخنف کتاب مقتل الحسین است (لغت‌نامه) نیز رک: الفهرست ابن الندیم (چاپ مصر، ص ۱۴۲ — ۱۴۳، تصحیح و چاپ رضا تجدد، ص ۱۰۵).

ابن الندیم می‌نویسد که در نوشتهٔ احمد بن حارث خراز خواندم که دانشمندان گفته‌اند: ابومخنف در مسائل عراق و اخبار و فتوحات آن بر دیگران برتری دارد و مدائنی در کار خراسان و هند و فارس، و واقدی در مسائل حجاز و سیره برتر است و در مسائل فتوح الشام مشترکند.

در هر حال کتاب مورد نظر ادوارد براون، همان مقتل الحسین دربارهٔ واقعهٔ عاشورا است. ح.

3. See Wüstenfeld's *Die Geschichtschreiber der Arber*, No 19 (pp. 5-6), and his translation of this work under the title of *Der Tod des Husein ben' Ali und die Rache; ein historischer Roman aus dem Arabischen* (Göttingen, 1883).

۴. جوان زیبایی* که آفرودیت به او عشق می‌ورزید، ضمن شکار گراز وحشی کشته شد. آفرودیت از زئوس درخواست کرد که او را دوباره زنده کند ولی پرسفونه، ربهٔ النوع عالم ارواح و دختر زئوس، هم عاشق او شده بود و اجازه نمی‌داد که به عالم خاکی بازگردد تا اینکه زئوس دستور داد آدونیس شش ماه را در روی زمین و شش ماه دیگر را در زیر زمین

که در دهم ماه محرم (سوکواری سالانه شهادت حسین در کربلا) برگزار می‌شود امروز هر کسی را به یاد اعمال کاهنان در ستایش خدای بعل^۱ می‌اندازد و این مراسم را در ایران یا هر جایی که نفوذ ایران باشد می‌توان مشاهده کرد.

مراسم خونین عاشورا یا روز قتل — برخی از حوادث در روایت چنین به نظر می‌آید به طور ناخودآگاه متأثر از مسیحیت باشد چرا که اعتقاد شیعیان ایران به شفاعت^۲ از آنجا ناشی می‌شود. بهترین نمونه‌ای که می‌توان ذکر کرد تغییر مذهب و شهادت «سفیر فرنگی» در دربار یزید است^۳ که خود صحنه ویژه‌ای است در تعزیه‌ها و به خصوص هنگامی که مسافران اروپایی در میان تماشاگران دیده شوند به نمایش گذارده می‌شود. نمونه دیگر در اسرار الشهادة^۴ اسماعیل خان «سرباز»^۵، هنگامی که ابن سعد از چند مسیحی کمک می‌گیرد تا در کشتن امام حسین به او کمک کنند، دیده می‌شود. ولی هنگامی که چشم سردار مسیحیان بر حسین افتاد —

بگذراند. در بهار زن‌ها تولد دوباره‌اش را جشن می‌گرفتند. مظهر تولد، مرگ و رستاخیز یا تولدی دیگر؛ مظهر مرگ طبیعت در زمستان و تولد دوباره گیاهان در بهار و نماد باروری. م.

• درباره آدونیس (رک: فرهنگ اساطیر یونان و روم، تألیف پیر گریمال ترجمه دکتر احمد بهمنش، ج ۱، ص ۲۳ — ۲۴)، آفرودیت همان ونوس، ربه النوع لاتن هاست و با این داستان ونوس و آدونیس در ادبیات جهان مشهور است و شکسیر منظومه‌ای به این نام ساخته و پرداخته، و به احتمال قوی، ایرج میرزا داستان زهره و منوچهر را با استفاده از ترجمه آن بنظم در آورده است (رک: دیوان ایرج میرزا، تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب، ص ۲۴۴ — ۲۵۳). ونوس همان زهره یا ناهید (آناهیتا) است و داستان فریفته شدن دو فرشته به نام هاروت و ماروت بوسیله یک زن که در قرآن کریم (آیه ۹۶، سوره بقره) آمده با داستان ونوس و آدونیس شباهت دارد و در ادبیات ما «هاروت» و «ناهید» یا «زهره» با هم آمده‌اند. (رک: ستاره ناهید از دکتر محمد معین) و نیز (رک: تفسیر سورآبادی و دیگر تفاسیر). ح.

۱. خدای باروری. م.

• بتل، خدای اقوام سامی بوده و بابلیان و فنیقیان هر کدام بتل داشتند و هر شهری نیز جداگانه یک بتل داشت، بتل خدای باروری و فراوانی نعمت و محصول بود و برای او قربانی می‌کردند، اما بهیچ وجه این مراسم با مراسم عزاداری ماه محرم، چنانکه مؤلف نوشته است قابل مقایسه نیست و مقایسه‌ای بی جاست. بتل نام بت قوم الیاس نیز بوده و در قرآن کریم هم اشاره شده (کتاب الاصنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، ص ۶۸ و ۸۵ تکمله). ح.

۲. به عقیده براون شیعیان ایران شهادت امام حسین را (مانند مصلوب شدن مسیح) وسیله طلب بخشایش گناه و شفاعت در روز قیامت می‌دانند. م.

۳. نگاه کنید به کتاب شبیه خوانی پلی، جلد دوم، صفحات ۲۲۲ — ۲۲۴. ب.

۴. مؤلف در صفحه ۱۸۴ اسرار الشهادة را نام دیگر طوفان البکاء نوشته اما چنانکه در حاشیه ۳ همان صفحه بتفصیل شرح داده ایم، طوفان البکاء از محمد ابراهیم جوهری و غیر از اسرار الشهادة است، و در این جا بنام اسماعیل خان سرباز ذکر کرده است. ح.

۵. با تصاویری که از روی کج سلیقگی چاپ سنگی شده به سال ۱۸۵۷ — ۱۲۷۴ ه. ق در تهران منتشر گردید. ب.

کربلا را دید عرش کبریا عرش را تردید از خون خدا
نقش بست اندر دل از کلک خیال کین خدا باشد بدین فروجلال
گر خدا نبود یقین عیسی بود آفتاب عرش دین ما بود
که پس از اعتقاد به حقیقت اسلام و تقدس حسین، بلافاصله —

خواست اذن جنگ با صد شوروشین رفت و جان بنمود قربان حسین

به هر حال ما به داستان‌هایی درباره تغییر مذهب یک شاه هندی (که از قرار معلوم کافر بوده) و حتی یاری یک شیر برمی‌خوریم، که احتمالاً منظور از این داستانها باید این باشد که بی‌رحمی و سنگدلی مدعیان اسلام را که در قتل حسین و یارانش نقش داشتند، در برابر تأثیر مصایب مرگ حسین و دیگر یارانش در دل‌های مشرکین و حتی تأثیر در جانوران وحشی نشان دهند.

کتاب‌های اشعار شبیه خوانیها — کتاب‌های اشعار تعزیه که حاوی سخنان شبیه‌خوانان می‌باشند در دسترس^۱ نیستند ولی نسخه‌های چاپ سنگی آن وجود دارند که به لطف دوستم جرج گراهام^۲، که قبلاً در شهرهای مختلف ایران کنسول بوده چندتایی از آنها به دستم رسیده است. برای ارائه نمونه‌ای از سبکشان در اینجا قطعه‌ای از شهادت «حربن یزید الریاحی»^۳ را که در آن عربی از کوفه برای امام حسین خبر قتل پسر عمش مسلم بن عقیل را می‌آورد، نقل می‌کنیم:

آمدن مرد عرب از کوفه و خبر آوردن از شهادت مسلم بن عقیل:

(عرب) منکه بینی که به صد شورونوا می‌آیم هدهدم نزد سلیمان ز سبا می‌آیم
آیم از کوفه و دارم خبر از مسلم زار چون نسیم سحری روح فزا می‌آیم

۱. رک: طوفان البکاء (حاشیه ۳، ص ۱۸۴) و کتاب جنگ شهادت (حاشیه ۱، ص ۱۸۶) در این باره کتابهای دیگر مانند: طریق البکاء، و کلیات جودی نیز در دست است که با چاپ سنگی منتشر شده، اما طوفان البکاء چاپ سربی یا حروفی دارد.

نکته قابل ذکر این است که هریک از اشعار تعزیه به آهنگ خاص خوانده می‌شود و در همان دستگاه یا دستگاه مناسب دیگر جواب داده می‌شود و اشعار هر کدام بحر عروضی خاص دارند چنانکه در همین جنگ شهادت بحور متنوع و مختلف پنجم می‌خورد (رک: ص ۲۱۴ — ۲۱۶) و عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من (ج ۱، ص ۲۸۹) ضمن شرح تعزیه‌خوانی می‌نویسد که: «حضرت عباس باید چهارگاه بخواند، حُر عراق می‌خواند، شبیه عبدالله بن حسن ... گوشه‌ای از آواز راک می‌خواند که بهمین جهت به راک عبدالله معروف است ...». ح.

2. George Grahame

۳. در کتاب شبیه‌خوانی سرال. پلی این صحنه به طور جداگانه آمده است. رجوع شود به جلد اول این کتاب، صفحات ۱۷۱ — ۱۸۹. ب.

که به درد دل مجروح دوا می‌آیم
 سُرمه چشم ملک باشد و خدامش حور
 دردمندانِ بلا را بود این دار شفا
 ز کوفه میرسم ای پیشوای اهل جنان
 بیان نما تویه بحق خدای جنّ و بشر
 روم به کوفه من این دم به حالت مضطر
 فلک کشیده عنانم به سوی مُلک عراق
 کسی بکوفه باو کرد از وفا یاری
 بیا آقا ببوسم دست و پایت
 که میترسم شوی محزون و بی یار
 بکن رحمی علی اکبر جوان است
 اسیرِ کوچه و بازار گردد

بر سرم شوق لقای پسر فاطمه است
 (عبّاس) این دری را که بود خاکِ سرایش کافور
 هست این در به خدا قبله اربابِ وفا
 (عرب) سلام من به توای مقتدای عالمیان
 خدای را کجا میروی توای سرور
 (امام) علیک من به توای قاصدِ نکومنظر
 نوشته اند به من نامه های اشتیاق
 بمن بگوی توز مسلم اگر خبرداری
 (عرب) مپرس از حالتِ مسلم فدایت
 مرودر کوفه ای سلطانِ ابرار
 مرودر کوفه ای سرور امان است
 مرودر کوفه زینب خوار گردد

(عرب) برای مسلم محزون فغان کن
 (عرب) بدان برگشته شد اقبال مسلم
 (عرب) سرپاکش ز ملک تن بُریدند
 (عرب) زدند جسم شریفش بر قناره
 (عرب) کشیدندش میانِ شهر و بازار
 (عرب) شدند اندر جنانِ مهمانِ مسلم
 (عرب) سرایشان ز تن حارث جدا کرد
 (عرب) بود این جامه طفلانِ مسلم
 کشته شده از جفای اشرار

(امام) عرب از حالتِ مسلم بیان کن
 (امام) بگودر کوفه چون شد حال مسلم
 (امام) مگر کوفی تنش در خون کشیدند
 (امام) مگر کردند جسمش پاره پاره
 (امام) دگر برگوچه کردند قوم اشرار
 (امام) بگواز حالتِ طفلانِ مسلم
 (امام) که بر آن کودکان ظلم و جفا کرد
 (امام) فغان از دیده گریانِ مسلم
 ایوای که مسلم وفادار

در اینجا فقط این امکان برای نگارنده وجود داشت که شمه ای از این ادبیات وسیع را که معمولاً به درستی به آن «شبه خوانی» یا «تعزیه»^۱ می‌گویند مورد بررسی اجمالی قرار دهم و ناچار بودم خود را با ذکر چند نمونه از انواع اصلی آن که به آن‌ها مرثیه می‌گویند و در آثار محتشم و مقلدین او دیده می‌شود، قانع کنم. از میان متون منظوم، منشور یا ترکیبی از این دو که بیانگر این داستان‌ها هستند و در کتابهای چاپ سنگی بی شمار و گمنام یافت می‌شوند

۱. از میان کتب مربوط به تعزیه می‌توان به تعزیه و تعزیه خوانی تألیف صادق همایونی مراجعه کرد که در حاشیه ۱ ص ۱۸۶ نیز به آن اشاره کرده ایم. ح.

نویسنده به اسرار الشهادة^۱ اکتفا کرده که دلیل آن بی نقص بودن این کتاب نیست بلکه این است که تنها نسخه موجود در دست نگارنده بوده است و دلیل دیگرش این است که این نسخه براساس کتاب اشعاری است که در تکیه دولت^۲ تهران در نخستین ده روز ماه محرم در تعزیه ها ضمن نمایش خوانده می شود. نسخه خطی برای استفاده روضه خوانها در ایام سوکواری در مجموعه کتاب های ایرانی یافت می شود و شرح مفصل آن (به شماره ۴۲۳) در فهرست کتب خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است.^۳ اکثر این قطعات فاقد نام گوینده می باشد اما از میان شعرایی که نامشان ذکر شده مقبل، مخلص، مؤذن، نسیم، شفیع و لوحی را می توان نام برد که شرح حال هیچ کدامشان بدستم نرسیده است.

(۴) شعر بابی

تأثیر بسیار روایت حسین بر روحیه ایرانی - یکی از دوستان جوان ایرانی ام که مانند بعضی از افراد نسل جدید از مبالغه در این روضه خوانیها بویژه در ارتباط با مراسم ماه محرم متأسف است نزد من اعتراف کرد، که در این مورد چنان دقیق کار شده است که حتی بی اطلاع ترین زنان و بیسوادترین دهقانان کاملاً با جزئیات داستانهای مربوط به شهادت، با وجود اینکه اطلاع چندانی از تاریخ درست وقایع یا صحت تاریخی اشخاصی که در این روایات آمده اند ندارند، آشنا هستند. حتی بزرگترین مجتهد یعنی ملا محمد باقر مجلسی هم با این مبالغه هایی که در این شبیه خوانیها ابراز می شود، مخالف بوده و او و کسانی چون او

۱. ظاهراً این همان کتاب طوفان البکاء جوهری است که در حاشیه ۳، ص ۱۸۴ شرح آن را داده و یادآور شده ایم که آن کتاب «طوفان البکاء فی مقاتل الشهداء» نامیده شده و اسرار الشهاده نامی است که ظاهراً ادوارد براون به مجموعه اشعار تعزیه داده که شاید قسمتی هم اشعار طوفان البکاء بوده و به این جهت در صفحه ۱۸۴ نوشته: «طوفان البکاء یا اسرار الشهاده» (رک: ص ۱۸۹ متن و حاشیه ۴).

۲. راجع به شرح تعزیه تکیه دولت، رک: شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی (ص ۲۹۳ - ۲۹۹).

۳. شماره LXVI، صفحات ۱۲۲ - ۱۴۲ در صفحه آخر اشاراتی به مجموعه های مشابه دیگر داده می شود. ب.

۴. این نظر درست نیست. زیرا اتفاقاً نسل جدید و جوان و تحصیل کرده آن روزگار نیز به مراسم عزاداری علاقه داشتند و در آن مجالس با شور و شوق حاضر می شدند، و عده کمی در برابر این مراسم بی میلی نشان می دادند و یا بقول ادوارد براون «متأسف بودند» که یکی از آنها دوست جوان مؤلف بوده است.

برای اثبات شور و حال و اشتیاق جوانان تحصیل کرده و درس خوانده به آداب و رسوم محرم، رک: شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی (ج ۱، ص ۲۷۴ - ۲۷۷) که در آغاز آن می نویسد: «از ایامی که ما همیشه برای رسیدن به آن، روز می شمردیم، ماه محرم بود...» و تمام افراد تحصیل کرده سالمند، از این گونه مجالس خاطرات بسیار دارند، و این شور و شوق اکنون نیز در جوانان دیده می شود. ح.

کوشش بسیار کرده‌اند که برای هم میهنان خود مقالات قابل فهمی به زبان فارسی بنویسند تا اطلاعات مربوط به این مسائل در انحصار محققان عربی دان یا طلاب نباشد.

شورایرانیان برای شهادت — یکی از تأثیرات تعزیه این بود که در میان ایرانیان شور و اشتیاق گسترده‌ای برای شهادت بوجود بیاورد؛ در این باره کسانی با در نظر گرفتن یک جنبه قضیه که در کتاب معروف حاجی بابای موریه تصویر شده است، ایرانیان را مردمی خجالتی و حتی ترسو انگاشته‌اند. مبلغین مذهبی انگلیسی که در ایران بودند و درک آنها از مردمی که با آنها سروکار داشتند به نظر من خیلی بیشتر از درک کسانی است که در رشته‌های دیگر کار می‌کنند، در این مورد اطلاع بیشتری دارند.

اعتبار بابی‌ها و بهایی‌ها منحصرأ به بی‌باکی مقتولین بی‌شمارشان مربوط

است — هیچکس مانند تاپیه ملکم کشیش در کتاب با ارزش خود به نام پنج سال در یک شهر ایرانی (یزد) در مورد شجاعت و ثبات کشته شدگان بابی و بهایی سنگ تمام نگذاشته است. شخص دیگری داستان جالبی از تجربیات خود در اصفهان برای من گفت. باین ترتیب: یکی از مجتهدین معروف آن شهر چند بابی را به عنوان مرتد محکوم به اعدام کرد، و راوی این داستان که با روحانیون دوست بوده، سعی کرد برای شان شفاعت کند. مجتهد را ابتدا این شفاعت خوش نیامد ولی سرانجام مبلغ مذهبی به او گفت: «فکر می‌کنید که ترقی سریع این فرقه به خاطر بالا بودن معیارهای مذهبی شان باشد؟ آیا به خاطر بی‌باکی بی‌چون و چرای این کسانی که شما محکوم به اعدام می‌کنید نیست؟ اما درباره شکنجه‌های بی‌رحمانه‌ای که از آغاز نسبت به بابی‌ها روا داشته‌اند، خیال می‌کنید تعداد آنها نسبت به صدها نوع مرتدین گمنام که در ایران وجود دارند و کسی آنها را نمی‌شناسد و فساد عقیده شان را کسی مورد توجه قرار نمی‌دهد، بیشتر است؟ شاید این رفتار شما سبب شود که بر تعداد بابی‌ها افزوده شود و اعتقادشان را راسخ‌تر کند، چون هر کدامشان که کشته می‌شوند صد نفر به این دین می‌گروند». مجتهد اندکی اندیشید و سپس پاسخ داد: «شما درست می‌گویید و من دیگر به اعدام آنها حکم نمی‌کنم.»^۱

۱. نمونه خوبی از انصاف که دوست با استعداد و شاگرد سابقم آقای دبلیو. ای. اسمارت (W.A. Smart) عضو کنسولگری آن را یکی از صفات پسندیده ایرانیان می‌داند. ب.^۵

۵. همین سخن مؤلف درباره انصاف یک مجتهد ایرانی دلیل بر این است که از مجتهدان و علمای دینی بوده‌اند کسانی که چنین عمل می‌کرده‌اند، از طرف دیگر اقوال درباره کشتن بهائیان یا افراد مرتد دیگر اغراق‌آمیز و مغرضانه بوده است. ح.

بسیاری از این محکومان هنگامی که شعری از زبانشان جاری می‌شد به قتل رسیدند. سلیمان‌خان که در تن او فتیله‌هایی گذاشته و آنها را مشتعل کرده بودند در همین حال می‌خواند:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
یکی از «هفت مقتول» هنگامی که جلاد شمشیرش را فرود آورد ولی شمشیر به
جای قطع کردن سرش عمامه‌اش را بر زمین انداخت گفت:

ای خوش آن عاشقِ سرمست که در پای حبیب سرو دستار نداند که کدام اندازد
ویژگی‌های شجاعت عرب و ایرانی — ویلفرید بلانت^۱ درباره اعراب قدیم چه
خوب می‌گوید: «شهامتشان از نوع دیگری بود، شاید از آن نوعی که ما می‌پسندیم. این
دلیری متعلق به یک قوم عصبی و تند مزاج بود که فقط نیاز به تشویق ناظرین و صدای خود
داشتند تا دست به هر کاری بزنند...» تا حدی این تعریف درباره ایرانیان نیز صدق می‌کند
به شعر سحر حلال می‌گویند چرا که به قول نویسنده چهارمقاله^۲: «شاعری صناعتی است
که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، نیکورا در صنعت زشت باز نماید
و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان
ایهام طبایع را انقباض و انبساطی بُود، و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.»

روایت کربلا عامل نیرومندی است که در این شهدا آن حالت روانی را ایجاد کند
که باعث می‌شود نه تنها با کمال قدرت رنجها را تحمل کنند بلکه به آن افتخار هم بنمایند.
در یکی از دو شعر معروفی که به قرة العین^۳ شاعره، یکی از کسانی که در قتل عام بزرگ
اوت ۱۸۵۲ (۱۲۶۹ ه. ق) به قتل رسید، نسبت می‌دهند، این بیت آمده است^۴:

۱. Wilfrid Blunt هفت قصیده طلایی* از عربستان دوره جاهلیت (لندن، ۱۹۰۳ م)، ص دوازده. ب.
۲. معلقات سبعة یا هفت قصیده معروف دوره جاهلیت مقصود است که عبارتند از: معلقة امرؤ القیس، معلقة طرفة، معلقة
زهیر، معلقة لبید، معلقة عمرو بن کلثوم، معلقة عنتره بن شداد، معلقة حارث (رک: شرح معلقات سبع تألیف حسین بن
احمد زوزنی، شرح و ترجمه معلقات تألیف احمد ترجمانی زاده، معلقات ترجمه عبدالمحمد آیتی). ح.
۳. موقوفات، ای. جی. دبلیو. گیب، جلد یازدهم (متن اول)، صفحه ۲۶؛ جلد یازدهم، متن دوم (ترجمه)، ص ۲۷. ب.
۴. چهارمقاله تصحیح محمد قزوینی چاپ لیدن، ص ۲۶، بکوشش دکتر محمد معین، ص ۴۲. ح.
۳. هر دو شعر به طور کامل به شعر ترجمه شده و در کتاب «مواد لازم برای بررسی مذهب بهایی» نگارنده، صفحات ۳۴۷-۳۵۱
آمده است. ب.
۴. مقایسه کنید با نخستین بیت شعر مذکور در صفحه ۱۸۱، «برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند...».

من و عشق آن مه خوبرو که چو شد صلاى بلا براو بنشاط و قهقهه شد فرو که أنا الشَّهيد بکربلا

جهان‌بینی مشابه در آیین فرقه بابی و تشیع — آیین بابی در شکل ابتدایی و اصلی اش یک نوع تشیع مبالغه‌آمیز بود و میرزا علی محمد خود را «باب» برای راهگشایی به امام غائب مهدی می‌خواند. تدریجاً خود را امام واقعی خواند و سپس نقطه ظهور خداوندی شد و پیروان اصلی اش نشانه تجسم یا بازگشت به امامان گردیدند. قلعه شیخ طبرسی در مازندران محل کشتار بابیان گردید. نوزده^۱ فصلی که نخستین واحد کتاب فارسی بیان (قابل فهم‌ترین و منظم‌ترین نوشته‌های باب) را تشکیل می‌دهند بطور کلی در اطراف این عقیده دور می‌زند که تمام شخصیت‌های اسلامی از این راه به جهان بازگشته‌اند^۲ و حاجی میرزا جانی، نخستین مورخ بابی که خود در جریان بابی کشی ۱۸۵۲ م / ۱۲۶۸ هـ. ق کشته شد مقایسه طولانی بین واقعه کربلا و قضایای شیخ طبرسی^۳ می‌کند، بطوری که واقعه اخیر بیشتر مورد توجه اوست.^۴

میرزا نعیم شاعربهایى سده‌ای — در یازدهمین و آخرین بخش کتاب مواد لازم برای مطالعه مذهب بابی (صفحات ۳۴۱—۳۵۸) نگارنده منتخبی از اشعار بابی و بهایی به چاپ رسانده و در اینجا قصیده‌ای را که شامل ۱۳۳ بیت بوده و در بهار ۱۸۸۵ م (۱۳۰۴ هـ. ق) بوسیله میرزا نعیم^۵ سده‌ای (تزدیک اصفهان) سروده شده، اضافه می‌نماید. او یک بهایی متعصب بود که اخیراً^۶ خبر اقامت پسرش را در آنجا، توسط دوستم در سفارتخانه انگلیس در تهران شنیده‌ام. میرزا نعیم به خط خود نسخه‌ای از این شعر را توسط جرج گراهام در تابستان ۱۹۰۲ م برایم ارسال داشت و در آخر صفحه برایم نوشت که او به سال ۱۸۵۵ م / ۱۲۷۲ هـ. ق در سده متولد شده و به سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۴ هـ. ق به تهران آمده است. این شعر آنقدر مفصل است که در ابتدا خواستم بخش‌هایی از آن را در اینجا ذکر

۱. با توجه به اهمیت عدد نوزده نزد بهائیان. ح.

۲. در مورد اصل رجعت نگاه کنید به کتاب مواد لازم ... تألیف نگارنده صفحات ۳۳۰، ۳۳۵ و ۳۳۸ و ترجمه اینجانب از تاریخ نو، صفحات ۳۳۴ به بعد. ب.

۳. درباره شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی و فتنه ملاحسین بشرویه و حاجی محمدعلی، و قلع و قمع بهائیان، رک: تاریخ روضه الصفای ناصری (ج ۱۰، روضه الصفی، ص ۴۳۰—۴۴۷). ح.

۴. کتاب نقطه الکاف (در سلسله انتشارات گیب، جلد پانزدهم)، صفحات ۲۰۴—۵. ب.

۵. در کتاب یک سال در میان ایرانیان به او اشاره کرده‌ام (ص ۵۱۹) که در آن کتاب او به غلط اهل آباده معرفی شده است. ب.

۶. زمان تألیف کتاب. ح.

کنم ولی پس از دریافتن این نکته که این کار بدون لطمه به تسلسل عقاید امکان‌پذیر نیست تصمیم گرفتم آن را بطور کامل به عنوان یک نوع ویژه سخن‌سرایی^۱ بهایی، با توجه به این که نسخه اصلی آن را در اختیار دارم، به چاپ برسانم.

هوالله تعالی شأنه

یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون	مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون
که از مضیق جهان ره نمیرم بیرون	چرا ننالم سخت و چرا نگیرم زار
مرا نه پای برون باشد و نه جای درون	درون دایره مقصود خود نمی‌یابم
مرا چه عایده از مال اگر شوم قارون	مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن
چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون	چومی‌نهم چه ثمر میدهد ضیاع و عیّار
مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون	مرا چه فخر که نوشم عّقاریا جلاب
چو روزگار نیاید چه شاد و چه محزون	چو ملک و مال نماند چه محتشم چه فقیر
بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون	بعقل نازم و هر جانور از آن مملو
مرا بدین چه، که دانم که بود ناپلیون	مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر
بقدر تاپش خور بروی هست چهره نمون	مرا چه کار که مه شد هلال و بدر از آنک
که خور زماه و مه از ظل ارض نیلی گون	چه فایده است کسوف و خسوف را دانم
همه شمس و کراتند در خم گردون	چه لازم است که گویم ثوابت و سیّار
معلقند و روان وز دو جذبه اند زبون	مرا از این چه که دانم کُرات گرد شمس
خفیف خشک بفوق و ثقیل ترسوی دون	مرا چه کار که باد آن هوا که موج زند
هم او بشمس دگر میچمد به پیرامون	چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس
چه گویم این رجز مطوی است یا مخبون	چه گویم این رمل سالم است یا محذوف
زوقف کوفتین وز وصلی بصریون	ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید
بیان و خط و عروض و قریض شعرو فنون	ز اشتقاق و بدیع و معانی و انشاء
حدیث و حجت و تفسیر و سنت و قانون	رجال ^۲ و فقه و اصول و جدال و استنباط
حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون	ز رسم و هیأت و جبر و مناظر و تاریخ
حقوق ملت و خرج و خراج و قرض و قشون	سیاست مدن و شرع و زرع و کان و لغات
خواص جمله ادویه مفرد و معجون	طب و علائم و تشریح و نبض و قاروره

۱. ادوارد برون با بهائیان نظر خوبی ندارد و موافق نیست و ظاهراً بیشتر از اذلی‌ها طرفداری می‌کند اما معلوم نیست چرا تمام قصیده میرزا نعیم سدهی بهایی را نقل کرده و به تجزیه و تحلیل آن پرداخته است، ظاهراً همانطور که گفته منظورش نشان دادن یک نمونه و «نوع ویژه سخن‌سرایی بهایی» در تاریخ ادبیات باشد. ح.

۲. علم الرجال یا زندگی‌نامه رجال مذهبی. ب.

طلسم و دعوت و تعبیر و کیمیا و حیل
 علوم فلسفه و منطق از قدیم و جدید
 بدین علوم هلا نقد عمر خویش مده
 از این علوم سوی علم دین حق بگرای
 فسون فلسفه مشنو که سر بر سرفه^۱ است
 چرا ظنون طبیعی شمرده ای تو علوم
 مقال این حکما چیست جملگی مشکوک
 علومشان پی دفع حیا و صدق و صفا
 همه اباحه ارض است و اشتراک حظوظ^۲
 خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ
 نبود سد شریعت اگر بر این یا جوج
 بحق حق سخن این گروه ظاهر بین
 شوی ز علم الهی سلاله کونین
 هر آنچه گفت نبی این زمان بین مشهود
 علومشان همه از انبیا ولی ناقص
 ولیکن از در انصاف در جهان انسان
 بعلم و حکمت ره میبرد بذات قدیم
 تعلم است که فرموده افضل الاعمال
 مقرر ذات قدیمش حکیمهای بزرگ
 چو بوعلی و چو اقلیدس و چو بطلمیوس
 یقند سون له بالعیسی والاشراق
 جهان سری که حکیم اندر و بجای خرد
 ولی تو سست عنان تو سن فنون سرکش
 نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم
 ز مهد تا بلحد علم جو و لوبالصین
 حقایق حکمش را حکیمها مبهوت
 طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز
 ز تنگ ظرفی درین فضای نامحدود
 امور عادیه را عام دید و خاصه خاص

نجوم و طالع و اعداد و رمل و جفر و فسون
 تحاشیات حواشی تسفطات متون
 کزین معامله گشتند عالمی مغبون
 که غیر معرفت حق همه فریب و فسون
 فنون دهری و کلبی تمام جهل و جنون
 چرا علوم الهی گرفته ای تو ظنون
 کلام این جهلا چیست سر بر سر مکنون
 فنونشان پی فسق و فساد و مکرو و مجون
 همه اشاعه فسق است و امتلاء بطون
 فنونشان همه وهم و شؤنشان همه دون
 نبود هیچ کس از عرض و مال و جان مأون
 بجسم ملت و ملک است بدترین طاعون
 شوی ز حکمت کلبی نبیره میمون
 هر آنچه گفت حکیم این زمان بین مطعون
 فنونشان همه از اولیا ولی ملحون
 بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
 بعقل و فکر برد ره بحضرت بیچون
 تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
 چو سقراط چو بقراط ارسطو و زینون
 چو طالس و چو فلاطون چو هرمس و شیلون
 یسبحون اذا یُصبحون اذا یمسون
 زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
 ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون
 زهی مزاج که قبض آورد ز انتیمون
 ز علم حق که بر آنست اعتماد و رکون
 جوامع کلمش را ادیبها مرهون
 حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون
 بود عوالم بیحد بیکدگر مدفون
 بقدر خود و هواعلم بما یصفون

۱. در اینجا تجنیس زائد بین فلسفه و سَفَه (حماقت) بکار رفته است. ب.

۲. بهائیان اولیه متهم به داشتن عقاید کمونیستی بودند، مانند مزدک. چنین عقایدی در اینجا صریحاً رد می شود. ب.

بکنه پست‌ترین صنع حادثش نرسد
بحکم حق متحرک بود سپهر و نجوم
ز امر نیست پس از کیست جنبش اجرام
یکی بچشم تأمل ز روی عقل ببین
بهریکی ز جماد و نبات و از حیوان
ورای عقل تو عقل دگر بود غالب
ببین بدانه که آن دانه با ازل همدوش
نهان و ظاهر از این صد جهان طیور و فروخ
«کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم
ز ماورای طبیعت اگر مدد نرسد
ز ماورای طبیعت در این مضیق جهان
گروهی از عقلا برخلاف عادت کل
خلاف طبع گروهی بدرد و غم خشنود
بمیل طبع ببین جمعی از جهان بیزار
ببین بشوق و شغف فرقه همه مقتول
بطوع سلسله‌ای در عذاب رنگارنگ
جمع مست و غزلخوان^۲ ولی نه از باده
چگونه داد خبر دانیال از امروز
چگونه گشت وفا وعده جمیع کتب
گاهی بدار سلام و گاهی باورشلیم
معین آمده ارض مقدس مسعود
و کیف جاء لنا الحق کما اشار لنا
چسان بوعده جمال قدم نمود جمال^۴
چگونه گشت عیان حق بوادی والتین
چگونه بی سپه او قاهر است و کل مقهور

چه جای ذات قدیمش هزار افلاطون
بلی زجان متأثر بود عیون و جفون
ز آب نیست پس از چیست گردش طاحون
درین سراچه که ربی از آن بود مسکون
هزار عالم نادیده ظاهر و مکنون
درون جان تو جان دگر بود مکنون
ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
قدیم و حادث از آن صد چمن ثمار و غصون
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون»
بطفل از مدد مام میرسد بسطون
بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
عوالمی است خدا را ز حدّ وعد افزون
بطوع و طبع ببین غوطه میزنند بخون^۱
خلاف طبع فریقی ز جور کین ممنون
بطیب نفس نگر قومی از وطن سُرگون
ببین بذوق و طرب زمره همه مسجون
بطبع طائفه در بلای گوناگون
تمام محو و پریشان ولی نه از افیون
چگونه کرد اثر قول اشعیا اکنون^۳
بطبق مصحف و تورات و صحف وانگلیون
گاهی بکرمل و گاهی ادم و گه صیون
مورخ آمده یوم مبارک میمون
نبینا العری و الاثم المادون
از آن جمال مبارک زمانه یافت شگون
چگونه گشت پدید او بکوه والزیتون
چگونه یکنه او غالب است و خلق زبون

۱. این بیت و ابیات زیر اشاره به آمادگی بهائیان برای شهادت است. ب.

۲. مثلاً مانند سلیمان خان. نگاه کنید به صفحه ۱۹۴ و کتاب یکسال در میان ایرانیان، ص ۱۰۲. ب.

۳. به وقوع پیوستن این پیش‌گویی‌ها به ویژه در یک کتاب بابی بنام استدلالیه مورد بحث قرار گرفته که مخاطبش یهودیان هستند و ترجمه انگلیسی آن بوسیله ابراهیم خیرالله بنام بهاءالله، جلال خدا به چاپ رسیده است. ب.

۴. بهاءالله که پروانش به او جمال مبارک می‌گفتند. ب.

سروده بی سبب علم خوشترین آیات
چرا ندیده باو صد هزار جان قربان
ز جنبش قلمش جنبش قلوب و صدور
عمائم علما مشعلش نکرد خموش
بین رود سخنش در جهان چو در تن جان
خصوصت خصما آب سوده در هاون
ثبوت حکمش در قلب با روان همدم
چگونه آتشی افروخته است در دلها
گرفته حکمش روی زمین و زیر زمین
بیک نظر بگشوده دو صد بلاد و بلوک
چگونه کرد بپا محفلی بدعوت دین
پی بنای شریعت ز کس نخواست مدد
بفضل و رحمتش اقرار کی نمائی کی
تو خود که نظم بیک خانواده نتوانی
تو خود که مصلحت کار خود نمیدانی
تو با پدر بستیزی بیک پشیز ضرر
هزار حیف که دارم درین قوافی تنگ
سخن زدست شد و درد دل تمام نشد
مرا دلیست در این روزگار بوقلمون
زمانه جلوه کند رنگ رنگ چون طاوس
بس است تابشت ای مهر شد دلم بریان
مرا سریست چه سازد باین همه سودا
بجز بجانان جان را کجاست تاب و شکیب
گاهی بخویش بگویم که الکمال و بال
دود خیالم گاهی بدشت چون ماشین
ز تن گسسته ام و جان نمیرود از تن
دلم گرفت ز ویران سرای فضل و هنر
ز پای بُختی بختم عقالی عقل گسیخت
بجز اراده رحمانی از در قدرت

نهاده بی مدد غیر بهترین قانون
چرا ندیده باو صد هزار دل مفتون
ز رامش نظرش رامش ظهور و بطون
کتائب امرا رایش نکرد نگون
بین جهد اثرش در روان چو در رگ خون
رقابت رقبا باد بوده بر هامون
دوام امرش در دهر با قرون مقرون
که هیچ آب نیارد نشانیدن این کانون
گذشته صیتش از چین و هند و از ژاپون
بیک قلم بستانده دو صد قلاع و حصون
که تا بحشر نگرند منهی از ناهون
بلی نداشت بپا آسمان خدا بستون
بعلم و قدرتش انکار چون نمائی چون
مکن معارضه با ناظم جمیع قرون
مکن لجاج به سلطان ملک کُنْ فَيَكُونُ
دهند^۱ در ره او مال و جان و زو ممنون
هزار نکته که نتوان نمودنش موزون
روم دوباره کنون بر سر همان مضمون
فریب خورده بازیچه های گوناگون
سپهر عشوه دهد گونه گون چو بوقلمون
بس است گردش ای چرخ شد تنم مطحون
مرا دلیست چه سازد باین همه افسون
بجز بدلب دل را کجاست صبر و سکون
گاهی بخویش بخندم که الجنون فنون
پرد هوایم گاهی بچرخ چون بالون
ز جان گذشته ام و دل نمیشود مأمون
خوشا ممالک عشق و خوشا دیار جنون
کجاست لیلی من ای خدا شدم مجنون
که میتواند از این ورطه ام برد بیرون

هلا اراده حق مَنْ ارَادَهُ اللّٰهُ^۱ است
 یگانه عبد بها آنکه از اراده حق
 بوصف طلعت مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْأَسْمَاءُ
 بمدح ذاتش میگفتم آنچه گفته خدای
 تو ای خلیفه رحمان و ای سفینه نوح
 بعهد حضرت آدم بجور و کین قابیل
 بعهد نوح چو کنعان شکست عهد پدر
 بعهد حضرت یعقوب یوسف صدیق
 بعهد حضرت موسی ز سبط اسرائیل
 بعهد حضرت روح الله از حواریین
 بعهد حضرت ختمی مآب از امت
 بعهد حضرت اعلی دوتن وحید شدند
 بعهد طلعت ابهی^۲ هم اینچنین باید
 بلعن لب نگشایم ولی خدا گوید
 زحق بعمدمراین فرقه چشم مپوشند
 قسم بروی تو ای مقتدای کل اُمم
 قسم باصلی تو یعنی بحضرت مطلق
 قسم بوجه تو یعنی بوجه المشرق
 بخاک پای تو یعنی بکیمیای مراد
 بموطأ قدم تو بموطن والتین
 که بی ثنای توام مطمئن نگردد دل
 ولی نعیم کجا مدح تو تواند کرد

که شد اراده حق با اراده اش مقرون
 إِذَا أَرَادَ لَشَىءٍ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ
 سرودمی سخن و بودمی از او مأذون
 نه شعر الشعراء يتبعهم الغاؤون
 غمین مشو که حقیقت ز نقض شد موهون
 بدون جرم و گنه ریخت از برادر خون
 بذلِ نفی نسب شد غریق بحر الهون
 ز کیدِ اخوان در قید بندگی مسجون
 یکی چو حضرت هارون و دیگری قارون
 یک از جفا چو یهودا یک از صفا شمعون
 یکی بصدق ابوذر یکی ابوشعیون
 یکی شجاع امین و یکی جبانِ خثون
 یکیست ثابت عهد و یکیست ناقض دون^۲
 هرآنکه میشکنند عهد من بود ملعون
 که حق زباطل پیداست در جمیع شئون
 قسم بموی تو ای پیشوای کل قرون
 قسم بحق تو یعنی حقیقت بیچون
 قسم بسر تو یعنی بسر المخبزون
 بگرد راه تو یعنی بتوتیای عیون
 بسجده گاه خلائق بزب و الزیتون
 سرفراغ ببالین نمی نهد مدیون
 نیازموده نهاده است پای در جیحون

مطیع امر تو از کید نفس باد ایمن

اسیر بند تو از شید دهر باد مصون

تجزیه و تحلیل شعر نعیم و دلایل درج آن در این کتاب — از این که شعر به این
 بلندی از یک شاعر نزدیک به زمان ما که در خارج از محدوده همکیشان خود شناخته نیست

۱. این یکی از عناوینی است که پیروان بهاء الله به پدرش عباس افندی دادند. به او سر الله نیز گفته اند و پس از مرگ پدرش عبدالبها نامیده شد. ب.

۲. در اینجا اشاره ای است به پسران (ناتنی) بهاء الله، عباس افندی عبدالبها و محمد علی که میان آن دو در مورد جانشینی همان نزاعی در گرفت که در نسل قبل بین پدرشان و برادر ناتنی او صبح ازل در گرفته بود. ب.

در اینجا نقل شده است باید پوزش بطلبم به ویژه اینکه خود شاعر در بیت نود و چهارم می‌گوید: «هزار حیف که دارم در این قوافی تنگ». از سوی دیگر جنبش بابی و بهایی یکی از بارزترین تظاهرات روحیهٔ ایرانی در زمان ما است؛ و این شعر که در آن شوری آتشین با قالبی ناهنجار در جدال است به طور کلی بیانگر جهان بینی بهاییان است. تجزیه و تحلیل کوتاه زیر ممکن است به خواننده کمک نماید تا طرز تفکری را که در این شعر بیان گردیده بهتر درک کند.

تجزیه و تحلیل شعر نعیم — نارضایتی شاعر از زندگی روزمره و درک بی ارزشی ثروت دنیوی تجمل و علم (ابیات ۱ — ۲۵).

مذهب حقیقی تنها چیزی است که می‌تواند روح انسان را سیراب سازد؛ ماده گرایی، سوسیالیسم و کمونیسم محکوم می‌گردد (ابیات ۲۶ — ۳۷).
عقل حقیقی و جستجوگران و مفسران آن از جمله فیلسوفان یونان باستان مورد تمجید قرار می‌گیرند (ابیات ۳۸ — ۴۸).

شگفتی از کائناتی که به وسیلهٔ روح خدا اشباع شده است (ابیات ۴۹ — ۶۰).
نیاز انسان برای تجلی الهی که همچون نیاز کودک برای شیر مادر است (ابیات ۶۱ — ۶۳).

اشتیاق پیروان باب و بهاء الله برای رنج بردن و شهادت (ابیات ۶۴ — ۶۹).
به وقوع پیوستن پیشگویی های قبلی به خواست خدا (ابیات ۷۰ — ۷۴).
اثبات ادعای بهاء الله^۱ (ابیات ۷۵ — ۹۴).

شاعر مضمون خود را با یک مطلع جدید (۹۵) از سر می‌گیرد و در آغاز دربارهٔ خود و اوضاع خویش صحبت می‌کند (ابیات ۹۵ — ۱۰۵). آنگاه به ستایش پسر بهاء الله، عباس افندی، می‌پردازد که پس از مرگ پدرش (۲۸ ماه مه ۱۸۹۲ م) به عنوان عبدالبها شناخته شد (ابیات ۱۰۶ — ۱۱۴)، و برای رفتار خصمانهٔ نابرداری اش و ناقضینی که از او حمایت کردند با قیاس به خواست خدا که در سطور قبل به آن اشاره شد به خود دلداری می‌دهد (ابیات ۱۱۵ — ۱۲۵). هشت بیت آخر (۱۲۶ — ۱۳۳) نتیجهٔ شعر را در بر می‌گیرد. البته درک شعر بستگی به اطلاعات کامل از تاریخ، آیین و طرز تفکر بابی ها و بهایی ها دارد و برای تفهیم آن در ترجمه اش به قدری حواشی نوشته ام که جای تأسف است. تا آنجایی که

۱. در خصوص ادعای بهاء الله و انحراف او از بایبگیری و مخالفت او با میرزا یحیی صبح ازل که ظاهراً وصی باب پنداشته می‌شد، رک به مقاله سوم در کتاب فتنه باب (ص ۱۹۳ — ۲۳۸). ح.

اطلاعاتم اجازه می‌دهد این بهترین تفسیر از آیین و نظر بهاییان به شعر است. پیشرفت یا نوآوری اندک در شعر عرفانی اخیر—ممکن است انتظار رود که در این بخش شمه‌ای از شعر عرفانی اخیر صوفیه ذکر کنم اما اگرچه این نوع شعر تا به امروز هم سروده می‌شود ولی از میان‌شان چیزی که با گفتار سنایی، عطار، جلال‌الدین رومی، محمود شبستری، جامی و دیگر شاعران عرفانی که در سه جلد قبلی این اثر آورده‌ام برابری کند، نیافته‌ام. شاید در این باره چیز تازه کم گفته شده است و بهتر از آنچه که سابقاً سروده شده، مطلبی ارائه نمی‌دهد. چرا که در دوران صفویه شرایط برای بیان این عقاید بسیار نامطلوب بود. تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد ترجیع‌بند زیبای هاتف اصفهانی که در آخر فصل بعد ذکر خواهد شد تنها شاهکار شعر عرفانی است که در قرن هجدهم / دوازدهم ه. ق سروده شده است.

(۵) تصنیف

تصنیف^۱ یا اشعار عامه پسند—این نوع شعر که مابند آوازه‌ای محلی و خنده‌آورمان بی‌دوام است برخلاف انتظار، در ادبیات اثرضعیفی بجای می‌گذارد. تصنیفی درباره صاحب دیوان که چنین آغاز می‌گردد:

«دلگشا» را ساخت زیر سُر سُرک

«دلگشا» را ساخت با چوب و فلک

حیف دلگشا حیف دلگشا

عامه‌پسندترین شعر محلی در بهار ۱۸۸۱ م^۲ که در شیراز بودم قلمداد می‌شد. ولی احتمالاً امروزه همان قدر در خاطره‌ها مانده است که آن هجویه ناهنجار انگلیسی درباره یک عضو

۱. درباره تصنیف و شیوع و رواج آن در سالهای اخیر، باید به کتب چند از جمله دیوان امیرجاهد، و مقالات مجله موسیقی رادیو ایران و مآخذ دیگر مراجعه کرد. مقالات مجله موسیقی رادیو ایران قسمتی تحت عنوان ترانه سرایی، بقلم دکتر نیرسینا بنگارش درآمده، در رساله شعر در ایران بقلم ملک الشعراء بهار نیز قسمتی بعنوان تصنیف یا ترانه هست. و در این مقاله به «حراره‌ها» اشاره دارد و حراره احمد بن عطاش که برون در صفحه بعد ذکر کرده است.

در مورد ترانه‌ها و اشعار محلی و فلهویات رک: المعجم شمس قیس تصحیح مدرس رضوی، ص ۷۸؛ و مقاله جلال‌الدین همایی درباره اشتباه شمس قیس در تقطیع و استخراج وزن فلهویات (جشن نامه مدرس رضوی، زیر نظر دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۴۸۹—۵۱۳) نیز رک: هفتصد ترانه روستایی، گردآورده کوهی کرمانی؛ ضمناً مقاله شعر در ایران ملک الشعراء بهار که قسمتی راجع به ترانه‌ها و فلهویات دارد در مجله مهر سال پنجم و نیز بصورت مستقل چاپ شده، در مجموعه مقالات بهار بکوش محمد گلبن، ج ۱، ص ۷۴—۱۲۴ نیز بچاپ رسیده است. ح.

۲. نگاه کنید به یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۸۳. ب.

معروف پارلمان که «هنگام آوردن شیر از چلیسی آن را ریخت». شکی ندارم تصنیف‌ها یا سرودهای عامیانه که به وسیلهٔ مطربان دوره گرد خوانده می‌شود از زمان‌های قدیم — شاید حتی قبل از اسلام — هم در ایران وجود داشته است.

قدمت احتمالی تصنیف — امکان دارد باربد و نکیسا هم هزار و سیصد سال پیش همین تصنیفات را برای خسرو پرویز ساسانی می‌خوانده‌اند چنانکه روده کی در حدود چهار قرن بعد برای ممدوح^۱ خود پادشاه سامانی همین کار را می‌کرده است. قسمتی از یک نوع تصنیف (که نام عجیب حرا^۲ داشته) در هنگام دستگیری و اعدام اسماعیلی مرتد به نام احمد بن عطاش^۳ در اصفهان خوانده می‌شده و در تاریخ سلجوقیه که به وسیلهٔ ابوبکر نجم الدین محمد راوندی در آغاز قرن سیزدهم میلادی / ششم ه. ق به نام راحة الصدور و آیه السرور نوشته شده نقل گردیده است.

گویندهٔ این تصنیف‌ها به ندرت شناخته شده است و این گوینده‌ها علاقهٔ چندانی به ثبت این تصنیف‌ها ندارند. ولی دوست مرحوم جرج گراهام، کنسول شیراز به سال ۱۹۰۵ م (۱۳۲۳ ه. ق)، دستور داد جزوهٔ کوچکی را حاوی چهل تصنیف از جمله تصنیف‌های معروفی که در آن وقت در شهرهای شیراز، تهران، اصفهان، رشت، تبریز و جاهای دیگر خوانده می‌شده گردآوری کرده برای من بفرستند.

ترجمهٔ انگلیسی دوازده تصنیف — مجموعه‌ای از این تصنیف‌ها که حتی الامکان با نیت پیانو تطبیق داده شده بود در حدود سال ۱۹۰۴ م به نام «دوازده شعر فولکلوریک ایرانی» گردآوری و ترتیب داده شده برای آواز و پیانو به وسیلهٔ بلیر فیرچایلد^۴: ترجمهٔ انگلیسی به وسیلهٔ آلمانا استرتل^۵ (نولو و کمپانی، لندن و نیویورک) منتشر گردید. در این جزوهٔ بسیار نفیس تصنیف‌ها به نحو احسن مرتب گردیده و به خوبی به زبان انگلیسی برگردانده شده و

۱. جلد اول تاریخ ادبی ایران نگارنده، صفحات ۱۴-۱۸. ب.

۲. ترجمهٔ علی پاشا صالح ص ۲۷. ح.

۳. رک: حاشیهٔ ۱، ص ۲۰۲. ح.

۴. تاریخ ادبی ایران، جلد دوم، صفحات ۱۳-۳۱۶؛ و راحة الصدور^۵ (از سری انتشارات موقوفات گیب، جلد دوم)، صفحات ۱۶۱ و ۸-۴۹۷ (یادداشت مربوط به حرا). ب.

۵. ترجمهٔ علی پاشا صالح، ص ۳۷۶. ح.

۶. چاپ افست تهران همان صفحات. ح.

4. Blair Fairchild

5. Alma Strettell

تلفظ واژه‌ها با حروف لاتین، اگر چه ایده آل نیست، قابل فهم می باشد. جمله زیر از مقدمه کوتاه این مجموعه نشان می دهد که گردآورنده آن تا چه اندازه مجذوب تصنیف های ایرانی بوده است:

«اما برای اینکه شخص کاملاً بداند که این تصنیف ها چیست باید حال و هوای مشرق زمین را احساس کرده باشد: شب گرم و روشن ایران، نور چراغها و فانوسها که بر لباس های براق و رنگارنگ محلی افتاده، تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص می کنند، نوای عجیب موسیقی، آهنگهایی که گاهی بسیار دلپذیر است و یکنواخت اوج گرفته و فرود می آیند، تمام اینها را نمی شود بیان کرد مگر تأثیری زنده و پراز جاذبه که در شخص می گذارد و او می خواهد آن را به صورتی برای خود ثابت نگاه دارد.»

اغلب این تصنیف ها اشعار عاشقانه ساده ای هستند که در آنها گاهی ابیاتی از حافظ و دیگر شاعران معروف آورده می شود. ولی آنهایی که به مبائل روز، مباحثات و هجو و طنز می پردازند، اگر چه تا حدودی جالب تر و بی دوام ترند، تعدادشان کمتر است. تقلید یا مشابه تصنیف را می توان تقریباً در شعر ایرلندی و یلز مشاهده کرد. نمونه مشابه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب «مطبوعات و شعر ایران امروز» نگارنده (صفحات ۴- ۱۷۹) آمده، در اختیار خوانندگان قرار دارد. البته در تصنیف حال و هوا به اندازه واژه ها اهمیت دارد و بررسی درست آنها نیاز به دانستن موسیقی ایرانی دارد که با کمال تأسف نگارنده از آن بی اطلاع است. در واقع کمتر کسی از اروپائیان توانسته است چه در عمل و چه در نظر در آن مهارت پیدا کند یا حتی بتواند دوازده مقام^۱ و بیست و چهار^۲ شعبه^۳ آنها را بشمارد.

۱. مقام در اصطلاح موسیقی هریک از دوازده آهنگ و آواز اصلی است. در کتاب مقاصد الالحان عبدالقادر حافظ مراغی (به اهتمام تقی بینش، ص ۵۶) آمده: «ادوار مشهور نزد عرب دوازده است که عجم آنها را دوازده مقام و پرده و «شد» نیز خوانند.

موسیقی دانان معاصر این کلمه را بجای «مد — mode» گذاشته اند (فرهنگ فارسی دکتر معین). ملک الشعراء بهار این کلمه را ترجمه گائو و گاه دانسته که گائوها سرودها و آوازهای اوستایی است و مقامه و جمع آن مقامات مطالب مسجع و آهنگین و خواندن آنهاست (سبک شناسی، ج ۲، ص ۳۲۴، حاشیه ۱). دوازده مقام اصلی موسیقی ایرانی عبارتند از: عشاق، نوا، بوسلیک، راست، حسینی، حجازی، راهوی، زنگوله، عراق، اصفهان، زیرافکند، بزرگ. ح.

۲. بیست و چهار شعب بیست و چهارگانه موسیقی، بنابر آنکه هریک از دوازده مقام اصلی دو شعبه دارد: یکی از پستی آن مقام خیزد و دیگری از بلندی آن (شرح مثنوی شریف، تألیف فروزانفر، ج ۳، ص ۸۸۹) و اسامی بیست و چهار

(۶) شعر سیاسی امروز

در کتاب مطبوعات و شعر ایران امروز (کمبریچ، ۱۹۱۴م) بقدری در این باره نوشته‌ام که دیگر نیازی به تکرار آن در این مجلد نیست. این نوع شعر زاییده انقلاب ۱۹۰۵م (۱۳۲۴ ه. ق) و سالهای بعد از آنست و به نظر نگارنده دارای اصالت واقعی و شایستگی است و جنبه فکاهی دارد. اگر مجال باشد، شاید هنگامی که از روزنامه نگاری جدید سخن می‌گویم، چند نمونه از آن را ذکر نمایم، چرا که این نوع شعر ارتباط مستقیمی با روزنامه نگاری دارد و از آن زاییده شده است. معروف‌ترین تصنیف سازان عبارتند از عارف^۱ و دخوی^۲ قزوینی، اشرف گیلانی^۳ و بهار مشهدی^۴ که همه‌شان، تا آنجا که من اطلاع دارم، هنوز زنده‌اند و دو نفر اول نسبتاً جوان‌ترند. در کتاب مذکور تصویر همگی آنان و شمه‌ای از زندگی نامه‌شان یافت می‌گردد.

شعبه بنظم، نقل از یک رساله موسیقی خطی که بیست و چهار به معنی بیست و چهار شعبه موسیقی علاوه بر مشنوی (چاپ نیکلسون، ج ۱، ص ۱۳۳) در شعر خاقانی نیز اشاره شده که تارهای چنگ را اراده کرده است (دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۱۴۴)؛ راجع به بیان بیست و چهار شعبه رک: مقاصد الالحن، ص ۷۱-۷۷؛ بیست و چهار شعبه عبارتند از: دوگاه، سه گاه، چهارگاه، پنج گاه، نوروز عرب، عشیرا، ماهون، نوروز خارا، حصان، بیاتی، نهفت، عزال، اوج، مبرقع، مرکب، صبا، زاوی، همایون، اصفهانک، روی عراق، بسته‌نگان، نهاوند، خوزی، مخیر. ح.

۳. یکی از واضح‌ترین و کوتاه‌ترین مقالاتی که در این باره نوشته شده و نگارنده آنرا دیده رساله‌ای به نام بهجت‌الروح^{*} است که بصورت نسخه خطی بوده و در کتابخانه مرحوم سرهونم شیندلریافت می‌شده و اکنون در دست نگارنده است. ب.

• رساله بهجت‌الروح، تألیف عبدالمؤمن بن صفی الدین با مقدمه و تعلیقات رابینودی بُرگوماله در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بچاپ رسیده و در مقدمه آن (ص ۱۲) به نظر ادوارد براون درباره این رساله اشاره شده است. ح.

۱. ابوالقاسم عارف قزوینی متوفی بسال ۱۳۱۲ شمسی. ح.
۲. علی اکبر دهخدا (دخو) متوفی بسال ۱۳۳۴ شمسی. ح.
۳. سید اشرف الدین حسینی گیلانی متوفی بسال ۱۳۱۳ شمسی. ح.
۴. محمدتقی بهار، ملک الشعراء متوفی بسال ۱۳۳۰ شمسی. ح.

فصل ششم

دوران قبل از قاجار

(۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م / ۹۰۶ - ۱۲۱۵ ه. ق.)

گسترش قریحه شاعری در ایران - تقریباً هر ایرانی تحصیل کرده ای می تواند در حد متوسط شعر بگوید و اکثراً هم این کار را می کنند و اشخاصی که وقت نسبتاً زیادی را صرف شعر گفتن می نمایند و دیوان های شعر نوشته اند همواره نسبتاً زیاد بوده است. به علاوه این نوع شعر چنان سنتی است و زبانی که در آن بکار برده می شود در دورانی که مورد بحث ما است چنان ثابت مانده که اگر غزلیات و قصاید صد شاعر مختلف را که در عرض چهار قرن اخیر به شهرت رسیده اند انتخاب کنیم و اشعاری را که به مسائل روز پرداخته و ابیاتی را که در آخر هر شعر می آید و حاوی تخلص شاعر است حذف نماییم شکی نیست که هیچ منتقدی از بررسی سبک و حتی ترتیب تاریخی شان نمی تواند شعریک شاعر معاصر شاه اسماعیل صفوی را از شعری که در زمان ناصرالدین شاه قاجار معروف بوده تشخیص دهد. تذکرها هم در این مورد به ما کمکی نمی کنند چرا که هنگام بحث شاعران معاصر خود، نویسنده ترجیح می دهد از دوستان خود نام برده و کسانی را که مورد توجه او نیستند یا از آنها خوشش نمی آید، از نظر دور داشته باشد به این ترتیب از ناظران و قافیه پردازان بانفوذ ولی متوسط نام برده شده و از مرتدین، طنزنویسان و کسانی که مورد علاقه نویسنده نبوده اند یا نویسنده نسبت به آنها بی توجه بوده، هرچند هم صاحب ذوق و قریحه بودند، ذکری به میان نیامده است. هنگامی که رضاقلی خان هدایت نویسنده تذکره بزرگی از ادبیات

معاصر به نام **مجمع الفصحاء**^۱ درباره معاصران خود سخن می‌گوید، غالباً به عبارت زیر برمی‌خوریم: «با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص»^۲؛ «در شیراز دیدم»^۳؛ «خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی»^۴؛ «گاهی صحبتش دست می‌داد»^۵؛ «و چندی نیز به فارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی»^۶؛ و غیره. آیا از چند نفر از ۳۵۹ نفر «شاعر معاصر»^۷ که در این کتاب^۸ ذکر شده‌اند به واسطه علائق شخصی و نه به خاطر شایستگی شان، نام برده شده است؟ یک بار با دوست دیرین و عزیزم حاجی میرزایحیی^۹ دولت‌آبادی که شخصی با فرهنگ و دارای اطلاعات وسیعی از شعر فارسی است و هزاران بیت شعر را از بر دارد، اسامی شاعران مذکور در این کتاب را بررسی کردیم و من از او پرسیدم که به نظر او کدام یک از این شاعران واقعاً برجسته‌اند. از میان ۳۵۹ شاعر، او پنج تن را که «صبای کاشانی»^{۱۰}، فروغی بسطامی^{۱۱}، قآنی شیرازی^{۱۲}،

۱. به سال ۱۸۶۷ م / ۱۲۸۲ هـ. ق نوشته شده و در دو جلد در تهران به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ. ق چاپ سنگی شده است. ب.

• مجمع الفصحاء بار دیگر بکوشش مظاهر مصفا درشش جلد بسال ۱۳۳۶ شمسی از طرف انتشارات امیرکبیر، بچاپ رسیده است. ح.

۲. جلد دوم، ص ۶۴ آگاه شیرازی. ب.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۳۸. ح.

۳. همان، ص ۶۷ آزاد. ب.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۴۱: آزاد کشمیری ... «در شیراز صحبتش دست داد». ح.

۴. همان، ص ۶۸ میرزا ابوالقاسم شیرازی. ب.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۴۷.

۵. همان، امید کرمانشاهی. ب.

• همان کتاب، ص ۱۴۸: «گاهی صحبتش دست می‌دهد».

۶. همان، ص ۷۲، الفت کاشانی. ب.

۷. یعنی معاصران رضاقلی خان هدایت (قرن سیزدهم هجری قمری) که در مجمع الفصحاء از آنان نام برده است. و چنانکه خود مؤلف در حاشیه ذکر کرده همه آنها معاصر نبوده بلکه بعضی در قرن دوازدهم هجری قمری می‌زیسته‌اند. ح.

۸. از این شاعران در صفحات ۵۸ الی ۶۷۹ جلد دوم یاد شده است، لیکن همه شان از جمله معاصرین نبوده و چندتای شان حتی در نیمه اول قرن هجدهم (قرن دوازدهم هـ. ق) زندگی می‌کرده‌اند. ب.

۹. متوفی بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی، صاحب کتاب حیات یحیی در تاریخ معاصر ایران و دیوان اشعار و آثار دیگر. نظر او درباره شاعران معاصر هدایت، یک نظر شخصی و کلی است و با توجه به دیوانها و بحث‌های انتقادی درباره آن شاعران این تقسیم‌بندی تأیید نمی‌شود. ح.

مجموعه اصفهانی^۱ و نشاط اصفهانی^۲ هستند، شاعران درجه اول نامید؛ دو نفر دیگر: «وصال شیرازی»^۳ و نویسنده کتاب یعنی هدایت را به عنوان شاعران درجه دوم؛ و دو تن دیگر: «سروش اصفهانی»^۴ و وقار شیرازی^۵ را از شاعران درجه سوم محسوب داشت؛ به عبارت دیگر از هر چهل تن شاعری که در فهرست ذکر شده بود یک نفر را شایسته نام شاعری می دانست.

محک انتخاب — به هر ترتیب هنگامی که مسأله شاعرانی که زیبایی کلامشان فقط به صورت شعری منحصر نمی گردد مطرح است و در ترجمه شعرشان این زیبایی هدر نمی رود، انتخاب باید بسیار با دقت انجام شود. در این گزینش شاعرانی را که در کشور خودشان دارای شهرت نسبی هستند مد نظر قرار داده ام و یا شاعران دیگری که ضمن مطالعه آثارشان (که تعدادشان نسبت به کل شاعران بسیار اندک است) در من تأثیر ویژه ای کرده اند. جای تردید است که یک خارجی تا چه اندازه توانایی نقد کردن را دارا باشد؛ او امکان دارد بگوید که شخصاً از یک شاعر به خصوص خوشش می آید یا برعکس ولی مطمئن نیستم که بتواند به یقین تصمیم بگیرد که شعرش خوب است یا بد.

اختلاف ذوق و سلیقه خارجیان با غیر خارجیان — حتی سلیقه ترکها و هندی هایی که بیشتر از ما با شعر فارسی آشنایی دارند با ذوق خود ایرانیان تفاوت بسیار دارد، در حالی که همین اشخاص بهترین داور ادبیات کشور خود هستند. در این زمینه

۱۰. فتحعلی خان صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸ ه. ق) در فصول آینده شرح حال و آثارش خواهد آمد. ح.

۱۱. فروغی بسطامی (متوفی بسال ۱۲۷۴ ه. ق) رک: فصول بعد. ح.

۱۲. قآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۰ ه. ق) رک: بعد از این. ح.

۱. مجمر (وفات ۱۲۲۸ ه. ق) رک: بعد از این. ح.

۲. نشاط (وفات ۱۲۴۴ ه. ق) رک: فصول بعد. ح.

۳. وصال (متوفی ۱۲۶۲ ه. ق) رک: فصول بعد. ح.

۴. سروش اصفهانی (۱۲۸۵ ه. ق) از شاعران معروف دوران ناصرالدین شاه، صاحب دیوان قصاید و غزلیات، و مثنویات ساقی نامه، الهی نامه، نیز اشعاری در مدح حضرت علی (ع) و امامان دیگر که در زینت المدايح او هست شعری هم درباره «تلگراف» دارد که موضوع تازه است (تاریخ ادبیات دکتر شفق) برای شرح حال کامل و آثار او رک: مقدمه استاد فقید جلال الدین همایی بر دیوان او به تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب. ح.

۵. وقار (متوفی بسال ۱۲۹۸ ه. ق) پسر وصال شیرازی است. برای شرح حال وقار رک: خاندان وصال شیرازی تألیف دکتر ماهیار نوایی، جلد اول دیوان او نیز به تصحیح دکتر ماهیار نوایی چاپ شده است. ح.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۵۷.

• در چاپ مظاهر مصفا از ج ۴، ص ۱۳۴ تا ج ۴، ص ۱۴۱۲ شرح حال و آثار آنان آمده است. ح.

می‌خواهم توجه خواننده را به متن مناسبی که در کتاب زندگی فهمی و ادراکی^۱ پی. جی. هم‌رتن آمده است جلب کنم. نویسنده ضمن بحث درباره یک فرانسوی که زبان انگلیسی را فقط از میان کتاب‌ها فرا گرفته بود و درست نمی‌توانست به آن زبان سخن بگوید یا سخنان دیگران را درک کند می‌گوید: «آنچه را که در مورد تحقیق درباره یک زبان مرده عالی‌ترین درجه علمی می‌توان نامید، دارا بود ولی ارزیابی‌اش از نویسندگان ما، به ویژه شاعران، بسیار با ارزیابی منتقدین انگلیسی زبان فرق داشت به طوری که می‌شد گفت بدان گونه که ما این اشعار را درک می‌کنیم او درک نمی‌کرد. دو چیز این قضیه را ثابت می‌کرد: یکی اینکه او همواره کلام منظوم مصنوع درجه بسیار پایین را شعری در سطح بسیار بالا می‌پنداشت؛ در حالی که از سوی دیگر گوش او موسیقی شاعران غنائی چون بایرون و تیسون^۲ را درک نمی‌کرد. دیگر اینکه برای او که آواهای انگلیسی ما مهجور بود، چگونه امکان داشت موسیقی کلامشان را بشنود؟» حال به جای این فرانسوی یک هندی یا ترک را بگذارید و به عوض «انگلیسی» فارسی و به جای «بایرون و تیسون»، قاتنی را جایگزین کنید، و آنگاه خواهید دید که مسائل مذکور در مورد ناقدان ترک و هندی شعر^۳ فارسی بسیار خوب مصداق پیدا می‌کند.

از شاعرانی که میان سال‌های ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ م (۹۰۶ – ۱۰۰۸ ه. ق) وفات یافتند در حدود ده دوازده تایی را می‌توان به اختصار مدنظر قرار داد؛ و از آنانی که میان سال‌های ۱۶۰۰ الی ۱۷۰۰ م (۱۰۰۸ – ۱۱۱۲ ه. ق) وفات کردند در حدود همین تعداد و شاعرانی که میان ۱۷۰۰ الی ۱۸۰۰ م (۱۱۱۲ – ۱۲۱۵ ه. ق) دیده از جهان فرو بستند یکی دوتا و شاعرانی که میان ۱۸۰۰ الی ۱۸۸۵ (۱۲۱۵ – ۱۳۰۲ ه. ق) وفات کردند در حدود بیست تن را می‌توان برشمرد. شعرائی را که پس از این سال هنوز هم زنده بودند می‌توان جزو شاعران متجدد جداگانه مورد بررسی قرار داد. شاعران زیر از جمله کسانی

۱. P.G. Hamerton *Intellectual life* (New ed., London, Macmillan & co., 1890, pp. 86-94).

۲. دو شاعر نامدار* انگلیسی. م.

• بایرون (متوفی بسال ۱۸۲۴ م) شاعر معروف انگلیسی. ح.

• آلفرد تیسون (متوفی بسال ۱۸۹۲ م) شاعر معروف دوره ویکتوریا. ح.

۳. مقایسه یک ترک یا هندی فارسی‌خوان و فارسی‌دان با یک فرانسوی که انگلیسی آموخته چندان درست نیست زیرا وضع زبان فارسی در هندوستان و ترکیه عثمانی با زبان فرانسوی در انگلستان تفاوت دارد و آشنایی به فارسی و سابق تاریخی دیرینه‌تر و اختلاط فرهنگ‌ها و آمیختگی زبان فارسی با آن زبانها بیشتر است. ح.

هستند که می‌خواهم به اختصار درباره‌شان سخن بگویم و لذا برحسب تاریخ وفاتشان آنها را طبق چهار دورانی که مذکور افتاد (تاریخ تولدشان به ندرت ثبت شده است)، طبقه‌بندی کرده‌ایم.

۱- میان سال‌های ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ م (۹۰۶ الی ۱۰۰۹ ه. ق.)

برخی از شاعرانی که در واقع به این دوره تعلق دارند قبلاً در کتاب تاریخ ادبیات ایران زیر سلطه تاتار نگارنده ذکر شده‌اند، از جمله امیر علی شیر نوایی، متوفی به سال ۱۵۰۰ — ۱۵۰۱ م / ۹۰۶ ه. ق (صفحات ۵۰۶ — ۷)^۱؛ حسین واعظ کاشفی متوفی به سال ۱۵۰۴ — ۵ م / ۹۱۰ ه. ق (صفحات ۵۰۳ — ۴)^۲؛ بنایی که در قتل عامی در قرشی به سال ۱۵۱۲ — ۱۳ م / ۹۱۸ ه. ق کشته شد (ص ۴۵۷)^۳؛ هلالی که به دست عبیدالله خان ازبک به جرم شیعه بودن به سال ۱۵۲۹ — ۳۰ م / ۹۳۶ ه. ق به قتل رسید (ص ۴۵۹)^۴. فقط از شاعر اخیرالذکر لازم است چیزی در این فصل گفته شود.

۱- هاتفی^۵ (متوفی در دسامبر ۱۵۲۰ یا ژانویه ۱۵۲۱ م) — معروفیت مولانا

عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر از این ناشی می‌شود که او خواهرزاده جامی شاعر بزرگ بوده است. برحسب روایت معروفی^۶، جامی قبل از این که او آغاز به گفتن شعر کند به او دستور داد در تتبع ابیات زیر که فردوسی در هجو^۷ سلطان محمود غزنوی گفته است،

۱. از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت ص ۶۰۳ — ۶۰۴ و صفحات دیگر از جمله ص ۶۳۴ — ۶۳۷ بحث درباره مجالس النفائس تألیف او. ح.
 ۲. از سعدی تا جامی ص ۶۳۹ — ۶۴۰. ح.
 ۳. از سعدی تا جامی ص ۶۶۱، پیش از این در همین جلد هم از بنایی صحبت شده است. ح.
 ۴. از سعدی تا جامی، ص ۶۷۳. ح.
 ۵. راجع به هاتفی و مآخذ شرح حال و آثار او رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۴، ص ۴۳۸ — ۴۴۷)، نیز رک: فرهنگ سخنوران، تألیف دکتر خیامپور. ح.
 ۶. علاوه بر تذکره‌های فارسی نگاه کنید به تذکره احوال شاعران ایران، تألیف سرگوراولی (لندن، ۱۸۴۶ م)، صفحات ۵ — ۱۴۳. ب.
 ۷. این هجو در آخر (صفحات ۶ — ۶۳) مقدمه فارسی شاهنامه ترنر ماکان (Turner Macan) (کلکته، ۱۸۲۹ م) آمده است. این ابیات در صفحه ۶۶ جلد دوم (۷ — ۵) موجود است. ب.
 ۸. این هجونامه که سه بیت مورد بحث، ضمن آن آمده، غالباً در ملحقات شاهنامه آمده و راجع به آن گفتگو بسیار شده است (رک: حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص ۱۸۹ — ۱۹۱). ح.
- در شاهنامه چاپ مؤسسه خاور از روی چاپ ترنر ماکان، پایان جلد پنجم (ص ۱۸۱ — ۱۸۴) اشعار مبنی بر هجو

شعری مشابه بگوید تا طبعش مورد آزمایش قرار گیرد:

درختی که تلخ است وی را سرشت، گرش درنشانی بباغ بهشت^۱،
ور از جوی خلدش^۲ بهنگام آب، به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب،
سرانجام گوهر بکار آورد، همان میوه تلخ بار آورد،

هاتفی ابیات زیر را به تقلید سرود که مورد پذیرش دایی اش قرار گرفت ولی به شوخی گفت که شاعر تازه کار «چند جا بیضه گذاشته»^۳ است.

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاووس باغ بهشت،
بهنگام آن بیضه پروردنش، زانجیر جنت دهی ارزنش،
دهی آبش از چشمه سلسبیل، بدان بیضه دم دردمد جبرئیل،
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ، برد رنج بیهوده طاووس باغ،

هاتفی از جمله شعرای بی شماری است که به تقلید نظامی گنجوی در ساختن خمسه سعی بسیار نمودند. دو موضوع از پنج موضوعی که به آن پرداخت عبارت بود از داستانهای عاشقانه لیلی و مجنون^۴ و شیرین و خسرو؛ و هفت منظر که به تقلید هفت پیکر سروده شده بود، در حالی که تیمورنامه^۵ برگردانی از اسکندرنامه بوده و فقط هاتفی مباهات^۶

← سلطان محمود آمده و آن سه بیت در ص ۱۸۴ نقل شده است.

ژول مول در ترجمه شاهنامه تمام ابیات هجونا مه را در دیباچه آورده و ترجمه کرده است (دیباچه ژول مول ترجمه جهانگیر افکاری چاپ انتشارات جیبی ص ۱۰۳ - ۱۱۱) و مصراع دوم از بیت اول سه بیت مذکور چنین است: «گرش برنشانی بباغ بهشت» و در اکثر کتب ادبی بهمین شکل است اما همین ابیات در جلد اول شاهنامه ژول مول چاپ افست از چاپ اصلی (با ترجمه فرانسوی) صفحات پایان دیباچه آمده و «گرش درنشانی بباغ بهشت» ضبط شده و همان ابیات عیناً در پایان دیباچه ترجمه شده نیز آمده است. در چاپ خط آقا (چاپ بمبئی) پایان دیباچه، ص ۱۲ - ۱۳ هجونا مه آمده و «درنشانی» ضبط نشده است. ح.

۱. فردوسی این ابیات را به تتبع و اقتباس ابیات ابوشکور بلخی شاعر نیمه اول قرن چهارم هجری قمری گفته و شعر ابوشکور این است:

درختی که تلخش بود گوهر اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

(سخن و سخنوران چاپ دوم، ص ۲۵، تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۱، ص ۳۶۵). ح.

۲. احتمالاً منظور جوی سلسبیل در بهشت است. ب.

۳. مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۵۴. اشعار هاتفی در آخرین صفحه (۴۳۶) جلد سوم خرابات ضیاءبیک مسطور است. ب.

۴. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۱۹. ح.

۵. به وسیله سر دبلیو جونز به سال ۱۷۸۸م در کلکته به چاپ رسید. ب.

۶. در اکبر ۱۸۶۹م در لکهنو چاپ سنگی شد. حاوی تقریباً ۴۵۰۰ بیت است. ب.

می‌کند که شعرش براساس یک حقیقت تاریخی است نه براساس افسانه و داستان. هاتفی همچنین یک شعر مشابه تاریخی دربارهٔ دستاوردهای سلطنت شاه اسماعیل صفوی، که بدون اطلاع قبلی در راه بازگشت از جنگ خراسان به سال ۱۱۰۲-۱۱۰۳ / ۹۱۷ ه. ق، به ملاقاتش آمده بود، آغاز کرد ولی به انجامش نرساند. این شعر که به سبک و وزن شاهنامه فردوسی سروده شده است شاهنامهٔ حضرت شاه اسماعیل^۱ نام گذاری شده.

هاتفی همانند نمایندگان دیگر هنر و ادب آغاز دوران صفوی به کانون ادیبان هرات، که با حمایت شاهان اخیر تیموری به وجود آمده بود، تعلق داشت.

۲- بابا فغانی^۲ شیرازی (متوفی به سال ۱۵۱۹ م / ۹۲۵ ه. ق) - ظاهراً فغانی یکی از شاعرانی است که بیشتر در هندوستان مورد احترامند تا در کشور خودشان. چرا که شبلی در کتاب شعر العجم (جلد سوم^۳، صفحات ۳۰-۲۷)، همانند «واله» در کتاب ریاض الشعراء^۴ او را مبتکر سبک جدیدی در شعر می‌داند. رضاقلی خان در ریاض العارفین^۵ فقط به طور گذرا از او یاد می‌کند و در کتاب مفصل تر خود به نام مجمع الفصحاء او را به کلی از قلم می‌اندازد و حتی در آتشکده و تحفهٔ سامی اشارهٔ مختصری به او می‌شود. اصل و نسبش پست و فرزند چاقو فروش^۶ یا به قولی دیگر فرزند میفروشی بوده و به نظر می‌آید که به

۶- فهرست نسخه‌های فارسی موزه بریتانیا، ص ۶۵۴. ب.

۱. شعر مشابهی به همین عنوان از قاسمی در دست است. نگاه کنید به: B.M.P.C، صفحات ۱-۶۶۰. در کتابخانه کینگز کالج کمبریج نسخه خطی از این شعر اخیر موجود است (مجموعه پوت، شماره ۲۳۸). ب.

۲. دیوان بابا فغانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری چاپ شده است. ح.

۳. ترجمهٔ شعر العجم، ج ۳، ص ۲۲-۲۵، در آنجا او را بانی انقلاب شاعری متوسطین، که بدور متأخرین و نازک خیالان انجامیده، دانسته است.

پیروی سبک فغانی شاعران قرن دهم را به وقوع گویی وادار کرده است (مقدمه دیوان به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، ص بیست و هفت).

سبک وقوع، سبک میانه شعر دورهٔ تیموری و سبک معروف به «هندی» است و شاعران قرن دهم این سبک را از فغانی اخذ کرده و پیرو او شده‌اند (رک: مقدمهٔ مکتب وقوع تألیف احمد گلچین معانی). ذیل ص ۲ همین مقدمه کتاب مکتب وقوع مطلب تذکرهٔ ریاض الشعراء دربارهٔ فغانی و سبک ابتکاری او نقل شده است: «بابای مغفور مجتهد فن تازه‌ای است که پیش از وی احدی به آن روش شعر نگفته...». ح.

۴. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو. ص ۶۵۱. ب.

۵. به سال ۱۳۰۵ ه. ق / ۷-۱۸۸۸ م در تهران^۷ چاپ سنگی شده، ص ۱۲۲. ب.

۵. ریاض العارفین در سال ۱۳۴۴ شمسی بکوشش مهرعلی گرکانی بچاپ رسیده و شرح حال فغانی در ص ۱۹۳ آن چاپ مذکور است. ح.

۶. به همین دلیل در ابتدا با تخلص سکاکی^۸ شعر گفته است. ب.

۸. در دیوان فغانی اشعاری با تخلص سکاکی وجود ندارد (مقدمهٔ دیوان بتصحیح احمد سهیلی خوانساری، ص نه). ح.

صورت درویشی لایبالی زندگی می‌کرده است. چون از شیراز به خراسان رفت مردم قدر او را ندانستند و حتی شاعر بزرگ جامی در ملاقات با او به او بی‌اعتنایی کرد؛ ولی در عوض سلطان یعقوب شاهزاده ترکمانان آق‌قویونلو حمایت نسبتاً بیشتری از او کرد. در آخر عمر توبه کرد و در شهر مقدس مشهد عزلت گزید تا اینکه شاید بیت زیر دیگر درباره اش مصداق پیدا نکند:

آلوده شراب فغانی بخاک رفت آه ارملانکش کفن تازه بو کنند^۱
طولانی‌ترین منتخبات اشعارش در مجالس المؤمنین^۲ آمده است ولی همه آنها قصایدی در مدح علی است که ظاهراً در اواخر عمر خود سروده و اگر چه در اثبات شیعه بودنش کافی به نظر می‌رسند از نظر کیفیت شعری در حدی نیستند که براساس آنها بشود گفت او شاعر بزرگی است.

۳- امید ی‌تهرانی^۳ (مقتول به سال ۱۵۱۹ م/ ۹۲۵ هـ. ق یا ۱۵۲۳-۴ م/ ۹۳۰ هـ. ق) - از امیدی اطلاع زیادی در دست نیست جز اینکه نام اصلی اش ارجاسب^۴ و شاگرد فیلسوف معروف جلال‌الدین دوانی بوده و مهارتش در قصیده‌سرایی بیشتر از غزل بوده، و اینکه از هم‌شهریان خود دل‌خوشی نداشته و درباره‌شان هج‌ونامه‌های بی‌شماری نگاشته و سرانجام در نزاعی درباره یک قطعه زمین به تحریک قوام‌الدین نوربخش در تهران کشته شده است. یکی از شاگردانش موسوم به نامی^۵ قطعه شعر زیر را در ماده تاریخ وفات او سروده است:

نادر عصر امید مظلوم کو بن‌حاق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود کای ز حال دروین من آگاه

۱. مبادا از بوی شراب بدانند که می‌گسار است. ب.
۲. مجالس المؤمنین از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۲، صفحات ۶۹۰-۶۹۶. ح.
۳. راجع به امید ی‌تهرانی و مآخذ شرح حال او حاشیه‌ای در صفحه ۷۰ نوشته‌ایم به آنجا مراجعه شود. ح.
۴. از نام او برمی‌آید که امکان داشته زرتشتی باشد، ولی هیچ سندی برای اثبات این فرضیه نیافته‌ام. ب.
۵. بدستور استادش جلال‌الدین دوانی نام خود را مسعود و لقبش را سعدالدین قرار داد (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۴۲۵). ح.
۵. افضل نامی طهرانی شاگرد امید ی‌تهرانی و رانیز نوربخشیه مسموم ساختند (تحفه سامی، ص ۲۲۶ چاپ همایون فرخ) و ماده تاریخی که او در آورده یعنی ۹۲۵ هـ. ق، درست نیست و سال قتل او به قول درست‌تر ۹۲۹ هـ. ق است چنانکه حبیب‌السیر (ج ۴، ص ۶۱۲) و احسن‌التواریخ و هفت اقلیم نیز نقل کرده‌اند. نیز رک: حواشی تذکره میخانه، (صفحات ۱۴۱-۱۵۰) بتصحیح احمد گلچین معانی. ح.

بهر تاریخ قتل^۱ من بنویس آه از خون ناحق من آه

در صفحات قبل (ص ۹۵) گفتیم که قصیده‌ای در مدح نجم ثانی سروده و احتمالاً بیشتر اشعارش مدحیه بوده اگرچه ساقی نامه^۲ هم به تقلید دیگر شاعران گفته است. نسخه‌های خطی اشعار او بسیار کمیابند ولی یک نسخه از آن در موزه بریتانیا^۳ موجود است که فقط ۱۷ ورق دارد و حتی این چند شعر هم مدتها پس از مرگ او به دستور شاه صفی گردآوری شده است. به هر حال در بسیاری از تذکره‌ها نام او آمده است و در آتشکده ۲۴ بیت از ساقی نامه^۴ او و ۷۰ بیت از اشعار دیگرش ذکر شده که از میان آنها اشعار زیر که در مجمع الفصحاء (جلد دوم^۵ صفحات ۷-۸) آمده است نقل می‌شود:

رواق مدرسه گر سرنگون شود سهل است	قصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه از جنس عالی و سافل	خراب گشت و خرابات همچنان معمور



تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل	کار تو از من آسان کام من از تو مشکل
تو پانهی بمیدان من دست شویم از جان	توخوی چکانی از رخ من خون فشام از دل
دنبالی آن مسافر از ضعف و ناتوانی	برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل
کوبخت آنکه گیرم مستش ز خانه زین	و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل
خنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر	خون خورده در برابر جان داده در مقابل
مذاحیم چو شد طی بشنو حکایت ری	ویرانه ایست در وی دیوانه ایست عامل
دیوانه ای که تدبیر در وی نکرده تأثیر	دیوانه ای که زنجیر او را نکرده عاقل
دیوانه ایست پُرفن دیرینه دشمن من	از وی مباش ایمن وز من مباش غافل
بر داور سخندان این نکته ایست پنهان	کاندیشه پریشان نبود بنظم مایل

۱. این ماده تاریخ سال ۹۲۵ ه. ق (۱۵۱۹ م) را نشان می‌دهد اما سام میرزا سال ۹۳۰ ه. ق / ۳ - ۱۵۲۴ م را سال وفات او گزارش می‌دهد و در احسن التواریخ و به تقلید آن هفت اقلیم سال وفات او ۹۲۹ ه. ق / ۲ - ۱۵۲۳ م ذکر می‌شود. ب.

۲. ساقی نامه و شرح حال امیدی در تذکره میخانه (تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۱۴۹ - ۱۵۰) آمده، یک نسخه خطی از اشعار او نیز مورد استفاده مصحح دیوان قرار گرفته است (حاشیه ۱، ص ۱۴۵). ح.

۳. شماره ۳۶۴۲ صفحات ۱۸۰ - ۱۹۷. نگاه کنید به متمم فارسی ریو، ص ۲۶۹. نویسنده هفت اقلیم که بیش از هفتاد سال بعد از مرگ امیدی تذکره خود را نوشت و همشهری و ظاهراً خویشاوندش بوده می‌گوید که در روزگار او اشعار معروف این شاعر مشتمل بر ۱۷ قصیده، ۳ غزل، چند قطعه و رباعی و ساقی نامه بوده است. ب.

۴. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۱. ح.

طبعم ز هر که بودی گوی سخن^۱ ربودی اما اگر نبودی در خانه ام محصل

۴ و ۵- اهلی ترشیزی^۲ (متوفی به سال ۱۵۲۷ م / ۹۳۴ ه. ق) و اهلی شیرازی^۳ (متوفی به سال ۱۵۳۵ م / ۹۴۲ ه. ق) - این دو شاعر همنام یکی اهل ترشیز خراسان (متوفی به سال ۱۵۲۷-۸ م / ۹۳۴ ه. ق) و دیگری اهل شیراز (متوفی به سال ۱۵۳۵-۶ م / ۹۴۲ ه. ق) بود که نام هردویشان بیشتر از آثارشان به گوش آشنا است و چنانکه ریو^۴ اشاره کرده است باید به دقت از هم متمایز شوند. رضاقلی خان هر دو را از قلم انداخته است و شاعر نخستین به طور رسمی و شاعر دوم به طور غیررسمی به شاعران مکتب هرات که در اطراف سلطان حسین و امیر علیشیر گردآمده بودند تعلق داشتند. این مکتب که ظهوری (متوفی به سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق) نیز به آن تعلق داشت، همانند ترشیزی در ایران، شاید به جز خراسان آن زمان در جای دیگری متداول نبود ولی در هندوستان، با توجه به اینکه در ایران تقریباً هیچ کسی نام ظهوری را نشنیده است، این شاعر شهرت بسیار و به عقیده نگارنده بی مورد داشته چرا که در آن سامان معروف به داشتن نثری مصنوع و مطمئن است. اهلی شیرازی به ویژه در بازی مبتکرانه با واژه ها (تجنیسات) و دیگر صناعات ادبی بر دیگران برتری داشت.

۶- هلالی^۵ (مقتول به سال ۱۵۲۸-۹ م / ۹۳۵ ه. ق) - اگر چه هلالی در استرآباد مرکز ایالت گرگان متولد شده ولی از نسل ترکان جغتایی بوده و در جوانی امیر علیشیرنوایی از او حمایت می کرده. معروف ترین شعرش به نام شاه و درویش یا شاه و گدا به شدت مورد انتقاد بابر^۶ و بعدها اسپرنگر^۷ قرار گرفته ولی اته صمیمانه از آن دفاع کرده و

۱. این تشبیه متداول مأخوذ از بازی چوگان است. ب.

۲. اهلی ترشیزی، یوسف بن محمد بن شهاب ترشیزی، مداح شاهرخ بن تیمور منظومه ای هم بنام تحفة السلطان فی مناقب النعمان دارد که ترجمه منظوم «المواهب الشریفه فی مناقب ابی حنیفه» است (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۴، ص ۴۵۹) و «ترشیز» اکنون «کاشمر» نام دارد. ح.

۳. دیوان اهلی شیرازی بکوشش حامد ربانی چاپ شده و مقدمه مفصل در شرح حال او دارد و مطالب مآخذ مختلف شرح حالش در آن مقدمه آمده است نیز رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۴، ص ۴۴۷-۴۵۵) که به مآخذ شرح حال اهلی اشاره شده است. ح.

۴. فهرست فارسی، صفحات ۶۵۷-۸. همچنین نگاه کنید به فهرست فارسی بخش هندی اته، مجموعه شماره ۷۸۵، نمره ۱۴۳۲ که در آنجا نسخه بسیار با ارزشی به خط خود شاعر به سال ۹۲۰ ه. ق / ۱۵۱۴ م توصیف شده است. ب.

۵. دیوان هلالی به تصحیح سعید نفیسی چاپ شده است. پیش از این در حاشیه ۱ ص ۱۰۳ درباره هلالی و آثارش بحثی کرده و یادآور شده ایم که در تاریخ قتل هلالی اختلاف است و بیشتر ۹۳۶ ه. ق ذکر کرده اند. ح.

۶. نگاه کنید به ادبیات ایران زیر سلطه تاتار تألیف نگارنده، صفحه ۴۵۹. ب.

آن را به شعر آلمانی^۱ ترجمه کرده است. او مثنوی دیگری به نام صفات العاشقین و چندین غزل که در دیوانی گرد آمده، سروده است. رضاقلی خان درباره اش می‌گوید^۲ که در خراسان او را شیعه می‌پنداشتند ولی در عراق سنی. متأسفانه عیدالله خان، از یک متعصب او را شیعه پنداشت و به عنوان «رافضی» به قتل رساند. عجیب است که به خاطر این مسأله در مجالس المؤمنین ذکر از او به عنوان یک شاعر شیعه نمی‌شود؛ و شاید همان طور که در هفت اقلیم آمده است سبب قتل او حسادت دو نفر از رقیبان او به نامهای بقایی و شمس الدین قهستانی بود که در دربار از بکان اقامت داشتند، نه افکار مذهبی اش و البته عیدالله خان پس از قتل او افسوس‌ها خورد. ابیات زیر ظاهراً دال بر گرایشهای مذهبی او به تشیع است:

محمّد عربی آبروی هر دو سرای	کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح	بدین حدیث لبّ لعل روح پرور او
که من مدینه علم علی درست مرا	عجب خجسته حدیثیست من سگ در او ^۳

۷- لسانی (متوفی به سال ۱۵۳۳- ۱۴/م / ۹۴۰ ه. ق) - لسانی شیرازی

آخرین نفر از بیست و دو شاعر شیعه ایرانی است که در مجالس المؤمنین^۴ از آنان یاد شده و بیشتر به جهت اعتقاد راسخش به این مذهب نه به جهت استعداد شعری اش باید از او نام برد؛ چرا که اگر چه می‌گویند او بیش از ۱۰۰,۰۰۰ بیت شعر گفته است، کسی از وجود آن اشعار اطلاع زیادی ندارد و به ندرت می‌توان بر آنها دست یافت^۵. اگرچه در آتشکده^۶ و هفت اقلیم^۷ نام او برده شده است ولی رضاقلی خان از او یاد نمی‌کند. بیشتر ایام زندگیش در بغداد

^۱ ادبیات ایران از سعدی تا جامی ص ۶۷۳

^۲ فهرست اود، ص ۴۲۷.

۱. *Morgenländische Studien*, Leipzig, 1870, pp. 197-282.

^۲ مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۵۵. ب.

^۳ «کلب علی» به عنوان اسم در میان شیعیان متداول است و چنانکه دیده‌ایم شاهان صفوی از داشتن عنوان «کلب آستان علی بن ابی طالب» برخوردار می‌بایند. این ابیات از مجمع الفصحاء، نقل شده است. ب.

^۴ چاپ کتابفروشی اسلامیّه، ج ۲، ص ۶۹۶. ح.

^۵ نسخه‌ای از دیوان او (به شماره ۳۰۷) در موزه بریتانیا وجود دارد. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو، صفحات ۶۵۷-۶. ب.

^۶ چاپ دکتر شهیدی، ص ۲۹۹. ح.

^۷ چاپ هند، ج ۱، ص ۲۶۲، چاپ جواد فاضل، ج ۳، ص ۲۱۷. ح.

و تبریز گذشت که در شهر اخیر قبل از تسخیر آن به دست سلطان سلیمان عثمانی وفات^۱ یافت. نویسنده مجالس المؤمنین می‌گوید: «بواسطة اخلاصی که به حضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترک شاهی^۲ را از سرنمی‌نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او به مولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز به تعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متغلب به تبریز می‌آید و من تاج از سرنمی‌توانم نهاد و مشاهده استیلای او به خود قرار نتوانم داد مرا بمیران و به درگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت و سرب به سجده برد و در آن سجده جان بجان آفرین سپرد.» رباعی زیر از اشعار ویژه او است:

گربند لسانی گسلد از بندش در خاک شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سرنزند جز مهر علی و یازده فرزندش

اشعارش^۳ که در گردآوری آنها بسیاری توجه بود پس از مرگش به وسیله شاگرد او به نام شریف تبریزی جمع‌آوری شد؛ ولی این کار به قدری از روی لاابالی‌گری انجام شده بود که بنا به قول صاحب آتشکده به سهو اللسان شهرت یافت.

۱. راجع به شرح حال کامل و مدفن لسانی در مقبرة الشعراى تبریز، رک: (صفحه ۴۲۱ تا ۴۳۲) کتاب کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعراء تألیف دکتر ضیاءالدین سجادی، در مورد تاریخ وفات او که ۹۴۰ و اغلب ۹۴۱ نوشته‌اند، در آن کتاب (ص ۴۲۹ - ۴۳۰) بحثی شده است. ح.

۲. در مورد این کلاه ویژه که سربازان و یاران سلاطین صفوی بخاطر بر سر گذاشتن آن «قزلباش» نامیده می‌شوند به صفحه ۵۹ مراجعه کنید. ب.

۳. اشعار لسانی را تا صد هزار ذکر کرده‌اند (مجالس المؤمنین) و این صحیح نیست، آنچه در تذکره‌ها نقل شده از قول صاحب عرفات العاشقین ده هزار نقل کرده‌اند و صاحب آتشکده نوشته: «قرب به دوازده هزار بیت دیوانش را دیده است. و شریف تبریزی مغرضانه اشعار استادش را جمع آورده و آنها را سهو اللسان نامیده است، رک: کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا (ص ۴۲۷ - ۴۲۸).

یکی از اشعار معروف او «شهر آشوب» موسوم به مجمع الاصناف است که رباعیاتی است در تعریف و توصیف حرفه و صنایع شهر تبریز که برای هریک پنج رباعی دارد، و یک بیت مثنوی بنام شاه طهماسب صفوی است. نسخه‌ای از این شهر آشوب بتصحیح آقای احمد گلچین معانی در کتاب شهر آشوب در شعر فارسی چاپ شده و نسخه‌ای دیگر از آن بتصحیح آقای دکتر سید علی رضا مجتهدزاده در مشهد چاپ و منتشر شده که با چاپ قبل اختلاف دارد (رک: به کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا، ص ۴۲۸).

ساقی نامه لسانی هم در تذکره پیمانه تألیف احمد گلچین معانی بتصحیح مؤلف ص ۴۵۲ - ۴۵۹ بچاپ رسیده است. ح.

۸- فضولی بغدادی^۱ (متوفی به سال ۱۵۶۲-۳/م ۹۷۰ ه.ق) - فضولی

را بیشتر شاعر ترک می‌دانند تا ایرانی و گیب به طور کامل در جلد سوم کتاب عظیم تاریخ شعر عثمانی درباره اش سخن گفته است (فصل چهارم، صفحات ۷۰-۱۰۷). اینکه او تبعه دولت عثمانی شد دلیلش این بود که در سال ۱۵۳۵ م / ۹۴۰ ه. ق عثمانیها بغداد را که احتمالاً محل تولدش بود و تقریباً اکثر ایام عمر خودش را در آن گذرانده بود، از دست ایرانیان گرفتند؛ ولی همچنان که گیب می‌گوید: «او به راحتی در کمال ظرافت به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی شعر می‌گفته است.» همان محقق^۲ از او به عنوان «نخستین شاعر از چهار شاعر بزرگی که در ادبیات قدیم عثمانی دارای مقام ادبی هستند و در هر دورانی و در میان هر ملتی نامشان جاودان خواهد ماند» نام می‌برد. اگر مقامش در ادبیات ایران پایین‌تر است دلیلش وجود رقابت زیاد و سطح بالای شعرگویی است که در این کشور وجود داشته تا عدم مهارتش در به کار بردن زبان فارسی^۳. اینکه او معتقد به تشیع بوده از چندین شعرش و از حدیقه السعداء^۴ که به تقلید روضة الشهداء حسین واعظ کاشفی به ترکی سروده پیدا است.

چون به کتاب عظیم گیب درباره شعر عثمانی اشاره کرده‌ام در اینجا لازم می‌دانم تردیدی را نسبت به ادعایش، که شعری به نام شهرانگیز^۵ یک ابداع ترکی است و «شعری

۱. محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی از شاعران پارسی‌گوی است که به ترکی نیز شعر زیاد دارد، به عربی نیز شعر می‌گفته و دیوانی به آن زبان دارد. آثار او غیر از دیوان فارسی و ترکی و عربی و جز حدیقه السعداء که مؤلف نام برده، «لطائف المعارف» در مناظره روح و عشق و رساله‌ای به نظم و نثر به اسم «رند و زاهد» است که چاپ شده، (رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، ص ۶۷۴-۶۷۹) مآخذ شرح حال او در کتاب دکتر صفا هم چنین در فرهنگ سخنوران ذکر شده است، نیز رک: شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری، تألیف دکتر سید رضا خسروشاهی (ص ۱۲۵-۱۳۰). ح.

۲. همان، ص ۷۱. ب.

۳. او دیوان کاملی به فارسی دارد که نسخه‌ای از آن (به شماره ۷۷۸۵) در موزه بریتانیا وجود دارد و در تبریز چاپ شده است. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو، ص ۶۵۹. ب.

دیوان فارسی فضولی با تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی در تهران چاپ شده است و تاریخ انتشار ندارد و با مقدمه‌ای از خود فضولی آغاز می‌شود. و شامل: قصاید، غزلیات، ترکیب‌بند و مثنوی ساقی نامه است. ح.

۴. نگاه کنید به فهرست ترکی ریو، صفحات ۳۹-۴۰. ب.

۵. شهرانگیز همان شهر آشوب است که مبتکر و مبدع آن شاعران ایرانی بوده‌اند و قدیم‌ترین شعر شهر آشوب از مسعود سعد سلمان است (متوفی بسال ۵۱۵ ه. ق) دیوان مسعود سعد سلمان چاپ رشید یاسمی (صفحات: ۶۳۶-۶۵۶) آغاز آن «یار عنبر فروش را گوید» و در شعر شهر آشوب به ظنن یا هجو ارباب حرف و صنایع یا طبقات مردم را ستایش یا نکوهش می‌کنند، برای سابقه شهر آشوب و تعریف آن و نیز شهر آشوبهای معروف، رک: مقاله شهر آشوب از دکتر

نظیر آن در ادبیات فارسی یافت نمی‌شود»، ابراز کنم. سام میرزا در تحفه سامی (گردآوری شده به سال ۱۵۵۰ م / ۹۵۷ ه. ق) حداقل دو شاعر به نامهای وحیدی^۱ قمی و حرفی^۲ اصفهانی را ذکر می‌کند که چنین اشعاری می‌سروده‌اند؛ شاعر اولی در تبریز و شاعر دومی در گیلان بود و اگر چه احتمالاً تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهرانگیز ترکی «مسیحی» شاعری باشد که در ادرنه سروده است هیچ دلیل دیگری در دست نیست که در ایران به آن یک ابداع یا نوآوری نام نهند. شعر حرفی که شهر آشوب نام دارد ظاهراً بسیار ظن‌آلود بوده چون به سبب سرودن آن زبان شاعر بیچاره را بریدند؛ چنانکه سام میرزا گوید:

«شهر آشوبی جهت آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را با مریدی^۳ متهم ساخته زبانش را بُریدند» اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می‌بایست نه جهت هجو اهل گیلان.

۹- وحشی بافقی^۴ (متوفی به سال ۱۵۸۳ م / ۹۹۱ ه. ق) - وحشی اگر چه

← محمدجعفر محبوب ضمیمه سبک شعر خراسانی در شعر فارسی، هم چنین کتاب شهر آشوب در شعر فارسی تألیف احمد گلچین معانی.

پیش از این از شهر آشوب لسانی شیرازی یاد کرده‌ایم (حاشیه ۳ ص ۲۱۸) شهر آشوب را شهرانگیز و عالم آشوب هم خوانده‌اند. شهر آشوب در پاکستان نیز سروده شده و نعمت خان عالی هم قصیده شهر آشوب دارد (سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۶۹۷). و مولانا اصرغلی صاحب روحی استاد پیشین کالج اسلامی لاهور قصیده ملت آشوب دارد که ۱۲۸ بیت است و در آن وضع طبقات مختلف را در برابر دین و مسائل و احکام آن به شعر آورده و در سال ۱۳۵۲ هجری (۱۹۳۳ م) در لاهور چاپ شده و در وزن و قافیه همانند قصیده نعمت خان عالی است.

شهر آشوب اسلام اثر شبلی نعمانی و شهر آشوب هند اثر مولانا حالی از شهر آشوب‌های معروف زبان اردو است (سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۶۹۵). ح.

۱. مولانا وحیدی از جمله نادره گویان قم... میانه او و مولانا حیرتی شیوه معارضه و مناظره مسلوک بوده یکدیگر را اهاجی رکیک کرده‌اند که ایراد آن لایق نیست، اما جهت تبریز شهرانگیزی گفته که این چند بیت از آنجاست: شکر لله که بهر شهرانگیز - از هری آدم سوی تبریز...» (تحفه سامی تصحیح همایون فرخ، ص ۲۳۷). ح.

۲. حرفی اصفهانی (متوفی بسال ۹۷۱ ه. ق) خواهرزاده مولانا نیکی اصفهانی (نتایج الافکار ص ۱۸۱ - ۱۸۲، فرهنگ سخنوران) در تحفه سامی چاپ اول (ص ۱۳۰) «حرفی» اما در چاپ همایون فرخ (ص ۲۷۸) «خرمی اصفهانی» ضبط شده و در خلاصه الافکار تقی الدین کاشی نیز «حرفی» نقل شده و بهمین تخلص بیشتر شهرت دارد، و ظاهراً ادوارد براون «حرفی» ذکر کرده چنانکه در ترجمه رشید یاسمی (ص ۱۸۰، چاپ دوم) «حرفی اصفهانی» آمده و ممکن است در آن ترجمه اشتباه نقل شده باشد. ح.

۳. در چاپ همایون فرخ: «به امر بدی» و نسخه بدل آن «امری شنیع» است. ح.

۴. دیوان شمس الدین محمد وحشی بافقی چاپهای متعدد دارد از جمله چاپ سنگی تهران ۱۳۴۷ ه. ق، چاپ ایرج افشار (۱۳۳۵ شمسی) و چاپ حسین نخعی (چاپ پنجم، ۱۳۵۵ شمسی) برای شرح حال و آثارش رک: مقدمه دیوان او و مآخذ دیگر که در فرهنگ سخنوران ذکر شده، نیز تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۷۷۱ - ۷۷۵). ح.

در بافق^۱، از توابع کرمان دیده به جهان گشود ولی بیشتر ایام زندگی خود را در یزد گذراند. در تاریخ عالم آرای عباسی و آتشکده و مجمع الفصحاء^۲ از اشعار او به ویژه از فرهاد و شیرین^۳ و غزلهایش ستایش بسیار شده است. او همچنین اشعاری در مدح شاه تهماسب و بزرگان دربارش سروده و نویسنده مجمع الفصحاء در این باره می‌گوید که در این رشته از هنر شاعری هیچ یک از شاعران دوره میانه نمی‌توانند با شاعران متقدم برابری کنند. او نتوانست فرهاد و شیرین را، که سالها بعد به وسیله^۴ وصال (۹-۱۸۴۸ م / ۱۲۶۵ هـ. ق) تکمیل گردید به پایان برساند. او دو مثنوی دیگر هم سروده است، یکی به نام خلد برین^۵ و دیگری به نام ناظر و منظور^۶ و به علاوه غزلیات و قطعاتی دارد که منتخباتی از آنها در مجمع الفصحاء و آتشکده^۷ (صفحات ۱۱۱-۱۲۰)^۸ آمده است. مستطی که در ذیل می‌آوریم در هر دو منتخبات اشعار آمده و تا حدودی زیبا و بدیع است^۹:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید	داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سروسامانی من گوش کنید	گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کی	
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کی	
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم	ساکن کوی بُتِ عربده جوئی بودیم
دین و دل باختی دیوانه روئی بودیم	بسته سلسله سلسله موئی بودیم
کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود	
یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود	
نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت	سنبل پرشکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت	یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

۱. بافق اکنون از توابع یزد است (فرهنگ دکتر معین، ج ۵، اعلام). ح.
۲. جلد دوم صفحات ۱-۵۴. ب.
۳. در چاپ ایرج افشار ص ۲۰۰-۲۴۳، چاپ حسین نخعی، ص ۴۹۳-۵۴۳. ح.
۴. در دیوان وحشی چاپ ایرج افشار، ص ۲۴۳-۲۹۴؛ در چاپ حسین نخعی ص ۵۴۴-۵۹۶ و بدنبال آن پایان فرهاد و شیرین اثر طبع مهدی صابر شیرازی از شاعران قرن سیزدهم (زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه) درج شده است. ح.
۵. در چاپ ایرج افشار، ص ۱۷۴-۱۹۸؛ در چاپ حسین نخعی، ص ۳۸۷-۴۱۴. ح.
۶. در چاپ ایرج افشار ص ۲۹۴-۳۵۳؛ در چاپ حسین نخعی، ص ۴۱۷-۴۹۰. ح.
۷. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۱۷-۱۱۵؛ آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۲۴-۱۳۴. ح.
۸. نگاه کنید به فهرست فارسی ربو، صفحات ۴-۶۶۳. ب.
۹. دیوان وحشی چاپ ایرج افشار، ص ۱۷۰-۱۷۲؛ چاپ حسین نخعی، ص ۲۹۳-۲۹۵. ح.

اول آن کس که خریدار شدش من بودم
 باعث گرمی بازار شدش من بودم
 عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبایی او
 بسکه کردم همه جا شرح دلآرایی او شهر پرگشت ز غوغای تماشایی او
 این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
 کی سرو برگ من بیسرو سامان دارد
 چون چنین است پی کارد گرباشم به مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
 عندلیب گل رخسار دگر باشم به چند روزی پی دلدار دگر باشم به
 نوگلی کو که شوم بلبلِ دستان سازش
 سازم از تازه جوانان چمن ممتازش
 گرچه از خاطر وحشی هوس روی تورفت وز دلش آرزوی قامت دلجوی تورفت
 شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تورفت با دل پرگله از ناخوشی روی تورفت
 حاش الله که وفای تو فراموش کند
 سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

۱۰ و ۱۱ — محمود قاری یزدی (متوفی به سال ۱۵۸۵ م / ۹۹۳ ه. ق.) و محتشم کاشانی (متوفی به سال ۱۵۸۷ — ۸ م / ۹۹۶ ه. ق.) — محمود قاری یزدی که به شاعر البسه^۱ معروف است دو سال بعد از وحشی و سه سال قبل از محتشم وفات یافت و در جلد سوم این کتاب^۲ از او در ارتباط با دو هزل نویس به نامهای عبید زاکانی و بسحق شیرازی که قبل از او می زیستند، یاد شده است. اما درباره محتشم که شاعری معروفتر است در فصل ماقبل^۳، در ارتباط با اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است، سخن رانده ام. از اشعار عاشقانه ای که در ایام جوانی سروده و مدح هایی که از شاه تهماسب کرده است

۱. دیوان البسه نظام قاری بار اول در ۱۳۰۴ ه. ق با مقدمه و تصحیح میرزا حبیب اصفهانی چاپ شده و بار دیگر از روی همان چاپ بکوش محمد مشیری در ۱۳۵۹ شمسی انتشار یافته است.

ادوارد براون در جلد سوم تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی، ص ۴۷۷ — ۴۷۲) درباره محمود قاری یزدی و زمان زندگی و دیوان البسه او شرح مفصلی دارد، باید به آنجا رجوع کرد. ح.

۲. ادبیات ایران زیر سلطه تاتار، صفحات ۲۵۷* و ۱ — ۳۵۳. در آتشکده، هفت اقلیم، یا مجمع الفصحاء نامی از محمود برده نشده است؛ در مورد جزئیات زندگانی اش چیزی نمی دانم و تاریخ وفاتش نیز دقیقاً معلوم نیست. ب.

۵. در کتاب جلد سوم تاریخ ادبی ایران، (از سعدی تا جامی) ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۴۵۷ — ۴۶۷ راجع به بسحق اطعمه و ص ۳۱۲ — ۳۴۲ درباره عبید زاکانی و آثار او به تفصیل سخن گفته شده است. ح.

۳. صفحات ۲۸۷ — ۲۹۲. ب.

نمونه‌های زیادی در آتشکده آمده است ولی این اشعار نه از لحاظ امتیازات و نه از لحاظ ویژگی‌ها با مرثیاتی که در شهادت حسین و دیگر امامان برابری نمی‌کنند که البته نمونه‌هایی از این نوع شعرش از مجمع الفصحا^۱ نقل شده است.

۱۲ - عرفی شیرازی^۲ (متوفی به سال ۱۵۹۰ - ۹۱/م ۹۹۹ ه. ق.) و

یارانش - عرفی اگرچه در کشور خود کمتر از ترکیه و هندوستان قدر و منزلت دارد احتمالاً معروف‌ترین و عامه‌پسندترین شاعر قرن خود به شمار می‌آید. هرچند در شیراز زاده شده و پرورش یافته، قسمت اعظم زندگی کوتاهش در هندوستان گذشته تا اینکه در آنجا به سال ۱۵۹۰ - ۹۱/م ۹۹۹ ه. ق در سنین جوانی یعنی در سی و شش سالگی، به قول بعضی‌ها از اسهال و به گفته برخی دیگر به علت مسمومیت در گذشته است. او یکی از سه شاعر قرن خود است (۱۵۰۰ - ۱۶۰۰/م ۹۰۵ - ۱۰۰۸ ه. ق.) که شبلی نعمانی در شعرالعجم^۴ از او یاد کرده و دو شاعر دیگر از هم‌شهریانش هستند؛ یکی بابا فغانی است که قبلاً به او اشاره شده و دیگری به نام فیضی، برادر وزیر معروف اکبر، ابوالفضل می‌باشد. به عقیده شبلی، فیضی یکی از دو شاعر هندی است که چنان به فارسی شعر گفته که گویی ذاتاً ایرانی است.^۶ عبدالقادر بداونی در این باره می‌گوید^۷ که عرفی و سنائی در زمان او دوتن از مشهورترین شاعران ایرانی در هندوستان بودند و نسخه‌های خطی آثارشان در هر بازار و کتابفروشی یافت می‌شد در حالی که اشعار فیضی با وجود مبالغ کلانی که وی صرف تحریر و تذهیب آنها کرده بود بسیار کم مورد اقبال قرار می‌گرفت.

شهرت زیاد عرفی و فیضی در عثمانی و هندوستان - گیب می‌گوید^۸ بعد از

۱. جلد دوم، صفحات ۳۶ - ۳۸. ب.

مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۷۱ - ۷۵. ح.

۲. دیوان عرفی با تصحیح و مقدمه غلامحسین جواهری و جدی انتشار یافته است، راجع به عرفی شیرازی، رک: فرهنگ سخنوران و تذکره‌های مختلف، و مقدمه دیوان او، هم چنین تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۷۹۹ - ۸۱۴) که به همه مآخذ شرح حال او اشاره شده. ح.

۳. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو، ص ۶۶۷. ب.

۴. جلد سوم، صفحات ۸۲ - ۱۳۳. ب.

۵. شعرالعجم ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۶۶ - ۱۱۱. ح.

۵. صفحات ۳۴۴ - ۳۴۵. ب.

۶. آن دیگری امیر خسرو دهلوی بود. ب.

۷. منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۸۵ (کلکته، ۱۸۶۹ م). ب.

۸. تاریخ شعر عثمانی، جلد اول، صفحات ۵، ۱۲۷، ۱۲۹. ب.

جامی، عرفی و فیضی دو عامل مؤثر نفوذ ادب فارسی در شعر کشور عثمانی بودند تا اینکه صائب جانشین آن دو گردید و اضافه می‌نماید «تازگی سبک او، به غیر از وارد کردن اصطلاحات تازه در الفاظ قراردادی شعر، بطور کلی کنار گذاشتن معانی و بیان و جایگزین کردن آن به کلام مطمئن و پرشکوه بوده است.^۱»

ضیاء پاشا در بخشی از مقدمه منظومش بر کتاب خرابات^۲، در جایی که شاعران ایران مورد بحث قرار می‌گیرند، پس از تمجید جامی درباره عرفی و فیضی چنین می‌گوید:

فیضی ایله عرفی همعناندر	سر جمله آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و طراوت	عرفیده عذوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر	عرفیده قصیده لر متیندر
اما آرانورسه اولویت	فیضیده قالورینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا	تفسیرینه نقطه قونماز اصلاً
بولدی او یگانه فضیلت	شاگردی یدی ایله شهادت

مرگ مصیبت بار فیضی ۱۵۹۵ م / ۱۰۰۴ هـ. ق. — درباره نکته اخیر هیچ مدرکی نتوانستم بیابم و این نکته با آنچه که بداونی در کمال شغف^۳ مرگ دردناک و رنج آور او را شرح می‌دهد متضاد است، هر چند شاید ورم چهره و سیاه شدن لب‌ها، که دشمن خونی اش آشکارا به توصیف آن می‌پردازد، می‌تواند دال بر مسموم شدن او باشد. همان نویسنده متعصب چندین ماده تاریخ هجوآمیز که مسلمانان افراطی به یادبود مرگ این مرتد ساخته‌اند ذکر می‌کند که از جمله آنها بیت زیر است:

فیضی بیدین چو مُرد سالِ وفاتش فصیح گفت سگی از جهان رفته بحال قبیح
ساده‌ترین ماده تاریخ‌ها این است «(بود فیضی ملحدی)» و «(چه سگ پرستی مرد)» و «(قاعده الحاد شکست)» که از تمام آنها سال ۱۰۰۴ هـ. ق (۱۵۹۵ م) به دست می‌آید.

۱. همان کتاب، ص ۱۲۹. ب.

۲. این تذکره خرابات ترکی است و غیر از تذکره خرابات فارسی تألیف هلاکومیرزای قاجار متخلص به خراب است که در سالهای ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ هـ. ق تألیف شده است. (تاریخ تذکره‌های فارسی، تألیف احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۴۸۲ — ۵۱۲) و تذکره خرابات فارسی دیگری نیز در دست است که مجهول المؤلف است و از ۱۰۱۰ تا ۱۰۲۵ هـ. ق تألیف شده (تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۴۶۲ — ۴۶۷). ح.

۳. منتخب التواریخ، جلد سوم، صفحات ۲۹۹ — ۳۱۰، به ویژه صفحه ۳۰۰. ب.

۴. مرگ او در دهم صفر ۱۰۰۴ هـ. ق (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵ م) اتفاق افتاد. نگاه کنید به فهرست فارسی ریو، ص ۴۵۰ که در آن منابع اصلی را به طور کامل برشمرده است. ب.

بدآونی همچنین می‌گوید که او برای یافتن شهرت مذهبی از دست رفته خود تفسیری بر قرآن نوشت و از آغاز تا انجام آن از حروف بی نقطه استفاده کرد و با کمال بی مهری اضافه می‌نماید که هنگام نوشتن آن تفسیر مست بوده و طهارت شرعی نداشته است. نویسنده مجمع الفصحاء^۱ در اشاره به این کتاب (که فقط شهرتش را شنیده بود) می‌گوید که نویسنده آن «کُلفتی بی حاصل کشیده» و از اشعارش تحسین نمی‌کند ولی مؤلف آتشکده محافظه کارانه می‌گوید^۲: «اشعارش بد نیستند.» مفصل‌ترین و جالب‌ترین شرحی که درباره اش خوانده‌ام در شعر العجم^۳ شبلی نعمانی آمده است. به تقلید نظامی خمسه‌ای سرود که عناوین پنج مثنوی که در آن آمده‌اند عبارتند از: مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل و دمن (که از همه معروفتر است)، هفت کشور و اکبرنامه، ولی برخی از آنها ناتمام مانده‌اند. همچنین قصاید و غزلیات بسیار سروده و چندین ترجمه از سانسکریت کرده است. به نظر من هیچ‌یک از اشعاری را که شبلی از او نقل کرده مانند ابیاتی که در ذیل می‌آوریم، و آنها را در سوک مرگ فرزند خود گفته است مؤثر و جانسوز نیست:

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای من بی توتیره روزتوبی من چگونه‌ای
ماتم سراسر است خانه من در فراق تو توزیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای
بر خار و خس که بستر و بالین خواب توست ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای

کتابخانه فیضی — فیضی مردی دانشمند در زمینه‌های گوناگون و عاشق و دل‌باخته

۱. جلد دوم، ص ۲۶. بنا به قول شبلی نعمانی (همان، ص ۶۵) این تفسیر سواطع الکلم نام دارد. مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۹.
۲. در شعر العجم ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، ص ۵۲ نام این کتاب «سواطع الهام» است، که در ۱۰۰۲ ه. ق تألیف شده، در حالیکه برون از قول شبلی نعمانی «سواطع الکلم»، نقل کرده. اما سعید نفیسی هم در تاریخ نظم و نثر در ایران (ج ۱، ص ۳۶۴) «سواطع الالهام» ذکر کرده و این درست است. و ادوارد برون این کتاب را با «موارد الکلم» اثر دیگر فیضی که در ۹۸۵ ه. ق تألیف نموده، خلط و اشتباه کرده است.
- در تذکره میخانه ص ۲۴۷ و حواشی ص ۲۵۰-۲۵۱ همین نام آمده، در تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۸۵۹)، ح.
۲. در آتشکده، چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۵۴، این عبارت نیست و در شرح احوال فیضی یک سطر نوشته و به این عبارت ختم کرده است: «صاحب دیوان است، ملاحظه شد، از اوست» و جمله مزبور ظاهراً در یک چاپ هند اضافه شده.
- راجع به فیضی و شرح حال و آثار او منابع و مآخذ فراوان است که مهم‌ترین آنها بجز شعر العجم، تذکره میخانه، هفت اقلیم، مآثر الامرا و نتایج الافکار و کتب دیگر است و این مآخذ در شرح حال فیضی در تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۸۳۸-۸۵۸) آمده است. ح.
۳. جلد سوم، صفحات ۸۱-۸۳. ب.
- شعر العجم ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، ص ۲۶-۶۷. ح.

کتاب بود. در کتابخانه او چهار هزار و ششصد^۱ نسخه خطی منتخب، که اغلب آنها به خط خود نویسندگان استنساخ شده یا در زمان حیات مؤلفین از آن نسخه برداری شده بود، یافت می‌شد.^۲ او شخصی مهمان‌نواز و جوانمرد بود و از جمله کسانی که از خوان نعمتش بهره می‌جستند عرفی شیرازی است که اکنون به شرح حالش می‌پردازیم.

شرح حال عرفی^۳ — عرفی که نام اصلیش جلال الدین محمد بود و پدرش بدرالدین نام داشت در شیراز زاده شد و در آنجا به تحصیل پرداخت ولی در غنفوان شباب به هندوستان مهاجرت کرد و چنانکه قبلاً گفته شد به خدمت فیضی رسید ولی طولی نکشید که با او اختلاف پیدا کرد. بدآوونی گوید^۴ روزی عرفی نزد فیضی رفت و دید دارد سگ کوچکی را نوازش می‌کند. از او پرسید نام «مخدوم زاده»^۵ چیست و فیضی در پاسخ گفت «عرفی» که عرفی فوراً جواب داد «مبارک باشد» و این پاسخ اشاره‌ای به پدر فیضی «شیخ مبارک» است.

آنگاه عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی^۶ قرار گرفت و از طریق او با آن بزرگمرد حامی ادبیات، یعنی عبدالرحیم خان خانان، آشنا شد. عبدالرحیم خان پس از قتل پدرش بایرام خان به سال ۱۵۶۰ — ۶۱ م / ۹۶۸ ه. ق به این عنوان ملقب گردید. پس از آن عرفی به اکبر شاه معرفی شد و در سال ۸ — ۱۵۸۹ م / ۹۹۷ ه. ق در التزام رکاب او به کشمیر رفت.

اخلاق تند عرفی — عرفی با وجود داشتن فرصت‌های بی‌شمار و ذوق و قریحه شاعری به علت کبر و گستاخی غیرقابل تحمل نتوانست مورد پسند عامه قرار بگیرد و لذا دشمنان زیادی برای خود بوجود آورد. رضاقلی خان که به اختصار^۷ حالات او را شرح

۱. در ترجمه شعر العجم (ج ۳، ص ۴۰) این عدد ۴۰۰۶ (چهار هزار و شش) ذکر شده است. ح.

۲. شعر العجم، جلد سوم، ص ۵۰، و منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۳۰۵. ب.

۳. پیش از این نیز (در ص ۳۵۹ — ۳۶۰) از عرفی نام برده و بشرح احوالش پرداخته است. ح.

۴. منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۲۸۵. ب.

۵. در ترجمه شعر العجم (ج ۳، ص ۷۶) نوشته: عرفی به عیادت فیضی رفت، سگ توله‌های چندی دید، پرسید «مخدوم زاده‌ها چه نام دارند.» فیضی گفت: «به اسم عرفی.» یعنی متعارف و معمول؛ عرفی گفت: «مبارک باشد.» ح.

۶. منتخب التواریخ، جلد سوم، ص ۱۶۷. او به سال ۸ — ۱۵۸۹ م / ۹۹۷ ه. ق وفات یافت. ب.

۷. مجمع الفصحاء، جلد دوم، صفحات ۲۴ — ۲۵. ب.

چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۵ — ۴۷. ح.

می‌دهد در این باره می‌گوید: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست.» کسی که بیت زیر را می‌گوید در واقع انتقاد و سرزنش مردم را به سوی خود جلب می‌کند^۱:

نازِش سعدی بمُشتِ خاک شیراز از چه بود گر نمی‌دانست باشد مولد و مأوای من

این تنها نمونه‌ای از تکبر او نمی‌تواند باشد چرا که به همین طریق در مورد برتری خود بر انوری، ابوالفرج^۲، خاقانی^۳ و دیگر شاعران نامدار ایران لاف می‌زند و همین کار ناشایست باعث عدم محبوبیت او در میان هم‌میهنانش شده که چنین ناسپاسی‌هایی را درباره بزرگان ادب ملى خود تحمل نمی‌کنند.^۴ از سوی دیگر، چنانکه دیده‌ایم نفوذ و شهرت او در ترکیه و هندوستان بسیار بوده تا جایی که شبلی پنجاه و دو صفحه (صفحات ۸۳-۱۳۴) از کتاب شعر العجم خود را به او اختصاص می‌دهد یعنی کمی بیش از فیضی و خیلی زیادتر از هفت شاعری که در جلد سوم کتاب خود ذکر می‌کند. لیکن حتی خود شبلی

۱. شعر العجم، جلد سوم، ص ۸۸. ب.

ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۷۱. ح.

۲. «انصاف بده بوالفرج و انوری امروز بهر چه غنیمت نشمارند عدم را
بسم الله از اعجاز نفس جان دهشان باز تا من قلم اندازم و گیرند قلم را»
(دیوان عرفی بکوشش جواهری و جدی ص ۶)
و «میان انوری و عرفی ار جوید کسی نسبت حدیث ماه نخشب عرضه دارد ماه تابانش»
(دیوان، ص ۹۷). ح.

۳. در قصیده عُثْمَان الجواهر که به استقبال قصیده مرآت الصفای خاقانی ساخته است گوید:
«دم عیسی تمنا داشت خاقانی که برخیزد به امداد صبا اینک فرستادم بشروانش»
(دیوان، ص ۹۷)

و این قصیده خاقانی را بسیاری از شاعران مانند امیر خسرو و جامی نیز استقبال کرده و برای مقایسه شیوه و طرز بیان و قدرت شاعری آنان، مطالعه آن قصائد لازم است. رک: سیریک قصیده در نه قرن، بقلم دکتر ضیاء الدین سجادی در نامه مینوی (ص ۵۶۲-۵۸۸).

اما عرفی درباره خاقانی نظری بسیار دور از انصاف و خرد داده و گفته: «در کلیات او که مظهر جزئیات است تخمیناً در پانصد بیت زیاده احتمال معنی را راه نیست» و این سخن او از طرف محققان و تذکره‌نویسان بکلی رد شده و آن را از غرور و جهل عرفی دانسته‌اند، رک: مقدمه دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، ص پنجاه و چهار. ح.

۴. عبدالوهاب حسینی متخلص به غنایی در شرح خاقانی می‌نویسد: «شنیده می‌شد که عرفی شاعری با وجود کمال نقص و بی‌کمالی در مطالب علوم معقوله و منقوله به محض غرور و جهلی که او را در تابیدن رشته نظم ضعیف حاصل شده بود، انکار عروج یافتگان آسمان دانشوری و نظم گستری بر خود لازم دانسته...» (همان، مقدمه دیوان خاقانی، ص پنجاه و چهار). نظر نامتصفانه و مغرضانه و مغرورانه عرفی هم درباره خاقانی دهنال همین مطلب است.

و عبدالنبی فخر الزماني می‌نویسد: «... مولانا عرفی هیچ عیبی بغیر از بی ادبی نداشته چنانکه شیخ نامی نظامی را بد یاد می‌نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی‌آورده...» (تذکره میخانه، تصحیح گلچین معانی، ص ۲۲۰). ح.

۵. در ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۶۶-۱۱۱. ح.

معترف است که گستاخی او باعث عدم محبوبیتش گردیده و این حقیقتی است که خود شاعر هم از آن آگاه بود چرا که در شعری^۱ که ذیلاً می‌آوریم می‌بینیم چگونه از همدردی ریاکارانه «یاران» منافق، که هنگام بیماری سختی به عیادتش آمده بودند، شکایت می‌کند:

تن اوفتاد درین حال و دوستان فصیح یکی بریش کشد دست و کج کند گردن بجاه و مالی فرومایه دل نباید بست یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین که جان من همه را این رهست و باید رفت یکی بچرب زبانی سخن طراز شود فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشا چنانچه هستی فهرست دانش و فرهنگ بنظم و نشر در آویزم و فروریزم خدای عز و جلّ صحتم دهد بینی	بدور بالش و بستر ستاده چون منبر که روزگار وفا با که کرد جان پدر کجاست دولت جمشید و نام اسکندر کند شروع و کشد آستین بدیده تر تمام راه روانیم و دهر را کب بر که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر^۲ که نظم و نثر تو من جمع میکنم یکسر بمدعای تو دیباچه ای چو درج گهر چنانچه هستی مجموعه صفات و هنر اگرچه حصر کمالی تو نیست حدّ بشر که این منافقکان را چه آورم برسر^۳

گنجایش این کتاب به ما اجازه نمی‌دهد که به‌طور مشروح بررسی جالب و جامع شبلی از این شاعر را دنبال کنیم. او شش مزیت برای شعر عرفی برمی‌شمارد: قوت کلام — تازگی و ابتکار لغات — تشبیهات و استعارات ظریفه — تسلسل مضامین^۴. غیر از رساله‌ناشناخته‌ای درباره‌ی تصوف به نام نفسیه^۵، که منشور است بقیه‌ی آثارش منظوم بود و بنا به قول

۱. شعر المعجم، جلد سوم، صفحات ۹۲-۹۳. ب.
- ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۷۵-۷۶. ح.
۲. به نظم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخی باشد برای سال ۹-۱۵۷۸ م / ۹۸۶ هـ. ق، که در این صورت بنا به قول شبلی (همان کتاب، ص ۹۲) نمی‌تواند تاریخ آخرین بیماری عرفی باشد، چون او تا سال ۱۵۹۰-۹۱ م / ۹۹۹ هـ. ق. می‌زیست. ب.
۳. البته گوینده این بیت آخر خود شاعر است. ب.
۴. نویسنده از قول شبلی شش مزیت برای شعر عرفی برمی‌شمارد ولی فقط چهارتای آن را نام می‌برد. م.
- شش مزیت شعر عرفی از نظر شبلی نعمانی اینهاست: (شعر المعجم، ج ۳، ص ۸۳-۹۵) اول: قوت و زور کلام، دوم: ترکیبات نو الفاظ، سوم: حدت و طرفگی استعارات، چهارم: تسلسل موضوع و مضمون در قصائد، پنجم: وصف الحال خود با صراحت، ششم: نازک خیالی و مضمون آفرینی. ح.
۵. این رساله در دیوان عرفی، چاپ جواهری و جدی در نه صفحه پیش از قصاید آمده است (الف - ط). ح.

شبلی عبارت بود از دو مثنوی به تقلید مخزن الاسرار^۱ و خسرو شیرین^۲ نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که به سال ۱۵۸۸ م / ۹۹۶ هـ. ق، یعنی فقط سه سال قبل از مرگش جمع آوری گردیده است. ماده تاریخ زیر تاریخ گردآوری این دیوان را بدست می‌دهد^۳:

این طرفه نکاتِ سحرى و اعجازى چون گشت مکمل برقم پردازى^۴
مجموعه طرازِ قدس تاریخش یافت اول دیوانِ عرفى شیرازى

یکی از قصاید بسیار معروفش که در خرابات (جلد اول، صفحات ۱۶۹ — ۱۷۴)، آمده است در مدح علی بن ابی طالب^۵ است و شامل ۱۸۱ بیت می‌باشد و مطلع آن این است:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار
عرفی جزو شاعران شیعه که از آنها در مجالس المؤمنین یاد شده است، نیست.

قضاوت تند آقای وین سنت اسمیت — دربارهٔ فقها، محققان، فیلسوفان و شاعرانی که مجذوب دربار ممتاز اکبر شده بودند در جلد سوم منتخب التواریخ بداونی که همچون گنجینه‌ای از اطلاعات است مطالبی یافت می‌شود. ولی در این کتاب این مجال را نداریم که فراسوی مرزهای امپراتوری ایران قدم بگذاریم. مرحوم وین سنت اسمیت در رسالهٔ بسیار جالبش دربارهٔ اکبر^۶ شاید در مورد این شاعران بی‌مهری کرده باشد چرا که می‌گوید (صفحات ۶ — ۴۱۵):

«ناظران یا به قول خودشان شاعران بسیاری بودند. ابوالفضل به ما می‌گوید که هر چند اکبر به آنها توجه نمی‌کرد «هزاران شاعر دائماً در بارگاه او اقامت می‌گزیدند و

۱. این مثنوی که نام خاصی ندارد، در دیوان (همان چاپ) از صفحات ۴۶۰ تا ۵۰۸ نقل شده است. ح.

۲. مثنوی شیرین و فرهاد عرفی در دیوان او در ص ۵۰۹ — ۵۲۱ نقل شده است. یک ساقی نامهٔ کوتاه نیز دارد که در دیوان در صفحهٔ ۴۵۶ — ۴۵۷ آمده در چهل و هشت بیت، اما در تذکرهٔ میخانه (تصحیح گلچین معانی، ص ۲۳۰ — ۲۳۴) نود و هشت بیت است. ح.

۳. شعر العجم، جلد سوم، ص ۹۵. ب.

۴. در مقدمهٔ دیوان عرفی ص ۳۲، آمده است. و شبلی نعمانی در شعر العجم (ترجمهٔ فخر داعی گیلانی، ج ۳، ص ۷۸) نوشته است که در این رباعی صنعت عجیب بکار رفته زیرا از مصراع چهارم آن تاریخ (سال ۹۹۶ هـ. ق) و تعداد قصاید (۲۶) و تعداد غزل (۲۷۰) و عدد قطعات و رباعیات (۷۰۰) بیرون می‌آید. ح.

۵. دیوان عرفی، ص ۴۳ — ۶۰. ح.

۶. اکبر از خاندان مغول کبیر، ۱۵۴۳ — ۱۶۰۵ (آکسفورد، ۱۹۱۷ م). ب.

بسیاری از آنان دیوانی (مجموعه‌ای از قصاید ساختگی و مصنوعی) یا منظومه‌ای یا مثنوی‌ای (اشعاری که دارای دو مصراع مقفّی هستند) به اتمام رسانده بودند. «آنگاه نویسنده از آنها نام می‌برد و «بهترینشان را» مورد انتقاد قرار می‌دهد که تعداد این شاعران مقیم دربار به ۵۹ نفر می‌رسیدند. سپس از ۱۵ شاعر دیگر نام می‌برد که خود به دربار اکبر راه نیافتند ولی از نقاط مختلف ایران مدایحی برای شاه ارسال کرده بودند.^۱ ابوالفضل گزیده‌های بی‌شماری از آثار این ۵۹ نفر منتخب را ذکر می‌کند که وقتی آنها را به زبان انگلیسی خواندم، اگرچه در میان منتخبات اشعار قطعاتی از آثار برادرش فیضی «ملک الشعراء» نیز آمده و به زعم برادرش «جواهر افکار» است، اثری که بیان‌کننده حتی یک احساس قابل ذکر باشد در میان‌شان نیافتم.»

اطلاعات با ارزش در کتاب بداونی — جلد سوم منتخب التواریخ بداونی که کاملاً اختصاص به زندگینامه‌های شاعران و دانشمندانی دارد که زینت‌بخش دربار اکبر بوده‌اند، شامل شرح حال ۳۸ شیخ، ۶۹ محقق، ۱۵ فیلسوف و حکیم و بیش از ۱۶۷ شاعر است که اگرچه بیشترشان به فارسی می‌نوشتند و در اکثر موارد ایرانی بودند، حتی نامشان در ایران به گوش کسی نرسیده است. از میان مشاهیری که تا حدودی به این قرن که پایان‌بخش این قسمت از کتاب است تعلق دارند؛ شیخ بهاء‌الدین عاملی، ملا محسن فیض کاشانی، میرداماد، و میرابوالقاسم فندرسکی را می‌توان نام برد که البته همه‌شان جزو فقها^۲ و حکما بودند.

۱۱. از سال ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ م (۱۰۰۸ – ۱۱۱۱ ه. ق.)

چهار نفر از هفت تن شاعری که شبلی به طور مفصل در جلد سوم شعر العجم خود آنان را مورد بحث قرار می‌دهد به این عهد تعلق دارند. این شاعران عبارتند از نظیری^۳ (متوفی به سال ۱۶۱۲ – ۳ / ۱۰۲۱ ه. ق.)، طالب آملی^۴ (متوفی به سال ۱۶۲۶ – ۷ م /

۱. آیین اکبری، ترجمه اچ. بلوک من و اچ. اس. جارت (کلکته ۱۸۹۴ – ۱۸۷۳ م در سه جلد)، جلد اول صفحات ۵۴۸، ۶۱۱. ب.

۲. از این افراد در بخش‌های آینده کتاب بتضخیل گفتگو شده است. ح.

۳. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۱۲ – ۱۳۸. ح.

۴. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۳۹ – ۱۵۷. ح.

۱۰۳۶ ه. ق)، ابوطالب کلیم^۱ (متوفی به سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق) و صائب^۲ (متوفی به سال ۱۶۷۷ — ۸ م / ۱۰۸۸ ه. ق).^۳ رضاقلی خان هدایت در ذکر نام مشاهیر معاصر شاهان صفوی در پایان ملحقات جلد هشتم روضة الصفای می‌خواند هیچ یک از این شعرا را نام نبرده ولی در دوره‌ای که اکنون مورد نظر ما است فقط ظهوری^۴ (متوفی به سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق) و شفائی^۵ (متوفی به سال ۱۶۲۷ م / ۱۰۳۷ ه. ق) را نام می‌برد. شاعر دیگری که هر دو تذکره‌نویس او را از قلم انداخته‌اند اما در ترکیه بسیار معروف است و بنا به قول گیب «بیش از نیم قرن همچون ستاره‌ای راهنمای غالب شاعران عثمانی بوده» و در «ابداع تصاویر ذهنی و تشبیهات تازه و بدیع شهرتی بسزا داشته» شوکت^۶ (یا به تلفظ ترکی [کسر شین و سکون واو]) بخارائی (متوفی به سال ۱۶۹۵ — ۶ م / ۱۱۰۷ ه. ق) است. به این هفت شاعر^۷، به علاوه چهار یا پنج تایی^۸ که گرچه گاه گاهی شعر می‌سروده‌اند ولی در اصل فیلسوف بودند و در ارتباط با فیلسوفان مورد بحث قرار خواهند گرفت، می‌توان شش شاعر^۹ را اضافه کرد که احتمالاً کمی از رقبای بی‌شمار خود معروف تر بودند: سحابی استرآبادی (متوفی به سال ۱۶۰۱ — ۲ م / ۱۰۱۰ ه. ق)، زلالی خوانساری (متوفی در حدود سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق)، جلال اسیر (متوفی به سال ۱۶۳۹ — ۴۰ م / ۱۰۴۹ ه. ق)، قدسی مشهدی (متوفی به سال ۱۶۴۶ — ۷ م / ۱۰۵۶ ه. ق)، سلیم تهرانی (متوفی به سال ۷ — ۱۶۴۸ م / ۱۰۵۷ ه. ق) و امانی مازندرانی (متوفی به سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق). اگرچه به عقیده نگارنده وقتی ریو^{۱۰} صائب را

۱. ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۷۲ — ۱۸۸. ح.

۲. ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۵۸ — ۱۷۱. ح.

۳. سنوات دیگری نیز چون ۱۶۶۹ — ۷۰ م / ۱۰۸۰ ه. ق هم برای تاریخ وفاتش ذکر شده است. نگاه کنید به ریو همان کتاب، ص ۶۹۳. ب.

رک: مقدمه امیری فیروزکوهی بردیوان صائب (چاپ خیتام، ص ۴۱) که سالهای مختلف مانند ۱۰۸۳ و ۱۰۸۷ را نیز ذکر کرده و سال ۱۰۸۱ ه. ق را بر دیگر سالها ترجیح داده است. ح.

۷. روضة الصفای ناصری (ج ۸، روضة الصفای، چاپ انتشارات خیام، ص ۵۸۱): «ظهوری ترشیزی رحمه الله از شعرای مقرر زمان صفویه است و معاصر شاه عباس است...». ح.

۵. حکیم شفائی اصفهانی رحمه الله نامش شرف الدین حسن طبیبی طبیب زاده و فاضلی آزاده بود...» (ج ۸، روضة الصفای، ص ۵۸۱). ح.

۶. در صفحات بعد از او سخن گفته می‌شود. ح.

۷ و ۹. در صفحات بعد از آنان صحبت به میان می‌آید. ح.

۸. منظور میرداماد، شیخ بهاء الدین، ابوالقاسم فندرسکی، محسن فیض و عبدالرزاق لاهیجی معروف به فیاض است. ب.

۱۰. فهرست فارسی، ص ۶۹۳. ب.

«به اتفاق آراء خالق سبک جدیدی در شعر و بزرگترین شاعر معاصر ایران» توصیف می‌کند در این باره مبالغه می‌نماید. صائب بدون شک بزرگترین شاعری است که در قرن یازدهم قمری، هفدهم میلادی می‌زیسته و به نظر من تنها کسی است که جا دارد در این مجلد به طور مشروح از او سخن بگویم، با توجه به این نکته که رضاقلی خان درباره اش گفته است: «باری در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست.^۱»

در اینجا اسامی این هفده شاعر برحسب تاریخ وفاتشان ذکر می‌گردد و ضمناً به منابعی که در مورد آنها اطلاعات بیشتری می‌دهند به اختصار اشاره شده است. به علاوه فهرست بی نظیر ریو، این منابع عبارتند از جلد سوم شعر العجم^۲ شبلی (به علامت ش)، آتشکده^۳ (به علامت آک)، هفت اقلیم^۴ (که فقط نسخه خطی آن در دسترس است به علامت ه. ا)، روضات الجنات^۵ (به علامت ر. ج)، روضة الصفا^۶ (به علامت ر. ص)، مجمع الفصحاء^۷ (به علامت م. ف) و ریاض العارفین^۸ (به علامت ر. ع).

سحابی استرآبادی (متوفی به سال ۱۶۰۲ م / ۱۰۱۰ ه. ق) - (۱)
سحابی استرآبادی^۱ (متوفی به سال ۱۶۰۱ - ۲ م / ۱۰۱۰ ه. ق). (ریو، ص ۶۷۲۰ -

۱. مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۲۴. ب.
۲. شعر العجم ترجمه شده و بچاپ رسیده است و پیش از این در مواردی چند به صفحات آن ترجمه اشاره کرده ایم.
- چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۴. ح.
۳. آتشکده بعد از چاپ هند، یکبار با مقدمه و تعلیقات دکتر سید جعفر شهیدی، و بار دیگر بخشی از آن با حواشی و تعلیقات دکتر حسن سادات ناصری، انتشار یافته است. ح.
۴. هفت اقلیم جلد اول چاپ هند است کلاً در سه جلد به تصحیح جواد فاضل منتشر شده است. ح.
۵. روضات الجنات به زبان عربی است، تألیف سید محمدباقر خوانساری (متوفی ۱۳۱۳ ه. ق) و نام کامل آن «روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات» است و چند چاپ شده یکی هم با ترجمه فارسی حاج شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی در هفت جلد، چاپ اسلامی. ح.
۶. روضة الصفا، تألیف میرخواند، تاریخ مفصل معروف است که هفت جلد از او و سه جلد ملحقات آن تألیف رضاقلی خان هدایت است که بیشتر در این موارد، نظر براون به این سه جلد است. ح.
۷. به چاپ دیگر مجمع الفصحاء پیش از این بارها اشاره کرده ایم، باز هم اشاره می‌کنیم. ح.
۸. به چاپ دیگر ریاض العارفین اشاره کرده ایم، باز هم اشاره می‌کنیم. ح.
۹. در آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۵۶، هفت اقلیم چاپ جواد فاضل، ج ۳، ص ۱۱۱، مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۳۹، ریاض العارفین چاپ مهرعلی گرگانی، ص ۱۳۷.
- علاوه بر این مآخذ شرح حال و بعضی از اشعارش در تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۸۵۸ - ۸۶۵) همراه با مآخذ دیگر ذکر شده است و ضمن آن شرح حال آمده:
- کمال الدین سحابی استرآبادی، پدرش از استرآباد بود و او در شوشتر بدنیا آمد و چهل سال در نجف زندگی کرد. از کلیات اشعارش نسخه هایی در دست است که بخش اول آن رساله عروة الوثقی است مرکب از نظم و نثر که چهار

آ.ک.، صفحات ۱-۱۴۲ و ه.ا. در قسمت استرآباد؛ م.ف. جلد دوم، ص ۲۱؛ ر.ع. صفحات ۵-۸۶) چهل سال از زندگی خود را در مجاورت زیارتگاه مقدس نجف گذراند و به علاوه غزلیات، رباعیاتی گفت که ۶۰۰۰ بیت از آنها هنوز باقی است.

نظیری نیشابوری^۱ (متوفی به سال ۱۶۱۲-۳ / م ۱۰۲۱ ه.ق) - (۲)

نظیری نیشابوری (متوفی به سال ۳-۱۶۱۲ / م ۱۰۲۱ ه.ق). (ریو، صفحات ۸۱۷-۸؛ ش جلد سوم، صفحات ۱۳۴-۱۶۴؛ آ.ک.، صفحات ۱۳۱-۱۳۳؛ ه.ا. در قسمت نیشابور (شرح مفصل)؛ م.ف.، جلد دوم صفحات ۴۸-۴۹؛ ر.ع. صفحات ۶-۲۳۷) سی سال آخر عمر خود را در هندوستان به ویژه در احمدآباد گجرات گذراند و در آنجا وفات یافت. او یکی از شعرای بی شماری بود که از بذل توجه عبدالرحیم خان خانان برخوردار بود، چرا که وی پول در اختیارش گذاشت تا به سال ۱۵۹۳-۴ / م ۱۰۰۲ ه.ق، در ازای قصیده‌ای که با مطلع زیر^۲ سروده بود، به زیارت مکه برود:

ز هنر بخود نگنجم چو بخم می مُغانی بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی

همه عیش این جهانی به عنایت تو دیدم چه عجب اگر بیابم زتوزاد آن جهانی

نظیری در امور مذهبی شخصی متعصب بوده و اشعاری بر ضد ابوالفضل ملحد سروده، همچنین اشعاری در مدح تنباکو^۳ گفته که برخی از آنها را شبلی در کتاب خود ذکر کرده است (ص ۱۳۴).

زلالی خوانساری^۴ (متوفی به سال ۱۶۱۵-۶ / م ۱۰۲۴ ه.ق) - (۳)

^۱ بخش دارد و بقیه غزلیات و رباعیات است. ح.

۱. دیوان نظیری نیشابوری با تصحیح و مقدمه دکتر مظاهر مصفا انتشار یافته و خلاصه‌ای از زندگی نظیری در مقدمه آمده است.

شرح حال او در شعر العجم ترجمه فخر داعی گیلانی (ج ۳، ص ۱۱۲-۱۳۸)، آتشکده چاپ دکتر شهیدی (ص ۱۴۵)، چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۷۱۱-۷۳۸، هفت اقلیم چاپ جواد فاضل (ص ۲۷۵-۲۸۱)، مجمع الفصحی، چاپ مظاهر مصفا (ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳)، ریاض العارفین چاپ مهرعلی گرکانی (ص ۳۹۸)، و تذکره میخانه (ص ۷۸۵-۸۰۰).

علاوه بر اینها رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۸۹۷-۹۲۶ با ذکر همه مآخذ). ح.

۲. دیوان نظیری، ص ۵۰۲. ح.

۳. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۲۰. ح.

۴. شرح حال و آثار او در تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۹۶۶-۹۷۷ با ذکر همه مآخذ). ح.

۵. هفت اقلیم چاپ جواد فاضل، ج ۲، ص ۴۸۴-۴۸۵. ح.

زلالی خوانساری (متوفی به سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق) (ریو، صفحات ۶۷۷-۷؛ ه. ا. ۱. در قسمت خوانسار، شرح مفصل). او مداح میرداماد بود و هفت مثنوی^۲ سروده که یکی از آنها درباره محمود و ایاز بوده که در سال ۱۵۹۲-۳ م / ۱۰۰۱ ه. ق آغاز شده و در سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق پایان یافته و کمی قبل از مرگش آن را سروده و از جمله مهم‌ترین مثنوی‌های او به شمار می‌رود. دو مثنوی دیگر که ریو از آنها نام می‌برد عبارتند از میخانه و ذره و خورشید.

ظهوری ترشیزی^۳ (متوفی به سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق) - (۴)

ظهوری ترشیزی (متوفی به سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه. ق، در نزاعی که در دکن درگرفت همراه یک شاعر دیگر که پدرزنش بود و ملک قمی^۴ نام داشت کشته شد). (ریو، صفحات ۶۷۸-۹؛ آ. ک. ۵، صفحات ۶۸-۷۰؛ ر. ص. ۶، در پایان جلد هشتم). چنانکه ریو می‌گوید او اگرچه در هندوستان شهرت به سزایی به ویژه به عنوان نویسنده‌ای صاحب نثر مصنوع دارد، ولی در ایران زیاد معروف نیست. نویسنده (آ. ک.) می‌گوید که به نظر او

۱. در سال مرگ او اختلاف است و سال ۱۰۲۵ ه. ق بعد از پایان یافتن مثنوی محمود و ایاز معتبرتر شمرده شده (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۹۶۷). ح.
۲. هفت مثنوی او به هفت گنج و سبعة سیاره و سبعة زلالی و هفت آشوب و هفت سیاره شهرت یافته و بعد از مرگش بوسیله شیخ عبدالحسین کمره‌ای و ملا طفرای مشهدی تنظیم و جمع‌آوری شده است (تاریخ ادبیات دکتر صفا) و مثنویها عبارتند از: ۱) حسن گلسوز، ۲) شعله دیدار، ۳) میخانه، ۴) ذره و خورشید، ۵) آذر و سمندر، ۶) سلیمان و بلقیس، ۷) محمود و ایاز (تاریخ ادبیات دکتر صفا).
- «زلالی خوانساری شاعری نوآور بود و روشی بتمام معنی مخصوص در نحوه بیان فکرهاش داشت» (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۹۷۱). ح.
۳. شرح حال ظهوری ترشیزی در تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۹۷۷-۹۸۸ با ذکر همه مآخذ آمده است. نورالدین محمد ظهوری ترشیزی (ترشیز اکنون کاشمر است) از ترشیز خراسان به هند رفت و همانجا زیست و همانجا مقتول و مدفون شد، او در نظم و نثر دست داشت و نثرش مصنوع بود، بعضی از تذکره‌نویسان درباره او مبالغه کرده‌اند. از منشآت ظهوری: دیباچه نورمس، گلزار ابراهیم، خوان خلیل در هند شهرت دارد. ح.
۴. ملک محمد قمی متخلص به ملک، از شاعران قرن دهم و آغاز قرن یازدهم است. او از قم به کاشان و از آنجا به دکن رفت و در خدمت نظامشاهیان درآمد و در دکن با فیضی فیاضی (دکنی) ملاقات کرد، او در سال ۱۰۲۵ ه. ق در شورش دکن با دامادش ظهوری ترشیزی بقتل رسید، شعر او را بسیاری از تذکره‌نویسان ستوده‌اند (تاریخ ادبیات دکتر صفا، بخش ۲، ج ۵، ص ۹۴۹-۹۵۷).
- ملک قمی ساقینامه‌ای نیز دارد به این مناسبت شرح حال و آثارش در تذکره میخانه بتصحیح احمد گلچین معانی ص ۳۵۱-۳۶۲ نقل شده و مصحح حواشی کامل از منابع و مآخذ دیگر در آنجا نگاشته است. ح.
۵. آتشکده آذر چاپ دکتر شهیدی، ص ۷۱، چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۱۰۰۳-۱۰۱۶. ح.
۶. روضة الصفا، چاپ کتابفروشی خیام، ج ۸، ص ۵۸۱. ح.

ساقی نامه^۱ این شاعر برخلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد.

بهاءالدین عاملی^۲ (متوفی به سال ۱۶۲۰ - ۲۱ م / ۱۰۳۰ ه. ق.) - (۵)

بهاءالدین عاملی که معمولاً به او شیخ بهایی می‌گویند (متوفی به سال ۱۶۲۰ - ۲۱ م / ۱۰۳۰ ه. ق.) در اصل یک فقیه و تا حدودی هم فیلسوف و ریاضی دان بود ولی حداقل دو مثنوی کوتاه سرود که نامهای شان عبارتند از نان و حلوا^۳ و شیر و شکر^۴. منتخبی از هر دو در (م. ف. جلد دوم،^۵ صفحات ۸ - ۱۰)، به علاوه چند غزل و رباعی و همچنین در (ر. ع. صفحات ۹ - ۴۵) آمده است. بجز رسالاتش درباره نجوم و ریاضیات معروف ترین اثر منشور او کشکول نام دارد که در بولاق چاپ شده و در ایران^۶ چاپ سنگی شده است. این اثر، اگرچه به زبان عربی نوشته شده ولی ابیات فارسی فراوانی در آن دیده می‌شود که این ابیات فارسی از چاپ مصری آن حذف گردیده است. مجتهد معروف ملا محمد تقی مجلسی (متوفی به سال ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ م / ۱۰۷۰ ه. ق.) یکی از شاگردان برجسته اش به شمار می‌آید.

طالب آملی^۷ (متوفی به سال ۱۶۲۶ - ۷ م / ۱۰۳۶ ه. ق.) - (۶)

طالب آملی (متوفی به سال ۱۶۲۶ - ۷ م / ۱۰۳۶ ه. ق.) (ریو، ص ۶۷۹؛ ش.^۸ جلد سوم،

۱. ساقینامه و شرح حال و آثار ظهوری در تذکره میخانه (ص ۳۶۳ - ۴۱۲) نقل شده است و مطالب اکثر مآخذ درباره ظهوری در حواشی آن کتاب بوسیله مصحح بنگارش در آمده است. ح.
۲. احوال و آثار شیخ بهائی تألیف سعید نفیسی (سال ۱۳۱۶ شمسی). ریحانة الادب محمدعلی مدرس تبریزی (ج ۳، ص ۳۰۱ - ۳۲۰). در تألیف سعید نفیسی صفحات ۹۱ - ۱۱۱، هشتاد و هشت کتاب و رساله از شیخ بهائی نام برده شده و در ص ۱۷۱ هفت اثر دیگر بر آن ها افزوده شده که جمعاً ۹۵ اثر می‌شود و ریحانة الادب ۹۴ اثر ذکر کرده است. شرح حال شیخ بهائی در روضات الجنات و اکثر کتب رجال و علماء آمده، هم چنین در لغت نامه دهخدا به تفصیل درباره اش بحث شده است. جامع عباسی در فقه از تألیفات فارسی اوست. ح.
۳. این مثنوی در کلیات اشعار فارسی و موش و گربه منشور شیخ بهائی بتصحیح و مقدمه مهدی توحیدی پور، در سال ۱۳۳۶ شمسی بچاپ رسیده و هریک از دو مثنوی او پیش از این چاپهای سنگی داشته است. مثنوی نان و حلوا در کلیات اشعار شیخ بهائی ص ۱۶ - ۳۵ نقل شده. ح.
۴. در کلیات اشعار ص ۳۸ - ۴۶ و بدنبال آن مثنوی نان و پنیر تا ص ۶۳ آمده است. ح.
۵. مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۲ - ۱۵. ح.
۶. چاپ اول کتاب کشکول در ۱۲۹۶ ه. ق و چاپ دوم آن در ۱۳۴۹ شمسی انجام گرفته است. ح.
۷. دیوان طالب آملی با تصحیح و مقدمه طاهری شهاب در ۱۳۴۶ شمسی انتشار یافته است و مقدمه مفصلی در شرح حال و آثار طالب دارد. ح.
۸. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۳۹ - ۱۵۷. ح.

صفحات ۱۶۵-۱۸۸؛ آ.ک. ۱، صفحات ۱۵۵-۱۵۶) که در آنجا ذکر گردیده است که او «صاحب سبک شعری خاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته‌اند.» در عنفوان جوانی به هندوستان رفت و در آنجا چنان مورد تحسین قرار گرفت که جهانگیر او را به سال ۱۶۱۹ م / ۱۰۲۸ هـ. ق ملک الشعرای خود ساخت. او شخص متواضعی نبود چرا که مدعی است قبل از رسیدن به بیست سالگی در هفت علم استاد شده است^۲:

پا بردومین پایه اوج عشراتم	و اینک عددِ فنم از آلف زیادست ^۳
بر هندسی و منطقی و هیئت و حکمت ^۴	دستی است مرا کشِ یَدِ بیضا ^۵ ز عبادست
وین جمله چوطی شد نمکین علم حقیقت ^۶	کاستادِ علومست برین جمله مزادست
در سلسله وصفی خط این بس که ز کلکم	هر نقطه سویدای دلی اهلِ سوادست
پوشم نسب ^۷ شعر چودانم که تودانی	کاین پایه مرا ثامنِ این سبع شدادست ^۸

در رباعی زیر که شبلی آن را (در صفحه ۱۶۸)^۹ نقل می‌کند طالب به سفر خود به سوی هندوستان اشاره می‌نماید و بخت سیاه خود را در ایران می‌گذارد چرا که هیچکس هندو به هندوستان به ارمغان نمی‌برد:

طالب گلِ این چمن بستان بگذار	بگذار که می‌شوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند	بختِ سیاهِ خویش به ایران بگذار

محبت طالب به خواهر خود - طالب خواهری از خود بزرگتر داشت که بسیار به

۱. آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۶۹ - ۱۷۰، چاپ دکتر سادات ناصری ص ۸۷۰ بعد. ح.
- نیز راجع به شرح حال و نمونه اشعار و مآخذ شرح حال طالب آملی، رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۱۰۵۶ - ۱۰۶۸).
۲. این ابیات در کتاب شبلی، صفحه ۱۶۶ ذکر شده است. ب.
- ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۳۹، دیوان طالب، ص ۱۰. ح.
۳. این اشعار ضمن قصیده‌ای است به مطلع:
«آنم که ضمیرم بصفای صبح نژاد است چون باد مسیحم نفس پاک نهادست»
(دیوان طالب، ص ۹-۱۲). ح.
۴. در دیوان طالب (ص ۱۰) به این شکل ضبط شده: «بر هندسه و منطق و بر هیئت و حکمت». ح.
۵. معنی آن «دست سفید است» که اشاره‌ای است به یکی از معجزات موسی. ب.
۶. منظور از حقیقت چنانکه شبلی می‌گوید علم تصوف است. ب.
۷. در دیوان طالب «سلب شعر» ضبط شده و مناسبتر است زیرا «سلب» به معنی جامه است و با پوشیدن تناسب دارد. ح.
۸. این عبارت در قرآن، سوره دوازدهم، آیه ۴۸ آمده است و اشاره به «هفت سال بی برکت» می‌کند. ب.
۹. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۴۱، دیوان طالب، ص ۹۴۵. ح.

او وابسته بود و پس از یک مدت طولانی جدایی از ایران به آگره به ملاقات او آمد. به همین دلیل او از امپراتور جهانگیر، بوسیلهٔ ابیات زیر، رخصت گرفت^۱:

صاحباً ذرهٔ پرورا ^۲ عرضی	بزبانِ سخن ورست مرا
پیر همشیره ایست غم خوارم	که باو مهرِ مادرست مرا
چارده سال بلکه بیش گذشت	کز نظر دور منظرست مرا
دور گشتم ز خدمتش بعراق	وین گنه جُرم منکرست مرا
او نیاورد تابِ دوری من	که بمادر برابرست مرا
آمد اینک با آگره وز ^۳ شوقش	دل طپان چون کبوترست مرا
می‌کند دل بسوی او آهنگ	چه کنم شوق رهبرست مرا
گر شود رخصتِ زیارتِ او	به جهانی برابرست مرا

در زبان فارسی شعرهای عاشقانهٔ زیادی یافت می‌شود لیکن شعرهایی نظیر این که از مهر و محبت‌های عمیق و صادق خانوادگی حکایت می‌کنند چنان اندکند که نام بردن از آنها چندان بی ارزش نیست.

شفائی^۴ (متوفی به سال ۱۶۲۷ م / ۱۰۳۷ هـ. ق) — (۷) شفائی (متوفی به سال ۱۶۲۷ م / ۱۰۳۷ هـ. ق) در موزۀ بریتانیا (به شماره ۱۳۷۲ f.7a) تصویری از این شاعر و همچنین هجونا مه‌ای از او به نام سیزده بند (۱۴۰ — ۱۳۴ Add.12, 560 ff.) وجود دارد: نگاه کنید به (ریو، صفحات ۷۶۸ و ۸۲۲). نه در نسخهٔ خطی تاریخ عالم‌آری عباسی و نه در

۱. شبلی، همان، صفحات ۱۸۰ — ۱۷۹. ب.

ترجمهٔ شعر العجم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ دیوان طالب، ص ۱۲۳. ح.

۲. «ذرهٔ پرور» معادل ترکیب هندی «غریب پرور» است. ب.

این برابری معنی درست نیست، زیرا «ذرهٔ پرور» به معنی حقیر و ناچیز پرورنده، و «غریب پرور» به معنی پرورش دهندهٔ شخص بیگانه و از وطن دور افتاده است. البته «غریب» در هند به مردم بی چیز و بیچاره نیز می‌گویند (آندراج). ح.

۳. دیوان طالب «از شوقش». ح.

۴. شرح حال و آثار شفائی با ذکر مآخذ (تاریخ ادبیات دکتر صفاء، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۰۷۵ — ۱۰۸۲). از شیوه شاعری او تعریف بسیار کرده‌اند و صائب او را «نبض شناس سخن» خوانده است.

شفائی ساقی نامه هم سروده و به این مناسبت شرح حال و شعرش در تذکرهٔ میخانه (ص ۵۲۳ — ۵۳۴) ذکر شده است.

و تقی الدین اوحدی در عرفات نوشته: «دراهایجی بی مثل است و در طبابت بسیار وقوف و کامل تجربه» (حاشیه ص ۵۲۷ تذکرهٔ میخانه). ح.

میان شاعران و حکیمان دربار شاه عباس اشاره ای که ریو به او می‌کند یافت نمی‌شود^۱ ولی شرح مفصلی از او در مجمع الفصحاء (جلد دوم، صفحات ۲۲^۲ - ۲۳) و در ریاض العارفین، همان نویسنده (صفحات ۲۱۳^۳ - ۲۱۸) و همچنین در آتشکده (صفحات ۱۶۸^۴ - ۱۶۹) وجود دارد. نامش حکیم طبیب شرف الدین حسن و او پزشک و یثرب دربار و ندیم شاه عباس کبیر بود. رضاقلی خان هدایت می‌گوید: «فضل حکیم را طبابت و طبابت او را شاعری محبوب داشته.» و همچنین به علاوه هجویات و قصاید از او یک مثنوی به تقلید حذیقه الحقیقه سنائی به نام نمکدان حقیقت^۵ باقی است.

میر محمد باقر داماد^۶ (متوفی به سال ۱۶۳۰ - ۳۱ / ۱۰۴۰ ه. ق.) - (۸)
میر محمد باقر داماد استرآبادی (متوفی به سال ۱۶۳۰ - ۳۱ / ۱۰۴۰ ه. ق.) عنوان داماد در واقع متعلق به پدرش می‌باشد چرا که او داماد مجتهد معروف شیخ علی بن عبدالعال العاملی بوده است. میر داماد که به تخلص اشراق شعر می‌گفت بیشتر به عنوان یک فیلسوف و فقیه معروفیت داشت تا به عنوان یک شاعر. نگاه کنید به (ریو، ص ۸۳۵؛ م. ف. ۷، جلد دوم، ص ۷؛ ر. ع. ۸، صفحات ۱۶۶ - ۱۶۷؛ آ. ک. ۱، ص ۱۵۹) از او در روضات الجنات (صفحات ۱۱۴ - ۱۱۶)، و در تاریخ عالم آرای عباسی^۱ که در زمان حیاتش یعنی ۱۶۱۶ م / ۱۰۲۵ ه. ق نوشته شده، به تفصیل یاد شده است. آنها او را همچون شخصی که در تمام علوم به ویژه حکمت، لغت، ریاضیات، پزشکی، حقوق، تفسیر و حدیث مهارت دارد معرفی کرده و در حدود دوازده اثر منشور او را ذکر کرده‌اند. او یکی از معلمان حکیم معروف ملا صدرای شیرازی بوده است.

۱. در عالم آرای عباسی چاپ تهران (ج ۲، ص ۱۰۸۲) شرح حال و نمونه اشعار او هست، از جمله قطعه ای است در معذرت از هجوگویی که در اواخر عمر گفته است. ح.
۲. مجمع الفصحاء، چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۱ - ۴۳. ح.
۳. ریاض العارفین چاپ مهر علی گرکانی، ص ۳۵۷. ح.
۴. آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۸۳. ح.
۵. نمکدان حقیقت دارای معانی عالی عارفانه است (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۰۸۰). ح.
۶. راجع به شرح حال و آثار میر داماد علاوه بر مآخذ یاد شده، رک: ریحانة الادب (ج ۴، ص ۱۱۷ - ۱۲۱) و تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۱، ص ۳۰۶ - ۳۰۹ با ذکر همه مآخذ). ح.
۷. مجمع الفصحاء، چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۰ تحت عنوان «اشراق اصفهانی». ح.
۸. ریاض العارفین، چاپ مهر علی گرکانی، ص ۲۶۹ - ۲۷۱. ح.
۹. آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۷۳، چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۹۲۴ - ۹۲۵. ح.
۱۰. چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۴۶ - ۱۴۷. ح.



شفی شاعر و حکیم

میرابوالقاسم فندرسکی^۱ (متوفی به سال ۱۶۴۰ م / ۱۰۵۰ ه. ق) - (۹)
 میرابوالقاسم فندرسکی (متوفی در حدود سال ۱۶۴۰ - ۴۱ م / ۱۰۵۰ ه. ق) بیشتر به عنوان
 حکیم تا شاعر معروف بود و در (مجمع الفصحاء^۲، جلد دوم، صفحات ۶-۷؛ ریاض
 العارفین^۳، صفحات ۶-۱۶۵، آتشکده^۴، صفحات ۱۴۳-۱۴۴ و در ریو صفحات
 ۸۱۵-۸۱۶) از او یاد شده است. یکی از شعرهایش که به تقلید ناصر خسرو سروده است
 در تمام تذکرها یافت می‌شود و این اثر اگر بهترین کارش محسوب نشود از قرار معلوم جزو
 معروف ترینشان است و چنین آغاز می‌گردد:

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی^۵
 صورت زیرین اگر با نردبان معرفت برود بالا همان با اصل خود یکتاستی
 این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابونصرستی و گربوعلی سیناستی

ابوالقاسم در مورد وضع ظاهر خود بسیاری توجه بود و مانند در اویش لباس می‌پوشید
 و از معاشرت با ثروتمندان و اشخاص معروف خودداری می‌کرد و عموماً با خانه بدوشان بدنام
 معاشرت می‌نمود. یک روز شاه عباس خواست او را به خاطر معاشرتش با چنین اشخاص
 فرومایه سرزنش کند و لذا گفت: «شنیده‌ام که برخی از طلاب با فرومایگان معاشرت می‌کنند
 و ناظر بر کارهای ناشایستشان هستند.» میرابوالقاسم در جواب گفت: «من همیشه در چنین
 محافلی هستم ولی هیچ‌یک از طلاب را در آنجا زیارت نمی‌کنم.» مسافرتی به هندوستان

۱. راجع به میرفندرسکی رک: ریحانة الادب (ج ۴، ص ۳۵۷-۳۶۰)؛ لغت‌نامه؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵،
 بخش ۱، ص ۳۱۰-۳۱۴)؛ نیز رک: شرح حال میرداماد و میرفندرسکی به انضمام دیوان میرداماد و قصیده
 میرفندرسکی تألیف اکبر هادی چاپ اصفهان. ح.
۲. مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۹. ح.
۳. چاپ مهر علی گرکانی، ص ۲۶۹-۲۷۱. ح.
۴. آتشکده، چاپ دکتر شهیدی، ص ۱۵۷، به تصحیح دکتر سادات ناصری، ص ۷۹۲-۷۹۷. ح.
۵. این قصیده را به استقبال قصیده ناصر خسرو گفته به مطلع:

«چیت این خیمه که گویی پر گهر دریاستی یا هزاران شمع در پنگانی از میناستی»

(دیوان ناصر خسرو، ص ۴۴۱) و بیتی هم از ناصر خسرو در این قصیده تضمین کرده است.

تعداد ابیات قصیده به اختلاف سی و دو تا چهل و سه بیت ذکر شده، و شروحنی بر این قصیده نوشته‌اند. از جمله شرح
 آقامحمد صالح خلخالی است (طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۱۵۸، چاپ دکتر محبوب) و شرح محسن گیلانی
 (فهرست نسخه‌های خطی تألیف احمد منزوی، ج ۲ (۱) ص ۱۲۴ و ج ۵، ص ۲۴۸۹) و شرح معروف دیگر از عباس
 شریف دارابی شیرازی است که «تحفة المراد» نام دارد و به تصحیح و خط فضل الله لایق چاپ شده است. ضمناً در
 قصیده فندرسکی «یا» در قوافی درست رعایت نشده، اما ناصر خسرو مراعات کرده و همه شرطی و تمنایی و تشبیهی
 است. ح.

کرد و چنانکه در دبستان^۱ المذاهب آمده است در آنجا تحت تأثیریکی از شاگردان آذرکیوان قرار گرفت و اندیشه‌های زردشتی، هندی و بودایی را فراگرفت و تحت تأثیر این اندیشه‌ها از قول او نقل می‌کنند که گفته بود هیچگاه به زیارت مکه نخواهد رفت چون رفتن به مکه مستلزم کشتن یک حیوان بی گناه است. هرچند رضاقلی خان در مورد فضایل او تعریف‌های بسیار کرده است لیکن در مورد زندگی او اطلاعات مشروحی در دست نیست و شاید دلیل این امر این باشد که او بیشتر فیلسوف بود تا شاعر و بیشتر درویش بود تا فیلسوف و بنابراین دقیقاً جزو هیچیک از این سه دسته محسوب نمی‌شود و در نتیجه این امکان وجود دارد که در شرح حال هریک از این طبقات او از قلم بیفتد.

در میان شاعران کوچک این دوره که تا حدی شناخته شده بودند می‌توان از این کسان نام برد: جلال اسیر^۲ (متوفی به سال ۱۶۲۹ - ۴۰ م / ۱۰۴۹ ه. ق.)، قدسی^۳ (متوفی به سال ۱۶۴۶ - ۷ م / ۱۰۵۶ ه. ق.)، سلیم تهرانی^۴ (متوفی به سال ۱۶۴۷ - ۸ م / ۱۰۵۷ ه. ق.)، ابوطالب کلیم^۵ و امانی مازندرانی^۶ (هر دو در سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق.) وفات کردند)، محمد ظاهر وحید^۷ (در حدود سال ۱۷۰۸ - ۹ م / ۱۱۲۰ ه. ق. وفات کرد) و شوکت بخارائی^۸ (متوفی به سال ۱۶۹۵ - ۶ م / ۱۱۰۷ ه. ق.). غیر از صائب که بزرگترینشان بود (و در سال ۱۶۷۷ - ۸ م / ۱۰۸۸ ه. ق. وفات کرد) تنها شخص چهارم، ششم و آخرین شخص در این فهرست قابل توجه می‌باشند.

۱. ترجمه شیلوترویر، جلد اول، صفحات ۴۰ - ۱۴۱. ب. Sheahd Troyer.

دبستان المذاهب، چاپ بمبئی، ص ۴۲. ح.

۲. میرزا جلال‌الدین محمد شهرستانی اصفهانی از شاعرانی است که در سیر تکاملی سبک شعر در سده یازدهم تأثیر فراوان دارد، از دیوانش نسخه‌های متعددی در دست است. (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۲۱۲ - ۱۲۲۳ با ذکر همه مآخذ). ح.

۳. حاجی محمدجان قدسی شاعر دربار شاه جهان بود و ابوطالب کلیم و دیگران او را استاد می‌شمردند، قصایدی در وصف امامان و چند مثنوی گفته است. (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۱۴۷ - ۱۱۵۸ با ذکر همه مآخذ). ح.

۴. تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۱۵۸ - ۱۱۶۷ با ذکر مآخذ، نیز رک دیوان سلیم، و حاشیه ۸، ص ۱۷۵. ح.

۵. تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۱۷۰ - ۱۱۸۱ با ذکر مآخذ. ح.

۶. محمد امانی مازندرانی مؤلف دستور الشعراء (فرهنگ سخنوران دکتر خیام‌پور). ح.

۷. تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۴۶ - ۱۳۵۱. ح.

۸. تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۳۳ - ۱۳۳۹. ح.

ابوطالب کلیم^۱ (متوفی به سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق) – (۱۰) ابوطالب کلیم (متوفی به سال ۱۶۵۱ م / ۱۰۶۱ ه. ق) در همدان زاده شد ولی تا زمان مسافرتش به هندوستان در کاشان (از این روبه او کاشانی گفته‌اند) و شیراز زندگی می‌کرد. رضاقلی خان هدایت (مجمع الفصحا، جلد دوم، ص ۲۸) در مورد او چیز زیادی نمی‌گوید ولی شبلی (شعر العجم، جلد سوم^۲، صفحات ۲۰۵ – ۲۳۰) تا حدودی در مورد او بحث می‌نماید. در حدود سال ۱۶۱۹ م / ۱۰۲۸ ه. ق او از موطن خود دیداری کرد ولی پس از تقریباً دو سال اقامت گزیدن در آنجا دوباره به هندوستان بازگشت و در آنجا ملک الشعراى شاه جهان گردید. همراه آن شاه به کشمیر رفت و آنقدر مجذوب آن کشور شد که تا زمان مرگش در آنجا اقامت گزید. او شخصی خوش مشرب و معاشرتی بود، به کسی حسد نمی‌ورزید و در نتیجه در میان شاعران دیگر قدر و منزلتی داشت. از میان شاعرانی که دوستان ویژه او بودند صائب و میرمعصوم^۳ را می‌توان نام برد. صائب در این باره می‌گوید:

بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم دگر که ز اهل سخن مهربان یکدگرند
ابوطالب هنگام وفات ملک قمی^۴ شاعر ماده تاریخ^۵ زیر را سروده است:

ملک آن پادشاه مُلک معنی	که نامش سگّه نقدِ سخن بود
چنان آفاق گیر از مُلک معنی	که حدّ ملکش از قم تا دکن بود
بجستم مالِ تاریخش ز ایام	بگفتا «اوسر اهل سخن بود» ^۶ (۱۰۲۵ ه. ق)

تنفر اکثر شاعران ایرانی نسبت به هندوستان – بنا به گفته شبلی اکثر شاعران ایرانی که به هندوستان رفتند تا شکم خود را سیر کنند و یا ثروتی به هم بزنند، چیزی جز بدی از آن کشور نگفتند ولی کلیم با تقدیر از آن کشور سخن می‌گوید^۷:

توان بهشتِ دوم گفتنش باین معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد

۱. دیوان ابوطالب کلیم به تصحیح ح. پرتویضائی چاپ شده است. ح.
۲. ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۷۲ – ۱۹۱. ح.
۳. معصوم همدانی، میرمعصوم خلف میررفیع الدین حیدر معمای کاشی متوفی ۱۰۵۲ ه. ق (فرهنگ سخنوران دکتر خیامپور، ص ۵۵۳). ح.
۴. رک: حاشیه ۶، ص ۳۷۴؛ نوشته‌اند که ملک محمد قمی با دامادش ظهوری ترشیزی در شورش دکن بقتل رسیدند و بعضی هم نوشته‌اند در ۱۰۲۵ ه. ق فوت شده است و این ماده تاریخ همین سال را می‌رساند. ح.
۵. مواد التواریخ، تألیف نخجوانی، ص ۳۷۹. ح.
۶. شعر العجم، جلد سوم، ص ۲۰۹. ب.
۷. او بیشتر از هموطنان خود از لهجه‌های هندی آگاهی پیدا کرد. نگاه کنید به شعری که شبلی ذکر کرده (همان)، ص ۲۱۱) و پراز واژه‌های هندی است. ب.

در یک مورد سلطان عثمانی نامه ای برای امپراتور شاه جهان نوشت و گستاخانه او را مورد سرزنش قرار داد که چرا خود را «شاه جهان» می‌داند در حالی که در واقع فقط شاه هندوستان است. کلیم با بیت زیر عنوان ممدوح خود را موجه می‌سازد:

«هند» و «جهان» ز روی عدد هر دو چون یکیست^۱ شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است
شبلی شرح کاملی از هنرهای کلیم می‌دهد و برای اثبات این قضیه ابیاتی شاهد می‌آورد و از جمله این هنرها مضمون آفرینی، خیال‌بندی و مثالیه را نام می‌برد. در صنعت شعری اخیر کلیم به سبک معروف صائب نزدیک می‌شود:

روزگار اندر کمین بخت ماست دُزد دایم در پی خوابیده است^۲

دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است

از خاک برگرفته دوران چونی سوار دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف رشته پُر قیمت از آمیزش گوهر نشود

دست هر کس را بسان سبزه بوسیدم چه سود هیچ کس نگشود آخر عقده کار مرا

با من آمیزشِ اوالفت موجست و کنار دمبدم با من و پیوسته گریزان از من

چو هست قدرت دست و دلِ توانگر نیست صدف گشاده کف است آن زمان که گوهر نیست

(بیت اخیر خیلی شبیه بیت زیر از صائب است:)

شکوفه با ثمر هرگز نگردد جمع در یک جا مُحالست آنکه با هم نعمت و دندان شود پیدا
اشعار دیگر کلیم عبارتند از:

۱. از هر دو واژه عدد ۵۹ مستفاد می‌شود. ب.

۲. به بخت هنگامی که اقبال مساعد باشد «بیدار» می‌گویند و هنگامی که روزگار مساعد نیست «خوابیده» می‌گویند. ب.

واصل زحرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود

گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست تشنه چون یک جرعه خواهد کوزه و دریا یکیست

ماز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم اول و آخر این گهنه کتاب افتاده است

زود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه شد از دبستان برود هر که سبق روشن کرد

غزل زیر که شبلی^۱ آن را ذکر کرده است، از غزلیات ویژه کلیم است که می‌توان

با آن این بحث کوتاه را پایان داد:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
روپس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت
از دست بُرد حسن تو بر لشکر بهار
یک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا^۲ تمام نیست
درفکر نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی ازومی توان گذشت
بد نامی حیات دوروزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد باین و آن

روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی به سال ۱۷۰۸ - ۹ / م ۱۱۲۰ ه. ق.) -

(۱۱) محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی به سال ۱۷۰۸ - ۹ / م ۱۱۲۰ ه. ق.)^۳ بیشتر شاعری

۱. شعر العجم، جلد سوم، ص ۲۲۹. ب.

ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۸۹؛ دیوان کلیم، ص ۱۲۳. در بیت اول «موسم طبع جوان» و در بیت چهارم «در قید نام ماند» و سه بیت هم اضافه دارد. ح.

۲. مرغ اساطیری که در عربی به آن عنقا و در فارسی به آن سیمرغ می‌گویند و معروف به «موجود الاسم و مفقود الجسم» است. ب.

۳. تاریخ وفاتش نامعلوم است. نگاه کنید به متمم فارسی ریو، صفحات ۴۰ - ۴۱ و فهرست نسخ خطی فارسی آته ۹۰۰ - ۹۰۱. India Office, Coln. ب.

استاد دکتر صفا سال ۱۱۱۰ را که روز روشن ذکر کرده ترجیح می‌دهد، سالهای ۱۱۱۲ و ۱۱۰۵ نیز ذکر کرده‌اند (تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۴۸). ح.

برای مآخذ شرح حالش رک: فرهنگ سخنوران، ص ۶۴۷ و تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۴۶ - ۱۳۵۱). ح.

پرکار بود تا شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت^۱ می‌گوید: از او دیوانی شامل ۲۹۰,۰۰۰ بیت به جا مانده که اکثر آنها «ملاحیتی ندارد» و از میان آنها فقط شش بیت آن را به عنوان بهترین اشعارش ذکر می‌نماید و رباعی زیر از جمله آنهاست که تمایلات او را نسبت به تشیع نشان می‌دهد:

از مهر علی طینت هر کس که سرشت، هر چند بود همیشه در دیر و کنشت،
در دوزخ اگر در آورندش بمثل، جا گرم نکرده می‌برندش ببهشت.

حقایق اصلی زندگی وحید را ریو شرح داده است.^۲ او دبیر دوتن از صدراعظم‌های ایران بود که یکی بعد از دیگری به مقام صدارت رسیدند، یعنی میرزا تقی‌الدین محمد و خلیفه سلطان. او در سال ۱۶۴۵-م / ۱۰۵۵ ه. ق به عنوان مورخ دربار شاه عباس دوم مشغول به کار گردید، در سال ۱۶۸۹-م / ۱۱۰۱ ه. ق وزیر شد، هیجده سال بعد گوشه‌نشینی اختیار کرد و در حدود سال ۱۷۰۸-م / ۱۱۲۰ ه. ق وفات یافت. ریو شرحی از پنج نسخه رساله تاریخی او می‌دهد که یکی از آنها (۲۹۴۰ or) تا سال بیست و دوم سلطنت شاه یعنی ۱۶۶۳-م / ۱۷۰۴-۵۳ ه. ق می‌رسد. گفته صاحب آتشکده^۳ که این اشعار فقط به خاطر موقعیت گوینده‌اش مورد ستایش قرار گرفته‌اند احتمالاً درست است. بنا به قول آه او دوست صائب بود.

شوکت بخارائی^۴ (متوفی به سال ۱۶۹۵-م / ۱۱۰۷ ه. ق) - (۱۲)

شوکت بخارائی (متوفی به سال ۱۶۹۵-م / ۱۱۰۷ ه. ق) در حال حاضر در ایران تقریباً ناشناخته است. حتی در مجمع الفصحاء هم یادی از او نشده است ولی به اختصار، در ریاض العارفین^۵ از او یاد شده و فقط دو بیت از اشعارش ذکر گردیده و به رفتار عجیب و غریبش به نقل از یکی از معاصران وی به نام شیخ محمدعلی لاهیجی معروف به حزین،

۱. مجمع الفصحاء، جلد دوم ص ۵۰. ب.

چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۰۵. ح.

۲. آذر نیز همین رقم را ذکر کرده و شعر او را قابل تحسین ندانسته، اما اشعارش بیش از پنجاه هزار نیست و اشعار خوب هم دارد (تاریخ ادبیات دکتر صفا). از او چند مثنوی نیز بجا مانده مانند: خلوت راز، ناز و نیاز، عاشق و معشوق و غیر آن (همان مأخذ). ح.

۳. فهرست فارسی، صفحات ۱۸۹-۱۹۰ و متممی که در پانویس قبلی از آن یاد شد. ب.

۴. آتشکده آذر، چاپ دکتر شهیدی، ص ۲۳۴ چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۱۲۱۱-۱۲۲۰. ح.

۵. رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۳۳-۱۳۳۹. ح.

۶. ریاض العارفین، چاپ مهرعلی گرکانی، ص ۳۵۵. ح.

اشاره شده که حزین او را در حال پرسه زدن در وسط زمستان با سر برهنه و پای بی موزه می بیند که نمدپاره ای بر دوش افکنده و سرش را برف پوشانده و به خود زحمت تکان دادن آن را نمی دهد. شوکت فقط از این لحاظ قابل ذکر است که در ترکیه عثمانی معروفیت داشته و تأثیراتی در شعر ترکی بجا گذاشته است و گیب در جاهای مختلف کتاب تاریخ شعر عثمانی خود به این نکته اشاره و تأکید می کند.^۱

صائب تبریزی (متوفی به سال ۱۶۷۷-۸م / ۱۰۸۸ هـ.ق) - (۱۳)

صائب تبریزی^۲ (متوفی به سال ۱۶۷۷-۸م / ۱۰۸۸ هـ.ق)^۳ شبلی او را آخرین شاعر بزرگ ایران و در ابداعات شعری برتر از قآنی، بزرگترین و معروف ترین شاعر عصر جدید می داند چرا که به نظر او قآنی مقلد فرخی و منوچهری است [در حالی که صائب مبتکر است]. رضاقلی خان هدایت، از سوی دیگر^۴، می گوید صائب «در شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست.» به طور خلاصه او همچون عرفی شاعری است که با وجود داشتن احترام بسیار در ترکیه و هندوستان در کشور خودشان قدر و منزلتی نداشتند و در مورد شایستگی های هنری اش قبلاً اظهار عقیده کرده ام.

بنا به قول صاحب آتشکده^۵، صائب که نام اصلی اش میرزا محمدعلی بود در دهکده عباس آباد نزدیک اصفهان دیده به جهان گشود. شاه عباس خانواده پدری اش را از تبریز به آنجا منتقل کرده بود. پس از اتمام تحصیلاتش در اصفهان در سنین جوانی و مطمئناً قبل از سال ۱۶۲۹-۳۰م / ۱۰۳۹ هـ.ق به دهلی و دیگر شهرهای هندوستان رفت و مورد

۱. جلد اول، ص ۱۳۰؛ جلد چهارم، صفحات ۹۶-۹۷ و ۱۸۵. ب.

۲. اگرچه در تبریز زاده شده بود ولی در اصفهان تحصیل کرد و بزرگ شد و به همین دلیل غالباً به او اصفهانی می گویند. ب.

رک: دیوان صائب با مقدمه امیری فیروزکوهی، گلچین صائب، گردآورده زین العابدین مؤتمن؛ دیوان صائب بتصحیح محمد قهرمان؛ فرهنگ لغات صائب، تألیف گلچین معانی؛ صائب و سبک هندی (مجموعه سخنرانیهای مجمع بحث درباره صائب، انتشارات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۵ شمسی)؛ ترجمه شعر العجم، ج ۳، ص ۱۵۸-۱۷۲. نیز رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۱۲۷۱-۱۲۸۴ با ذکر مآخذ). ح.

۳. براون دو تاریخ مختلف برای سال مرگ او ذکر می کند. م.

رک: حاشیه ۳، ص ۲۳۱. ح.

۴. مجمع الفصحا، جلد دوم، ص ۲۴. همچنین نگاه کنید به صفحه ۳۹. ب.

مجمع الفصحا، چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۴. ح.

۵. چاپ سنگی بمبئی، ۱-۱۸۶۰م / ۱۲۷۷ هـ.ق.، صفحات ۳۱-۳۰. ب.

آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۱، چاپ دکتر سادات ناصری، ص ۱۲۰-۱۲۸. ح.

حمایت ظفرخان و دیگر نجیب‌زادگان قرار گرفت. هنوز دو سالی از اقامتش در آنجا نگذشته بود که پدرش با وجود داشتن هفتاد سال بدنبالش به هندوستان رفت تا او را به بازگشت به وطن ترغیب کند و به خاطر یافتن اجازه از ممدوح خود ظفرخان ابیات زیر را گفت^۱:

شش سال ^۲ بیش رفت که از اصفهان بهند	افتاده است توسنِ عزم مرا گذار
آورده است جذبه گستاخ شوق من	از اصفهان با آگره و لاهورش اشکبار
هفتاد ساله والدِ پیرست بنده را	کز تربیت بود بمنش حق بی شمار
ز آن پیشتر کز آگره بمعموره دکن	آید عنان گسته تر از سیل بیقرار
این راه دور را ز سر شوق طی کند	با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو	ای آستان کعبه امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بُردن منست	لب را بحرفِ رخصت من کن گهرنثار
با جبهه گشاده تر از آفتاب صبح	دست دعا ببدرقه راه من برآر

هنگام مراجعت به اصفهان صائب به مقام ملک الشعرائی شاه عباس دوم رسید ولی بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که جانشین شاه عباس دوم بود آزد. بعد از یک زندگی ظاهراً آرام به سال ۱۶۶۹ - ۷۰ / ۱۰۸۰ ه. ق در اصفهان درگذشت. عبارت «صائب وفات یافت» ماده تاریخ مرگ اوست.^۳

صائب شعر شاعران هندی را می‌ستاید - از میان امتیازاتی که شبلی برای صائب قائل می‌شود می‌توان ستایش این شاعر از شاعران هندی را ذکر کرد، که عموماً ایرانیان به ندرت به آن می‌پرداختند. شبلی سیزده بیت آورده است که در آن صائب گفته‌های این شاعران را تضمین می‌کند: فیضی، ملک، طالب آملی، نوایی، اوحدی، شوقی، فتحی، شاپور، مطیع، اوجی، ادهم، حاذق، وراقم. در ابیات زیر صائب شاعرانی را که بر همدیگر حسادت می‌ورزیدند، مورد نکوهش قرار می‌دهد:

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند،	ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند،
نمی‌زنند بسنگ شکست گوهر هم،	پی دواج متاع دکان یکدگرند،

۱. شعر المعجم شبلی، جلد سوم، ص ۱۹۴. ب.

ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۶۲. ح.

۲. اگر شبلی می‌گوید این ابیات در حدود سال ۲ - ۱۶۳۱ / ۱۰۴۱ ه. ق گفته شده است صائب می‌بایست به سال

۱۶۲۶ - ۵ / ۱۰۳۵ ه. ق به هندوستان آمده باشد. ب.

۳. به هر ترتیب از این عبارت عدد ۱۰۸۱ مستفاد می‌شود نه ۱۰۸۰. ب.

رک: حاشیه ۳، ص ۲۳۱. ح.

در این عالم که همه را می بیند
 و در این عالم که همه را می شناسد
 و در این عالم که همه را می داند
 و در این عالم که همه را می بخشد
 و در این عالم که همه را می گیرد
 و در این عالم که همه را می ببرد
 و در این عالم که همه را می ببرد

در این عالم که همه را می بیند
 و در این عالم که همه را می شناسد
 و در این عالم که همه را می داند
 و در این عالم که همه را می بخشد
 و در این عالم که همه را می گیرد
 و در این عالم که همه را می ببرد
 و در این عالم که همه را می ببرد

زنند بر سرِ هم گُل ز مصرع رنگین، ز فکر تازه گُل بوستانِ یکدگرند،
سخن تراش چو گردند تیغ الماسند، ز ند چو طبع بگشاید فسانِ یکدگرند،
بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم،
دگر که ز اهل سخن مهربانِ یکدگرند

صائب یکی از علاقمندان حافظ بود و همچنین استادانش رکن و شفائی را گرامی می‌داشت. در مورد این شخص اخیر گوید:

در اصفهان که بدر سخن رسد صائب، کنون که نبض شناس سخن شفائی نیست
صائب نظیری را در شاعری نه تنها بالا تر از خود بلکه بالا تر از عرفی می‌داند. شبلی می‌گوید:^۱ «تا اینجا محل اعتراضی وجود ندارد، ولی جای تأسف است که با توجه به شهرت عامه پسند، خود را مداح ظهوری و جلال اسیر می‌کند... این نخستین مرحله در کج سلیقه‌گی است چرا که صائب با این کار راه را برای دیگران گشود بطوری که بعدها مردم در مقابل شعر ناصر علی، بیدل و شوکت بخارایی سر تعظیم فرود آوردند. «بنیاد ظلم در جهان اول اندک بود و هر که آمد بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید.»^۲

اگر چه صائب در همه فنون شاعری مهارت خود را آزمود، تنها در غزل بود که بر دیگران پیشی گرفت. در بدیهه گویی مهارت داشت. یکی از شاگردانش یک بار این مصرع بی معنی را سرود:

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن،
و صائب فوراً با مصرع زیر آن را تکمیل کرد:

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن،

در یک مورد دیگری از دوستانش این مصرع بی معنی را ساخت و ظاهراً از صائب دعوت کرد که آن را تکمیل کرده و به آن معنی ببخشد:
دویدن رفتن استادان نشستن خفتن و مُردن
صائب فوراً مصرع زیر را گفت و در مقابل مضراع بالا قرار داد:
بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

۱. ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۶۶ با اختلاف در ترجمه عبارات. ح.

۲. این نقل قولی است از گلستان سعدی (باب اول). ب.

گلستان تصحیح عبدالعظیم قریب، ص ۴۱: «بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است، هر که آمده بر او مزیدی کرده

تا بدین غایت رسیده.» در کلیات سعدی تصحیح فروغی، ص ۳۷۱. ح.

صائب به دقت آثار گذشتگان خویش را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌داد، خواه آثار شعرای روزگاران قدیم و خواه معاصر او، و نیز خود برگزیده بزرگی از شعرهای شان فراهم آورد که بنا به قول شبلی^۱، یک نسخه خطی از آن در حیدرآباد دکن موجود است و ظاهراً واله داغستانی و دیگر تذکره‌نویسان آن را مورد استفاده قرار داده‌اند. شبلی صائب را با ابوتمام^۲، مؤلف جنگی از شعر عربی به نام حماسه مقایسه می‌کند و می‌گوید سلیقه‌اش در انتخاب آثار دیگران بیشتر از نیروی خلاقه او می‌باشد.

گزیده‌ای از اشعار صائب — نگارنده ابیات زیر را از اشعار صائب که در خرابات آمده است برگزیده و سالها پیش در دفتر جداگانه‌ای یادداشت کرده است.^۳ در آن هنگام که در زبان و ادب فارسی مبتدی بودم، این ابیات مرا بسیار خوش می‌آمد و هنوز هم خوش می‌آید و امیدوارم خوانندگان را نیز خوش آید.

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد بمرگ آشنا کن بتدریج جان را

ریشه نخل کهن سال از جوان افزون‌ترست بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را

هر سری دارد درین بازار سودائی دگر هر کسی بندد بآئین دگر دستار را

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه بازآرد سکندر را

سبجه بر کف توبه بر لب دل پُر از شوق گناه معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

مقام گوهر شهوار در گنجینه می‌باید بیاض از سینه باید ساخت شعر انتخابی را

۱. همان، ص ۲۰۱. ب.

ترجمه شعر المعجم، ج ۳، ص ۱۶۸. ح.

۲. ابوتمام، حبیب بن اوس طائی متوفی سال ۲۳۱ هـ. ق) معاصر معتصم خلیفه عباسی، سفینه یا جنگ شعر او بنام حماسه معروف است و چندین شرح بر آن نوشته شده است. رک: تاریخ ابن خلکان (ج ۱، ص ۱۳۱، چاپ تهران)، الوسیط، (ص ۲۶۳-۲۶۶) نیز شرح مفصل در دانشنامه ایران و اسلام (ج ۸، ص ۱۰۱۶-۱۰۱۹)، هم چنین رک: لغت‌نامه. ح.

۳. نسخه برداری نگارنده از این اشعار برگزیده در ۴ سپتامبر ۱۸۸۵ م به پایان رسید. ب.

گفتگوی کُفر و دین آخربه یکجا میکشد خواب یک خوابست اما مختلف تعبیرها

 از تیرِ آه مظلوم ظالم امان نیابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

 چاره ناخوشی وضع جهان بیخبر است اوست بیدار که در خواب گرانست اینجا

 شکوفه با ثمر هرگز نگردد جمع در یکجا محالست آنکه با هم نعمت و دندان شود پیدا

 ده در شود گشاده اگر بسته شد دری انگشت ترجمانِ زبان است لال را

 ساده لوحان زود میگیرند رنگِ همنشین صحبتِ طوطی سخنور میکند آئینه را

 گردشِ اقبال دارد لغزشِ ادب‌ارها یک دو خطوه باز رفتن پر دهد و ثاب را

 موج از حقیقتِ گهر بحر غافلست حادث چگونه درک نماید قدیم را

 معیار دوستان دغل روز حاجتست قرضی برسم تجربه از دوستان طلب

 در میان اهل دنیا مردم دانا غریب همچو انگشتِ شهادت در کفِ ترما غریب

 چه سود ازین که کتبخانه جهان از تست نه علم هرچه عمل میکنی همان از تست

 هستی دنیای فانی انتظار مُردنست ترک هستی ز انتظارِ نیستی وارستن است

 ترا ز جان غم مال ای عزیز بیشترست علاقه تو بدستار بیشتر ز سرست

 با کمالِ قُرب از جانان دل ما غافلست زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافلست

 گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیکست در فکر شب تار خودست

 رفتن از عالم پرشور به از آمدنست غنچه دلتنگ بباغ آمد و خندان برخاست

 اگر میانِ دو دل هست دوستی بقرار نمی‌شوند بآمد شدِ خبر محتاج

 آدمی پیر چو شد حرصِ جوان می‌گردد خواب در وقتِ سحرگاه گزان می‌گردد

 خموشی حجتِ ناطق بود جویای گوهر را که از غواص در دریا نفس بیرون نمی‌آید

 یا سبو یا خُم می یا قلدح باذه کنند یک کفِ خاک درین می‌کده ضایع نشود

 حریص را نکند نعمتِ دو عالم سیر همیشه آتشِ سوزنده اشتها دارد

 پیرانه سر همای سعادت بمن رسید وقتِ زوال سایه دولت بمن رسید
 شد مهربان سپهر بمن آخر حیات در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید

 از پشیمانی سخن در عهدِ پیری میزنم لب بدن‌دان میزنم اکنون که دندانم نماند

 میشود غارتگرِ جان چون کمال افتد زیاد شاخ نازک بشکند چون بیشتر بار آورد

 اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل اگر عاقل تویی دیوانه در عالم نمی‌باشد

 مرا بروز قیامت غمی که هست اینست که روی مردم عالم دوباره باید دید

 لامکانی شو که تبدیلِ مکان آب و گِل نقل کردن باشد از زندان بزندانِ دگر

 نگویمت که دل از حاصلِ جهان بردار بهر چه دسترس نیست دل از آن بردار

 انجام بت‌پرست بود به ز خود پرست در قیدِ خود مباش و بقیدِ فرنگ باش

 گر پُشتِ پا بعالم صورت نمی‌زنی تا حشر در شکنجه این کفش تنگ باش

 درون خانه خود هر گدا شهنشاهیست قدم برون منه از حایِ خویش و سلطان باش

گر سجود گل کنم بر سنت بلبل خطاست من که در آتش پرستی اُمتِ پروانه‌ام

چون شمع هر که افراشت گردن بافسر زر در اشک خود نشیند بسیار تا بگردن

پیش ازین بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق می‌خورند افسوس در ایام ما بر ماندگان

یا ز سیلابِ حوادث رونباید تافتن یا نباید خانه در ضحرای امکان ساختن

هر لوح مزاری ز فرائشکده خاک دستی است برون آمده بهر طلب تو

شد از فشارِ گردون مویم سفید و سرزد شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

در وطن گرمی شدی هر کس با سانی عزیز کی ز آغوشِ پدر یوسف بزنندان آمدی

بی حاصلی^۱ قرن هجدهم (قرن دوازدهم ه. ق) – بین سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ م (۱۱۱۱ – ۱۲۱۵ ه. ق)

از نظر ادبیات شاید این قرن از بی حاصل ترین قرن های تاریخ ایران باشد، زیرا تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد تنها شعر قابل ملاحظه ای که در این دوره بوجود آمده است ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که درباره اش بزودی صحبت خواهم کرد. از سوی دیگر دو ادیب آن زمان که شخصاً در حوادث مصیبت باری که در اثنای حمله افغانه و پس از آن اتفاق افتاد شرکت داشتند، دو کتاب مفصل و مستند از خود بجا گذاشته اند که با خواندن آنها شرح مبسوطی از آن دوران تأسف بار و پر آشوب بدست می آید. این دو تن عبارت بودند از شیخ محمد علی حزین (متولد سال ۱۶۹۲ م / ۱۱۰۳ ه. ق و متوفی به سال

۱. در قرن دوازدهم هجری قمری فعالیت های ادبی در شعر فارسی بسیار شده و شاعران نامدار و لطیف طبع نیز در آن قرن وجود داشته اند. انجمن ادبی اصفهان هم در این قرن تشکیل شده و اعضاء آن تحولی در سبک شعر فارسی بوجود آورده اند. رک: تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر شفق، سبک شناسی بهار، ج ۳، هم چنین «بازگشت ادبی» در مقالات بهار، مجله ارمغان سال ۱۳۱۰ – ۱۳۱۱، و مجموعه مقالات بهار باهتمام محمد گلبن، ج ۱، ص ۴۳ – ۶۶، تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۵.

و چنانکه مؤلف اظهار داشته اینجا منظورش فعالیت در جهت شعر و شاعری بوده و خود او در فصل های بعد به فعالیت های دیگر در زمینه ترجمه کتب و نگارش تاریخ و منشآت اشاره می کند. ح.

۱۷۶۷-۶م / ۱۱۸۰ ه.ق) و لطفعلی بیگ متخلص به آذر (متولد سال ۱۷۱۱م / ۱۱۲۳ ه.ق و متوفی به سال ۱۷۸۱م / ۱۱۹۵ ه.ق). هر دو شاعر بودند به ویژه شیخ محمدعلی حزین که شاعری پرکار بوده چون سه یا چهار دیوان از خود بجای گذاشته ولی از نظر ما نثرشان دارای ارزشی بیشتر و جالب تر از شعرشان می باشد.

شیخ محمدعلی حزین (متولد سال ۱۶۹۲م / ۱۱۰۳ ه.ق؛ متوفی به سال ۱۷۶۶-۷م / ۱۱۸۰ ه.ق)

شیخ محمدعلی حزین که نام اصلی اش محمد بن ابی طالب گیلانی است بیشتر برای تذکرة الاحوال^۲ که به سال ۱۷۴۱-۲م / ۱۱۵۴ ه.ق یعنی ۲۰ سال پس از تبعید از کشورش آن را در هندوستان نوشته، شهرت دارد. متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را اف. سی. بلفور^۳ در سال ۱۸۳۰-۳۱ م منتشر کرده و در دسترس طلاب و علاقه مندان قرار داده است. شیخ محمدعلی حزین بنا به قول خودش^۴ در روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی ۱۱۰۳ ه.ق (۱۹ ژانویه ۱۶۹۲م) در اصفهان متولد شده و هجده پشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی معروف که در فصل ماقبل از او سخن گفتیم می رسید. خانواده اش در گیلان اقامت داشت، نخست در آستارا و سپس در لاهیجان تا اینکه پدرش شیخ ابوطالب برای ادامه تحصیل در بیست سالگی به اصفهان رفت و در آنجا ازدواج کرد و اقامت گزید. به سال ۱۷۱۵م / ۱۱۲۷ ه.ق در سن شصت و نه سالگی با گذاشتن سه پسر که شیخ محمدعلی حزین بزرگترینشان بود، بدرود زندگی گفت تا فرزندانش در سوک مرگ اوزاری کنند.^۵ شیخ محمدعلی حزین از شخصیت و توانایی های پدرش بسیار تعریف می کند و چند بیت از مرثیه ای را که در سوک مرگش ساخته نقل می کند. همچنین از میان

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمدعلی شاعر پرکار و نویسنده توانای قرن دوازدهم هجری قمری است. برای شرح حال و آثارش علاوه بر تذکرة خود او و همین نوشته براون، رگ: ریحانة الادب، نتایج الافکار، مقدمه دیوان او به کوشش بیژن ترقی، و مقدمه زندگی و بهترین اشعار حزین، فراهم آورده دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک). از آثار حزین ۵۳ کتاب و رساله شمرده شده است. ح.

۲. این تاریخ و تذکرة حال و سفرنامه در آغاز دیوان حزین لاهیجی بکوشش بیژن ترقی بعنوان مقدمه در ص ۱۰۷ چاپ شده و چنانکه خود نوشته، آن را در سه شب به نگارش در آورده است. ح.

3. F.C. Belfour

۴. تذکرة احوال و سفرهای حزین در مقدمه دیوان ص ۷. ح.

۵. فرزند چهارم در کودکی مرد. مادرشان تا دو سال پس از مرگ پدرزنده بود. ب.

دستورهائی که پدرش به او داده عبارت زیر را نقل می‌نماید^۱: «اگر ترا ممکن شد در اصفهان دیگر توقف مکن شاید یک نفر از دودمان ما باقی ماند.» نویسنده اضافه می‌نماید: «در آن وقت معنی این قسمت از خطاب او را درک ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد.»^۲

تذکره شیخ محمدعلی حزین — چون تذکره شیخ محمدعلی حزین را خوانندگان انگلیسی زبان می‌توانند به زبان خودشان مطالعه کنند لزومی ندارد آن را در اینجا مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهیم. فقط کافی است این مسأله را تأکید کنیم که از لحاظ دادن تصویری از روزگار نویسنده دارای اهمیت است و جا دارد چند نکته ادبی آن را برشمریم. شیخ محمدعلی حزین به سال ۱۷۲۲ — ۳ / ۱۱۳۵ هـ. ق شروع به گردآوری یک مجموعه ادبی کرده که شاید تا حدودی شبیه کشکول شیخ بهاء الدین عاملی بوده و مدّة العمر^۳ نام داشته ولی چند ماه بعد این مجموعه همراه کتاب های دیگرش در غارت اصفهان به دست افغان ها از بین رفته. در همین ایام یا کمی زودتر علاوه بر چند تفسیر فلسفی و کتابی به نام **فرس نامه**، دومین دیوان شعر خود، و پس از مدت کوتاهی سومین^۴ دیوانش را تصنیف کرد. **حملة افغانه** و بدبختی هایی که به ویژه در اصفهان به بار آورد برای مدتی فعالیت های ادبی شیخ محمدعلی حزین را متوقف کرد. حزین می‌گوید^۵: «القصة در اواخر

۱. چاپ بلفور، ص ۱۶؛ متن ترجمه، ص ۱۴. ب.

در مقدمه دیوان حزین چاپ بیژن ترقی، ص ۶. ح.

۲. متن اصلی ص ۱۰۷؛ ترجمه ص ۱۱۷. ب.

در حاشیه ۲ صفحه قبل گفته پدر حزین به ص ۱۶ چاپ بلفور و ص ۱۴ ترجمه آن ارجاع شده و این عبارت بدنبال همان گفته است که ذیل حاشیه صفحه قبل اشاره کرده ایم در مقدمه دیوان حزین ص ۶ آمده است. ح.

۳. نگاه کنید به صفحات ۹۳ — ۹۴ ترجمه بلفور که از این پس اشاراتی به آن خواهد شد. نسخه خطی این کتاب در موزه بریتانیا موجود است. نگاه کنید به فهرست فارسی ربو، ص ۴۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات حزین یکی درباره شراب و اوزان و دیگری درباره جانوران شکاری در آن ذکر شده است. ب.

تذکره احوال حزین در مقدمه دیوان ص ۳۰. ح.

پیش گفتار دیوان حزین، ص ۱۸ و مقدمه زندگی نامه و اشعارش ص ۲۷. ح.

همان موارد قبل. ح.

۴. نگاه کنید به ترجمه بلفور صفحات ۱۰۶ و ۱۱۱ و در مورد دیوان چهارم که چندی بعد منتشر شد به صفحه ۱۷۶ مراجعه کنید. ب.

تذکره احوال حزین در مقدمه دیوان ص ۳۶ و راجع به دیوان چهارم در ص ۵۹ سخن می‌گوید. ح.

۵. همان، ص ۱۲۸. ب.

تذکره احوال حزین در مقدمه دیوان، ص ۴۰. ح.

ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه درگذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بدوسه کس خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد.» پس از بهبود نسبی در اوایل محرم ۱۱۳۵ هـ. ق (اکتبر ۱۷۲۲ م)، فقط چند روز قبل از تسلیم آن شهر و ورود افغان‌ها به آنجا، از اصفهان گریخت. در عرض ده سال در نقاط مختلف ایران روزگار گذراند و در شهرهایی چون خرم‌آباد لرستان، نهاوند، دزفول، شوشتر (از آنجا از راه بصره به زیارت مکه رفت و هنگام بازگشت از یمن بازدید کرد)، کرمانشاه، بغداد و اماکن مقدسه عراق، مشهد، کردستان، آذربایجان، گیلان و تهران اقامت گزید یا از آن شهرها بازدید کرد. از این شهر اخیریک بار دیگر به اصفهان بازگشت و به قول خود «آن شهر معظم را با وجود بودن پادشاه^۱ بغایت خراب دیدم و از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی مانده بود.» در مورد شیراز که شش ماه بعد گذارش به آنجا افتاده می‌گوید^۲ «و از آن همه دوستان من کسی برجا نبود. جماعتی از اولاد منسوبان آنها را پریشان حال و بی سرانجام یافتم.» از شیراز به طریق لار عازم بندرعباس شد تا از آنجا با یک کشتی اروپایی خود را به حجاز برساند «چون سفاین و جهازات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و در دریا نیز بلدتر و از هر قوم ماهرترند.»^۳ اما به علت بیماری و فقر (از جهتی به علت از دست دادن دارایی موروثی خود در گیلان و از جهتی دیگر به علت مالیات‌های زیاد و طاقت‌فرسا که در آن زمان مرسوم بود) نتوانست نقشه خود را اجرا کند. یک بار دیگر سوار یک کشتی هلندی شده و تا مسقط مسافرت کرد ولی از آنجا خوشش نیامد و پس از دو ماه اقامت دوباره به بندرعباس بازگشت. آنگاه به کرمان رفت ولی «اوضاع این ولایت خراب به سبب شورش جماعت بلوچ و حوادث دیگر»^۴ بقدری برای او ناگوار بود که پس از چند ماه اقامت در آنجا به بندرعباس بازگشت تا یک بار دیگر این فرصت به او دست دهد به بغداد و اماکن مقدسه عراق برود. چون بواسطه اقدامات نادر برضد ترکها این کار مقدور نبود و چون نمی‌توانست دیدن منظره بدبختی ای را که در ایران

۱. همان، ص ۲۰۵. یعنی بعد از دفع افغانه به وسیله نادر. ب.

تذکره احوال حزین در مقدمه دیوان، ص ۶۹. ح.

۲. همان، ص ۲۰۷. ب.

همان تذکره، ص ۷۰. ح.

۳. نگاه کنید به ترجمه بلفور، ص ۲۱۵. ب.

همان تذکره، ص ۷۲. ح.

۴. نگاه کنید به ترجمه بلفور، ص ۲۴۰. ب.

تذکره احوال حزین در مقدمه دیوان، ص ۸۲. ح.

همه جاگیر شده بود تحمل کند در دهم رمضان، ۱۱۴۶ هـ. ق (۱۴ فوریه ۱۷۳۴ م) به عزم هندوستان در کشتی نشست و با وجود تنفر شدیدش نسبت به آن کشور بقیهٔ چهل و پنج سال از زندگانی طولانی خود را در آنجا گذراند.

تنفر شدید شیخ محمدعلی حزین نسبت به هندوستان — او می‌گوید^۱ «من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگی محسوب نداشته همانا آغاز رسیدن به سواحل این ملک انجام امور و حیات [من] بود.» چند سطر بعد می‌گوید «و اصلاً طبع را ملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیار نبود» و در سطوری پایین تر اضافه می‌کند «دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکروه و پیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف به معاودت بود»^۲ اگر چه متأسفانه به آرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیهٔ عمر دراز خود را در این «دیار کدورت آثار شنعت اطوار»^۳ که «به قبایح و فضایح احوال و اوصاف متصف است»^۴ بگذراند لیکن از تجربیات شخصی خود در هندوستان در «تذکره»، مگر در ارتباط با وقایع مهم تاریخی چون حملهٔ نادر شاه و قتل عام بزرگی که در ۲۰ مارس ۱۷۳۹ م در دهلی کرد، چیزی ننوشت. بدین ترتیب اگر چه تذکره‌اش را «در پایان سال ۱۱۵۴ هـ. ق»^۵ (آغاز سال ۱۷۴۲ م) نوشت مندرجاتش بیشتر مربوط به زندگی شخصی نویسنده قبل از ترک ایران، در بیست سال پیش است. شرح احوال محققان و ادبای معاصرش (که بسیاری از آنها به سال ۱۷۲۲ م / ۱۱۳۴ هـ. ق هنگام محاصرهٔ اصفهان از میان رفتند) و او شخصاً با آنان آشنایی داشته یکی از ویژگی‌های بارزش این کتاب جالب است.

تذکرهٔ شیخ محمدعلی حزین از احوال شاعران معاصر خود — یازده سال بعد

۱. همان، ص ۲۵۳. ب.

تذکرهٔ احوال حزین در مقدمهٔ دیوان، چاپ بیژن ترقی، ص ۸۷. ح.

۲. نگاه کنید به ترجمهٔ بلفور، ص ۲۵۵. ب.

تذکرهٔ احوال حزین در مقدمهٔ دیوان، ص ۸۷ — ۸۸. ح.

۳. همان، ص ۲۵۶. ب.

تذکرهٔ احوال حزین، ص ۸۸. ح.

۴. همان، ص ۲۶۱. ب.

تذکرهٔ احوال حزین، ص ۸۸. ح.

۵. همان، ص ۲۵۷. ب.

همان، ص ۸۸. ح.

(۱۷۵۲م / ۱۱۶۵ هـ. ق) شیخ محمدعلی حزین از احوال صد نفر شاعر معاصر خود کتابی بنام تذکرة المعاصرین^۱ نوشت که این کتاب جزو کلیات آثارش در سال ۱۸۷۶م / ۱۲۹۳ هـ. ق در لکنهوبه چاپ رسید و نسخ خطی آن در موزه بریتانیا و جاهای دیگر موجود است.^۲

لطفعلی بیگ آذر (متولد ۱۷۱۱م / ۱۱۲۳ هـ. ق و متوفی به سال ۱۷۸۱م / ۱۱۹۵ هـ. ق) — تذکرة دیگر از شاعران این عهد که بیشتر قابل دسترسی است قسمت اخیر آتشکده^۳ لطفعلی بیگ آذر است. قسمت اعظم این کتاب درباره آن دسته از شاعران

۱. تذکرة المعاصرین شرح حال صد تن از دانشمندان و شاعران معاصر حزین است که در هندوستان بسال ۱۱۶۵ هـ. ق تألیف کرده و در آغاز آن از تاریخ تولد خویش یاد می‌کند و می‌گوید: «خاص شاعران ملت اثناعشر است» و در مقدمه آن از تذکرة‌های معاصرانش سخت انتقاد می‌کند و همه تذکرة را از حافظه نگاشته و کتابی در دست نداشته است. (مقدمه دکتر شفیع کدکنی بر زندگی نامه و اشعار حزین، ص ۲۴) و این کتاب پس از چاپ هند (ضمن کلیات حزین) در سال ۱۳۳۴ شمسی در اصفهان بچاپ رسیده است. شرح این تذکرة، در تاریخ تذکرة‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی (ج ۱، ص ۳۴۹—۳۵۹) آمده و راجع به شرح حال و آثار حزین نیز بحث شده است. ح.

۲. نگاه کنید به فهرست کتب خطی فارسی ریو، ص ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱۳۵—۱۴۱ که متن کامل این کتاب‌ها در آن آمده است. در سپتامبر ۱۹۲۳م نسخه‌ای از کلیات شیخ محمدعلی حزین که در ۱۸۹۳م در کاونپور چاپ سنگی شده بود توسط دوستم استاد محمد شفیع از کالج السنه شرقی لاهور برای نگارنده ارسال شد. کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است و این تذکرة صفحات ۹۳۱—۱۰۳۵ را دربر می‌گیرد و زندگی‌نامه ۹۶ نفر در آن آمده است و از میان آنها تنها چهار شاعرند که حتی نامشان بگوشت نخورده است و اینها عبارتند از طاهر قزوینی*، شوکت بخارایی*، شفیع‌ای اثر شیرازی* و لطفعلی بیگ شامی* ب.

• تذکرة المعاصرین شرح حال صد تن را دارد و ظاهراً براون این چهارتن را جدا کرده یا در قسمتی که داشته از نود و شش تن سخن رفته است. و طاهر قزوینی از معاصران حزین بوده است که فقط در تذکرة المعاصرین حزین آمده (چاپ اصفهان، ص ۴۶—۵۱) و جای دیگر نیست (فرهنگ سخنوران، ص ۳۵۳). ح.

• شوکت بخارایی را بعداً شناخته و شرح حالش را در همین تألیف حاضر (ص ۲۴۴) ذکر کرده است و در تذکرة انفعاصرین چاپ اصفهان (ص ۶۶—۶۹) شرح حالش آمده، رضاقلی خان مطلبی از حزین در ریاض العارفین راجع به این شاعر نقل کرده است که در حاشیه ۳ ص ۲۴۴ به مورد نقل اشاره کرده‌ایم. ح.

• شفیع‌ای شیرازی متخلص به «اثر» از شاعران نیمه اول قرن دوازدهم هجری قمری، معاصر سلطان حسین صفوی است که حزین در تذکرة المعاصرین (چاپ اصفهان، ص ۷۴—۷۷) از او نام برده و در مآخذ دیگر نیز مانند سرو آزاد (ص ۲۴۶) و نتایج الافکار (ص ۵۷) و آتشکده آذر (چاپ دکتر شهیدی، ص ۲۷۰، چاپ هند، ص ۲۶۳) آمده است تاریخ فوت او را ۱۱۲۰ هـ. ق و نتایج الافکار ۱۱۲۱ هـ. ق نوشته‌اند. رک: فرهنگ سخنوران ذیل اثر شیرازی ص ۲۵ و ذیل شفیع‌ای شیرازی ص ۳۰۲. نیز رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا (ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۵۸—۱۳۶۲). ح.

• شرح حال لطفعلی بیگ شامی در تذکرة دیگری نیامده است. ح.

۳. پیش از این گفتیم که آتشکده بعد از چاپ هند بکوشش دکتر سید جعفر شهیدی چاپ شده، و بار دیگر قسمتی با جواشی و تعلیقات دکتر حسن سادات ناصری بچاپ رسیده است. ح.

ایرانی است که قبل از زمان نویسنده در منتهی درجه شهرت خود بودند و به ترتیب اسامی شهرها و کشورهای مختلف که زادگاهشان بوده، از جمله توران و هندوستان، نامشان از روی حروف الفبا منظم شده است. بعد از این بخش شرح حال شصت تن از معاصران نویسنده آمده است و در آغاز آن یک بررسی کوتاه تاریخی دارد از مصیبت‌هایی که در عرض پنجاه سال از حمله افغانه گرفته تا ایجاد آرامش و نظم بوسیله کریم خان زند^۱ در جنوب، بر ایران وارد شده است. نویسنده به فقدان شاعران و ادیبان در این دوره اعتراف می‌کند و آن را به هرج و مرج و مصیبت‌های وارده نسبت می‌دهد و می‌گوید: «تفریق بال و اختلال حال بحدیست که کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن شعر چه رسد»، نویسنده درباره اکثر این شاعران فقط چند سطر بیشتر نمی‌نویسد. مفصل‌ترین شرحی که می‌دهد درباره اشخاص زیر است: ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که به سال ۱۷۴۲ - ۳ / ۱۱۵۵ ه. ق در نود سالگی بدرود زندگی گفت؛ ملا حسین رفیق اصفهانی؛ سید محمد شعله اصفهانی؛ سید محمد صدیق تفرشی؛ میرزا جعفر صافی اصفهانی؛ یکی از دوستان جوان نویسنده به نام سلیمان که متخلص به صباحی بوده و بیش از سیزده صفحه از کتاب را نویسنده به اشعار او اختصاص می‌دهد؛ میرزا محمد علی صبوح اصفهانی؛ آقائقی صهکپای قمی؛ سید عبدالباقی طعیب که پدرش میرزا محمد رحیم طعیب دربار شاه سلطان حسین بوده و خود او از طبیبان دربار نادر شاه؛ طوفان هزار جریبی که نویسنده وفات او را در ماده تاریخی که عدد زیر را می‌دهد (۱۷۷۶ - ۷ / ۱۱۹۰ ه. ق) ذکر کرده؛ آقا محمد عاشق اصفهانی (متوفی به سال ۱۷۶۷ - ۸ / ۱۱۸۱ ه. ق) که هشت صفحه به او اختصاص می‌دهد؛ و برادر کوچک‌تر خود به نام اسحاق بیگ که عذری تخلص داشته و به سال ۱۷۷۱ - ۲ / ۱۱۸۵ ه. ق وفات یافته و ماده تاریخ وفات او: «بادا در بهشت جاودان اشق بیگ»، می‌باشد.

دیگر شاعرانی که نعام می‌برد عبارتند از: محمد علی بیگ فرزند ابدال بیگ نقاش اروپایی که اسلام آورد؛ سید محمد حسین غالب، که چهارده سال از جوانی خود را در هندوستان گذراند و با دختر نواب سرافرازخان ازدواج کرد؛ میرسید علی مشتاق اصفهانی؛ سید محمد طه‌داق، برادرزاده میرزا محمد رحیم طعیب دربار که پیش از این از او یاد شد، که علاوه بر ساختن چند مثنوی درباره مضمون عاشقانه کهنه لیلی و مجنون، خسرو و شیرین،

۱. «پادشاه بی نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم». ب.

وامق و عذرا، مشغول نوشتن تاریخ زندیه بوده؛ میرزا نصیر، پسر میرزا عبدالله طیب (متوفی به سال ۱۷۷۸ م / ۱۱۹۲ ه. ق)؛ و سید احمد هاتف، معروفترین شاعر از میان همه این شاعران، که درباره اش بزودی سخن خواهیم گفت.

لطفعلی بیگ آتشکده اش را با زندگی نامه خود به پایان^۱ می‌رساند که از خواندن آن درمی‌یابیم که او در ۲۰ رجب ۱۲۳۳ ه. ق (۷ ژوئن ۱۷۱۱ م) در اصفهان متولد شده ولی چهارده سال از جوانی خود را در قم گذرانده زیرا خانواده اش از ترس افغانها به آن شهر مهاجرت کرده بودند. در آغاز حکومت نادر شاه پدرش حاکم لار و سواحل فارس شد و در شیراز اقامت گزید. پس از مرگ پدرش که دو سال بعد اتفاق افتاد باتفاق عمویش حاجی محمد بیگ به مکه مشرف شد و پس از زیارت آنجا و اماکن مقدسه دیگر به ایران مراجعت کرد و هنگامی که ارتش پیروزمند نادر از هندوستان بازمی‌گشت در مشهد بود. پس از آنکه همراه سپاه نادر به مازندران رفت به اصفهان مراجعت کرد و پس از قتل نادر شاه تا مدتی در خدمت علی شاه، ابراهیم شاه، شاه اسماعیل و شاه سلیمان بود. بنظر می‌رسد از این پس گوشه عزلت گزیده و زیر نظر و آموزش میرسید علی مشتاق به پرورش ذوق شعری خود پرداخته باشد. در آخر آتشکده، قطعات برگزیده بیشماری از اشعار یوسف وزلیخای او آمده است.^۲

هاتف اصفهانی^۳ — اگرچه سید احمد هاتف اصفهانی از جمله دوستان و معاصران لطفعلی بیگ بوده، در آتشکده هیچ شرحی از زندگی اش به چشم نمی‌خورد و فقط ستایش‌های مبالغه آمیزی در مورد او می‌شود، چرا که لطفعلی بیگ درباره اش می‌گوید: «در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر و تالی انوری و ظهیر است». در حدود ده صفحه به شعر او اختصاص داده شده اما از میان تمام آنها فقط ترجیع بند زیبا و معروف او را انتخاب می‌کنیم که بواسطه آن نامش جاودان مانده است:

۱. چاپ دکتر شهیدی، ص ۴۳۳ بعد. ح.
۲. چاپ سنگی آتشکده که در سال ۱۸۶۰ م / ۱۲۷۷ ه. ق در بمبئی چاپ شده مورد استفاده نگارنده بوده است. این چاپ آتشکده سه نقص دارد: شماره صفحات در صفحه ۱۸۹ قطع می‌گردد؛ تاریخ‌ها غالباً حذف شده‌اند؛ و در اصالت متن تردید است. ب.
۳. شرح حال هاتف اصفهانی جز آتشکده در مجمع الفصحا (چاپ مظاهر مصفا، ج ۶، ص ۱۱۷۵) و مآخذ فراوان دیگر هست (رک: فرهنگ سخنوران) و به مناسبت ترجیع بند معروفش غالباً نام و شرح حال او در کتب ادب و عرفان آمده، دیوانش با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، به تصحیح وحید دستگردی انتشار یافته است. وفات هاتف در ۱۱۹۸ ه. ق اتفاق افتاده. ح.
۴. آتشکده چاپ دکتر شهیدی، ص ۴۲۳. ح.

(بند اول)

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر	جان نثار تو چون تویی جانان
دل رها نیدن زدست تو مشکل	جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسب	درد عشق تو درد بی درمان
بند گانیم جان و دل در کف	چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینک دل	ورسرجنگ داری اینک جان
دوش از شور عشق و جذبه شوق	هر طرف می شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم	سوی دیرمغان کشید عنان
چشم بید دوز خلوتی دیدم	روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب	دید در طور موسی عمران
پیری آنجا به آتش افروزی	به ادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار	همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ و نی و دف و بربط	شمع و نقل و گل و می و ریحان
ساقی-ماهروی و مشکین موی	مطرب بذله گوی خوش الحان
مغ و مغزاده موبد و دستور	خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانانی	شدم آنجا بگوشه ای پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند	عاشقی بی قرار و سرگردان
گفت جامی دهیدش از می ناب	گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست و آتش دست	ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن مستی	بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضا	همه حتی البورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

(بند دوم)

از تو ای دوست نگسلم پیوند	وربتیغم بُرنند بند از بند
الحق ارزان بود ز ماصد جان	وزدهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش	که ز عشق تو می دهندم پند
من رو کوی عافیت دانم	چکنم کاو فتاده ام بکمند

گفتم ای دل بدام تو در بند هر سر رموی من جدا پیوند ننگ تثلث بر یکی تا چند که اب و ابن و روح قدس نهند وزشکر خند ریخت از لب قند تهمت کافری بما میسند پرتو از روی تابناک افکند پرنیان خوانی و حریر و پرند شد زناقوس این ترانه بلند که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو	در کلیسا بدلبری ترسا ای که دارد بتار ز تارت ره بوحدت نیافتن تا کی نام حق یگانه چون شاید لب شیرین گشود و با من گفت که گراز سر وحدت آگاهی در سه آینه شاهد ازلی مه نگرdd بریشم ار او را ما درین گفتگو که از یکسو که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

(بند سوم)

ز آتش عشق دل بجوش و خروش میر آن بزم پیر باده فروش باده خواران نشسته دوش بدوش پاره ای مست و پاره ای مدهوش دل پر از گفتگو و لب خاموش چشم حق بین و گوش رازنیوش پاسخ آن باین که بادت نوش آرزوی دو کون در آغوش ای ترا دل قرارگاه فروش^۱ درد من بنگر و بدرمان کوش ای ترا پیر عقل حلقه بگوش دختر رز نشسته برقع پوش و آتش من فرو نشان از جوش آه اگر امشبم بود چون دوش ستدم گفت هان زیاده منوش فارغ از رنج عقل و محنت هوش مابقی را همه خطوط و نقوش	دوش رفتم بکوی باده فروش مجلسی نفز دیدم و روشن چاکران ایستاده صف در صف پیر در صدر و میکشان گردش سینه بی کینه و درون صافی همه را از عنایت ازلی سخن این بآن هنیالک گوش بر چنگ و چشم بر ساغر بادب پیش رفتم و گفتم عاشقم دردمند و حاجتمند پیر خندان بطنز با من گفت تو کجا ما کجا ای از شرم گفتمش سوخت جانم آبی ده دوش میسوختم ازین آتش گفت خندان که هین پیاله بگیر جرعه ای در کشیدم و گشتم چون بهوش آمدم یکی دیدم

۱. سروش در میان زردشتیان همانند جبرئیل در میان مسلمانان فرشته ای الهام بخش است. ب.

ناگهان در صوامع ملکوت این حدیثم سرش گفت بگوش
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنیست آن بینی
گرباقلیم عشق رو آری	همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد	گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
بی سرو پا گدای آنجا را	سرز ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را	پای بر فرق فرقدان ^۱ بینی
هم در آن سر برهنه جمعی را	بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هریک را	بردو کون آستین فشان بینی
دل هر ذره ای که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی	کافرم گرجوی زیان بینی
جان گدازی اگر بآتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات در گذری	وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	و آنچه نادیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
بایکی عشق ورزی از دل و جان	تا بعین یقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولوالبصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق انوار
کوزش قاید و عصا طلبی	بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر درین گلزار

۱. فرقدان دو ستاره است در صورت دب اصغر که به آنها نگهبان هم می گویند. "The Guards" و این کلمه از واژه اسپانیولی "guardare" یعنی دیدن می آید و وجه تسمیه اش کاربرد آن در دریانوردی است. نگاه کنید به جلد دوم کتاب نگارنده بنام سفرنامه یک سیاح، ص ۱۲۵. adcale. ب.

پا براه طلب نه و از عشق
 شود آسان ز عشق کاری چند
 یار گو بالفدوّ و الاصل
 صد رخت کن ترانی^۱ ار گویند
 تا بجائی رسی که می نرسد
 باریابی بمحفل کآنجا
 این ره این توشه تو این منزل
 ورنه ای مرد راه چون دگران
 هاتف ارباب معرفت که گهی
 از می و جام و مطرب و ساقی
 قصید ایشان نهفته اسرار است
 پی بری گر بنرازشان دانی
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو



۱. پاسخی که به موسی داده شد هنگامی که موسی خواست با خداوند روبرو گردد. قرآن سوره هفتم، آیه ۱۳۹. ب.

فصل هفتم

شعرای زمان قاجار

تجدید حیات شعراً در زمان قاجار— دوران حکومت قاجار اگر چه دوران سختی بود ولی با تمام قوا اداره می‌شد و شاید برای کشوری که هفتاد سال دچار هرج و مرج و جنگ داخلی بود موهبتی به شمار می‌آمد. پس از سلطنت کوتاه و خونین آغامحمدخان^۲ خواجه، که پرچم ایران را بار دیگر در گرجستان و تفلیس به اهتزاز در آورد، برادرزاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷ — ۱۸۳۴ م / ۱۲۱۲ — ۱۲۵۰ هـ. ق) که حکمرانی به مراتب ملایم‌تر بود به تخت سلطنت جلوس کرد. رضاقلی خان هدایت در پیش گفتار مجمع الفصحاء تجدید حیات شعر و بهبود ذوق ادبی را مدیون فتحعلیشاه دانسته است. فتحعلی شاه خود شعر می‌گفت و تخلصش «خاقان» بود و در اطراف او شاعرانی گرد آمده بودند که چندین تذکره به ذکر احوال آنها اختصاص داده شده بود مانند زینت المدايح^۳، انجمن خاقان^۴، گلشن

۱. راجع به شعر دوره قاجاریه غیر از مآخذ مذکور در متن، رک: تاریخ ادبیات تألیف دکتر شفق، شعر دوره قاجار تألیف دکتر مهدی حمیدی، حدیقة الشعراء تألیف سید احمد دیوان بیگی شیرازی بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی، از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور، نهضت ادبی ایران در عصر قاجار تألیف ابراهیم صفائی. ح.
۲. اگر چه عملاً به مدت هجده سال فرمانروای ایران بود (۱۷۷۹ — ۱۷۹۷ م) اما تا سال ۱۷۹۶ م تاجگذاری نکرد و در سال بعد به قتل رسید. ب.

۳ و ۴. زینت المدايح و انجمن خاقان با چاپ سنگی انتشار یافته است. ح.

محمود^۱ و سفینه‌المحمود^۲، نگارستان دارا^۳ و تذکره محمدشاهی^۴ که ریو در فهرست متمم نسخ فارسی خود در موزه بریتانیا (صفحات ۸۴-۹۱) از آنها نام برده و رضاقلی خان هدایت آنها را مورد استفاده قرار داده است. در یکی از این تذکرها به نام گلشن محمود شرح حال چهل و هشت پسر فتحعلی شاه که شعر می‌گفتند آمده است و چندی بعد از همین خانواده سلطنتی، مستبد دیگری به نام ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶م) برخاست که خود شعر می‌گفت ولی این گفته‌های شاهانه فقط برای کسانی دلپذیر است که این عبارت «کلام الملوک ملوک الکلام» را پذیرفته باشند.

بازگشت به سبک‌های گذشته^۵ - شعرای اوایل دوران قاجار را می‌شد در فصل قبل گنجانید ولی به خاطر طولانی بودن از این کار صرف نظر کردیم. تنها فرق این شاعران با گویندگانی که بلافاصله پیش از آنها زندگی می‌کردند بازگشتشان به سبک‌های گذشته و رد مکتب عرفی، صائب، شوکت و شاعرانی مانند آنها است. این نکته را از دو قطب مخالف می‌توان ثابت کرد. از یک سوشلی، چنانکه دیده‌ایم^۶، معتقد است که شعر فارسی که با رودکی آغاز گشته با صائب به پایان رسید و قآانی و دیگر شاعران جدید سبک شاعران متقدم به ویژه فرخی و منوچهری را تقلید کرده‌اند. رضاقلی خان نیز همین نظر را دارد ولی برداشتش از قضیه نوع دیگری است. طبق نظریه رضاقلی خان^۷ شعر فارسی از مدتها پیش شروع به انحطاط کرده و در پایان دوران ماقبل قاجار کاملاً منحط شده بود و شاعران

۱. گلشن محمود تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه‌های متعدد و خطی دارد، این کتاب تألیف محمود میرزای قاجار و سال تألیف آن ۱۲۳۶ ه. ق است (تاریخ تذکرة‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی، ج ۲، ص ۶۵). ج.

۲ و ۳. سفینه‌المحمود و نگارستان دارا به تصحیح دکتر عبدالرسول خیامپور چاپ شده است. ح.

۴. تذکره محمدشاهی تألیف بهمن میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه است که بسال ۱۲۴۷ ه. ق بنام برادرش محمد شاه تألیف کرده و دارای سه رشته دو شرح حال شاعران قدیم و جدید، و شاهزادگان، و شعرای معاصر مؤلف است.

این تذکره تکمله‌ای هم در چهارمجله ازمنتخبات شاعران مذکور در تذکره دارد، و این تکمله را بهمن میرزا در ۱۲۵۶ ه. ق تألیف کرده است (تاریخ تذکرة‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۸).

شرح حال بهمن میرزا را هم مرحوم محمد قزوینی دروفیات معاصرین نوشته است (مجله یادگار، ج ۳، شماره ۴، ص ۸). نیز شرح حال کاملتر و مفصل‌تر او در تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد (ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۸) آمده است. ح.

۵. راجع به دوره بازگشت ادبی رک: سبک‌شناسی بهار، ج ۳؛ شعر در ایران، مقالات بهار؛ تاریخ ادبیات دکتر شفق؛ از صبا تا نیما و مآخذ دیگر در این باب. ح.

۶. شعرالمجم، جلد سوم، ص ۱۸۹. ب.

۷. پنجمین صفحه (بی شماره) در مقدمه مجمع‌الفصحاء. ب.

آغاز دوره قاجار از این که نخواستند آرمان‌های شاعرانی را که بلافاصله قبل از آنان می‌زیسته‌اند سرمشق قرار دهند و در عوض به سبک‌های متقدم بازگشت کردند کاردرستی را انجام دادند. از میان شاعران متقدم به‌ویژه از خاقانی، عبدالواسع جبلی، فرخی، منوچهری، رودکی، قطران، عنصری، مسعود سعد سلمان، سنائی، جلال‌الدین رومی، ابوالفرج رونی، انوری، اسدی، فردوسی، نظامی، سعدی، ارزقی، مختاری، معزی، لامعی، ناصر خسرو و ادیب صابر نام می‌برد که همگی شان^۱ قبل از سقوط خلافت عباسیان و حمله مغول در اواسط قرن سیزدهم می‌زیسته‌اند. از جمله شعرای متأخر شاید حافظ تنها شاعری بود که در چشم هموطنانش مقام شامخی داشت و حتی جای شک است تا چه حد حتی او می‌توانست الگو قرار گیرد چرا که حافظ بیشتر غیرقابل تقلید بود تا شاعرانی چون جامی، عرفی و صائب که هیچگاه نتوانستند احترامی را که زمانی در کشورشان داشتند دوباره به دست بیاورند. بنابراین میان ذوق و سلیقه پیروان سبک ترکستانی و هندی از یک سو و ذوق ایرانی از سوی دیگر اختلاف شدت گرفت به‌ویژه هنگامی که حکام انگلیسی هندوستان^۲ اردو را، به‌عنوان زبان ادبی آن کشور در سالهای ۱۸۳۵-۶۶ م جایگزین زبان فارسی کردند، این باعث گردید تا هندوستان از جریانات ادبی و فکری جدید بدور ماند.

آسان است که با کمک تذکرة‌های شاعرانی که نامشان مذکور افتاد و تذکرة شاعرانی که به دوران‌های بعدتری تعلق داشتند فهرستی از صد یا دویست شاعر کم‌شهرت‌تر دوره قاجار تهیه کرد ولی ذکر ده یا دوازده شاعر که سنت متقدمین را تقلید کرده‌اند برای ما کافی است. البته لزومی ندارد آنها را در ارتباط با پادشاهانی که ممدوحشان بوده‌اند طبقه‌بندی کنیم ولی دسته‌بندی آنها از لحاظ تاریخی کار را راحت‌تر می‌کند.

وصال^۳ و خانواده‌اش - از حسن اتفاق چند تن از فرزندان و نواده‌های وصال (میرزا شفیع معروف به میرزا کوچک) را که به سال ۱۸۴۶ م / ۱۲۶۲ هـ. ق وفات یافته بود در بهار ۱۸۸۸ م^۴ در شیراز ملاقات کردم. آنها همگی اعضاء یک خانواده بزرگ و بدون

۱. غیر از سعدی و مولوی. ح.

۲. در حوالی همین ایام بود که آنها از پرداخت هزینه برای چاپ متون مربوط به شرق خودداری کردند و از این رو لطمه بزرگی بر شرق‌شناسی وارد آوردند. ب.

۳. درباره وصال و خانواده‌اش رک: خاندان وصال، تألیف دکتر ماهیار نوابی و گلشن وصال از نورانی وصال. ح.

۴. نگاه کنید به کتاب یکسال در میان ایرانیان، صفحات ۸-۲۶۷ و همچنین ص ۱۱۹. ب.

استثناء شاعر بودند که در میانشان دو برادر به نامهای فرهنگ و یزدانی دیده می‌شدند. یزدانی به همراه پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص به همت آمده بود. وصال سه پسر بزرگتر از اینها هم داشت که بزرگترینشان «وقار» هنگامی که رضاقلی خان هدایت او را به سال ۱۸۵۷-۸ / ۱۲۷۴ ه. ق در تهران دید در حدود چهل و دو سال داشت و فرزند دوم به نام میرزا محمود طبیب که تخلصش حکیم بود به سال ۱۸۵۱ م / ۱۲۶۸ ه. ق وفات یافته بود. فرزند سوم به نام داوری که نمونه‌ای از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی ایران خود، صفحات ۴۱-۴۲ به ترجمه انگلیسی ذکر کرده‌ام نمی‌دانم در چه سالی وفات یافته است. به نظر نگارنده چون اشعارش چاپ نشده است در اینجا متن فارسی ترجمه انگلیسی مذکور را می‌آورم. این متن از نسخه خطی کوچکی که برگزیده اشعارش^۱ می‌باشد و دوست مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان، یکی از مشتاقان و حامیان او، در زمستان ۱۸۸۷-۸ م / در تهران به من داد، اقتباس شده است.

دوبند از مسقط داوری:

ای بچه عرب صبحک الله بخیرا صبح است صبحی بده آن ساغرمی را
زان می که بقطب اربدهی جرعه ویرا برپات بساید سراکلیل جدی را
گردند بناتش بفدا چون توئنی را
چون چرخ زنی گرد خم باده جدی وار
گر نیست ترا باده یکی شیشه ببر کش برخیز و عبا را عربی وار بسر کش
همچون عربان دامن خود تا بکمر کش یکدست عبا شیشه بدان دست دگر کش
با دامن ترممت از آن دامن تر کش
وزخانه برو تا بدرخانه خمار

پاداش ناچیز برای یک مداح جدید - این که از دوست عزیزم نواب ذکری کرده‌ام مرا به یاد واقعه عجیبی می‌اندازد که در هنگامی که در اوایل سال ۱۸۸۸ م (۱۳۰۵ ه. ق) در تهران میهمانش بودم، روی داده و بیانگر این است که شاعری در ایران امروز با شاعری در روزگاران خوش دیرین چقدر فرق دارد چون در آن وقت‌ها به خاطر یک شعر خوب که با سلیقه ممدوح سازگار می‌آمد دهان شاعر را با طلا یا مروارید پرمی‌کردند. روزی شاعر گمنامی که حتی نامش را هم فراموش کرده‌ام به خانه نواب آمد و از او اجازه

۱. این منتخبات را من به شماره Y.I. در مجموعه نسخ خطی خود گرد آورده‌ام. تمام مسقط دارای هشت بند است که فقط دو بند اولش در اینجا ذکر می‌گردد. ب.

20/1

کتابخانه

ما زین پناهیان خاطر پاک پیش
رغمی غایب لار بولمان پیش

تنگ خود کبریت دم در غم کج
کز زنده بود پیش ز نمرن بوی

تا کی این کنم که چه خواهم در دوا این
ای برادر کمن از شمعان پیش

کسی از این دهم خبر روزی معذور
کیستم یغی خور و بر جت پیش

تا بخویش آن دل چکانه کنی زام صال
بایدت بردی ز محنت چکانه ویش

عاقبت خواهی دوازده ضعیفان طلبی
مریت باید و دلهای غریزان ربوبیش

مرعی کز غمی داغ نسب بر سر دماغ
چاره چون ننگی شین من بر پیش

غرق در این غم کشی با عجب کجاست
خند سپوده ز غم دست بوی پیش

ما زین با جفا ترک محبت نسیم
که مرا وصل مست ز یاد تو پیش

شبه العبد المذنب



گرفت شعری را که در مدح او سروده است بخواند. پس از خواندن شعریک تومان (که در آن زمان تقریباً شش شیلینگ ارزش داشت) به او داده شد و شاعر ظاهراً با رضایت کامل خانه را ترک کرد. ولی چون این مبلغ بسیار ناچیز بود چند تن از دوستان نواب از این که وی راه زندگى شاعر را تغییر داده و این تصور را در ذهن او ایجاد کرده که با شعر گفتن می‌تواند زندگانی آبرومندی داشته باشد، نواب را مورد نکوهش قرار دادند.

دلیل دیگر بر انحطاط مداحی — جای شک نیست یکی از دلایلی که سبک

قدیمی شعر به ویژه قصیده‌سرایی و مداحی را متروک کرده است همین است که مذکور افتاد. دلیل محکم‌تر وضعیت مطبوعات است از زمان انقلاب ۱۹۰۵ — ۶۶ م چون اکنون شاعر گرایش بیشتری به گفتن شعر برای کل توده مردم دارد تا برای ممدوح خاصی.

شاعران انتقالی دوران انقلاب — بهترین نمونه این انتقال در مورد شاعرانی چون

میرزا جهانگیرخان شیرازی^۱ نگون‌بخت صدق می‌کند چرا که او صاحب امتیاز و مسؤول هفته‌نامه صوراسرافیل یعنی ثمره انقلاب بود. زندگى، مرگ و فعالیت‌های ادبی اش را در ارتباط با آن نهضت ملی به تفصیل در آثار قبلی از چون انقلاب ایران و شعر و مطبوعات ایران جدید مورد بحث قرار داده‌ام. در همین اواخر بود که او را به عنوان نویسنده و شاعر انقلاب شناختم تا این که دوست عزیز و شاگرد سابقم آقای دبلیو. ای. اسمارت (W.A. Smart)، یکی از دلسوزترین کارمندان کنسولگری انگلیس، که تا کنون از این کشور به ایران فرستاده شده نسخه خطی^۲ بزرگى (۲۹۲ صفحه) بدون عنوان، بی نام، بی آغاز و ناقص که در آن شرح احوال سی و هشت شاعر، که غالباً اهل فارس بودند و یا تا سال ۱۹۱۰ م (۱۳۲۸ ه. ق) هنوز زنده بوده و یا در عرض چهل سال گذشته وفات کرده بودند، برای من فرستاد. از میان این شاعران ذکرى هم از میرزا جهانگیرخان (صفحات ۷۴ — ۷۷) شده است و نمونه‌هایی از اشعار قبل از انقلابش داده شده و در ضمن آنها شعری است که از تهران خطاب به دوستان شیرازی اش ارسال کرده که کاملاً به سبک قدیم است و آثاری از ویژگی‌های شعر جدید در آن دیده نمی‌شود. دو «شاعر انتقالی» دیگر که در این مجموعه جالب ذکر شده و از دیگران کم اهمیت‌تر نیستند ابوالحسن میرزا^۳، نوۀ فتحعلی شاه متولد به سال ۱۸۴۸ م /

۱. مدیر روزنامه صوراسرافیل که در باغشاه در سال ۱۳۲۶ ه. ق (۳ تیرماه) او را خفه کردند، شرح حالش در لغت‌نامه و نیز در تاریخ مشروطه کسروی آمده است. ح.

۲. به شماره ۱۹. ۱. در کتابخانه شخصی نگارنده موجود است. ب.

۳. شیخ الرئيس ابوالحسن میرزا بسال ۱۳۳۶ ه. ق وفات یافته و ادیب و دانشمند و مرد سیاست و نماینده دوره دوم مجلس

۱۲۶۴ هـ. ق، ملقب به حاجی شیخ رئیس است که به عنوان یک نویسنده سیاسی و فلسفی و از مبلغین جدی عالم اسلام به شمار می آید. او نیز شعر می سرود و اشعارش که بیشتر جنبه سیاسی داشت به سبک قدیم گفته می شد. تخلصش حیرت (صفحات ۱۰۲-۱۰۹ نسخه خطی نگارنده) بود. شخص دیگر روزنامه نگار معروف ادیب الممالک^۱ (متولد به سال ۱۸۶۰-۱۲۷۷ هـ. ق) است که سه پشت او به میرزا عیسی قائم مقام می رسید و با تخلص امیری فراهانی (صفحات ۳۹-۵۰ نسخه خطی نگارنده) شعر می سرود. بنابراین شاعران جدید عهد انقلاب، به استثنای شاعران کم سن و سال تر که از زمان وقوع آن واقعه تاریخ ساز ظهور کرده اند، اغلب شاعران مکتب قدیم بودند و به اندازه ای علاقه و نرمش داشتند که بتوانند خودشان را با شرائط جدید وفق بدهند. اما خود ایام انتقال مانند هر دوران انتقال تاریخی دارای حد و مرزی مشخص است و حد و مرزش در سالهای ۱۹۰۶-۷۰ هـ. ق قرار دارد.

انواع قدیم شعر در خطر نابودی نیست - البته هنوز هم اشعار بسیاری به سبک قدیم سروده می شود و نگارنده این افتخار را داشته که در شصتمین سال روز تولدش (۷ فوریه ۱۹۲۲ م) آلبوم شعری از اشعار شانزده نفر از مشهورترین و برجسته ترین شاعران معاصر را به علاوه یک قصیده جداگانه عهده الامان کتاب که او را باید بن و نتوچلینی^۲ ایران معاصرش خواند، به رسم هدیه دریافت نماید. هیچ دلیلی وجود ندارد که از فراموشی و خاموشی سبک های قدیم شعری نگران باشیم. قصاید مدیحه ای (در مقابل قصاید فلسفی و اخلاقی) احتمالاً به دلایل مذکور روز به روز کمتر گفته می شوند ولی مثنوی، غزل و رباعی تا زمانی که عشق، عرفان و لطیفه گوئی در میان ایرانیان رایج است باقی خواهند ماند.

^۱ بوده است. آثار نظم و نثر شیخ رئیس، بنام «منتخب النفیس» به چاپ رسیده و ترجمه حالش به قلم خود او در آغاز کتاب از صفحه ۵ تا ۲۶ درج شده است. ح.

۱. نگاه کنید به صفحات ۳۷-۳۹ کتاب مطبوعات و شعر ایران امروز نگارنده. ب.

دیوان ادیب الممالک به تصحیح وحید دستگردی چاپ شده است و شرح حال او در مقدمه دیوان درج است. وفات ادیب الممالک بسال ۱۳۳۶ هـ. ق روی داده. او علاوه بر شاعری، روزنامه نگار نیز بود و روزنامه ادب را اداره کرده و انتشار می داده. پس از آن سردبیر روزنامه مجلس شده و بعداً خود روزنامه عراق عجم را منتشر ساخته و مدتی هم مدیر روزنامه نیمه رسمی آفتاب بوده است (مقدمه دیوان ص ک).

شعر ادیب الممالک انتقاد از اوضاع زمان بسیار دارد و از این جهت ممتاز و قابل توجه است. راجع به اختلاف در تاریخ وفات او مطلبی در حاشیه ۴ ص ۲۹۹ نوشته ایم، به آنجا مراجعه شود (بعضی ۱۳۳۵ هـ. ق ذکر کرده اند). ح.

۲. Benvenuto Cellini حکاک و خطاط و مجسمه ساز معروف ایتالیایی. م.

تذکره شاعران عصر جدید^۱ — بعد از گفتن این نکته های آغازین و مقدماتی درباره شعر دوران اخیر اکنون ضروری است برخی از نمایندگان اصلی آن را در اینجا ذکر کنیم.

مجمع الفصحاء، ریاض العارفین و متمم روضة الصفا — منابع اصلی ام در مورد شاعرانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ م (۱۲۸۷ هـ. ق) به اوج شهرت خود رسیده اند سه کتاب آن نویسنده پرکار رضاقلی خان است که تخلصش هدایت بوده: یکی تذکره بزرگ شاعران ایرانی به نام مجمع الفصحاء^۲ است، دیگری تذکره کوچکتري است به نام ریاض العارفین^۳ که بیشتر درباره شاعران عرفانی است و سومی متمم روضة الصفا^۴ میخواند است که آن تاریخ مشهور را تا حدود سال ۱۸۵۷ م ادامه می دهد و این کتاب تاریخ هنگامی که مؤلف آن در سال ۱۸۵۵ — ۶ / ۱۲۷۲ هـ. ق از سفارت خوارزم بازمی گشته قریب به اتمام بوده و مؤلف در سفارت نامه خود که نسخه فارسی آن با ترجمه فرانسه اش^۵ توسط ام. سی. اچ. شفر در سال ۱۸۷۶ — ۹ م به چاپ رسیده، به آن اشاره می کند. در پایان جلد نهم^۶ روضة الصفا (جلد دوم ملحقات) که به آخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی می شود، چندین صفحه (که متأسفانه بی شماره است و نمی شود پانویس صحیح داد) به سیاستمداران، شاعران، فقها و دیگر اشخاص برجسته و معروف آن دوره اختصاص داده شده است که در آنها گاهی اطلاعات مربوط به زندگانی شان، که در دو رساله متقدم تر پیدا نمی شود، یافت می گردد. از این سه منبع تا آنجا که امکان داشت مطالبی استخراج گردیده که خواهیم آورد.

تذکره دلگشا — نگارنده همچنین از یک نسخه خطی نایاب (که احتمالاً به خط

۱. مقصود عصر و زمان مؤلف است (قرن سیزده و اوائل قرن چهارده هجری قمری). ج. ح.
۲. مجمع الفصحاء پس از چاپ اول با حواشی و مقدمه دکتر مظاهر مصفا چاپ شده و در موارد مختلف به آن اشاره کرده ایم. ح.
۳. ریاض العارفین بکوشش حامد ربانی چاپ شده و بارها به آن اشاره کرده ایم. ح.
۴. متمم روضة الصفا، بنام روضة الصفا ناصری مجلدات هشت و نه و ده روضة الصفا میخواند را تشکیل می دهد (انتشارات خیام)، و در مواردی به صفحات آن اشاره داشته ایم. ح.
۵. شرح کوتاهی از این آثار و دیگر آثار چاپ شده همان نویسنده در فهرست کتاب های فارسی منتشر شده در موزه بریتانیا (لندن، ۱۹۲۲ م) ستون های ۱ — ۶۳۲ که کتابی جالب اثر آقای ادواردز (Mr. Edwards) است دیده می شود. ب.
۶. در جلد نهم روضة الصفا (جلد دوم ملحقات، چاپ خیام، صفحه ۶۳۵ بیند) مطالب مورد توجه مؤلف درج شده است. ح.

خود نویسنده است) به نام تذکره دلگشا^۱ اثر میرزا علی اکبر شیرازی استفاده کرده است که این کتاب شرح حال شاعران معاصر است. میرزا علی اکبر شیرازی خود با تخلص بسمل شعر می‌گفته و این کتاب را در حدود سالهای ۱۸۲۰-۲۱ م / ۱۲۳۷ هـ. ق نوشته است. این نسخه خطی نفیس سراسر به خط درشت نسخ و با سرلوحه و عنوان‌های مذهب نوشته شده و سابقاً به مرحوم سِر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشت و اکنون در کتابخانه نگارنده به شماره ۱۸. ثبت شده است. رضاقلی خان هدایت از این اثر و نویسنده آن (که در جوانی در شیراز او را می‌دید) هم در مجمع الفصحاء^۲ (جلد دوم، صفحات ۸۲-۸۳) و هم در ریاض العارفین^۳ (صفحات ۲۴۳-۲۴۴) یاد کرده است.

(۱) سحاب^۴ (متوفی به سال ۷-۱۸۰۸ م / ۱۲۲۲ هـ. ق) - سید محمد

اصفهانی متخلص به سحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل قبل به عنوان تنها شاعر برجسته قرن هجدهم (قرن دوازدهم هجری قمری) به او اشاره شد. رضاقلی خان هدایت (مجمع الفصحاء،^۵ جلد دوم، ص ۲۰۷-۲۱۱) می‌گوید که فتحعلی شاه، ممدوحش، او را بسیار محترم می‌شمرد و سحاب علاوه بر مدح او کتاب خاطراتی (ظاهراً از شعرا) به نام رشحات سحاب برای او نگاشته که تا کنون نگارنده از آن اطلاعی ندارد و این دیوان مشتمل بر حدود پنج هزار بیت است. ابیات زیر که در ذم غرور و گستاخی برخی از شاعران می‌باشد تا حدودی جالب توجه است :

کس را کمال نفس به جز حسن حال چیست و آن را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ‌تر در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست

۱. تذکره دلگشا تألیف حاج علی اکبر نواب شیرازی متخلص به بسمل است که در ۱۲۳۷-۱۲۴۰ هـ. ق تألیف شده و شرح حال شعرای معاصر مؤلف را دربر دارد، مرکب از یک گلزار و دو بوستان و خاتمه و لاحقه است (تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۳۸ با نقل شرح حال بسمل از همان تذکره). ح.

۲. مجمع الفصحاء با حواشی دکتر مظاهر مصفا، (ج ۴، ص ۱۸۳). ح.

۳. ریاض العارفین بکوشش حامد ربّانی، ص ۴۱۰. در این کتاب جز تذکره دلگشا آثار دیگری هم از بسمل نقل شده از جمله: نور الهدایه و شرح سی فصل خواجه نصیر و حاشیه بر تفسیر بیضاوی. نیز رک: حقیقة الشعراء تصحیح دکتر نوائی، ج ۱. ح.

۴. مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۲۱۱. ب.

مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۵۲-۴۵۹، و برای مآخذ دیگر شرح جال او رک: فرهنگ سخنوران، ص ۲۶۱. ح.

۵. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۴۵۲-۴۵۹. ح.

یک تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ
از بهر مصرعى دو که مضمون دیگرست
شعر اصلش از خیال بود حُسنش از محال
از چند لفظ یاوه: نزد لاف برتری
صدنوع از این کمال بر اهل رأی و هوش
گیرم که نظم بحر دُر و کان گوهرست
ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست
چندین خیال جاه و تملّای مال چیست
تا از خیال این همه فکر محال چیست
هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست
با حسن ذات عامی نیکو خصال چیست
با نثر کلک داور دریا نوال چیست

(۲) مجمر^۱ (متوفی به سال ۱۸۱۰ - ۱۱/م ۱۲۲۵ هـ.ق) - شرح زندگى

سید حسین طباطبائی اردستانی (نزدیک اصفهان) را که لقب مجتهد الشعرائى داشته رضاقلی خان در هر سه اثرى که قبلاً مذکور افتاد داده است. ورود او به دربار شاه مدیون همشهرى و شاعر همکارش میرزا عبدالوهاب نشاط بود که هجده یا نوزده سال پس از دوست خود بدرود زندگانی گفت. به نظر مى‌رسد مجمر در ایام جوانی بدرود زندگى گفته چرا که رضاقلی خان هدایت پس از ستایش شعر او که مجموعه اندکی از آن در دست است گوید: «اگر دیر زیسته بود، همانا ترقی کلی مى‌نمود» اما در هر حال او یکی از پنج شاعر این دوره است که دوست قدیمی و عزیز حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی او را از شعراى درجه اول مى‌شمارد^۲. نسخ اشعار مجمر نایاب است ولی در موزه بریتانیا نسخه‌ای از کلیات او یافت مى‌شود^۳. از اشعارى که رضاقلی خان برگزیده چیزى که قابل ذکر باشد نمى‌یابم اما دو لغز زیر را که اولی درباره باد و دیگری درباره قلم است از تذکره دلگشا^۴ به عنوان نمونه‌هایی از آثارش ذکر مى‌نمایم:

لغز باد^۵

چيست آن پيك مبارك مقدم فرخ جناب
نافه اش در دامن و اندر گريبانش عبير
روز و شب اندر تحرّك سال و مه اندر شتاب
عنبرش در جيب و اندر آستينش مشك ناب
رهروى بى پا و سر ديوانه‌اى بى عقل و هوش
عاشقى بى خان و مان آواره‌اى بيخورد و خواب

۱. دیوان مجمر با مقدمه‌ای در شرح حال او بقلم استاد محیط طباطبائی چاپ شده است (از انتشارات کتابفروشى خیام، سال ۱۳۴۵ شمسی). ح.

۲. شاعران دیگر عبارتند از فروغی، صبا، نشاط و قآنى در درجه اول، وصال و رضاقلی خان هدایت در درجه دوم و وقار و سروش در درجه سوم. ب.

۳. به شماره ۳۵۴۳. نگاه کنید به B.M.P.S، شماره ۳۵۴، صفحات ۳-۲۲۲. ب.

۴. در صفحات قبل، از این تذکره سخن گفته‌ایم. ح.

۵. دیوان مجمر، ص ۸۹؛ این اشعار آغاز قصیده است و به مدح مى‌انجامد. ح.

کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل عشاق از زلف بُتان گاه باشد در سلاسل گاه بود در پیچ و تاب
مرده گاه از اوزمین وزنده گاه از اوج جهان چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب

لغز قلم^۱

گلبن باغ نفس ناطقه را من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز و هم عبیر افشان لب دلدار و زلف جانانم
در دُرافشانی و گهر ریزی طبع دستور و دست سلطانم

(۳) صبا^۲ (متوفی به سال ۱۸۲۲ - ۳/م ۱۲۳۸ ه. ق) - فتحعلی خان

کاشانی متخلص به صبا ملک الشعراء دربار فتحعلی شاه بود. رضاقلی خان هدایت که احوال او را در هر سه جلد کتاب سابق الذکر نوشته است می گوید تقریباً از هفتصد سال به این طرف شاعری همانند او در ایران ظهور نکرده و بعضی از منتقدان شاهنشاهنامه^۳ او را بر شاهنامه^۴ فردوسی ترجیح می دهند. او همچنین آثار دیگری به نامهای خداوندنامه، عبرت نامه، و گلشن صبا دارد و دیوانش مشتمل بر ده یا پانزده^۵ هزار بیت است. زمانی حاکم قم و کاشان بود اما در اواخر خود را در بست در اختیار شاه گذاشت و خدمت او نمود. در جوانی شاگردی همشهری اش صباحی شاعر می کرده است. صباحی از معاصرین هاتف و آذر بوده و بنا به قول مجمع الفصحاء در سال ۱۷۹۱ - ۲/م ۱۲۰۶ ه. ق وفات یافته است. فرزند ارشدش میرزا محمدحسین خان متخلص به ادیب پس از او به مقام ملک الشعراء رسید. اشعار صبا بیشتر جنبه مداحی داشته و لذا برای ما زیاد جالب نیست ولی موسیقی کلامی

۱. دیوان مجمر، ص ۲۱؛ آغاز قصیده ای که به مدح می رسد. ح.

۲. ریاض العارفین، ص ۲۶۴. شاهنشاهنامه به سال ۱۸۹۰ م در بمبئی چاپ سنگی شده. ب.

۳. در این باره به نظر خود فتحعلی خان صبا در پایان عمرش باید توجه کرد که نوشته اند: «چهار روز قبل از وفات روزی برادر و کسان و اولاد خود را خواسته صحبت از شعر در میان آورد. آنگاه یکی را گفت از خداوندنامه بخوان، بخواند؛ بعد دیگری را گفت که از شاهنشاهنامه پاره ای بخوان، او نیز برخواند؛ پس از آن گفت شاهنامه فردوسی را هم بیاورید و بعضی از آن بخوانید، حاضر کرده گشودند و اتفاقاً اول صفحه این بیت بود که:

«شود کبوه آهن چو دریای آب اگر بشنود تمام افراسیاب»

به محض شنیدن این شعر حالش دگرگون شد و همانا دریافت تفاوت اشعار خود را با استاد.» (مجله یادگار، سال ۵، شماره های ۱ و ۲ نقل از حدیقة الشعراء؛ از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور، ج ۱، ص ۲۳؛ و حدیقة الشعراء تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۲، ص ۹۷۰ - ۹۷۱). ح.

دیوان فتحعلی خان صبا با تصحیح و مقدمه محمدعلی نجاتی بچاپ رسیده است. ح.

خارق العاده آن دربخشى از قصيدهاى كه در تذكرة دلگشا آمده است (ونگارنده لزومى به ترجمه آن نمى بيند چون زيبايى آن منحصرأ در صورت آن است) در اینجا قابل ذكر است:

عیدست و عشرت را بقا بر درگه شه ره نما
در دم نوای مهربا بر لب سرود آفرین
عیدست و شاهان جهان گویان بهی در آستان
برخاست بانگ باز هان بنشست شاه رادهین
شهزادگان خورشید فر بر کله پروین سپر
بر جانسان پا تا بسر در آفرین جان آفرین
بر ز آسمان شان پایگه بل آسمان شان خاک ره
دیدار رشک مهر و مه گفتار رازداد و دین
شه را مهین بر آستان با شه سرایان داستان
گوهر فشان بر آستان چندانکه شه از آستین
فضل و هنر آب و گلش آسان از آن هر مشکش
گنج جواهر در دلش گنجور قدرت را دفین
در پیشگاهی کآسمان بنهاده سر در آستان
عکسى از آن باغ جنان فرشى بر آن عرش برین
شاهنشاه فرخنده خو با صدر اعظم راز گو
گلبرگ رو کافور مو، آن پس نگر این پیش بین
برجیس سان خورشید سا آن در سخن این در سخا
چون پور پیر برخیا چون رود راد آبتین
کار آگهی فرخ لقا از آن صفاهان در صفا
بر رنج درویشی دوا بر گنج سلطانی امین
بر تر ز گردون پایه اش افزون ز انجم مایه اش
زین دو بهین پیرایه اش روی نکورای رزین
زیب بساط شه نشاط آری نشاط و انبساط
اطفال معنی را قماط از کلک و از حبرانگبین
هر طفل معنی کآورد گر بخردش از جان خرد
ندهد بلی چون بگذرد ناقص ثمن مثنی ثمین
(۴) نشاط^۱ (متوفى به سال ۱۸۲۸ - ۹م / ۱۲۴۴ هـ.ق) - چون از میرزا

۱. گنجینه نشاط (دیوان او) به تصحیح دکتر حسین نخمى چاپ شده است. ح.

محمدقلی افشار متخلص به الفت (متوفی به سال ۱۸۲۴ - ۵ / ۱۲۴۰ ه. ق) و آقا علی اشرف متخلص به آگاه (متوفی به سال ۸ - ۱۸۲۹ م / ۱۲۴۴ ه. ق) که برادر کوچک «بسمل» شاعر بوده است و رضاقلی خان هدایت هر دو را شخصاً می‌شناخته، بگذریم به میرزا عبدالوهاب اصفهانی، خطاط و شاعر معروف و استاد سه زبان عربی، فارسی و ترکی می‌رسیم. بعد از این که تقریباً تمام دارایی خود را به علت مهمان‌نوازی و بخشندگی بی حد و اندازه نسبت به شاعران، عارفان و ادیبان از دست داد مورد توجه فتحعلی شاه قرار گرفت که وی او را ملقب به «معمدالدوله» کرد، در غزل‌سرایی از دیگران پیشی گرفت و بهترین اثرش گنجینه نام دارد. ماده تاریخ زیر تاریخ وفات او را (به سال ۱۲۴۴ ه. ق) می‌دهد:

«از قلب جهان نشاط رفته»

(۵) میرزا ابوالقاسم قائم مقام (مقتول به سال ۱۸۳۵ م / ۱۲۵۱ ه. ق) - دو

شخص برجسته، یکی پدر و دیگری پسر، دارای این لقب بودند (که معنی آن مشابه نایب یا معاون و جانشین است). میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ که وزیر عباس میرزا بود به سال ۱۸۲۱ - ۲ / ۱۲۳۷ ه. ق وفات یافت و پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مرگ فتحعلی شاه مغضوب واقع شد به دست جانشینش محمد شاه در بیست و شش ژوئن ۱۸۳۵ م^۱ (سلخ صفر ۱۲۵۱ ه. ق) به قتل رسید. این شخص اخیر از نظر ادبی بیشتر قابل توجه است و اگرچه با تخلص ثنائی اشعاری سروده بیشتر به عنوان نثرنویس معروف است. هموطنانش مراسلات بی شمار چاپ شده‌اش را به عنوان سرمشق سبک^۲ خوب قلمداد می‌کنند. نگارنده مجموعه‌ای از نوشته‌هایش را، چه منشور چه منظوم، در اختیار دارد که به امر شاهزاده فرهاد

۱. نگاه کنید به تاریخ ایران اثر آر. جی. واتسن*، صفحات ۲۷۱ - ۲۷۲ و ۲۸۷ - ۲۸۸. اظهار نظر او در مورد اخلاق این وزیر با اظهار نظر رضاقلی خان** اختلاف فاحش دارد. ب.

* ترجمه عباسقلی آذری، ص ۱۹۸. ح.

** رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۴، ص ۱۹۴): «شرح حال مفصل او در ملحقات روضة الصفا (ج ۱۰، ص ۱۶۲ - ۱۶۶) و آنجا نوشته است: «تشید مبانی صدارت و وزارت خود را در استبداد رأی و استقلال در امر صواب و خطا همتی شمرده و هیچ یک از محرمان و مقربان را... در وساطت و دخالت مدخل نمی‌داد...» و شرح حال و اعمال و رفتار کاملاً مفصل تر او در صدر التواریخ محمد حسن خان اعتماد السلطنه مذکور است (چاپ محمد مشیری، ص ۱۱۷ - ۱۵۱). ح.

۲. راجع به مختصات سبک قائم مقام رک: سبک‌شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۵۰ - ۳۵۱؛ بهار می‌نویسد: «پیرو مکتب گلستان سعدی است، اما نمکی از خود دارد». ح.

میرزا به سال ۱۸۶۴ - ۵ / ۱۲۸۱ هـ. ق گردآوری شده و به سال ۱۸۶۵ - ۶ م / ۱۲۸۲ هـ. ق در تبریز^۱ چاپ سنگی شده است. این مجموعه بیشتر شامل نامه‌هایی است خطاب به اشخاص برجسته و معمولی معاصر او که به ندرت دارای تاریخ بوده^۲ ولی از لحاظ حجم بخش بزرگی از مجموعه را دربر می‌گیرد. بسیاری از این نامه‌ها اسناد سیاسی محسوب می‌شوند که دارای اهمیت تاریخی می‌باشند مانند نامه معذرت خطاب به تزار روسیه برای قتل گریبایدوف و همراهانش در تهران در ۱۱ فوریه ۱۸۲۹^۳ که در اینجا به عنوان نمونه سبک قائم مقام ارائه می‌گردد:

نامه^۴ شاهنشاهی به امپراطور اعظم در باب گذشتن خون ایلچی به آن طور که خواهش کرده بودند،

«اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار وحی و توانا وجودی بی مثل و مانند مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظلم پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد، و درود نامعدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد، و بعد، بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب و فرّ شهریار بحر و برّ برادر والا گهر خجسته اختر امپراطور ممالک روسیه و مضافات که دولتش با جاه و خطر است و رایش با فتح و ظفر مخفی و مستور نماناد که ایلچی آن دولت را در پای تخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگذاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد، لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا^۵ را بپای تخت دولت بهیئه روسیه فرستاد، حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی اُمّانی این دولت را در تلونامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق

۱. منشآت قائم مقام، گردآورده فرهاد میرزا در تهران بوسیله انتشارات اسلامیة نیز بچاپ رسیده است. ح.

۲. شوال ۱۲۳۸ هـ. ق (ژوئن - ژوئیه ۱۸۲۳ م) قدیم‌ترین تاریخی است که من یادداشت کرده‌ام. ب.

۳. شرح این حادثه تاریخی به تفصیل در کتاب آر. جی. واتسن* (همان، صفحات ۲۴۷-۲۵۷) داده شده است. ب.

* ترجمه عباسقلی آذری ص ۱۷۳. ح.

۴. منشآت قائم مقام چاپ انتشارات اسلامیة، ص ۴۴. ح.

۵. نگاه کنید به کتاب آر. جی. واتسن، صفحات ۲۵۴-۲۵۶. او فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی شاه بود. ب.

* همان ترجمه، ص ۱۷۶. ح.

[که] مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر کرا از اهالی و سگان دارالخلافه گمان می‌رفت که درین کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی تواند داشت باندازه استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم، بالا تر از اینها همه پاداش و سزائی بود که نسبت به عالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفا و اقتدائی که زمره خواص و عوام باو داشتند بواسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غایله ایلچی در دایره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گزارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را به فرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم. امید از درگاه پروردگار داریم که دم بدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته به آمد و شد رسل و رسایل متأكد و متضاعف گردد والعاقبة بالعافیه، تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵»

روس منحوس — این نامه اگر چه رسماً از سوی فتحعلی شاه فرستاده شده بود ولی در واقع به وسیله قائم مقام نوشته شد. البته برای او باید تلخ و ناگوار بوده باشد که از روی ناچاری نامه‌ای با این همه فروتنی و ادب برای روسها بنویسد زیرا در شعری به یادبود پیروزی عباس میرزا بر آنها و ترکان می‌گوید^۱:

روم شوم و روس منحوس از دو جانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد
و در یکی از نامه‌هایش به میرزا بزرگ نوری که بعد از صلح با روسها (احتمالاً در سال ۱۸۲۸ م / ۱۲۴۳ هـ. ق) برای او نوشت از این که دیگر جرأت ندارد از روس منحوس سخن به میان آورد ابراز تأسف می‌کند: «تالان سیم که در مقدمه روس می‌ترسم بگویم منحوس.»
میرزا تقی خان امیرکبیر — یک صدراعظم با تقوی تر و بزرگ تر که سرانجام خوشی نداشته و بعد از قائم مقام به وزارت رسیده میرزا تقی خان امیرکبیر است.^۲ او در ساده کردن

۱. مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۸۸. ب.

۵. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۹۶. ح.

۲. برای شرح بیشتر درباره شخصیت او نگاه کنید به همان کتاب آر. جی. واتسن، صفحات ۴۴ — ۴۶. ب.

سبك مكاتبات ادارى كوشش هاى بسيار نمود ولى نامه هاى قائم مقام اگر چه ممكن است به نظر اشخاصى كه با سبك مطنطن دوران قبل آشنا نيستند چندان ساده نيايد اما نشانه پيشرفت عظيمى است در ادبيات، زيرا نثر را از عبارت پردازى و سجع بافى ملال انگيزى كه ساليان دراز فصاحت و اعجاز شمرده مى شد رهاى بخشيد و احتمالاً قلم قائم مقام، چنانكه قبلاً مذكور افتاد، مورد احترام زياد و پسند ايرانيان معاصر قرار گرفت. اگر اين نامه ها با حواشى و تعليقات چاپ شود مسلماً از نظر ادبى و تاريخى ارزشمند خواهد بود و امكان دارد توجه محققان زبان و ادب فارسى را كه دايره تحقيقايشان به گذشته قديم منحصر نمى گردد، به خود جلب نمايد.

(۶) وصال^۱ (متوفى به سال ۱۸۴۶ م / ۱۲۶۲ هـ. ق) و پسران او— در صفحات قبل نامى از وصال برده ام و اشاره کرده ام كه افتخار ملاقات با برخى از پسران و نوه هاى با ذوقش را در بهار سال ۱۸۸۸ م (۱۳۰۵ هـ. ق) در شيراز داشته ام. هموطنانش عموماً او را يكي از برجسته ترين شاعران عصر جديد مى دانند و هم رضاقللى خان در سه^۲ كتابش به تفصيل از او سخن مى گويد و هم بسمل شاعر در تذكرة دلگشا^۳ هر دو شخصاً با او آشنائى داشته اند و نفردوم خيلى به او نزديك بوده. اسم كاملش ميرزا [محمد] شفيع بوده ولى همه به او «ميرزا كوچك» مى گفتند و او شيرازى بود. بسمل در مورد مهارتش در خطاطى، موسيقى و شعر مبالغه ها کرده و او را «عديم المثال» مى خواند و از شخصيت بارز و وفائش در دوستى تمجيدها مى كند ولى او را «اندكى زودرنج» توصيف مى نمايد و رضاقللى خان هم در روضة الصفا^۴ همين مورد را تأييد مى كند و مى گويد هنگامى كه فتحعلى شاه ضمن تعريف كردن از او وى را «باسراف كمالات نسبت داد» بسيار رنجيده خاطر گرديد. مى گويند دوازده هزار بيت شعر گفته است كه به علاوه قصايد و غزليات عبارتند از مثنوى بزم وصال^۵، ادامه و تكميل فرهاد و شيرين^۶ وحشى كه گويند در اين اثر اخير «فرهاد و شيرين وحشى را

• پيش از اين درباره اميركبير مراجع و مآخذ ديگر داده ايم. ح.

۱. ديوان وصال بچاپ رسيده است، براى شرح حال و آثار او به كتاب خاندان وصال تأليف دكتر ماهيانوابعى مراجعه شود. ح.

۲. روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۳۲؛ مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۶، ص ۱۰۹۱ — ۱۱۳۱؛ رياض العارفين، ص ۵۷۶ — ۵۹۶. ح.

۳. راجع به اين تذكرة، رك: حاشية ۱، ص ۲۷۰. ح.

۴. ج ۱۰، ص ۱۳۲. ح.

۵. بزم وصال تقليد از شاهنامه فردوسى است. ح.

۶. درباره فرهاد و شيرين وصال در ذيل «شيرين و فرهاد» وحشى بافتى سخن گفته ايم، به آنجا مراجعه شود. ح.

تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته.» همچنین اطواق الذهب^۱ زمخشری را به فارسی ترجمه کرده است. بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده است فقط ۲۱۳ بیت از او ذکر کرده که از میانشان ابیات زیر منحصر به فرد بوده و نمونه خوبی از آن چیزی است که علمای علم بدیع فارسی آن را «المدح بمایشبه الذم»^۲ می‌گویند زیرا که مطلع قصیده این است:

هر کس شها ز بحر و برو چرخ و اختر است اقرار می‌کنند که خسرو ستمگر است
مطلع این قصیده چنان سروده شده که در درباریان حیرت و اضطراب ایجاد کند تا این که در ابیات بعد گفته می‌شود: ناله بحر از این سبب است که شاه بی اندازه می‌بخشد و فریاد کوه به این دلیل بلند است که شاه طلای خزاین خود را همچون خاک بر زمین می‌ریزد و ستارگان از آن جهت گله می‌کنند که مهمانان شاه در تعداد و شکوه آنها را در خسوف افکنده‌اند و غیره. چون این تشبیهات بعید و دور از ذهن در ترجمه از میان می‌رود به ذکر چند بیت از این شعر به زبان فارسی اکتفا می‌کنم:

هر کس شها ز بحر و برو چرخ و اختر است	اقرار می‌کنند که خسرو ستمگر است
ز آنها یکیست بحر که نالد ز دست شاه	کآبم ازو برفت و کنون خاک بر سر است
اندخته‌ام تمام بپردخت و خود نگفت	کاین سنگریزه نیست که مرجان و گوهر است
دریا نشست و کوه برآورد سر که داد	زین شاه جود پیشه مراد دل پر آذر است
بر من هر آنچه رفت بدریا ز شه نرفت	مرجان کجا بپایه یاقوت احمر است
لعلی که جز بر افسر شاهان حرام باد	بی آب تر ز افسر شاهانش بر در است
زمر نمدیدی و آن عزتی که داشت	با خاک ره ز جود وی اکنون برابر است

۱. اطواق الذهب فی المواعظ والخطب تألیف ابوالقاسم جاراالله زمخشری (متوفی به سال ۵۳۸ ه. ق) است. این کتاب حاوی صد مقاله به اسلوب مقامه، و هر مقاله شامل مواعظ و نصایح است و شرح و ترجمه به زبانهای مختلف دارد (ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۸۰). زمخشری صاحب آثار و تألیفات بسیار است که از آن جمله تفسیر کشاف و مقدمة الادب و اساس البلاغه است. ح.

۲. در کتب ادب و صنایع بدیعی عنوان این صنعت: «تأکید المَدح بِما یشبه الذَّم» است (حدائق السحر و طواط، ص ۳۷؛ حقایق الحدائق رامی تبریزی بکوشش سید محمد کاظم امام، ص ۵۴؛ معالم البلاغه تألیف محمد خلیل رجائی، ص ۳۸۴) و این صنعت چنان است که در مدح آن اندازه مبالغه و تأکید کنند که به ذم مانند شود، و مثالهای ذکر شده در کتب مذکور بیشتر نظیر همین مضمون شعر وصال است و وصال پیروی آنان کرده است. مثلاً در حدائق السحر رشیدالدین و طواط از خود او آمده «ترا پیشه عدل است لکن بجود — کند دست تو بر خزاین ستم.» و خود وصال نیز اشعاری دیگر نظیر این قصیده دارد (مجمع الفصحاء، ج ۶، ص ۱۱۰۱). و ناگفته نگذاریم که در انوار الربیع سید علی خان (ص ۷۱۵) این صنعت «المدح فی مَقَرَضِ الذَّم» نامیده شده است. ح.

کوه است و سنگ خویش کنون از سخای شاه
افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر
اختر مرا شمار نه و پیش لشکرش
خورشید را که چشم و چراغ زمانه بود
تا کرد شیررایتش آهنگ آسمان
از پیش نسر گرمینه چشمم بباز شاه
این شاه نیست دشمن بحراست و معدنست
و آن نیز پیش حلم وی از کاه کمترست
برفش فزون ترست که بامش فزون ترست
اختر مگو که مهره چندم بشش درست
آتش بدل ز مجمر شاهش چو مجمرست
شیر من از هراس چو روباه لاغرست
صد عجزنامه بیش ببال کبوترست
این شاه نیست آفت چرخ است و اخترست

پسران وصال - فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی^۱ شده و گزیده‌های بسیاری از اشعار او در ریاض العارفین^۲ (صفحات ۳۳۷-۳۵۰) و مجمع الفصحاء^۳ (جلد دوم، صفحات ۵۳۸-۵۴۸) رضاقلی خان آمده است. در کتاب اخیر^۴ (صفحات ۵۴۸-۵۵۸) شرح مفصلی دربارهٔ پسر ارشدش وقار که در سال ۱۸۵۷-۸ / ۱۲۷۴ هـ. ق در تهران به ناصرالدین شاه معرفی شد، داده شده است و مؤلف تذکره می‌گوید [وقار^۵ (احمد)] «بعد از بیست سال جدایی» ملاقات او دست داد. در همین کتاب شرحی دربارهٔ برادران کوچک‌تر وقار داده شده، مثلاً میرزا محمود طیب^۶ متخلص به حکیم (متوفی به سال ۱۸۵۱-۲ / ۱۲۶۸ هـ. ق: صفحات ۱۰۲-۱۰۵)، و میرزا ابوالقاسم فرهنگ که قبلاً درباره‌اش سخن گفته‌ام ولی از دو برادر دیگر به نامهای داوری، یزدانی و همت پسر وقار سخنی به میان نیامده است. وقتی که در اوایل سال ۱۸۸۸ م (۱۳۰۵ هـ. ق) در منزل نواب میرزا حسنعلی خان در تهران بودم مسمط دلپذیر زیر را که سرودهٔ داوری است و یکی از شکارهای شاه را شرح می‌دهد برای خود استنساخ نمودم و چون تاکنون به چاپ نرسیده و گمان نمی‌کنم نسخه‌ای از آن در اروپا یافت شود نمی‌توانم از وسوسهٔ درج آن و بدین وسیله جاودانه کردن آن خودداری کنم. چرا که آن روی یک ورق پاره یادداشت نوشته شده بود و همین حالا ضمن جستجو برای چیزی دیگر به طور اتفاقی به آن برخورد کردم.

۱. از چاپهای حروفی (سربی) آن ذیل شیرین و فرهاد وحشی بافقی سخن گفته‌ایم. ح.
۲. چاپ مهرعلی گرکانی، ص ۵۷۶-۵۹۶. ح.
۳. چاپ مظاهر مصفا، ج ۶، ص ۱۰۹۱-۱۱۳۱. ح.
۴. چاپ مظاهر مصفا، ج ۶، ص ۱۱۳۲-۱۳۵۲. ح.
۵. جلد اول دیوان وقار بکوشش دکتر ماهیارنوبی چاپ شده است. ح.
۶. از آثار هنری او دیوان حافظ است که بخط خود نوشته و چند بار بچاپ رسیده است. ح.
۷. مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۴. ح.

یک چند جدا از یرم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مرا و نه خبر بود
 با موکب منصور همانا بسفر بود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
 شبهای فراقم ز شب گور بتر بود
 روزم ز غم هجر سیه تر ز شب تار
 دوشینه همان ز اول شب ناشده پامی زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
 با قیر بیندوده و پوشیده لباسی مه بر سر گردون شده چون سیمین طاسی
 آمد ز در آن دلبری ترس و هراسی
 یکباره ببرد از دل من اندوه و تیمار
 بر بسته میان وزده خنجر بگمربر مسکین دلم از خنجر تیزش بحدربر
 سرداری سنجاب بهوشیده ببربر چو خای خراسانی آن را بزبربر
 از بس هوس دیدن من داشت بسربر
 از ره سوی من آمده با چکمه و شلوار
 پُر خاک سر و زلف و رخ از گرد سیاهش خشکیده دو عتاب تر از صدمه راهش
 از بس نزده شانه بزلفین سیاهش در هم شده و ریخته بر گرد کلاش
 چون کاسه خون سرخ شده چشم سیاهش
 از صدمه بیخوابی و از زحمت بسیار
 یک دسته گل سرخ ره آورد سفر داشت از سنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
 از لعل بدخشانی یک حقه گهر داشت از حقه عجبت که یکی تنگ شکر داشت
 چون از دل بیمار من خسته خبر داشت
 در تنگ شکر داشت دوی دل بیمار
 گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی صد شکر که شاد آمدی و نیک رسیدی
 جان رهی از دست غمان باز خریدی برگو که در این راه چه کردی و چه دیدی
 در موکب منصور چه دیدی و شنیدی
 چون بود سرانجام و چه شد عاقبت کار
 گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود نخجیر که شاه یکی لاله ستان بود
 هر گوشه ز خون دجله بغداد روان بود تا چشم همی کار کند تیرو کمان بود
 تا ابر همی جای دهد گرز و سنان بود
 نه دشت پدیدار بُد از لاش و نه گُھسار
 دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود در دشت و بیابان همه گل بود و سمن بود
 کبک دری از هر طرفی قهقهه زن بود نخجیر که از آهو چون دشت خُتن بود
 اینها همه از بخت شه شیر شکن بود
 کاقبال وی افزوده بُود بختش بیدار

بغ بڅ چه تماشائى و وه وه چه شكارى آراسته صحرا و بيبابان چون گارى
گيتى به زمستان شده چون تازه بهارى هر گوشه ز آه و زنجير قطارى
هر آهوئى آويخته از ترك سوارى
چون لاش بقتاره قصاب نگونسار

اين شعر مطمئن است و صورتگرى مى نمايد؛ مثلاً ملازم دربارى كه هم اكنون از شكارگاه زمستانى و از خدمت شاه بازگشته چنان شتابى در ملاقات دوست شاعر خود دارد كه با چكمه و شلوار و گيسوان پريشان و پراز گرد و غبار، با چشمانى كه از تابش خورشيد، زحمت شكار و بى خوابى خونين است، وارد مى شود. تنها ره آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه و زلف)، ياقوت بدخشان (لبانش) و حقه گوه (دندان هايش) است. اين شعر بيشتر به نقاشى شبیه است و اگر توصيف كشتار حيوانات در شكارگاه سلطنتى ما را به ياد كتاب جاودانى آقاى بانكر (Bunker) به نام باواريان باتو^۱ (Bavarian Battue) مى اندازد، بايد به خاطر داشته باشيم كه قتل عام حيوانات وحشى به دست چنگيزخان مغول در قرن سيزدهم باعث شده كه اين سنت تا حدودى هنوز هم حفظ شود و كارى كه چنگيزخان مى كرد به قدرى عظيم و فوق العاده بود كه در اروپا هم نمى شود نظيرش را يافت.^۲

توصيف فرهنگ از پاریس — در سال ۱۸۸۷ م (۱۳۰۴ هـ. ق) يك سال قبل از آن كه من فرهنگ برادر داورى را در شيراز ديدم، دو شعر چاپ نشده اش در لندن به دستم رسيد كه از آن نسخه بردارى كردم. يكي قصيده اى بود در مدح ملكه ويكتوريا كه به مناسبت پنجاهمين سال سلطنتش سروده شده بود و از من خواسته بودند آن را ترجمه كنم تا شايد به نظر ملكه برسد ولى اين آرزو هرگز به انجام نرسيد. شعر ديگر در ماه مه همان سال (شعبان ۱۳۰۴ هـ. ق) سروده شده و توصيف عجيب و جالبى است از پاریس. در بيشتر جاهای آن شهر را مى ستايد ولى در پايان نسبت به حكومت جمهورى عقايد تندى ابراز مى دارد. اين شعر به طور كلى با اشعار فرهنگ كه در مجمع الفصحاء (جلد دوم^۳، صفحات ۳۸۴ — ۳۸۸) ذكر شده فرق فاحش دارد و پراز واژه هاى فرانسوى است كه شايد عمداً گوينده خواسته است.

۱. J. Storer clouston Lunatic at large.
(shilling edition. 1912) p. 241.

۱. نگاه كنيد به كتاب جى. استورر كلوستون

۲. نگاه كنيد به كتاب تاريخ مغول اثر بارون دوسون Baron d'Ohsson چاپ هيگ و آمستردام، ۱۸۳۴، جلد اول، صفحات ۴ — ۴۰۶. ب.

۱. چاپ مظاهر مصفا، ج ۵، ص ۸۰۷ — ۸۱۶. ح.

تأثیر مضحک و مسخره آمیز در خواننده بگذارد. قصیده شامل ۷۸ بیت است و چنان بلند است که نمی‌توان همه‌اش را در اینجا ذکر کرد و من فقط بخش‌های آغازی و پایانی آن را در اینجا نقل می‌کنم.

چشم بگشا بیا ببین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
دیده راز بین خود بگشای	تا ببینی ز هر طرف اسرار
مهر آزادگان و آزادی	حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه‌های آزادند	نیست مملوک جمله‌شان احرار
همه شهر پادشاه و شند	هم زن و مرد و هم صفار و کبار
همه دارای مکننت و ثروت	همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کار خودند	نیست در ملک یک نفر بیکار
همگی صاحبان منصب و شغل	همه سرکرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین	باغی آراسته چو باغ بهار
شب‌زبس مشعل است و شمع و چراغ	نیست فرقی میان لیل و نهار
ماه رویان و گل‌مذاران را	بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه‌هایی همه چو باغ ارم	هر طرف برنشسته سرو و چنار
در خیابان و کوچه‌ها بینی	کرسی و صندلی دویست هزار
همه کالسکه‌های پُر دلبر	همه واتورهاها پراز دلدار
و چه کالسکه‌ها چو حجله حور	و چه واتورهاها خوش رفتار
از ترم‌وا ^۲ و امن‌بوس ^۳ بسی	هست چندان که نآید او بشمار
زاوّل شهر تا باخر شهر	در خیابان و کوچه و بلوار ^۴
گوئیا حجله‌ای ز قصر بهشت	می‌برندش همی یمین و یسار
حجله‌ای پر ز حوریان بهشت	دور آن حجله برنشسته قطار
هر طرف بگذری گل و نسرين	هر طرف بنگری گل و گلزار

از گل و عطر و بوی ریحانها گشته پاریس طبله عطار

۱. در اصل "Voiture" به معنی درشکه و ارابه و هر وسیله حمل و نقل چرخدار، اکنون به اتومبیل هم می‌گویند. ح.
۲. "Tramway": راه آهن شهری، واگنی که روی خط آهن در سطح خیابان با برق حرکت می‌کند (فرهنگ دکتر معین). ح.
۳. "Omnibus": امنی بوس، نوعی وسیله نقلیه شهری. ح.
۴. بولوار "Boulevard": خیابان پر درخت و چمن و باغچه (فرهنگ فارسی دکتر معین). ح.

تأنيائی و خود نبينى تو نكنى بر كلام من اقرار

راست گويند و راست كردارند	راستيشان شده هميشه شعار
هر چه گيرند و هر چه بفروشند	راست گويند در همه بازار
كس نگويد كلام نامربوط	نشود كس كلام ناهنجار
مهربانى و لطف و خوشخويى	همه با يكدگر كنند ايشار
همه خلق عيسوى مذهب	همه ملك عيسوى آثار
همه روحانى و مسيحائى	همه در كيش و دين خود هشيار
در كليسا براى خدمت دين	هر كيشى نموده استظهار
آن يكى طيلسان ^۱ كشيده بسر	آن يكى بسته بر كمر زنار
در كنيساي نتردام ديدم	معتكف مردمى نماز گذار
صورتى نقش كرده بر لوحى	شكل عيسى كشيده بر سردار
سجده گاه همه همان صورت	قبله گاه همه همان ديوار
از سر صدق و از سر اخلاص	همه از دين خويش برخوردار
همه پاك و منزّه و خوشخوى	همه عيسى صفت همه احرار
همه در كار خويشتن محكم	همه در شغل خويشتن مختار
همه در مشورت بهم هم رأى	همه در گفتگو بهم همكار
همه با عقل و هوش و با تدبير	همه با علم و دانش و افكار
ليك با اين همه صنايع و علم	رمزكى گويمت بكن اقرار
حكمت و طبشان دروغ بود	كس ندیده كه به شود بيمار
همه شان پادشاه و سلطانند	زين سبب نيست سلطنت در كار
شهرشان مضبط نه با سلطان	فوجشان منتظم نه با سردار
قومى از عاقلان و دانايان	متفق ميروند در دربار
محفلى منعقد براى همه	مي‌نشينند متحد گفتار
گفتگو ميكنند در هر امر	مشورت مي‌زنند در هر كار
مجلسى منعقد ز هفت صد تن	همگان عاقلان و كار گذار
متفق قول و متفق كارند	متفق رأى و متفق گفتار
نام اين جمع و نام اين مجلس	گشته جمهور در همه اقطار

۱. ردا و روپوش بلند كشيده و خطيبان و قاضيان (فرهنگ فارسى دكتر معين). ح.

همه دولت فرانسه را	قوم جمهور می‌دهند مدار
بعد لوئی. فیلیپ ^۱ و ناپلیان ^۲	کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند	همگی پادشاه ملک مدار
ازره علم و ازره دانش	نیست کاری برایشان دشوار
هرچه این گوید آن دگر شنود	نبودشان به قول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان	سال هجری هزار و سیصد و چار

شاعران کم اهمیت‌تر— در گنجایش این کتاب نیست که از همه شاعران نام ببرم و لذا مجبورم از شاعرانی که تا حدی دارای اعتبار بوده‌اند بگذرم چون آقامحمدحسن زرگر اصفهانی که به سال ۱۸۵۳-۴ / ۱۲۷۰ ه. ق. وفات یافت؛ آقامحمد عاشق^۴ که به شغل خیاطی می‌پرداخت و اصفهانی بود و در سال ۱۸۶۴ م / ۱۲۸۱ ه. ق. در هفتاد سالگی وفات یافت؛ میرزا محمدعلی سروش^۵ سدهی ملقب به شمس الشعراء که به سال ۱۸۶۸-۹ / ۱۲۸۵ ه. ق. وفات یافت؛ آقامحمدعلی جیحون یزدی که از تاریخچه زندگی اش اطلاعات دقیقی ندارم مگر آنچه که از اشعار خود او مستفاد می‌شود به علاوه اشعار بی‌شمار به سبک‌های مختلف، اثر منظوری بنام نمکدان به سبک گلستان دارد، و مجموعه کامل آثارش در یک مجلد ۳۱۷ صفحه‌ای به سال ۱۸۹۹ م / ۱۳۱۶ ه. ق. در بمبئی چاپ سنگی شده است. کسان دیگری را هم می‌توان نام برد که جزو شعرا محسوب می‌شوند ولی بیشتر در رشته‌های دیگر ادبیات معروفیت داشته‌اند چون مورخینی به نام‌های رضاقلی خان هدایت^۶ که در این فصل به او بسیار اشاره شده است (متولد ۱۸۰۰ م / ۱۲۱۵ ه. ق. و متوفی به سال ۱۸۷۱-۲ / ۱۲۸۸ ه. ق.) و میرزا محمدتقی سپهر کاشانی^۷

۱. لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه در قرن نوزدهم متوفی بسال ۱۸۵۰ میلادی. ح.
۲. ناپلئون بناپارت، ناپلئون اول، امپراطور معروف فرانسه در قرن نوزدهم متوفی ۱۸۲۱ میلادی. ح.
۳. انگاه کنید به مجمع الفصحا، جلد دوم، صفحات ۱۵۱-۱۵۲. ب.
۴. همان، صفحات ۳۴۶-۳۴۹. ب.
۵. همان، صفحات ۱۸۴-۱۹۵. ب.
۶. زندگی‌نامه اش پایان بخش جلد دوم مجمع الفصحا است. صفحات ۵۸۱-۶۷۸. ب.
- چاپ مظاهر مصفا، ج ۶، ص ۱۲۰۹ تا پایان کتاب. ح.
۷. همان، جلد دوم صفحات ۱۵۶-۱۸۱. ب.
- همان چاپ، ج ۴، ص ۳۵۰-۴۰۰. ح.

ملقب به لسان الملك و مؤلف ناسخ التواريخ^۱ و اثر منشور دیگرى به نام براهین العجم^۲؛ و حاجى ملاهادى سبزواری فیلسوف متولد سال ۱۷۹۷-۸ / ۱۲۱۲ هـ. ق که مقدار اندکى شعر به تخلص «اسرار»^۳ سروده و به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ. ق وفات یافته. از میان بازماندگان جدید «مکتب قدیم» قآنى مهم ترینشان است و پس از او یغما، فروغى و شیبانى مى باشند که مختصرى از احوال آنان اکنون باید ذکر شود.

(۷) قآنى^۴ (متوفى به سال ۱۸۵۳-۴ م / ۱۲۷۰ هـ. ق) - به زعم همگان قآنى برجسته ترین شاعر ایرانی در قرن نوزدهم میلادى (قرن سیزدهم هـ. ق) است. در حدود سال ۱۸۰۷-۸ م / ۱۲۲۲ هـ. ق در شیراز متولد شده زیرا خود او در آخر کتاب پریشان، که آن را در ۲۰ رجب ۱۲۵۲ هـ. ق (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ م) چند ماهى به سی سالگى اش مانده، به پایان^۵ رسانده مى گوید:

شکر که از یاری یزدان من	جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچ کس	خاص منست آنچه درو هست و بس
جز دوسه بیتی ز عرب وز عجم	کآنده جاری بزبان قلم
خاصه که در طى عبارت همی	رفته بدان جمله اشارت همی

۱. ناسخ التواریخ پس از چاپ سنگى، با چاپ جدید سربى نیز انتشار یافته است. ح.
۲. براهین العجم، پس از چاپ قدیم، چاپ تازه اى شده و در باب قواعد شعر فارسى است. ح.
۳. دیوان حاج ملا هادى متخلص به اسرار به تصحیح سید محمدرضا دائى جواد چاپ شده، در پایان کتاب هم شرح حال حاج ملا هادى به قلم خود او آمده است. ح.
۴. نگاه کنید به کتاب یک سال در میان ایرانیان نگارنده صفحات ۱۳۱-۱۳۴ و ریاض العارفین* صفحات ۲۴۱-۲۴۲ که تولد او را به سال ۱۸۰۰-۱۸۰۱ م / ۱۲۱۵ هـ. ق ذکر مى کند و اضافه مى نماید که او به هنگام نوشتن کتاب شصت و سه ساله بوده است (۱-۱۸۶۲ م / ۱۲۷۸ هـ. ق). ب.
۵. چاپ مهرعلى گرکانى ص ۴۰۵-۴۰۸. ح.
۵. دیوان قآنى پس از چاپهای سنگى قدیم تهران و بمبئى، به تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب در سال ۱۳۳۶ شمسی چاپ سربى شده است. درباره شرح حال و آثار و تاریخ وفات او به مقدمه آن دیوان مراجعه کنید، هم چنین به کتاب از صبا تا نیما (ج ۱، ص ۹۳-۱۰۹) و تاریخ ادبیات دکتر شفق و شعر دوره قاجار به تألیف دکتر مهدى حمیدى. نیز تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۱۰، نیز مقاله میرزا یحیی دولت آبادى در مجله آینده سال ۱، شماره ۷. ح.
۶. تاریخ وفات قآنى را ۱۲۷۲ هـ. ق هم نوشته اند اما ۱۲۷۰ معتبرتر است. ح.
۷. قآنى علاوه بر اینکه شرح حالش را در کتاب پریشان نوشته، در دفترچه اى بخط او که در موزه آسایى ضبط است، نیز شرحى دارد، و از آن شرح بر مى آید که علاوه بر اینکه زبان فرانسوى را خوب مى دانسته و چنانکه نوشته اند کتاب فلاحت را به فارسى ترجمه کرده و از امیرکبیر حقوق دریافت داشته، به شیراز رفته و چند ماهى زبان انگلیسى را نیز فرا گرفته و در آن زبان هم پیشرفت کرده است (تاریخ رجال ایران، تألیف مهدى بامداد، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۱۰). ح.

سخره باطل نشود حق مرا	تا ز حسودان نرسد دق مرا
پنجه و دو سال و هزار و دو یست	رفته ز ماه رجب ایام بیست
لیک بسی خسته بود حال من	کم بود از سی دوسه مه سالی من
راست چو پیران نود ساله ام	بسکه ز غم کوژتر از هاله ام
زانکه جزا نیست کسم دادرس	لیک غم من غم عشقت و بس
عاشق ازین غم بجهان خرم است	شادی عالم همه در این غم است
بر صفت قند مکرر خوش است	غم اگر اینست فزونتر خوش است
در نظرش مُلکِ دو عالم جوی است	هر که ازین غم بدلتش پرتوی است
وز غم دنیا دلم آزاد کن	یارب ازین غم دل من شاد کن

اسمش حبیب بود و در ابتدا به همین نام شعر می‌گفته و در بسیاری از اشعار جوانی اش همین تخلص را به کار برده است. بعدها هنگامی که او و میرزا عباس بسطامی، که در آغاز با تخلص مسکین شعر می‌گفت، خودشان را به حسن علی میرزای شجاع السلطنه که زمانی حاکم خراسان و کرمان بود نزدیک کردند شاهزاده مزبور تخلصشان را مطابق نام دو پسرش اوکتای قآن و فروغ الدوله^۱ به قآنی و فروغی تغییر داد.

قآنی در شیراز متولد شد. پدرش میرزا محمد علی نیز شاعری بود که به تخلص گلشن شعر می‌سرود. اگر چه هنگام مرگ پدر، قآنی کودکی بیش نبود اما در کتاب پریشان^۲ می‌نویسد: «هر چند سی سال تمام از مرگ پدرم می‌گذرد الحال تصور می‌کنم دو هفته پیش نگذشته است» که این جمله با جمله مذکور در بالا که هنگام پایان دادن به کتاب مزبور هنوز سی ساله نشده بود مطابقت ندارد. در تذکره دلگشا مقالاتی به این پدر و پسر اختصاص داده شده است ولی متأسفانه در نسخه خطی من دو عدد آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح بسیار مختصری که در مجمع الفصحا^۳ آمده است نیز تاریخ وفات او حذف شده است.

در باره زندگی ظاهراً بی حادثه قآنی چیز زیادی نمی‌توان گفت. به نظر می‌آید که

۱. مجمع الفصحا، جلد دوم، ص ۳۹۴. ب.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۵، ص ۸۲۹. ح.

۲. چاپ سنگی آثار قآنی (تهران) مورخ ۴-۱۸۸۵ / ۱۳۰۲ ه. ق، ص ۳۵. ب.

• چاپ بمبئی، ص ۳۹. ح.

۳. جلد دوم، ص ۴۲۶. ب.

• چاپ مظاهر مصفا، ج ۵، ص ۸۹۳. ح.



حاجی میرزا آغاسی

قسمت اعظم آن را در شیراز گذرانده باشد و در همان شهر بود که در بهار ۱۸۸۸ م (۱۳۰۵ هـ. ق) این افتخار نصیب نگارنده گردید تا در خانه نواب میرزا حیدرعلی خان اتاقی را که قآنى قبلاً در آن زندگى مى کرده مورد استفاده قرار دهد؛ و چنانکه گفته شد قآنى مدتى هم در کرمان اقامت داشته است. در سال هاى آخر زندگى اش شهرتى به عنوان شاعر دربارى پیدا کرد و به همین مناسبت این ایام را در تهران گذراند و در سال ۱۸۵۳ — ۴ / ۱۲۷۰ هـ. ق^۱ در همان شهر بدرود زندگى گفت. دو شعر از آخرین اشعارش باید در تهنیت جان سالم بدر بردن ناصرالدین شاه از سوء قصدى که به جان او بوسیله سه بابى در ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م (۲۷ شوال ۱۲۶۸ هـ. ق) شده بود، سروده شده باشد و نگارنده در کتاب داستان یک سیاح^۲ از آنها یاد کرده است.

نقاط قوت و ضعف قآنى — اشعار قآنى عنایى ترین اشعار در زبان فارسى است و تسلط او به زبان فارسى بسیار چشمگیر است ولى از نقطه نظر مقاصد عالى و اعتقاد به اصول والا کاستى دارد. قآنى نه تنها به دولتمردانى که به قدرت رسیده اند تملق مى گوید و به محض افتادنشان از قدرت آنها را خوار و ذلیل مى کند بلکه تمایل بکار بستن اشارات نکوهش آمیز از خود نشان مى دهد و حتى از موهن ترین واژه ها در اشعار خود استفاده مى کند. در قصاید بى شمارش فضائل و داد گستری حاجى میرزا آغاسی^۳، صدراعظم محمد شاه، را مى ستاید ولى در قصیده اى در مدح جانشینش میرزا تقى خان امیرکبیر به وزیر معزول قبلى چنین اشاره مى کند:

بجای ظالمى شقى نشسته عادلى تقى که مؤمنانِ متقى کنند افتخارها
از کنایات او شعر زیر نمونه خوبى مى تواند باشد:

خندان خندان دویده و پیش من آمد	دوخت دولب بر لبم که بوسه بزن ها
الحق شرم آمدم بدین لب منکر	بوسه زدن بر لبى چو لاله حمرا
کاین لب همچو زلوى من نه سزا بود	بر لبكى سرخ تر ز خون مصفا
گفتمش اى تُرک داده گیر دو صد بوس	کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روى ترش کرد و گفت کبر فرو هل	کز تو تو لا نکوبود نه تبرا

۱. بعضى تاریخ وفات او را ۱۲۷۲ هـ. ق ذکر کرده اند اما ۱۲۷۰ در بیشتر مآخذ ذکر شده و معتبرتر است. ح.

۲. جلد دوم، صفحات ۵ — ۳۲۶. ب.

۳. دیوان قآنى چاپ تهران به سال ۱۸۸۵ / ۱۳۰۲ هـ. ق، صفحات ۱۹، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۷۰، ۸۲، ۹۴، ۹۵،

۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۰ و غیره. ب.

شاعر و آنگاه رَدِ بوسه شیرین	کودک و آنگاه تَرکِ جوزِ مُنقّا
مادحِ شاهِیِ تورا رَسَد که برِوید	خاکِ رَهت را بزلِفِ تافته حورا
بوسه بزن مرِمرِا ز لطف و گرنه	نزد بُتان سرشکسته گردم و رسوا
در همه عَضُومِ مَخِیَری پی بوسه	از سرم اینک بگیر و بوسه بزن تا...
بوسه چه باشد که مستحقِ کناری	شاگرد اینک ببوسه توولی با...
روی و لبم هر دو نیک درخورِ بوسند	این من و اینک تو یا ببوس لبم یا...
گفتمش ای تُرکِ تَرکِ این سخنان گوی	بس کن ازین غمز و رمز و عشوهِ وایما

زیبایی زبان قآنی طبیعهٔ هنگامی محسوس خواهد بود که خواننده اشعارش را به زبان اصلی بخواند که البته این کار خوشبختانه به سادگی امکان پذیر است چون آثارش چاپ‌های مکرر شده است.^۱ نگارنده بیشتر از چاپ سنگی آثار قآنی در تهران به سال ۱۸۸۴-۵ / ۱۳۰۲ ه. ق و تا حدودی هم از چاپ سنگی آثارش در تبریز به سال ۱۸۵۷ م / ۱۲۷۳ ه. ق و از «گزیده‌هایی... برای امتحان دورهٔ عالی زبان و ادبیات فارسی» چاپ کلکته به سال ۱۹۰۷ م، استفاده کرده است. قآنی مانند اکثر شاعران دورهٔ قاجار در قصیده‌سرایی، مسط و ترکیب‌بند مهارت داشته ولی غزل^۲ زیر از نظر آهنگ و زیبایی کلام بی نظیر است:

یارکی مراست رند و بَذله‌گو	شوخ و دلربا خوب و خوش سرشت
طره‌اش عبیر پیکرش حریر	عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بندِ روح گوئی از نخست	صورت و لبش تا کشد درست
لعل پاره را ز آب خضر شُست	پس نمود حل با شکر سرشت
در قُمارِ عشق از من آن پسر	برده عقل و دین جسم و جان و سر
هوش و صبر و تاب مال و سیم و زر	قولِ لوطیان هر چه بود گشت
پیش از آنکه خط رویدش ز روی	بود آن پسر سخت و تندخوی

نگاه کنید به فهرست کتاب‌های فارسی چاپ شده در موزهٔ بریتانیا* تألیف ای. ادواردز، سال ۱۹۲۲، ستون‌های ۲۳۹-۷ ب.

۵. چاپ اول آن در تهران بسال ۱۲۷۴ ه. ق (چهار سال پس از مرگش) و قسمتی از آن بخط میرزا رضای کلهر خوشنویس معروف است که نفیس و عالی چاپ شده، پس از آن در تبریز و تهران چاپهای دیگر شده از جمله چاپی با دیوان فروغی و چاپی با حدائق السحرو طواط و پریشان قآنی، چاپی هم بخط محمد ابراهیم شیرازی معروف به آقا، در بمبئی شده که پایان پریشان تاریخ ۱۲۷۷ ه. ق را دارد.

آخرین چاپ تاکنون در تهران به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب بسال ۱۳۳۶ شمسی انجام گرفته است. ح.

۲. چاپ تهران، سال ۱۳۰۲، ص ۳۵۵. ب.

وینک از رخش سرزدست موی	تا از آن خطم چیست سرنوشت
چون خطش دمید خاطر مفسرد	کآن صفای حسن شد بدل بلژد
نکته رخس باغ وژد بُژد	غنچه از لبش داغ و درد هشت
موی عارضم داشت رنگ قیر	در فراق او شد برنگ شیر
در جوانیم عمر گشت پیر	دهر پنبه کرد چرخ هر چه رشت
خواهم از خدا در همه جهان	یک قفس زمین یک نفس زمان
تا بکام دل می خورم در آن	بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مُل	گه کنار رود گه فراز پُل
گه بزیر سرو گه بپای گل	گه بصحن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز را ز پوست	هر چه بنگرد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملک ملک اوست	خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملک مرا گفت کای حبیب	یک غزل بگو نفزو دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب	زرع زان کس است کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجد و جاه	بنده امیر نیکخواه شاه
مُلک را شرف خلق را پناه	هم ملک لقا هم ملک سرشت

هم چنین شعری که در مدح ملکه مادر (مهدعلیا) سروده از لحاظ زیبایی و لطافت بی نظیر است و چنین آغاز می شود^۱:

بنفشه رفته از زمین بطرف جویبارها	و یا گسسته حور عین زلف خویش تارها
ز سنگ اگر ندیده ای چه سان جهد شرارها	ببرگهای لاله بین میان لاله زارها

که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسارها

و شعری نظیر شعر مذکور در مدح میرزا تقی خان امیرکبیر سروده که از لحاظ ارزش از آن کمتر نیست و چنین آغاز می شود^۲:

نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها	که بوی مشک میدهد هوای مرغزارها
فراز خاک و خشته دمیده سبزه کشته	چه کشته بهشته نه ده نه صد هزارها

به جای کار بستن تشبیهات عجیب و دور از ذهن که شاعران ایرانی علاقه زیادی به استفاده آنها دارند، قآنی ترجیح می دهد از عادات و مشاهدات معمولی در شعر خود استفاده

۱. چاپ تهران، سال ۱۳۰۲، ص ۳۰۹. ب.

۲. چاپ تهران، سال ۱۳۰۲، ص ۱۶. ب.

کند، مثلاً در ابیات زیر^۱ به مراسم نوروز، که نزد مردم متداول است، اشاره می‌نماید:

عید شد ساقی بیا در گردش آور جام را سین ساغر بس بود ای ترک ما را روز عید خلق را بر لب حدیث جامه نوهست و من هر کسی شکر نهد بر خوان و بر خواند دعا هر تنی را هست سیم ودانه گندم بدست سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر پسته و بادام نقل روز نوروزست و من عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود یکدگر را خلق میبوسند و من زین غم هلاک سر که بردستار خوان خلق و همچون سر که دوست خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار	پشت پازن دور چرخ و گردش ایام را گونباشد هفت سین زندان دُرْدآشام را از شراب کهنه میجویم لبالب جام را من ز لعل شگرینست طالبم دشنام را مایلم من دانه خال تو سیم اندام را بی دلارامی که برده است از دلم آرام را با لب و چشمت نخواهم پسته و بادام را بی بتی کز خال هندوره زند اسلام را کز چه بوسد دیگری آن شوخ شیرین کام را میکنند بر ما تُرُش رنگین رخ گلفام را عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را^۲ کز و فرش بشکنند بازار عید عام را

شعری از قآنی با زبان لکننت دار- قآنی همچنین یکی از شاعران نادر ایرانی

است که توانسته است ویژگی های گفتاری و تلفظی را در شعر خود نشان دهد چنان که در گفتگوی معروف میان پیرمرد و کودک که هر دو دچار لکننت زبان بوده اند این نکته دیده می شود^۳:

پیرکی لال سحرگاه بطفلی الکن کای ز زلفت صُصُصُبحم شیشام تاریک تَتَتریاکیم و از شَشَهد للبت طفل گفتا مَمَمَن را توتو تقلید مکن میمیخواهی مُمُشتی بگگَلت بزمن پیرگفتا وَوَوَالله که معلوم است این	میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن وی ز چهرت شیشام صُصُصُبح روشن صَصَصَبرویتابم رَرَرقت از تَتَتَن گگگمشوز برم ای گگگمتر از زن که بیفتد مَمَمغزت مییان دَدَدَهَن؟ کیکه زادم من بیچاره ز مادر الکن

۱. همان، صفحات ۱۴-۱۵. ب.

۲. بیت اول شعر امامی هروی که در صفحه ۱۱۶* ادبیات ایران زیر سلطه تاتار نگارنده آمده است نیز همین مضمون را دارد. ب.

• از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۱۶۲. ح.

۳. نگاه کنید به کتاب یک سال در میان ایرانیان نگارنده، صفحات ۱۱۸-۱۱۹ و صفحات ۳۴۵-۳۴۶. از کتاب سابق الذکر قآنی. ب.

• دیوان قآنی چاپ بمبئی، ص ۳۹۱. ح.

هَهْفَتاد و هَهشتاد و سه سال است فزون كِكِگَنگ و لا لالالم بِبِخلاقِ زمن
 طفل گفتا خُخُدا را صَصَصَد بار شُشُشُكُر كه برستم بجهان از مَلَلال و مِمِخَن
 مَمَمَن هم گُگُگَنگم مِمِيشل توتوتو توتوتو هم گُگُگَنگى مِمِيشل مَمَمَن

کتاب پریشان - قآنى علاوه بر اشعار، مجموعه‌ای حاوی داستان و پند و اندرز به سبک گلستان سعدی دارد به نام کتاب پریشان که در آن صد و سیزده حکایت آورده و در خاتمه شی و سه پند و اندرز که اساسش بر فریب و نیرنگ^۱ استوار است برای شاهان و شاهزادگان نوشته است. این کتاب که در آن تا حدودی از زندگی خود صحبت کرده است صفحات ۱-۴۰ چاپ^۲ سنگی آثار قآنى در تهران را دربرمی‌گیرد که البته چاپ‌های دیگری از این کتاب وجود دارد که برخی از آنها را آقای ادواردز در فهرست^۳ خود ذکر کرده است.

(۸) فروغی^۴ (متوفی به سال ۱۸۵۸ م / ۱۲۷۴ ه. ق) - قبلاً ذکرى از میرزا

عباس پسر آقاموسى بسطامى کرده‌ایم که با تخلص مسکین و بعدها با تخلص فروغی شعر می‌گفته است. می‌گویند در حدود بیست هزار بیت شعر گفته که از میانشان در حدود پنج هزار بیت انتخاب شده و به دلیل دوستی و رابطهٔ نزدیکش با قآنى در آخر (صفحات ۷۴-۷۵) کلیات قآنى چاپ تهران (۴-۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ ه. ق) آمده است.

گرایشهای صوفیانه - برخلاف قآنى، به نظر می‌رسد فروغی شعر غنائی را به مدح و مرثیه ترجیح می‌داده؛ به هر ترتیب گزیده‌هایی که مورد نظرند سراسر از غزل انباشته می‌باشند. بنابه زندگی نامهٔ کوتاهی که در آغازشان آمده است فروغی آئین تصوف را به شکل حاد خود یعنی به همان گونه که در زمان‌های قدیم بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج به آن اعتقاد داشتند پذیرفته بود و از این راه مورد سوءظن و انتقاد مسلمانان متعصب قرار گرفت. ناصرالدین شاه، که در آغاز حکومتش فروغی به اوج شهرت رسیده بود یک بار کس به دنبالش فرستاد و گفت «مردم می‌گویند تو مانند فرعون مدعی شده‌ای و «أنا ربکم الأعلى»^۵، می‌گویی و آشکارا اظهار خدایی می‌کنی.» فروغی در حالی که سر بر زمین

۲. چاپ بمبئی، صفحات ۲-۴۸. ح.

۳. ستونهای ۷-۲۳۹. ب.

۴. دیوان فروغی چاپهای مختلف دارد از جمله: ضمیمهٔ دیوان قآنى، چاپ خط کلهر، چاپ رهی معیری. ح.

۵. آیهٔ ۲۴ سورهٔ ۷۹ (النازعات). من خدای روی زمین هستم. ح.

می‌سائید پاسخ داد: «این حرف بهتان محض است... هفتاد سال است که این طرف و آن طرف دویده‌ام و فقط هم اکنون توانسته‌ام به سایه خدا دست یابم!»^۱ سه بیت اولین غزلی که در دیوانش ذکر شده به نظر نگارنده می‌تواند نمونه خوبی برای اشعار دیگرش باشد. این سه بیت عبارتند از:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

(۹) **یغمای جندقی**^۲ — میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر به خاطر هزلیاتش شهرت دارد و تکیه کلامش «زن قحبه» بوده آخرین شاعری است که نویسنده مجمع الفصحاء قبل از شروع شرح حال خود که پایان بخش کتاب است، به او اشاره می‌کند. یغما مدتی دبیر مرد تندخو و بددهنی به نام ذوالفقارخان سمنانی بوده و می‌گویند برای تفریح خاطر او این اشعار مستهجن را که به آن سردازیه^۳ می‌گفتند می‌سروده است. اگر چه او اشعار جدی و مراسلات دلپذیر از خود به یادگار گذاشته که در کلیات بزرگ او که در سال ۱۸۶۶ — ۷۷ م / ۱۲۸۳ ه. ق در تهران چاپ سنگی شده درج گردیده است، لیکن شهرت یا عدم شهرت او بر هزلیاتش استوار است. نویسنده تذکره دلگشا^۴ فقط سه سطر به شرح احوالش اختصاص می‌دهد و شخصاً با او آشنا نبوده ولی شنیده بوده که او «شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح است که ابداً به فکر جمع آوری آثار خود نیست». قآنی به سبک یغما در ابیات زیر او را مورد حمله و انتقاد قرار داده است:

۱. مقدمه دیوان چاپ خط کلهر، ص ۲ با اختلاف عبارت. ح.
۲. راجع به یغمای جندقی و آثارش، رک: مقاله صد و نودمین سال تولد یغما، بقلم دکتر ضیاءالدین سجادی، در مجله سخن دوره ۱۶، شماره ۵ و نیز رک: از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور و کلیات دیوان یغما که از همان چاپ سنگی قدیم، چاپ افست شده است و مجموعه آثار یغمای جندقی تصحیح و تدوین سید علی آل داود در ۲ جلد.
- مجمع الفصحاء، جلد دوم، ص ۵۸۰. ب. چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۲۰۴ — ۱۲۰۸. ح.
۳. این اشعار که در صفحات ۲۰۴ — ۲۱۷* چاپ سنگی تهران به سال ۶ — ۱۸۶۷ م / ۱۲۸۳ ه. ق دیده می‌شوند فقط قسمتی از هزلیات^۵ را تشکیل می‌دهند. ب.
- سردار یه و غزلیات یغما با مقدمه دکتر ناظرزاده کرمانی جداگانه چاپ شده است (با اهتمام محمدحسین طبری، سال ۱۳۳۷ شمسی). ح.
- در چاپ افست ص ۲۰۶ — ۲۱۹. ح.
۴. نسخه خطی نگارنده. ب.

حملة قآنى به يغما

هفت اختر ز زنف... ونه گنبد دوار	پر گشته ز زنف... گى مرشد اشرار
آن شاعر زنف... كه يغماش ستايند	شعرش همه ... و زنف... گيش كار
گوئى همه ... و از خویش نگوئى	حوانى همه ... و از خود نه خبردار
زنف... تو... تری از همه مردم	عالم همه زنف... مجبول و تو مختار
عكس توفتاده است در آينهء عالم	تا آنكه بزنف... گى خود كنى اقرار

محتویات کلیات یغما — کلیات یغما طبق چاپ سنگی تهران آن که قبلاً مذکور

افتاد شامل بخش های زیر است:

الف: آثار منشور^۱ (صفحات ۵ — ۱۴۲) شامل نامه های بی شمار برای دوستان و آشنایان. متأسفانه تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد این نامه ها بدون تاریخ است. بررسی دقیق این نامه ها بدون شک مواد لازم دربارهٔ زندگی شاعر را در اختیار خواننده می گذارد. بسیاری از این نامه ها برای دوستان و آشنایان یا ممدوحان ناشناخته نگاشته شده ولی برخی از آنها خطاب به فرزندانش میرزا اسماعیل که با تخلص هنر شعر می گفته، میرزا احمد متخلص به «صفائی»، میرزا محمدعلی متخلص به «خطر» و میرزا ابراهیم متخلص به «دستان» است در حالی که نامه های دیگر برای کسانی که کم و بیش دارای شهرت بودند نوشته شده و نامشان هم ذکر گردیده است. در بسیاری از این نامه ها کوشش کرده از فارسی سره (پارسی نگاری) استفاده کند و از واژه های عربی دوری گزینند در حالی که در نامه های دیگر به نام «نامه بسیط» سبکی بسیار ساده به کار برده است.

ب: اشعار

۱. غزلیات قدیمه^۲، صفحات ۱۴۴ — ۱۸۳
۲. غزلیات جدید^۳، صفحات ۱۸۴ — ۲۰۳
۳. سردار به که قبلاً مذکور افتاد^۴ (صفحات ۲۰۴ — ۲۱۷)، که به شکل غزل با تخلص سردار سروده شده.

۱. راجع به سبک نگارش یغما رک: مقاله دکتر ضیاءالدین سجادی در مجله سخن، سال ۱۶، شماره ۵، آثار نثری یغما در

کلیات چاپ افست ص ۱۴۶ — ۱۴۷ درج شده است. ح.

۲. در چاپ افست، ص ۱۴۸ — ۱۸۵. ح.

۳. همان چاپ، ص ۱۸۶ — ۲۰۵. ح.

۴. در کلیات چاپ افست، ص ۲۰۶ — ۲۱۹. ح.

۴. قضایه^۱ (صفحات ۲۱۸ - ۲۳۱) که از لحاظ صورت و معنی شبیه این اثر اخیر است ولی با تخلص «قصاب» سروده شده است.
 ۵. کتاب احمد^۲ (صفحات ۲۳۲ - ۲۴۷) که شبیه دو اثر اخیر است و با تخلص احمد سروده شده.
 ۶. خلاصه الافتضاح^۳ (صفحات ۲۴۸ - ۲۶۵) در شرح یک واقعه افتضاح آمیز به صورت مثنوی که به طور کامل در حاشیه صفحه ۲۴۸ توصیف شده است.
 ۷. کتاب صکوک الدلیل^۴ (صفحات ۲۶۶ - ۲۸۰)، یک مثنوی دیگر به وزن شاهنامه که ظاهراً در مدح و باطناً در هجو شخصی به نام سید قنبر روضه خوان سروده شده که یغما به او رستم السادات می گوید.
 ۸. مراثی شهادت امامان^۵ (صفحات ۲۸۲ - ۳۰۲).
 ۹. ترجیع بندها و ترکیب بندها^۶ (صفحات ۳۰۲ - ۳۲۳) که از ویژگی های آنها زبان مستهجنشان است.
 ۱۰. قطعات^۷ (صفحات ۳۳۲ - ۳۵۵) که اکثر آنها مستهجن و طنزآمیز است.
 ۱۱. رباعیات^۸ (صفحات ۳۵۶ - ۳۸۹) که آنها هم مستهجنند.
- هجویات یغما - غزلیات قدیم و جدید و مراثی (به شماره های ۱، ۲ و ۸ در فهرست مذکور) قسمت مهمی از اشعار یغما را تشکیل می دهند و به طور کلی یک سوم کلیات او را دربر می گیرند. بقیه اشعارش، باستثنای شماره ۷، قابل چاپ یا ترجمه نیست. عبارت مورد علاقه این شاعر که همان «زن قحبه» می باشد و خود او معمولاً به این نام خوانده

۱. چاپ افست، ص ۲۲۰ - ۲۳۳. ح.

۲. چاپ افست، ص ۲۳۴ - ۲۴۴ و عنوان این قسمت «کتاب احمد» است و «احمد» شعری است که در آن مطایبه و هزل آمده باشد، در تخلص غزل ها هم غالباً «احمد» آمده و در مواردی چند «احمد» ذکر شده است. و باید گفت که شعر سست و بی معنی و بی وزن و قافیه را هم «احمد» می گویند و دلشاد ملک معارف در احمد گفتن معروف است (لغت نامه دهخدا). ح.

۳. چاپ افست، ص ۲۵۰ - ۲۶۷. ح.

۴. چاپ افست، ص ۲۶۸ - ۲۸۲ و این قسمت از کلیات یغما «صکوک الدلیل» نام دارد (به صاد) که در آغاز و انجام کتاب آمده و در بیتی در ص ۲۷۱ گفته است: «به زیباترین وجهی انجام یافت - صکوک الدلیل از خرد نام یافت». ح.

۵. چاپ افست کلیات، ص ۲۸۴ - ۳۰۳. ح.

۶. چاپ افست، ص ۳۰۴ - ۳۳۳. ح.

۷. چاپ افست، ص ۳۳۴ - ۳۵۷. ح.

۸. چاپ افست، ص ۳۵۸ - ۳۸۵. ح.

می‌شود، هرچند عبارت خوشآیندی نیست اما با مقایسه با اکثر واژه‌هایی که در اشعارش به کار می‌برد، جزو واژه‌های خوب محسوب می‌شود. از سوی دیگر غزلیات جدی و مراثی اش بیانگر این مطلب است که او می‌تواند شعر خوب بگوید چرا که اگر چه آهنگ شعرش با مقایسه با شعر قآنی در درجه پایین‌تری قرار دارد تسلط او به زبان فارسی تقریباً از قآنی بیشتر است. همچنین به نظر می‌آید او نوع جدیدی مرثیه اختراع کرده که به آن نوحه سینه‌زنی می‌گویند. تا چندی پیش گمان می‌کردم این یکی از سبک‌هایی باشد که بعد از انقلاب ۶-۱۹۰۵ در ایران پیدا شده و در کتاب خود به نام مطبوعات و شعر ایران امروز^۱ نمونه‌هایی از آن ذکر کرده‌ام. ابیات زیر مطلع‌های هشت مرثیه یغما است که به این سبک سروده است:

نوحه سینه‌زنی

نوجوان اکبر من	میرسد خشک لب از شیط فرات اکبر من
نوجوان اکبر من	سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من
لعلی آورد بخون	کسوت عمر تو تا این خم فیروزه نمون
نوجوان اکبر من	گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجز من
نتوان برد زیاد	تا ابد داغ توای زاده آزاده نهاد
نوجوان اکبر من، الخ.	از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من

وله ایضاً

چکنم گر نکنم	شکوه از چرخ ستمگر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکتم	گله از گردش اختر چکنم گر نکنم
چه کشم گر نکشم	غم عباس بلاکش چه کشم گر نکشم
چکنم گر نکنم، الخ	ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم

وله ایضاً

باز سرکش آفتاب	هر شب پوشیده بینم روز محشر آفتاب
	آفتاب،
	وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
باز سرکش آفتاب	آفتاب،
	سُست ازین سخت ابتلا ذرات را بالا و پست
پا ز راه از کار دست	هر چه هست،

شرم کن آخر نه ای از ذره کمتر آفتاب
آفتاب،

باز سرکش آفتاب، الخ

وله ایضاً

کوه و صحرا خصم و شاه کم سپه تنها دریغ
وادرِغ،

نصرتِ اعدا دریغ

قلبِ ایمان را شکست و نصرتِ اعدا دریغ
وادرِغ،

نصرتِ اعدا دریغ

آه کز بیدولتانِ دین بدنیا باخته
ناخته،

گشت کارش ساخته

پادشاهِ کشور دین خسرو دنیا دریغ
وادرِغ،

نصرتِ اعدا دریغ، الخ

وله ایضاً

محشری بینم عیان در هفت کشور آسمان
آسمان،

شرمی آخر آسمان

شامِ عاشورا است این یا صُبْح محشر آسمان
آسمان،

شرمی آخر آسمان

آفتابی شد ز دُور تیره اختر آسمان
آسمان،

شرمی آخر آسمان

با چنین دوران نگر دی کاش دیگر آسمان
آسمان،

شرمی آخر آسمان، الخ

وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بیاست

سرنگون گردی فلک، کی رواست،

چار ارکان شش جهت تا نه فلک ماتم سراسر است

سرنگون گردی فلک، کی رواست،

نعره جن و ملک در ماتمِ فخرِ اُمم

تا دمِ شامِ عدم از قدم،

از ثری هم تا ثریا از ثریا تا ثراست

سرنگون گردی فلک، کی رواست،

وله ایضاً

خون هدر مال هباست	هفته کین مه شَر سالی دغل قرن دغااست
خون هدر مال هباست	شب غم روزِستم شامِ الم صُبح عزاست
ترکتازان بکمین	فتنه بیدار و امان خُفته و خصم از دَر کین
خون هدر مال هباست، الخ	رسته بی شحنه و خوان چیده فرمان یغماست

وله ایضاً

زاده زهرا بکام زاده مروان نگر	آه آه،	گردش دوران نگر
این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر	آه آه،	گردش دوران نگر
آلی مروان تیغ برکف آلی یس نقد جان	زین و آن،	گر نظرداری عیان
نقی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر	آه آه،	گردش دوران نگر، الخ

این شعر آخر از لحاظ صورت بسیار شبیه شعر شماره ۱۹ در کتاب مطبوعات و شعر ایران امروز^۱ نگارنده می باشد.

اشعار فوق از لحاظ صورت بسیار جالب هستند. نحوه معمولی زیر که دارای ترجیع نیست و قسمتی از آن به زبان عامیانه سروده شده ساده و تا حدی زیبا است. در اینجا نگارنده تنها شش بیت از نوزده شعر آن را نقل می نماید:

دلم از زندگانی سخت سیره	بمیرم هرچه زودتر باز دیره
زبان را دل سرای درد و ماتم	تن مردان نشان تیغ و تیره
پسر در خون تپان دختر عزادار	برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون	بحلق کودکان خوناب شیر
اسیران را بجای اشک و افغان	شرر در چشم و آتش در ضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا	ز خاک تیره تا چرخ اثیره

هزل گویی و تقوی — عجیب است که شاعران هزل گویی چون یغما و قآنی^۲ چنان که در اشعارشان دیده می شود، دارای چنین اعتقادات راسخ به مذهب باشند و اظهار همدردی با شهدای کیش خود کنند. شاید ورلن نزدیک ترین مشابهی در ادبیات جدید اروپایی باشد.

۱. درباره شعر معاصر زمان براون رک: از صبا تا نیما، مقدمه دیوان ملک الشعراء بهار، تاریخ ادبیات دکتر شفق و مقالات ادبی در مجلات یغما، سخن، یادگار ارمغان و... ح.

۲. برای خواندن مرثیه زیبایش درباره فاجعه کربلا به صفحات قبل مراجعه کنید. ب.

سپهر، هدایت و شیبانی — از دیگر شعرایی که در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین شاه که قتلش در اول ماه مه ۱۸۹۶ م (۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ ه. ق) نخستین نشانه انقلابی بود که ثمره اش ده سال بعد به دست آمد، به اوج شهرت رسیدند. از دو شاعر به نامهای میرزا محمدتقی کاشانی متخلص به سپهر و میرزا رضاقلی خان هدایت می‌توان نام برد. این دو بیشتر به عنوان موزن مشهور بودند و در فصل بعد به همین عنوان از آنان نام برده خواهد شد. البته شرح حال هر دو به وسیله رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء^۱ داده شده است. شاعر دیگری که تا حدی دارای معروفیت است ابونصر فتح‌الله خان شیبانی کاشانی می‌باشد که گزیده‌ای از اشعارش به وسیله انتشارات اختر در قسطنطنیه به سال ۹۱ — ۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ ه. ق^۲ چاپ شده است. درباره این شاعر شرح مفصلی در مجمع الفصحاء (صفحات ۲۲۴ — ۲۴۵) داده شده است. اگر گنجایش این کتاب اجازه می‌داد، می‌شد شعرایی را براین فهرست افزود ولی فقط به ذکر مهمترینشان اکتفا شده و حتی نتوانسته‌ایم حق آنها را هم ادا نماییم.

مکتب جدید شاعران پس از انقلاب — درباره مکتب جدید شاعرانی که پس از انقلاب ۱۹۰۶ م (۱۳۳۴ ه. ق) و سالهای بعد شعر می‌گفتند در اثر دیگری به نام **مطبوعات**^۳ و شعر ایران امروز^۴ مفصل‌تر از آنچه که در این مجلد امکان پذیر است سخن گفته‌ام. معروف‌ترین این شاعران معاصر عبارتند از دخو (دهخدا)، قزوینی، عارف قزوینی، سید

۱. برای کسب اطلاعات در مورد سپهر نگاه کنید به جلد دوم، صفحات ۱۵۶ — ۱۸۱ و برای شرح حال هدایت به قلم خود او به صفحات ۵۸۱ — ۶۷۸ مراجعه کنید.

این جنگ بزرگ به سال ۱ — ۱۸۷۲ م / ۱۲۸۸ ه. ق به پایان رسید. ب.

• ابونصر شیبانی کتابی هم به نام «دیگری گفت» دارد که چاپ شده است. ح.

• مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۵، ص ۴۸۹ — ۵۳۰، ابونصر شیبانی. ح.

• مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۳۵۰ — ۴۰۰. ح.

• مجمع الفصحاء چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۱۲۰۹ تا پایان کتاب. ح.

۲. این کتاب که به کوشش اسماعیل ناصری قراچه‌داغی و به تشویق میرزا رضاخان که بعدها ارفع الدوله لقب یافت منتشر گردیده شامل ۳۱۲ صفحه است. ب.

۳. باید توجه داشت که از این جا بعد به مطبوعات ایران اشاره دارد، و در این باره باید به چهار جلد کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران، تألیف سید محمد صدر هاشمی مراجعه کرد. ح.
هم‌چنین به بخش مطبوعات در کتاب از صبا تا نیفا مراجعه شود. ح.

۴. چاپ دانشگاه کمبریج به سال ۱۹۱۴. با مقدمه فارسی در پنج صفحه. اشعار (چه به فارسی و چه در ترجمه) در صفحات ۱۶۸ — ۳۰۸ درج شده‌اند و شامل ۶۱۰ قطعه جداگانه بوده و با پرداخت پنج شیلینگ برای هر کدام قابل اِتیاع می‌باشند. ب.



مظفرالدین میرزا (بعدها مظفرالدین شاه)
در حالت نشسته و معلمش رضاقلی خان شاعر و مورخ معروف
به الله باشی ایستاده در طرف راست او (طرف چپ خواننده)

اشرف گیلانی و بهار خراسانی. دخو، اگرچه ظاهراً در این اواخر اشعار زیادى نسروده، شاید جوان‌ترین و برجسته‌ترینشان باشد.

نبوغ او در دو شعرش (به شماره‌های ۳ و ۱۴) مندرج در کتاب مذکور نگارنده به چشم می‌خورد. از یک سو شعر هجوآمیز و غوغایی اش به ردیف «آکبلایی»^۱ و از سوی دیگر شعری را که به یادبود^۲ همکار قدیمی اش میرزا جهانگیرخان شیرازی صاحب روزنامه صوراسرافیل سروده، می‌توان نام برد. شعر اول در ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ م (۱۳ شوال ۱۳۲۵ هـ. ق.) و شعر دوم در ۸ مارس ۱۹۰۹ م (۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۷ هـ. ق.) در آن جریده شریفه به چاپ رسید.

بهار، ملقب به ملک الشعراء، صاحب امتیاز روزنامه نوبهار (که پس از توقیف دوباره به نام تازه بهار منتشر گردید) و گوینده چند شعر نغز بود که به شماره‌های ۲۰، ۳۴ و ۳۶-۴۷ در کتاب نگارنده به چاپ رسیده است در حالی که اشعار عارف به شماره ۳۳ و اشعار اشرف به شماره‌های ۴-۷، ۱۲-۱۳، ۱۶-۱۹ و ۲۷ در همان کتاب درج شده است. گمان ندارم که آثار این شاعران یا شاعران دیگر بعد از انقلاب در هیچ مجموعه دیگری چاپ شده باشد. فقط گاه گاهی در روزنامه‌های گوناگون از جمله صوراسرافیل، نسیم شمال و نوبهار به چاپ رسیده و باید از صفحات این روزنامه‌ها گلچین شود. بسیاری از روزنامه‌های بی‌شمار امروز ایران ستون ادبی به نام ادبیات دارند که این اشعار در آنجا به چاپ می‌رسد. سابقاً هم این نکته را مورد تأکید قرار داده‌ام که شعر امروز ایران باید به جای ستودن شاهزادگان، وزرا و اشراف، سلیقه روزافزون عامه مردم را مدنظر قرار دهد.

ادیب الممالک - در اینجا لازم است درباره شاعر دیگری که اخیراً^۳ چشم از جهان فرو بسته و بسیار مورد احترام هموطنانش می‌باشد ولی آثارش فعلاً در دسترس نیست، سخن بگویم. این شاعر میرزا صادق خان نوه قائم مقام معروف است که به عنوان ادیب الممالک مشهور بوده و در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵^۴ (۲۱ فوریه ۱۹۱۷ م) وفات یافته

۱. مجموعه اشعار دهخدا باهتمام دکتر محمد معین، ص ۱۲۴-۱۲۵. ح.

۲. همان مجموعه، ص ۱-۵. ح.

۳. اخیراً، مربوط به زمان ادوارد براون و تألیف این کتاب است. ح.

۴. بیشتر مآخذ تاریخ وفات او را ۱۳۳۶ هـ. ق ذکر کرده‌اند (مقدمه دیوان او، ص کا و لغت‌نامه و فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵). امام محمد قزوینی در مجله یادگار (سال ۳، شماره ۳) ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ را سال وفات او دانسته، مرحوم یحیی آرین پور هم در کتاب از صبا تا نیما (ج ۲، ص ۱۲۸) همان تاریخ را نقل کرده، که با نقل براون مطابق است. ح.

است. سه منبع اطلاعاتی درباره او در اختیار نگارنده قرار دارد: (۱) شرحی که در نسخه خطی نگارنده به علامت ۱۹. درباره شاعران جدید ایران (صفحات ۳۹-۵۰) مندرج است؛ (۲) آگهی تسلیتی که در شماره ۲۰ دوره قدیم مجله کاوه مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ م / ۲۲ جمادی الآخر ۱۳۳۵ ه. ق به چاپ رسیده و (۳) رساله ای که به وسیله چاپخانه کاویانی و به قلم خان ملک حسینی ساسانی، پسر عم ادیب الممالک، چاپ شده و در آن اعلام گردیده که نویسنده رساله می خواهد اشعار^۱ او را گردآوری کند و به چاپ رساند و از خوانندگان که اشعار این شاعر را که در دسترس نویسنده قرار ندارد، دارا هستند، استمداد کرده است.

شرح کامل احوال این شاعر در مطبوعات و شعر ایران امروز نگارنده در ارتباط با روزنامه هایی که منتشر می کرده یا با آنها همکاری می نموده چون ادب تبریز (صفحات ۳۷-۳۸)، مشهد (ص ۳۸) و تهران (ص ۳۹) بین سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۵ م / ۱۳۱۶-۱۳۲۳ ه. ق، آمده است؛ روزنامه دیگری که این شاعر با آن همکاری می کرده روزنامه دو زبانه فارسی و ترکی ارشاد (ص ۳۹) بوده که با همکاری احمدبیک آقاف قره باغی به سال ۱۹۰۵-۱۹۰۶ م / ۱۳۲۳ ه. ق در باکو منتشر می شده؛ دیگر روزنامه ایران سلطانی (صفحات ۸۸-۹۱) بوده که در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۴ م / ۱۳۲۱ ه. ق با آن همکاری می نموده؛ و آخرین روزنامه هایی که زیر نظر او منتشر می شده عراق عجم نام داشته (صفحات ۱۸-۱۹) که در سال ۱۹۰۷ م / ۱۳۲۵ ه. ق منتشر می کرده و روزنامه مجلس (صفحات ۱۳۲-۱۳۳) که در سال ۱۹۰۶ م / ۱۳۲۴ ه. ق با آن همکاری می کرده است. یکی از مشهورترین اشعارش هم در صفحات ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب نگارنده درج گردیده است.

مختصری از وقایع زندگی اش^۲ - ادیب الممالک به سال ۱-۱۸۶۰ م /

۱۲۷۷ ه. ق چشم به جهان گشود و سه پشش به میرزا عیسی قائم مقام و سی و پنج پشش به امام زین العابدین می رسید. در سال ۹۰-۱۸۸۹ م / ۱۳۰۷ ه. ق در تبریز در خدمت امیر نظام (حسنعلی خان گروسی) بود و به افتخار او تخلصش را از «پروانه» به «امیری» تبدیل کرد. در سال ۴-۱۸۹۳ م / ۱۳۱۱ ه. ق در التزام رکاب امیر نظام به کرمانشاه و کردستان

۱. دیوان اشعار او به وسیله وحید دستگردی گردآوری شده و به چاپ رسیده است. ح.

۲. قسمتی از وقایع زندگی اش بقلم خود او و بقیه بقلم وحید دستگردی در مقدمه دیوان ادیب الممالک چاپ شده است. ح.

رفت. در عرض دو سال بعد (۶- ۱۸۹۴م) در دارالترجمه دولتي تهران استخدام شد ولى در صفر ۱۳۱۴ هـ. ق (ژوئيه - اوت ۱۸۹۶م) به اتفاق اميرنظام به آذربايجان بازگشت و در سال ۹- ۱۸۹۸م / ۱۳۱۶ هـ. ق در آن شهر كلاه را به عمامه تبديل كرد و معاون مدرسه لقمانيه تبريز شد. آنگاه روزنامه ادب را تأسيس كرد كه چنانكه گفته شد، در مشهد و تهران به انتشار آن روزنامه ادامه داد. در اثنای سالهای ۲- ۱۹۰۰م / ۲۰- ۱۳۱۸ هـ. ق به قفقاز و خوارزم (خيوه) سفر كرد و سپس به مشهد آمد ولى در اواخر سال ۱۳۲۰ هـ. ق (مارس ۱۹۰۳م) به تهران مراجعت نمود و در عرض دو سال بعد، ۵- ۱۹۰۳م / ۱۳۲۱- ۱۳۲۲ هـ. ق جزويكى از همكاران اصلى روزنامه ايران سلطاني شد. در سال ۶- ۱۹۰۵م / ۱۳۲۳ هـ. ق يكي از سردبيران روزنامه ارشاد باكو گرديد؛ در سال ۱۹۰۶م / ۱۳۲۴ هـ. ق نويسنده تراز اول روزنامه مجلس كه ميرزا محمد صادق طباطبايي سردبير آن بود، گرديد؛ و در سال ۱۹۰۷م / ۱۳۲۵ هـ. ق روزنامه عراق عجم را تأسيس كرد. در ماه ژوئيه ۱۹۱۰م همراه ملى گرايان در فتح تهران شركت جست و در نتيجه به رياست عدليه عراق و سپس سمنان منصوب گرديد. تنها دخترش را به سال ۱۹۱۲م / ۱۳۳۰ هـ. ق از دست داد. دو سال بعد به سردبيري روزنامه نيمه رسمى آفتاب منصوب شد. در سال ۱۷- ۱۹۱۶م / ۱۳۳۵ هـ. ق رئيس عدليه يزد شد ولى چيزى نگذشت كه چنانكه گفته شد، در تهران در پنجاه و هشت سالگى^۱ بدرود زندگى گفت.

سنگش شعر او- بنا به گفته خان ملك پسر عم و دوست صميمى اش ارزش خاص شعر او نه تنها در سبك بديع و قابل تحسين او است بلكه در بازتاب احوال گوناگون مردم ايران در سالهاى پر حادثه ۱۹۱۶- ۱۹۱۲مى باشد. مى گويند در طنز، از زمان سوزنى سمرقندى^۲ كه به سال ۱۱۷۳- ۴م / ۵۶۹ هـ. ق وفات يافته، هيچ شاعرى نتوانسته است با او برابرى كند. خان ملك در رساله اش مطلع تمام اشعارى را كه در اختيار داشته، با ذكر شماره ابيات آورده است و از كسانى كه اشعار اديب الممالك را در دسترس

۱. اين تاريخ ها از رساله خان ملك [سيد احمدخان] اقتباس شده اند، صفحات ۴- ۶. ب.

۲. اشعار سوزنى سمرقندى بيشتر هجو و هزل ركيك است تا طنز لطيف و خالى از رككت و بدزبانى رك: (ديوان سوزنى به كوشش دكتور ناصرالدين شاه حسيني). ح.

نگاه كنيد به تاريخ ادبى ايران نگارنده، جلد دوم* صفحات ۳۴۲- ۳۴۳. ب.

• تاريخ ادبى ايران، ج ۳، ترجمه على پاشا صالح، ص ۵۹۱- ۵۹۲، ترجمه غلامحسين صدرى افشار (از سنائى تا سعدى)، ص ۶۲- ۶۳. ح.

دارند ولی در مجموعه اش پیدا نمی شود دعوت نموده تا قبل از جمادی الاول ۱۳۴۲ هـ. ق (دسامبر ۱۹۲۳ م) این اشعار را برای او ارسال دارند تا او بتواند نسخه کاملی از اشعارش را به چاپ برساند. روزنامه گاه ایات زیر را از او به هنگام هجوم قشون روسیه به ایران نقل می کند و این ابیات را می توان با اشعار معروف سعدی به مناسبت نابودی خلفای عباسی به دست مغولان^۱، و اشعار انوری درباره حمله ترکان غز^۲ و گفتار حافظ در مورد درنده خوئی تیمور^۳ مقایسه کرد:

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست از بیم بصرها در نه خفت و نه بنشست^۴
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست شد بره ما طعمه آن خرس زبردست
افسوس بر آن بره نوزاده سرمست فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار

در نسخه خطی نگارنده^۵ به شماره ۱۹ J. (ص ۴۴) دوازده تألیف از او نام برده شده است. از جمله یک دیوان به زبان عربی و یک دیوان به زبان فارسی، مجموعه مقالات، واژه های آهنگین و مقفی، یک جلد سفرنامه و چند کتاب درباره نجوم، جغرافیا، عروض و علوم دیگر.

۱. همان، صفحات ۲۹ - ۳۰. ب.
- اشاره به قصیده معروف سعدی است در زوال خلافت بنی عباس به مطلع:
«آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین»
(کلیات سعدی تصحیح محمدعلی فروغی، قسمت قصاید، ص ۸۹، تصحیح مظاهر مصفا، ص ۷۵۴). ح.
۲. همان، صفحات ۳۸۴ - ۳۸۹. ب.
- اشاره است به قصیده معروف انوری به مطلع:
«به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان بیر خاقان بر»
(دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۴، تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۰۵ - ۱۰۸). ح.
۳. اشاره ای است به شعر معروف حافظ:
فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
ولی این اشاره مبهم و اتفاقی است. ب.
- همانطور که مؤلف در حاشیه نوشته، شعر حافظ کلی و مبهم است و اشاره صریح و واضح نیست. ح.
۴. صفحه ۵۱۴ دیوان و از مستط معروف ادیب الممالک است. ح.
۵. پیش از این اشاره کردیم که دیوان ادیب الممالک با تصحیح و کوشش وحید دستگردی به چاپ رسیده و شرح حالی بقلم خود ادیب الممالک نیز دارد. ح.

بخش سوم

نشر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل هشتم

مذهب شیعه و نمایندگان مجتهدین و ملاها

سلسله مراتب در تشیع - یکی از مهم ترین نتایج تجدید حیات تشیع به دست گردانندگان سلسله صفویه بنیانگذاری سلسله مراتب در میان ملاها و مجتهدین پر قدرت بود که نویسندگان اروپایی آنها را اغلب به عنوان «روحانی» توصیف کرده اند. این عنوان بیشتر قابل اطلاق به ملاها است تا به علما یا حکمای اهل تسنن چرا که این دسته اخیر جزو کسانی هستند که قرآن و قوانین اسلامی را به خوبی می دانند ولی مدعی داشتن هیچ نوع قدرت یا فضیلت الهی نمی باشند. فرق اصلی و اساسی میان مجتهدین شیعه و علمای اهل سنت در اعتقادشان به اصل اجتهاد یا کشف ندای پرطنین حقایق تازه دینی است که در اثر آگاهی کامل از قرآن و احادیث و با کوشش بسیار به دست می آید. معنی واژه عربی «اجتهاد» هم معادل با این کار اخیر یعنی کوشش است؛ کسی که به این مرحله برسد «مجتهد» نامیده می شود و مقامش تقریباً شبیه مقام «کاردینال» در کلیسای رُم است. اما در میان اهل تسنن چنین سلسله مراتبی وجود ندارد چرا که آنان عقیده دارند پس از وفات بنیانگذاران چهار فرقه مذهبی شان به نام های ابوحنیفه (متوفی به سال ۷۶۷ م / ۱۵۰ هـ. ق)، مالک ابن انس (وفات در حدود سال ۷۹۵ م / ۱۷۹ هـ. ق) الشافعی (متوفی به سال ۸۲۰ م / ۲۰۴ هـ. ق) و احمد بن محمد بن حنبل (متوفی به سال ۸۵۵ م /

۲۴۱ هـ. ق) باب اجتهاد^۱ مسدود گردیده است. بنابراین باب اجتهاد که بنا به عقیده شیعیان هنوز باز است، برای اهل تسنن بیش از هزار سال است که بسته شده و از این لحاظ آیین تشیع، اگرچه از جهات دیگر نسبت به تسنن محدودتر و سختگیرتر است ولی انعطاف پذیرتر و قابل انطباق تر است.

جالب بودن علوم دینی برای مردم بلندپرواز — همچنانکه در صفحات بعد خواهیم دید قدرت و موقعیت این ملاها بلندپروازی جوانانی را که در خود قریحه ذاتی و استعداد برای شعر و ادبیات و دیگر فعالیت‌های ذهنی از جمله الهیات می‌دیدند به سوی خود معطوف داشت و در نتیجه در دوران صفویه که کمبود شاعر و وفور روحانیون بطور بارزی مشخص است، مجالی برای اهل العمام پیدا شد و شاهان صفوی که با افتخار خود را «کلب^۲ آستان ائمه اطهار» یا «خادم مذهب اثنی عشری» می‌دانستند مدرسه‌های متعددی بنا، وقف و نگهداری کرده و هر طلبه فقیر و نیمه گرسنه‌ای که به یکی از این مدرسه‌ها رفت و آمد می‌کرد بدون شک در این آرزو بود که سرانجام یک مجتهد بزرگ شود و کلید حیات و ممات خلق را به دست گیرد و مشمول احتراماتی گردد که تقریباً با جلال پادشاهان برابری می‌کرد.

دست نیافتن [خارجیان] بر ملاها^۳ — هیچ طبقه‌ای در ایران به اندازه ملاها از دسترس خارجیان و غیرمسلمانان به دور نیستند. برای کسی که فارسی خوب می‌داند آسان است نه تنها با هیأت حاکمه، که با آداب و عقاید اروپایی آشنایی بسیار دارند، معاشرت کند بلکه با بازرگانان، افزارمندان، زمینداران، کشاورزان، درویشان، بابی‌ها، بهائی‌ها، صوفیان

۱. اجتهاد در معنی کلتی تریعنی استنباط احکام شرعی براساس قرآن و سنت و اجماع و قیاس در نظر اهل سنت و براساس کتاب (قرآن) و سنت و اجماع و عقل در نظر شیعه. و اجتهاد در مذهب شیعه معنی و اهمیت خاص دارد و مجتهد کسی است که به درجه‌ای رسیده که می‌تواند از چهار مرجع مذکور احکام شرع را استنباط کند و دلیل بیاورد و فتوی دهد، و دیگران از او تقلید کنند. راجع به اجتهاد رک: کشاف اصطلاحات الفنون (ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹). مقاله «شیعه» بقلم محمود شهابی در کتاب «اسلام صراط مستقیم»، ترجمه سید ابوالقاسم بحر العلومی. در کتاب اصول فقه از چهار دلیل (ادله اربعه) مذکور بحث می‌شود. ح.

۲. بسیاری از رؤسا و بزرگان دوره صفویه هم «کلبعلی خان» نام داشتند (رک: فهرست اعلام روضه الصفا). ح.

۳. معلوم نیست منظور مؤلف از دست نیافتن خارجیان بر ملاها چیست، آیا چنانکه چند سطر بعد می‌نویسد مقصود از دست نیافتن بر آنان، صمیمی نشدن و عدم سازش آنان است که این کار در شأن هر روحانی و عالم دینی است که با خارجیان صمیمی نشود و سازش نکند و حد دیانت و روحانیت خود را حفظ نماید، بخصوص اگر خارجیان در برخورد با روحانیون و ملاها اغراض سیاسی داشته باشند.

اما بدون این اغراض، هر روحانی و عالم دینی با خارجیان می‌تواند برخورد و گفت و شنود داشته باشد. ح.

و دیگران نیز معاشرت نماید ولی تعداد انگشت شماری از اروپائیان توانسته اند با روحانیون صمیمی شوند.

قصص العلماء - برای اطلاع از روشن زندگی خاص و محدود این طبقه، تا آنجایی که مطالعات نگارنده اجازه می دهد بهتر از کتاب متوسط القدر و جدید التألیف **قصص العلماء**^۱ محمد بن سلیمان تنکابنی منبع دیگری وجود ندارد. مؤلف این کتاب که به سال ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰ م / ۱۲۳۵ هـ. ق تولد یافته، آن را در سه ماه و پنج روز نوشته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰ هـ. ق (۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ م) به پایان رسانده است. این کتاب شامل زندگی نامه ۱۵۳ نفر از علمای شیعه است و از لحاظ زمانی قرن چهارم تا سیزدهم (دهم الی نوزدهم میلادی) را دربرمی گیرد و دارای هیچ ترتیب منطقی، چه تاریخی و چه الفبایی نیست. نویسنده این کتاب زندگی نامه خود را در مرتبه چهارم آورده و متجاوز از بیست صفحه به آن اختصاص داده و ۱۶۹ جلد از آثار خود را به علاوه تحشیه ها و دیگر نوشته های کم اهمیت تر نام برده است. این کتاب را در اثنای عید پاک ۱۹۲۳ م کاملاً مطالعه کردم و از میان مطالب خسته کننده، بیهوده یا مبتذلش مقداری اطلاعات گرانها که در کتاب های تذکره بهتر از آن یافت نمی شود استخراج کردم. این مطالب استخراج شده درباره شیخی ها و بابی ها است و بنابراین قبل از آن که به مطالب دیگر بپردازم در اینجا شرح مختصری می نویسم.

علم الرجال - یعنی اطلاع از احوال کسانی که از قائدين و از اشاعه دهندگان احادیث و اخبار بودند رشته مهمی از الهیات را تشکیل می دهد چون برای آگاهی از درستی یا نادرستی احادیث به این رشته نیاز است انواع مختلفی از این کتب رجال وجود دارد. اسپرنگر^۱ در فهرست^۲ مربوط به محمد بن حسن بن علی طوسی^۳، ملقب به شیخ الطایفه

۱. نگارنده دو نسخه چاپ سنگی این کتاب را در اختیار دارد، یکی چاپ دوم آن که در صفحه ۱۳۰۴ (نوامبر ۸ - ۱۸۸۹ م) در تهران منتشر شده و دیگر (ظاهراً) چاپ لکنهواست به سال ۸ - ۱۸۸۹ م / ۱۳۰۶ هـ. ق. ب. ه چاپ سربی (حروفی) نیز از این کتاب در تهران شده است و چاپهای متعدد دارد. ح.

2. Sprenger

۲. در Bibliotheca Indica چاپ شده است. ب.

۳. فهرست شیخ طوسی از روی چاپ اسپرنگر، بکوشش محمود رامیار با فهرستهای مختلف، به مناسبت برگزاری کنگره هزاره شیخ طوسی در دانشگاه مشهد (اسفند ۱۳۴۸ شمسی) در سال ۱۳۵۱ انتشار یافته است. راجع به فهرست شیخ طوسی و اهمیت آن، هم چنین دو تألیف دیگر او در همین علم رجال، نیز رجال نجاشی و کسانی که از فهرست پیروی کرده اند، رک: مقاله «چهار کتاب در علم رجال» بقلم آیه الله سید علی خامنه ای (یادنامه علامه امینی، ص ۳۷۱ - ۴۱۲). ح.

(متوفی به سال ۱۰۶۷ م / ۴۶۰ هـ. ق) که جزو مهمترینشان می باشد، چهار کتاب دیگر را هم دارای همان درجه اهمیت می شمارد که عبارتند از اسماء الرجال^۱ تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی^۲ (متوفی به سال ۱۰۶۳ م / ۴۵۵ هـ. ق)، معالم العلماء^۳ تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی به سال ۱۱۹۲ م / ۵۸۸ هـ. ق)، ایضاح الاشتباه^۴ اثر حسن بن یوسف بن مطهر الحلّی (متولد سال ۱۲۵۰ م / ۶۴۸ هـ. ق. متوفی به سال ۱۳۲۶ م / ۷۲۶ هـ. ق) و لؤلؤة البحرين^۵، تألیفی که دارای ویژگی های خاص خود بوده و در شرح احوال علمای بحرین است و یوسف بن احمد ابن ابراهیم البحرینی (متوفی به سال ۱۷۷۳-۴ م / ۱۱۸۷ هـ. ق) آنرا نوشته است. کتاب دیگر که مانند این کتاب اخیر به منطقه خاصی می پردازد، امل الآمل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی الحر العاملی (متولد ۱۶۲۳-۴ م / ۱۰۳۳ هـ. ق) است که در سال ۱۶۸۶ م / ۱۰۹۷ هـ. ق نوشته شده است. تمام این کتاب ها به زبان عربی نوشته شده اند ولی از میان کتابهای قدیمی تریکی به فارسی است (تألیف ۱۵۸۲ م / ۹۹۰ هـ. ق) که بهیچوجه نباید از آن چشم پوشی کرد.

۱. فهرست اسماء الرجال که معروف به رجال نجاشی است از کتب معتبر رجال شیعه بشمار می آید و تألیف ابوالقاسم یا ابوالحسن احمد بن علی النجاشی (۳۷۲-۴۵۰ هـ. ق) است. این کتاب پس از چاپ سنگی بمبئی، بسال ۱۳۳۷ شمسی در تهران به چاپ سربی نیز انتشار یافته است (فهرست کتابهای چاپی عربی تألیف خانباها مشار، ستون ۶۸۵).
- تاریخ فوت نجاشی به قول بیشتر مآخذ ۴۵۰ هـ. ق است (ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۳۵، لغت نامه و مآخذ دیگری) بنابراین سال ۴۰۵ و ۴۵۵؛ ذکر شده در حاشیه و متن هر دو نادرست است. ح.
۲. در بمبئی به سال ۱۸۹۹-۱۹۰۰ م / ۱۳۱۷ هـ. ق چاپ سنگی شده. در کشف الحجب (نگاه کنید به صفحات بعد) تاریخ وفات مؤلف سال ۱۰۱۴ م / ۴۰۵ هـ. ق ذکر شده است. ب.
۳. معالم العلماء به کوشش عباس اقبال در سال ۱۳۵۳ هـ. ق بچاپ رسیده است. و این کتاب و فهرست منتخب الدین علی بن ابی القاسم قمی در حقیقت ذیل و تنمۀ الفهرست شیخ طوسی محسوب می شوند (مقدمۀ کتاب معالم العلماء، ص ۴-۵). ح.
۴. ایضاح الاشتباه فی ضبط تراجم الرجال تألیف علامۀ جلی در سال ۱۳۱۹ هـ. ق در تهران چاپ سنگی شده است (فهرست کتب چاپی عربی تألیف خانباها مشار، ستون ۱۰۷).
- نظیر این کتاب با نامی شبیه آن، توضیح الاشتباه و الاشکال تألیف محمد علی ساروی است که به تصحیح سید کاظم موسوی در سال ۱۳۴۵ با دو رسالۀ دیگر در علم رجال بچاپ رسیده است. ح.
۵. چاپ سنگی بمبئی (n.d.). ب.
- لؤلؤة البحرين بجز چاپ سنگی بمبئی، در تهران نیز بسال ۱۲۶۹ هـ. ق چاپ سنگی شده است (فهرست کتب چاپی عربی مشار ستون ۷۶۵). ح.
۶. امل الآمل، در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۶ هـ. ق در تهران چاپ سنگی شده است (فهرست مشار، ستون ۹۲). ح.

مجالس المؤمنین - این کتاب، مجالس المؤمنین^۱ تألیف سید نورالله بن شریف المرعشی شوشتری است که بجرم داشتن عقاید راسخ به تشیع به سال ۱۱ - ۱۶۱۰ م / ۱۰۱۹ هـ. ق در هندوستان به قتل رسید. این کتاب نسبت به کتابهای قبلی مفصل تر و مردم پسندتر است چون در دوازده فصل شرح حال بزرگان شیعه، نه تنها فقها و تابعین مذهب اثنی عشری، بلکه تمام کسانی را که معتقد بودند علی باید بلافاصله پس از پیغمبر جانشینش شود، ارائه می دهد.

روضات الجنات - از کتاب های جدید در این زمینه که در عرض شصت سال اخیر نوشته شده، غیر از قصص العلماء که مذکور افتاد از سه کتاب دیگر می توان نام برد. مفصل ترین شان روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات^۲ نام دارد که بوسیله محمدباقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخوانساری تألیف شده و زندگی نامه او در صفحات ۱۲۶ - ۱۲۸ جلد اول چاپ سال ۱۸۶۹ - ۷۰ م / ۱۲۸۶ هـ. ق مندرج است. شرح حال هایی که در این کتاب به ترتیب الفبایی مرتب گشته شامل علمای مسلمان همه دوره ها می شود و منحصر به احوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلاً ما احوال عرفای بزرگ چون بایزید بسطامی، ابراهیم ادهم، شبلی و حسین بن منصور حلاج و احوال شاعران عرب چون ذوالرمة، فرزدق، ابن الفرید، ابونواس و متنبی را در آن می یابیم. علاوه بر شرح احوال فقهای شیعه تا زمان های نسبتاً نزدیک که به این کتاب از نقطه نظر مقاصد کنونی ما اهمیت و ارزش زیادی می دهد، به شاعران ایرانی چون سنایی، فریدالدین عطار، ناصر خسرو و جلال الدین رومی و دانشمندانی چون البیرونی، ثابت بن قره، حنین بن اسحق و ابن سینا و دیگران هم در این کتاب اشاره شده است.

نجوم السماء - کتاب مهم دیگری که در همان سال نگارش کتاب اخیرالذکر تألیف شده (۱۸۶۹ - ۷۰ م / ۱۲۸۶ هـ. ق) ولی به زبان فارسی است نجوم السماء^۳ نام

۱. مجالس المؤمنین بعد از چاپهای قدیم، در دو جلد بسال ۱۳۷۵ هـ. ق نیز از طرف انتشارات اسلامیة، در تهران بچاپ رسیده است. ح.

۲. یک نسخه نفیس* چاپ سنگی (چهار جلد در یک مجلد، تقریباً دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۱۳ شرح حال) در سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۶ هـ. ق در تهران چاپ شده است. ب.

• پیش از این ذکر کردیم که این کتاب به ترجمه فارسی حاج شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی در هفت جلد بوسیله انتشارات اسلامیة منتشر شده است، و بجز چاپ مذکور در حاشیه براون، در ۱۳۶۷ هـ. ق نیز در تهران چاپ سنگی شده است (فهرست کتب چاپی عربی، تألیف خانباها مشار، ستون ۴۹۵). ح.

۳. در سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۳ هـ. ق در لکنهو چاپ سنگی شده (ص ۴۲۴). ب.

دارد. این کتاب به شرح احوال فقهای شیعه در قرون یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۵۹۲ — ۱۸۸۲ م) می‌پردازد و شرح حال‌ها به ترتیب تاریخ منظم شده‌اند. مؤلف این کتاب محمد بن صادق بن مهدی نام دارد و کتاب مانند دیگر تألیفات مشابه فاقد فهرست اعلام و حتی فهرست مندرجات است ولی اطلاعات مفید به حد وفور در آن یافت می‌شود.

کشف الحجب والاستار — سومین کتابی را که در اینجا مخصوصاً می‌خواهم نام ببرم کتاب نامه‌ایست که در آن شرح احوال به وفور یافت می‌شود. نام این کتاب **کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار** است و در آن به ۳۴۱۴ کتاب شیعه که به صورت الفبایی منظم شده اشاره شده و سید اعجاز حسینی متولد به سال ۱۸۲۵ م / ۱۲۴۰ ه. ق و متوفی به سال ۱۸۷۰ م / ۱۲۸۶ ه. ق آنرا تألیف کرده است. ویرایشگر کتاب، محمد هدایت حسینی نسخه خطی آنرا در کتابخانه نفیس بانکپور^۱ پیدا کرد و به تشویق سر. ای. دنیسون راس به خرج انجمن آسیایی بنگال آنرا منتشر ساخت.^۲

گزیده آثار شاعران شیعه — لازم است از کتاب دیگری به زبان عربی درباره آثار شاعران شیعه بنام **نسیمة السحرفی من تشیع و شعر تألیف یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی** نام برده شود. تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد این کتاب بسیار کمیاب بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است و من خوشبختانه نسخه نیمه دوم کتاب را که شامل حروف (ط) الی (ی)^۳ می‌باشد در اختیار دارم. در این کتاب فقط به شاعرانی که به زبان عربی شعر می‌گفتند اشاره شده است.

مقایسه آثار مذکور — از میان این کتاب‌ها **روضات الجنات** محققانه‌ترین و جامع‌ترینشان محسوب می‌شود، اما کسانی که فقط به زبان فارسی آشنا هستند کتاب‌های **مجالس المؤمنین، نجوم السماء و قصص العلماء** را بسیار آموزنده و تا حدودی سرگرم کننده

۱. Bankipore

۲. در چاپخانه هیأت تبلیغی فرقه مسیحی باپتیست (Baptist Mission) در کلکته به سال ۱۹۱۲ م / ۱۳۳۰ ه. ق چاپ شده و شامل ۶۰۷ صفحه^۴ است. ب.

۵. در فهرست کتب چاپی عربی تألیف خان‌بابا مشار (ستون ۷۳۸) شامل ۶۰۷ + ۱۱۲ صفحه در همین چاپ. در این جا مناسب است از دو کتاب دیگر رجال نام ببریم یکی: **ریاض العلماء** تألیف ملا عبدالله اصفهانی معروف به افندی، دیگر **ریحانة الادب** تألیف محمدعلی مدرس تبریزی که از این کتاب در موارد مختلف راجع به رجال و آثار آنان مطلب نقل کرده‌ایم. ح.

۳. برای اطلاع از چگونگی نسخه دیگر نگاه کنید به فهرست عربی برلین تألیف آلوارد (Ahlward) جلد ششم، صفحات ۵۰۲ — ۵۰۳، شماره ۷۴۲۳. ب.

می‌یابند. کتب قدیمی رجال مانند کتاب الفهرست طوسی و رجال نجاشی عموماً بسیار بی‌لطف بوده و بیشتر کتاب مرجع محسوب می‌شوند تا کتابی برای مطالعه. چون در اینجا ما بیشتر به افق‌های دوره صفویه و دوره‌های بعد از آن سروکار داریم، هرچند دانشجویان باید با نام، عنوان و تاریخ تقریبی زندگی آنان آشنا شوند، به سخنی کوتاه دربارهٔ علماء قدیم شیعه بسنده می‌کنیم.

بنیان‌گذاران فقه شیعه: محمد‌های سه‌گانه و کتب اربعه — مهم‌ترین علمای قدیم، «سه محمد»^۱ بودند به نام‌های الکلینی (محمد بن یعقوب متوفی به سال ۹۴۱ م / ۳۲۹ هـ. ق)، ابن بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی به سال ۲ — ۹۹۱ م / ۳۸۱ هـ. ق) و طوسی (محمد بن حسن متوفی به سال ۱۰۶۷ م / ۴۶۰ هـ. ق) که قبلاً مذکور افتاد. از این مؤلفان، مؤلف نخستین کتاب کافی و مؤلف دوم من لایحضره الفقیه و مؤلف سوم کتاب استبصار و تهذیب الاحکام را نوشته که شیعیان عموماً به این کتابها کتب اربعه^۲ می‌گویند. دربارهٔ این کتابها شرح مفصلی در کشف الحجب که قبلاً مذکور شد، آمده است.

سه محمد قرون اخیر — در عصر جدید هم «سه محمد» پیدا شدند به نام‌های محمد بن حسن بن علی ... الحر العاملی (نویسنده کتاب امل الامل که سابقاً مذکور شد)؛ محمد بن المرتضی که عموماً به او ملا محسن فیض می‌گویند و تاریخ وفاتش سال ۱۲۷۹ م / ۱۰۹۰ هـ. ق است؛ و محمد باقر مجلسی (متوفی به سال ۱۲۹۹ — ۱۷۰۰ م / ۱۱۱۱ هـ. ق). هر کدام از این سه به تنهایی کتاب بزرگی از خود بجا گذاشتند؛ نویسنده نخست کتاب وسائل و نویسنده دوم کتاب وافى و سومى کتاب بحار الانوار را از خود به یادگار گذاشت که بعدها معروف به کتاب‌های ثلاثه شدند. این هفت اثر بزرگ دربارهٔ فقه، اصول و احادیث شیعه همانند آثار دیگر حکما و علمای اسلام به زبان عربی نوشته شده است، چون زبان عربی در اسلام همان نقشی را دارد که زبان لاتین در نوشته‌های مذهبی کلیسای روم. کتاب حاضر گنجایش آن را ندارد که درباره آنها به تفصیل سخن گوئیم؛ فقط لازم به تذکار است که آنها جزوات مذهبی ایرانیان هستند که از طریق آنها فقهای بزرگ دوره صفوی توانسته‌اند تعالیم مذهبی خود را، که در اینجا مورد نظر ما است در میان

۱. نگاه کنید به قصص العلماء، ص ۲۲۱ چاپ لکنهو، دربارهٔ محمد باقر مجلسی. ب.

۲. یا اصول الاربعة. نگاه کنید به کتاب نجوم السماء، ص ۷۵. ب.

مردم اشاعه بدهند که البته این امکان برای ما وجود ندارد گزارش کافی درباره آنها بدهیم. بنا به قول صاحب روضات الجنات^۱، کمال الدین حسین اردبیلی معروف به «الهی» که معاصر شاه اسماعیل اول بوده: «نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعة بالفارسیة».

فقدان کتب فقهی شیعه در اوایل دوران صفویه — پیش از این دیده ایم که شاه اسماعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلمان و کتابهایی که برای ترویج شعائر آن مذهبی که می خواسته در سرتاسر قلمرو خود ترویج کند چه مشکلاتی داشته و این نکته هرچند غالباً مورد توجه قرار نمی گیرد ولی عجیب نیست که دانشمندان عرب شیعه را از هرجایی که امکان داشت به ایران می آوردند. این علما از دو ناحیه به ایران می آمدند: یکی بحرین در خلیج فارس و دیگری جبل عامل در سوریه^۲. چنانکه قبلاً گفته شد کتاب های شرح حال ویژه ای به نام *لؤلؤة البحرين و امل الآمل* درباره علمایی که از هریک از این دو ناحیه می آمدند نوشته شده است. برخی از آنها بدون آنکه کوچکترین اطلاعی از زبان فارسی داشته باشند به ایران می آمدند، از جمله سید نعمت الله الجزایری که چون با برادرش وارد شیراز شد این جمله را «مدرسه منصوریه را می خواهیم» از یکی از آشنایان ایرانی خود به طور مشترک آموختند به نحوی که هر برادر فقط نصف این عبارت ساده را به خاطر سپرد و دو برادر مشترکاً این جمله را بر زبان می راندند.^۳

شرح حال یک طلبه علوم دینی^۴ — این قسمت شرح حال همان سید نعمت الله

۱. جلد اول، ص ۱۸۵. ب.

۲. نگاه کنید به کتاب *فلسطين زیرسلطة مسلمانان* اثر جی. لسترینج. ب.

G. Lestrang *palestine under the Moslems*, pp. 75-6 and 470

۳. *قصص العلماء* (چاپ لکنهو، ص ۲۲۹؛ چاپ تهران، ص ۳۳۳):

... پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بوده و در وقت نماز صبح به شیراز رسیدیم. پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما می خواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود، پس آن شیخ گفت که این راه را بگیر و بگویند که مدرسه منصوریه را می خواهیم و ما فارسی نمی دانستیم. پس ما رفتیم و سخن را تقطیع کردیم، پس یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگری ضبط کرد، پس هر که را که می دیدیم یکی می گفت مدرسه منصوریه آن دیگری می گفت «می خواهیم» تا به آن مدرسه رسیدیم. ب.

۴. باید توجه داشت که «طلبه» کلمه جمع است و مفرد آن «طالب» است اما در فارسی «طلبه» بصورت مفرد به کار می رود و جمع فارسی آن «طلبه ها» است مانند «عمله» که «عمله ها» گفته می شود. ح.

است که در قصص العلماء آمده و تصویر بسیار دقیقی از فقر و مصائب زندگی یک طلبه علوم دینی می‌دهد. او به سال ۱۶۴۰ - ۴۱ م / ۱۰۵۰ ه. ق متولد شد و وقتی سی و نه ساله بود^۱ این شرح را نوشت. چنانکه خود گوید: «در این عمر قلیل چقدر از این مصائب به من روی داده است».

گامهای نخستین در کسب علم - این مصائب هنگامی آغاز شد که او فقط پنج ساله بود چرا که هنگام بازی با دوستان خردسالش پدرش سر رسید و گفت: «ای پسرک من با من بیا تا به نزد معلم برویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا به درجه اعلا برسی». با وجود گریه و اعتراض و تشبث به مادرش ناچار شد به مدرسه برود و برای اینکه زودتر از مدرسه فرار کند و به بازی‌هایش ادامه بدهد به طور جدی به خواندن درس مشغول شد به طوری که در سن پنج سال و نیم به علاوه حفظ کردن اشعار بسیار، قرآن را هم تمام کرد.

سختگیری معلمان - اما این روش برای بازگشت او به بازی‌های کودکانه اش مفید فایده‌ای نبود چرا که او را وادار کردند از یک معلم صرف و نحو که نابینا بود مراقبت کند و از او صرف واژه‌های عربی و صرف و نحو زنجانی^۲ را بیاموزد. او ناچار بود راهنمای این معلم نابینا بشود، و مربی بعدی او را مجبور می‌کرد برای چهار پایانش علوفه ببرد و برای کرم‌های ابریشمش برگ توت تهیه نماید.

استاد نادان - آنگاه به دنبال مربی دیگری رفت تا کافیة^۳ ابن الحاجب را نزد او بیاموزد که البته او را شخصیتی بانفوذ یافت که جامه‌ای سفید برتن و عمامه بزرگی بر سر داشت و نمی‌توانست به پرسش‌هایش پاسخ دهد. پسرک به او گفت: «بعد از این که صیغه^۴

۱. بنا بر کشف‌الحجب، ص ۷۰، شماره ۳۲۸، او به سال ۱۷۱۸ م / ۱۱۳۰ ه. ق وفات یافته است. هنگام نوشتن این سطور نگارنده متن عربی این شرح حال را در یکی از نسخه‌های خطی خود (c. 15) بنام کتاب الانوار النعمانیة تألیف سید نعمت الله به سال ۱۶۷۸ م / ۱۰۸۹ ه. ق یافته است. این شرح حال در پایان کتاب آمده و صفحات ۳۴ - ۳۲۹ را دربر می‌گیرد. ب.

۲. این کتاب «التصریف» یا «مبادی التصریف» تألیف عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی خزر جی ملقب به عزالدین از علمای قرن هفتم هجری قمری است که بارها بچاپ رسیده و به لاتینی هم ترجمه شده، و به تصریف عزى معروف است خود او هم در الهادی آن کتاب را شرح کرده است (ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۸۶) از شروح معروف این کتاب، شرح تصریف مسعود تفتازانی است که در کتاب جامع المقدمات با خود تصریف و متون دیگر بارها بچاپ رسیده است و طلاب علوم با آن آشنایی دارند. راجع به کتب درسی مدارس قدیم و حوزه‌های علمیه رک: فهرست و شرح آنها نوشته میرزا طاهر تنکابنی در فرهنگ ایران زمین، ج ۲۰، ص ۳۹ - ۸۲. ح.

۳. کتاب کافیة در علم نحو تألیف جمال الدین ابو عمر و عثمان بن عمر بنابی بکر نحوی معروف (۵۷۰ - ۶۴۶ ه. ق) و کتاب شافیه او در علم صرف است و تألیفات دیگر نیز دارد (لغت‌نامه). ح.

۴. صیغه، ساختمان کلمه از جهت صرفی. ح.

را ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی؟» جاضران را براین گفتار خنده آمد و معلم از جا برخاست و با شرمساری مجلس را ترک گفت. سید نعمت الله می گوید: «این کار مرا بر آن داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون به نزد خدا استغفار می نمایم از سؤال کردن از آن مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدای را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت.»

مشکلات سفر در طلب علم — پس از آن که تحصیلات خود را نزد اساتید مختلف دیگر ادامه داد از پدر خویش رخصت یافت که به هویزه نزد برادر بزرگش برود. مسافرت به آنجا از طریق کشتی و از میان کانال های باریکی که از میان نیزارها می گذشت به علاوه آزار پشه هایی که «هریک مانند زنبوری» پودند مشقت بار بود و او تنها با شیر گاو میش رفع گرسنگی می کرد و این تجربیات او را با مسائل سفر یک طلبه فقیر آشنا کرد. تحمل این مسائل بدین خاطر بود که شرح جامی و جار بردی بر شافیه را نزد استادی تلمذ کند اما استادش خدمت بسیار از او طلب می نمود و او و همشاگردی هایش را وادار می کرد تا برای خانه ای که می خواست بسازد سنگ جمع کنند و ماهی و دیگر مأكولات از شهر مجاور برای او بیاورند. استاد به آنها اجازه نمی داد از یادداشت هایش نسخه برداری کنند و شاگردان ناچار بودند در مواقع مقتضی یادداشت ها را بدزدند و از آنها نسخه برداری کنند. سید نعمت الله گوید: «این احوال او با ما بود و با این حال ما راضی بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم.»

تحصیل در شرایط مشقت بار — سید نعمت الله هر روز برای تحصیل و مباحثه تا ظهر در مدرسه می ماند و چون به منزل می رفت آنقدر گرسنه بود که پوست خربزه را از روی زمین برمی داشت، خاکش را پاک می کرد و آنچه را که باقی مانده بود می خورد تا هزینه غذای بهتری را نپردازد. یک روز دید همشاگردی اش نیز همین کار را انجام می دهد. هر کدام کوشیده بودند این کار را از دیگری پنهان کنند ولی حالا دست به دست هم داده به اتفاق یکدیگر پوست خربزه را جمع می کردند و می شستند. چون نمی توانستند بهای چراغ یا شمع را بپردازند؛ زیر نور مهتاب کتاب های درسی خود چون الفیه^۱ ابن مالک و کافیه^۲ را

۱. الفیه، هزاریت در نحو عربی است تألیف جمال الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن مالک طائی، این کتاب به «الفیه ابن مالک» معروف و خلاصه ای است از منظومه مفصل او بنام «الكافیة الشافیة» در دو هزار تا دو هزار و هفتصد و پنجاه بیت.

بر کتاب الفیه شرح های بسیار نوشته اند که یکی از شرح های معروف آن شرح ابن عقیل است (لغت نامه). ح.

می‌خواندند و در شب‌هایی که مهتاب نبود آنها را از بر می‌گفتند تا فراموششان نشود. برای جلوگیری از مزاحمت دیگران یکی از طلاب سرش را به زانو می‌گرفت و چشمانش را با دستانش می‌پوشاند تا مزاحمین خیال کنند که او سردرد دارد.

از بصره به شیراز — پس از اقامت کوتاهی در نزد خانواده‌اش تصمیم گرفت به شیراز برود و از طریق شط العرب با قایق به بصره رفت. از ترس اینکه مبادا پدرش مانع مسافرتش شود در آغاز سفر لباس‌هایش را از تن درآورد و در پشت قایق پیاده در آب حرکت کرد و سکان آنرا نگاه داشت تا آنقدر قایق دور شود که دیگر کسی او را نشناسد و آنگاه سوار آن گردید. وقتی مقداری در آب پیشروی کردند مردمی را در ساحل دید و یکی از مسافران بر آنان بانگ زد که آیا اهل تستند یا تشیع و وقتی که فهمید آنان اهل تستند شروع به ناسزا گفتن به آنها و خلفای سه گانه کرد که در پاسخ آن جماعت دستجمعی به سویس سنگ پرتاب کردند.

در مدرسه شیراز — سید نعمت الله فقط مدت کوتاهی در بصره که آن زمان حاکمش حسین پاشا بود، اقامت گزید چون پدرش به آنجا رفت تا او را با خود به زادگاهش بیاورد، او مخفیانه با برادرش از آن شهر گریخت و چنانکه مذکور افتاد^۱ به شیراز برگشت و در مدرسه منصوبه قرار یافت. در آن هنگام فقط یازده ساله بود. در آن مدرسه استادی را یافت که الفیه ابن مالک را درس می‌داد و این استاد پس از پایان درس وی را مخاطب قرار داده سؤالاتی درباره اهداف و احوالش کرد و سرانجام در حالی که گوشش را گرفته بود و آنرا به شدت می‌کشید گفت «ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب گردانی و ریاست را دوست بداری. پس وقت را ضایع مکن و گرنه مردی فاضل نخواهی شد.»

رنج سرما و گرسنگی — در این مدرسه هم روزگارش سخت و معاش روزانه‌اش اندک بود و برادرش می‌خواست به موطنش بازگردد ولی او تصمیم داشت در آنجا بماند و با اجرت کتابت روزگار بگذراند و در گرمای تابستان که طلاب دیگر روی بام می‌خوابیدند او تقریباً همه شب را با کار کردن در اتاقی با درهای بسته می‌گذراند. اغلب اوقات نه نفت برای چراغ و نه نان برای خوردن داشت و ناچار بود زیر نور مهتاب، در حالی که از گرسنگی ضعف کرده بود کار کند در حالی که در صبح‌های زمستانی هنگام کتابت از انگشتانش

۲. رک حاشیه ۳ ص ۳۱۳. ح.

خون جاری می‌شد. دویا سه سال بدین منوال گذشت و با وجود ضعف چشمی که به این دلیل بر او عارض شده بود شروع به تألیف کتاب‌هایی چون شرح کافی^۱ و مفتاح اللیب در شرح تهذیب^۲ شیخ بهاء‌الدین محمد نمود.^۳ آنگاه برآن شد که دایره مطالعات خود را از صرف و نحو عربی فراتر برده و در حوزه درس اساتید معروف بغداد، احساء و بحرین حاضر شود که از میان‌شان شیخ جعفر بحرینی را می‌توان نام برد.

یک استاد سختگیر— یک روز به خاطر خبر فوت اقوامش به درس استاد نرفت. وقتی که در روز بعد به نزد استاد رفت، شیخ آن چنان خشمگین بود که دیگر نخواست چیزی به او بیاموزد و گفت: «خدای تعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم! چرا دیروز نیامدید؟» و وقتی که سید نعمت‌الله علت غیبتش را توضیح داد، استاد در پاسخ گفت: «سزاوار آن بود که شما به درس بیایید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید.» تا او قسم یاد نکرد، که هرگز ولو این که هر مصیبتی اتفاق بیفتد غیبت نخواهد کرد، استاد تا مدتی به او اجازه حضور در کلاس را نداد. سرانجام چنان طرف توجه این استاد سختگیر قرار گرفت که استاد حاضر شد دخترش را به عقد ازدواج او در آورد اما سید از قبول این افتخار عذرخواست و گفت: «اگر خدا بخواهد پس از آن که عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم تزویج خواهم کرد.» طولی نکشید که آن استاد شغلی در هندوستان یعنی در حیدرآباد دکن پیدا کرد و رفت.

زندگی یک طلبه بی چیز در شیراز— سید نعمت‌الله نه سال در شیراز اقامت گزید و اکثر اوقاتش چنان در تنگدستی می‌گذشت که اغلب در تمام روز چیزی جز آب نمی‌خورد. اوائل شب را غالباً در منزل دوستی که در خارج از شهر مسکن داشت می‌گذراند تا از نور چراغش برای مطالعه استفاده نماید. بعد از آنجا حرکت می‌کرد و کورمال کورمال از بازارهای تاریک و خالی می‌گذشت تا به مسجدی که در فاصله دوری قرار داشت و می‌بایست قبل از طلوع آفتاب در آنجا موعظه کند برسد و البته در سر راه سگهای درنده‌ای را که از دکان‌های صاحبانشان مراقبت می‌کردند آرام می‌کرد. به اصرار پدر و مادرش مدت کوتاهی به زادگاهش رفت و در آنجا همسر اختیار کرد. اما وقتی به زیارت مرد دانشمندی

۱. کافی ابن حاجب که پیش از این درباره اش سخن گفتیم. ح.

۲. تهذیب النحو شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی است. ح.

۳. نگاه کنید به کشف الحجب، ص ۱۴۶، شماره ۷۲۵. نویسنده به سال ۱۶۲۲ م / ۱۰۳۱ هـ. ق وفات یافت. او یکی از معروف‌ترین فقهای دوران سلطنت شاه عباس کبیر بود و در ایران عموماً به او «شیخ بهایی» می‌گویند. ب.

رفت آن مرد او را نکوهش کرد که چرا تحصیلات خود را در علم حدیث به پایان نرسانده و در نتیجه پدر و مادر و همسرش را با آنکه سه هفته از ازدواجش نگذشته بود، رها کرد و به مدرسه منصوریه در شیراز بازگشت. اندکی بعد آن مدرسه آتش گرفت که در اثر آن یکی از طلاب و بخش اعظم کتابخانه در آتش سوخت و در همین ایام بود که خبر مرگ پدرش به او رسید. این دو مصیبت بزرگ و دیگر پیشامدها باعث گردید شیراز را ترک کند و به اصفهان برود.

مورد لطف ملا محمد باقر مجلسی قرار می‌گیرد — در آغاز اقامتش در اصفهان باز دچار همان تنگدستی و بی‌چیزی که قبلاً با آن مأنوس بود گردید و اغلب گوشت نمک زده می‌خورد که تشنگی اش زیاد شود تا به علت نوشیدن آب فراوان اشتهايش کور شود. آنگاه بخت با او یاری کرده و با آن مرد روحانی بزرگ ولی متعصب که محمد باقر مجلسی نام داشت و شاید معروف‌ترین و پر قدرت‌ترین علمای شیعه بود، آشنا شد و طرف توجه او قرار گرفت، به خانه این شخصیت معروف راه یافت و چهار سال در خدمت او فقه و به‌ویژه حدیث آموخت.^۱ اما در این مورد همنشینی بسیار باعث از بین رفتن احترام بسیار نگرديد چرا که بنا به گفته نعمت‌الله جزائری در انوار النعمانیه^۲ اگر چه او طرف توجه خاص این «ملای بزرگ» بود لیکن هر وقت به کتابخانه اش احضار می‌شد تا با او صحبت کند و یا در تألیف بحار الانوار به او کمک نماید قبل از ورود لحظاتی چند در بیرون در برخورد می‌لرزید و سپس شهامت ورود را پیدا می‌کرد. نظر به مساعدت این حامی مقتدر [سید نعمت‌الله] به عنوان مدرس در مدرسه‌ای که همان زمان میرزا تقی نامی نزدیک خمام شیخ بهایی در اصفهان ساخته بود، شروع به کار کرده و هشت سال در آن مقام باقی ماند ولی سرانجام به علت ضعف چشم و ناتوانی چشم پزشکان اصفهان در مداوای او تصمیم گرفت دوباره به مسافرت برود. پس سامره، کاظمین، و دیگر اماکن مقدسه عراق را زیارت کرده و سپس از راه شوشتر به اصفهان بازگشته، در سال ۸-۱۶۶۹ م / ۱۰۷۹ هـ. ق برادرش وفات یافته و ده

۱. چنانکه قبلاً گفتیم (ص ۵۰۴) این ملای مقتدر یکی از «محمد های سه گانه» عهد اخیر بود و کتاب معروفش در مورد احادیث و اخبار شیعه به نام بحار الانوار هنوز هم در ایران به عنوان مستندترین اثر در این زمینه به شمار می‌آید. ب.

۲. نگاه کنید به کشف‌الحجب، ص ۷۰، شماره ۳۲۸. نگارنده نسخه‌ای از این اثر در اختیار دارد که آن را از مرحوم حاجی عبدالمجید بل شاه گرفته و اکنون به شماره ۱۵. ضبط شده است. چنانکه قبلاً گفته شد این نسخه به صفحه ۳۲۹-۳۳۴ با متن عربی داستانی که در اینجا آورده‌ایم پایان می‌پذیرد. ب.

نام کامل آن انوار النعمانیه فی بیان معرفة النشأه الانسانیه است که بارها چاپ شده (ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۱۳). ح.

سال بعد که این شرح حال را می‌نوشته هنوز فقدان برادرش را عمیقاً احساس می‌کرده است. پس از زیارت مشهد به هویزه بازگشته و گوشه‌ عزلت اختیار نموده و هنگام نوشتن این شرح حال (۱۶۷۸ - ۹ م / ۱۰۹۸ ه. ق) در همان حالت انزوا و سرخوردگی بسر می‌برده است. نگارنده از ماجراهای زندگی اش از این تاریخ به بعد اطلاعی در دست ندارد ولی او تا سال ۱۷۱۸ م / ۱۱۳۰ ه. ق یعنی فقط چهار سال قبل از آن مصیبتی که باعث انقراض سلسله صفویه شد در قید حیات^۱ بوده است.

ارزش این «سند زنده» - نگارنده بطور خلاصه این داستان زندگی آموزنده را شرح داده است چرا که این ماجرا «سند زنده» ایست که در کتابهای فارسی به ندرت دیده می‌شود (چنانکه قبلاً گفته شد این ماجرا به زبان عربی شرح داده شده است) و نکاتی را درباره‌ زندگی یک طلبه ایرانی روشن می‌سازد که از بسیاری جهات کاملاً شبیه زندگی یک محصل اروپایی در قرون وسطی است. همانطور که می‌بینیم این شخص از همان آغاز کودکی اش از بازی‌ها و سرگرمی‌های مقتضی سن خود محروم گشته تا بتواند از فیض آموزش طولانی، جدی و خشک در صرف و نحو و لغت عربی برخوردار شود و مرحله به مرحله اصول سخت‌تر صرف و نحو عربی را بیاموزد، تفسیرها و شرح بر شرح‌ها و یادداشت‌های مربوط به آنها را مطالعه نماید. مشاهده می‌کنیم که در طفولیت آرزوهای بلند پروازانه در سر می‌پروراند و تحصیلات خود را در فقه و حقوق اسلامی دنبال می‌کند و با گرسنگی، سرمای زمستان و گرمای تابستان می‌سازد؛ چشمان خویش را با خواندن متون بد خط زیر نور ماه ضایع می‌کند و هاضمه اش را با خوردن غذاهای نامناسب و بی‌ترتیب و گرسنگی کشیدن‌های ممتد خراب می‌کند؛ از خانه و کاشانه گسیخته می‌شود و در انجام فرایض دینی و در شعائر مذهبی سخت کوش می‌شود و خود بر انبوه حواشی و تفسیرهایی که به جای روشن کردن متون، آنها را مبهم‌تر^۲ می‌کند می‌افزاید تا اگر بخت یاری کند توجه یک عالم ربانی را به خود جلب کند و یک مدرس یا متولی یا حتی یک مجتهد بشود.

قدرت و مقام مجتهدین در زمان شاهان صفویه و جانشینانشان - اگر راه طلبه

۱. در ریحانة الادب (ج ۳، ص ۱۱۵) سال وفات او ۱۱۱۲ ه. ق نوشته شده، و چنین است در لغت‌نامه و مآخذ دیگر.

سن او هنگام وفات ۶۲ سال بوده است. ح.

۲. همه شروع و حواشی اینطور نیست، بسیاری از آنها به روشن شدن مطلب و رفع ابهام و حل مشکلات متون می‌افزاید، و دانش‌پژوهان را در فهم مطالب یاری می‌کند، و در موارد فراوان شرح و حاشیه‌نویسی لازم بنظر می‌رسد، و اینکار حاشیه‌نویسی و نگارش اضافات و تعلیقات برای اکثر کتب همواره انجام می‌گیرد و معمول است. ح.

فقیر سخت و دشوار بود اما امکان گرفتن پاداش، هرچند کسان نادری به آن دست می‌یافتند، بسیار بود. در نظر شاهان صفویه مجتهد نایب امام بود چرا که هرگاه نام آن امام برده می‌شد عبارت «عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ» را بر زبان می‌راندند. مجتهد آنقدر قدرت داشت که مرگ و زندگی دیگران را در اختیار می‌گرفت. گویند حاجی سید محمد باقر^۱ بن محمد تقی رشتی ملقب به حجت الاسلام هفتاد نفر را به خاطر گناهان مختلف و به جرم زندقه شخصاً به مجازات رسانده است. نخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان او را اجرا کند خود اولین ضربه را به محکوم وارد آورد که مؤثر واقع نشد. آنگاه شخصی به یاری او شتافت و سر محکوم را برید و سپس مجتهد بر جنازه نماز میت خواند و در حین اینکار مدهوش بر زمین افتاد.^۲ مجتهد دیگر به نام آقا محمد علی که معاصر کریم خان زند بود آنقدر عرفا و درویش را بکشت که ملقب به صوفی کش گردید.^۳

شخص دیگری به نام ملا عبدالله^۴ تونی شاه عباس کبیر را وادار کرد در میدان شاه اصفهان^۵، در حالی که خود سواره بود، پیاده از مقابلش عبور کند تا به همگان نشان دهد علم چه مقام و منزلتی دارد.

ملا حسن یزدی^۶ از همشهریان خود دعوت کرده بود تا بر عزل یک حاکم مستبد، که با کمال افتضاح و رسوایی انجام یافته بود، ناظر باشند. در نتیجه فتحعلی شاه او را به تهران احضار کرد تا این کار خود را توجیه کند و تهدیدش کرد که چنانچه از خود سلب مسئولیت نکند به چوب فلکش ببندند. چون [ملا حسن] از این کار سرباز زد و اصرار ورزید که خود شخصاً مسئولیت کامل آنچه را که اتفاق افتاده است به عهده می‌گیرد، او را به فلک^۷ بستند ولی از زدنش خودداری کردند. همان شب شاه در خواب دید که پیغمبر از

۱. حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی (متوفی ۱۲۶۰ ه. ق) برای شرح حال او رک: مجله یادگار، سال ۵، شماره ۱۰، و ریحانة الادب (ج ۲، ص ۲۶-۲۸) و لغت‌نامه روضات الجنات و نیز قصص العلماء که مؤلف اشاره کرده است. ح.

۲. قصص العلماء (چاپ لکنهو)، ص ۱۳۸. ب.

۳. همان کتاب، ص ۲۱۰. ب.

۴. شرح حال و آثارش در ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۵۶ به نقل از روضات الجنات و مآخذ دیگر. وفات ملا عبدالله تونی بسال ۱۰۷۱ ه. ق روی داده است. ح.

۵. قصص العلماء، بخش دوم، ص ۵۴. ب.

۶. ملا حسین یزدی از فضلا و روحانیون قرن سیزدهم هجری قمری صاحب کتاب منهج الاحزان، تاریخ وفاتش معلوم نیست (ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۰۲). ح.

۷. فلک، یک وسیله تنبیه مجرمان و خطاکاران بود که در مکتب‌خانه‌های قدیم نیز وجود داشت، و شکل ساده آن چوبی

اینکه او مظهر آیین و فقه اسلام را چنین مورد بی احترامی قرار داده بسیار ناخشنود است. صبح روز بعد با عجله برای عذرخواهی [به نزد ملاحسن یزدی] رفت و یک عبای افتخاری به او تقدیم کرد که روحانی خشمگین از پذیرفتن آن سرباز زد.^۱

ملا احمد اردبیلی^۲ معروف به مقدّس (متوفی به سال ۱۵۸۵ م / ۹۹۳ هـ. ق) که بنا به تقاضای یکی از صاحب منصبان شاه، از او شفاعت کرده بود جملات زیر را برای شاه عباس کبیر نوشت^۳: «بانی ملک عاریتی^۴ عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم می نماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره ای تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت^۵ احمد الارdebیلی.»

که در پاسخ این نامه شاه چنین نوشت: «بعرض می رساند عباس که خدماتی که فرموده بودند بجان منّت دانسته به تقدیم رسانید که این محبّت را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستان علی عباس.»

مجتهد دیگری از اردبیل به نام محقق^۶ نامه ای به شاه تهماسب درباره سرخی از سادات نوشت که شاه در موقع دریافت نامه از جا برخاست و نامه را به چشمانش نهاد، آن را بوسید و آنچه را که از او خواسته شده بود دقیقاً اجرا کرد. آنگاه چون در آن نامه به او ایها الأخ (ای برادر) خطاب شده بود شاه دستور داد آن را در کفنش بگذارند و همراه او دفنش کنند و اضافه کرد: «تا بتوانم به نکیر و منکر بگویم که مرا آزار ندهند.»

شاهزاده ای در بهشت کاخ می خرد — عجیب تر از این داستان دیگری است که در همان کتاب آمده^۷ و درباره شاهزاده محمدعلی میرزا است که هزار تومان به دو مجتهد

← بود با تسمه ای که پای خطاکار و مجرم را در آن می نهادند و چوب می زدند. (فرهنگ فارسی دکتر معین). ح.

۱. قصص العلماء (چاپ لکنهو)، صفحات ۹۹ — ۱۰۰. ب.

۲. به ریحانة الادب و روضات الجنات و مآخذ دیگر مراجعه شود مانند کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ تألیف بابا صفری (ج ۳، ص ۳۵۶ — ۳۶۰). ح.

۳. این جریان و داستان^۸ زیر از قصص العلماء أخذ شده است. (چاپ تهران، ص ۲۶۰؛ چاپ لکنهو، ص ۱۳۲). ب.

۴. نیز رک: ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۶۸. اما دوره زندگی مقدس اردبیلی با زمان شاه عباس تطبیق نمی کند. ح.

۵. چون این ملک در واقع به امام زمان تعلق دارد و شاه تنها امین او است. ب.

۶. یعنی علی بن ابی طالب. ب.

۷. معلوم نیست این محقق اردبیلی معاصر شاه تهماسب کیست، در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۳، گفتار دوازدهم (ص ۲۹۰ — ۳۷۱) ضمن نام و شرح حال علماء و دانشمندان اردبیل چنین نامی بچشم نمی خورد. ح.

۸. قصص العلماء، چاپ لکنهو، ص ۳۲. ب.

داد تا سندی مهر و امضاء شده برای تملک کاخی در بهشت به او بدهند. یکی از آنها (سید رضا بن سید مهدی) در انجام دادن این کار تردید کرد ولی شاهزاده به او گفت: «تو قبالة در این باب بنویس و علماء کربلا و نجف آن را مختوم کنند من قبول دارم و از خدای تعالی آن را خواهم گرفت.»

بسیاری از این رویدادهای مشابه را می‌توان به علاوه کرامات بی شماری که به روحانیون برجسته نسبت می‌دهند ذکر کرد ولی تا اینجا به اندازه کافی نشان داده ایم آنها تا چه حد از قدرت و احترام برخوردار بوده‌اند. آنها در حقیقت از بزرگترین وزرا پر قدرت تر بودند چون می‌توانستند آشکارا با شاه مخالفت کنند، چنانکه غالباً این کار را انجام می‌دادند، بدون اینکه سرنوشتی که در انتظار آن وزیر متمرّد بود در انتظارشان باشد.

نمونه‌هایی از قدرت روحانیون در دوران اخیر — این نکته فقط به دوران‌های قدیم منحصر نمی‌گردد چون در جریان لغو امتیاز تنباکو^۱ به سال ۱۸۹۰ — ۱۸۹۱ م (۱۳۰۸ — ۱۳۰۹ هـ. ق) که با وجود مخالفت ناصرالدین شاه و درباریان صورت پذیرفت، به خوبی دیده می‌شود. نمونه دیگر بستن سفارت انگلیس به دست مجتهدین و به سرکردگی حاجی میرزا محمد حسن شیرازی^۲ و حاجی میرزا حسن آشتیانی^۳ و با تشویق سید جمال الدین افغانی معروف است.^۴ دکتر فوریه^۵ طبیب معالج فرانسوی شاه که در آن زمان در تهران بود در کتاب سه سال در دربار ایران^۶ شرح کاملی از این مبارزات خطیر می‌دهد. نگارنده در

۱. ماجرای تحریم توتون و تنباکو بسال ۱۳۰۹ هـ. ق، بفتوای حاج میرزا حسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ هـ. ق) در این کتب و منابع قابل مطالعه است: خاطرات و خطرات حاج مخبر السلطنه هدایت، چاپ دوم ص ۸۱، قرارداد رؤی تألیف شیخ حسن کربلائی با مقدمه ابراهیم دهگان، شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی، ج ۱، ص ۶۷۱، تاریخ رجال ایران، تألیف مهدی بامداد، ج ۱، ص ۳۳۶ — ۳۳۸، شورش علیه رؤی از دکتر آدمیت و خاطرات اعتماد السلطنه. ح.
۲. حاج میرزا حسن شیرازی در ریحانة الادب (ج ۶، ص ۶۶ — ۶۸)؛ تاریخ رجال ایران (ج ۱، ص ۳۳۵ — ۳۳۹) و لغت‌نامه و «میرزای شیرازی» تألیف شیخ آقا بزرگ تهرانی. ح.
۳. حاج میرزا محمد حسن آشتیانی متوفی بسال ۱۳۱۹ هـ. ق صاحب تألیفات فراوان از جمله بحر الفوائد (ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۹). ح.
۴. برای شرح کامل احوال^۵ او رجوع کنید به کتاب انقلاب ایران نگارنده، فصل اول، صفحات ۳۰ — ۳۱ و غیره. ب.
۵. برای شرح حال سید جمال الدین اسدآبادی رک: تاریخ رجال ایران در دوره قاجاریه (ج ۱، ص ۲۵۷ — ۲۸۰) و کتاب سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، تألیف صدر واثقی. ح.

5. Dr. Feuvrier. Trois ans a la cour de persé

سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، ص ۲۵۰ — ۲۱۹. ح.

۶. چاپ پاریس، فصل پنجم، صفحات ۳۴۹ — ۳۰۷. ب.

کتاب انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹^۱ (۱۳۲۳ - ۱۳۲۷ ه. ق) آن را به تفصیل گزارش کرده است و نیز درباره نقش مهم ملا محمد کاظم خراسانی^۲ و دیگر مجتهدین میهن دوست^۳ در مبارزات ایرانیان برای آزادی و استقلال در دهه آغازین سده معاصر سخن گفته است. ملا محمد کاظم که نمونه بسیار خوبی از روحانیان وطن پرست به شمار می آید چنان از استبداد و تجاوز حکومت وقت روسیه به تنگ آمده بود که در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ م (۱۸ ذیحجه ۱۳۲۹ ه. ق) رسماً بر علیه روسها اعلان جهاد داد و تصمیم داشت برای پی گیری قضیه از کربلا به ایران باز گردد که ناگهان در روز بعد وفات یافت و گفته می شود به اوزهر داده اند. او تنها روحانی ای نبود که فدای وطن پرستی گردید چرا که روسها در انظار عموم ثقة الاسلام^۴ را در روز عاشورا، یا دهم محرم ۱۳۳۰ ه. ق (اول ژانویه ۱۹۱۲ م)^۵ در تبریز به دار آویختند و سه ماه بعد از این عمل توهین آمیز به مقدسات مذهبی قدم فزاینده و مرقد امام رضا را در مشهد بمباران کردند و بسیاری از ایرانیان برآنند که کاری که بلشویک ها با تزار و افراد خانواده اش انجام دادند مکافات الهی بوده است.

بنابراین مجتهدان و ملاها دارای اقتدار بسیار در ایران می باشند که احتمالاً به تدریج از نفوذ آنها کاسته می شود و در هر جنبه از فعالیت های انسانی از کوچکترین خصوصیات اخلاقی فردی گرفته تا بزرگترین مسائل سیاسی دخالت می کنند.

فتویٰ - هر مسلمان شیعه این اختیار را دارد هر مشکلی را که حل آن از دیدگاه مذهبی امکان پذیر است (که البته مذهب عملاً به هر موردی مربوط می شود) با یک مجتهد

۱. فصل دوم، صفحات ۵۸ - ۳۱. ب.

۲. ملا محمد کاظم خراسانی مجتهد معروف صاحب کتاب کفایة الاصول، متوفی بسال ۱۳۲۹ ه. ق، او معروف به «آخوند خراسانی» است. رک: تاریخ رجال ایران، ج ۶؛ ریحانة الادب، ج ۱؛ لغت نامه. نیز رک: مقدمه تقریرات اصول مرحوم محمود شهابی، بکوشش عباس فرید (ص ۶۰ - ۶۱). ح.

۳. انقلاب ایران، ص ۲۶۲ و غیره. برای مشاهده تصویر فتوی و نامه نگاه کنید به صفحات ۴ - ۴۲۱. ب.

۴. نگاه کنید به مطبوعات و شعر ایران امروز نگارنده، ص ۳۳۴. ب.

۵. راجع به حاج میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی (خراسانی الاصل) رک: وفیات معاصرین نوشته محمد قزوینی (مجله یادگار، سال ۳، شماره ۴)؛ لغت نامه ذیل «علی خراسانی»؛ ریحانة الادب، ج ۱؛ تاریخ مشروطه کسروی؛ آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگ، ج ۱؛ تاریخ تبریز تألیف دکتر محمدجواد مشکور؛ کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعراء تألیف دکتر ضیاء الدین سجادی؛ و کتاب مفصل و جامع زندگانی ثقة الاسلام تألیف نصرت الله فتحی، نیز آثار قلمی ثقة الاسلام بکوشش نصرت الله فتحی. ح.

۶. مطبوعات و...، صفحات ۵ - ۳۳۶ و همچنین جزوه نگارنده به نام حکومت وحشت در تبریز (اکتبر ۱۹۱۲ م). ب.

در میان بگذارد و حکم شرعی یا فتوای او را بنابر اصول مذهب شیعه تقاضا کند. چنین فتوایی می‌تواند تا حد اتهام یا اخطار به شاه یا وزیر مستبد یا بی‌تقوی برسد که چنین موردی را تکفیر می‌گویند و یا می‌تواند اعلام این موضوع باشد که هرکس از او حمایت کند محارب با امام زمان است. اینکه بزرگترین مجتهدان عموماً در کربلا^۱ یا نجف و خارج از قلمرو ایران سکونت می‌کنند بسیار بر مصونیت آنها می‌افزاید و مقامشان را تحکیم می‌نماید. هدف بسیاری از شاهان ایران قبل و بعد از دوران صفویه این بوده که از اقتدار آنها بکاهند یا نفوذ آنها را به کلی از میان ببرند ولی چنین کوشش‌هایی به موفقیت نرسیده و اگر هم رسیده مدت‌ش کوتاه بوده است.

جنبه مثبت روحانیان — ملاًها حقیقتاً نمایندهٔ عامهٔ مردم هستند و تا حدود زیادی طرز تفکر و تمایلات مردم را منعکس می‌کنند و در بسیاری از موارد نیز از مردم در برابر ظلم و جور حکام حمایت کرده‌اند. و اگر چه دامنهٔ تحقیقاتشان عموماً محدود است اما در همان محدودهٔ تنگ درست و دقیق کار می‌کنند و تا حدودی هم بینش انتقادی دارند. بهترین محقق ایرانی که من می‌شناسم میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی است و این شخص کسی است که از اصول و روش‌های انتقادی مرسوم در اروپا که در انگلستان، فرانسه و آلمان به دست آورده اطلاع کافی دارد.

جنبه منفی بعضی از روحانیان: حسد و دشنام‌های ناپسند — از سوی دیگر، علاوه بر فساد، تعصب، خشکه مقدسی و داشتن عیوب بزرگ، بعضی از علماء دستخوش منافست بوده و منکر فضایل یکدیگرند. ملکم^۲ داستان معروفی از آنان نقل می‌کند که در قصص العلماء^۳ هم آمده است. بنابراین حکایت علمای بزرگی چون میرداماد و شیخ بهاء‌الدین الغاملی می‌توانسته‌اند بر این هوس‌های پست فائق شوند ولی همان گونه که نویسندهٔ این اثر اخیر گلایه وار نقل می‌کند همکاران کهترشان همدیگر را سفیه و حمار خطاب می‌کردند و بدین وسیله به طبقهٔ خود لطمه زده و باعث خوشحالی بی‌دینان می‌شدند.

۱. بعد از رسمیت یافتن و رونق گرفتن حوزهٔ علمیهٔ قم (در سال ۱۳۴۰ هـ. ق) در زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (متوفی ۱۳۵۵ هـ. ق) بسیاری از مجتهدان و روحانیون طراز اول در این شهر بفعالیات پرداخته‌اند. (شرح حال حاج شیخ عبدالکریم در ریحانة الادب، ج ۱، ص ۶۶-۶۷)، انقلاب اسلامی ایران از حوزهٔ علمیهٔ قم آغاز شده و با فعالیت روحانیون آن حوزه نیرو گرفته و گسترش یافته و به نتیجه رسیده، و این خود نشانهٔ توجه و احترام مردم و تحکیم مقام و حفظ شئون آنان بوده است. ح.

۲. تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵ م)، جلد یک، صفحات ۹-۲۵۸. ب.

۳. چاپ لکنهو، بخش دوم، صفحات ۷-۴۲۶؛ چاپ تهران، ص ۱۸۱. ب.

این دشنام‌ها هرچند به جامه جناس و ابیاتی متکی بر قواعد شعری آراسته می‌شد ولی باز زشتی و وقاحت خود را از دست نمی‌داد. چون بیت زیر^۱:

ولست جديراً أن تكونَ مقدماً وما أنت إلا نصف ضد المقدم

متضاد «مقدم» مؤخر است و نصف دوم مؤخر، خراست. این تازه نمونه مؤدبانه‌ای از شوخی ملاها است: برای مطالعه شوخی‌های زشت‌تر از این خواننده می‌تواند به مطایبائی که بین ملا میرزا محمد شیروانی ترک و آقا جمال اصفهانی ردوبدل شده و در کتاب قصص العلماء^۲ مسطور است مراجعه نماید. اینکه ملاها می‌توانند محدودیت‌های خود را بهتر از نقاط ضعف همنشینان خود ببینند در داستان جالبی که در همان کتاب روایت شده آمده است^۳ و این داستان مربوط به جمال الدین محمد بن حسین خوانساری می‌شود. هنگامی که او به شغل قضاوت مشغول بود سالیانه چهار هزار تومان مواجب می‌گرفت. یک روز چهار نفر یکی پس از دیگری به نزد او آمدند و چهار سؤال از او کردند که به هر کدام از آنها پاسخ داد: «نمی‌دانم». یکی از امرا که در آن مکان حضور داشت به او گفت: «شما سالی چهار هزار تومان از شاه مواجب می‌گیرید که بدانید ولی در این مجلس هر کسی از شما سؤال می‌کند جواب می‌فرماید نمی‌دانم.» آن ملا در پاسخ گفت: «من آن چهار هزار تومان را برای آن چیزهایی که می‌دانم می‌گیرم و اگر برای آنچه نمی‌دانم مواجب بگیرم خزینه پادشاه به آن وفا نمی‌کند.»

اخباری‌ها و اصولی‌ها^۴ — فقه و عقاید و علوم منشعب از آن که دانستن همه آنها

۱. قصص العلماء، چاپ لکنهو، بخش دوم، ص ۱۶۵؛ چاپ تهران، ص ۲۸۱. ب.

۲. همان، چاپ لکنهو، بخش دوم، ص ۵۲؛ چاپ تهران، صفحات ۲۰۰ — ۲۰۱. ب.

۳. همان، چاپ لکنهو، بخش دوم، ص ۵۰؛ چاپ تهران، ص ۱۹۹. ب.

۴. بطور کلی اخباری‌ها عالم محدث‌اند و اخبار و آیات (قرآن و سنت) را کافی می‌دانند، اما اصولی‌ها عالم مجتهدند و به اصول فقه استناد می‌جویند و در حقیقت بجز قرآن و سنت، اجماع و عقل را هم در استنباط احکام شرعی لازم می‌دانند و نزاع اخباری و اصولی حقیقه بعد از غیبت کبری آغاز شده و از همان اوقات میان دانشمندان شیعه این دوستگی وجود داشته است. و جهات افتراق و امتیاز این دو دسته بسیار است و صاحب روضات الجنات سی فرق را (ذیل نام محمد امین استرآبادی) نقل کرده است. و سید محمد دزفولی از علماء متأخر، از چند کتاب و رساله کتابی تألیف کرده بنام فاروق الحق که ۸۶ فرق را بیان کرده است (مقدمه تقریرات اصول دانشمند فقید محمود شهابی ص ۴۳ — ۴۴).

مرحوم استاد جلال الدین همائی در غزالی‌نامه (ص ۷۵) نوشته است: اختلاف اصولی و اخباری در شیعه تقریباً نظیر اختلاف معتزلی و اشعری است، عقاید معتزله داخل طریقه اصولی، و طریقه اشاعره و ارباب حدیث سمرشق مسلک و طریقه اخباری است. ج.

مستلزم دانستن زبان عربی است ارکان اصلی مطالعات روحانیان را تشکیل می‌دهد و البته آنان طبیعتاً تمایل به داشتن تخصص دارند مثلاً «قاضی» کسی است که بیشتر با فقه آشنایی دارد و اصولی‌ها بیشتر راغب به مطالعه اصول می‌باشند. ما همچنین باید میان اصولی‌ها که امروزه در همه جا یافت می‌شوند و اخباری‌ها که زمانی دارای اهمیت بوده ولی اکنون از اهمیت افتاده‌اند فرق بگذاریم. میان این دو دشمنی شدیدی همواره وجود داشته است. دسته اول، همچنان که از نامشان برمی‌آید از پیروان اصول مستخرجه از قرآن و احادیث معتبره می‌باشند و برای رسیدن به نتایجی قیاس می‌کنند. دسته اخیر از پیروان اخبار و احادیث بوده و قیاس را انکار می‌کنند. ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی^۱ که به سال ۱۶۲۳ - ۴م / ۱۰۳۳ هـ. ق وفات یافت عموماً به عنوان بنیان‌گذار مکتب اخباری قلمداد می‌شود و بنا به کتاب *لؤلؤة البحرين*^۲ «اول کسی بود که باب ملامت را بر روی مجتهدین گشود بقسمی که فرقه ناجیه اثنی عشریه بدو شعبه منقسم شد: اخباری‌ها و مجتهدین» کتاب ملا محمد امین به نام *الفوائد المدینه*^۳ بیشتر درباره نکوهش از مجتهدین است که نویسنده اغلب آنها را متهم به «تخریب و تضییع دین حقّه» می‌کند. یکی از علمای اخیر این مکتب میرزا محمد اخباری بحرینی است که چنان تنفیری نسبت به مجتهدین داشت که به فتحعلیشاه قول داد در عرض چهل روز سربیک ژنرال روس را که در آن زمان به ایالات مرزی ایران حمله برده و آنها را ویران کرده بود به تهران بیاورد، به شرطی که فتحعلیشاه در صورت موفقیت «مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک ساخته و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نموده و مذهب اخباری را در سراسر ایران رواج دهد.» شاه این شرط را پذیرفت و آن عالم اخباری یک اربعین به ختم نشست و از خوردن گوشت خودداری نمود و مجسمه‌ای از ژنرال روس با موم درست کرد و با شمشیر سرش را برید. بنا به این روایت در پایان روز چهارم سر ژنرال را به نزد شاه آوردند و شاه فوراً با مشاورین خود در این باره مشورت کرد. مشاورین در پاسخ گفتند: «مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی

۱. رک: روضات الجنات (ص ۳۳-۳۶) و موارد اختلاف اصولی‌ها و اخباری‌ها ذیل این نام. نیز رک: ریحانة الادب

(ج ۱، ص ۱۱۳). ح.

۲. چاپ سنگی بمبئی، ص ۱۲۲. ب.

۳. نگاه کنید به کشف الحجب، ص ۴۰۶، شماره ۲۲۴۲. نویسنده کتاب را دو سال قبل از وفاتش در مکه نوشته. ب.

الفوائد المدینه تألیف ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی اخباری، چاپ سنگی تبریز سال ۱۳۲۱ هـ. ق، و در حاشیه آن «شواهد المکیه فی مداحض حجج الخیات المدینه» چاپ شده است (فهرست کتب چاپی عربی تألیف خانبابا مشار، ستون ۶۸۳). ح.

الآن بوده و برحق است و مذهب اخباری مذهب نادروضعیفی است. و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمی‌توان از مذهب برگردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود. علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با اشپختر^۱ روس نمود. مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم بفرمائید به عتبات رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست.» فتحعلیشاه هم این نظور را پذیرفت.

آخوندهای قشری — ایرانیان ملاهای بسیار خشک، کوتاه فکر و متعصب را «قشری» می‌گویند و اخباری‌ها منحصراً از این دسته اند ولی بسیاری از اصولی‌ها مانند میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف و یکی از معلمان سید نعمت‌الله جزایری از این که بگوید عقایدش همچون عقاید مردم عامی است برخود می‌بالید و ملا علی نوری همیشه دعا می‌کرد که خداوند او را در ایمان با عوام برابر کند.^۲

آخوندهای غیرقشری — از سوی دیگر روحانیان آزاداندیشی داریم که الهیات را با حکمت و عرفان ترکیب می‌کردند. اینان «متکلمین» بودند که می‌کوشیدند حکمت و مذهب را آشتی دهند و از این لحاظ بسیار شبیه «اهل مدرسه» اروپای قرون وسطی می‌باشند و سرانجام کسانی را داریم که دنبال فلسفه محض می‌رفتند مانند ملا صدرای شیرازی معروف که اگرچه نتایج نهایی فلسفی آنها با الهیات مطابقت نمی‌کرد اما همان آموزش علماء را دیده و از همان طبقه برخاسته بودند.

آثار ادبی علماء — طبیعتاً نوشته‌های این طبقه عظیم و پرکار چه در عربی و چه در فارسی بی‌شمار است اما غالباً بقدری کسل‌کننده و فنی است که هیچ کس جز محققان بسیار فارغ‌البال و پرهیزکار به خواندن آن نمی‌پردازند. نویسندهٔ قصص العلماء گوید^۳ که

۱. قصص العلماء، چاپ تهران، ص ۱۳۲؛ چاپ لکنه، صفحات ۹ — ۱۸۸. اسم ژنرال روسی اشپختر نوشته شده است ولی بدانگونه که دوستم ام. وی. مینورسکی به اطلاع نگارنده رسانده ریشهٔ این واژه (Inspector) یعنی بازرس می‌باشد و در زبان ترکی آذربایجانی به آن «ایشی پوخ دور» و در زبان ترکی عثمانی به آن «ایشی بوق در» می‌گویند که معنی آن می‌شود «پکارش کثیف است». مینورسکی ضمناً به اطلاع من رساند که اسم واقعی این ژنرال «تسیت سیانف» و او اهل گرجستان بوده و عبارت «مگر سر اشپختر را آورده‌ای» هنوز هم معمول است و به کسی گفته می‌شود که عجله و شتاب در کارهایش نشان می‌دهد چنانکه گویی دنبال کار بسیار مهمی است. ب.

۲. قصص العلماء، چاپ تهران، ص ۲۴۸؛ چاپ لکنه، بخش دوم، ص ۱۰۷. ب.

۳. چاپ لکنه، ص ۶۵. ب.

علماء غالباً عمر طولانی می‌کنند و چون بنا به عادت همیشه خانه‌نشین و اهل مطالعه هستند و مقدار زیادی از وقت خود را صرف نوشتن می‌کنند، جای تعجب نیست اگر هریک از آنها صد یا دویست کتاب و جزوه از خود بجا گذاشته باشند. بنابراین نویسنده قصص العلماء ۱۶۹ اثر از تألیفات خود، غیر از حواشی، رساله و نوشته‌های کم اهمیت‌تر، را برمی‌شمارد.^۱ از آثار ملا محسن فیض ۶۹ کتاب را نام می‌برد و اضافه می‌کند که تعداد کل آثارش در حدود ۲۰۰ مجلد است^۲ و از نوشته‌های محمد بن علی ابن بابویه ملقب به صدوق^۳ ۱۸۹ کتاب را برمی‌شمارد و قس علیهذا. بسیاری از این تألیفات ارزش زیاد ندارند و شامل یادداشت‌ها یا شرح بر شرح‌ها یا تفسیر متون نحوی، منطقی، فقهی و غیره بوده و به علت موشکافی‌های بیش از حد غالباً غیرمفهوم گشته‌اند. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس دانشگاه الازهر که یکی از تواناترین و روشنفکرترین علمای اسلامی زمان ما^۴ است درباره این آثار گفته است که همه‌شان^۵ باید سوزانده شوند چرا که بجای کمک به علم مانع کسب آن می‌گردند.

فقه — کتاب‌های فقهی، حتی بهترینشان، برای خواننده غیرمسلمان بسیار غیرقابل فهم^۶ است. آنچه که در دانشگاه‌های انگلستان به عنوان «فقه اسلامی» تدریس می‌شود فقط بخشی از موضوعی است که در کشورهای اسلامی به آن فقه می‌گویند. شریعت نه تنها شامل قوانین مدنی و جنایی می‌شود بلکه وظایف دینی شخصی چون نماز و طهارت لازم برای نیایش، صدقه، روزه، حج و جهاد را دربر می‌گیرد و این موضوعات با فروع و طرز بکار بستن‌های بیشمار با توجه به احتمال وقوع یا عدم وقوع برخی از اتفاقات در حدود نصف کتابهای فقهی را دربر می‌گیرد. جای تعجب است که با وجود بی‌توجهی شرقشناسان اروپایی نسبت به فقه شیعه یکی از بهترین کتاب‌های اروپایی به فقه اسلامی و قوانین شیعه می‌پردازد. این کتاب تألیف آقای آمده کری Amédée Querry و عنوان آن حقوق

۱. قصص العلماء، چاپ لکنهو، صفحات ۷۷-۸۵. ب.

۲. همان، بخش دوم، صفحات ۱۱۲-۱۱۶. ب.

۳. همان، بخش دوم، صفحات ۱۸۳-۱۸۶. ب.

۴. زمان ادوارد براون. ح.

۵. این سخن بی‌پایه و اساس و کلی است، زیرا اغلب این کتب محققانه و عالمانه تألیف شده و به کسب علم کمک می‌کند. ح.

۶. برای دانستن و فهمیدن این کتب مقدمات آن علوم حتی برای مسلمانان هم، با همه آشنائی به اصطلاحات، لازم است، و تحصیل و فراگیری آن مقدمات برای غیرمسلمان لازم‌تر. ح.

اسلامی و منتخب قوانین مربوط به مسلمانان شیعه^۱ است و خواننده اروپایی چنانچه مایل باشد در این باره اطلاعاتی کسب کند، با وجود شرح خسته کننده و سطحی و مشکلاتی که خواندن آن برای یک خواننده غیرمسلمان ایجاد می‌کند، ناچار است به این اثر بزرگ که براساس شرایع الاسلام^۲ فی مسائل الحلال والحرام^۳ اثر عالم مشهور شیعه به نام نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الجلی ملقب به محقق الاول، متوفی به سال ۷-۱۲۷۸ م / ۶۷۶ هـ. ق نوشته شده مراجعه نماید. آقای کری در نوشتن این کتاب به دیگر آثار مستند که در مقدمه (جلد اول، ص ۸) به آنها اشاره شده و هم چنین به آثار فقهای معروف ایرانی معاصر خود مراجعه کرده و به علت بیست و پنج سال اقامت در ترکیه و ایران و احراز مشاغل حساس رسمی چون کنسولی سفارت فرانسه در تهران این فرصت برای او به وجود آمد که این تألیف پرزحمت را با نهایت مهارت و استادی به انجام برساند. یک فهرست بسیار جالب از واژه‌های فنی عربی که در طول کتاب توضیح داده شده به ارزش این کتاب بسیار افزوده است.

سؤال و جواب — لازم است در ارتباط با یک پرسش نامه مذهبی در مورد مسائل فقه با نام سؤال و جواب اثر مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر^۴ که شرح سختگیری‌های او را نسبت به اجرای مجازات اعدام در مواردی که قوانین شرعی آن را مقرر می‌کنند قبلاً گفته ایم^۵، مطالبی ذکر کنیم. این رساله بعد از سال‌های ۱۸۲۰ م / ۱۲۳۶ هـ. ق تألیف شده و به نحو بسیار مطلوبی در تاریخ ۱۸۳۲ م / ۱۲۴۷ هـ. ق ظاهراً در اصفهان زیر نظر میرزا زین العابدین تبریزی «آورنده صنعت چاپ به ایران» چاپ شده است. این تألیف مشتمل بر ۱۶۲ ورق به طول و عرض ۲۹۶×۲۰۵ سانتیمتر بوده و هر ورق آن ۲۸ سطر دارد و حروف س (سؤال) و ج (جواب) در سراسر کتاب به رنگ قرمز و یا دست درج گردیده است. نگارنده فقط یک جلد از این کتاب را در اختیار دارد و قرار بر این بود که جلد دوم این کتاب در

1. Droit Musulman: Recueil de Lois concernant Les Musulmans Schyites

در دو مجلد به ترتیب از صفحات ۸ الی ۷۶۸ (پاریس؛ مزون نوو، ۱-۱۸۷۲ م). ب.

۲. راجع به این کتاب رک: حاشیه ۱، ص ۸۷. ح.

۳. نگاه کنید به صفحه ۵۴.

۴. حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی که پیش از این به مآخذ شرح حالش اشاره کرده ایم. ح.

۵. رجوع کنید به صفحات قبل. زندگی نامه اش به تفصیل در قصص العلماء آمده است (چاپ لکنهو، صفحات

۱۲۹-۱۷۸). ب.

اختیارش گذاشته شود ولی از اینکه آن مجلد به پایان رسیده یا نه، اطلاعی ندارد^۱. مباحث کتاب به ترتیب معمولی منظم شده اند مثلاً در آغاز وظایف شخصی در مورد طهارت، نماز، صدقه، روزه و زیارت ذکر گردیده و در پایان کتاب الودیعه آمده که در آن در مورد اشیائی که شخص می تواند به عنوان ودیعه و امانت در اختیار شخص دیگری بگذارد بحث شده است. مقدمه ای بر اصول در آغاز آمده و در هر کتاب یا بخش مسائل مختلف در ارتباط با مسأله طرح شده عنوان گردیده است و آنگاه نظریات نویسنده ارائه گردیده و به طور کلی به شکل سؤال و جواب عرضه شده است. بنابراین مقدمه بلافاصله آغاز می شود و بدون دعا و نیایش بی درنگ سؤال زیر مطرح می گردد:

س. «اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حَی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جایز است که باز از وی تقلید کند و بنا بر قول او رفتار نماید یا نه؟»

پاسخ به این سؤال که تقریباً یک صفحه را دربر می گیرد، این است که این کار جایز نیست و شخص باید از مجتهد دیگری پیروی کند. برای اثبات این قضیه شواهد و دلایل بی شماری ذکر شده است از جمله نظریات محمدباقر (ظاهراً مجلسی)، سید محمد مهدی (الشهید الثانی) و (محقق الثانی).

بخشها یا باب های این کتاب بسیار طولانی می باشند، مثلاً باب مربوط به نماز تقریباً ۷۰ صفحه است و باب های دیگر، از جمله باب آخر درباره ودایع تنها نصف صفحه را دربر می گیرد. از باب آخر که در آن فقط دو سؤال و جواب مطرح شده است نمونه ای می آوریم:

س. «زید^۲ امانتی را نزد امینی می فرستد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت به امین یقین می داند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وید عاریه و غیره غصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده می گوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است و امین نیز اقرار بر حقیقت مال او دارد و می گوید نزد من فرستاده که به فلان کس بدهم بتو نمی دهم، آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه و امین

۱. در کتابخانه موزه بریتانیا نیز فقط همین یک مجلد موجود است. نگاه کنید به فهرست ادواردز (۱۹۲۲م) ستون ۴۵۸.

فصل العلماء سال ۱۸۱۲م / ۱۲۲۷هـ. ق را تاریخ تألیف آن ذکر می کند ولی در ورق 28^b متن کتاب، سطر ۲، اکتبر ۱۸۱۲م / ماه محرم ۱۲۳۶هـ. ق را تاریخ نگارش کتاب نوشته اند. ب.

۲. عمرو زید در فقه اسلامی معادل "John Doe" و "Richard Roe" می باشند که در کتاب های حقوقی انگلیسی آمده اند؛ در صرف و نحو نیز عمرو و زید معادل "Balbus" و "Caius" بوده و در اصطلاح عوام معادل "Tom, Dick, and Harry" می باشد. ب.

امانت را به که باید بدهد که برائت ذمه بجهت او حاصل شود؟»

ج. «فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است و ید مرسل مال ید غصب و عدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالک آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالک بدهد یا نه و این کلام از شخص امین با علم او بر اینکه مال از عمرو است که من بتو نمی‌دهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که به فلان کس بده نه بتو، منافی با امانت او و مطابق با شریعت مطهره نیست.»

س. «هرگاه زید امانتی در نزد عمرو گذارده باشد و قریب به ۱۷ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو به زید تأکید نموده که امانت را ببرید زید اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا بر عمرو غرامتی هست یا نه؟»

ج. «در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد به عمرو غرامتی نخواهد بود.»
 ذکر این نمونه فقه شیعه کفایت می‌کند ولی چنانچه کسی بخواهد توضیحات بیشتری را در مورد این مسائل که به وسیله فقها و علما مطرح شده مطالعه نماید باید جریان محاکمه باب در تبریز را به اتهام زندقه به سال ۱۸۴۸ م بخواند که گزارشی از آن در جلد دوم مقاله یک سیاح نگارنده در صفحات ۲۷۷ - ۲۹۰ موجود است.

عقاید مذهبی مرسوم در میان شیعیان - اکنون به موضوع جالب‌تری که همان عقاید مذهبی شیعیان باشد باز می‌گردیم که تا حال آنطور که باید و شاید جلب نظر مستشرقان اروپایی را نکرده و در اینجا فقط شمه‌ای از آن نگاشته می‌شود. کافی است که فقط به طور اختصار عقاید مرسوم در میان عامه مردم را بدون توجه به تکامل آن از آغاز، مورد بررسی قرار دهیم و چند اثر مهم مذهبی فارسی را که در دوران صفویه یا پس از آن نگاشته شده ذکر کنیم. برای تهیه این شرح کوتاه نگارنده بجای انتخاب یکی از کتاب‌های مستندتر، عظیم‌تر و معروف‌تر چون حق‌الیقین ملا محمدباقر مجلسی، جزوه کوچکی به نام عقاید الشیعه را که در زمان سلطنت محمدشاه قاجار (قبل از اواسط قرن نوزدهم میلادی / قرن سیزدهم هجری) به وسیله علی اصغر بن علی اکبر نامی نوشته شده و بدون ذکر محل یا تاریخ در ایران چاپ سنگی شده برمی‌گزیند. این اثر که دارای ۴۳۸ صفحه بدون شماره است شامل یک مقدمه، پنج مشکوة (بخش) و یک خاتمه می‌باشد. محتویات آن به طور خلاصه از این قرارند:

مقدمه

«خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را در آخرت دریابند و پیغام آورانی فرستاده است با کتابها که آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم و اعظم پیغام آوران را محمد بن عبدالله قرار داده است و او قرآن و ائمه اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری لازم است رجوع نمودن به کتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار پس آنچه از اینها معلوم می شود حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید.» نویسنده با برشمردن چندین نوع زندقه که باید از آنها دوری جست چون وحدت وجود، اتحاد و حلول، جبر، سقوط عبادات، ریاضت، اباحت^۲، نظیر خدا دانستن و ستایش بیش از اندازه امامان، انکار رستاخیز و حیات اخروی، حلال دانستن و به کار بستن آلات موسیقی و مواد مخدر و مسکرات، تناسخ، تشبیه و غیره کتاب خود را به پایان می رساند.

مشکوة اول (صفحات ۸ — ۲۷)

در چهار مصباح

در باب عقاید مربوط به ذات و صفات خداوند

اعتقاد به توحید بر چهار قسم است:

بخش نخست: توحید ذاتی. خدا یکی است، بی شریک است و بی همتا؛ مقدس، کامل و مبرا از عیوب است، مرکب از اجزاء نیست، نه از اجزاء خیالیه و نه از اجزاء عقلیه و نه خارجیه و نه داخلیه، نه مجرد و بسیط است و نه از غیر مجرد چون نور، نه از ماده است و نه حادث، نه محلی دارد، نه از کسی زاییده شده و نه می زاید. هم در این دنیا نادیدنی است هم در دنیای دیگر^۳ حتی در چشم پیغمبران، امامان و اولیاء ولی فقط با اعمالش و نشان

۱. آغاز غیبت کبری سال ۸۷۳ — ۴۰ / ۲۶۰ ه. ق است که آخرین و دوازدهمین امام غایب شد تا در آخر الزمان ظهور کند. ب.

۲. مزدک در زمان ساسانیان (قرن ششم میلادی) اباحه یا مرام اشتراکی را در ایران تبلیغ می کرد. از این زمان تا ظهور بابیه این تهمت را به چندین فرقه غیرمذهبی زده اند. ب.

۳. یکی از منتقدان حافظ او را به خاطر بیت زیر نکوهش کرده است:
این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست
روزی رخس هبینم و تسلیم وی کنم. ب.

دادن آثار قدرت خویش به ما شناخته می‌شود. نه می‌خورد و نه می‌نوشد و نه می‌پوشد؛ خشم، رنجش، درد، خوشی، بلندی، پستی، تغییر، ترقی و تنزل ندارد. جاودانه و کاملاً مستقل از هر چیز دیگری است. صفات باری تعالی همچون ذات او است و بر ذاتش زیادت نمی‌کند. این صفات غالباً منفی بوده و به آنها صفات سلبیه می‌گویند.

ردّ بر صوفیه — در اینجا نویسنده باز هم از موضوع خارج می‌شود تا اعتقادات فرق مختلف صوفیه را رد کند، به ویژه این اعتقاد را که خوش‌سیمایان همچون آینه‌ای جمال خدا را منعکس می‌کنند و اعتقاد به وحدت وجود که بنا بر آن ارتباط میان پدیده با وجود مطلق مشابه ارتباط میان امواج و دریا یا مانند نور خورشید است که از پشت پنجره‌ای که دارای شیشه‌های رنگارنگ باشد می‌گذرد.

بخش دوم: توحید صفاتی^۱. این صفات بر چند نوعند (۱) صفات ذاتی^۲ چون حیات، قدرت که تکلم هم جزو آن است و دانش با شعب ادراک و اراده. بر این شش دسته فقها ازلی بودن و حقیقت را اضافه کرده‌اند اما این دو صفت چون تکلم، اراده و ادراک از صفات ثانویه می‌باشند در حالی که حیات، قدرت و دانش از صفات اولیه به‌شمار می‌آیند. (۲) صفات سلبیه که به آنها صفات جلالی نیز می‌گویند، در مقابل صفات کمال و جمال قرار دارد و اینها هفت صفت می‌باشند که خداوند از آنها مبرا و منزّه است، چون مرکب بودن، جسم بودن، دیدنی بودن، محل داشتن، شریک داشتن، غیر واقعی بودن و نیازمند بودن. (۳) صفات فعلی یا صفات جمال که در مواقع مختلف و در شرایط مختلف هم می‌شود و هم نمی‌شود به خداوند منسوب کرد چون رازق، خالق، رحمان، رحیم، جواد و غیره. در این بخش به عقاید دیگری که اشعری‌ها، معتزلی‌ها، کرامیه، البلخی، التجار، حسن البصری و غیره دارا می‌باشند، اشاره شده است.

بخش سوم: توحید خلقی. فقط خدا خالق است. بنابراین عقاید زردشتیان مبنی بر اینکه خداوند فقط خالق نیکی و اهریمن آفریننده بدی است کفر محسوب می‌شود. خداوند از وسیله برای برآوردن هدفش استفاده می‌کند و نیروی آفرینندگی خود را می‌تواند به فرشتگان یا نمایندگان دیگرش تفویض نماید. «و اما خیر و شر [که] از بندگان مختار ظاهر

۱. یا صفات ثبوتیه یا صفات کمال. ب.

۲. راجع به صفات جلالی و جمالی رک: فرهنگ علوم عقلی تألیف دکتر سید جعفر سجادی (ص ۳۱۹-۳۲۱) که به اسفار و مآخذ دیگر اشاره شده. راجع به توحید و اقسام آن و از جمله توحید صفاتی نیز رک: همان کتاب (ص ۱۸۰-۱۸۱) که به اسفار و شرح گلشن راز و مصباح الهدایه و مآخذ دیگر اشاره دارد. ح.

می‌شود کار خدا نیست بلکه کار بنده است، لهذا مورد ثواب و عقاب می‌شوند باختیاری که دارند و بخواهش خود بخود می‌کنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا فرموده است می‌کنند لکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده اوست، باری چون [این] رساله بجهت عوام است محل کلام با [ما؟] اینجا نیست.»^۱

رد بر غلات^۲ — آنگاه نویسنده بر رد عقاید غلات شیعه می‌پردازد. مثلاً کسانی که می‌گویند علی می‌تواند با اجازه و بدون اجازه خداوند بیافریند؛ یا اینکه اوقاسم الارزاق است و یا اینکه خداوند قبل از آفرینش جهان از علی اجازه گرفت و اینکه علی دست به زیر سجاده برده و آسمان و زمین را از آنجا بیرون کشید. اما شاید به علت وجود احادیث گوناگون این باور وجود داشته که در روز قیامت خداوند «حساب» خلاق را به علی و دیگر امامان محول می‌کند و شفاعت آنها را می‌پذیرد و غیر ذلک. بنابراین به علی «وجه الله»، «یدالله»، «باب الله» و امثال این لقب داده‌اند.

همچنین اعتقاد داشتن به ابداع^۳ یعنی اراده خداوند به اینکه هر چه بخواهد می‌کند، و به اینکه هر چه خواسته باشد بلا ماده و مده می‌آفریند یعنی در یک چشم به هم زدن از هیچ چیز همه چیز به وجود می‌آورد از واجبات است.

بخش چهارم: توحید عبادتی. عبادت امتیاز ویژه الهی و ذات پاک او است نه به چیزهایی که به او نسبت داده می‌شود. هر کس صفات و اسماء الهی (مثلاً واژه خدا) را بدون ذات او پرستش کند کافر است و هر کس صفات خدا را توأم با ذاتش پرستد مشرک است و شرک بر دو نوع است آشکار و پنهانی. نوع اول عبارت از پرستش بت‌ها، درختان،

۱. این متن در ارتباط با عقیده جبر و اختیار بقدری حائز اهمیت است که اصل آنرا در اینجا نقل کرده‌ام. ب.

۲. غلاة یا غالیه اسم عام است جهت عموم فرقه‌هایی که در حق حضرت رسول (ص) یا ائمه بخصوص حضرت علی بن ابیطالب غلو کرده و به ایشان مقام الوهیت داده‌اند و از ایشان بعضی محمدیه بوده‌اند یعنی محمد بن عبدالله را خدا می‌شمردند، و بعضی علویه طرفدار الوهیت علی بن ابیطالب (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال، ص ۲۶۰ نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۴۴).

در تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق بکوشش دکتر محمدجواد مشکور (ص ۱۹) می‌نویسد: «اما غلاة و گزافه‌گویان ایشان کسانی می‌باشند که امامان را بخدائی رسانیده و چیزهایی که در اسلام حرام است روا دانند و واجبات را بجای نیاورند... و آنان اگر چه انتساب به اسلام دارند ولی از فرق آن شمرده نشوند.» نیز رک: ترجمه ملل و نحل چاپ جلالی نائینی، ص ۱۸۸. ح.

۳. ابداع عبارت از ایجاد شیئی است بدون سبق ماد و مدت مانند ایجاد حق تعالی عقول را... (فرهنگ علوم عقلی تألیف دکتر سید جمفر سجادی، ص ۵ — ۶ با تعاریف مختلف). ح.

ستارگان، خورشید و ماه، آتش و انسان‌ها یا سمبل‌هایی چون صلیب و تصاویر اشخاص مقدس می‌باشد. نوع دوم عبارت است از علاقه بیش از اندازه به همسریا کودک، یا مال دنیا، یا جاه‌طلبی، یا تظاهر به تقوی. اما زیارت خانه کعبه و مقابر امامان و تعظیم اشخاص مقدس و دانشمند، به شرطی که شخص به سجود نرود و منظورش عبادت نباشد جائز است.

مشکوة دوم (صفحات ۲۸-۳۱)

در باب عدالت الهی

جبر و اختیار^۱ - «لازم است بدانیم که خداوند عادل است و ظالم نیست و هیچگاه عملی غیر عادلانه در مورد هیچکس انجام نداده و نخواهد داد. این از اساس ایمان است و هر کس عقیده‌ای مغایر داشته باشد تا ابد لعن می‌شود.» این بخش بدین گونه آغاز شده و جالب‌ترین قسمت آن مربوط به جبر و اختیار می‌شود. «همچنین لازم است به این نکته اعتقاد داشته باشیم که خداوند نه مخلوقات خود را وادار می‌کند به طریق معینی (جبر) عمل کنند و نه به آنها انتخاب نامحدود تفویض می‌کند، ولی حد وسط این دو را در نظر می‌گیرد: بدین معنی که او انسانها را به طور مساوی چنان خلق کرده که هم بتوانند کار نیک انجام دهند و هم کار بد، بنابراین انسانها هیچگاه نباید تصور کنند کارهایشان در واقع کار خدا است و همچنین نمی‌توانند بدون یاری خداوند هر چه که خواستند انجام دهند. عقیده قبلی جبر و عقیده دوم تفویض^۲ نام دارد. نظر صحیح این است که هر کاری را که انسان می‌کند به خواست خود انجام می‌دهد نه به جبر و البته خداوند به انسان توانایی، وسایل و ادواتی می‌دهد و راه خوب و بد را به او نشان می‌دهد تا اینکه هر کس کار نیک انجام دهد پاداش بگیرد و هر کس که بخواهد کار بد انجام دهد عقوبت شود.»

نویسنده با آوردن مثالی از یک شاگرد نجار این مسأله را توضیح می‌دهد: به این

۱. راجع به جبر و اختیار، که از دیرزمان مورد بحث و گفتگوی حکما و فلاسفه و فرقه‌های مختلف مذهبی از جمله اشاعره و معتزله بوده به کتب مختلف می‌توان مراجعه کرد از جمله: غزالی نامه تألیف جلال الدین همائی، ص ۶۱؛ کیمیای سعادت غزالی، تصحیح احمد آرام (ج ۱، ص ۱۱۹) که بیشتر به جبر می‌گراید؛ ملل و نحل شهرستانی ترجمه صدرالدین ترکه، تصحیح جلالی نائینی (ص ۱۰۱)؛ مولوی نامه تألیف همائی (ج ۱، ص ۷۷-۷۸)؛ و کتاب جبر و اختیار از دیدگاه علمی و فلسفی و متافیزیکی تألیف استاد محمد تقی جعفری. ح.

۲. این قول امام صادق (ع) معروف است که «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» (اصول کافی با ترجمه سید جواد مصطفوی، چاپ کتابفروشی اسلامیة، ج ۱، ص ۲۲۴)؛ نیز ج ۱، ص ۲۲۱: «لطف من ربک بین ذلک»: «لطفی از پروردگارت میان این دو»، در جواب مردی که از جبر و اختیار انسان در افعال سؤال کرد. ح.

شاگرد حرفه‌اش را آموخته‌اند و ابزار لازم را استادش در اختیار او قرار داده و از او خواسته پنجره‌ای به اندازه و شکل معینی بسازد. اگر بجای پنجره، شاگرد در بسازد دیگر نمی‌تواند بگوید استادش به او این حرفه را یاد داده و ابزاری در اختیارش قرار داده است تا با آن در بسازد. چنین موضوعی در مورد شخصی که از توانایی‌ها و اعضای که خداوند به او داده سوء استفاده می‌کند، صدق می‌نماید. در این مورد داستان معروف^۱ شخص بی اعتقادی که درویشی بجای پاسخ دادن به سه پرسش او با کلوخ به سرش می‌زند، می‌آید؛ ولی در این داستان ابوحنیفه^۲ و بهلول^۳ نقش‌های شخص بی اعتقاد و درویش را به ترتیب بازی می‌کنند. در اینجا نظریه نویسنده در این باره که خداوند دل‌های مؤمنان، کافران و شکاکان را از انواع گل‌های مختلف ساخته زیاد قابل قبول نیست: «چون خداوند از هر چیزی آگاهی دارد مؤمنان را چنان آفرید که به خاطر ایمانشان کارهای نیک و کافران به علت عدم اعتقادات خود کارهای بد انجام دهند و بنابراین هر کس را از گل سرشت مناسب خود آفرید تا دیگر مسأله جبر در میان نباشد.

مشکوة سوم (صفحات ۴۵ — ۳۲)

درباره نبوت عامه و خاصه

بخش نخست: نبوت عامه. تعداد پیامبران راستین ماقبل محمد «خاتم الانبیاء» را بنا به اقوال مختلف از ۱۴۰ گرفته تا ۱۲۴,۰۰۰ تن برشمرده‌اند. لازم است بدانیم که این پیامبران، تعدادشان هرچه باشد، راستین و معصوم بودند، بدین معنی که در تمام طول

۱. این داستان در بخش‌های آخر کتاب دستور فارسی اثر فوربس (Forbes)، شماره ۶۷، صفحات ۲۶ — ۲۷ آمده است. ب.

۲. ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفی ۱۵۰ هـ. ق) پیشوای مذهب حنفی. ح.

۳. بهلول بن عمرو کوفی، بهلول مجنون (۱۹۰ هـ. ق)، او را از عقلای مجانین دانسته و از شاگردان امام جعفر صادق (ع) شمرده‌اند. در مجالس المؤمنین (ج ۲، ص ۱۴ — ۲۰) شرح حال و اقوال او را بیان کرده و نوشته است که بهلول با ابوحنیفه مناظرات بسیار داشته و یک مورد از مناظره‌اش همین داستان است که ابوحنیفه پرسید: شیطان در آتش چگونه معذب خواهد شد در حالیکه خود از آتش است، دیگر آنکه چگونه خدا را نمی‌توان دید، و سوم چگونه انسان فاعل مختار است؟ و بهلول کلوخی بر سر او زد، ابوحنیفه به خلیفه شکایت برد، بهلول گفت: تراز خاکی و کلوخ هم از خاک چرا مجروح و آزرده شدی، دیگر اینکه درد را بمن نشان بده و دیگر اینکه اگر من فاعل مختار نیستم و همه افعال از خداست، پس من چه تقصیر دارم و بیهوده از من شکایت داری. در ریحانة الادب (ج ۵، ص ۲۰۶ — ۲۱۸) شرح حال و اقوال و ظرائف و لطائف بهلول آمده و همین داستان نیز ذکر شده اما نام ابوحنیفه را ذکر نکرده و شخص نامعینی را برابر بهلول قرار داده است. و این سه پرسش در حقیقت اعتراض بر بیانات امام صادق بوده است. ح.

زندگی شان گناهی، چه صغیره و چه کبیره، مرتکب نشدند. همگی شان همان حقایق اساسی را بر زبان جاری می‌کردند و اگرچه کتابی که بعدها نازل شد کتاب آن پیامبر قبلی را منسوخ کرد، مثلاً قرآن، انجیل را و انجیل، تورات را، ولی وحی‌هایی که بر آنان نازل می‌شد در اصل یکی بود. این سه کتاب به اضافه زبور داود و صحف از کتاب‌های اصلی آسمانی به شمار می‌آیند ولی بعضی‌ها می‌گویند که تعداد این کتاب‌های مقدس به ۱۰۴ جلد می‌رسد و برخی دیگر تعدادشان را ۱۲۴ جلد می‌دانند. از پیامبرانی که بر انسان مرسل شدند چهار تا شان (آدم، شیث^۱، خنوخ^۲ یا ادریس و نوح) اهل شام؛ پنج تا شان (هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد) عرب و بقیه از فرزندان قوم بنی اسرائیل بودند. پنج پیامبر بزرگ به نام اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد.

بخش دوم: نبوت خاصه.

پیامبری محمد — لازم به یادآوری است که محمد خاتم انبیا بوده و هرگاه کسی پس از او مدعی پیامبری باشد کافر است و باید به دست مسلمانان کشته شود. ضمناً محمد از هر لحاظ بر تمام موجودات برتری داشته و نور محمد هزاران سال قبل از آفرینش مخلوقات دیگر وجود داشته و او نه تنها برای همه انسانها بلکه برای اجنه هم نازل شده است و آئین و قوانینش تمام آئین‌ها و قوانین قبلی را منسوخ می‌کند.

بخش سوم: قرآن. درباره قرآن باید گفته شود که آن آخرین و بزرگترین کتاب مقدسی است که نازل شده و دیگر کتاب‌های مقدس را منسوخ می‌کند و آن اگرچه حاصل ذهن محمد نیست ولی از کرامات او محسوب می‌شود. قرآن حادث است و قدیم نیست و به زبان عربی اصیل (همچنان که تمام کتابهای مقدس به زبان قومی که هر پیامبر برای آن فرستاده شده بود نازل گردید) به پیامبر در شب قدر از لوح محفوظ وحی شد. ولی جبرئیل آن را تدریجاً در مواقع مقتضی در عرض ۲۳ سال به پیامبر متجلی کرد. اگر تمام انس و جن دست به دست هم بدهند باز هم نمی‌توانند همانند قرآن خلق کنند و حتی یک سوره یا آیه آن را هم نمی‌توانند بنویسند. قرآن همه حقایق و اطلاعات را دربر می‌گیرد و فقط خداوند، پیامبر و امامان و علما می‌توانند آن را به طور کامل تفسیر کنند. فقط این کسان علم بر قرآن دارند و لا غیر. قرآن اصلی در دست امام غائب است و تاکنون تغییر یا تباهی بر آن راه نیافته است.

۱. سومین پسر حضرت آدم. م.

۲. پدر متوشالch و بزرگترین پسر قابیل. م.

بخش چهارم: اقی بودن پیامبر. پیامبر سواد خواندن و نوشتن نداشت و از انس و جن آموزش نیافته بود. سایه نداشت، بلکه ابری بر سرش سایه گسترده بود و می توانست هم جلوی روی خود و هم پشت سرش را ببیند. آنقدر نورانی بود که همسرانش می توانستند حتی در تیره و تاریک ترین شب ها بدون مدد چراغ یا شمع سوزن گمشده ای را پیدا کنند. تولد او همراه با کرامات و معجزات بسیار بود. او معصوم بود و از بهترین موجودات به شمار می رفت. جبریل واقعاً خدمتگزار او بود و عزرائیل بدون اجازه اش نمی توانست به او نزدیک شده، روحش را قبض کند. نه شاعر بود و نه ساحر، نه کذاب بود و نه دیوانه و اگر کسی ادعا کند او چنین بوده کافر به شمار می آید. پنج روح داشت که سه روح اول را روح مدرج، روح قوت و روح شهوت می گفتند؛ روح چهارم به نام روح امین و یثی مؤمنان است در حالی که آخرین روحش روح القدس فقط به خود پیامبر و امامان دوازده گانه تعلق داشت.

بخش پنجم: کرامات پیغمبر. این کرامات عبارت بودند از شق القمر؛ علم بر گذشته، آینده و آنچه که نادیدنی است؛ زنده کردن مرده؛ دانستن ۷۲ نام از ۷۳ نام خدا که پیغمبران قبلی فقط بیست تا را می دانستند. پیغمبر با چشمان خود بهشت و دوزخ را دیده بود و با جسم خویش، با نعلین و همان لباسی که همیشه می پوشید به بهشت رفت که هنگام نزدیک شدن به سریر خداوند می خواست آن را از پا دریاورد ولی خداوند از این کار او جلوگیری کرد.

بخش ششم: معراج پیغمبر. پیغمبر تنها به اندازه دو کمان یا نزدیکتر (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) ^۱ با خداوند فاصله داشت که این فاصله از فاصله ای که خنوخ یا مسیح و یا هر فرشته مقرب درگاه با خداوند داشت، کمتر بود. اگر کسی بخواهد بگوید که معراج پیغمبر تمثیلی یا درونی، یا روحی و یا باطنی بوده کافر است.

بخش هفتم: عقاید متفرقه درباره پیامبر. پیامبر انسانی بود مانند دیگران که به صورت مستقیم و غیرمستقیم به او وحی نازل می شد: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ». در او رسول، نبی، امام و محدث جمع بود و این بدین معنی است که او فرشتگان را می دیده و با آنان صحبت می کرده است. شفاعت او برای گناهکاران در روز قیامت پذیرفته خواهد شد و

۱. آیه ۹ سورة ۵۳ (النجم). ح.

۲. آیه ۱۱۰ سورة ۱۸ (کهف). ح.

خداوند تا حدودی به او این اختیار را داده است که امر به معروف و نهی از منکر کند و به وظایفی که خداوند بر بندگانش مقرر کرده چون نماز و روزه اضافاتی بنماید. او پسر عم و دامادش علی بن ابی طالب را علناً به جانشینی خود برگزید؛ ولی این ادعا که این وحی از چاهی در بیابان بر جبرئیل نازل شده و او از خداوند اجازه گرفته تا بداند چه کسی برگزیده شده است و پس از نگاه کردن به درون چاه می بیند آن شخص علی است یا این ادعا که جبرئیل محمد را بجای علی گرفت و اشتباهی وحی را بر او نازل کرد کفر و زندقه به شمار می آید.

مشکوة چهارم (صفحات ۴۵ - ۷۱)

درباره امامت

بخش نخست. امامت: بر شمردن دوازده امام «اثنی عشریه» و رد تسنن چرا که سنیان ابوبکر، عمر و عثمان را به عنوان خلفا یا جانشینان و نایبان پیغمبر می شناسند؛ رد کیسانیه^۱ که محمد بن حنفیه، پسر علی از همسر دیگری غیر از فاطمه را به عنوان امام پذیرفته اند؛ رد زیدیه^۲ که زید بن حسن را قبول دارند؛ رد اسماعیلیه که اسماعیل را به جای

۱. طرفداران مختار را کیسانیه گویند. مختار بن ابوعبیده ثقفی هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گرد آورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست (۵۶۶ ه. ق.). مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین زین العابدین که در مدینه می زیست می خواند ولی چون علی بن حسین از مختار بیزاری جست مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابیطالب کرد. البته کار او مبنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد. کیسانیه پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین به علی، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند. کیسانیه شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قاتل به امامت محمد بن حنفیه شدند. آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تأویل و علوم باطنی را از حسن و حسین فرا گرفت. بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تأویل کردند و قاتل به تناسخ و حلول بودند. به طور کلی همگی فِرَقِو ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بدایه بر خدا همداستانند. این فرقه را مختار به نیز خوانده اند، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می خواند. رک: ترجمه فرق الشیعه نویختی دکتر محمدجواد مشکور، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۳ صفحات ۸۵-۸۹ و الملل والنحل ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، جلد اول، ص ۱۹۲ و ترجمه الفرق بین الفرق ابومنصور عبدالقاهر بغدادی به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۴، ص ۳۴. م.

۲. زیدیه قاتل به امامت حسین بن علی شدند و پس از او پسرش علی بن حسین یعنی زین العابدین را امام دانستند. پس از رحلت او شیعیان حسنی و حسینی درباره جانشینی وی اختلاف کردند. زیدیه گفتند که پس از علی بن حسین پسرش زید امام است. رک: ترجمه فرق الشیعه نویختی دکتر محمدجواد مشکور، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۳، ص ۸۹. م.

برادرش موسی کاظم پذیرفته اند؛ رد افطحیه^۱ که عبدالله الافطح، پسر دیگر جعفر صادق، امام ششم را قبول دارند و قس علیهذا. کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، طاووسییه، افطحیه و واقفیه^۲ همه متعلق به فرقه شیعه بوده ولی دوازده امامی نیستند و به خاطر اشتباهشان همگی، اگر چه همچون ستیان مسلمان و مطهرند، ولی در آتش دوزخ شکنجه خواهند شد و از این رو بنا بر نظریه متداول نباید در امور زندگانی خصوصی، همسران یا دارایی شان دخالت کرد ولی برخی از علمای شیعه نظریه مخالف در این باره دارند.

بخش دوم: آگاهی از پیامبر و امامان. این بخش سراسر تاریخی و نیمه تاریخی است و در آن تاریخ تولد، وفات و حوادث مهم در زندگانی محمد و دوازده امام ذکر شده است. پیغمبر اسلام در روز جمعه ۱۷ (یا ۱۲) ربیع الاول «عام الفیل»^۳ و در هفتمین سال سلطنت انوشیروان «عادل» دیده به جهان گشود. ۶۳ سال زندگانی کرد که ۵۳ سال آن در مکه و ده سال آن در مدینه سپری گردید و در چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد. نه (۱۲ یا ۱۵) همسر و دو صیغه؛ چهار پسر به نامهای قاسم، طاهر و طیب از خدیجه و پسر دیگری به نام ابراهیم؛ و سه دختر به نامهای فاطمه (همسر علی)، زینب و رقیه داشت که به عقد عثمان در آمدند. در روز دوشنبه ۲۷ یا ۲۸ صفر وفات یافت (بنا به روایتی یک زن یهودی از اهالی خیبر به او زهر داد) و در مدینه به خاک سپرده شد.

علی ابن ابیطالب — علی بن ابیطالب اولین جانشین قانونی پیغمبر و امام اول بود ولی تا پس از مرگ ابوبکر، عمرو عثمان (که شیعیان آنها را غاصب می دانند) رسماً به عنوان خلیفه شناخته نشد. او سه جنگ کرد. با قاسطین یعنی معاویه و طرفدارانش؛ با ناکشین یعنی عایشه، طلحه و زبیر؛ و با مارقین یعنی خوارج. در ۲۱ رمضان در ۶۳ سالگی به

۱. افطحیه فرقه ایست از شیعه که قائل به رسیدن امامت از امام جعفر صادق (ع) به فرزند بزرگش عبدالله الافطح می باشند و چون عبدالله پهن پای و سر بود به تازی او را افطح نامیدند و به همین علت پیروان وی به افطحیه مشهور گشتند و این گروه اعتقاد خود را به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند و می گویند آن حضرت فرموده است که امامت به اولاد اکبر می باشد و نیز معتقدند که عبدالله امام صادق (ع) را غسل داده و نماز بروی گزارده و در قبر نهاده، پس او باید امام باشد. رک: الملل والنحل ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، جلد اول، ص ۲۲۱ و ترجمه الفرق بین الفرق ابومنصور عبدالقاهر بغدادی به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۴، ص ۳۴. م.

۲. واقفیه از تابعان امام محمد باقر (ع) و فرزندش امام جعفر صادق (ع) می باشند. رک: الملل والنحل ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، جلد اول، ص ۲۱۸ و ترجمه الفرق بین الفرق ابومنصور عبدالقاهر بغدادی به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۴، ص ۳۲. م.

3. In the year 1021 of Alexander (p. 391)

4. by Mary the copt. (p. 391)

دست ابن ملجم کشته شد. او پس از مرگ فاطمه دوازده همسر اختیار کرد و هفده پسر و نوزده دختر داشت. پدرش ابوطالب اگرچه ظاهراً دعوی اسلام نکرد ولی قلباً به آن ایمان داشت. می‌گویند علی دوازدهمین کسی است که در زمره اوصیای مسیح به شمار می‌آید.

فاطمه — فاطمه دختر پیغمبر از بطن خدیجه، همسر علی (ع) بود و از او سه پسر به نام‌های حسن، حسین، و محسن و دو دختر به نام‌های زینب کبری و ام کلثوم داشت. وی در سوم جمادی الثانیه سال ۱۱ هـ. ق (۲۶ اوت ۶۳۲ م) در حدود هجده سالگی چشم از جهان فرو بست.

حسن بن علی — حسن بن علی امام دوم در شعبان یا رمضان سال ۳ هـ. ق (ژانویه یا مارس سال ۶۲۵ م) متولد شد و پس از ده سال و نیم خلافت از آن مقام بظاهر استعفا داد و آن را به معاویه سپرد تا بدین وسیله خود و پیروانش را در امان نگاه دارد. بعد از نه سال و نیم به تحریک معاویه به وسیله جُعه، دختر اشعث بن قیس، معروف به اسماء^۱، به اوزهر خوراندند شد که بر اثر آن وفات یافت. می‌گویند ۶۰ همسر و تعدادی صیغه داشته و در جای دیگر گفته‌اند که بیش از این عده همسر داشته که در اثر طلاق دادن تعداد بی شماری از آنان به او «الْمِطْلَاق» لقب داده بودند؛ همچنین گفته شده که او دارای پانزده پسر و دو دختر بود که البته در این مورد عقاید مختلف است. از میان القاب مختلف او معروف‌ترین مُجتبی است.

حسین بن علی — حسین بن علی، امام سوم، فقط شش ماه پس از برادرش حسن متولد شد؛ پنج همسر و تعدادی صیغه؛ شش پسر به نام‌های علی اکبر که جانشینش شد، علی اوسط، علی اصغر، محمد و جعفر و عبدالله؛ و سه دختر به نام‌های فاطمة الکبری، سکینه و فاطمة الصغری داشت. در محرم سال ۱۰ هـ. ق (۱۰ اکتبر ۶۸۰ م) همراه ۷۲ تن از یاران و هواخواهان خود در ۵۶، ۵۷ یا ۵۸ سالگی در کربلا شهادت یافت. معروف‌ترین لقبش سید الشهداء است.

علی بن حسین — علی بن حسین امام چهارم و معروف به زین العابدین و سید سجاد است. مادرش دختر یزدگرد^۲ آخرین شاه ساسانی و نامش شهربانو و به قول برخی غزاله یا سلامه بوده است. امام زین العابدین به سال ۶۵۶ — ۶۵۷ م / ۳۶ هـ. ق یا ۶۵۷ — ۶۵۸ م /

۱. اسماء و به روایتی جعه همسر امام حسن (ع) (تاریخ گزیده تصحیح دکتر نوائی، ص ۲۰۰ و لغت‌نامه). ح.

۲. بنا بر قول معروف. ح.

۳۸ هـ. ق متولد شد. او فقط یک همسر و چند صیغه داشت. همسرش به نام اُمّ عبدالله، عموزاده اش و دختر امام حسن بود. دارای شانزده فرزند بود (هفت یا دوازده پسر و نه یا چهار دختر). یکی از پسرانش به نام زید به دست خلیفه اموی به نام هشام بن عبدالملک کشته شد و نیز می‌گویند همین شخص به سال ۷۱۲ م / ۹۴ هـ. ق به زید زهر داده و در نتیجه او در پنجاه و هفت سالگی وفات یافته است.

محمد باقر — محمد باقر امام پنجم به سال ۵۷ یا ۵۸ هـ. ق (۶۷۶ — ۸ م) متولد شد و می‌گویند به سال ۷۲۲ م / ۱۰۴ هـ. ق یا ۷۲۶ — ۷ م / ۱۰۷ هـ. ق به دست امویان به اوزهر داده شده است. [از اینجا به بعد به قدری سخنان ضد و نقیض و مغایر هم گفته می‌شود که نیاز به تلخیص دقیق آنها داریم. مثلاً سن این امام را ۵۷ یا ۵۸ یا حتی ۷۸ ذکر کرده‌اند که همه این تواریخ، به ویژه این تاریخ آخر، به هیچ وجه با تاریخ تولد و وفات او درست در نمی‌آید.]

جعفر صادق — جعفر صادق امام ششم به سال ۶۹۹ — ۷۰۰ م / ۸۰ هـ. ق متولد گردید و به دست خلیفه عباسی به نام المنصور به سال ۷۶۵ — ۷۶۶ م / ۱۴۸ هـ. ق به اوزهر خوراندند شد. او از ستیز جانسوز میان امویان و عباسیان سود جست تا برای تشیع فعالانه تبلیغ کند و به همین مناسبت مذهب شیعه را به نام او «جعفری» گفته‌اند.

موسی‌الکاظم — موسی‌الکاظم امام هفتم به سال ۷۴۶ — ۷ م / ۱۲۹ هـ. ق متولد شد و در سال ۷۹۶ — ۷ م / ۱۸۰ هـ. ق هارون الرشید به اوزهر داد.

علی‌الرضا — علی‌الرضا، امام هشتم که در سال ۸۱۸ — ۱۹ م / ۲۰۳ هـ. ق مأمون به اوزهر داده و او در مشهد مدفون است.

محمد تقی — محمد تقی امام نهم که به سال ۸۱۰ — ۱۱ م / ۱۹۵ هـ. ق متولد گردید و به تحریک خلیفه المعتصم، همسرش به سال ۸۳۵ م / ۲۲۰ هـ. ق او را مسموم کرد. **علی‌النقی** — علی‌النقی امام دهم متولد به سال ۸۲۷ — ۸ م / ۲۱۲ هـ. ق که به سال ۸۶۸ م / ۲۴۵ هـ. ق به تحریک خلیفه المعتز به اوزهر داده شد.

حسن‌العسکری — حسن‌العسکری امام یازدهم متولد به سال ۸۴۶ — ۷ م / ۲۳۲ هـ. ق که در سال ۸۷۳ — ۴ م / ۲۶۰ هـ. ق به تحریک خلیفه المعتتمد به اوزهر داده شد.

امام مهدی — امام مهدی که به اوقائمه آل محمد، حجت الله و بقیة الله نیز می‌گویند، امام دوازدهم و آخرین امام است که به سال ۸۶۹ م / ۲۵۵ هـ. ق از نرجس خاتون

همسر حسن العسکری زاده شد. به سال ۸۷۳ — ۴ م / ۲۶۰ هـ. ق غائب شد و هنوز هم زنده است و در «آخر الزمان» باز خواهد گشت تا مذهب تشیع را برقرار سازد و «جهان را پس از اینکه آگنده از جور و ظلم شده پر از عدل و داد کند.»

بخش سوم: خصائص ائمه. لازم است بدانیم که ائمه از نوری خلق شده بودند که قبلاً وجود داشته و تمام الطاف و علم الهی به وسیله آنها به امت داده می شود و به خواست آنها است که کائنات وجود دارد و حرکت می کند و آنها از بعد از پیامبر اسلام از هر لحاظ بهترین موجودات بوده و با وجود داشتن تمام نیازهای انسانی بر تمام پیامبران دیگر و فرشتگان برتری دارند. آنها همچنین معصوم بوده و از هر گناهی، چه کبیره و چه صغیره مبرا می باشند؛ با هم برابر و دارای تمام فضائل، دانش و قدرتند. تولدشان همچون تولد فانیان معمولی نبوده و همچون پیامبر اسلام ختنه شده به دنیا آمدند. پس از شرح کامل کمالات ائمه نویسنده به خوانندگان خود علیه عقاید غلات، یا افراطیون شیعه که ائمه را از پیغمبر بالا تر دانسته و آنها را تا حد خدا بالا برده اند، هشدار می دهد.

مشکوٰۃ پنجم^۱ (صفحات ۷۱ — ۸۱)

عقاید مربوط به مرگ، عقوبت و دنیای پس از مرگ

بخش اول: مرگ. هر کس که بمیرد چه به اسلام معتقد باشد چه نباشد فرشتگان، پیامبر و امامان به بالینش حاضر می شوند. هنگامی که روح بدن را ترک می کند خود را به قالب مثالی لطیف که صورت خیالی جسم است وصل می نماید و محل این وصول عالم برزخ است. همچون عوام اعتقاد داشتن به اینکه ارواح جدا شده از بدن وارد کالبد پرندگان سبزی یا چراغ های متصل به عرش الهی می شوند، نادرست است. روح جدا شده از بدن ناظر بر آن و مراسم تدفین است و اگر روح مؤمن باشد در اجرای مراسم تعجیل و اگر روح، متعلق به شخص غیر مؤمن باشد تأخیر می کند ولی هیچکس به ندای آن گوش نمی کند یا آن را نمی شنود. همچنین روح می تواند بر حسب موقعیتی که ممکن است پیش آید ناظر بر مکانش در بهشت یا دوزخ باشد. مرگ یک مؤمن همیشه آسان نیست چنانکه مرگ یک

۱. همچون کتابهای دیگر ایرانی، تقسیمات این کتاب با فهرست نمی خواند چرا که در فهرست پنج بخش ذکر شده که هر بخش را مشکوٰۃ نامیده اند در حالی که کتاب فقط چهار بخش دارد. به این بخش مصباح چهارم از مشکوٰۃ چهارم گفته شده ولی در آن موضوع کاملاً جدیدی ارائه گردیده و به همین دلیل نگارنده معتقد است باید به آن مشکوٰۃ پنجم گفت. ب.

شخص غیرمؤمن هم همیشه سخت نیست. آنگاه توصیف پیامبر که هنگام پرواز شبانه اش به بهشت عزرائیل را دیده بود، داده شده است.

بخش دوم: سؤال و جواب قبر. هنگامی که جسد دفن می‌شود و سوکواران مزار را ترک می‌کنند و متفرق می‌شوند روح به بدن بازمی‌گردد تا به سؤال قبر که توسط فرشتگانی به نامهای منکر و نکیر می‌شود پاسخ دهد. آنگاه قیافه وحشتناک این دو فرشته توصیف شده است. اگر مرده مؤمن بوده و به پرسش هاشان درباره ایمانش پاسخ رضایت بخش دهد آنها با او کاری ندارند و فقط می‌گویند: «بخواب همچون عروس در حجله» و آنگاه قبرش را تا آنجا که چشم کار می‌کند باز می‌کنند و از آنجا دری به بهشت می‌کشایند تا اینکه نسیم بهشتی به آنجا بوزد و ساکن قبر را خوشحال کند. ولی اگر شخص غیرمؤمن باشد به او ناسزا گفته و با چماقشان محکم بر سرش می‌کوبند و قبرش را پر از آتش می‌کنند تا جایی که فریاد مرده لاشدت درد بلند می‌شود و اگر انس و جن این صدا را بشنوند از شدت وحشت قالب تهی می‌کنند. اما جانوران این صدا را می‌شنوند و به همین دلیل است که گوسفندی هنگام چرا یا پرنده‌ای هنگام گردآوری دانه ناگهان می‌ایستد و برخورد می‌لرزد و سرپا گوش می‌شود. آن شیعیانی که در کربلا دفن می‌شوند از این سؤال و جواب معاف بوده و برخی براینند که تمام خاک کربلا، با وجود غیرمؤمنان و منافقانی که در آن مدفونند، مطهر بوده و به بهشت منتقل خواهد شد. اعمال نیک و مهربانی‌هایی که مردگان قبل از مرگ کرده بودند تبدیل به یار خوش سیمایی خواهد شد که در قبر همدم آنها بوده و نمی‌گذارد آنها احساس تنهایی کنند.^۱

بخش سوم: فشار قبر. معلوم نیست که همه دچار فشار قبر می‌شوند یا فقط غیرمؤمنان. این فشار فقط مربوط به کسانی نمی‌شود که در خاک دفن می‌شوند، بلکه شامل حال همه کسانی که به دار آویخته شده، غرق شده و یا حیوانات وحشی آنها را خورده‌اند نیز می‌شود. پس از سؤال و جواب و فشار قبر، روح دوباره از بدن جدا شده و به آن جسم ظریف نادیدنی وصل می‌شود. درباره این موضوع که جریان اخیر آیا به جسم خاکی یا به دور از آن به «عالم مثال»^۲ مربوط می‌گردد یا به طور ویژه برای هر روح در هنگام تجرید آفریده می‌شود عقاید مختلف است.

۱. این نظریه از نظر مشابهت به عقیده زرتشتیان در کتاب ارداویراف‌نامه جالب و درخور توجه است. ب.

بخش چهارم^۱: عالم برزخ. برزخ یعنی واسطه‌ای بین دو چیز و در این مورد منظور حالت یا دنیای بین این زندگی و زندگی دیگر است و آن از زندگی در این دنیا بهتر و از زندگی در آن دنیا بدتر است. برخی آن را به «عالم مثال» مربوط می‌کنند، و برخی دیگر معتقدند که آن در این دنیا وجود دارد، البته در اقلیم هشتم خارج از اقلیم‌های هفتگانه موسوم به ارض هورقلیا^۲. بهشت خاکی در وادی السلام در بخش غربی این ناحیه قرار داشته و دوزخ خاکی در وادی برهوت^۳ در بخش شرقی قرار دارد. در این مکانها به ترتیب ارواح مؤمنان و گمراهان گرد آمده و در آنجا پاداش یا عقوبت می‌بینند و هنگامی که روح جدیدی وارد می‌شود به او اجازه می‌دهند اندکی استراحت کند تا از سؤال و جواب و فشار قبر وارهد و آنگاه از آن روح درباره‌ی دوستانی که هنوز در روی زمین زنده‌اند سؤالاتی می‌کنند و می‌پرسند که آیا آنها زنده‌اند یا مرده.

بخش پنجم^۴: احوال رفتگان، قبل از رستاخیز. ارواح از دنیا رفته از خانه‌های سابق خود در روی زمین بازدید می‌کنند تا افراد خانواده و دوستان خود را ببینند. بعضی از این ارواح روزانه، برخی به طور هفتگی، بعضی ماهیانه، برخی سالیانه و برخی دیگر فقط یکبار در عرض چندین سال به ملاقات خانواده خود می‌آیند. برخی می‌گویند آنها به شکل پرنده‌گان سبزرنگی به خانه‌هایشان آمده و روی بام یا دیوارهای خانه می‌نشینند و سخن می‌گویند ولی زندگان به آنها توجهی نمی‌کنند و به آوازشان گوش نمی‌دهند چون گرفتار مسائل دنیوی هستند. ارواح مؤمنان فقط چیزهای خوبی را که اتفاق می‌افتد یا کارهای نیک افراد خانواده یا دوستان خود را می‌بینند. بعضی می‌گویند که آنها در روز خاصی

۱. در کتاب به آن عنوان مصباح پنجم (از مشکوة چهارم) داده‌اند و شماره گذاری بخشها دوباره آغاز می‌شود ولی به نظر نگارنده در واقع همان بخش چهارم از مشکوة پنجم است. ب.

۲. مقایسه کنید با جسم هورقلیای* شیخیه که در کتاب مقاله یک سیاح نگارنده در جلد دوم، ص ۲۳۶ آمده است. ب.
• درباره‌ی «هورقلیا» رک: مقاله دکتر محمد معین در مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۳۳۳ شمسی و خلاصه آن در برهان قاطع ذیل «هورقلیا»، نیز لغت نامه ذیل همین کلمه. ح.

۳. نگاه کنید به کتاب آثار البلاد* قزوینی، ص ۲۵؛ همچنین رجوع کنید به مقاله هلوی (Halévy) در مجله آسیایی شماره‌های اکتبر و دسامبر ۱۸۸۳ م، صفحات ۴۴۲-۴۴۵؛ و معجم البلدان یا قوت، جلد اول، ص ۵۹۸. ب.
• چاپ ۱۹۶۹ میلادی (۱۳۸۹ ه. ق.) بیروت، ص ۳۸. ح.

• برهوت (بلهوت) وادی است در حضر موت، چاه مشهور به «بشر برهوت» در جوار وادی برهوت، در دامنه کوهی آتشفشانی واقع است که گویند مسکن ارواح خبیثه است. بیابان، برهوت، بیابان بی آب و علف و بسیار گرم (فرهنگ فارسی دکتر معین). ح.

۴. موسوم به بخش دوم مصباح پنجم (مشکوة چهارم). ب.

می‌آیند، مثلاً ظهر دوشنبه، یا پنج‌شنبه یا جمعه. اگر دوستانشان از آنها یاد کنند، کارهای نیک انجام دهند، نماز بخوانند یا روزه بگیرند این ارواح خوشحال می‌شوند؛ خوشحالی ارواح مؤمنان زیاد می‌شود و رنجهای ارواح گمراه تخفیف می‌یابد. نویسنده کتاب می‌گوید: «پس دوست عزیز من، تو نباید تا زنده‌ای رفتگان را از یاد ببری، بلکه باید بکوشی تا آنجا که می‌توانی برای آنها خیرات و مبرات کنی.» بهشت دنیا مکانی برای آرامش و استراحت است، در آنجا جای اندوه و سوگواری نیست و لزومی ندارد در آنجا نماز خواند یا روزه گرفت.

بخش ششم^۱: درباره ارواح خبیثه. ارواح خبیثه هم گاهگاهی مجاز می‌باشند که به خانواده خود سر بزنند ولی آنها فقط کارهای زشت دوستان خود را می‌بینند و می‌کوشند به آنها هشدار بدهند ولی موفق نمی‌شوند و بدبخت‌تر از همیشه به دوزخ دنیا باز می‌گردند. بحث درباره وضعیت ارواح کودکان مؤمنان و کودکان غیر مؤمنان، نادانان و سفها و دیوانگان پس از مرگ و بحث درباره فرشتگانی که اعمال نیک و بد را ثبت می‌کنند، زیاد است. بنا به قول برخی، اطفال ذکور مؤمنان پس از مرگ به دست ابراهیم پیامبر و کودکان اناث به دست مریم مقدس سپرده می‌شوند.

خاتمه^۲ (صفحات ۸۵-۱۳۲)

عقاید مربوط به بازگشت امام دوازدهم^۳

بخش اول: غیبت امام. سه غیبت را باید از هم متمایز کرد: یکی صغری، دیگری کبری و سومی اصغر. غیبت صغری از هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه. ق (اول ژانویه ۸۷۴ م) آغاز و ۶۹ سال طول کشید و با مرگ آخرین نایب^۴ از نواب اربعه که ارتباط بین

۱. موسوم به بخش سوم و غیره، همچون پانویس پیشین. ب.

۲. عنوان این بخش به عقیده نگارنده باید همین باشد، ولی در کتاب به عنوان مصباح ششم از مشکوة چهارم آمده است. ب.

۳. راجع به امام دوازدهم (مهدی موعود) به کتب مختلف می‌توان مراجعه کرد، از جمله کتاب «المهدی» بقلم سید صدرالدین صدر، و نجم الثاقب تألیف حاج میرزا حسین نوری، هم چنین ارشاد شیخ مفید با ترجمه حاج سید هاشم رسولی (ج ۲، ص ۳۲۳-۳۶۲)، نیز ج ۱۳ بحار الانوار. ح.

۴. به معنی نماینده و واسطه، همچنین به او «باب» (جمع: ابواب) می‌گویند. اینکه نویسنده نخواسته است به «نایب» باب بگوید شاید عمدی باشد چون او کتابش را به سال ۱۸۴۷ م / ۱۲۶۳ ه. ق نوشته، یعنی درست هنگامی که میرزا

امام غائب و امت را برقرار می‌کرد خاتمه یافت. مرگ این نایب امام به سال ۹۴۰ — ۴۱ م / ۳۲۹ هـ. ق اتفاق افتاد. آنگاه غیبت کبری آغاز گردید و دیگر هیچکس به خدمت امام غائب^۱ نرسید و آن زمانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. غیبت اصغر فقط از ظهر جمعه پس از رجعت ایشان، هنگامی که گردن خطیب مکه را می‌زنند آغاز می‌گردد که بی‌درنگ امام غائب می‌شود و در صبح روز بعد که شنبه باشد مجدداً ظهور می‌کند.

علائم آخر زمان — زمان رجعت امام را فقط پروردگار می‌داند، لیکن علائم بسیار دارد که در این کتاب بیش از چهل و هشت علامت آن را نویسنده ذکر کرده که معروف‌ترین آنها آمدن سفیانی زشت و شرور است که لشکریانش را سرانجام زمین خواهد بلعید؛ ظهور صورتی در خورشید؛ بسیار شدن فقها و قضات و شاعرانی که مردم را گمراه خواهند کرد؛ افزون شدن ظلم و جور؛ ظهور دجال که بر خر خود سوار است و اجتماع ۳۱۳ نفر از حامیان امام در طالقان خراسان و غیره.

قیامت صغری — پس از «حکومت اولیاء» که هفتاد سال طول خواهد کشید زنی به نام ملیحه به امام زهر خواهد داد و آنگاه امام حسین به جهان رجعت خواهد کرد تا آن حضرت را غسل دهد و کفن کند. این آغاز قیامت صغراست که پیامبر و تمام ائمه و غاصبین و ظالمین به آل محمد مدتی به دنیا باز خواهند گشت و دوباره جنگ خواهند کرد ولی نتیجه معکوس خواهد شد چون کسانی که مؤمن نیستند همگی از دم تیغ خواهند گذشت. در این قیامت نخستین موقتی فقط تنها کسانی که مؤمن خالص یا کافر خالصند دوباره زنده خواهند شد. آنگاه آنان از روی زمین ناپدید می‌شوند و پس از چهل روز هرج و مرج و آشفتگی، قبایل یأجوج و مأجوج سد را خواهند شکست و بر دنیا مستولی خواهند شد و تمام علف‌ها و گیاهان را خواهند خورد و رودخانه‌ها را خشک خواهند کرد.

قیامت کبری — در قیامت کبری تمام مردگان با بدن اصلی و عنصری که در دنیا داشتند، به قدرت خداوند برمی‌خیزند همچون خشتی که خراب شده است و دوباره خشت شود پس با دمیدن اسرافیل قیامت کبری آغاز می‌شود و تمام ارواح مرده و زنده گرد هم خواهند

← علی محمد خود را باب خوانده و این عمل او در ایران آشوب بزرگی به راه انداخته بود. نگاه کنید به کتاب مقاله یک سیاح نگارنده، جلد دوم صفحات ۳۴ — ۲۲۶ و ۶ — ۲۹۸. ب.

۱. نویسنده نکات بسیاری را درباره «غیبت‌ها»، «ابواب» و ادعای شیخی‌ها و بابی‌ها مبنی بر ارتباطشان با امام غائب به عنوان عقاید مخالف مذهب مورد انتقاد قرار داده است و این انتقادات در یادداشت‌های پایان جلد دوم مقاله یک سیاح نگارنده (به ویژه در یادداشت‌های E. O. (I) آمده است و خواننده می‌تواند به آن مراجعه نماید. ب.

آمد تا اینکه جز چهارده معصوم^۱ هیچ موجود زنده‌ای بر روی زمین نخواهد بود. آنگاه پس از آنکه بدن هاشان دوباره تشکیل شد اسرافیل دوباره در صورت می‌دمد و ارواح همچون زنبور از آن بیرون آمده هریک به کالبد خود باز خواهد گشت. تمام جانوران هم برای حساب پس دادن زنده خواهند شد و بخاطر قساوتی که نسبت به یکدیگر کرده‌اند مورد داوری قرار خواهند گرفت. آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است نصب خواهد شد و نامه اعمال هر انسان که فرشتگان موکل به نامه‌های سائق و شهید آن را نوشته‌اند در دست هر کسی خواهد بود.

هفت طبقه دوزخ — هفت دوزخ^۲ عبارتند از جهنم، سعیر، سقر، جحیم، لظی، حطمه و هاویه. دوزخ اولین برای مسلمانانی است که بدون توبه پس از ارتکاب گناه مرده باشند و پس از تنبیه کامل آزاد خواهند شد؛ دومین جای یهودان است؛ سومین جای مسیحیان، چهارمین جای صابیون؛ پنجمین جای مجوسان؛ ششمین برای بت پرستان عرب؛ و هفتمین جای منافقین است. آنانی که مؤمن نیستند همیشه در دوزخ خواهند ماند ولی برخی از آنها، به خاطر تقوای شان بدون رنج و عذاب در آنجا خواهند ماند مانند خسرو انوشیروان به خاطر عدالتش و حاتم طائی به واسطه سخاوتش.

پل صراط — سپس توصیفی از پل صراط شده که: «از موباریک تر، از شمشیر برنده تر و از آتش سوزاننده تر است» و آن پلی است بر روی جهنم که هر کس، حتی پیامبران و امامان و اولیاء باید از آن بگذرند تا به بهشت برسند.

اعراف^۳ — شرح مفصلی از یک بهشت مادی آمده است که به دنبال آن گزارشی از برزخ یا الاعراف که میان بهشت و دوزخ است داده می‌شود. آن را همچون چراگاهی زیبا با موضع بلندی بر سر پل صراط توصیف کرده که ارواح سفها، کودکان نامشروع و کسانی که نه آنقدر خوبند که به بهشت بروند و نه آنقدر بدند که به جهنم واصل شوند در آن مسکن

۱. منظور پیغمبر و دخترش فاطمه و دوازده امام است. ب.

۲. نامه‌های هفت طبقه دوزخ در قرآن کریم آمده است، در لسان التنزیل (تصحیح دکتر مهدی محقق) جهنم و جحیم و سقر و هاویه و حطمه را دوزخ معنی کرده و جحیم را آتش بزرگ و آتش افروخته نیز آورده، و سعیر را آتش افروخته و لظی را به معنی آتش آورده است. رک: فرهنگ لغات لسان التنزیل. نیز رک: مفردات راغب، و وصف دوزخ در عین الحیوة مجلسی نیز هست، و شرح طبقات در فرهنگ آندراج هم آمده. ح.

۳. سعدی گوید:

«حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است». ح.

دارند. به شفاعت پیغمبر یا امامان برخی از ساکنین اعراف بعداً به بهشت^۱ پذیرفته خواهند شد.

دیگر نعمت‌های بهشتی چون آب کوثر و سدرۃ المنتهی و درخت طوبی نیز توصیف شده است. هنگامی که هر روحی در بهشت یا در دوزخ یا الاعراف به جای خود مستقر شد مرگ را به صورت گوسفند سیاهی سر می‌زنند تا نشان دهند که دیگر ترس یا امید مرگ وجود ندارد.

خاتمه^۲ (صفحات ۱۳۲ - ۱۳۸)

بخش دوم: در معنی کفر و ایمان. در قرآن پنج معنی^۳ برای کفر آمده است و در دنیا کفر بر سه نوع است به نامهای «قلبی»، «قولی» و «فعلی». سه نوع^۴ ایمان را هم باید از هم متمایز کرد و ایمان هم^۵ با اسلام فرق دارد. سنی‌ها و شیعیانی که دوازده امامی نیستند مؤمنند ولی مسلمان نیستند؛ آنها نجس نیستند ولی همواره در آتش دوزخ خواهند بود. مرتدین واجب القتلند و توبه‌شان در این دنیا پذیرفته نخواهد شد ولی برخی از علما گفته‌اند که در آخرت توبه‌شان پذیرفته می‌گردد. از کسانی که به اسلام گرویده و بعد به دین اصلی خود رجعت کرده‌اند توبه ممکن است پذیرفته شود و زنی که از دین برگردد نباید کشته شود بلکه باید زندانی شود و آنقدر مورد ضرب و شتم قرار گیرد تا توبه کند و یا در زندان بمیرد. کتاب با توصیف پنج نوع ایمان و شش نوع توبه به پایان می‌رسد.

۱. بهشت دارای هشت باب و هشت باغ است به این ترتیب: خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت عدن، جنت المأوی، جنت النعیم، علین، فردوس. وصف بهشت در عین الخیوة مجلسی هست. نامهای ابواب و درجات بهشت در قرآن کریم آمده است. ح.

۲. نویسنده به آن خاتمه می‌گوید ولی می‌شود به آن «مؤخره» نیز گفت. ب.

۳. پنج معنی و پنج وجه کفر در قرآن این است: «انکار کردن، فرایوشیدن، ناشناختن، ناسپاسی کردن، بیزار شدن». (وجه قرآن تفسیری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، ص ۲۵۰ - ۲۵۱). ح.

۴. ایمان در برابر کفر قرار دارد، و ایمان به تصدیق قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح و ارکان است. (مفردات غریب القرآن) و ایمان، تصدیق، گرویدن، اقرار به زبان و تصدیق بقلب و عمل به ارکان (فرهنگ قرآن، تألیف محمد باقر شریعت سنگلجی، ج ۱، ص ۱۹۰ - ۱۹۱). ح.

۵. اسلام، اظهار انقیاد و گردن نهادن و قبول کردن آنچه را که پیامبر آورده، و اگر این انقیاد و قبول با تصدیق قلبی همراه شود ایمان است و چنین شخصی مؤمن مسلم است (همان فرهنگ، ص ۱۹۱). رک: کتاب ایمان و کفر از اصول کافی (ج ۳، با ترجمه حاج سید جواد مصطفوی) و در کشاف اصطلاحات الفنون و سایر کتب معارف اسلامی نیز هست. ح.

این است خلاصه‌ای از عقاید شیعیان ایران به ساده‌ترین و عامه‌پسندترین شکل خود. البته بسیار جالب توجه خواهد بود که تکامل آن را از بدو اسلام تا کنون دنبال کنیم و تا جایی که منابع قابل دسترس اجازه می‌دهد شخصیت‌های واقعی ائمه و پرداخته تخیلات را با هم مقایسه نماییم و به تفصیل عقاید اصولی و فروعی شیعیان و سنیان را با هم تطبیق کنیم. اگر هم مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین می‌شد باز هم کتاب حاضر مجال این بحث را نمی‌داد. حتی در میان مجتهدان و ملایان قشری هم این عقاید به اندازه آنچه که مذکور افتاد خام و کودکانه نیست، ولی آنان شاید مصلحت در این می‌دیده‌اند که عقاید عامه را به حال خود واگذار کرده و اندیشه‌هایی را که ممکن بوده در میان مردمی که آماده شک و ارتدادند خطر ایجاد کند، رواج ندهند.

تقسیمات کلی افکار مذهبی در ایران — با توجه به تقسیمات کلی افکار مذهبی و فلسفی در ایران باید اضافه کرد که در هر رشته سه نوع قابل تمایزند؛ اخباری‌ها، اصولی‌ها (یا مجتهدین) و شیخی‌ها؛ در میان فیلسوفان، متکلمین، فلاسفه یا حکما و صوفیان را می‌توان نام برد.

تقسیمات گوینو — از میان این تقسیمات، شرحی که گوینو^۱ داده است روشن‌ترین، زنده‌ترین و کوتاه‌ترین شرحی است که نگارنده در زبان‌های اروپایی دیده ولی نمی‌توان با اطمینان گفت که صحتش با وضوحش برابری می‌کند. مثلاً گوینو اخباری‌ها را که عموماً سختگیرترین فرقه تشیع می‌باشند چنان آزاداندیش توصیف می‌کند که خودشان هم مدعی آن نیستند؛ و در حق شیخیه گوید «معاد جسمانی را کاملاً انکار نمی‌کنند» در حالی که همین عقیده‌شان به جسم هورقلیا^۲ بود که آنها را به بی‌اعتقادی به اصول دین متهم کرد. به علاوه عقاید شیخی‌ها برای پیشرفت عقاید ضد مذهبی ترابابی‌ها که خارج از محدوده اسلامند راه باز کرد در حالی که خود شیخی‌ها در داخل محدوده بوده و پیروان متنفزی در مقامات بالا داشتند. درباره حکما و عرفا در فصل دیگر بیشتر سخن خواهیم گفت اما درباره فقها بهتر است حرف گوینو^۳ را نقل کنیم: «نباید فراموش کرد که هرچند ممکن است به‌طور تقریب سه طایفه مزبور را چنانکه من طبقه‌بندی کردم از یکدیگر

۱. برای بررسی آن سه فرقه مذهبی و برای بررسی شرح حال عرفا و حکما رجوع کنید به صفحات ۶۳-۱۱۱ (فصل چهارم). ب.

۲. نگاه کنید به کتاب مقاله یک سیاح، جلد دوم، ص ۲۳۶. ب.

۳. همان، صفحات ۳-۳۲. ب.

مجزا نمود با این حال لازم است که در اینجا بگویم که به ندرت یک ایرانی را می‌توان یافت که در زمان حیاتش از طبقه‌ای به طبقه دیگر نرفته و در هر سه طایفه وارد نشده باشد.»

خاندان مجلسی — ملا محمدباقر مجلسی یکی از بزرگ‌ترین و پرقدرت‌ترین و متعصب‌ترین مجتهدان دوران صفویه لازم دید از رفتار پدر خود ملا محمدتقی مجلسی که در فقه و اصول کمتر از او نبود در مورد اغماضش نسبت به صوفیان بدین گونه عذرخواهی کند:^۱ «مبادا گمان بد کسی به پدرم نماید که او از صوفیه است. بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر با پدرم بودم سرّاً و جهراً و از احوال و عقاید او مطلع می‌باشم. پدرم صوفیه را بد می‌دانست، لکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پدرم به سلک ایشان درآمد تا بدین وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید. و چون نائره شقاوت ایشان را منطقی ساخت آن وقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهادت و تقاوت و نقاوت است.»

اما ملا محمدباقر [مجلسی]، برخلاف تقید و تعصب و پشتکار فوق‌العاده‌اش در نوشتن کتابهایی به زبان فارسی ساده و قابل درک برای ترویج عقاید تشیع و اذیت و آزار بی‌رحمانه‌اش نسبت به صوفیه، بعد از مرگ به صفات والای انسانی اشتهار یافته است.^۲ شخصی پس از وفاتش او را در خواب دید و از او پرسید: «احوال شما در آن دنیا چگونه است و با شما چه معامله‌ای کرده‌اند؟» مجلسی پاسخ داد: «اعمال من هیچیک برای من فایده‌ای نبخشید بجز اینکه روزی به یک نفر یهودی یک دانه سیب دادم و او مرا نجات داد.»

در **قصص العلماء** شرح حال ۱۵۳ نفر از علمای بنام آمده است که به نظر نگارنده بیست و پنج نفر که نام می‌بریم دارای اهمیت زیادی بوده و از مشخص‌ترین آنها می‌باشند تا آنجایی که ممکن بود آنها را در اینجا به ترتیب تاریخی منظم کرده‌ام و شماره مربوط به هر شرح حال را که در کتاب اصلی آمده است بعد از اسم در پرانتز گذاشته‌ام.^۳

۱. **قصص العلماء**، چاپ لکنهو، بخش دوم، ص ۱۹. ب.

۲. همان کتاب، بخش نخست، ص ۲۱۶. نویسنده این داستان را که در افواه رایج است نادرست قلمداد می‌کند. اما درباره فعالیت‌های ادبی این فقیه در همان صفحه می‌نویسد که روزی ۱۰۰۰ بیت یعنی ۵۰,۰۰۰ کلمه کتابت می‌کرده است. ب.

۳. در هر دو چاپ کتاب اسامی این اشخاص به ترتیب حروف ابجد آمده است مثلاً کلینی (ص ۹۶)؛ نجاشی (قلب ۱۳۲) ذکر شده و غیره. ب.

۱. علمای بزرگ قبل از صفویه^۱

۱. محمد بن یعقوب الکلبینی (شماره ۹۶)، ملقب به ثقة الاسلام، مؤلف اصول کافی، متوفی به سال ۹۴۱ م / ۵۳۲۹ ه. ق.
۲. محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به صدوق (شماره ۹۵)، متوفی به سال ۹۹۱-۱۰۲۰ م / ۵۳۸۱ ه. ق. در قصص العلماء تألیفاتش ۱۸۹ جلد کتاب برشمرده شده است، که از مهمترین شان کتابی است به نام مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْهَ که مانند کافی در آخرین قسمت ذکر گردیده و یکی از «کتب اربعه» است.
۳. محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام الحارثی معروف به شیخ مفید (شماره ۹۷)، متوفی به سال ۱۰۲۲ م / ۵۴۱۳ ه. ق. در قصص العلماء ۱۷۱ جلد از کتاب هایش ذکر گردیده.
۴. سید مرتضی ملقب به عَلَمُ الْهُدَى (شماره ۹۸)، متوفی به سال ۱۰۴۴ م / ۵۴۳۶ ه. ق. او نبیره امام هفتم موسی کاظم بوده است.
۵. احمد بن علی النجاشی (شماره ۱۳۲)، متوفی به سال ۱۰۶۳ م / ۵۴۵۵ ه. ق. او یکی از مریدان شیخ مفید و نویسنده اثر معروف کتاب الرجال است.
۶. محمد بن حسن بن علی^۲ الطوسی، معروف به شیخ الطایفه (شماره ۱۰۰)، متوفی به سال ۱۰۶۷ م / ۵۴۶۰ ه. ق. او سومین محمد از «سه محمد» قدیمی (محمد های دیگر به شماره های ۱ و ۲ پیشتر مذکور افتادند) و نویسنده دو کتاب از «کتب اربعه» است که این دو کتاب عبارتند از تهذیب الاحکام و استبصار. ضمناً او صاحب فهرست^۳ معروف کتب شیعه است.
۷. نصیرالدین طوسی^۴ ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش از

۱. از این جا بعد درباره علمای قبل از صفویه و دوران صفویه، می توان به کتب مختلف مراجعه کرد از جمله: روضات الجنّات، ریحانة الادب، لغت نامه و قصص العلماء و نامه دانشوران و ریاض العلماء، و هم چنین به کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفا (ج ۱ تا ۵) مراجعه شود (مخصوصاً ج ۵، بخش ۱، دوران صفویه). بعلاوه بیشتر آثار این علما با شرح و مقدمه و بعضی با ترجمه چاپ شده که مقدمه ای در شرح حال آنان دارد. ح.

۲. تاریخ وفات نجاشی ۵۴۵۰ ه. ق است و پیش از این شرح داده ایم (حاشیه ۲، ص ۴۹۲). ح.

۳. درباره شیخ طوسی و آثار و احوال او به تفصیل رک: یادنامه شیخ طوسی، انتشارات دانشکده الهیات مشهد. ح.

۴. درباره فهرست شیخ طوسی پیش از این صحبت کرده ایم (حاشیه ۱، ص ۴۹۴). ح.

۵. راجع به شرح حال و آثار خواجه نصیر علاوه بر مآخذ مختلف، رک: شرح حال و آثار خواجه نصیر تألیف مدرس رضوی و یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران. ح.

شهرتش در فقه است (شماره ۹۰)، متوفی به سال ۱۲۷۴ م / ۶۷۲ هـ. ق. معروف ترین آثارش عبارتند از اخلاق ناصری درباره اخلاق و زیج ایلخانی درباره نجوم که برای هلاکوخان مغول تألیف کرده است و کتاب تجرید درباره مسائل کلامی که این کتاب اخیر طرف توجه عده بی شماری از مفسران و شرح نویسان بوده است.

۸. نجم الدین جعفر بن یحیی معروف به محقق^۱ اول و نویسنده شرایع الاسلام (شماره ۸۹)، متولد سال ۴۱ - ۱۲۴۰ م / ۶۳۸ هـ. ق و متوفی در دسامبر ۱۳۲۵ م / محرم ۷۲۶ هـ. ق. در جوانی دارای قریحه شاعری بود اما پدرش به شدت در این مورد مانعش گردید و گفت شاعران ملعونند و شاعری با مذهب مناسبت ندارد

۹. حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی (شماره ۸۳)، او در همان ماه و در همان سال که محقق اول وفات یافت، دیده از جهان فرو بست ولی محقق اول ده سال از او بزرگتر بود. در قصص العلماء ۷۵ اثر او بر شمرده شده است. علامه حلی از خانواده بزرگی از فقها بود که از این خانواده در مدت نسبتاً کوتاهی ده مجتهد به وجود آمد. پدرش یکی از آنها و پسرش ملقب به فخر المحققین (شماره ۸۶) شخص دیگر بود.

۱۰. شیخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی معروف به شهید اول (شماره ۸۲)، در اواسط تابستان سال ۱۳۸۴ م^۲ / ۷۸۶ هـ. ق به فتوی دوقاضی به نامهای برهان الدین مالکی و ابن جماعة شافعی در دمشق به قتل رسید.

۲. علمای دوران صفویه و بعد از آن

۱۱. نورالدین علی بن عبدالعالی معروف به محقق ثانی (شماره ۸۴)، از کرک که زادگاهش بود به ایران آمد و مورد احترام بسیار شاه تهماسب اول قرار گرفت. او به سال ۱۵۳۳ م / ۹۴۰ هـ. ق وفات یافت.

۱۲. احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی (شماره ۸۳)، که مورد توجه و احترام خاص شاه عباس^۳ کبیر بود. به سال ۱۵۸۵ م / ۹۹۳ هـ. ق وفات یافت.

۱۳. میر محمد باقر^۴ داماد (شماره ۷۷)، نوه محقق ثانی (شماره ۱۱ پیشتر)؛ که او

۱. در ریحانة الادب و کتب دیگر مانند روضات الجنات نیز شرح حال و آثارش هست، پیش از این نیز درباره شرایع الاسلام صحبت کرده ایم. ح.

۲. در قصص العلماء این تاریخ آمده است اما در لؤلؤة البحرين سال ۱۳۷۸ - ۹ / ۷۸۰ هـ. ق آمده. ب.

۳. دوره زندگی مقدس اردبیلی بازمان شاه عباس مطابق نیست چون شاه عباس در ۹۹۶ هـ. ق. به سلطنت رسید. ح.

۴. درباره مآخذ شرح حال و آثارش در موارد دیگر سخن گفته ایم. ح.

نیز مورد احترام ویژه شاه عباس بود و به سال ۱۶۳۱ - ۲ / ۱۰۴۱ هـ. ق وفات یافت. یکی از شاعران ایرانی درباره کتاب صراط المستقیم او گوید:

صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشنود کافر مبیناد

او خود با تخلص اشراق شعر می‌گفت.

۱۴. شیخ محمد بهاء‌الدین^۱ عاملی که به او شیخ بهایی نیز گفته‌اند (شماره ۳۷)، در شهرت، نفوذ و احترام همسان میرداماد مذکور بود و این دو از علمایی بودند که بیش از همه شکوه و جلال به دربار شاه عباس کبیر بخشیدند. نوشته‌های شیخ بهایی که به سال ۱۵۴۶ م / ۹۵۳ هـ. ق در نزدیکی بعلبک زاده شده و به سال ۱۶۲۲ م / ۱۰۳۱ هـ. ق وفات یافت فقط به فقه منحصر نمی‌گردد. در این باب معروف‌ترین اثرش جامع عباسی است که در میان عامه ملت ایران به عنوان کتابچه فقه شیعه به شمار می‌آید ولی عمرش وفا نکرد آن را به پایان برساند. از تألیفات او مجموعه بزرگی از حکایات بیشتر به زبان عربی است که کشکول نام دارد و این کتاب دنباله کتابی است که قبلاً نوشته بود ولی دارای معروفیت زیاد نیست و مغلات نام داشت. او همچنین رسالاتی درباره ریاضیات و نجوم نوشته و یک مثنوی به فارسی به نام نان و حلوا^۲ از خود بجای گذاشته است.

۱۵. محمد بن مرتضی الکاشانی که معمولاً او را ملا محسن فیض می‌نامیدند (شماره ۷۶). اگرچه این شخص اخباری صرف به شمار می‌آمد و شیخ احمد الاحسائی مؤسس فرقه شیخیه از او متنفر بود و او را به جای محسن، «مسئ» خطاب می‌کرد، ولی او بیشتر عارف و حکیم بود تا فقیه. احتمالاً معروف‌ترین کتابش درباره شرعیات ابواب الجنان نام دارد که به سال ۱۶۴۵ م / ۱۰۵۵ هـ. ق تألیف شده است. ده سال بعد برای مطالعه و تحصیل حکمت نزد ملا صدرا از کاشان به شیراز رفت و در آنجا با دختر ملا صدرا ازدواج کرد. او همچنین شاعر^۳ بود و در مجمع الفصحا^۴ تعداد اشعارش شش الی هفت هزار برشمرده شده است.

۱. پیش از این گفته‌ایم که سعید نفیسی درباره شرح حال و آثار و اشعار فارسی شیخ بهائی کتابی تألیف کرده که بچاپ رسیده است و می‌توان به آن کتاب مراجعه کرد. ح.

۲. کلیات اشعار فارسی و موش و گربه شیخ بهائی به تصحیح مهدی توحیدی پور چاپ شده و دو مثنوی دیگر هم در آن آمده است. ح.

۳. دیوان اشعار فیض کاشانی با مقدمه محمدعلی صغیر به کوشش محمد پیمان چاپ شده است. ح.

۴. چاپ سنگی تهران به تاریخ ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ. ق، جلد دوم، صفحات ۶ - ۲۵. ب.

عبدالله
وزیراعظم
سلطان

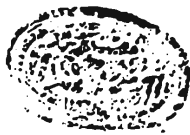
سرمند
روغون علی محمد خان

علی

در اقامت و درویشی

بوالله

السواد ذی المصالح
کتاب العبد محمد الشرف
کتاب العبد محمد الشرف



این کتاب خط و مهر خانب صدرالدین قهر بن بر اسم القوامی شیرازی آید
که شرح حال دین ۳۳۱ صفحه کتابت خودت نجابت و در تاریخ
۱۳۰۶ کهنه در مسجد مشر در طهران بطبع رسیده و شرح و فوات در زیر آید

ز بهر است

۱۶. میرابوالقاسم فندرسکی. هرچند در قصص العلماء نام او حذف شده است اما او «برجسته‌ترین فیلسوف و عارف زمان خود بود و شاه عباس اول او را بسیار گرامی داشته و می‌گویند شاه او را به علت اختلاط با اشخاص فرومایه و شرکت در معرکه جنگ خروسها مورد سرزنش قرار داده است.»^۱ در زمان شاه جهان مدتی در هندوستان به سربرد و در حدود سال ۱۶۴۰ - ۴۱ م / ۱۰۵۰ ه. ق در اصفهان دیده از جهان فرو بست.

۱۷. ملا صدرالدین^۲ محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملا صدرا به اتفاق نظر بزرگترین فیلسوف عهد اخیر ایران شمرده می‌شود. اگر در قصص العلماء مبحث جداگانه‌ای به چنین شخصی که تمام زندگی اش در راه مبارزه با متشرعین گذشته، اختصاص داده نشده جای شگفتی نیست چرا که جامعه روحانیتش در پنهان کردن اهداف واقعی او از جامعه روحانیت معلمانش میرداماد و شیخ بهایی نازک تر بوده است. اما در کتاب مذکور و سایر کتاب‌ها چون لؤلؤة البحرين به طور گذرا به او اشاره شده و تعلیماتش در الهیات به ویژه در مکتب شیخیه^۳ بسیار مؤثر بوده است. در روضات الجنات سال وفاتش ۱۶۶۰ م - ۴ / ۱۰۷۰ ه. ق ثبت شده ولی در لؤلؤة البحرين بیست سال قبل از این تاریخ ذکر شده است.

۱۸. عبدالرزاق لاهیجی چون ملا محسن فیض شاگرد ملا صدرا بود. دو اثر بسیار معروفش که هر دو به زبان فارسی است عبارتند از سرمایه ایمان و گوهر مراد. او نیز همچون شیخ طبرسی نویسنده مجمع البیان معتقد به این عقیده عجیب و غریب بود که واژه‌ها دارای «معنی ذاتی» می‌باشند و منظور از این نظریه این است که رابطه‌ای واقعی میان آوا و معنی هر واژه است به طوری که با شنیدن صدای یک واژه ناآشنا این امکان وجود دارد که باتفکر معنی آن را حدس زد.^۵

شش نفر آخر که مذکور افتاده اند همگی هم حکیم و هم فقیه بودند و حتی حکمتشان بر فقهشان برتری داشت. اشخاص مذکور در سطور بعد بجز نفر آخری یعنی حاجی

۱. فهرست فارسی ریو، ص ۸۱۵. ب.

۲. شرح حال و آراء فلسفی ملا صدرا تألیف سید جلال الدین آشتیانی چاپ شده است. ح.

۳. شیخ احمد الاحسانی شرحی بر کتاب مشاعرو دیگر آثارش نوشته است (روضات الجنات، ص ۳۳۱) ولی بنا بر قصص العلماء (چاپ لکنهو، ص ۴۸) او را کافر می‌دانسته است. ب.

۴. صاحب قصص العلماء این سال را تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده. بنابراین تاریخ قبلی ۴۱ - ۱۶۴۰ م / ۱۰۵۰ ه. ق احتمال بیشتری دارد که تاریخ وفات پدرش باشد. ب.

۵. قصص العلماء، چاپ لکنهو، بخش دوم، ص ۱۲۳. ب.

ملا هادی، بقیه همه شان از علمای شیعه و از نوع بسیار متعصب آن بودند.

۱۹. ملا محمدتقی مجلسی^۱ (شماره ۳۶) می‌گویند او نخستین کسی بود که احادیث شیعه را که از محقق ثانی در عهد شاهان صفوی به او رسیده بود گردآوری کرده است. پیش از این به این نکته اشاره شد که او تا چه اندازه به عرفان گرایش داشته است. او به سال ۱۶۵۹ — ۶۰ م / ۱۰۷۰ هـ. ق وفات یافت و تاریخ وفاتش در ماده تاریخ زیر به طرز بسیار ماهرانه‌ای بیان شده:

افسر شرع اوفتاد و بی سرو پا گشت فضل،

چون حرف «ش» که تاج کلمه «شرع» است و «ف» و «ل» را که سرو پای واژه «فضل» می‌باشد برداریم فقط سه حرف ع رض می‌ماند که آن مساوی است با (۸۰۰ + ۲۰۰ + ۷۰ = ۱۰۷۰).

۲۰. ملا محمدباقر مجلسی^۲ (شماره ۳۳)، فرزند شخص مذکور، که بارها در این فصل به او اشاره شده است، حتی از پدر خویش معروف‌تر بود. اثر معروف او بحار الانوار است و حاوی مجموعه‌ای بسیار مفصل از احادیث و اخبار شیعه است؛ ولی او آثار بسیار دیگری نیز دارد که از میانشان آثار زیر به فارسی نوشته شده است: عین الحیاة؛ مشکوة الانوار؛ حلیة المتقین؛ حیات القلوب (که ناتمام است)؛ تحفة الزائرین؛ جلاء العیون^۳ و غیره. او چنانکه گفته شد به سال ۱۶۹۹ — ۱۷۰۰ م / ۱۱۱۱ هـ. ق وفات یافت.

۲۱. سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحر العلوم (شماره ۲۷) به سال ۱۷۴۲ — ۱۷۴۳ م / ۱۱۵۵ هـ. ق متولد شد و به نظر می‌رسد که در حدود سال ۱۸۲۴ — ۲۵ م / ۱۲۴۰ هـ. ق وفات یافته باشد.

۲۲. سید محمدباقر بن سید محمدتقی رشتی معروف به حجة الاسلام (شماره ۲۶) که قبلاً دربارهٔ سختگیری‌هایش در مورد تنبیه کسانی که نقض احکام شریعت کرده‌اند سخن گفته‌ایم. این شخص هم ثروتمند بود و هم بانفوذ و بنا به روایت صاحب روضات الجنات (ص ۱۲۵)، ۱۰۰,۰۰۰ دینار^۴ برای ساختن مسجد بزرگ محلهٔ پیدآباد^۵ اصفهان

۱. شرح حال و آثارش به تفصیل در ریحانة الادب و روضات الجنات آمده. ح.

۲. شرح حال و آثارش به تفصیل در ریحانة الادب و روضات الجنات و کتب دیگر آمده. ح.

۳. روضات الجنات، صفحات ۱۱۸ — ۱۲۴. ب.

۴. دینار در ایران امروز فقط ارزش صوری دارد و ۱۰۰,۰۰۰ دینار (= ۱۰ تومان) فقط ۲ الی ۴ پوند انگلیسی ارزش دارد.

ولی در اصل دینار یک سکه طلا به ارزش ۱۰ فرانک بود و ظاهراً منظور از دینار در اینجا همین مبلغ است. ب. —

خرج کرد. در حدود سال ۱۷۶۶-۷م / ۱۱۸۰ هـ. ق دیده به جهان گشود، در شانزده یا هفده سالگی به عراق رفت تا تحصیلات خود را تکمیل کند، آنگاه به سال ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ هـ. ق (۱۸۰۱-۱۸۰۳م) به اصفهان بازگشت و در روز یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ هـ. ق (۲۳ مارس ۱۸۴۴م) دیده از جهان فرو بست. بنا به قول همنامش نویسندهٔ *روضات الجنات*، تمام مردم (احتمالاً متدینین و پارسایان!) یک سال تمام در سوک مرگ او نشستند زیرا پس از او کسی جرأت و توانایی این را نداشت که قانون دقیق شریعت را تا این پایه اجرا کند. از عجایب روزگار این بود که «ظهور» میرزا علی محمد باب و در نتیجه رواج عقاید غیر مذهبی که در تضعیف قدرت تشیع نقش مؤثری داشت، فقط دو ماه بعد از مرگش به وقوع پیوست.

۲۳. شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم الاحسائی، مؤسس مکتب یا فرقهٔ شیخیه، قسمت اعظم زندگی خود را در یزد گذراند و از آنجا از راه اصفهان رهسپار کرمانشاه گردید. تا زمان مرگ حاکم آن شهر، شاهزاده محمد علی میرزا، فرزند فتحعلی شاه که او را مورد لطف قرار داده و از او دعوت کرده بود تا در آنجا مسکن گزیند، در آن شهر اقامت کرد. آنگاه به اماکن مقدسهٔ عراق رفت و در آنجا بسیاری از آثار خود را نوشت که معروف ترینشان *شرح الزيارة الکبيرة و شرح الفوائد* است. او جداً به مخالفت با ملا صدرا، ملا محسن فیض، و صوفیه همت گماشت اما خود او به فتوای حاجی ملا محمد تقی قزوینی، که مرگش به دست یک قاتل بابی در حدود سال ۱۸۴۷م باعث شد به او لقب «شهید ثالث» بدهند، تکفیر شد. شیخ احمد به سال ۱۸۲۷-۸م / ۱۲۴۳ هـ. ق به سن نود سالگی دیده از جهان فرو بست.^۱

۲۴. ملا احمد نراقی که در سال ۱۸۲۸-۹م / ۱۲۴۴ هـ. ق به مرض وبا درگذشت، هم شاعر و هم فقیه بود و یک دفتر شعر فارسی به نام *طاق‌دیس*^۲ به تقلید مثنوی جلال الدین رومی از او به جا مانده است. تخلصش صفائی بود و در جلد دوم، ص ۳۳۰ *مجمع الفصحاء*^۳ صفحاتی به او اختصاص داده شده است.

۱. مقصود زمان ادوارد برون است. ح.

۲. مسجد محلهٔ بیدآباد، به مسجد سید معروف است. ح.

۳. اکثر این اطلاعات از *روضات الجنات*، ص ۳۵-۳۷ اخذ شده است. ب.

۴. طاق‌دیس چاپ شده است. ح.

۵. چاپ مظاهر مصفا، ج ۵، ص ۷۰۰-۷۰۵. ح.

۲۵. حاجی ملا هادی سبزواری^۱، آخرین فیلسوف بزرگ ایران، که همچنین با تخلص اسرار شعر می سروده، به سال ۱۷۹۷ - ۸ / ۱۲۱۲ ه. ق متولد و به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ ه. ق چشم از جهان فرو بست.



۱. برای بررسی شرح حالش که به وسیله یکی از یاران او نوشته شده به کتاب یکسال در میان ایرانیان نگارنده صفحات ۱۳۴ - ۱۳۱ مراجعه کنید. پ.

شرح حال و آثار حاج ملا هادی سبزواری با دیوان او و شرح حال بقلم خودش به کوشش سید محمد رضا دانی جواد چاپ شده است. مجموعه مکاتیب او نیز به تصحیح و گردآوری سید جلال الدین آشتیانی بچاپ رسیده است، هم چنین در سال اول مجله یادگار مقاله دکتر قاسم غنی درباره حاج ملا هادی چاپ شده است. ح.

فصل نهم

نثر نویسان تا سال ۱۸۵۰م (سال ۱۲۶۶ ه. ق)

انواع نثر^۱ — نویسندگان مشرق‌زمین یعنی آنهایی که دربارهٔ فن معانی و بیان مطالبی می‌نویسند نثر را برحسب صورت آن به سه دسته تقسیم می‌نمایند که این سه دسته عبارتند از عری، مقفی و مسجع. اما ما می‌توانیم آن را به دو دستهٔ طبیعی و ساختگی تقسیم کنیم. برای ما، اما نه همواره برای اجدادمان که به سبک جان لیلی^۲ در دوران الیزابتی نثر می‌نوشتند، نثر ساختگی ملال‌انگیز است و اگر بتوانیم در آثاری مانند مقامات حریری^۳

۱. دربارهٔ نثر فارسی و سبک‌های مختلف و تحولات آن در دورانهای قدیم و در دوران صفویه و قاجاریه تا عصر حاضر، که موضوع بحث در صفحات آینده است، باید به سه جلد سبک‌شناسی ملک الشعراء بهار، هم‌چنین برای بررسی سبکهای نویسندگی در دورهٔ قاجاریه و عصر حاضر به کتاب «از صبا تا نیما» تألیف یحیی آرین‌پور، مراجعه کرد. هم‌چنین به کتاب گنجینهٔ سخن و تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا مراجعه شود. نیز برای آشنائی و دریافت سبک نگارش کتابها، می‌توان به مقدمهٔ آن کتب که به تصحیح انتقادی محققان ضرورت‌های گوناگون بچاپ رسیده، مراجعه کرد. ح.

۲. جان لیلی (John Lyly) صاحب کتاب Euphues, the Anatomy of Wit (۱۵۷۹) و Euphues and his England (۱۵۸۰) که در نثر خود دارای سبکی مصنوع بوده و در اواخر قرن شانزدهم میلادی مقالاتی نوشته که در این مقالات از صناعات ادبی بسیار سود جسته است. م.

۳. مقامات حریری تألیف ابومحمد قاسم بن علی عثمان حریری (متوفی ۵۱۶ ه. ق) است که آن را به تقلید و پیروی مقامات بدیع‌الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ ه. ق) نوشته است. مقامات حریری دارای پنجاه مقامه با نثر مسجع بسیار دشوار و متکلفانه نوشته شده و شروح فراوان بر آن نوشته‌اند. (رک: مقاله نویسی در ادبیات فارسی تألیف دکتر فارس

(به زبان عربی) یا انوار سهیلی^۱ (به زبان فارسی) که بیشتر به خاطر آهنگین بودن آن و نشان دادن تسلط نویسنده به زبان نوشته شده است، آن گونه نثر را تحمل کنیم در یک اثر جدی که حاوی اطلاعاتی برای نیاز ما باشد، خوش آیند ما نخواهد بود. بحث در این است که تا چه اندازه می‌توان گفت سبکی واقعاً خوب یا بد است، چون ذوق و سلیقه نه تنها در کشورهای مختلف با هم فرق می‌کند بلکه در یک کشور در دوران‌های مختلف متفاوت است و نویسنده‌ای که در یک نسل مورد ستایش قرار می‌گیرد اغلب مورد بی‌توجهی نسل دیگر است چون ضرب‌المثل عربی می‌گوید: «الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم».^۲ اما هنگامی که یک مورخ جدی آنچه را که می‌تواند به آسانی در یک یا دو سطر بگوید، در یک صفحه می‌گوید ما این حق را داریم که او را به خاطر تلف کردن وقت ما و به علت سبک نادرستش مورد نکوهش قرار دهیم. پیش از حمله مغول در قرن سیزدهم (قرن هفتم)^۳، نثر فارسی عموماً ساده بود و هیچ چیز در ایجاز و اختصار به پایه کتبی چون ترجمه فارسی بلعمی از تاریخ بزرگ طبری، سیاست‌نامه نظام الملک، سفرنامه ناصر خسرو، قابوس‌نامه یا چهارمقاله نمی‌رسد.

انحطاط نثر در زمان تسلط مغولان و بیگانگان دیگر — مغولها، تاتارها و ترکان

به نظر می‌رسد همگی تأثیر بدی در نثر فارسی گذاشته باشند چرا که آنها از نثر تملق‌آمیز و مطمئن خوششان می‌آمد. و صاف مورخ که در سال^۴ ۱۳۱۲ م (۷۱۲ ه. ق) تاریخ خود را به الجایتو تقدیم کرد نخستین کسی بود که نثر فارسی را به انحطاط کشاند و متأسفانه سرمشق بسیاری از نثرنویسان دیگر شد.

بهبود نثر در زمان‌های اخیر — در زمان‌های اخیر پیشرفت زیادی در زمینه نثر

←
ابراهیمی حریری، ص ۱۰۳-۸۶) یک ترجمه فارسی مقامات حریری به کوشش دکتر علی رواقی چاپ شده است. ح.

۱. انوار سهیلی تألیف ملا حسین کاشفی سبزواری (متوفی ۹۱۰ ه. ق) است که آن را به تقلید کلیله و دمنه نوشته و خواسته است که کلیله و دمنه را آسان‌تر و ساده‌تر کند و بجای اشعار و امثال عربی در آن اشعار و امثال فارسی بیشتر بگنجاند، و اگرچه در این جهت توفیقی یافته اما در شیوه نثر فارسی هرگز پیاپی کلیله و دمنه نمی‌رسد. از انوار سهیلی چاپهای متعدد شده است (مقدمه چاپ انتشارات امیرکبیر از روی چاپ اولیاء سمیع، ص ۳). نیز رک: مقدمه جلد اول تفسیر مواهب علیه کاشفی تصحیح جلالی نائینی، ص ۶۲-۶۴. ح.

۲. «مردمان بروزگار خویش مانده‌تر باشند تا پیدران خود» (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۷۵). ح.

۳. آغاز حمله مغول سال ۶۱۶ ه. ق بوده است. ح.

۴. نگاه کنید به تاریخ ادبیات فارسی در زیر سلطه تاتارنگارنده، صفحات ۶۷-۹۸. ب.

۵. ترجمه از سعدی تا جامی، ص ۹۲-۹۴. ح..

حاصل شده است و علتش همان است که قبلاً در مورد شعر گفتیم چرا که این نثرنویسان تمایل داشتند نویسندگان ماقبل خود را که نسبت به دوران بعد از مغول ساده‌تر می‌نوشتند سرمشق قرار دهند و عامل دیگر توسعه اخیر در روزنامه‌نگاری است که اگرچه الزاماً باعث به وجود آمدن سبک خوب نگردید، اقلأً تا حدودی ایجاز و ساده‌نویسی را رایج کرد. از نظر سبک، جمله‌بندی و بالاتر از همه از لحاظ استناد کتاب گمنام ولی متأخر تاریخ بیداری ایرانیان نوشته ناظم الاسلام کرمانی (۱۹۱۰ م / ۱۳۲۸ هـ. ق)، که متأسفانه هیچگاه به پایان نرسیده بر تاریخ‌های عمومی و پراز لفظ قلم رضاقلی خان و لسان‌الملک (مکمل روضه الصفای میرخواند و ناسخ التواریخ) که پنجاه سال پیش تر از کتاب ناظم الاسلام نوشته شده بود، بسیار ارجحیت دارد.

نمونه‌ای از عبارت‌پردازی‌های بی‌مورد — از آثار منثوری که نوشته شده‌اند تا هنر کاربرد زبان و مهارت‌های نویسنده را در فنون بلاغت نشان دهند نمی‌خواهم چیزی ذکر کنم یا به عبارت دیگر هنگامی که این آثار مسائل تاریخی یا غیرتاریخی گرانقدر را آنچنان عرضه می‌کنند که ارزش ترجمه را دارا می‌باشند، به نظر نگارنده اگر بخواهیم آنها را برای خوانندگان اروپایی قابل تحمل سازیم باید آن نوشته‌ها را کاملاً عاری از فنون فصاحت و سخنوری نماییم. به عنوان مثال نگارنده از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوع احسن التواریخ، که در آغاز سلسله صفویه به سال ۱۵۷۷ — ۸ / ۹۸۵ هـ. ق نوشته شده و در فصول نخستین این کتاب مطالب بسیاری از آن نقل شده است، نمونه‌ای ذکر می‌کند. این متن جنگ محمدخان استاجلو با شاهرخ ذوالقدر نابینا را در بهار ۱۵۰۸ — ۹ / ۹۱۴ هـ. ق توصیف می‌کند و چنین آغاز می‌گردد^۱:

«در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس^۲ ریاحین

آورد و بزخم پیکان خار جنود شتوی را از گلزار منهزم گردانید

برآمد ز کوس سحابی خروش^۳ در آمد سپاه ریاحین بجوش

رخ خویش را ابر درهم کشید بدعوی کمانهای رستم^۴ کشید

برآورد شاخ شکوفه علم ریاحین بیاراست خیل و حشم

۱. شماره ۱: ۷۵ در نسخه آقای الیس. ب.

۲. احسن التواریخ، چاپ نارمن سیدن، ص ۱۰۴. ح.

۳. منظور تندر بهاری است. ب.

۴: در فارسی به رنگین کمان «کمان رستم» می‌گویند. ب.

ز ژاله پی فرق افراسیاب^۱ بدامان کشان سنگ هر سوسحاب

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود.

تمام این سخنان را می‌شد در جمله زیر به نحو بهتری گفت:

«در بهار خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود.»

تخیلات لطیف شاعرانه در جای درست خود بسیار پسندیده بوده ولی در یک کتاب تاریخی جدی نامناسب و آزاردهنده است. همچنان که قبلاً اشاره کرده ایم مشکل در اینجا است که تقریباً تمام ایرانیان ادیب، و از جمله مورخان، شاعر یا شعر بافند و متأسفانه برای شان ساده‌تر و لذت‌بخش‌تر است که تاریخ را به شعر بگویند تا شعر تاریخی، حتی ادعاشان در مورد سرودن شعر تاریخی اساسی ندارد. در بحث مربوط به ادبیات منشور اخیر ایران به آنچه که دارای ارزش اساسی است خواهیم پرداخت و کوشش خواهیم کرد از ظرافت‌های صوری دوری جویم و لذا نثر فارسی دوران اخیر ایران را بر حسب موضوع به پنج دسته تقسیم می‌کنم.

تقسیم‌بندی آثار منشور

(۱) فقه

(۲) حکمت

(۳) علوم — ریاضیات، علوم طبیعی و علوم خفیه

(۴) تاریخ — عمومی، خصوصی و محلی

(۵) زندگی‌نامه و خاطرات و سفرنامه

۱. فقه

کتاب فقهی — در دوره‌ای که مورد بحث ماست، یعنی از تأسیس سلسله صفویه تا عصر حاضر، منظور از فقه، فقه شیعه و آیین‌های منشعب از آن چون آیین نیمه رسمی شیخیه و آیین کاملاً غیر رسمی بابی و بهایی است. بخش اعظم این آثار فقهی — در زمانهای قدیم تقریباً به طور کلی و در زمان‌های نزدیک به ما بخش قابل توجهی از آن — به عربی یعنی زبان

۱. این ترکیب را از روی حدس و گمان خوانده‌ام. در نسخه خطی ترکیب «افسر سحاب» آمده است که مسلماً نادرست است چون نه معنی می‌دهد و نه می‌شود به آن شعر گفت. ب.

• در چاپ نارمن سیدن در حاشیه بیت را با همین ترکیب آورده است، و تصحیح قیاسی بهتر و درست‌تر است. ح.

مقدس اسلام و قرآن نوشته شده و بسیاری از آن در کشورهای اسلامی نامفهوم است و فقط فقهای حرفه‌ای می‌توانند آنها را بخوانند والا برای دیگران قابل استفاده نیست. یک شخص دانشمند رساله‌ای دربارهٔ فقه، لغت یا منطق می‌نویسد و این رساله در مدرسی که علما در آنجا به سبک قرون وسطایی آموزش می‌بینند جای خود را باز می‌کند. دانشمند دیگری شرحی بر آن رساله می‌نویسد؛ دانشمند سوم شرحی بر آن شرح به رشتهٔ تحریر در می‌آورد و دانشمند چهارم حاشیه‌ای بر آن شرح بر شرح می‌نویسد و فاضل پنجم یادداشتی بر آن حواشی تحریر می‌کند تا اینکه سرانجام ما با چیزی روبرو می‌شویم که خواجه نصرالدین افندی ترک آن را «آش آش آبگوشت خرگوش» می‌نامید یعنی غذایی عاری از هرگونه مزه و طعم و ارزش غذایی به‌طوری که شخص از دیدن آن در شگفت شود که این غذا از چه موادی ساخته شده است. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس دانشگاه الازهر که شاید متفکر منورالفکری همانند او و عاشقی چون او به زبان و ادبیات عربی در عالم اسلام معاصر^۲ به وجود نیامده می‌گفت که تمام این قبیل چیزها را باید سوزاند چون این نوع کتابها قفسه‌های کتابخانه‌ها را پر کرده و باعث به وجود آمدن کرم و موریا نه و در نقاب افکندن دانش حقیقی می‌گردد. این نظریه بزرگ و دانشمند اسلامی است و بنابراین در پیروی از آن جای شکی وجود ندارد؛ در حقیقت هرچه بیشتر ما از کتب فراوان اسلامی لذت می‌بریم و بر آنها ارج می‌نهیم به همان اندازه هم از وجود چنین نوشته‌های بی‌ارزشی متأسف و ناراحتیم. از بررسی زندگی علما در کتاب‌هایی چون *روضات الجنات و قصص العلماء* به این نتیجه می‌رسیم که مثلاً فقیهی چهل، پنجاه، یا شصت کتاب از این نوع نوشته است که امروزه کسی به آنها توجه ندارد و شاید هم جز شاگردانش، آن هم به اجبار، آنها را نمی‌خواندند. حتی اگر امکان هم داشت ذکر نام این رسالات کاملاً بی‌فایده بود.

کتاب‌های فقهی عامه‌پسند در زبان فارسی — دستاوردهای بزرگ حکمای شیعه اواخر دوران صفویه، چون ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی، همان ترویج آیین تشیع و تعمیم اخبار و احادیث در زبان رایج مردم^۳ بود. آنها می‌دانستند که برای دست یافتن به مردم

۱. پیش از این نیز ذکر کردیم که همهٔ شروح و حواشی زائد و بی‌فایده نیست و بسیاری از آنها برای درک معنی و مفهوم مفید و لازم است و شرح و حاشیه‌نویسی همواره در مواردی لازم بنظر می‌رسد. ح.

۲. زمان معاصر براون. ح.

۳. *ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی* (ج ۳، ص ۳۰۵) راجع به اهمیت کار ملا محمد باقر مجلسی می‌نویسد: «مهم‌ترین کاری که مجلسی کرده است، بعد از تألیف مجلدات بحار الانوار که دائرة المعارف شیعه امامیه اثنی عشریه است،

باید از زبان مردم سود جسته و ساده‌نویسی کنند چرا که به همین جهت پاداش خود را در استقبال همه مردم از آن نوع تشیعی که خود ایجاد کرده بودند گرفتند.

دستاورد مجلسی‌ها — قبلاً دیده‌ایم هنگامی که شاه اسماعیل برای نخستین بار تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران بنیاد نهاد تا چه اندازه کتاب‌های فقهی شیعه اندک بود و بقول *روضات الجنات*^۲ ملا محمدتقی مجلسی «اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسله صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت.» «فرزندش ملا محمدباقر که شهرتی بیش از پدر داشت کتاب *بحارالانوار* را به عربی دربارهٔ این موضوع بزرگ تألیف کرد و آثار فارسی‌اش در این زمینه عبارتند از^۳: *عین الحیات* مشتمل بر مواعظی دربارهٔ ترک دنیا؛ *مشکوة الانوار*؛ *حلیة المتقین* دربارهٔ رفتار و کردار؛ *حیات القلوب* در سه بخش، نخستین دربارهٔ پیامبران پیش از محمد، دومی دربارهٔ پیغمبر اسلام و سومی راجع به دوازده امام ولی فقط بخشی از آن نوشته شد و کتاب هیچگاه به پایان نرسید؛ *تحفة الزائرین*^۴؛ *جلاء العیون*^۵؛ *مقیاس المصابیح*^۶ دربارهٔ نماز؛ *ربیع الاسابیع*^۷؛ *زاد المعاد*^۸ و رسالات کوچک بی‌شمار دیگر. جای شگفتی است که یکی از معروف‌ترین آثار فقهی‌اش به فارسی به نام *حق‌الیقین*^۹ که به سال ۱۶۸۰ م / ۱۱۰۹ هـ. ق تألیف شده و در اوایل سال ۱۸۲۵ م / ۱۲۴۱ هـ. ق به طور نفیسی در تهران چاپ گردیده در این فهرست از قلم افتاده است. ام. ای. دبئی برشتاین کازیمیرسکی^{۱۰} ترجمهٔ این کتاب را به زبان فرانسه آغاز کرد ولی از این کار منصرف شد و دست‌نوشتهٔ ترجمهٔ خود را برای نگارنده ارسال داشت و از من تقاضا کرد کاری را که خود آغاز کرده بود ادامه داده و به پایان برسانم. متأسفانه هیچگاه فرصت آن را نیافتم که به این کار پردازم اگر چه به زحمتش می‌ارزید چون تاکنون هیچ شرح جامع و مستندی از آیین تشیع به هیچ زبان

تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است بفارسی سبادهٔ عوام فهم که تا آن روز اهل علم چنان کاری نکرده بودند...» ح.

۱. چاپ سنگی تهران به سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۶ هـ. ق، ص ۱۲۹. ب.

۲. همان، ص ۱۱۹. ب.

۳. در ریحانة الادب (ج ۵، ص ۱۹۵) «تحفة الزائر» ذکر شده بفارسی که چند مرتبه چاپ شده است. ح.

۴. جلاء العیون بفارسی دربارهٔ چهارده معصوم (همان مأخذ و صفحه). ح.

۵. مقیاس المصابیح (همان مأخذ). ح.

۶. ربیع الاسابیع در ادعیه بفارسی (همان کتاب). ح.

۷. زاد المعاد، در ادعیه (همان مأخذ). ح.

۸. حق‌الیقین (همان مأخذ). ح.

9. M.A. de Biberstein Kazimirski

اروپایی نوشته نشده است.

طبقه‌بندی آثار فقهی فارسی — کتاب‌های اساسی آیین شیعه چون قرآن و احادیث و اخبار همه به زبان عربی نوشته شده‌اند. رسالات بی‌شمار مذهبی فارسی را می‌شود کاملاً به سه دسته تقسیم کرد: اصول عقاید، تاریخ، و قوانین. در عمل اصول و عقاید و تاریخ با هم آمیخته می‌شوند و این مخصوصاً هنگامی اتفاق می‌افتد که بخش‌های کتاب مربوط به امامت می‌شود چرا که در این بخش‌ها نویسندگان می‌کوشند ثابت کنند که پیغمبر تصمیم داشته علی را جانشین خود کند و دیگران حقوق او را غصب کرده‌اند و این که امامان دوازده‌تنند، نه بیشتر و نه کمتر و همانهایی هستند که شیعیان اثنی‌عشری آنها را می‌شناسند و لا غیر. بنابراین در حالی که بخش‌های نخستین این کتابها که درباره اصول و عقاید مربوط به خدا و صفات اوست در حدود ماوراء الطبیعه قرار می‌گیرد، بخش‌های بعدی این کتاب‌ها را بیشتر مواد تاریخی یا نیمه تاریخی تشکیل داده و بخش‌های پایانی را که مربوط به بهشت، دوزخ، روز محشر و امثال آن می‌باشد مباحث مربوط به آخرت تشکیل می‌دهد.

سبک ساده این آثار — سبک این کتاب‌ها معمولاً بسیار ساده و روان و عاری از تکلف است اما عموماً تقلیدی از اصطلاحات و ساختمان دستوری جملات عربی است. نه تنها در متونی که مستقیماً از آن زبان ترجمه شده بلکه در سراسر کتاب این تأثیرات دیده می‌شود گویی اذهان این فقها چنان در قرآن و احادیث مستغرق است که حتی هنگامی که به فارسی می‌نویسند افکارشان به سیاق عربی به روی کاغذ می‌آید. متن زیر که از آغاز جلد دوم حق‌الیقین^۱ به عنوان مثال گرفته شده برای شرح این ویژگی بسنده است:

«مقصد نهم در اثبات رجعت است، بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا برمی‌گردند. نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده‌های ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیه‌های ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمی‌خواستند به اهل بیت رسالت (ع) برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها می‌مانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی‌کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم، پس

ایشان را بحال خود می‌گذارند.»

جای شکی نیست این عبارت که ساختمانش کاملاً عربی است امکان دارد ترجمه تحت‌اللفظی حدیثی باشد که اصل عربی آن نقل نشده و ظاهراً باید چنین آغاز گردد: «لا يرجع فی الرجعة الا من له محض الايمان او محض الکفر.» ولی نفوذ نحو عربی در سرتاسر ترجمه مشهود است.

آثار جدلی

۱- در ردّ اهل تسنّن — نوع دیگر از نوشته‌های مذهبی شیعه آثار جدلی در رد اهل تسنّن، صوفیه، شیخیه، بابی‌ها و بهایی‌ها و مسیحیان است. در همه رساله‌های مذهبی کمابیش بر اهل تسنّن حمله می‌شود زیرا از عهد نادرشاه تا زمان ابوالحسن میرزا^۱ (حاجی شیخ الرئیس)، که خود از مدافعان پرشور اتحاد اسلام^۲ بود، هیچکس نتوانسته است میان این دو فرقه بزرگ اسلامی صلح و صفا برقرار کند. البته نسل جوان^۳ ایران به علت بی‌اعتنایی روزافزونش نسبت به اسلام در مورد این اختلافات برخورد صبورانه‌تری دارد تا جایی که دیگر لزومی ندارد از آشتی سخن بگوییم.

۲- در رد صوفیه — در رساله‌های شیعه حملاتی علیه عقاید صوفیه به ویژه در رد وحدت وجود دیده می‌شود ولی رساله‌های مستقلی نیز در رد عقایدشان همچون رساله خیراتیه^۴ آقا محمدعلی بهبهانی که باعث قتل بی‌رحمانه صوفیان و مرگ برخی از مرشدین آنها چون میرمعصوم، مشتاق علی و نورعلی شاه^۵ گردید و مطاعن الصوفیه محمد رفیع به محمد شفیع تبریزی در سال ۱۸۰۶م^۶ / ۱۲۲۱ ه. ق نوشته شده است. صاحب رساله اخیر برای اثبات

۱. درباره ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس متخلص به حیرت، پیش از این سخن گفته ایم. ح.
۲. رساله اش درباره اتحاد اسلام به سال ۴-۱۸۹۵م / ۱۳۱۲ ه. ق در بمبئی چاپ سنگی شده. ب.
۳. منظور مؤلف، نسل جوان زمان خود اوست، و چنانکه در جای دیگر یادآور شده ایم همه جوانان آن زمان نسبت به اسلام بی‌اعتنا نبوده‌اند و تحمّل آنان نیز در برابر اختلافات مذهبی بخصوص تشیع و تسنّن از روی تعقل و در برابر دشمنان اسلام بوده است. ح.
۴. به سال ۶-۱۷۹۷م / ۱۲۱۱ ه. ق تألیف گردیده رجوع کنید به شرح کامل و جالبی که درباره این کتاب در فهرست فارسی ريو، صفحات ۳-۳۴ آمده است. ب.
۵. برای بررسی شرح کامل این حوادث به کتاب تاریخ ایران ملکم، چاپ ۱۸۱۵م، جلد دوم، صفحات ۴۱۷-۴۲۲ مراجعه نمایید. ب.
۶. نگارنده نسخه خطی خوبی از این رساله که به تاریخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۲۲ (۲۷ اوت ۱۸۰۷م) تحریر یافته در اختیار دارد. ب.

مبدعای خود حتی به انجیل هم متشبث گردیده از قول مسیح می‌گوید: «بر حذر باش از آنهایی که در لباس گوسفند (صوف = پشم) به توروی می‌آورند ولی در باطن گرگ‌های درنده‌اند.»

(۳) **درد مسیحیان** — اختلاف میان اسلام و مسیحیت نیز باعث به وجود آمدن نوشته‌های بی‌شماری به زبان فارسی گردیده است و پروفیسور ساموئل لی در کتاب رساله‌های بحث‌انگیز دربارهٔ مسیحیت و اسلام^۱ (چاپ کمبریج، ۱۸۲۴) در این باره مطالبی نوشته است و سید احمد بن زین العابدین علوی در ربع اول قرن هفدهم (قرن یازدهم ه. ق) آثار متعددی در این باره نوشته، مثلاً کتابی در رد آئینه حق‌نمای خاویه^۲ و کتاب دیگری بر ضد یهودیان. بعدها فعالیت‌های مذهبی یک مبلغ مسیحی به نام هانری مارتین^۳ در رواج دین مسیحیت باعث شد میرزا ابراهیم و دیگران^۴ پاسخ‌هایی در مورد فعالیت‌های او بدهند.

(۴) **درد شیخیه** — مکتب یا فرقه شیخیه منسوب به شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی^۵ اهل بحرین می‌باشد که بنا به قول صاحب *روضات الجنات*^۶ در کهولت و به نود سالگی در سال ۱۸۲۷ — ۸ / ۱۲۴۳ ه. ق وفات یافت و سید کاظم رشتی جانشینش شد و از جمله شاگردانش می‌توان هم سید علی محمد باب مؤسس فرقه بابیه و هم کسان دیگری را که از مریدان معروفش گردیدند و نیز حاجی محمد کریم خان کرمانی را که بعدها بر توسعه این طریقت افزود، نام برد. این طریقت که اساساً یک نوع تشیع افراطی است از سوی مجتهدین مشهوری چون حاجی ملا محمد تقی قزوینی، عمو و پدر شوهر قرة العین، زن معروف بابی، مردود اعلام شد که در اثر همین مخالفت‌ها با شیخیه و بابی‌ها حاجی ملا محمد تقی

1. Samuel Lee *Controversial Tracts on Christianity and Mohammedanism*

2. Xavier

کزاویه (خاویه) کشیش معروف، آئینه حق‌نما را به فارسی علیه اسلام نوشت و آن را به جهانگیر پادشاه هند هدیه کرد. (ص ۴۱۹ کتاب ایران و جهان تألیف دکتر عبدالحسین نوائی).

این آئینه حق‌نما را نباید با کتاب دیگر بهمین نام تألیف شیخ محمد جواد بن حاج آخوند غلامرضا (متوفی ۱۳۷۳ ه. ق) اشتباه کرد که بسال ۱۳۵۹ ه. ق چاپ شده است (فهرست کتب فارسی خانابا مشار، ج ۱). ح.

3. Henry Martyn

۴. نگاه کنید به فهرست نسخ فارسی نگارنده در کتابخانه دانشگاه کمبریج (۱۸۹۶) صفحات ۷ — ۱۳. ب.

۵. راجع به شیخ احمد احسائی و شیخیه علاوه بر *روضات الجنات*، رک: مقالات دکتر عبدالحسین نوائی در مجله یادگار، وریحانة الادب، ج ۱، و نیز راجع به شرح حال و آثار آنان رک: فهرست کتب مشایخ عظام. ح.

۶. صفحات ۲۵ — ۲۶ از چاپ سنگی تهران به سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۶ ه. ق. ب.

قزوینی جان خود را از دست داد. ولی شیعیان معتقد به اصول تشیع او را ملقب به «شهید ثالث»^۱ کردند. شمه‌ای از احوال شیخیه و آیینشان که برای مطالعه دانشجویان مبتدی در زمینه اندیشه‌های ایرانی بسنده است، در یادداشت شماره I: (صفحات ۲۳۳-۲۳۴) در پایان جلد دوم مقاله یک سیاح^۲ نگارنده آمده است. شیخ احمد آثار بیشماری تألیف کرده که به نظر نگارنده همه آنها به زبان عربی بوده و عناوین این آثار در صفحه ۲۵ روضات الجنات آمده است. صاحب این کتاب ضمن بعضی مطالب دیگر اظهار می‌دارد که شیخ احمد با وجود عقاید غیر متداولی که در مورد روز قیامت ابراز می‌داشته با صوفیه ضدیت کامل می‌کرده است. طبعاً اعتقاد این صوفیان بر وحدت وجود و آزادی اندیشه‌هاشان برای فقهای متعصب از هر فرقه‌ای، چه شیعه یا سنی متعصب، شیخی، بابی و بهایی یا مسیحی ناگوار می‌آید. هانری مارتین ظاهراً دریافته بود که با ملاهای معمولی و متعصب شیراز بیشتر تجانس و تناسب دارد تا با صوفیان دغل‌باز و التقاطی. شیخیه و بابیه اگرچه هر دو از یک منبع مشترک منشعب شده‌اند، در این اواخر شدیداً با یکدیگر به دشمنی پرداختند به طوری که یکی از فقها، که در اواخر سال ۱۸۴۷ م (۱۲۶۴ هـ. ق) باب را در تبریز محاکمه و محکوم کرد، ملا محمد ممقانی نام داشت که از پیروان مکتب شیخیه به شمار می‌آمد.^۳

(۵) درد بابی‌ها و بهایی‌ها - نهضت بابی - بهایی که تأثیرات آن از مرزهای

ایران فراتر رفته و حتی به امریکا هم سرایت کرده است، طبعاً باعث به وجود آمدن آثار بیشماری در این زمینه گردیده که خود نیاز به مطالعه تخصصی دارد و من در این باره در جای دیگر مطالبی نوشته‌ام.^۴ از میان آثار باب به فارسی بیان و دلایل سبعة را به عنوان مهمترینشان می‌توان نام برد.^۵ ایقان بهاء الله نخستین دفاع نامه ایست که با ذکر دلایل تدوین شده و تاریخ نگارش آن قبل از ادعای بهاء الله مبنی بر «من یظهره الله» بودن وی می‌باشد. او بعدها کتاب الواح را نوشت که بخش اعظم آن به زبان فارسی است و یکی از آنها به نام الواح سلاطین جالب‌ترین و مهمترین آنها می‌باشد. تألیفات ازلی‌ها نیز بسیار است و اختلاف

۱. نگاه کنید به جلد دوم مقاله یک سیاح نگارنده، صفحات ۱۹۷-۱۹۸ و ۳۱۰-۳۱۲. ب.

۲. همچنین نگاه کنید به رساله‌ای که آ. ال. ام. نیکولا درباره شیخیه در سال ۱۹۱۰ در پاریس به چاپ رسانیده است. (ص ۷۲. ضمناً فهرستی از آثار شیخ احمد داده شده است). ب.

۳. نگاه کنید به کتاب مقاله یک سیاح، جلد دوم، ص ۲۷۸. ب.

۴. مقاله یک سیاح، جلد دوم، صفحات ۱۷۳-۲۱۱؛ مواد لازم برای مطالعه مذهب بابی، صفحات ۱۷۵-۲۴۳. ب.

۵. آ. ال. ام. نیکولا هر دو کتاب را به فرانسه ترجمه کرده است. ب.

نظرها باعث به وجود آمدن رساله‌های گوناگونی در زمینه‌های فکری مخالف گردیده است. دقیق‌ترین رساله‌هایی که در رد عقاید بابی‌ها و بهایی‌ها به زبان فارسی نوشته شده احقاق الحق آقا محمدتقی همدانی^۱ است که در حدود سال ۱۹۰۸ م / ۱۳۲۶ هـ. ق تألیف شده و منهاج الطالبین^۲ که تألیف حاجی حسین قلی، ارمنی مسلمان شده است و به سال ۱۹۰۲ م / ۱۳۲۰ هـ. ق در بمبئی چاپ سنگی شده است.^۳ بابی‌ها و بهایی‌ها سبک ویژه‌ای در زبان فارسی به وجود آوردند که از بسیاری لحاظ قابل توجه است. برخی از الواح بهاءالله که در پاسخ به پرسش‌های زردشتیان نوشته شده حتی به فارسی سره و بدون استفاده از واژه‌های عربی نگارش یافته است. مهم‌ترین آثارشان، همچون کتاب اقدس از سوی دیگر به عربی تحریر شده است. بهاءالله از نظر سبک، هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی تکامل شگرفی به وجود آورده چون بنا به گفته گوبینوسبک میرزا علی محمد باب «خشک و بی روح» است.

۲. فلسفه

تقسیمات فلسفی — مسلمانان حکمت را «دانش ماهیت اصلی اشیاء آن چنان که هستند و تا آنجایی که در گنجایش فهم انسانی می‌باشند» تعریف کرده‌اند. حکمت به دو بخش تقسیم می‌شود: نظری و عملی. حکمت نظری شامل ریاضیات، علم الطبیعه و ماوراء آن یا بعدالطبیعه می‌شود؛ حکمت عملی شامل تهذیب الاخلاق، تدبیر المنزل و سیاست الممدن می‌گردد. سه رساله که جزو معروف‌ترین رسالات به زبان فارسی درباره

۱. مواد لازم، صفحات ۱۸۹ — ۱۹۰. ب.

۲. همان، صفحات ۱۹۶ — ۱۹۷. ب.

۳. از کتب ردیه معروف یکی کتاب ازهاق الباطل از حاج محمدکریم خان کرمانی و دیگری سه رساله از حاج محمدخان کرمانی پسر حاج محمدکریم خان و رسالات ردیه حاج میرزا ابوالقاسم زنجانی بنامهای: رد الباب و قلع الباب و شد الباب و تخریب الباب.

در میان ردیه‌های متعددی که در سنوات اخیر نوشته شده از همه معروفتر کشف الحیل عبدالحسین آیتی متخلص به آواره است، در سه جلد، و کتاب فلسفه نیکو تألیف حسین نیکودر سه جلد، و پیام پدر و کتاب صبحی، هر دو از فضل الله صبحی مهتدی — و شایسته است ذکر کنیم که آیتی قبلاً کتاب الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه را در دو جلد نوشته است.

میرزا ابوالقاسم زنجانی (متوفی ۱۲۹۳ هـ. ق) کتابهای: تخریب اسباب در رد الباب، سد الباب، قلع الباب و قمع الباب را نوشته است (ریحانة الادب، ج ۲). ح.

حکمت عملی است عبارتند از اخلاق ناصری^۱، اخلاق جلالی^۲ و اخلاق محسنی^۳ و تمام این کتاب‌ها قبل از دوران مورد بحث ما نگارش یافته‌اند و به نظر من نمی‌آید که پس از این کتاب‌ها اثر معروفی به زبان فارسی درباره این موضوع نوشته شده باشد. بنابراین ناگزیریم توجه خود را به بخش اول یعنی به حکمت نظری معطوف کنیم و به ماوراء الطبیعه که از سویی به الهیات و از سوی دیگر به علوم مربوط می‌شود بپردازیم.

شیعه و معتزله — بر کسی پوشیده نیست که در اوائل حکومت عباسیان ارتباط نزدیکی میان شیعه و معتزله^۴ وجود داشته^۵ و بر همه روشن است که معتزله یکی از منورالفکرترین و فلسفی‌ترین فرقه‌های اسلام بشمار می‌آیند، به‌ویژه این که آنها از مدافعان اختیار و از مخالفان جبریون بودند که بعدها جبریون قدرت به دست آورده و به تکامل فکری عالم اسلام ضرر و زیان وارد آوردند. بخش‌هایی از کتب فقهی شیعه که به مسائل مربوط به ماهیت و صفات الهی می‌پردازد در برابر کتاب‌های مشابهی که اهل تستن در این زمینه نوشته‌اند فلسفی‌ترند.

مدیون بودن فیلسوفان اسلامی به فیلسوفان یونانی — فلسفه اسلامی، همچون علوم اسلامی، به تصدیق همگان، تقریباً از هر لحاظ مدیون^۶ یونانیان است. توسعه آن از

۱. اخلاق ناصری، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۵۶۷۲ ق. ح).
۲. اخلاق جلالی تألیف جلال‌الدین دوانی (متوفی ۵۹۰۸ ق. ح).
۳. نگاه کنید به ادبیات ایران زیر سلطه تاتار نگارنده صفحات ۴۴۲ — ۴۴۴. ب.
- اخرق محسنی تألیف ملاحسین کاشفی سبزواری (متوفی ۵۹۲۰ ق. ح).
- از سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۶۴۴ — ۶۴۶. ح.
۴. در قرن دوم هجری از همان زمان که منطق و فلسفه داخل معارف اسلامی گردید فرقه‌ای بنام معتزله پیدا شدند که فلسفه را برای دین بکار گرفته و علم کلام را بوجود آوردند، مؤسس این فرقه ابوحنیفه و اصل بن عطاء ایرانی الاصل بود. او با عمرو بن عبید هر دو شاگرد حسن بصری بودند و از درس او کناره گرفتند و به اعتزال معروف شدند (غزالی نامه ص ۵۶ بعد).
- راجع به اختلافات معتزله و اشاعره باید به ملل و نحل شهرستانی و فرق الشیعه نوبختی مراجعه کرد. معتزله را قدری نامیده و نامهای دیگر نیز دارند. رک: ترجمه الفرق بین الفرق به اهتمام دکتر مشکور (ص ۱۱۱ بعد)، هم چنین: خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال (ص ۳۲ — ۳۷) نیز ترجمه ملل و نحل شهرستانی (ص ۶۴ بعد).
۵. نگاه کنید به تاریخ فلسفه در اسلام تألیف دو بوئر (de Boer) ترجمه ای. آر. جونز (لندن، ۱۹۰۳ م) صفحات ۳۳، ۴۳، ۷۲ و ۸۴؛ و کتاب Vorlesungen über der Islam تألیف Goldziher چاپ Heidelberg، سال ۱۹۱۰، صفحه ۲۳۴ به بعد. ب.

۶. این نظر مبالغه‌آمیز و دور از انصاف است و تنها درباره قسمتی از فلسفه اسلامی صدق می‌کند نه در همه موارد چنانکه فلسفه در ایران اسلامی از مکاتب دیگر فلسفه نیز بهره گرفته است و در این باره می‌توان به کتبی چند مراجعه کرد از

اواسط قرن هشتم میلادی، به عبارت دیگر از اوائل دوران خلفای عباسی، یعنی هنگامی که ترجمه مهم ترین و مشهورترین آثار اندیشمندان یونانی به زبان عربی آغاز گردید تا زمان حمله مغول که ضربه مهلکی بر پیکر تمدن اسلامی وارد آمد و ویرانی بغداد و نابودی خلفای عباسی را در اواسط قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) باعث گردید، همواره مورد پی گیری محققان اروپایی بوده است. برای اطلاع کلی از ویژگی های بارز مکتب های مختلف اندیشه اسلامی می توان کتاب تاریخ فلسفه در اسلام^۱ دکتر تی. جی بوئر را که ای. ار. جونز به زبان انگلیسی برگردانده است به خوانندگان معمولی توصیه کرد. ناگفته نماند که تنها یکی از اندیشمندان مذکور در کتاب مزبور ابن خلدون (متولد به سال ۱۳۳۲م (۷۳۲ ه. ق) در تونس و متوفی به سال ۱۴۰۶م (۸۰۸ ه. ق) در قاهره) پس از سقوط خلفای عباسی به شهرت رسیده و او بسیار با دیگران فرق داشته به طوری که نه قبل از او و نه بعد از او کسی نتوانسته است با او برابری کند.^۲ مسأله ای که در اینجا به وجود می آید اینست: ایرانی که در زمانهای گذشته این همه «حکمای عرب زبان»^۳ به وجود آورده آیا از آغاز قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری قمری) به بعد توانسته است عالیم ماورای طبیعت^۴ بزرگی عرضه کند؟ برای پاسخ به این پرسش شخص باید آگاهی کامل از زبان عربی و فارسی را نه تنها با تاریخ و مسائل کلی فلسفه اسلام ترکیب کند، بلکه از فلسفه یونان آگاهی کامل داشته باشد (و در واقع به طور کلی با فلسفه آشنایی داشته باشد) و من در این باره ادعایی ندارم. این مسأله در ارزش یابی آثار علمی اسلام نیز پیش می آید. آیا چند نفر از کسانی که رباعیات فارسی عمر خیام را می ستایند می توانند با ام. وپکه^۵ هم عقیده شده از

جمعه: سیر فلسفه در ایران، تألیف اقبال لاهوری ترجمه دکتر امیرحسین آریانپور، روابط حکمت اشراق و ایران باستان نوشته هانری کربن ترجمه مصطفی مقربی، فلسفه شرق تألیف مهرداد مهرین و غیره.... ح.

1. Dr. T.J. de Boer *History of philosophy in Islam*

۲. نگاه کنید به کتاب دو بوئر، ص ۲۰۸. ب.

۳. به آنها چنین می گفتند چون در آن زمان منحصرأ به عربی می نوشتند و اکنون هم تا حدودی به زبان علمی اسلام، یعنی عربی می نویسند، همچنانکه در عالم مسیحیت کتاب ها به زبان لاتین نوشته می شد. ب.

4. Metaphysician

5. M. Woepck

وپکه متن عربی رساله جبر و مقابله خیام را با ترجمه فرانسوی آن بسال ۱۸۵۱ میلادی در پاریس بچاپ رسانیده است (نادره ایام، حکیم عمر خیام تألیف اسماعیل یکانی، ص ۶)، نیز رک: فرهنگ خاورشناسان تألیف ابوالقاسم سبحان، ص ۳۳۱؛ نیز: خیامی نامه تألیف همائی، ص ۱۷۰. ح.

رسالات خیام درباره جبر و مقابله که به عربی نوشته شده لذت ببرند؟ دانستن زبان عربی در تعیین اینکه رازی طبیب بهتری بوده یا ابن سینا کفایت نمی‌کند. در این زمینه که کاملاً فنی است در آلمان کارهای با ارزشی شده است؛ مثلاً دکترای. وایدمن از اهالی ارلانگن^۱ (در زمینه عدسی‌ها، فیزیک و غیره)، دکتر جولوس هرش برگ از اهالی برلین^۲ (در چشم پزشکی)، دکتر ماکس سیمون^۳ (در کالبد شکافی) و دیگران ولی هنوز هم باید در این زمینه‌ها بسیار کار شود و محققانی که در این مورد خبره‌اند بسیار اندکند.

شش فیلسوف معروف معاصر ایرانی — درباره فلسفه در ایران از سه یا چهار قرن قبل به این طرف، آنچه می‌شود گفت اینست که شش متفکر در میان هم میهنان خود شهرت بسزایی دارند اما تا چه اندازه این معروفیت درخور لیاقتشان بوده مسأله‌ایست که تاکنون جواب قانع کننده‌ای به آن داده نشده است. این فلاسفه و دانشمندان به ترتیب تاریخی عبارتند از: (۱) شیخ بهاء الدین العاملی (متوفی به سال ۱۶۲۲ م / ۱۰۳۱ ه. ق.)؛ (۲) میرداماد (متوفی به سال ۱۶۳۱ — ۲ م / ۱۰۴۱ ه. ق.)؛ (۳) ملا صدرا (متوفی به سال ۱۶۴۰ — ۴۱ م / ۱۰۵۰ ه. ق.)؛ (۴) ملا محسن فیض (متوفی پس از سال ۱۶۸۰ م / ۱۰۹۱ ه. ق.)؛ (۵) ملا عبدالرزاق لاهیجی؛ و در زمانهای تقریباً معاصر، (۶) حاجی ملا هادی سبزواری (متوفی به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ ه. ق.).

حکمت و کلام — فلاسفه اسلامی بر دو نوعند، آنهایی که فلسفه‌شان مقید و تابع مذهب است و آنهایی که اندیشه‌هاشان تا این اندازه محدود نیست. به دسته اول متکلمین یا اهل کلام می‌گویند و به دسته دوم حکما (جمع حکیم) یا فلاسفه (جمع فیلسوف) و به عبارت دیگر فلاسفه محض می‌گویند. از شش نفری که ذکرشان گذشت ملا صدرا یقیناً و حاجی ملا هادی احتمالاً به دسته دوم تعلق دارند ولی چهار نفر دیگر در زمره دسته نخست می‌باشند. به هر ترتیب، اگر این چهار نفر از لحاظ فلسفه دارای اهمیت کمتری می‌باشند از لحاظ‌های دیگر دارای معروفیت هستند، مثلاً در ادبیات. تذکره‌احوال همه آنها، به استثنای ملا هادی، که بسیار به زمان ما نزدیک است، در *روضات الجنات* یا *قصص العلماء* آمده است و ما غیر از آنچه قبلاً درباره آنان از این کتاب‌ها نقل کرده ایم، مطالب ویژه زیر را نیز

1. Dr. E. Wiedemann of Erlangen.

2. Dr. Julius Hirschberg of Berlin,

3. Dr. Max Simon

۴. نگاه کنید به کتاب دوبوئر که به آنها *The schoolmen or Dialecticians* می‌گوید. ب.

استخراج کرده و درج می‌نمایم.

پنج نفر نخست تا حدودی به زمان معاصر نزدیک اند و تا اندازه‌ای به یکدیگر مربوط می‌باشند. شیخ بهاء‌الدین و میرداماد بسیار بانفوذ بوده و در دربار شاه عباس کبیر مقام و منزلت شامخی داشتند ولی اگر داستان جالب سر جان ملکم^۱ را دربارهٔ آنها و شاه باور کنیم، می‌بینیم میان آندو حسادتی وجود نداشته است. ملا صدرا شاگرد این دو نفر بوده^۲ و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملا صدرا بودند.

۱. شیخ بهایی^۳ متولد سال ۱۵۴۶ م / ۹۵۳ هـ. ق؛ متوفی به سال ۱۶۲۲ م /

۱۰۳۱ هـ. ق — شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی الهمدانی الجبلی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل در سوریه به ایران آمد و نسبت عاملی او از اینجا ناشی شده است ولی ایرانیان عموماً به او «شیخ بهایی» می‌گویند. پدرش شیخ حسین، یکی از مریدان شیخ زین‌الدین «شهید ثانی»، پس از آن که مرشدش را ترکها به جهت تمایلاتش به تشیع محکوم به مرگ کردند، به ایران آمد و بهاء‌الدین جوان را با خود به همراه آورد که بهاء‌الدین در تحصیل الهیات و شعبات آن چون ریاضیات و پزشکی همت گماشت. غیر از پدرش معلمان او عبارت بودند از ملا عبدالله یزدی، شاگرد جلال‌الدین دوانی، مؤلف اخلاق جلالی که خود نیز شاگرد سید شریف جرجانی بود. ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قاضی و پزشکی را نزد علاء‌الدین محمود^۴ تحصیل کرد. پس از مدت کوتاهی شهرت زیادی در الهیات و حقوق کسب کرد و صدرا شیخ الاسلام اصفهان گردید. پس از مدتی تمایل به زیارت مکه پیدا کرد و هنگام مراجعت در لباس درویشی بین‌النهرین، مصر، حجاز و فلسطین را سیاحت کرده و با علما و فقها و عرفای بزرگی آشنا شد.

آثار معروفش — شیخ بهایی در ۱۷ محرم سال ۹۵۳ هـ. ق (۲۰ مارس ۱۵۴۶ م) در

۱. تاریخ ایران (چاپ سال ۱۸۱۵)، جلد اول، صفحات ۵۵۸ — ۵۵۹. این داستان در قصص العلماء و در روایات الجنات، ص ۱۱۵ آمده است. ب.

۲. روایات الجنات، ص ۳۳۱. ب.

۳. علاوه بر مآخذ مختلف شرح حال و آثار او، چنانکه پیش از این گفته ایم، سعید نفیسی رساله‌ای مفصل در شرح حال و آثار شیخ بهائی نوشته که به چاپ رسیده است. ح.

۴. در جلد اول تاریخ عالم‌آرای عباسی ضمن شرح حال بزرگ مردان دوران حکومت شاه عباس اشاره‌ای به او نیز شده است و مطالبی که دربارهٔ شیخ بهایی و میرداماد در این فصل مذکور افتاده از همان کتاب نقل شده است. ب.

بعلبک سوریه^۱ متولد شد و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ه. ق (۲۰ اوت ۱۶۲۲ م) وفات یافت. آثار معروفش عبارتند از جامع عباسی که شامل فتوهایش می باشد؛ زیده؛ مفتاح الفلاح؛ تشریح الافلاک؛ خلاصة الحساب؛ کشکول (مجموعه ای از داستان های کوتاه و اشعاری به فارسی)؛^۲ و یک اثر مشابه به نام مخلات؛ همچنین یک مثنوی^۳ به زبان فارسی به نام فان و حلوا در توصیف ماجراهایش هنگام مسافرت به مکه و مثنوی دیگری به نام شیر و شکر. چکیده ای از این اشعار و غزلیات در جلد دوم مجمع الفصحا (صفحات ۸-۱۰) آمده است.

۲. میرداماد^۴ متوفی به سال ۱-۱۶۳۲ م / ۱۰۴۱ ه. ق - میرمحمدباقر استرآبادی متخلص به اشراق، معروف به داماد (عنوانی که به پدرش سید محمد تعلق داشت چرا که همسرش دختر فقیه معروف شیخ علی بن عبدالعالی بود) تحصیلات ابتدایی اش را در مشهد آغاز کرد ولی بخش اعظم عمر خود را در اصفهان گذراند و چنانکه دیده ایم بسیار مورد توجه شاه عباس کبیر قرار گرفت و هنگامی که صاحب تاریخ عالم آرای عباسی به سال ۱۶۱۶ م / ۱۰۲۵ ه. ق کتاب خود را می نوشت میرداماد هنوز در اصفهان زندگی می کرد. او به سال ۱۶۳۱-۲ م / ۱۰۴۱ ه. ق وفات یافت. اکثر آثارش به زبان عربی بود ولی با تخلص اشراق به فارسی شعر می گفت. به نظر می آید که به تاریخ طبیعی و فلسفه علاقه داشته است چون بنا به قول صاحب قصص العلماء او کندویی از شیشه ساخت تا عادات زنبوران عسل را مورد مطالعه قرار دهد. در همان اثر مذکور است که پس از مرگ او شاگرد و دامادش ملا صدرا او را در خواب دید و گفت «مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نکردند با این که مذهب من از مذهب شما خارج نیست. علت چیست؟» روح میرداماد در پاسخ گفت «من مطالب حکمت را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آن را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و به نحوی بیان نمودی که اگر ملا مکتبی کتاب های تورا ببیند مطالب آن را می فهمد و لذا تورا تکفیر کردند و مرا ننمودند.»

۳. ملا صدرا^۵ متوفی به سال ۱۶۴۰-۴۱ م / ۱۰۵۰ ه. ق - صدرالدین

۱. اکنون در لبنان است. م.

۲. این اشعار فارسی در چاپ قاهره به سال ۷-۱۸۸۸ م / ۱۳۰۵ ه. ق حذف گردیده ولی در چاپ سنگی تهران به سال ۳-۱۹۰۴ م / ۱۳۲۱ ه. ق درج گردیده است. ب.

۳. راجع به مثنویها و اشعار فارسی شیخ بهائی پیش از این در جای خود صحبت کرده ایم. ح.

۴. پیش از این درباره میرداماد و آثارش صحبت کرده ایم. ح.

۵. پیش از این به مآخذ شرح حال و آثار او اشاره داشته ایم. ح.

سراط الرواه المبره عبداللہ الہرام والماتول من الطارہ

امدادی ناسح من دعواء المبطن الشام للقاء العالم

اعلیٰ مصالح کاسحابہ قال دکن لکسہاء وحررہا

المعبر للی اللہ العلیٰ ہا اللہ محمد علی کادراہہ

2 رابع عشر من هذه اولم من سوسر دسہاء وحررہا

نواب الالہ واکمہ لولہ اولہ اور طارہ



وصلی اللہ علیہ وسلم واکمہ

محمد بن ابراهيم شيرازي، معروف به ملاصدرا، تنها فرزند مردی که نسال با رفتاری کودکانه بود. پس از مرگ پدرش از شیراز به اصفهان رفت و چنانکه قبلاً مذکور افتاد نزد شيخ بهايی و ميرداماد کسب فيض کرد و از هر دو اجازه گرفت تا آثارشان را تفسير کند. آنگاه در دهکده‌ای نزديک قم عزلت گزید و در آنجا به سادگی و قناعت در انزوا زندگی کرد تا بتواند به تأملات عمیق خود در فلسفه بپردازد. می‌گویند هفت بار با پای پیاده به زیارت مکه رفت و هنگام بازگشت از سفر هفتم خود به سال ۱۶۴۰ - ۴۱ / ۱۰۵۰ ه. ق در بصره وفات یافت و از خود پسری به نام ابراهيم به جای گذاشت که این پسر از طریقت پدرش پیروی نکرد بلکه آن را محکوم و انکار کرد و از اینکه «اعتقادش اعتقاد عوام است» بر خود مباهات می‌کرد. این شرح مختصر از زندگانی ملاصدرا از کتاب‌های روضات الجنات (صفحات ۱ - ۳۳۲) و قصص العلماء مأخوذ است.

تأثیر عقاید او در فرقه‌های شیخیه و بابی - نگارنده فقط می‌تواند این نکته را اینجا اضافه نماید که بنابر اظهاراتی که در مقدمه اسفار او شده چنین برمی‌آید که او را فقهای خشکه مقدس بسیار مورد آزار و شکنجه قرار داده‌اند و شيخ احمد احسائی بنیانگذار مکتب شیخیه تفاسیری بر دو اثر او به نام‌های حکمت العرشیه و مشاعر نوشته است. بنابراین، شيخ محمد اقبال احتمالاً درست گفته است که ^۱ «فلسفه ملاصدرا منبع و منشأ الهیات اولیه فرقه بابیه است.» و در جای دیگر گوید ^۲ «ریشه حکمت این فرقه عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شيخ احمد احسائی بانی آن مذهب با شوق و دلباختگی هرچه تمامتر فلسفه ملاصدرا را تحصیل می‌نمود و بر کتب او شرح‌هایی نگاشته است.»

آثار عمده‌اش - تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد دو اثر عمده ملاصدرا به عربی است و نام‌های آنها عبارتند از اسفار اربعه ^۳ و شواهد الربوبیه. هر دو کتاب در تهران چاپ

1. Development of Metaphysics in Persia (Luzac, London, 1908), P. 175

۲. همان، ص ۱۸۷. ب.

۳. گویند در معنی اسفار (که جمع سیفر* استم «یعنی کتاب» نه سَفَر «به معنی مسافرت» اشتباه کرده و در کتاب مذاهب و فلسفه‌ها، چاپ سال ۱۸۶۶ م، ص ۸۱)، می‌نویسد: «به علاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر درباره مسافرت نوشته است.» همچنین در ترجمه نام یکی از کتاب‌های نخستین باب اشتباه کرده و به جای «زیارتنامه» آن را کتابی درباره زیارت ترجمه کرده است. ب.

• اسفار جمع سیفر (بکسر اول و سکون دوم) و سَفَر هر دو آمده است. اما صدرالدین در اسفار اربعه چهار سَفَر را در نظر داشته است برای سالکان راه حقیقت (فرهنگ علوم عقلی تألیف دکتر سید جعفر سجادی، ص ۵۹ با اشاره به اسفار ج ۱، ص ۱۲ و ۲۰۰) اما نظر گویند درباره کتاب مسافرت بطور مطلق درست نیست. ح.

سنگی شده‌اند، اولی در دو مجلد به قطع بزرگ در سال ۱۸۶۵ م / ۱۲۸۲ هـ. ق و دومی به انضمام تفسیر و تحشیه حاجی ملاهادی سبزواری که البته بدون تاریخ و محل انتشار می‌باشد. از میان آثار دیگر ملاصدرا که نگارنده به آنها دسترسی نداشته در صفحه ۳۳۱ روضات الجنات اسامی کتاب‌های زیر آمده است: شرح اصول کافی، کتاب الهدایه، یادداشت‌هایی بر بخش مربوط به ماوراء الطبیعه کتاب شفای ابن سینا، شرحی بر حکمت الاشراق (از قرار معلوم اثر شیخ شهاب الدین سهروردی معروف و نگون‌بخت است که به عنوان مرتد بودن به قتل رسیده و لقب المقتول به او داده شده) کتاب الواردات القلبیه، کسر اصنام الجاهلیه و چند تفسیر دیگر درباره قسمت‌های گوناگون قرآن و غیره.

گزارش گوینو درباره ملاصدرا — با وجود معروفیت زیاد فلسفه ملاصدرا در ایران، نگارنده فقط به دو گزارش کوتاه و سطحی در این باره به زبان‌های اروپایی دسترسی پیدا کرده است. کنت دو گوینو چندین صفحه^۱ به آن اختصاص داده ولی احتمالاً اطلاعات او به کلی از گفته‌های معلمانش مأخوذ است که این معلمان ظاهراً در این باره اطلاعات ناقصی داشته‌اند چون گوینو شرح خود درباره ملاصدرا را با این واژه‌ها به پایان می‌رساند «فلسفه ملاصدرا عیناً از فلسفه ابن سینا اخذ شده است»، در حالی که صاحب روضات الجنات^۲ آشکارا می‌گوید که ملاصدرا اشراقی بوده و با قدرت تمام معتقدین به فلسفه ارسطویی (مشائیون) را که ابن سینا نماینده بزرگش بود، محکوم کرده است.

گزارش شیخ محمد اقبال — گزارش کوتاها تر ولی جدی‌تری از فلسفه ملاصدرا وجود دارد که شیخ محمد اقبال، شاگرد سابق دکتر مک تاگارت^۳ در دانشگاه کمبریج آنرا نوشته است. ایشان اکنون یک متفکر مبدع و معروف در هندوستان می‌باشند و این گزارش در کتاب کوچک ولی بسیار نفیس ایشان به نام توسعه حکمت الهی در ایران و سهم آن در تاریخ فلسفه اسلامی^۴، ص ۱۷۵ داده شده است، ولی (در صفحات ۱۷۵ — ۱۹۵) شرح

1. Les Religions et les philosophies, etc. (1866), pp. 80-92

۲. ص ۳۳۱. اصل این متن چنین است: کان... منقحاً اساس الاشراق بما لا مزید علیه و مفتحاً ابواب الفصیحة علی طریقه المشاء والزواق، ب.

3. Dr. Mc Taggart

4. Development of Metaphysics in persia: a contribution to the History of Muslim philese (London, Luzac and co ., 1908)

محمد اقبال فلسفه شخصی خود را (تا آنجایی که نگارنده از آن استنباط کرده در اصل جرح و تعدیلی است که یک شرقی از فلسفه نیچه کرده است) در یک مثنوی کوتاه فارسی به نام اسرار خودی بیان کرده است که به چاپ دانشگاه

بیشتری به حاجی ملاهادی سبزواری نزدیک به زمان ما اختصاص داده و او را جانشین روحانی ملاصدرا می‌شمارد و چنانکه بعدها مذکور خواهد شد او برعکس استادش به شرح عقاید خود به فارسی توجه کرده نه به شرح آنها به زبان عربی. باید اضافه شود که ملاصدرا با احترام از شیخ محی الدین ابن العربی مغربی^۱ معروف سخن می‌گوید و هرچند او ایرانی نبوده ولی نفوذش احتمالاً از هر متفکری در توسعه اشکال افراطی اندیشه‌های فلسفی و عرفانی ایرانی بیشتر بوده است.

۴. ملا محسن فیض متوفی در حدود سال ۱۶۸۰ م / ۱۰۹۱ هـ. ق. — محمد بن مرتضی کاشانی، معروف به محسن که تخلصش فیض بود، اهل کاشان و چنانکه قبلاً گفته آمد شاگرد محبوب و داماد ملاصدرا بود. در *روضات الجنات* (صفحات ۲-۵۴۹) و *قصص العلماء* بیشتر از استادش، از احوال او سخن رانده شده و چون او نه تنها فقیه و حکیم بلکه شاعر تقریباً معروفی نیز بوده نامش در *ریاض العارفین* (صفحات ۵-۲۲۶) و *مجمع الفضا* (جلد دوم، صفحات ۵-۲۶) هم آمده است. فعالیت‌های علمی او بسیار بود: بنا به قول صاحب *قصص العلماء* در حدود دویست کتاب و رساله نوشت و کمتر کسی از معاصرین یا پیشینیانش مگر ملا محمد باقر مجلسی توانسته است در پرکاری با او برابری کند. در *قصص العلماء* نام شصت و نه اثرش که آخرین آن *شرح الصدر*^۲ در احوال خود نویسنده می‌باشد مسطور است ولی در کتاب *روضات الجنات* (صفحات ۵-۵۴۶) درباره نوشته‌هایش مفصل‌تر سخن رانده شده و تاریخ تصنیف اکثر آنها (که بین سال‌های ۱۶۲۰ م / ۱۰۲۹ هـ. ق. و ۱۶۸۰ م / ۱۰۹۰ هـ. ق. است) داده شده است. وی عمری طولانی کرد و سنش در زمان وفات هشتاد و چهار^۳ بود، بنابراین بایستی در حدود سال ۱۵۹۷-۸ م / ۱۰۰۶ هـ. ق. متولد شده باشد. از یکی از آثارش بنام *مفاتیح الشرایع* نسخه‌ای در اختیار دارم که ظاهراً در سال ۱۶۳۲ م / ۱۰۴۲ هـ. ق. به خط مؤلف نوشته شده است و شماره‌اش در کتابخانه ام ۱۸۰ c. است.

← لاهور رسیده و دوست و همکارم دکتر آر. ای. نیکلسون آن را با مقدمه و حواشی به زبان انگلیسی به نام *The secret of the self* ترجمه کرده و در لندن به سال ۱۹۲۰ م به وسیله انتشارات مک میلان به چاپ رسانده است. ب.

• این کتاب همان است که قبلاً نوشتیم، بنام «سیر فلسفه در ایران» با ترجمه دکتر امیرحسین آریانپور چاپ شده است. ح.

۱. شیخ محی الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ هـ. ق.) عارف بزرگ معروف صاحب *فصوص الحکم* و فتوحات مکیه. ح.

۲. این کتاب به سال ۱۶۵۵ م / ۱۰۶۵ هـ. ق. نوشته شده. نگاه کنید به *روضات الجنات*، ص ۵۴۶. در چاپ سنگی هندوستان *قصص العلماء* آن را به غلط شرح‌الصور نامیده است. ب.

۳. *روضات الجنات*، صفحات ۵۴۲ و ۵۴۹. ب.

مسافرت‌هایش در جستجوی علم — هنگامی که ملا محسن می‌خواست خانواده‌اش را در کاشان ترک کند و به شیراز برود تا نزد سید ماجد بحرینی معروف تلمذ کند، پدرش با این کار او مخالفت کرد و سرانجام قرار بر این شد که از قرآن و اشعار منسوب به امام اول علی ابن ابیطالب (ع) تفأل زنند. در تفأل با قرآن آیه زیر آمد (سوره نهم، آیه ۱۲۳) «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ و از اشعار امیرالمؤمنین ابیات زیر آمد که ترکیب «صحبهٔ ماجد» بسیار مناسب افتاد که در این مورد به خصوص می‌تواند اشاره‌ای باشد به سید ماجد سابق الذکر:

تَفَرَّبَ عَنِ الْوَطَانِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ ^۱	وَسَافَرَفِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدِ
تَفَرَّجَ هَمٌّ وَ اكْتَسَابَ مَعِيشَةٍ	وَعِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صَحْبَةُ مَاجِدِ
فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ عَنَاءٌ	وَقَطَعَ الْفِيَاقِ وَ ارْتَكَبَ الشَّدَائِدِ
فَوَيْتَ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ	بِدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ ذُلٍّ وَ حَسَادِ

پس از این علائم آشکار پدر ملا محسن دیگر مانع رفتن پسرش به شیراز نشد که در آنجا [ملا محسن] تحصیلاتش را نه تنها نزد سید ماجد سابق الذکر، بلکه نزد ملا صدرا ادامه داد. در کتاب **قصص العلماء** آمده که این واقعه به سال ۵ — ۱۶۵۴ م / ۱۰۶۵ هـ. ق اتفاق افتاده ولی پذیرفتن آن مشکل است چرا که اگر این تاریخ را باور کنیم [ملا محسن] قبل از آغاز تحصیلاتش نزد ملا صدرا و ازدواج با دخترش در حدود شصت سال داشته است.

خصوصیت شیخ احمد احسائی با ملا محسن — صاحب کتاب **قصص العلماء** ملا محسن را «اخباری صرف»، صوفی و از پیروان شیخ محی الدین ابن العربی دانسته است. شیخ احمد احسائی، چنانکه قبلاً مذکور افتاد، تفسیراتی بر دو جلد از کتاب‌های استادش ملا صدرا نوشته بوده و این شخص از ملا محسن انزجار داشته و او را به جای «محسن» «مسی» می‌خوانده و شیخ بزرگ محیی الدین را «ممیت الدین» می‌نامیده است.

ملا محسن بر یک مبلغ مسیحی غلبه می‌کند — بنا به روایت نادرستی در **قصص العلماء** شاه عباس ملا محسن را برگزید تا یک مبلغ مسیحی را که «پادشاه فرنگ» فرستاده بود که ایرانیان را به کیش مسیحی دعوت کند، مُجَاب نماید. از کرامات این مبلغ این بود که هر چیزی را حریفش در دست پنهان می‌کرد او ویژگی‌هایش را بیان می‌نمود.^۲

۱. رک: دیوان حضرت علی علیه السلام با ترجمهٔ به نثر بقلم محمد جواد نجفی (ص ۳۲). ح.

۲. به این کار «خبی» و «ضمیر» می‌گویند که معنی آن خواندن افکار دیگران است. نگاه کنید به ترجمهٔ نگارنده از چهارمقاله، ص ۶۴۰ و شمارهٔ ۲ (ad title) و صفحات ۱۳۰ — ۱۳۱. ب.

مفت

ملا محسن تسبیحی از تربت امام حسین به دست گرفت. مبلغ مسیحی در سخن گفتن دچار تردید شد ولی چون به او اصرار کردند گفت: «عاجز نمانده‌ام ولی بقاعده خود چنان می‌بینم که در دست توقعه از خاک بهشت است و الآن فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه بدست تو رسیده است.» ملا محسن پاسخ داد: «راست گفتمی» و آنگاه به او گفت که چه چیزی در دست پنهان کرده است و از او دعوت کرد کیش خود را رها کند و به اسلام روی آورد و بنا به قول راوی او ناگزیر به انجام این کار شد. ملا محسن اگر چه در بسیاری موارد بی نهایت مقدس و با تقوی بود ولی با جایز شمردن آوازخوانی باعث بی حرمتی فقها گردید. معروف ترین تألیفش به فارسی احتمالاً ابواب الجنان^۱ است که به سال ۱۱۶۴۵ / ۱۰۵۵ ه. ق نوشته شده و موضوعش صلوة و لزوم آن^۲ می باشد ولی از تألیفات عیدیه اش فقط چندتایی به چاپ رسیده و اکنون متداول است و در زمان حاضر نامش بیشتر به گوش شناس است تا آثارش.

۵. ملا عبدالرزاق لاهیجی^۳ — احوال شخصی که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد با ملا محسن شباهت دارد چرا که او هم شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و در شاعری تخلصش فیاض^۴ بود و آثارش هرچند کمتر از نوشته های فیض است اما امروزه خوانندگان بسیاری دارد. معروف ترین آثارش شاید رساله ای فلسفی به فارسی به نام گوهر مراد باشد و کتاب دیگرش سرمایه ایمان است که آن نیز به فارسی است و هر دو کتاب چاپ سنگی شده است. شرحی که درباره او در روضات الجنات (صفحات ۳۵۲ — ۳۵۳) و قصص العلماء آمده است کوتاه و ناقص است. صاحب کتاب اخیر با اکراه می‌گوید که نوشته های او بر اساس اصول مذهبی بوده ولی ظاهراً تردید دارد که تا چه حد نوشته های او عقاید

۱. ابواب الجنان را بیشتر مآخذ از تألیفات فیض کاشانی شمرده اند، از جمله: ریحانة الادب (ج ۴، ص ۳۷۴). ح.
۲. این کتاب را با اثر اخیری که دارای همین عنوان* است و درباره اخلاق نوشته شده نباید اشتباه کرد. ب.
۳. به احتمال بسیار قوی منظور براون، ابواب الجنان تألیف رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی است که در همان زمان در تهران و تبریز و لکنه و بچاپ رسیده است (۱۲۶۳ و ۱۲۷۴ ه. ق)، (فهرست کتب فارسی مشار، ج ۱) و دو ابواب الجنان دیگر هست که بعد از براون چاپ شده (همان فهرست). ح.
۴. شرح حال و آثارش در ریحانة الادب (ج ۴، ص ۳۶۱ — ۳۶۳) هست، ملا عبدالرزاق لاهیجی ملقب و متخلص به فیاض در ۱۱۰۵۲ ه. ق درگذشته و سیزده کتاب از او نام برده اند که یکی دیوان شعر است. ح.
۵. رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین (چاپ مهرعلی گرکانی، ص ۳۸۳) تحت عنوان «فیاض لاهیجی» نوشته که دیوانش چهار و پنج هزار بیت بنظر رسید ... در مجمع الفصحا نیز همین مطلب را نوشته است (چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۵۱). ح.

واقعی اش را بیان می‌کند و تا چه اندازه به خاطر تقیه و احتیاط پرده‌پوشی نکرده، و این گفتار صاحب قصص العلماء تا حدی مؤید عقیده گوبینو است.^۱

میرابوالقاسم فندرسکی^۲ — ناگزیرم شرح بیشتری از آنچه قبلاً درباره این شخصیت چند چهره یعنی میرابوالقاسم میرفندرسکی که گوبینو^۳ وی را جزویکی از سه معلّم ملاصدرا ذکر کرده، داده‌ام، ننویسم چرا که باستثنای شرح‌های کوتاهی درباره وی که در ریاض العارفین^۴ و مجمع الفصحا^۵ آمده و در هر دو کتاب یک شعر از او نقل شده، و باستثنای اشاره ضمنی که در کتاب دبستان المذاهب^۶ به او شده که وی با شاگردان آذر کیوان همدم بوده و پرستش آفتاب می‌کرده، دیگر نتوانسته‌ام اطلاعات دقیق‌تری درباره زندگانی و افکار و عقایدش به دست بیاورم. به نظر می‌آید او بیشتر قلندر بوده تا حکیم و احتمالاً از حال و هوای اصفهان که در آنجا تشیع به صورت جدی خود رواج داشته دلتنگ می‌شده و به همین جهت ناچار شده به هندوستان سفر کند. اگر بخواهیم سخن صاحب ریاض العارفین را، که مقبره میرابوالقاسم فندرسکی در اصفهان برای همگان شناخته شده است، باور کنیم باید بپذیریم که وی بعداً به ایران بازگشت کرده است.

گوبینو (صفحات ۹۱ — ۱۱۰) چند تن از حکمایی را که پس از ملاصدرا به شهرت رسیده بودند تا زمان اقامتش در ایران نام می‌برد ولی اکثر آنها دارای اهمیت و اصالت کمتری بوده‌اند و ما در اینجا فقط به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم که در زمان گوبینو هنوز زنده بوده و گوبینو وی را «شخصی کاملاً بی نظیر» توصیف می‌کند.

۶. حاجی ملا هادی سبزواری^۷ متولد به سال ۱۷۹۷ — ۸م / ۱۲۱۲ ه. ق و متوفی به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ ه. ق — نیازی نیست درباره این متفکر معروف زمان ما

۱. همان، صفحات ۹۱ — ۹۲. ب.

۲. پیش از این درباره مآخذ شرح حال و آثارش صحبت کرده‌ایم. ح.

۳. همان، ص ۸۲. ب.

۴. صفحات ۱۶۵ — ۱۶۶. ب.

۵. چاپ مهرعلی گرکانی، ص ۲۶۷. ح.

۵. مجمع الفصحا، چاپ مظاهر مصفا، ج ۴، ص ۹. ح.

۶. ترجمة Shea and Troyer (لندن، ۱۸۴۳، جلد اول، صفحات ۱۴۰ — ۱۴۱. ب.

۷. دبستان المذاهب، چاپ هند، ص ۴۲. ح.

۷. پیش از این درباره مآخذ شرح حال و اشعار او صحبت کرده‌ایم. ح.

زیاده بگویم چون شیخ محمد اقبال در پایان کتاب خود به نام تکامل الهیات در ایران^۱ به طور کامل درباره عقاید فلسفی او بحث کرده است. نگارنده هنگامی که در زمستان سال ۱۹۸۷-۸۸ م (۴-۱۳۰۵ ه. ق) در تهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می‌کرد، شرح مستندی از زندگانی او به دست آورد که ترجمه انگلیسی آن را در کتاب خود به نام یک سال در میان ایرانیان^۲ به چاپ رسانید. بنابراین گزارش که بخشی از آن نقل قول یکی از پسران حاجی ملا هادی است، وی پسر حاجی مهدی بوده و در سال ۱۷۹۷-۸ م / ۱۲۱۲ ه. ق دیده به جهان گشود، نخست در زادگاهش سبزوار به تحصیل پرداخت و سپس به مشهد و بعد به اصفهان رفته نزد ملا علی نوری تلمذ کرد. پس از زیارت مکه به کرمان رفت و در آنجا زنی اختیار کرد و آنگاه به سبزوار بازگشت و بقیه عمر خود را تا زمان مرگش به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ ه. ق در آنجا گذراند.

آثارش — معروف‌ترین آثارش به فارسی عبارتند از اسرارالحکم و تفسیری بر واژه‌ها و عبارات مشکل در مثنوی؛ از جمله آثارش به زبان عربی رساله‌ای است منظوم به نام منظومه در منطق و حکمت؛ رساله دیگری در حکمت؛ تفاسیری بر دعای صبح و جوشن کبیر؛ و یادداشت‌هایی بر شواهد الربوبیه و دیگر آثار ملا صدرا. او همچنین با تخلص اسرار شعر می‌گفته و صاحب ریاض العارفین^۳ (صفحات ۲۴۱-۲۴۲) مختصری در احوال او نوشته و می‌گوید در حال تحریر یعنی سال ۱۸۶۱-۲ م / ۱۲۷۸ ه. ق در قید حیات بوده و شصت و سه سال از عمر او می‌گذرد. اکثر آثارش در ایران چاپ سنگی شده است.

۳. علوم — ریاضیات، طبیعیات و علوم خفیه

تطور علوم «عربی»^۴ و ارتباط آن با حکمت — همچنان که قبلاً مذکور افتاد ریاضیات و طبیعیات و ماوراء یا مابعد الطبیعه موضوع اصلی شعبه نظری حکمت را تشکیل می‌دهد و از اجزاء آن به شمار می‌آید. احتمالاً علت داشتن چنین نظریه‌ای درباره آنها باید این باشد که متأسفانه اکثر متفکران اسلام به جانی اینکه پدیده‌های طبیعی را بوسیله مشاهده مورد

1. Development of Metaphysics in Persia. صفحات ۹۵-۱۷۵.

۲. صفحات ۱۳۱-۱۳۴. ب.

۳. چاپ مهر علی گرکانی، ص ۴۰۵-۴۰۸. ح.

۴. مقصود علوم اسلامی به زبان عربی است و در این باره به کتب فراوان می‌توان مراجعه کرد از جمله: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر ذبیح الله صفا، و تاریخ تمدن اسلامی و تاریخ علوم بطور کلی. ح.

بررسی قرار دهند نظر پیشینی^۱ درباره آنها دارند. علمی که به آنها علوم «عربی» یعنی اسلامی می‌گویند در اصل میراث تمدن^۲ یونان است و دوران طلایی اش در قرن نخستین حکومت خلفای عباسی (۷۵۰-۸۵۰ م) (۱۳۲-۵۲۳۵ ه. ق) بود و خلفا، به ویژه منصور، هارون الرشید و مأمون متحمل خرج و زحمت بسیار شدند تا از آثار فیلسوفان، طبیعیون و اطباء یونانی برگردان‌های خوب و دقیقی به زبان عربی بشود و خدمت بزرگی که از این راه به عالم بشریت شد این بود که در قرون وسطی^۳ علم و دانش یونانی در اروپا حفظ گردید و به زمان تجدید حیات علمی، ادبی و هنری (رنسانس) انتقال داده شد.

مسلمانان بر میراث تمدن یونان چه افزودند — آنچه که تاکنون گفته شد قابل پذیرش است ولی مسأله مشکل و پیچیده‌ای که در روبروی ما قرار دارد اینست که آیا مسلمانان فقط ناقل علوم یونانی بودند یا در آن جرح و تعدیل هم کرده و چیزی بر آن افزودند و اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد آیا این جرح و تعدیل‌ها و اضافات بر اصل مطلب رونقی داده و آنرا تکمیل کرده یا نه. کوشیده‌ام به این مسأله، به ویژه در مورد طب، در کتاب طب عربی^۴ خود پاسخ بدهم، ولی به علت نداشتن آشنایی کامل با منابع اصلی یونانی در این کار بسیار ناموفق بوده‌ام. اگر کسی بخواهد درباره طب، ریاضیات، فیزیک، نجوم یا شیمی مسلمین تحقیق کند باید دارای سه صفت باشد که عموماً هر سه آن در یک محقق جمع نیست: یعنی آگاهی از علم یا هنری که برگزیده، دانستن زبان عربی (و برای درک مطالب نویسندگان اخیر، دانستن زبان فارسی و حتی ترکی)، و آشنایی با زبان یونانی.

شهرت رازی به عنوان عالم طرفدار تجربه — در مورد اطباء اسلامی یا «عربی» نتیجه‌ای که گرفته‌ام (این نتیجه را قبلاً دکتر ماکس نوبرگر^۵ در کتاب با ارزش خود *Geschichte der Medizin* جلد دوم، بخش اول، صفحات ۱۶۸ به بعد گرفته بود) این بود که رازی (ابوبکر محمد بن زکریای^۶ رازی یعنی از اهالی ری در ایران) به عنوان طبیب بر

۱. *a priori* مقدم بر تجربه، ما تقدم، پیشین، قبلی. م..

۲. پیش از این نیز اشاره کرده‌ایم که قسمتی از این علوم از یونان است که به اثبات رسیده آنان نیز از ملل دیگر مانند ایرانیان و هندوان و کلدانیان و غیر آن اخذ کرده‌اند. ح.

3. Dark Ages

4. *Arabian Medicine* (pp. viii + 138) cambridge university Press. 1921

تاریخ طب براون بوسیله مسعود رجب‌نیا ترجمه و چاپ شده است. ح.

5. Dr. Max Neuburger

۶. رک: پزشک نامی ایران تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی، نیز راجع به رازی رک: فیلسوف ری تألیف دکتر مهدی محقق — *سیره الفلسفیه رازی* هم بوسیله عباس اقبال ترجمه و منتشر شده است. ح.

ابن سینای معروف برتری بیشتری داشته و در واقع احتمالاً بزرگترین عالم تجربی در امور بالینی است که در جهان اسلام وجود دارد. یادداشت‌ها و شرح حالات بیمارانی را که در اثر مشاهدات بالینی نوشته است و این یادداشت‌ها در بخش‌هایی از کتاب بزرگ او به نام الحاوی ثبت شده صرفاً دارای ارزش تاریخی یا ادبی نبوده بلکه دارای ارزش عملی می‌باشند و حتی روش‌های مداوای او را می‌توان گهگاه از روی این یادداشت‌ها تشخیص داد. ابن سینا منطقی‌تر، دارای افکار منظم‌تر، و فلسفی‌تر بود ولی آن نگرش بقراطی را که سلف بزرگوارش داشت فاقد بود.

انحطاط علم پس از حمله مغول — در کتاب طب عربی نگارنده تاریخچه این علم را در میان مسلمانان از آغاز آن در قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم به اختصار نوشته است. ولی هیچگاه کوششی برای ادامه آن تا دورانی که اکنون مورد نظر ما است، نکرده است. حمله مغول در قرن سیزدهم، همچنان که نگارنده مکرر و به طور مؤکد به آن اشاره کرده است، چنان ضربه مرگباری به علوم اسلامی زده که هنوز هم جهان اسلام نتوانسته است از عوارض آن مصون باشد. البته کتاب‌های پزشکی و نیمه علمی همچنان نوشته می‌شدند ولی جای شک است که نتوانسته باشند به آن سطحی که در آغاز خلافت عباسیان تا قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) و تا حدودی قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) داشتند، برسند. و کاملاً غیرمحمتمل است که آنها چیز تازه و درستی بر علوم اضافه کرده باشند. البته ناگفته نماند که نگارنده مدعی نیست در این باره تحقیقات دقیقی کرده است. فهرست مفصلی از نام‌های این کتاب‌ها در تألیف بسیار مفید دکتر آدولف فونان به نام *Zur Quellenkunde der Persischen Medizin*^۱ آمده است و این کتاب برای کسانی که بخواهند در این زمینه تحقیقات بیشتری بکنند راهگشا است معروف‌ترین کتابی که اخیراً نوشته شده احتمالاً کتاب *تحفة المؤمنین* محمد مؤمن حسینی است که وی آنرا به سال ۱۶۶۹ م (۱۰۷۹ هـ — ۱۰۸۰ هـ. ق) برای شاه سلیمان صفوی تألیف کرده است. این کتاب بیشتر به موضوعات پزشکی اختصاص داده شده و از آن چاپ‌ها^۲ و نسخه‌های خطی و ترجمه‌های بسیار به زبان‌های ترکی و عربی^۳ موجود است.

۱. لایپزیک، ۱۹۱۰، صفحات ۷+۱۵۲. ب.

۲. یک چاپ سنگی معروف آن بسال ۱۳۱۲ هـ. ق در تهران انتشار یافته است. ح.

۳. نگاه کنید به کتاب فونان (Fonahn) صفحات ۸۹ — ۹۱. همچنین نگاه کنید به B.M.P.C. صفحات ۶ — ۷۷. ب.

علمای اسلام تا چه حد مستقلاً به مشاهده پرداخته اند — آنچه تاکنون درباره پزشکی گفته ایم در مورد جانورشناسی، گیاهشناسی، شیمی و غیره نیز صادق است و تا حدودی هم در مورد ریاضیات، نجوم و معدنشناسی^۱ صدق می‌کند. متخصصان و خبرگانی که دارای دانش کافی در زبان عربی بوده‌اند کارهای بسیار جالبی در این زمینه‌ها انجام داده‌اند. برای مثال می‌توان وپکه^۲ در جبر، وایدمن^۳ در مکانیک، هرشبرگ^۴ در چشم پزشکی، و از میان دانشمندان جوانتر هلمیارد^۵ را در شیمی نام برد. به نظر نگارنده همه این نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که محققان مسلمان به معیارهایی رسیده‌اند که این معیارها نه تنها پایین‌تر از آنچه که عموماً فرض می‌شود نیست بلکه بالاتر نیز هست. با وجود این گاهی دشوار است که شخص خود را متقاعد کند مشاهده مستقیم، که اساس علم حقیقی است، در تعیین پدیده‌های گردآوری شده نقش واقعی خود را ایفا کرده باشد.

تحقیقات جاحظ^۶ درباره غرائز مورچگان — دکتر بذل الرحمن^۷ که اکنون استاد عربی در کالج شرق‌شناسی لاهور است، هنگامی که در این دانشگاه^۸ به تحقیق اشتغال داشت آثار جاحظ را موضوع مطالعات و بررسی‌های خویش قرار داد و جاحظ کسی است که به مناسبت کتاب معروفش درباره جانوران به نام کتاب الحيوان یکی از پیشروان علوم طبیعی اسلامی به شمار می‌آید.^۹ بنا به تقاضای نگارنده این محقق جوان و کوشا [دکتر بذل الرحمن] توجه خاصی به این مسأله مبذول داشت که آیا در آثار جاحظ دلیلی می‌توان

1. Wopecke 2. Wiedemann 3. Hirschberg 4. Holmyard

۵. ابوعثمان عمرو بن بحرین محبوب کتانی مصری (۱۶۰-۲۵۰ ه. ق) از دانشمندان و ادیبان و حکیمان و در علوم و ادبیات و کلام و فلسفه متبحر و صاحب تألیفات بود، سبک نگارش و اندیشه تعقلی و دقت نظر او در مسائل مختلف معروف است و روش و شیوه نویسندگی او مورد تقلید دیگران قرار گرفته. از کتب معروف او غیر از کتاب الحيوان، البيان والتبيين در فنون بلاغت معروف است و جز آن کتاب «المحاسن والاضداد» او نیز شهرت خاص دارد. جاحظ در علوم دینی و معارف اسلامی صاحب طریقه و روش خاصی شده که گروهی از معتزله به او گرویده و آنان را جاحظیه می‌نامند (ابن خلکان، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۵، الوسيط ص ۲۲۲-۲۲۳، ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۷، لغت‌نامه و مآخذ دیگر). ح.

6. Dr. Badhlu'r-Rahman

۷. زمان ادوارد براون. ح.

۸. منظور دانشگاه کمبریج است. م.

۹. Fr. Wüstenfeld, Geschichte der Arabischen

مثلاً در کتاب

نظریه کارل بروکلن (Carl Brockelmann) درست است رک: (Gesch. d. Arab. Litt. i. p. 152) ولی نقدی که بر نظریات دکتر ال. لکلرک (Dr. L. Leclerc) درباره این موضوع نوشته (Hist. de la Medecine Arabe. i. p. 314) به سادگی قابل توجیه نیست. ب.

یافت که وی شخصاً درباره عادات زندگی جانورانی که درباره شان مطالبی می‌نوشته به مشاهده می‌پرداخته است یا خیر. سرانجام متنی در کتاب پیدا شد که مسأله را حل کرد. درباره غرائز، جاحظ می‌گوید هنگامی که مورچه غله را برای خوراک ذخیره می‌کند سروه هر دانه غله را به طوری قطع می‌نماید که دیگر جوانه نزنند. پس از تحقیقات بسیار و بی نتیجه برای اثبات حقانیت این مدعا، نگارنده سرانجام با آقای هارس دانیس‌ترپ^۱، یکی از محققان بنام انگلیسی، درباره زندگی مورچگان مشورت کرده و ایشان اطمینان دادند که این نظریه درست است و نگارنده از اینکه سرانجام ثابت شد این دانشمند قدیم اسلامی شخصاً حقیقتی را در زمینه تاریخ طبیعی یافته که اکنون برای بسیاری از جانورشناسان معاصر ناشناخته است، بسیار خوشنود گردید. متأسفانه پس از مدتی به همین مطلب در کتاب پلینی^۲ برخورد کردم و گمان می‌کنم این نکته از طریق روایت به گوش جاحظ رسیده باشد تا از طریق مشاهده مستقیم.

علوم جدید اروپایی در ایران — در مورد هریک از علوم «اسلامی یا عربی»

همین سؤال پیش می‌آید و پاسخ را تنها کسی می‌تواند بدهد که با زبان علمی قدیمی آشنایی کامل داشته باشد. مثلاً آیا در اثر بزرگ ابن البیطار به زبان عربی درباره گیاهان طبی مطالبی یافت می‌شود که در کتاب دیوس کوریدس^۳ وجود نداشته باشد؟ پاسخ این پرسش هرچه باشد باز هم به طور صریح نمی‌شود ادعا کرد که علمای مسلمان متأخر در تألیف آثار علمی از پیشینیان خود برتر بوده یا حتی توانسته‌اند با آنها برابری کنند. در این اواخر، به ویژه از زمان تأسیس دارالفنون^۴ (یا دانشکده پلی تکنیک) در تهران در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه ترجمه‌ها و اقتباس‌های بیشماری از آثار علمی اروپایی شده ولی این ترجمه‌ها اساساً به زبان نامأنوس بوده و نمی‌شود آنها را جزو آثار ادبی فارسی برشمرد.

1. Horace Donisthorpe

۲. Pliny دانشمند و عالم علوم طبیعی رومی (۲۳ — ۷۹ م). م.

۳. Dioscorides پزشک و داروساز یونانی که اثر معروفش به نام مواد پزشکی (Materia Medica) یکی از نخستین کتاب‌های داروشناسی بوده و به مدت شانزده قرن مورد استفاده قرار می‌گرفته. چون به عنوان جراح در ارتش نرون خدمت می‌کرد، به مسافرت‌های بسیاری رفته و بدینوسیله از خواص گیاهان دارویی در سرزمین‌های دوردست آگاهی یافته بود. کتاب مواد پزشکی اش را که در پنج مجلد است در حدود سال ۷۷ بعد از میلاد نوشته و در آن تقریباً هزار داروی مختلف را مورد بررسی قرار داده است و این کتاب تا پایان قرن پانزدهم به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شده. م.

۴. راجع به تأسیس دارالفنون و دروس و مسائل مربوط به آن، پیش از این صحبت کرده‌ایم. ح.

تعدادی از آنها را در کتاب مطبوعات و شعر ایران امروز خود (صفحات ۱۵۴-۱۶۶) زیر عنوان «نفوذ نوگرایی در مطبوعات ایران به استثنای مجلات و روزنامه‌ها» نام برده‌ام ولی از آن دسته از ایرانیانی که از اواسط قرن نوزدهم (قرن سیزدهم ه. ق) موفق به دریافت دانشنامه‌هایی از دانشکده‌های علوم اروپایی شده‌اند کسی را نمی‌شناسم که به علت نشان دادن ابتکار در تحقیقات خود در این رشته شهرتی به دست آورده باشد.^۱

علوم خفیه - در پایان باید چند کلمه‌ای درباره علوم خفیه بگویم و ناگفته نماند که اصطراب و کیمیا را جزو آنها نمی‌شمارم چرا که در مشرق زمین این علوم را از ستاره‌شناسی و شیمی جدا نمی‌دانند. در زبان فارسی و عربی به شیمی کیمیا^۲ می‌گویند و نام‌های چهار علم دیگر از علوم خفیه که مربوط به طلسم، سحر و چیزهایی نظیر آن می‌شود عبارتند از لیمیا، هیمیا، سیمیا^۳ و ریمیا^۴ که حروف نخستین این کلمات از واژه «کله سر» یا «کل اسرار» مأخوذ است. کتاب اسرار قاسمی^۵ به فارسی و کتاب شمس المعارف^۶ تألیف شیخ البوننی معروف که به زبان عربی نوشته شده نمونه‌ای از این آثار به شمار می‌رود ولی اگر کسی با این علوم آشنا نباشد خواندن این کتب مفید نخواهد بود. تا آنجایی که نگارنده

۱. مؤلف در حاشیه این مطلب نوشته است: دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری که در سال ۱۹۰۸ م / ۱۳۲۶ ه. ق. وفات یافت در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که نظر اطباء را بیک طپش خفیف قلبی متوجه ساخت، این صدا را بفرانسه آمپیولمانت Ampiolement می‌نامند و از عوارض و خواص آمبولیسم Embolism است که دکتر محمد در آن باب رساله‌ای به فرانسه منتشر نموده است. دکتر مشارالیه چندین کتاب طبیبی راجع به امراض نوان و اطفال بزبان فارسی نوشته است. ت. ز. (تقی زاده).

من نتوانستم از این کشفی که به دکتر محمد نسبت داده‌اند اثری بیابم و حتی کلمه فرانسوی که با این معنی مناسب باشد نیافتم و حدس می‌زنم شاید آمپی لما Ampilement باشد و در این باب با دو نفر از معاریف اطبا نیز مشاوره نموده‌ام و ایشان هم اطلاعی نداشته‌اند (مؤلف، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۱۱ حاشیه ۱).

و این جا لازم است اضافه کنیم که درج ۵ فهرست کتب چاپی فارسی تألیف خانباا مشار شرح حالی از محمدخان بقلم خود او درج شده که در آنجا هم از رساله مذکور و کشف خود سخنی نگفته است.

بعد از براون با تأسیس دانشگاهها و مراکز علمی در ایران، دانشمندان ایرانی به کشفیات و ابتکارات علمی در رشته‌های مختلف علوم نائل شده و بسیاری شهرت جهانی یافته‌اند، هم اکنون نیز بسیاری از دانشمندان ایرانی در دانشگاهها و مراکز علمی جهان فعالیت می‌کنند و شهرت و اعتبار دارند. ح.

۲. راجع به علم کیمیا، نفایس الفنون، ج ۳، ص ۱۵۸-۱۸۳. ح.

۳. راجع به علم سیمیا، نفایس الفنون، ج ۳، ص ۱۸۳-۱۹۳. ح.

۴. چاپ سنگی در بمبئی به سال ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴. ب.

۵. نسخه چاپ سنگی این کتاب (۱۹۰۰ م / ۱۳۱۸ ه. ق) در دست نگارنده است ولی چند چاپ دیگر از این کتاب در هند و مصر نیز شده است. ب.

اطلاع دارد ابن خلدون تنها نویسندهٔ مسلمانی است که کوشیده اساس فلسفی و عقلانی برای این چیزهایی که به غلط «علوم» می‌نامند پیدا کند و پروفیسور دنکان بلاک مکدونالد^۱ با مهارت زائد الوصفی در کتاب جالب و تفکرانگیز خود موسوم به زندگی و برخوردهای مذهبی در اسلام^۲ نظریات ابن خلدون را با نظریه‌های مأخوذ از آخرین تحقیقات روانی مقابله و مقایسه کرده است. نگارنده همواره با بی‌نظری و بی‌طرفی به مدعیان رمل و اصطربلاب در مورد قدرت خویش نگریسته و هر وقت امکان داشته نهایت کوشش خود را به کار برده‌ام تا دربارهٔ کارهای آنان تتبع و تحقیق کنم. متأسفانه همواره با دست خالی برگشته‌ام مگر در دو مورد: یکی در تابستان ۱۸۸۸ م (۱۳۰۵ هـ. ق) که با «رمالی» در کرمان برخورد کردم که ضمن لاف زدن‌های بی‌جایش، کاری کرد که نگارنده را بکلی در شگفتی فروبرد^۳ و دیگری شیخ حبیب احمد، نویسنده کتاب شگفت‌آوری به زبان انگلیسی به نام اسرار اصوات و اعداد^۴ را دیدم که در خواندن افکار مهارت بسزایی داشت.

۴. تاریخ – تواریخ عمومی، اختصاصی و محلی

با کمال تأسف و برخلاف میل قلبی ام باید اعتراف کنم که ایرانیان در فنّ تألیف وقایع تاریخی بسیار از اعراب عقب مانده‌اند چرا که قوم عرب در این زمینه بسیار پیش‌تاز بوده‌اند. وقایع‌نگاران قرون اولیهٔ اسلام چون طبری گزارش‌هایی داده‌اند که کلمه به کلمه براساس مشاهدات عینی بوده و این مشاهدات بطور شفاهی برای مورخان نقل قول شده و راویان به دقت زیاد حوادث را مدنظر قرار داده بودند و این وقایع نه تنها بوسیلهٔ مورخان استادانه طراحی می‌شده بلکه پس از مرور زمان موادی تاریخی در اختیار ما می‌گذارند که بنا به اسناد داده شده می‌توان صحت و سقم آنها را بررسی کرد، هرچند داوری ما در مورد استحکام سلسلهٔ روایات همواره با آراء منتقدان مسلمان تطبیق نمی‌کند. مورخان متأخر عرب این اسناد گرانبها و در ضمن ملال‌آور را مورد گزینش قرار داده و آنها را خلاصه کردند یا برخی از آنها را به دور ریختند، ولی سبک وقایع‌نگاری آنها طبق معمول دارای استحکام،

1. Duncan Black Macdonald

2. The Religious Attitude and Life in Islam

۳. نگاه کنید به کتاب یکسال در میان ایرانیان نگارنده، صفحات ۴۵۳ – ۴۵۵. ب.

4. The Mysteries of sound and Number (London, Nichols & co, 1903, pp. XIV+211.

ایجاز، روشن و زنده و متقاعد کننده است. بهترین مورخان متقدم ایرانی، تا قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) اگرچه سبک کارشان به دلکشی سبک مورخان عرب^۱ نیست لیکن کسان لایق و قابل اعتمادی بودند.

تأثیر بد تاریخ و صاف — بی ذوقی حکام و ممدوحان مغول و ترک تدریجاً اسباب تباهی سبک و مفاد آثار مورخان گردید بطوری که می‌توان این وضع را با مقایسه تاریخ جهانگشای جوینی (در حدود سال ۱۲۶۰ م / ۶۵۸ هـ. ق تألیف آن به پایان رسید) و دنباله‌اش که همان تاریخ و صاف (در سال ۱۳۱۲ م / ۷۱۲ هـ. ق تألیف گردید) باشد، به خوبی درک کرد و به‌طوری که قبلاً مذکور افتاد این کتاب آن‌چنان تأثیر نامطلوبی بر روی مورخان ایرانی قرون بعد گذاشت که نتایجش تا سال‌ها دیده می‌شد. از میان تواریخ اخیر فارسی کمتر کتابی دیده‌ام که به پایه کتاب تاریخ خلفا موسوم به تجارب السلف^۲ تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله الصاحبی الکیرانی، که به سال ۱۳۲۴ م / ۷۲۴ هـ. ق برای نصیرالدین احمد اتابک لرستانی نوشته شده بود، برسد. این کتاب به‌طور کامل و آشکار تقلیدی است از کتاب تاریخ عربی دلکش صفی‌الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی که به سال ۱۳۰۲ م / ۷۰۱ هـ. ق تألیف گردیده و معمولاً به آن کتاب الفخری می‌گویند^۳، ولی در اینجا موسوم است به منیه الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء. اینکه کتاب مزبور را حکام بی ذوق و کج سلیقه عهد مورد بحث ما نپذیرفتند، در چاپ نشدنش مشهود است و تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد جز دو نسخه از آن در دسترس نیست؛ یکی نسخه شخصی اینجانب به شماره G-3 (که به سال ۱۸۷۰ م / ۱۲۸۶ هـ. ق نسخه برداری شده) و دیگری (به تاریخ ۱۸۸۶ — ۷ م / ۱۳۰۴ هـ. ق) در کتابخانه ملی پاریس^۴ موجود است.

۱. بهتر بود که مؤلف «مورخان عربی نویس» می‌نوشت که در میان آنان ایرانیان بسیار بوده‌اند چون طبری و بیرونی. ح.

۲. تجارب السلف به تصحیح عباس اقبال بچاپ رسیده است. ح.

۳. ابتدا آلوارد (Ahlwardt) آنرا از روی نسخه خطی شماره ۸۹۵ (که اکنون به شماره ۲۴۴۱ ثبت شده) و در سال ۱۸۶۰ در گوتا (Gotha) چاپ شده تصحیح کرد. متن اصلاح شده‌اش را اچ. درنبرگ (H. Derenbourg) به سال ۱۸۹۵ م در پاریس به چاپ رساند و دست کم دو چاپ ارزان قیمت ولی خوب آن در مصر منتشر گردیده و ترجمه فرانسه آن را امیل آمار (Emil Amar) توسط «جامعه مطالعات مربوط به مراکش» در سال ۱۹۱۰ م در پاریس منتشر کرد. ب.

۴. نگاه کند به فهرست نسخ فارسی و غیره بلوشه «Blochet» (پاریس ۱۹۰۵)، جلد اول، ص ۲۵۱ (شفر ۲۳۷۱ = تنمۀ فارسی ۱۵۵۲). ب.

برخی از تواریخ معتبر فارسی در قرون اخیر — برشمردن آثار بی شمار تاریخی فارسی که در چهار قرن اخیر نوشته شده کاربری فایده و خسته کننده ای خواهد بود. از مهمترین کتابهای تاریخ مربوط به دوران های مختلف در بخش اول این کتاب نه تنها نام برده شده بلکه نقل قول های فراوانی نیز شده است، مثلاً صفوة الصفا در احوال شیخ صفی الدین که شاهان صفوی از بازماندگان وی می باشند؛ جزوه ای در مورد شاه اسماعیل که به وسیله سرای. دنيسن راس در مجله سلطنتی آسیایی مربوط به سال ۱۸۹۶م در صفحات ۲۸۳ — ۲۶۴ به چاپ رسیده؛ احسن التواریخ که به سال ۸ — ۱۵۷۷م / ۹۸۵ هـ. ق بوسیله حسن روملو تکمیل گردیده؛ و تاریخ عالم آرای عباسی اثر اسکندر منشی که به سال ۱۶۱۶م / ۱۰۲۵ هـ. ق نوشته شده است. غیر از این کتابها، جزوات دیگری درباره سالهای آخر سلطنت صفویه چون فوائد صفویه (۹۶ — ۱۷۹۷م / ۱۲۱۱ هـ. ق) و تذکره آل داود (۱۸۰۳ — ۴م / ۱۲۱۸ هـ. ق) نوشته شده که اگر در دسترس نگارنده بود مسلماً از آنها استفاده می کرد. در مورد عصر بعد از صفویه چندین کتاب بسیار نفیس اروپایی موجود است که ما را از تواریخ فارسی تا اندازه ای بی نیاز می سازد، چون تاریخ زندیه^۱ و مجمل^۲ التاريخ بعد النادریه^۳ که در اروپا به چاپ رسیده و کتاب های دیگری چون ذرة نادره^۴ میرزا مهدی خان استرآبادی که در کشورهای شرقی چاپ سنگی شده به آسانی به دست می آید. این جزوات حاوی مطالب سودمند بوده و برای دانشجو یان این دوره ضروری می باشند ولی عموماً خوب تدوین نشده و دست نوشته ها ناخوانا بوده و سبک نگارششان پیچیده و پر از تعقید است که البته در این مورد ما قبلاً گله هایی کرده ایم.

کیفیت ناپسند اغلب تواریخ عمومی فارسی — در مورد تواریخ عمومی این دوره،
از حبیب السیر^۵ (۱۵۲۳م / ۹۲۹ هـ. ق) خواند میر گرفته تا ملحقات رضاقلی خان بر روضة الصفا^۶، و ناسخ التواریخ^۷ لسان الملک و تاریخ کمیاب خلدبرین^۸ (۱۶۶۰ — ۶۱ —

۱. چاپ ارنست بیر، لیدن ۱۸۸۸. ب.
۲. مجمل التواریخ تألیف گلستانه، به تصحیح استاد فقید سید محمد تقی مدرس رضوی بچاپ رسیده است. ح.
۳. چاپ اسکارمان، لیدن ۱۸۹۱. ب.
۴. ذرة نادره با تصحیح و حواشی دکتر سید جعفر شهیدی چاپ شده است. ح.
۵. در چهار مجلد بچاپ رسیده است. ح.
۶. قبلاً از این کتاب مواردی بسیار نقل کرده ایم. ح.
۷. ناسخ التواریخ چاپ سنگی داشته و از روی آن چاپ سربی شده است. ح.
۸. از این کتاب قبلاً نام برده و شرح آن را داده ایم. ح.

(۱۷۰۱م) چیزی نمی‌توان گفت چرا که به استثنای حوادث مربوط به زمان مؤلفان از لحاظ دیگر دارای همان ارزش جزواتی هستند که تاکنون از آنها یاد شده و در مورد وقایع قرون پیشین خلاصه‌های خوب یا ناشی از تشخیص درست نمی‌دهند و یا به عبارت دیگر منابعی که از آنها استفاده کرده‌اند موثق نیستند. به علاوه آنها تواریخ مربوط به مردم ایران نیست بلکه درباره زندگی شاهان، شاهزاده‌ها و اشرافی است که مستبدانه بر آنها حکومت می‌کردند و برای به چنگ آوردن غنائم با یکدیگر نزاع می‌کردند. این کتابها گزارشهای ملال‌آوری از خونریزی‌ها، تعدی‌ها و غارت‌های بیهوده است.^۱ فقط پس از مطالعه دقیق و صبورانه می‌توان حقایقی از آنها به دست آورد که در مورد مسائل و مشکلات مذهبی، سیاسی و اجتماعی نکاتی را روشن کند به طوری که اگر همین نکات به دست مورخی چون ابن خلدون می‌افتاد بسیار استادانه با آنها برخورد می‌کرد.

نشانه‌های پیشرفت در عصر جدید — با اینهمه در عصر جدید نشانه‌هایی از پیشرفت به چشم می‌خورد. میرزا جانی کاشانی نگون‌بخت اگرچه بازرگانی بود فاقد تحصیلات در زمینه‌های ادبی کتاب *نقطة الکاف*^۲ را درباره تاریخ بابیه نوشت. او در سال ۱۸۵۲م (۱۲۶۸ هـ. ق) جزو اولین دسته مقتولین بابیه به شمار آمده و این شخص با زبانی ساده^۳ و عاری از تکلف که همواره چنین کتابهایی را غیرقابل تحمل می‌کنند کتاب فوق‌الذکر را نوشت؛ در حالی که کتاب *ناتمام تاریخ بیداری ایرانیان* تألیف ناظم الاسلام کرمانی^۴ با ذکر اسناد بیشمار و کوشش‌هایی برای نشان دادن نفوذ اشخاص در وقایع سیاسی به نظر نگارنده در سطح بالاتری از هر کتاب تاریخی دیگری که درشش یا هفت قرن اخیر نوشته شده قرار داد.

۱. مقایسه کنید با سخنان خردمندانه آقای وسنت اسمیت در این مورد در جزوه‌ای که ایشان درباره اکبر شاه منتشر کرده‌اند. صفحات ۳۸۶ — ۳۸۷. ب.

۲. در سال ۱۹۱۰م جزو جلد پانزدهم سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر گردید. ب.

۳. بخلاف نظر براون، نثر *نقطة الکاف* هم چندان ساده و عاری از تکلف نیست. ح.

۴. این کتاب هم به صورت چاپ سنگی در آمده و تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد شامل مقدمه ایست با ۲۷۳ صفحه؛ جلد اول آن در ۲۰ ذوالقعدة ۱۳۲۸ هـ. ق (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰م) به اتمام رسیده و تا هجرت صفری (دسامبر ۱۹۰۵م) ادامه دارد و حاوی ۲۵۶ صفحه است. جلد دوم آن در اواخر صفر ۱۳۳۰ هـ. ق (۱۸ فوریه ۱۹۱۲م) به پایان رسیده و شامل ۲۴۰ صفحه است. اما از اینکه احتمالاً این کتاب به پایان رسیده یا نه اطلاعی در دست ندارم. ب.

۵. زندگی نامه ها، سرگذشت های رجال به قلم خود آنان و سفرنامه ها

نویسندگان مسلمان همواره نسبت به زندگی نامه نویسی ابراز علاقه زیادی کرده اند و این نوع کتابها عموماً درباره زندگانی بزرگان از هر صنفی بوده، مانند کتاب وفیات الاعیان اثر ابن خلکان و روضات الجنات که در بخش های اخیر این کتاب از آن بسیار سود جسته ام. کتاب وفیات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی / ۶ هجری و کتاب روضات الجنات در اواخر قرن نوزدهم میلادی نوشته شده و هر دو کتاب به زبان عربی است؛ کتاب دیگر مجلد بزرگ ولی ناتمام نامه دانشوران به فارسی امروزی است که در حدود شش نفر از محققان آنرا تألیف نموده و جلد اول آن به سال ۱۸۷۹ م / ۱۲۹۶ ه. ق و جلد دوم آن به سال ۱۹۰۴ - ۵ م / ۱۳۱۲ ه. ق در تهران چاپ سنگی شده است.^۱ غالباً این نوع کتابها ویژه احوال طبقه خاصی از رجال می شود، چون وزراء، اطباء، شاعران یا علمای مذهبی. این کتابها به ترتیب جغرافیایی یا تاریخی نوشته شده و حقایق جغرافیایی و تاریخی در آن ترکیب شده است. دستورالوزراء خواندمیر^۲ بنا بر ماده تاریخی که در نام آنست در سال ۱۵۰۹ - ۱۰ م / ۹۱۵ ه. ق تألیف شده و نمونه ای فارسی از نوع اول است و درست در ابتدای دوره ای که مورد بحث ماست قرار می گیرد. اما در مورد اطباء و حکماء تاکنون هیچ کتاب فارسی ندیده ام که به پایه تاریخ الحكماء قفطی^۳ و عیون الانباء فی طبقات الاطباء^۴ ابن ابی اصیبعه برسد. هر دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی، یعنی دوره ای که از لحاظ نگارش زندگی نامه ها غنی بوده، نوشته شده است. از سوی دیگر، تذکره شعرا به زبان فارسی فراوان است، به ویژه در دوران های اخیر، یعنی از زمانی که سام میرزا پسر شاه اسماعیل با کتاب تحفه سامی^۵ (به متابعت تذکره الشعراء دولتشاه) خود به سال ۱۵۵۰ م / ۹۵۷ ه. ق این نوع

۱. نگاه کنید به مطبوعات و شعر ایران امروز، صفحات ۵ - ۱۶۶. ب.

۲. مقایسه کنید با صفحه ۳۳۵ زیو (B.M.P.C.). نگارنده نسخه جدیدی در وضعیت خوب در دست دارد که در آن نوشته شده آن نسخه در سال ۵۱ - ۱۸۵۲ م / ۱۲۶۸ ه. ق با اصل مقایسه شده و اکنون به شماره ۱۱. I. در دسترس است. ب.

دستورالوزراء به تصحیح سعید نفیسی چاپ شده است. ح.

۳. به تصحیح پروفیسور جولیوس لی پرت (Julius Lippert) (لایپزیک، ۱۹۰۳ م). ب.

۴. در دو مجلد در قاهره به سال ۱۸۸۲ م / ۱۲۹۹ ه. ق به چاپ رسیده. ب.

۵. تحفه سامی یکبار بکوشش وحید دستگردی و بار دیگر به تصحیح و کوشش رکن الدین همایون فرخ چاپ شده است. ح.

تذکره نویسی را رواج داد. سید نورالله شوشتری که به دستور جهانگیر و به تحریک سنی ها به سال ۱۶۱۰-۱۱۱۰ م / ۱۰۱۹ هـ. ق آنقدر تازیانه خورده که چشم از جهان فرو بسته و در میان هم مسلکان خود به شهید ثالث معروف شده^۱ نویسنده کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است این کتاب تذکره نمایندگان سرشناس تشیع، چه عرب و چه ایرانی، از هر دسته و طبقه از شاهان تا شاعران را آورده است. آثار البلاد^۲ زکریا بن محمد بن محمود القزوینی^۳ و کتاب فارسی هفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۶۱۹ م / ۱۰۲۸ هـ. ق) نمونه های ویژه کتابهای قدیم ترکیبی جغرافیایی زندگی نامه ای^۴ به حساب می آیند. جزوات مربوط به ایالات و شهرهای مختلف ایران نیز تقریباً فراوان است و عموماً شامل شرح حال بزرگان محلی است.

روضات الجنات^۵ - از کتاب های تذکره جدید فارسی به ویژه در فصل مربوط به علماء مذهبی استفاده های بسیار کرده ام و از جمله آنها کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات است. این کتاب جامع که باید بیشتر از این شناخته شود شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام، امامان و شاعران گذشته و حال است و مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیرزین العابدین الموسوی خوانساری است که آنرا در نیمه دوم قرن نوزدهم تألیف کرده است. نسخه چاپ سنگی شده اش (که البته طبق معمول فاقد فهرست است) به سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۶ هـ. ق در تهران به طبع رسیده. شرح احوال در آن به ترتیب حروف تهجی مرتب شده اما مؤلف در این کار وسواس به خرج نداده است و از اسامی کوچک چون احمد، علی، محمد و غیره استفاده شده که واضح است عموماً اشخاص را به اسم کوچک نمی خوانند. مثلاً کسانی که نامشان محمد است بخش اعظم آخرین و چهارمین جلد را تشکیل می دهند و صد و چهل و سه مقاله درباره شان نوشته شده است و شامل شرح حال علماء بزرگ شیعه چون کلینی، ابن بابویه و شیخ مفید و مورخینی از قبیل طبری و شهرستانی

۱. نگاه کنید به فهرست ریو (B.M.P.C.) صفحات ۷-۳۳۸. ب.

۲. آثار البلاد و نیز عجائب المخلوقات زکریا قزوینی، هر دو بچاپ رسیده است. ح.

۳. اف. وستنفلد (F. Wüstenfeld) متن عربی آنرا تصحیح کرد (گوتنگن، ۱۸۴۸ م) و سال بعد اثر دیگری از همین نویسنده به نام عجایب المخلوقات به چاپ رسید. ب.

۴. تذکره قسمت اعظم هفت اقلیم را تشکیل می دهد. اگر چه مولوی عبدالمقتدر نقدی بر این کتاب آغاز کرد که تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد فقط جزء اول آن (صفحه ۱۰ الی ۱۱۴) در کلکته به سال ۱۹۱۸ م به چاپ رسید، متأسفانه خود کتاب هنوز به صورت کامل چاپ نشده است. ب.

۵. پیش از این اشاره کرده ایم (حاشیه ۴ ص ۳۷۲) ترجمه فارسی آن کتاب در هفت جلد چاپ شده است. ح.

و دانشمندانی چون رازی و بیرونی؛ متفکرانی چون فارابی، غزالی و محی الدین ابن العربی و شاعران ایرانی چون سنائی، فریدالدین عطار و جلال الدین رومی می‌شود. در این کتاب هیچ نوع طرحی از قبیل تاریخی یا ترتیب دیگری رعایت نشده که از روی آن بتوان به آسانی شرح حال‌ها را یافت و دارنده کتاب ناچار است شخصاً اقدام به تهیه فهرست برای آن کند.

قصص العلماء — کتاب دیگری که همواره مدنظر نگارنده بوده و بارها به آن مراجعه کرده‌ام **قصص العلماء** محمد بن سلیمان تنکابنی است که به فارسی است و شرح حال علماء دینی در آن آمده است. این کتاب به سال ۱۸۷۳ م / ۱۲۹۰ هـ. ق تألیف گردیده و در آن تقریباً احوال صد و پنجاه نفر از علماء شیعه آمده است و اگر اطلاعات داده شده در آن صددرصد صحیح نیست، خواندنش به مراتب از **روضات الجنات** آسان‌تر است.

نجوم السماء و دیگر کتابهای تذکره علماء مذهبی — کتاب سودمند دیگری که به زبان فارسی نوشته شده و درباره همین موضوع است **نجوم السماء** میرزا محمدعلی است که به سال ۱۸۶۹ — ۱۲۷۰ م / ۱۲۸۶ هـ. ق به طبع رسیده و درباره حکماء شیعه قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم میلادی (یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هجری) است. همچنین دو جزوه ویژه به زبان عربی درباره علماء مذهبی بحرین و جبل عامل نوشته شده که نخستین آن **لؤلؤة البحرين** شیخ یوسف ابن احمد البحرانی است که در قرن هجدهم میلادی در منتهای درجه شهرت بوده و دیگر کتاب **امل الامل فی علماء جبل عامل** محمد بن حسن ابن علی ... الحر العاملی است که در قرن گذشته زندگی می‌کرده است.

خطاطان^۳ — لازم است ذکری از یک کتاب جدید تذکره که دارای امتیازات ویژه است به میان آید چرا که این کتاب با وجود اینکه نوشته یک ایرانی است ولی به زبان ترکی نوشته شده است. نام این کتاب **خط و خطاطان**^۴ است در تاریخ هنر خوشنویسی و

۱. نگارنده دو نسخه چاپ سنگی از این کتاب را در اختیار دارد؛ یکی برای بار دوم به سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۴ هـ. ق در تهران چاپ سنگی شده و دیگری به سال ۸ — ۱۸۸۹ م / ۱۳۰۶ هـ. ق در لکنه به چاپ رسیده است. ب.

۲. به سال ۵ — ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۳ هـ. ق در لکنه چاپ سنگی شده. ب.

۳. درباره خط و خطاطان به چهار جلد کتاب خوشنویسان تألیف دکتر مهدی بیانی و کتاب سهم ایرانیان در آفرینش خط، تألیف رکن الدین همایون فرخ، مراجعه شود. نیز به کتاب **اطلس خط** تألیف حبیب الله فضائلی باید مراجعه کرد. ح.

۴. نسخه بسیار نفیسی از این کتاب به سال ۷ — ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۵ هـ. ق در قسطنطنیه به چاپ رسید. ب.

طرفدارانش. مؤلف این کتاب دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که اواخر عمر خود را در قسطنطنیه گذرانده و عضو انجمن معارف یا آکادمی ترکیه بوده است.

زندگی نامه ها — آنچه که تاکنون ذکر شد گزیده‌ای از کتاب‌های مفید ولی گمنام در زمینه زندگی نامه است. برای اطلاع بیشتر از این کتابها می‌توان به فهرست‌های ریو، اته و دیگر فهرست‌های نسخه‌های فارسی مراجعه کرد. اما در مورد سرگذشت‌های شخصی می‌توان گفت که معروفترین آنها تذکره شیخ علی محزین است که یکی از منابع اولیه تاریخی هجوم افغانه و سقوط اصفهان به سال ۱۷۲۲م محسوب می‌شود.

سفرنامه ها — سفرنامه ها هم یک نوع ویژه سرگذشت شخصی به شمار می‌آیند و ناصرالدین شاه مرحوم به آن علاقه مخصوصی داشت. گزارش مأموریت فرخ‌خان^۱ امین‌الملک به لندن و پاریس در پایان جنگ ایران و انگلیس به سال ۸ — ۱۸۵۷ به قلم یکی از همراهانش میرزا حسین بن عبدالله نوشته شده ولی هیچگاه به چاپ نرسیده است.^۲ در انتهای این سفرنامه توصیفی از وزارت امور خارجه فرانسه و نهادهای دولتی این کشور شده است.

بستان السیاحه — کتاب با ارزش تر و متنوع تری که باید از آن نام برد بستان السیاحه حاجی زین‌العابدین شیروانی^۳ است که به سال ۱ — ۱۸۳۲م / ۱۲۴۷هـ. ق نوشته شده است. در سرگذشت شخصی کوتاهی زیر عنوان شماخی مؤلف به ما می‌گوید که در نیمه شعبان ۱۱۹۴هـ. ق (۱۵ اوت ۱۷۸۰م) متولد شده و در پنج سالگی او را به کربلا برده‌اند و از آن پس در آنجا سکونت کرده، سفرهای طولانی به عراق، گیلان، قفقاز، آذربایجان، خراسان، افغانستان، هندوستان، کشمیر، بدخشان، ترکستان، ماوراءالنهر، خلیج فارس، یمن، حجاز، مصر، سوریه، عثمانی آسیایی، ارمنستان کرده و هنگام مسافرت به ایران تهران، همدان، اصفهان، شیراز و کرمان را هم دیده است. او شیعه و درویشی از فرقه شاه نعمت‌اللهی بوده و از این طریق با علماء و عرفای سرشناس آشنا گردیده است. نویسنده

۱. سفرنامه فرخ‌خان امین‌الملک چاپ شده است. ح.

۲. نسخه خطی نگارنده به شماره K.7 در سال ۱۸۶۰م / ۱۲۷۶هـ. ق برای شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله نوشته شده و اینجانب آنرا جزو نسخ خطی شیندلر خریداری کرده‌ام. در مورد مأموریت فرخ‌خان، نگاه کنید به تاریخ ایران از سال ۱۸۰۰ الی ۱۸۵۸م، ارجی واتسن، ص ۴۵۶ et seq. ب.

۳. به سال ۲ — ۱۸۹۳م / ۱۳۱۰هـ. ق در تهران چاپ سنگی شده نگاه کنید به فهرست ریو (B.M.P.S.) صفحات ۹۹ — ۱۰۱ و کتاب Melanges et Extrait جلد سوم، صفحات ۵۰ — ۵۹. ب.

از روی آن چاپ، چاپ دیگری نیز شده که در دسترس است. ح.

شخصی است دارای هوشی سرشار و قدرت مشاهده‌ای بسیار و مشاهدات خود را هنگام مسافرت به صورت مسلسل ارائه نمی‌دهد بلکه آن را چنین تقسیم بندی می‌نماید:

باب اول در شرح حال حضرت خاتم النبیین، دخترش [حضرت] فاطمه و ائمه معصومین.

باب دوم حالات بعضی از علما، عرفا، حکما، شعرا و دانشمندان.

باب سوم در بیان بعضی مذاهب متشکته و عقاید مختلفه.

باب چهارم در بیان اسامی و جغرافی امصار و قراء واقعه در خطه ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالک عثمانی از شامات و مصر و غیره به حروف تهجی.

سیر در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است. گلشن در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست و هشتم در حرف یا.ء.

بهار شامل چهار گلزار:

۱. در تعبیر خواب

۲. نام برخی از مکانها که نویسنده هنگام مسافرت در آنها اقامت گزیده

۳. حکایات مختلفه در مورد اشخاص معروف

۴. خاتمه

این کتاب شامل مطالب گوناگون در مورد شرح حال اشخاص و اطلاعات جغرافیایی است و چون برحسب حروف الفبائی تنظیم گردیده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب آمده استفاده از آن برای خواننده بسیار آسان است. نویسنده کتاب بسیار کنجکاو بوده و اگر چه نتوانسته به اروپا مسافرت نماید ولی از معاشرت با سیاحان اروپایی غفلت نورزیده و از طریق گفتگو با آنها از آداب و رسوم مملکتشان با خبر گردیده و زیر عنوان فرنگ (صفحات ۳۸۵-۳۸۷) ویژگی های کشورهای اصلی اروپایی را مورد بحث قرار داده و فرانسوی ها را در رده نخست، اتریشی ها را در درجه دوم و انگلیسی ها را سوم قرار می‌دهد؛ آنگاه گزارش مبسوطی از مذاکرات خود با یک نفر انگلیسی می‌دهد که او را مستر و کلیس^۱

۱. شاید منظور ولکنس Wilkins باشد که مفلوط شده است. ب.

Mr. Wiklis می‌نامد، و اظهار می‌دارد که با او در عظیم آباد آشنا شده است. همچنین در قسطنطنیه با سفیر اتریش آشنا می‌گردد و سفیر مزبور از وی دعوت می‌نماید تا به کشورش مسافرت کند ولی چنین نتیجه‌گیری می‌کند «چون هیچ فایده روحانی بر این سفر مترتب نبود نپذیرفتم.» بخش با ارزش‌تر کتابش عبارت است از گزارشی در مورد ادیان و فرق مختلف آسیایی و در این بخش در خلال مطالب دیگر درباره زردشتیان، مزدکیان، یهودیان، مسیحیان، هندوها، صوفیه و غلات شیعه بحث می‌کند.

در اینجا غیرممکن است که از تمام کتابهای نفیس مرجع، تاریخی، زندگی‌نامه‌ای و جغرافیایی که از نیمه قرن نوزدهم (قرن سیزدهم هجری) در ایران نوشته شده ذکر به میان آورم. درست است که بسیاری از آنها از کتابهای قدیمی عربی و فارسی استخراج و تلخیص و تألیف شده ولی در برخی از آنها مطالبی تازه یافت می‌شود که در جای دیگر نمی‌توان آنها را یافت. فقط باید مطالبی درباره ویژگی‌های این نوع نوشته‌های اخیر و جهان کتاب در ایران امروز گفت.

معمولاً دانشجویان اروپایی که به تحصیل زبان و ادب فارسی می‌پردازند، اگر در ایران زندگی نکرده باشند عادت دارند در چهارچوب نسخه‌های خطی بیندیشند و به فهرست‌های بی‌نظیر دکتر ریواز نسخه‌های خطی موزه بریتانیا مراجعه کنند تا اطلاعات مربوط به تاریخ ادبی را از آنجا به دست آورند. اما پس از آمدن صنعت چاپ و چاپ سنگی به ایران، به ویژه پس از سال ۱۸۸۰ م (۱۲۹۷ هـ. ق) اهمیت کتب خطی روز به روز کمتر شده است زیرا کتابهای مهم‌تر یا در چاپخانه سنگی به طبع رسیده و یا از روی نسخه‌های اصلی حروف چینی شده‌اند. این نوع آثار چاپ و چاپ سنگی شده تاکنون باندازه آثار خطی قدیمی مورد توجه قرار نگرفته و غالباً امکان‌پذیر نیست اطلاعات درستی در مورد نویسندگان و مندرجات این کتابهای جدید به دست آورد. اخیراً انتشار فهرست کتابهای فارسی چاپ شده موزه بریتانیا توسط آقای ادواردز^۱ گام بزرگی در پیشرفت هدف‌های سابق به شمار می‌آید، اما یادداشت‌های مربوط به کتابها در این فهرست بسیار کوتاه بوده و عموماً چیزی درباره نویسندگان این کتابها نمی‌گوید و فقط کلیاتی درباره آثارشان بیان می‌کند. آنچه لازم است یک فهرست استدلالی^۲ کتابهای فارسی است که در قرن اخیر نوشته شده و

۱. لندن ۱۹۲۲ م: ۹۶۸ ستون. آثار برحسب نام نویسنده مرتب شده اما یک فهرست کلی القاب و یک فهرست موضوعی هم در آن یافت می‌شود. ب.

2. catalogue raisonné

در ایران به طبع رسیده یا چاپ سنگی^۱ شده است، چرا که تهیه صورت کتب فارسی که در ترکیه، مصر و هندوستان چاپ شده، به دلائلی که بزودی ارائه خواهیم داد، آسان تر است. حقیقت امر اینست که بازار کتابهای فارسی بسیار آشفته است. در ایران ناشر یا کتابفروش باثباتی وجود ندارد و فهرست کتابهای منتشر شده در اختیار علاقه مندان قرار نمی گیرد. اکثر کتابها دارای قیمت معین یا محل معین برای فروش نیستند و اکثرشان فاقد شماره صفحات می باشند؛ به ندرت اتفاق می افتد کتابی دارای فهرست اعلام یا فهرست مندرجات باشد. غالباً کتابهایی که در چند جلد چاپ می شوند در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر می کند و حتی موضوعش هم عوض می شود و نویسنده هم اغلب تغییر نام می دهد. برای نمونه یکی از چند کتابی را که به نام میرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغه ای ملقب به حاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده نام می بریم در حالی که خود میرزا محمد حسن خان^۲ لقب های صنیع الدوله، مؤتمن السلطان، و اعتماد السلطنه داشته و قبل از هر چیز نمی توان گفت که واقعاً این کتابها را صنیع الدوله نوشته باشد^۳ و گویند که وی محققان تنگدست را مجبور می کرده این کتابها را بنویسند و سپس عنوان نویسنده را به خود اختصاص می داده^۴ که البته این کار سزاوار سرزنش است اگرچه وادار کردن محققان به نوشتن آنها قابل اغماض می تواند باشد. وی در سال ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ. ق نخستین جلد مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیایی شهرها و قصبات ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یا قوت بوده و شامل چهار حرف اول حروف الفبا (ا الی ت) می باشد نوشت. ظاهراً این جلد دوبار چاپ شده؛ چاپ اول با ذکر تبریز پایان می یابد و دارای ۳۸۸ صفحه است و چاپ دوم که یک سال بعد چاپ شده (۱۸۷۷ م / ۱۲۹۴ هـ. ق) با ذکر تهران خاتمه یافته و شامل ۶۰۶ صفحه است. نویسنده پس از اینکه به تهران وارد می شود، ظاهراً از جغرافیا خسته می شود و تصمیم می گیرد به نوشتن کتاب درباره

۱. این وضع مربوط به زمان ادوارد براون است که تازه صنعت چاپ در ایران دایر شده بود، و بعداً در صنعت چاپ و انتشار کتب و نظم و ترتیب کتابها تحول عظیم پیدا شده، در صفحات بعد نیز به آن اشاره خواهیم کرد. ح.
۲. برای شرح حالش رک: وفیات معاصرین در مجله یادگار، و تاریخ رجال ایران، مقدمه روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، بکوشش ایرج افشار و مآخذ دیگر. ح.
۳. در این باره سخن بسیار است، رک: وفیات معاصرین و نظر محمد قزوینی درباره اعتماد السلطنه محمد حسن خان، و دفاع از محمد حسن خان بقلم محبوبی اردکانی و هم چنین نوشته دکتر عبدالحسین نوائی در مقدمه ج ۱ مرآت البلدان. نیز راجع به اعتماد السلطنه و انتقاد آثارش رک: مقدمه روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه بکوشش ایرج افشار. خ.
۴. نگاه کنید به مطبوعات و شعر ایران امروز نگارنده، صفحات ۱۵۶ و ۱۶۴-۱۶۶. ب.

سلطنت شاه وقت یعنی ناصرالدین شاه پردازد و به پایان هر جلد یک تقویم و کتابچه راهنما در خصوص اوضاع دربار بیفزاید. جلد دوم این کتاب شامل وقایع پانزده سال اول سلطنت ناصرالدین شاه (۲۹۸ ص) می شود البته بجز تقویم مربوط به سال چاپ (۱۸۷۸ م / ۱۲۹۵ هـ. ق) که خود شامل ۴۵ صفحه است. جلد سوم به همین منوال ادامه می یابد و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲۶۴ صفحه شرح داده و تقویم آن شامل ۵۰ صفحه می باشد. در اینجا به نظر می رسد که نویسنده به یاد نقشه اصلی اش افتاده و در جلد چهارم به نوشتن فرهنگ جغرافیایی با دو حرف دیگر از حروف الفباء (ث و ج) ادامه می دهد ولی در این نقطه دوباره به وقایع نگاری رجعت می کند و شمه ای از وقایع سال تألیف (۱۸۷۹ م / ۱۲۹۶ هـ. ق) را ذکر نموده و تقویم سالیانه را به آن می افزاید. به علاوه برای جشن گرفتن این آشتی جغرافیا و تاریخ ناگهان قطع کتاب را (از $\frac{1}{2} \times 10 \times \frac{3}{4}$ اینچ به $\frac{1}{2} \times 13 \times \frac{1}{4}$ اینچ) افزایش می دهد.

در این موقع به نظر می آید که نویسنده از مرآت البلدان^۱ خسته شده است چون پس از یکسال استراحت چاپ کتاب جدیدی را به نام منتظم ناصری^۲ آغاز می کند و از این کتاب سه جلدش در سال های ۱۸۸۱-۱۸۸۲ / ۳-۱۲۹۸-۱۳۰۰ هـ. ق به چاپ می رسد. از این سه جلد نگارنده فقط جلد های اول و سوم را در اختیار دارد. جلد اول شامل خلاصه ای از تاریخ اسلام از سال ۱ الی ۶۵۶ هجرت (۶۲۲-۱۲۵۸ م) یعنی تاریخ خلفا (صفحات ۳ الی ۲۳۹) به ضمیمه وقایع مهم ایران و اروپا در سال شمسی که آغازش ماه مارس ۱۸۸۰ م بوده (ص ۵۷ الی ۲۳۹) به علاوه تقویم و کتابچه راهنمای دربار (شامل ۴۲ صفحه) می باشد. جلد سوم شامل تاریخچه حکومت وقت یعنی قاجاریه از سال ۱۷۷۹ م / ۱۱۹۴ هـ. ق تا سال ۱۸۸۲ م / ۱۳۰۰ هـ. ق است و مجدداً تقویم سال آخر به آن افزوده شده است.

مطلع الشمس ۱۸۸۴-۸۶ م (۳-۱۳۰۱ هجری) — سال بعد همان نویسنده تألیف جدیدی را در سه مجلد به نام مطلع الشمس آغاز می کند. در آغاز کتاب از اینکه مرآت البلدان ناتمام مانده به طور سرسری عذرخواهی می کند. بعد اضافه می نماید که چون دو حرف بعدی از حروف الفباء (ح و خ) است و چون خراسان، مهم ترین استان، با حرف دوم

۱. مرآت البلدان در چاپ جدید با مقدمه و تصحیح بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی در چهار جلد بزودی منتشر خواهد شد.

جلد اول آن نیز بکوشش سپانلو با چاپ سریبی منتشر شده است. ح.

۲. سه جلد منتظم ناصری بکوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی چاپ شده. ح.

آغاز می‌شود، و چون اعلیحضرت ناصرالدین شاه که نویسنده ازبندگان وفادار اوست و کتاب کنونی و کتابهای دیگرش به او اهداء شده در آن زمان سفری به آن ایالت کرده تا مرقد مقدس امام رضا را در مشهد زیارت کند، بنابراین تصمیم گرفته است این کتاب را وقف شرح آن ایالت کند و چون آن ایالت در شرق قرار دارد نام کتاب *مطلع الشمس* انتخاب شده است. در جلد اول کتاب (به سال ۱۸۸۴ م / ۱۳۰۱ هـ. ق به چاپ رسیده) وضع جاده تهران - مشهد را از طریق دماوند، فیروزکوه، بسطام، بجنورد و قوچان توصیف کرده و گزارش مبسوطی از این اماکن همراه با شرح منازل بین راه می‌دهد. جلد دوم (به سال ۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ هـ. ق به چاپ رسیده) گزارش مشروحی است از مشهد و ابنیه و تاریخچه‌اش از سال ۱۰۳۶ م / ۴۲۸ هـ. ق الی ۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ هـ. ق و احوال بزرگانی که در آن شهرزاده شده‌اند و جزوهای درباره‌ی امام هشتم علی‌الرضا [ع] و در پایان (صفحات ۴۶۹ الی ۵۰۰) فهرست گرانبهای از کتابهایی که در کتابخانه آستانه وجود دارد. در میان این همه اطلاعات محلی (در صفحات ۱۶۵ الی ۲۱۶) متن خاطرات شاه تهماسب چاپ شده که در فصل قبلی از آن استفاده‌های فراوان نموده‌ایم. جلد سوم (به سال ۱۸۸۶ م / ۱۳۰۳ هـ. ق چاپ شده) شامل گزارشی است از مراجعت شاه از طریق معمولی زوار نیشابور، سبزوار، شاهرود، دامغان و سمنان همراه با توصیف کامل این شهرها و منازل بین راهش و شرح حال بزرگانی که در هریک از این شهرها زندگی می‌کرده‌اند. سالنامه و راهنمای دربار و ویژه آن سال در پایان هر جلد آمده و ناگفته نماند که بهای هر جلد در صفحه آخر دوازده قران ذکر گردیده که معادل حدود هفت شیلینگ است.

دیگر آثار این نویسنده - از این روی اکثر تألیفات بی‌شمار محمدحسن خان شامل سالنامه و ویژه آن سال است که در آخر هر جلد قرار داده شده و عدد صفحاتش با کتاب فرق دارد. اما تذکره‌هایی که درباره‌ی زنان و الامقام مسلمان نوشته و خیرات حسان نام دارد و در سال‌های ۱۸۸۷ - ۹۰ م / ۱۳۰۴ - ۷ هـ. ق در سه جلد به چاپ رسیده فاقد این سالنامه است ولی در آخر کتاب *المآثر والآثار* (که به سال ۱۸۸۸ - ۸۹ م / ۱۳۰۶ هـ. ق به چاپ رسیده) که در شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه یافت می‌شود. ناگفته نماند که این کتاب اخیر برای دانشجویان تاریخ، تذکره، و کسانی که مایل به آشنایی با سیر تکاملی ایران مدرن تا تاریخ نشر این کتاب هستند بسیار با ارزش است.

گنج دانش «حکیم» - نویسنده دیگری به نام محمدتقی خان معروف به

«حکیم» اقدام به نوشتن کتاب فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی کرده و در سال ۱۸۸۷-۸۸ م / ۱۳۰۵ هـ. ق آنرا زیر عنوان گنج دانش انتشار داده. این کتاب دایرة المعارف کاملی از اسامی اماکن و شهرهای ایران است و مشتمل بر ۵۷۴ صفحه بزرگ می باشد. یکی از محاسن این کتاب آنست که نویسنده در آغاز فهرست مفصلی از منابع و مآخذ که در تألیف کتاب از آنها سودجسته، داده است. در این فهرست تعدادی آثار اروپایی (از جمله کتابهای یونان باستان) ذکر گردیده است.

این کتابهای چاپ سنگی شده فارسی، با وجود نواقصی که دارند عموماً دارای کیفیت بالایی از نظر چاپ و صحافی است و به علاوه خوانایی روی کاغذ اعلی چاپ شده است. برخی از آنها چون خط و خطاطان میرزای سنگلاخ و کتاب نفیس مثنوی همراه با فهرست کشف الأبیات چاپ علاءالدوله واقعاً دلپذیر است و بسیار بر کتابهای چاپ سنگی شده در هندوستان رجحان دارند. اما به زحمت می توان در اروپا این کتابها را به دست آورد و در خارج از تهران، تبریز و شاید اصفهان یافت نمی شود. حتی مجموعه موزه بریتانیا نیز ناقص است ولی در عوض مجموعه نگارنده که قبلاً در ایران خریداری شده است^۱ تا حدودی کامل است زیرا که تعدادی کتاب از دو کتابخانه معتبر کتابهای فارسی به آن افزوده ام؛ یکی کتابخانه شارل شفر و دیگری کتابخانه سرهوتم شیندلر. چنانکه قبلاً گفته شد تاکنون چنین خدمات ارزنده ای نسبت به تحقیقات ایران شناسی، چون فهرست نویسی و شرح این نسخ چاپ سنگی شده، و توزیع آنها در بازارهای کتاب اروپایی انجام شده است. چون با دستگاه های ساده ای می شود کتابها را چاپ سنگی کرد و انجام این کار نیازی به هیچ گونه مهارت یا صرف پول زیاد ندارد، کتاب دوستان و محققان نسبتاً تهی دست به این کار مبادرت می نمایند و با تعداد بسیار کم این کتابها را عرضه می کنند که بلافاصله نایاب می شود و به این جهت بسیاری از کتاب های چاپ سنگی شده را باید در ردیف نسخ خطی قرار داد نه در ردیف کتابهای نادر و کمیاب چاپی^۲.

۱. برای اطلاع از فهرست کتابهایی که در پیاپی ۱۸۸۸م در ایران خریداری کرده ام نگاه کنید به کتاب یکسال در میان ایرانیان نگارنده، صفحات ۵۵۴-۵۵۷. ب.

۲. مقایسه کنید با صفحه ۵۵۱ کتاب یکسال در میان ایرانیان که در زیر نویس قبلی به آن اشاره شده است. ب.

فصل دهم

مهم ترین پیشرفت های سال های اخیر

تأثیرات تجددطلبی^۱ — کوشیده ام نشان دهم که در سلسله قاجاریه، به ویژه از نیمه سده نوزدهم، انواع قدیمی ادبیات، چه منظوم و چه منثور، جانی تازه گرفته و نه تنها رو به انحطاط ننهاد، بلکه به چنان مرتبه بلندی رسیده که در چهار قرن اخیر (تقریباً از سال ۱۵۰۰ الی ۱۹۰۰م)، که موضوع بحث کتاب حاضر است، به آن نایل نشده بود. اکنون باید سه یا چهار نوع پیشرفت اخیر را که اول از همه میرزا محمدعلی خان «تربیت» مؤلف واقعی

۱. راجع به تحولات ادبی و تجددطلبی به کتب چند از جمله سبک شناسی بهار و از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور و تاریخ ادبیات دکتر شفق و مخصوصاً مقالات عباس اقبال در مجله یادگار، و سایر مقالات در همان مجله مراجعه شود. هم چنین دوره قدیم مجله آینده و مجلات و کتب دیگر درباره تاریخ و فرهنگ و علوم معاصر ایران. هم چنین تحول شعر فارسی تألیف زین العابدین مؤتمن فصلی درباره عصر قاجاریه و دوره بازگشت ادبی و ترقی ادب در آن دوره دارد (ص ۱۷۸ بعد). در کتاب آفاق غزل فارسی تألیف دکتر صبوری نیز بخش هشتم مربوط به دوره بازگشت و بخش نهم مربوط به غزل معاصر است (ص ۶۳۳ بعد). مجلات یادگار، ارمغان، یغما، سخن درباره ادب معاصر (نثر و نظم) مقالات سودمند و جامع دارند. راجع به شعر و نثر فارسی معاصر نیز بحث های فراوان در کنگره ها و مجامع ادبی و تحقیقات ایرانی انجام گرفته و خطابه هایی عرضه شده که همه در مجموعه سخنرانیها و مقالات آن کنگره ها و مجامع درج شده و انتشار یافته است. درباره نثر فارسی کتب زیاد منتشر شده، و راجع به شعر معاصر، سنتی و کلاسیک و شعر نو هم مخصوصاً بعد از نیما، باید به مجموعه های اشعار و دیوانها و دفترهای شعر و مقدمه های آنان مراجعه کرد. مقالات و نوشته های مربوط به نقد شعر و نثر معاصر هم بسیار انتشار یافته که همه قابل توجه و مطالعه است و در دسترس علاقه مندان قرار دارد. ح.

کتاب مطبوعات و شعر ایران امروز (صفحات ۱۵۴-۱۶۶) نگارنده به آنها «عوامل تجددآور در مطبوعات فارسی غیر از مجلات و روزنامه‌ها» می‌گوید، ذکر کنیم.

دارالفنون - او از میان همه اینها اهمیت ویژه‌ای برای کتابهای علمی مختلف قائل است که زیر نظر یا بوسیلهٔ معلمان اروپایی در دارالفنون و مدارس نظامی و سیاسی تهران از سال ۱۸۵۱م به بعد نوشته شده، و نیز ترجمه‌های فارسی کتاب‌های اروپایی (به ویژه از فرانسه) در زمینه‌های گونه‌گون را مهم می‌شمارد؛ کتابهایی چون نمایشنامه‌های مولیر و قصه‌های ژول ورن که علت ترجمهٔ آنها علاقهٔ روزافزون به اروپا و عشق به فراگیری زبانهای اروپایی بوده. ایشان فهرستی از چنین کتابها و تألیفات مشابه آنها که ایرانیان در حال و هوای این آثار خارجی نوشته بودند، مشتمل بر صد و شصت و دو جلد ارائه می‌دهند که کسان علاقه‌مند به این نوع مسائل باید به آن مراجعه نمایند. انقلاب سال ۱۹۰۶م (۱۳۲۴ هـ. ق) [مشروطیت] که پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینهٔ روزنامه‌نگاری به همراه آورد و ازدیاد امکانات چاپ در اثر این پیشرفت، این جنبش را برانگیخت و اگرچه مشکلات و مصیبت‌های جنگ جهانی تا حدودی جلو آنرا گرفت ولی اخیراً چنین به نظر می‌رسد که دوباره نیروی تازه گرفته باشد. اکنون آنچه را که می‌خواهیم بگوییم در سه بخش خلاصه می‌شود؛ تأثر، قصه و مطبوعات، بطوری که دو بخش نخست به اختصار بیان خواهد شد.

تأثر^۱

تنها نوع بومی تأثر [در ایران] در ارتباط با سوکواری‌های ماه محرم است که در فصل قبل دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم و حتی در مورد این نوع نمایشنامه‌ها هم نمی‌شود به یقین گفت که صد درصد از تأثیرات اروپایی به دور بوده است. دست کم سه نمایشنامهٔ مولیر به نامهای طیب اجباری، میزانتروپ و دیگری به نام خر که به نظر نگارنده تی‌اتر L'Etourdi باشد به فارسی ترجمه شده است ولی نسخه‌های این ترجمه‌ها نایاب بوده، و در میان مردم زیاد رواج

۱. دربارهٔ تأثر در ایران، به بنیاد نمایش در ایران تألیف ابوالقاسم جنتی عطائی و نیز دو جلد کتاب ادبیات نمایشی در ایران تألیف جمشید ملک‌پور از انتشارات توس، و سیری در صد سال تأثر در ایران تألیف هیوا گوران انتشارات آگاه مراجعه شود.

در کتاب بنیاد نمایش در ایران (ص ۹۰ تا ۱۲۳) فهرست الفبائی نمایشنامه‌های ترجمه یا نوشته و اجرا شده و بجاپ رسیده درج شده است. ح.

نداشته است. نگارنده فقط نسخه‌ای از میزانتروپ را در اختیار دارد که در چاپخانه تصویر الأفکار قسطنطنیه به سال ۱۸۶۹ — ۷۰م / ۱۲۸۸ ه. ق به چاپ رسیده و نام کتاب گزارش مردم‌گریز ترجمه شده است. قهرمانان نمایش همگان خلق و خوی ایرانی دارند و متن ترجمه به شعر است و کاملاً با متن اصلی مطابقت می‌کند، اما گاهی به جای اصطلاحات یا ضرب‌المثل‌های فرانسوی اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی به کار برده شده است. برای نمونه ترجمه آزادی را که از “Vieille Chanson” در پرده اول، صحنه دوم شده ذکر می‌کنیم:

“Silekoi mavait donné

Paris, Sa grand' ville,

Et qu'il me fallût quitter

L'amour de ma mie

Je dirais au roi Henri

Reprenez Votre Paris,

J'aime mieux ma mie, ogail

J'aime mieux ma mie”

گربیک موی ترک شیرازی،

بدهد پادشاه بمن شیراز،

گویم ای پادشاه گرچه بود،

شهر شیراز شهر بی انباز،

ترک شیراز کافی است مرا،

شهر شیراز خویش بستان باز،

اگر اشعار فارسی زیر را با پرده دوم صحنه هفتم متن اصلی مقایسه کنیم آنگاه می‌توانیم تا حدودی از روش مترجم آگاه گردیم. اشخاص بازی عبارتند از مونس (به جای Acaste)، فتینه (به جای Céliméne)، لیلا (به جای Eliante)، ناصح (به جای

Alceste)، نعیم بیگ (به جای Philinte) و فراش (به جای یکی از پاسداران Maréchaussée):

مونس: (به پیش فراش می‌رود) ... چه هست فرمایش بیا ببینم!

فراش: دارم دو حرف با سرکار.

مونس: توان دو حرف خودت را کنی بلند اظهار.

فراش: رئیس دیوان آن را که بنده ام فراش، مرا بدست بدادست حکم حاضر باش تا بتو...

مونس: بکه؟ بمن؟

فراش: آری بتو،

مونس: برای چه کار،

فراش: بحرف مفت (امیدی) و حضرت سرکار،

فتینه به ناصح: چسان؟

ناصر: امیدی و او گشته اند دست و بقل،

بچند شعر که نگذاشته است وقع و محل،

کنون ز پیش بخواهند بست واره کار،

مونس: من و مداهنه هرگز نمی‌کنم اقرار،

ناصر: ولیک حکم چنین رفته هین بجنب از جا،

مونس: میان ما چه بخواهند داد صلح و صفا،

بحکمهای بزرگان مگر بود تنسیق،

که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق،

از آنچه گفته ام انکار نیست زان مرجو،

بد است هرچه بخواهی

ناصر: ولیک مضمون نو

مونس: نمی‌توان گذرم شعرها پر و پوچ است،

ناصر: قبول رأی تو خواهند و جای خواهش هست،

برود!

مونس: می‌روم اما نمی‌توان ابداً

ز رأی خویش بگردم

ناصر: برو تو خود بنما،

مونس: مگر بحکم شهی خاص گردد و منسوب،

که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب،

وگرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند،

بیاید اینکه چنین شاعران بدار کشند.

(به نعمان بگ و نعیم بگ همین که دید می خندند)

حقیقه که چنین سخره هم نبود گمان،

که بوده باشم و هستم یکان!

ناصر: روان شوهان،

فتینه: کجا شما را باید...

مونس: روم ولی دردم

بیایم اینجا تا کش مکش برم از هم،

در صفحه اول نسخه نگارنده هیچ اثری از نام مترجم و مقدمه دیده نمی شود. جای

شگفتی است که در همان سالی که ترجمه فارسی Le Misanthrope چاپ شد

(۱۸۶۹ - ۷۰ م / ۱۲۸۶ ه. ق) احمد وفیق پاشا ترجمه ترکی خود را از Le Mariage

Foree و Le Medecin malgré lui و George Dandin را به چاپ رساند ولی

نمایشنامه Tartufe کمی بعد ترجمه شد.^۲

نمایشنامه های میرزا جعفر قراچه داغی - در سال ۱۸۷۴ م / ۱۲۹۱ ه. ق در

تهران کتابی در یک جلد حاوی هفت نمایشنامه فارسی همراه با مقدمه ای درباره ارزش

تربیتی صحنه بازی، اثر میرزا جعفر قراچه داغی با چاپ سنگی منتشر گردید. این

نمایشنامه ها را در اصل میرزا فتحعلی دربندی به لهجه ترکی آذربایجانی نوشته و در حدود

سال ۱۸۶۱ م در تفلیس به چاپ رسانیده بود. پنج تایی آن همراه با واژه نامه، حواشی و در

بعضی موارد با ترجمه در اروپا تجدید چاپ شده، این نمایشنامه ها عبارتند از (۱) وزیر لنگران

همراه با متن اصلی، ترجمه، فهرست واژه ها و حواشی توسط دابل یو. اچ. دی. هاگارد و

جی. لوسترینج^۳ (لندن، ۱۸۸۲ م)؛ (۲) سه نمایشنامه کمدی ترجمه از لهجه ترکی آذری و

۱. ای. جی. دابلیو گیب تاریخ شعر عثمانی، جلد پنجم، ص ۱۴. ب.

۲. همان، ص ۵۹ و شماره ۱.

3. W.H.D. Haggard and G.le Strange

فارسی... با واژه‌نامه و حواشی توسط سی. باربیه دمینار و اس گوپار^۱ (پاریس، ۱۸۸۶م)؛ (۳) مسیوزوردان^۲ با ترجمه، حواشی و غیره، ویرایش ای. وارموند (وین و لایپزیک، ۱۸۸۹م). سه نمایشنامه کمدی که در بخش ۲ آمده عبارتند از خرس قلدر باسان، وکلای مرافعه و ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر. دو نمایشنامه دیگر که هنوز در اروپا چاپ نشده است عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه سراج^۳.

سه نمایشنامه اثر شاهزاده ملکم خان — سه نمایشنامه دیگر که تاریخ نگارش آنها برای نگارنده معلوم نیست اثر پرنس ملکم خان، وزیر سابق ایران در لندن است. بخش هایی از آنها به صورت پاورقی در روزنامه اتحاد تبریز به سال ۱۹۰۸م / ۱۳۲۶ ه. ق به چاپ رسیده، نسخه کامل آن از روی کتابی که در کتابخانه دکتر روزن^۴، دیپلمات و محقق معروف آلمانی وجود داشته به سال ۱۹۲۱ — ۲۲م / ۱۳۴۰ ه. ق توسط چاپخانه کاویانی در برلین به طبع رسیده. این نمایشنامه ها عبارتند از (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم خوزستان در ایام توقف وی در تهران به سال ۱۸۱۷م / ۱۲۳۲ ه. ق، (۲) طریقه حکومت زمان خان^۵ بروجردی در سنه ۱۸۲۰ — ۲۱م / ۱۲۳۶ ه. ق و (۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاه نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا.

روزنامه تیاتر^۶ — سرانجام به سال ۱۹۰۸م / ۱۳۲۶ ه. ق در تهران روزنامه ای به نام تیاتر دو هفته یک بار منتشر می شده که در آن نمایشنامه هایی به طنز از حکومت استبدادی انتقاد می کرده است. نگارنده فقط چند شماره ای از این روزنامه را در اختیار دارد که در آنها

1. Trois comédies traduites du dialecte Turc Ageri en Persan et publiées ... avec un glossaire e notes Par C.Batbier de Meynard et S.Guyard.

2. Monsieur Jourdan

۳. نمایشنامه «کیمیاگر» راج. لوسترینج در مجله سلطنتی آسیایی در سال ۱۸۸۶م (صفحات ۱۰۳ — ۱۲۶) ترجمه و چاپ کرد. نمایشنامه «یوسف شاه» در سال ۱۸۹۵م در همین مجله به ترجمه کلنل سرای. راس (صفحات ۵۳۷ — ۵۶۹) چاپ شد و متن همین نمایشنامه به سال ۱۸۸۹م بوسیله E. Sell در مدرسه به چاپ رسید. نگاه کنید به فهرست کتابهای فارسی موزه بریتانیا گردآوری شده توسط E. Edwards، به سال ۱۹۲۲م، صفحات ۲۰۷ — ۲۰۸. ب.

4. Dr. Rosen

۵. در کتاب بنیاد نمایش در ایران تألیف جنتی عطائی، بنقل از مجموعه آثار ملکم خان تدوین استاد محمد محیط طباطبائی (چاپ ۱۳۲۷ شمسی، تهران) بچاپ رسیده است. ح.

۶. این روزنامه به مدیریت میرزا رضاخان طباطبائی نائینی در ۱۹۰۷م (۱۳۲۶ ه. ق) انتشار می یافت، شماره اول آن در سه شنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۲۶ ه. ق چاپ و منتشر شده و در شماره اول آن نمایشنامه «شیخعلی میرزای حاکم ملایر و تویسرکان و عروسی او با دختر پادشاه پریان (کذا) مشتمل بر پنج پرده، بچاپ رسیده است (بنیاد نمایش در ایران، ص ۸۷، متن و حاشیه). ح.

بخشی از یک نمایشنامه به نام شیخ علی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و عروسی اوبا دختر پادشاه اجنه به چاپ رسیده است.

اینها آن دسته از نمایشنامه‌های فارسی است که نگارنده از وجودشان اطلاع دارد.^۱ همه این نمایشنامه‌ها کم‌دی است و همه‌شان به زبان طنز از حکومت یا اوضاع اجتماعی ایران انتقاد کرده‌اند. در نمایشنامه وزیر لنگران یک داستان نسبتاً ضعیف و معمولی عاشقانه با طنز درآمیخته ولی به‌طور کلی مبحث عاشقانه در این نمایشنامه‌ها وجود ندارد و هدف نویسنده اینست که تنفر خواننده را نسبت به روش‌های کهنه حکومت برانگیزاند. به عبارت دیگر این آثار نمایشی چون سیاحت‌نامه ابراهیم بیک که به زودی درباره اش سخن خواهیم گفت، بیشتر جنبه سیاسی دارند تا نمایشی. تقریباً هیچکدامشان اجرا نشده و هیچکدامشان نتوانسته‌اند تأثیری شبیه تأثیر نمایشنامه ترکی کمال بیگ موسوم به وطن یا خود سیلیسترا^۲ داشته باشند. به‌طور خلاصه در ایران نمایشنامه‌نویسی همانند عثمانی رواج نیافته است.

رمان

در ایران داستان‌هایی به سبک «الف لیل» یا حسین گُرد که عامه‌پسندتر و بومی‌تر است بسیار دیده می‌شود، ولی درباره آنچه که رمان می‌گویند در مقابل نمایشنامه کمتر می‌توان سخن راند. اخیراً دو اثر بسیار خوب در این زمینه توجه نگارنده را به خود جلب کرده است و البته در این اواخر این تمایل پیدا شده که نویسندگان از ایران عهد زردشت با شکوه و جلال یاد کنند چنانکه هر دو کتاب مربوط به دوران قبل از اسلام می‌شود. یکی مربوط به زمان سیروس و دیگری درباره عهد قباد و فرزند و جانشینش انوشیروان و مزدک مرتد است.

«عشق و سلطنت» رمانی تاریخی درباره عهد کورس — نگارش کتاب نخست (یا به عبارت دیگر جلد اول این کتاب، چرا که در شناسنامه کتاب آمده که قرار است جلد

۱. پس از نوشتن این قسمت به نمایشنامه کم‌دی کوتاهی برخورد کرده‌ام به نام جعفرخان از فرنگ آمده که حسن مقدم آنرا در تهران* منتشر کرده و در حدود دو سال قبل از آن در تهران اجرا شده بود. ب.

۲. «جعفرخان از فرنگ آمده» کم‌دی در یک پرده، ۱۳۰۱ شمسی، ناشر ایران جوان (بنیاد نمایش در ایران، ص ۹۷). ح.

۲. گیب (در جلد پنجم، ص ۱۵) به اختصار به برانگیخته شدن احساسات میهنی که در اثر اجرای این نمایشنامه «سرزمین آباء و اجدادی» که برای نخستین بار در تئاتر جدیق پاشا به روی صحنه آمده بود اشاره می‌کند. سلطان عبدالعزیز بسیار متغیر و مضطرب شده بود و کمال بیگ را به فاماگوستا (Famagusta) در قبرس تبعید کرد. ب.

دوم و سومى هم به چاپ برسد) به سال ۱۹۱۶م / ۱۳۳۴ هـ. ق پایان یافت و به سال ۱۹۱۹م / ۱۳۳۷ هـ. ق در همدان به چاپ رسید. عنوان آن عشق و سلطنت است و نویسنده اش شیخ موسى [نثرى] نامى است که مدیریت مدرسه دولتى «نصرت» را در همدان عهده دار بود و از روی لطفى که به نگارنده داشت در ماه ژانویه سال ۱۹۲۰م (جمادى الاولى ۱۳۳۷ هـ. ق) نسخه‌ای از آنرا برای من ارسال داشت. در مقدمه کتاب آمده است که «آن نخستین رمانى است که در ایران به سبک رمانهای اروپایى نوشته شده است. و مى‌توان گفت اولین رمانى است که در ایران با اسلوب مغرب زمین تألیف شده». هدف نویسنده این بوده که زمانى تاریخی بنویسد ولى اسامى خاص کتاب عموماً به تلفظ فرانسه نوشته شده نه به شکل فارسى باستان. مثلاً «میترا دات» (که صحیح آن مهرداد است)، «اکباتان» (اکباتانا که همان هاگماتانا یا همدان قدیم است). «اگرادات»، «ایسپاکو» (اسپاکو) و «سیاکزار» (به جای Cyaxares یا هواخشتارا)، اما کامبیزس (کامبوجیا) به شکل «کامبوزیا» که میانه هر دو صورت است نوشته شده. توصیف‌های طولانی صحنه‌ها و قهرمانان داستان و دیالوگ‌های فراوان در متن کتاب ظاهراً باید تقلیدی از نمونه‌های اروپایى باشد. خود داستان که مضمون آن هم عشق است و هم جنگ، اگرچه زیاد جذاب و تکان‌دهنده نیست ولى قابل خواندن است، لیکن پر از تاریخ سنوات، یادداشت‌های مربوط به باستان‌شناسی و اساطیر است و در آن مباحثات کسل‌کننده‌ای داخل شده که اکثراً براساس اطلاعات داده شده هرودت و اوستا است. بهیچوجه در کاربرد زبان باستانی و پرهیز از بکار بستن واژه‌های عربی کوششی نشده ولى نویسنده سعی بسیار کرده تا دچار اشتباهات فاحش تاریخی نشود. قسمتی از متن کتاب (ص ۲۴۷) در توصیف تهیه مقدمات ازدواج کورس است برای نشان دادن این نکته که تا چه اندازه سبک این کتاب با سبک کتابهای داستانی رایج در ایران متفاوت است کافی است:

«بلى این تهیه تهیه عروسی است، و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه با اقتدار پارس و مدی باشد، چه که امروز کسی جز او این قدر در نزد اهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی او را چون عیدی بزرگ دانسته و بازارها را زینت کرده و از صمیم قلب اظهار سرور و شادمانی نمایند.»

نمی‌دانم این رمان تاریخی تا چه اندازه در ایران شهرت و رواج داشته زیرا جز همان نسخه‌ای که مؤلف برای نگارنده ارسال داشته و همراه آن نامه‌ای به تاریخ ۴ صفر ۱۳۳۸

(۳۰ اکتبر ۱۹۱۹م) برای من فرستاده و خواهش کرده تا آنرا در تایمز بررسی و نقد کنم، نسخه دیگری از آن کتاب را ندیده‌ام. امیدوارم ایشان این شرح مختصر را که برای کتابشان نوشته‌ام بپذیرند چون این تنها کاری است که نگارنده می‌تواند در شناساندن این کتاب در اروپا به عنوان اثری آموزنده و سرگرم کننده برای هم‌وطنان وی بکند و یک نوع ادبی را که در ایران ناشناخته مانده معرفی نماید.

«دام گستران یا انتقام خواهان مزدک» – دومین رمان تاریخی که قبلاً درباره اش سخن رانیدیم به سال ۱۹۲۰ – ۲۱م / ۱۳۳۹ هـ. ق در بمبئی چاپ شده و نویسنده آن صنعتی زاده کرمانی و عنوانش «دام گستران یا انتقام خواهان مزدک» است و مانند کتاب قبلی ناتمام مانده چون به صفحه ۱۱۰ با این واژه‌ها پایان می‌پذیرد «جلد اول تمام شد» و هیچ معلوم نیست که نویسنده تا کجا می‌خواسته است داستان را دنبال کند و نگارنده هم هیچ اطلاعی ندارد که آیا قسمت‌های دیگرش چاپ شده یا نه. به طور کلی از لحاظ سبک کار بسیار شبیه «عشق و سلطنت» است ولی در آن اشتباهات باستان‌شناسی بیشتری دیده می‌شود مثلاً در صفحه ۱۰ تصویریری از شاه ساسانی بهرام گور داده که در زیر آن به خط میخی نوشته شده است!

شرلوک هلمس^۱ در ایران و ترکیه – قبل از اینکه از این بحث بگذریم باید حداقل از یک ترجمه فارسی درباره سه واقعه هنگام مأموریت شرلوک هلمس معروف یاد کنیم. مترجم آن میراسماعیل عبدالله زاده است که از متن روسی این اثر را به فارسی برگردانده و به سال ۱۹۰۵ – ۶م / ۱۳۲۳ هـ. ق در چاپخانه خورشید به چاپ رسانیده است. عناوین این سه واقعه عبارتند از: «واقعه نمایش طلایی»، «شرح حال چارلز اگوستس مینلورتن»^۲، و «ارباب ده». عنوان «هلمس» پس از آنکه به روسی ترجمه شده تبدیل به «خمس» یا «خومس» گردیده: از این لحاظ دکتر واتسن^۳ خوش اقبال تربوده. انشاء این وقایع بسیار روان است و برای مبتدیان زبان فارسی کتاب بسیار خوبی به شمار می‌آید به شرط اینکه بشود آنرا در بازار یافت که به نظر بسیار نامحتمل می‌آید. در عثمانی شرلوک هلمس موفقیت چشم گیری داشته و به یاد می‌آورم روزنامه فروشی در یکی از کشتی‌هایی که روی بغاز

1. Sherlock Holmes

۲. در متن اصلی نام آن «ماجرای ایل دورتاووز» Appledore Towers آمده است. ب.

3. Dr. Watson

بسیار حرکت می‌کرد، ترجمه ترکی «انگشت شست مهندس» را به نگارنده داد در حالی که می‌گویند سلطان عبدالحمید برای سرآرتور کونان دوویل^۱ احترام زیادی قائل بوده و او را مسئول پلیس مخفی کرده بود.

«سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ و علت عشق و شوق او به این کار» - مشکل است بگویم که سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ نوشته حاجی زین العابدین مراغه‌ای که بنا به قول میرزا محمدعلی خان تربیت^۲ در تسریع انقلاب [مشروطیت] ۱۹۰۵-۶م / (۱۳۲۴-۲۵ ه. ق) ایران سهم بسزایی داشته، واقعاً رمان به حساب می‌آید یا خیر. قهرمان داستان و ماجراهایش البته افسانه‌ای است ولی به حد بسیار کمی اغراق آمیز و حتی شاید بتوان گفت واقعی است. کتاب حاوی طنزی تلخ بر روش‌های حکومتی ایران و اوضاع اجتماعی این کشور است و نویسنده با دلتنگی به شرح وقایع پرداخته است تا با ایجاد عدم رضایت باعث به وجود آمدن انقلاب گردد. ایرانی‌ها نسبت به مزاح و شوخی حساسیت شدید دارند ولی به طور کلی نسبت به مردم اکثر کشورهای اروپایی خیلی بهتر می‌توانند آنرا تحمل کنند و بسیاری از اصلاح‌طلبان ایرانی از طنز بسیار سود جسته‌اند تا بتوانند منظوره‌اشان را بیان نمایند. این سیاحت‌نامه به سبک ساده و محکمی نوشته شده و انشاء آن بسیار خوب است و برای دانشجویی که می‌خواهد با زبان روزمره فارسی آشنا شود و اطلاعات عمومی و تا حدی افسرده‌کننده‌ای از اوضاع آن مرز و بوم پیدا کند، کتاب بهتری سراغ ندارم.

ترجمه فارسی حاجی بابا^۳ - در این ارتباط باید همچنین از ترجمه فارسی حاجی بابای موریه که کلنل دی. سی. فیلات^۴ آنرا به سال ۱۹۰۵^۵ در کلکته به چاپ رسانده

1. Sir Arthur Conan Doyle

۲. نگاه کنید به مطبوعات و شعر ایران امروز نگارنده، صفحات ۲۲ و ۱۶۴. متن فارسی آن در سه جلد، جلد اول در قاهره بدون تاریخ و جلد دوم در کلکته به تاریخ ۱۹۰۵م / ۱۳۲۳ ه. ق چاپ شده و ناگفته نماند که ظاهراً چاپ آن تا تاریخ ۱۹۰۷م به تعویق افتاده، جلد سوم در قسطنطنیه به سال ۱۹۰۹م / ۱۳۲۷ ه. ق به چاپ رسیده، نام نویسنده فقط در صفحه اول جلد سوم دیده می‌شود. ترجمه آلمانی آن توسط دکتر والتر شولتز Dr. Walter Schulzer در لایپزیک به سال ۱۹۰۳ ه. ق با عنوان: Zustande im heutigen persien wie sie das Reisebuch Ibrahim enthüllt. به چاپ رسیده. ب.

۳. راجع به حاجی بابا و ترجمه آن رک: پانزده گفتار تألیف مجتبی مینوی، و حاجی بابا جمال‌زاده از انتشارات مؤسسه امیرکبیر، تهران. ح.

4. Colonel D.C. Phillott

۵. نگاه کنید به صفحات هفتم و هشتم مقدمه انگلیسی این کتاب و همچنین رجوع کنید به کتاب انقلاب ایران نگارنده، صفحات ۳-۹۶. ب.

یاد کنم. مترجم فارسی این کتاب حاجی شیخ^۱ احمد روحی کرمانی با استعداد ولی بد اقبال است. این کتاب، همانند کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک، طنز هوشمندانه‌ای است درباره ایرانیان و چون نوشته یک خارجی است بیشتر طرف توجه قرار گرفته ولی بیشتر جزو آثار ادبی انگلیسی به‌شمار می‌آید تا فارسی. آنچه را که گفتنی بود در مقدمه‌ای که در صفحات ۸۰ الی بیست و سه کتاب برای یکی از ناشران موسوم به Methuen در سال ۱۸۹۵م نوشته‌ام و آنچه را که لازم است درباره مترجم فارسی و اثرش بگویم، کلنل فیلات به‌نحو بسیار شایسته‌ای در مقدمه متن فارسی نوشته است.

مطبوعات^۲

رواج چاپ در ایران — درباره روزنامه‌نگاری در ایران که در ظهور تجدد در آن کشور نقش بسیار مهمی را بازی می‌کرده در کتاب دیگر خود^۳ به تفصیل سخن رانده‌ام به طوری که در اینجا با خلاصه کردن نیاز به افزودن مطلب دیگری نیست. صنعت چاپ در حدود یک قرن پیش توسط عباس میرزا به ایران آمد و نخستین روزنامه فارسی در حدود سال ۱۸۵۱م (۱۲۶۷ ه. ق)، یعنی در سومین سال سلطنت ناصرالدین شاه منتشر شد.

پنج روزنامه مهم^۴ — طولی نکشید که روزنامه‌های دیگری نیز منتشر شد ولی

۱. طبق تحقیق دقیق مجتبی مینوی (پانزده گفتار، ص ۳۱۰-۳۱۱) مترجم اصلی حاجی بابا تألیف جیمز موریه، میرزا حبیب اصفهانی بوده، نه شیخ احمد روحی.

این مطلب را خود براون در مقدمه یک چاپ از متن انگلیسی سرگذشت حاجی بابا نوشته بوده، اما در متن تاریخ ادبیات (انگلیسی ج ۴، ص ۴۶۸) ترجمه کتاب را به شیخ احمد روحی نسبت داده و در ص ۴۵۰ ضمن شرح حال میرزا حبیب نیز ذکر از ترجمه او نکرده است.

نویسنده مشهور، محمدعلی جمالزاده، حاجی بابا را با مقدمه‌ای درباره ترجمه میرزا حبیب اصفهانی بوسیله مؤسسه انتشارات امیرکبیر بچاپ رسانده است و در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ سال سیزدهم مجله آینده (۱۳۶۶ شمسی) مقاله‌ای بعنوان «باز هم درباره حاجی بابا» نوشته و در آن مقاله ترجمه مقدمه جیمز موریه را بر چاپ دوم از جلد دوم «حاجی بابا در انگلستان» که بسال ۱۸۳۵ میلادی بچاپ رسیده، بخوانندگان عرضه داشته است که بکلی تازگی دارد.

در پایان مقاله هم از ترجمه دیگر حاجی بابا که بوسیله میرزا اسدالله انجام پذیرفته و در هندوستان چاپ شده، خبر داده و این اطلاع را از نامه آقای دکتر حسن شهیدی پزشک معروف خراسان بدست آورده است. ح.

۲. به تاریخ جراید و مجلات تألیف سید محمد صدر هاشمی مراجعه شود. هم چنین به کتاب از صبا تا نیما بخش مطبوعات مراجعه شود. ح.

۳. مطبوعات و شعر ایران امروز، کمبریج، ۱۹۱۴م. ب.

۴. راجع به این روزنامه‌ها به کتاب از صبا تا نیما مراجعه شود. ح.

چون از سوی دولت عرضه می‌شدند کاملاً بی‌رنگ و بوبوده و حتی در سالهای ۱۹۸۷-۸۸ م (۱۳۰۴-۱۳۰۵ ه. ق) که نگارنده در ایران بود تنها روزنامه قابل خواندن اخترنام داشت که به صورت هفتگی در استامبول به چاپ می‌رسید. تاریخ تأسیس این روزنامه ۱۸۷۵ م (۱۲۹۲ ه. ق) بود و در حدود بیست سال منتشر می‌شد. روزنامه قانون پرنس ملک‌خان در سال ۱۸۹۰ م (۱۳۰۷ ه. ق) برای نخستین بار در لندن چاپ شد ولی در نتیجه حملات شدیدی که به حکومت ایران، شاه و وزراء او می‌کرد نشر آن در ایران ممنوع شد. روزنامه حبل‌المتین برای نخستین بار به سال ۱۸۹۳ م (۱۳۱۰ ه. ق) در کلکته، ثریا به سال ۱۸۹۸ م (۱۳۱۵ ه. ق) در قاهره منتشر شد که روزنامه پرورش به سال ۱۹۰۰ م (۱۳۱۸ ه. ق) جای آنرا گرفت. اینها مهم‌ترین روزنامه‌های فارسی بودند که در خارج از کشور منتشر می‌شدند و تا سال ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ ه. ق) که انقلاب به ثمر رسید و جدال میان شاه و مجلس به اوج رسید روزنامه‌های مستقل و با نفوذی در ایران انتشار یافتند. از میان همه این روزنامه‌ها جالب‌تر از لحاظ ادبی عبارتند از صوراسرافیل، نسیم شمال، مساوات و نوبهار. نخستین، دومین، و چهارمین اشعار نغزی از دهخدا، سید اشرف گیلانی و بهار مهدی داشتند که نگارنده از آنها در مطبوعات و شعر ایران امروز خود استفاده کرده. ولی ستون چرند و پرند و روزنامه صوراسرافیل نیز از لحاظ تثرنویسی بسیار عالی و بکر بود که اکنون به ذکر دو نمونه از آن اکتفا می‌کنم چون تاکنون چیزی شبیه آنها در زبان فارسی ندیده‌ام. هر دو نمونه از دهخدا است و نخستین آن در شماره ۱ صوراسرافیل (۳۰ مه ۱۹۰۷ م / ۱۶ ربیع الآخر ۱۳۲۵ ه. ق)؛ و دومین در شماره ۲ (۶ ژوئن ۱۹۰۷ م / ۲۳ ربیع الآخر ۱۳۲۵ ه. ق) به چاپ رسیده است.

چرند و پرند^۱

«بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمدلله بتجربه بزرگی نائل شدم، و آن دواى ترک تریاک است، اگر این دوا را در هریک از ممالک خارجه کسی کشف می‌کرد ناچار صاحب امتیاز می‌شد، انعامات می‌گرفت، در همه روزنامه‌ها نامش بیزرگی درج می‌شد، اما چکنم که در ایران قدردان نیست!

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین

۱. مجموعه مقالات چرند و پرند بچاپ رسیده، مقالات دیگر دهخدا نیز بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی انتشار یافته است. ح.

آسانها نمی‌تواند ترک کند، علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی
بمرور زمان کم کند تا وقتی که بکلی از سرش بیفتد.

حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان می‌کنم که
ترک تریاک ممکن است باینکه اولاً در امر ترک جازم و مصمم باشند، ثانیاً
مثلاً یک نفر که روزی دو مثقال تریاک می‌خورد روزی یک گندم از
تریاک کم کرده دو گندم مُرفین بجای آن زیاد کند، و کسی که ده مثقال
تریاک می‌کشد روزی یک نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و
همین طور مداومت کند تا وقتی که دو مثقال تریاک خوردنی به چهار
مثقال مُرفین و ده مثقال تریاک کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد، بعد
از آن تبدیل خوردن مُرفین به آب دزدک مُرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ
وحدت بسیار آسان است، برادران غیور تریاکی من، در صورتی که خدا
کارها را این طور آسان کرده چرا خودتان را از زحمت حرفهای مفت مردم و
تلف کردن این همه مال و وقت نمی‌رهانید، ترک عادت در صورتی که باین
قسم بشود موجب مرض نیست و کار خیلی آسانی است،

و همیشه بزرگان و متشخصین هم که می‌خواهند عادت زشتی از سر
مردم بیندازند همین طور می‌کنند مثلاً ببینید واقعاً شاعر خوب گفته است که
عقل و دولت قرین یکدیگرست، مثلاً وقتی که بزرگان ما فکر می‌کنند که
مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید
به زراعت گندم صرف کند و بخودش همیشه گرسنه باشد ببینید چه
می‌کنند،

روز اول سال نان را با گندم خالص می‌پزند، روز دوم در هر خروار
یک من تلخه، جو، سیاه دانه، خاک ارّه، یونجه، شن. مثلاً مختصر عرض
می‌کنم: کلوخ، چارکه، گلوله هشت مثقالی می‌زنند، معلوم است در یک
خروار گندم که صد من است یک من ازین چیزها هیچ معلوم نمی‌شود، روز
دوم دو من می‌زنند، روز سوم سه من، و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز
بشود صد من گندم صد من تلخه، جو، سیاه دانه، خاک ارّه، کاه، یونجه،
شن، شده است در صورتی که هیچ کس ملتفت نشده و عادت نان گندم
خوردن هم از سر مردم افتاده است،

واقعاً که عقل و دولت قرین یکدیگر است،

برادران غیور تریاکی من البته می‌دانید که انسان عالم صغیر است و

شبهات تمام به عالم کبیر دارد یعنی مثلاً هر چیز که برای انسان دست می‌دهد ممکن است برای حیوان، درخت، سنگ، کلوخ، در، دیوار، کوه، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست می‌دهد برای انسان هم دست می‌دهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جزو عالم کبیر، مثلاً این را می‌خواستم بگویم همان طور که ممکن است عادت را از سر مردم انداخت همان طور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر و عالم کبیر مشابهت تمام است، پس چه انسانی باشد که از سنگ و کلوخ هم کم باشد،

مثلاً یک مریضخانه حاجی شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند، تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه به یازده نفر مریض عادت کرد، همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسر ارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا می‌دانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی، حالا ببینید این پسر خلف ارشد با قوت علم چه کرد، ماه اول یک نفر از مریضها را کم کرد، ماه دوم دوتا، ماه سوم سه تا، ماه چهارم چهارتا، و همین طور تا حالا که عده مریضها به پنج نفر رسیده، و کم کم به حسن تدبیر آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت، پس ببینید که با تدبیر چطور می‌شود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که به یازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است می‌شود عادت را از سرش انداخت.» (دخو)

چرند و پرند، مکتوب شهری

کبلائی دخو! تو قدیمها گاهی بدرد مردم می‌خوردی مشکلی به دوستانت روی می‌داد حل می‌کردی، این آخرها که سروصدائی از تو نبود می‌گفتم بلکه تو هم تریاکی شده‌ای، در گوشه اطاق پای منقل لم داده‌ای اما نگو که تو ناقلائی حقه همان طور که تو صوراسرافیل نوشته بودی یواشکی بی خبر نمی‌دانم برای تحصیل علم کیمیا و لیمیا و سیمیا گذاشتی در رفتی به هند، حکماً گنج‌نامه‌ای هم پیدا کرده‌ای، در هر حال اگر سوءظنی در حق تو برده‌ام باید خیلی خیلی به بخشی عذر می‌خواهم، باز الحمدلله بسلامت آمدی جای شکرش باقی است چرا که خوب سروقتش رسیدی،

برای اینکه کارها خیلی شلوق بلوق است،

خدا رفتگان همه را بیامرزد خاک برایش خبر نبرد. در قاقازان ما یک ملاّ عینکعلی داشتیم روضه خوان، خیلی شوخ بود. حالا نداشته باشد با من هم خیلی میانه داشت وقتی که میرفت روضه بخواند اول یک مقدمه دور و درازی می‌چید، هرچند بی ادبی است می‌گفت مطلب این طور خرفهم تر می‌شود (در مثل مناقشه نیست) بنظرم می‌آید برای شما هم محض اینکه درست به مطلب پی ببرید یک مقدمه بچینم بد نیست،

در قدیم الاّیام در دنیا یک دولت ایران بود در همسایگی ایران هم دولت یونان بود، دولت ایران آن وقت دماغش پُر باد بود، از خودش خیلی راضی بود، یعنی بی ادبی می‌شود لولهنکش خیلی آب می‌گرفت، کبادۀ ملک الملوکی دنیا را می‌کشید، بلی آن وقت در ایران معشوق السلطنه، محبوب الدوله، عزیزالایاله، خوشگل خلوت، قشنگ حضور، ملوس الملک نبود، در قصرها هم سُرسره نساخته بودند، ملاّهای آن وقت هم چماق الشریعه، حاجب الشریعه، پارک الشریعه نداشتند، خلاصه آن وقت کالسکه الاسلام، میز و صندلی المذهب، اسب روسی الدین وجود نداشت، خوش آن روزها واقعاً که درست عهد پادشاه وزوزک بود، مخلص کلام، یک روز دولت ایران لشکرها را جمع کرد، یواش یواش رفت تا پشت دیوار یونان، برای داخل شدن یونان یک راه بیشتر نبود که لشکر ایران حکماً باید از آن راه عبور کنند، بلی پشت این راه هم یک کوچه آشتی گُنان مسجد آقا سید عزیزالله یعنی یک راه باریک دیگر بود ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود همینکه لشکر ایران پشت دیوار یونان رسید دید این یونانیهای بد ذات هفت خط با قشون جلوراه را گرفته اند، خوب حالا ایران چه خاک بسرش کند؟ برود چطور برود، برگردد چطور برگردد، مانده سفیل و سرگردان، خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است (ع) نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم الخ، از آنجا که باید کارها راست بیاید یک دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی یک نفر از آن جعفرقلی آقاها پسر بیگلر آقاها قزاق یعنی یک نفر غریب نواز، یک نفر نوع پرست، یک نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد، و همه جا پاورچین پاورچین آمد تا اردوی ایرانیان و گفت سلام علیکم خیر مقدم! خوش آمدید صفا آوردید، سفر بی خطر، ضمناً آهسته با انگشت شهادت آن کوچه آشتی گُنان را به

ایرانیها نشان داد، گفت ما یونانیها آنجا لشکر نداریم اگر شما از آن راه بروید می‌توانید مملکت ما را بگیرید، ایرانیها هم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاک یونان شدند،

حالا مطلب اینجا نیست، راستی تا یادم نرفته اسم آن غریب‌نواز را هم عرض کنم، هرچند قدری بزبان ما سنگین است اما چه می‌شود کرد، اسمش «افیالتس» بود، خدا لعنت کند شیطان را نمی‌دانم چرا هر وقت من این اسم را می‌شنوم بعضی سفرای ایران یادم می‌افتد، باری برویم سر مطلب، در آن وقت که جناب چکیده غیرت، نتیجه علم و سیاست، معلم مدرسه قزاقخانه، جناب میرزا عبدالرزاق خان مهندس بعد از سه ماه پیاده روی نقشه جنگی راه مازندران را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد، بیست نفر سه شبانه روز با هم نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم چیزی بعقلمان نرسید، حالا از همه بدتر خوش سلیقه هم هستند، می‌گویند لقبی که برای من می‌گیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد، از مستوفیها پرسیدم گفتند دیگر لقب بکر نیست، کتابهای لغت را باز کردیم، در زبان فارسی، عربی، ترکی، فرنگی از الف تا یا یک کلمه نیست که اقلاً ده دفعه لقب نشده باشد، خوب حالا چه کنیم؟ یعنی خدا را خوش می‌آید این آدم همین طور بی لقب بماند،

از آنجا که کارها باید راست بیاید یک روز من در کمال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم همینکه کتاب را باز کردم در صفحه دست راست سطر اول دیدم نوشته است «از آن روز بعد یونانیها به افیالتس خائن گفتند و خونس را هدر کردند» ای لعنت بشما یونانیها مگر افیالتس بشما چه کرده بود که شما او را خائن بگوئید، مگر مهمان‌نوازی در مذهب شما کفر بود؟ مگر به غریب پرستی شما اعتقاد نداشتید؟ خلاصه همینکه این اسم را دیدم گفتم هیچ بهتر از این نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاق خان لقب بگیریم، چرا که هم بکر بود هم این دو نفر شباهت کامل بهم داشتند، این غریب‌نواز بود او هم بود، این مهمان‌پرست بود او هم بود، این می‌گفت اگر من این کار را نمی‌کردم دیگری می‌کرد، او هم می‌گفت، تنها یک فرق در میانه بود که تکمه‌های سرداری افیالتس از چوب جنگل وطن نبود، خوب نباشد این جزئیات قابل

ملاحظه نیست، مخلص کلام، ما دوستان جمع شدیم یک مهمانی دادیم شادیه‌ها کردیم فوراً یک تلگراف هم بکاشان زدیم که پنج شیشه گلاب قمصر و دو جعبه جوزقند زود بفرستند که بدهیم لقب را بگیریم، در همین حیص و بیص جناب حاجی ملک التجار راه آستارا را به روسها واگذار کردند، نمی‌دانم کدام نامرد حکایت این لقب را هم به او گفت دوپاش را توی یک کفش کرد که از آسمان افتاده‌ام این لقب حق و مال من است، حالا چند ماه است نمی‌دانی چه الم سراتی راه افتاده، از یک طرف میرزا عبدالرزاق خان بقوه علم هندسه، از یک طرف حاجی ملک التجار بزور فصاحت و بلاغت و شعرهای امرؤ القیس و ناصر خسرو علوی، کبلائی دخو نمی‌دانی در چه انشر و منشری گیر کرده‌ایم. اگر بتوانی ما را از این بلیه خلاص کنی مثل این است که یک بنده‌ای در راه خدا آزاد کرده‌ای خدا ان شاء الله پسرهای را ببخشد، خدا یک روز عمرت را صد سال کند، امروز روز غیرت است دیگر خود می‌دانی، زیاده عرضی ندارم، خادم با وفای شما (خرمگس).

ابتکار دخو^۱ در نظم و نثر — در ترجمه چنان که باید و شاید از عهده برگرداندن مطالب این مقالات که نمایانگر نوآوری در طنز فارسی است و به سبکی هم عامیانه و هم موجز و فصیح نوشته شده است برنتوان آمد. هرچند این مقالات با نامهای مستعار گوناگون به چاپ رسیده، اما گمان می‌کنم همه آنها به قلم دهخدا باشد که به عقیده نگارنده به استناد همین آثار اندک نثری و چند قطعه شعری^۲ که به جا گذاشته، در میان ادبای معاصر ایران رتبه نخست را داراست. جای تأسف است که با اینکه دهخدا نسبتاً جوان است در این ده دوازده سال اخیر ظاهراً هیچ چیز ننوشته است.

دوازده سال اخیر ۱۹۱۲ — ۱۹۲۳ م — درباره دوازده سال اخیر مطالب زیادی برای گفتن ندارم. در آغاز سال ۱۹۱۲ ظلم و جور روسیه در ایران به نقطه اوج رسید و آن هنگام پایان آزادی و فعالیت‌های ادبی بود. سپس جنگ جهانی آغاز گردید و ایران قربانی

۱. رک: مقالات دهخدا بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، مقدمه لفت‌نامه، اشعار دهخدا بکوشش دکتر محمد معین،

شماره مخصوص مجله آینده (بعنوان دخو) سال ۱۳۵۸ شمسی، فرهنگ فارسی دکتر معین (اعلام، ج ۵). ح.

۲. به ویژه قطعه‌ای که بزرگشتش «آکبلای» است و مرثیه‌ای که برای میرزا جهانگیرخان سروده است که مرثیه اخیرالذکر در زیبایی و بیان احساس کم نظیر است. نگاه کنید به مطبوعات و شعر در ایران امروز نگارنده ص ۱۷۹ — ۱۸۲

مطیع سه ارتش بیگانه گردید که با هم در ستیز بودند و از پیروزی هر کدامشان هیچ فایده‌ای نصیبش نمی‌شد، در هرجا کمبود وجود داشت و قحطی و ویرانی به ایالات غربی روی آورده بود. دست کم انقلاب روسیه برای ایران رحمت آسمانی بود و بازگشت قشون انگلیس پس از بهم خوردن قرارداد ایران و انگلیس سرانجام ایران را کمابیش به انزوا کشانید. اما ایران از این فرصت تا چه اندازه می‌تواند استفاده کند مطلبی است که بعدها باید دید.

ایران و آلمان - گاهی برخی ابراز شگفتی کرده‌اند که چرا به هنگام جنگ جهانی در ایران حزب مهمی که متشکل از دموکرات‌ها و اصلاح‌طلبان برجسته بود به طرفداری از آلمان باید به وجود آمده باشد. توضیح این مسأله ساده است. امپراتوری روسیه منفور بود و همگان از آن واهمه داشتند و به همین دلیل هر قدرتی که توجه‌اش را از قربانی‌اش منحرف می‌کرد و سیادتش را به خطر می‌انداخت محبت عامه را به خود جلب می‌کرد و ایران هیچ دلیلی برای تنفر یا وحشت از آلمان نداشت چرا که مرزهایش از این کشور به دور بودند و هیچگاه استقلال ایران را تهدید نکرده بود. البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد و تبلیغات شدیدی را آغاز کرد که تاریخچهٔ اسرارآمیزش باید روزی نوشته شود.

روزنامهٔ کاوه، در دورهٔ قدیم (۱۹۱۶-۱۹۱۹م) - یکی از عوامل اصلی تبلیغات، روزنامهٔ کاوه بود که در برلین اسماً هر دو هفته یکبار منتشر می‌شد و از ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶م (۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ هـ. ق) تا ۱۵ اوت ۱۹۱۹م (۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ هـ. ق) دوام آورد. میان شماره‌های مشترک ۲۹ و ۳۰ که در ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸م (۴ شوال ۱۳۳۶ هـ. ق) انتشار یافت و شماره‌های ۳۱ و ۳۲ که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸م (۸ محرم ۱۳۳۷ هـ. ق) بیرون آمد و همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸م (۹ صفر ۱۳۳۷ هـ. ق) و شمارهٔ ۳۴ مورخ اول ماه مارس ۱۹۱۹ (۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ هـ. ق) و از تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تا موقع نشر آخرین شمارهٔ دورهٔ قدیم که قبلاً ذکر شد و پنج ماه و نیم بعد منتشر گردید، فاصله بسیار زیاد شد.

دورهٔ جدید کاوه ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱م - در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰م (اول جمادی‌الاولی ۱۳۳۸ هـ. ق) نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید به چاپ رسیده که این بار به کلی از سیاست صرف‌نظر شده تا ادبیات و علوم را مورد توجه قرار دهد ولی در عین حال همان شکل ظاهری و کیفیت والای سبک و چاپ را حفظ کرده‌اند. بدین شکل روزنامه فقط ماهی یکبار منتشر می‌شده و دو سال دیگر دوام آورده و آخرین شماره‌اش (شمارهٔ ۱۲) به تاریخ اول دسامبر

۱۹۲۱ م (۲۹ ربیع الاول ۱۳۴۰ هـ. ق) با تقریباً ۳۳ صفحه بزرگ دو ستونی چاپ شده است. **مقالات مهم دوره قدیم کاوه** - در ایامی که کاوه جنبه تبلیغی داشت البته مندرجاتش بیشتر سیاسی بود و هرچند از اینکه وقایع ایران و به ویژه اعمال ملیون «کمیتة دفاع» را مورد بررسی قرار می داد ارزشمند بود اما تا بعد از متارکه جنگ، اگر چه گاهگاهی هم استثناء وجود داشت، کمتر به مسائل ادبی می پرداخت. مثلاً در شماره ۴ (۱۴ مارس ۱۹۱۶ م / ۲۷ ربیع الآخر ۱۳۳۴ هـ. ق) یک شعر کردی^۱ دیده می شود. در شماره ۲۰ بزرگداشت ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائم مقامی^۲ ملقب به ادیب الممالک، متوفی در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ (۲۱ فوریه ۱۹۱۷ م) چاپ شده؛ در شماره ۲۱ مطالبی درباره نتایج علمی حاصله از مأموریت کاپیتان نی در میر^۳ به افغانستان^۴ درج گردیده؛ در شماره ۲۳ مقاله ای از پروفسور میتوخ^۵ درباره رضا عباسی^۶ هنرمند نوشته شده؛ در شماره ۲۶ شرحی درباره دانشجویان ایرانی در آلمان دارد؛ در شماره ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ م / نهم صفر ۱۳۳۷ هـ. ق) به مناسبت انتشار کتاب جدیدی، که گرچه عنوان فارسی راه نور دارد، ولی به زبان آلمانی نوشته شده، شرح کوتاهی درباره اقدامات مختلف برای اصلاح یا تغییر خط فارسی داده شده است؛ در شماره ۳۴ (اول مارس ۱۹۱۹ م / ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۳۷ هـ. ق) گزارشی درباره تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلین و نامه ای از میرزا محمد قزوینی درباره رسم الخط فارسی چاپ شده؛ و در شماره ۳۵ (۱۵ اوت ۱۹۱۹ م / ۱۷ ذی القعدة ۱۳۳۷ هـ. ق) مقاله مفصل و بسیار جالبی از نویسنده اخیر الذکر درباره قدیم ترین اشعار فارسی که پس از حمله عرب در قرن هفتم میلادی به جای مانده درج گردیده است.^۷

ارزش والای ادبی و انتقادی دوره جدید کاوه - دوره جدید کاوه که در ۲۲

۱. به نقل از روزنامه فارسی وستاخیز. ب.

۲. به خاطر اینکه از اولاد میرزا ابوالقاسم قائم مقام معروف بود. ب.

۳. Niedermayer خاطرات مایر چاپ شده است. ح.

۴. ترجمه از Neue orient شماره های ۴ و ۵ ماه مه ۱۹۱۷. ب.

5. Mittwoch

۶. ترجمه از شماره ۷ روزنامه Die Islamische Welt. ب.

۷. دو مورد مشابه دیگر هم بررسی می شود که هر دو از کتاب های معتبر عربی نقل شده است چون کتاب الشعروالشعراء ابن قتیبه، کتاب الاغانی و تاریخ بزرگ طبری. زمان کهن ترین شعر به سلطنت یزید بن معاویه مربوط می شود (۶۸۰ - ۸۴ م / ۶۰ - ۶۴ هـ. ق). ب.

ژانویه ۱۹۲۰م (اول جمادی الاولی ۱۳۳۸ هـ. ق) آغاز گردیده، برعکس، تقریباً به طور کامل ادبی است و حاوی مقالات عدیده بسیار ارزشمند و جالب است. تعداد ایرانیان مقیم برلین اگرچه نسبتاً معدود بوده، ولی در میانشان چندتن از دانشمندان برجسته دیده می‌شوند که هرچند در میهن پرستی سری پرشور داشتند ولی کاملاً از معایب ملت خود آگاه بودند و مشتاقانه می‌خواستند بهترین جنبه‌های علم و دانش اروپایی را جذب کنند. از ویژگی‌های روش تحقیق آلمانی اعتدال و هوشیاری، بی‌نقصی، دقت زیاد و بررسی کامل مواد مربوطه از میان تمامی منابع در دسترس است. ایرانیان که در گرایش به داشتن تصورات نسنجیده‌ی طولایی دارند و بی‌موقع از خود فرضیه می‌سازند بیش از هر چیز نیازمند این تأثیر پذیری پیوسته و مداوم هستند. در سرمقاله‌ای به مناسبت بازگشایی دوره جدید کاوه، سید حسن تقی‌زاده، صاحب این روزنامه، مقاصد خود را چنین تشریح کرده:

توصیف اهداف دوره جدید کاوه

«روزنامه کاوه زاینده جنگ بود و بنابراین روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین‌المللی در رسیده کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده می‌داند و به یک دوره صلحی شروع می‌کند و بنابراین اساس و خط و روش تازه‌ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ هـ. ق کاوه جدید پیش می‌گیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه‌ای می‌شود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران، جهاد برضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولی بر آن و بقدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن... به عقیده نویسنده سطور^۱ امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوی (تحت اللفظ) در آن راه بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا

۱. این عقیده و نظریه تقی‌زاده اغراق‌آمیز و عجولانه و قابل انتقاد است، در این باره مناسب است به کتاب تسخیر تمدن فرنگی نوشته سید فخرالدین شادمان و غرب‌زدگی نوشته جلال آل‌احمد و برخورد ایرانیان با تمدن غرب تألیف دکتر تقی نصر مراجعه شود. ح.

واخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را «وطن پرستی کاذب» توان خواند. دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی بتأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی... در این خط...

این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنین برای آنان که بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند: ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس. باید در خاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که به عقیده نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کل خدماتی که در این راه توان کرد نشر ترجمه های^۱ یک سلسله از کتب مهمه اروپاست به زبان فارسی سهل و آسان در ایران.»

برخی مقالات جالب در دوره جدید کاوه — در پیروی از این برنامه مقالاتی

درباره نظام تربیتی آلمانی، اقدامات انجمن ایران و آلمان^۲ و تسهیلات برای تحصیل دانشجویان ایرانی در آلمان به چاپ رسیده؛ اما مسائل و موضوعات مربوط به زبان و ادبیات فارسی مضمون اکثر این مقالات را تشکیل می دهد. بنابراین در سال ۱۹۲۰م سلسله مقالاتی به قلم تقی زاده (به امضای محصل) درباره احوال مهم ترین شاعران قدیم ایران دیده می شود^۳؛ نیز مقاله مبتکرانه ای به زبان فارسی به قلم دکتر آرتور کریستن سن^۴ کپنهاگی درباره وجود شعر در پهلوی^۵؛ بحثی درباره تطور زبان فارسی در قرن اخیر^۶؛ مقالاتی با عنوان

۱. تعداد قابل ملاحظه ای از آثار معروف ادبی و علمی و تاریخی و هنری و فنی اروپا به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است. ح.

2. Deutsch-Persische Gesellschaft

۳. کاوه، شماره ۱، صفحات ۲-۶؛ شماره ۴، صفحات ۱۵-۲۴؛ شماره ۸ صفحات ۴-۱۰ و شماره ۱۰ صفحات ۹-۱۴. ب.

۴. کریستن سن متوفی ۱۹۲۵م مؤلف تاریخ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی و کیانیان ترجمه دکتر ذبیح الله صفا. ح.

۵. شماره ۴-۵، صفحات ۲۴-۲۶. ب.

۶. شماره ۳، صفحات ۳-۵. ب.

«بلشویسم در ایران باستان» دربارهٔ مزدک^۱؛ مقالاتی با عنوان مناظرهٔ شب و روز در مقایسهٔ روشهای تحقیق در شرق و غرب (بیشتر به نفع روش تحقیق غربی)^۲ دارد. چهار دورهٔ زبان فارسی از زمان استیلای اعراب^۳؛ «محک ذائقه» دربارهٔ شعر خوب جدید فارسی و اشعاری که نویسندگان آنها را «شعر کربلایی» می‌نامد^۴؛ مآخذ پهلوی، عربی و فارسی شاهنامه^۵؛ ترجمه‌های جدید و تازه از عربی به فارسی^۶ چاپ کرده و مقالهٔ بسیار جالبی دارد دربارهٔ «منابع فارسی فصیح و فارسی خان‌والده»^۷ که نویسندهٔ آن تقلید کورکورانهٔ برخی از جوانان ایران مقیم استانبول را از اصطلاحات و سبک ترکی مسخره و محکوم می‌کند. این مقالات در اکثر موارد بیانگر عمق دانش، قابلیت انتقاد و ابتکاری است که نظیر آن را تاکنون در فارسی ندیده‌ام و شایستهٔ بررسی کاملتری است که در این کتاب مجالی برای آن نیست.

سال آخر کاوه ۱۹۲۱ م / ۱۳۳۹ - ۲۳۴۰ هـ. ق - کاوه در سال آخر خود (۱۹۲۱ م) هم از همان کیفیت بالا برخوردار بود و مقالات تاریخی و ادبی بسیاری در سطح بهترین مقالات تحقیقی اروپایی انتشار داد. یک سلسلهٔ مقالات مهم تاریخی دربارهٔ «روابط ایران و روس در زمان آق‌قویونلو و سلسلهٔ صفویه تا آغاز سلطنت آغامحمدخان قاجار» به قلم سید محمدعلی جمال‌زاده هر ماهه ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد و نشان می‌داد که نویسنده مقاله به طور کامل و با قضاوت درست از تمام منابع موجود، چه شرقی و چه غربی سود جست است. تعطیل ناگهانی روزنامه پس از دسامبر ۱۹۲۱ م (ربیع‌الآخر ۱۳۴۰ هـ. ق) فقدان بزرگی در تحقیقات ایرانی به شمار می‌آید.

ایران‌شهر - در ژوئن ۱۹۲۲ م (شوال ۱۳۴۰ هـ. ق) در برلن یک مجلهٔ علمی و ادبی فارسی جدیدی به نام ایران‌شهر به مدیریت حسین کاظم‌زاده انتشار یافت که گرچه به عنوان پانزده روزیکبار منتشر می‌شد، اما در عمل فقط ماهی یکبار انتشار می‌یافت. این مجله

۱. شماره ۳، صفحات ۵-۱۱ و شماره‌های ۴-۵، صفحات ۸-۱۵. ب.

۲. شماره‌های ۴-۵، صفحات ۷-۸؛ شماره ۶، صفحات ۳-۶؛ شماره ۸، صفحات ۵-۱۰. ب.

۳. شماره ۷، صفحات ۵-۸. ب.

۴. شماره ۷، صفحه ۴. ب.

۵. شماره ۱۱، صفحات ۷-۱۲؛ شماره ۱۲، صفحات ۷-۱۲. ب.

۶. شماره ۹، صفحات ۴-۵. ب.

۷. شماره ۱۲، صفحات ۳-۵. خان‌والده محلی است در استانبول که اکثر تجار ایرانی در آن زندگی می‌کنند یا تجارتخانه دارند. ب.

نسبت به کاوه سبک‌تر و عامه‌پسندتر است و بیشتر به مسائل مربوط به ایران قبل از اسلام یا مسائلی که جوانان ترقی‌خواه ایران امروز با آن روبرو هستند گرایش دارد. در شماره ۷ (دسامبر ۱۹۲۲ م / ربیع‌الآخر ۱۳۴۱ ه. ق) مقاله مفصلی درباره اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا دارد^۱، که بخش سوم آن مقاله درباره «محل و روش تحصیل» (صفحات ۱۶۲-۱۶۴) است. نویسنده مقاله می‌گوید که به دلایل زیر این دانشجویان باید به انگلستان و آلمان بروند نه به فرانسه:

ترجیح تحصیلات آلمانی به فرانسوی برای دانشجویان ایرانی — «ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد و تمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه‌ها یعنی نژاد لاتینی داریم (به استثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد انگلوساکسون می‌سازد) چنانکه حدت ذهن، ذکاوت، خودپرستی، جوانی فکر، ظرافت و لطافت حس، حس امتزاج و آمیزش یا خوش‌مشربی از یک طرف و بی‌ثباتی و تلون مزاج، زود خسته شدن و بی‌متانتی و لاابالی‌گری و بی‌قیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسوی‌هاست.»

به نظر می‌رسد که این عقیده به‌طور کلی مورد توجه ایرانیان قرار گرفته باشد چون در حالیکه در ماه اوت ۱۹۲۲ م (محرم ۱۳۴۳ ه. ق) هفتاد دانشجوی ایرانی در آلمان بودند در دسامبر همان سال تعداد این دانشجویان به ۱۲۰ تن^۲ بالغ گردید.

مطبوعات ایران پس از جنگ بین‌المللی^۳ — مطبوعات در خود ایران برای مدتی پس از هجوم روسها در سال ۱۹۱۲ م دچار وقفه و بحران گردید ولی به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی فعالیت خود را آغاز کرد؛ اما به علت بدی وضعیت و مسائل ارتباطی و عدم نظم و ترتیب در پست شخص باید به اطلاعات ناقصی در این باره اکتفا کند. شماره ۴ کاوه مورخه ۱۹۲۱ م (صفحات ۱۵-۱۶) حاوی فهرست کوتاهی از روزنامه‌ها و مجلات ایرانی است که از آغاز سال ۱۳۳۴ هجری (نوامبر ۱۹۱۵ م) تأسیس شده‌اند. این چهل و هفت روزنامه و مجله به ترتیب حروف تهجی مرتب شده‌اند و محل انتشار، اسم مدیر و تاریخ

۱. راجع به اعزام محصلین ایرانی به اروپا، رک: مقالات محیط طباطبائی در روزنامه شفق سرخ، عباس اقبال در مجله یادگار، مجتبی مینوی در مجله یغما و محبوبی اردکانی در مجله یغما. ح.

۲. ایرانشهر، شماره ۳، ص ۵۵ و شماره ۷، ص ۱۵۳. ب.

۳. پیش از این هم به تاریخ جراید و مجلات محمد صدراشمی اشاره کرده‌ایم، هم چنین قسمت مطبوعات در کتاب از صبا تا نیما. ح.

تأسیس هریک نیز تعیین گردیده است. تهران با هجده روزنامه در درجه اول است. سپس شیراز که دارای هفت روزنامه است، تبریز و رشت هر کدام دارای چهار روزنامه و اصفهان، مشهد، کرمان، کرمانشاه، خوی، بوشهر، باکو، هرات، کابل و جلال آباد (که این سه شهر اخیر در افغانستان واقعند) هر کدام دارای یک یا دو روزنامه. بیش از نصف این روزنامه‌ها (بیست و پنج عدد) نخست در سال ۱۳۳۸ هجری (۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹م) آغاز به کار کردند. اما این صورت بهیچوجه کامل نیست چرا که از نه مجله فارسی که مدیرانشان یا دوستان خودم نسخه‌هایی برای نگارنده ارسال کرده بودند فقط دوتای آنها: *عالم نسوان* و *ارمغان*^۱ در این فهرست دیده می‌شود. مجله اخیر یکی از بهترین مجله‌هاست چون حاوی اشعار بسیاری، از جمله چند شعری از مرحوم ادیب الممالک و گزارشهای انجمن ادبی تهران است. روزنامه‌های دیگر عبارتند از *بهار*، با لحنی بسیار مدرن و اروپایی ولی معذک حاوی اشعاری جالب؛ *فروغ تربیت*، دانش، چاپ مشهد؛ *مات و حیات* که به طور کامل به اختراعات اروپایی و پیشرفت‌های مادی اختصاص دارد؛ *فردوسی* که بوسیله فارغ التحصیلان مدرسه آمریکایی تهران منتشر می‌شود؛ *پارس* که نیمی از آن به فارسی و نیمی دیگر به فرانسه نوشته می‌شود که ابتدا در ۱۵ آوریل ۱۹۲۱م در استامبول به چاپ رسیده؛ و *گنجینه معارف* که نخستین شماره‌اش در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۲م در تبریز انتشار یافته. اما هیچیک از آنها در خوبی مطالب و زیبایی به پای *ایران‌شهر* یا *کاوه* نمی‌رسند. البته روزنامه *گل‌زرد* که در حدود اواخر ماه اوت ۱۹۲۰م (ذیحجه ۱۳۳۹ ه. ق) در تهران انتشار یافته و مدیرش میرزا یحیی خان اشعاری با تخلص *ریحان* در آن منتشر کرده^۲ از این حکم مستثنی است.

چاپخانه کاویانی در برلن — تأسیس چاپخانه کاویانی در برلین که صاحب و مدیرش میرزا عبدالشکور و دیگر ایرانیانی بودند که می‌خواستند نیاز به چاپ کتابهای ارزان قیمت، درست و بدون غلط‌های چاپی فارسی را مرتفع کنند مرحله بسیار مهم دیگری است در تجدید حیات ادبی ایران؛ در حال حاضر هیچ چاپخانه‌ای وجود ندارد که بتواند از این لحاظ با آن برابری کند.

خدمات ارزنده این چاپخانه به تحقیقات علمی — مدیران این چاپخانه علاوه بر

۱. ارمغان به مدیریت حسن وحید دستگردی ادیب و شاعر معاصر متوفی ۱۳۲۱ شمسی منتشر می‌شد. ح.

۲. یحیی ریحان در سال ۱۳۶۳ شمسی درگذشته و دیوان اشعاری دارد که به چاپ رسیده است. ح.

چاپ نمایشنامه‌های جدید و رسالاتی دربارهٔ موسیقی، کشاورزی و غیره و یا چاپ‌های نفیسی از کتابهای معروف قدیم چون گلستان سعدی، موش و گربهٔ عبید زاکانی با نهایت خوش سلیقگی کتابهای نادری از نویسندگان بزرگ قدیم چون زادالمسافرین ناصر خسرو، که فقط دو نسخهٔ خطی از آن (نسخهٔ خطی پاریس و کینگز کالج کمبریج) وجود دارد را به چاپ رسانیدند^۱ و اکنون (نوامبر ۱۹۲۳م) دست اندرکار چاپ وجه دین هستند که نسخهٔ منحصر به فرد آن اخیراً در پتروگراد کشف گردیده است. البته کتابهایی از این قبیل که درک آنها آسان نیست و خرج چاپ آنها گزاف و خریدارانشان اندکند به ناچار برای ناشران ضرر و زیان به بار می‌آورند. چاپخانه با داشتن میرزا محمود غنی زاده دارای محققى صاحب صلاحیت است که پیرو سنت والای انتقادی و دقت میرزا محمدخان قزوینی^۲ است.

پایان



۱. باید توجه داشت که بعد از براون صنعت چاپ در ایران بسیار پیشرفت و ترقی کرد و صورت تازه بخود گرفته، بسیاری از کتابهای خارجی ترجمه و چاپ شده است، متون قدیم ادبی، تاریخی و علمی با روش تحقیقی — انتقادی تصحیح شده و به چاپ رسیده و در دسترس همگان قرار گرفته است. مطبوعات نیز گسترش یافته و تعداد مجلات و روزنامه‌ها فراوان شده و در رشته‌های گوناگون نشریات مفید و سودمند انتشار یافته است. ح.
۲. دربارهٔ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی متوفی ۱۳۲۷ شمسی و آثار علمی و ادبی و خدمات او به ادب و دانش فارسی و راهی را که او در تحقیق گشوده و بقول ادوارد براون مبتکر آن روش انتقادی بوده است، رک: مقدمهٔ بیست مقالهٔ قزوینی چاپ عباس اقبال، علامهٔ قزوینی، مجموعهٔ خطابه‌ها و مقالات در بزرگداشت او هنگام وفات، فرهنگ معین (اعلام)، لغت‌نامهٔ دهخدا، مقالهٔ یادی از مرحوم قزوینی در پایان جلد نهم، یادداشت‌های قزوینی بکوشش ایرج افشار و مجلهٔ آینده شماره ۱۱ و ۱۲، سال هفتم ۱۳۶۰ شمسی. ح.

پیوست

توضیح

سلسله مقالات استاد محیط طباطبایی درباره کتاب نقطة الکاف (تاریخ بابیه) و چگونگی پدید آمدن آن، از جمله مقالات ارزشمندی است که از استاد در ماهنامه تحقیقی گوهر (سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) انتشار یافته است؛ از آنجا که دقت‌های عالمانه استاد محیط در این مقالات گوشه‌هایی از حقایق تاریخ بابیه را باز نموده و روشنگر مباحثی است که براون در این جلد از تاریخ ادبی خود و نیز کتاب «مواد اصلی برای تاریخ بابیه» متذکر آنها گردیده است، از اینرو با کسب موافقت استاد به درج آن مقالات در پیوست این کتاب مبادرت گردید. از استاد دانشمند جناب آقای محیط طباطبایی و همچنین مدیر محترم ماهنامه تحقیقی گوهر که با درج این مقالات در این کتاب موافقت فرمودند بسیار سپاسگزاریم و آرزوی سلامت و دوام عمر برای استاد ارجمند داریم. ح

کتابی بی نام با نامی تازه

پروفسور ادوارد براون خاورشناس انگلیسی، در سال ۱۳۲۸ هجری، مطابق سال ۱۹۱۰ میلادی، کتابی را، در جزو سلسله انتشارات گیب، انتشار داد که بر نخستین صفحه آن چنین نوشته شده بود: «کتاب نقطة الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در ۱۲۶۸ هجری.» پیش از این که کتاب مزبور در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بابیه، هرگز کتابی به نام نقطة الکاف شناخته نشده بود و کتابی که مشتمل بر سرگذشت حوادث هشت ساله بابیان بود و نسخه‌هایی از آن در دسترس افراد خاصی دیده می‌شد به نام معینی خوانده و به نویسنده مشخص منسوب نمی‌شد تا اینکه مصلحت و مراعات حال اولیای امور دولت قاجاریه که در آن کتاب با صفات و الفاظ و دعا‌های زشت یاد شده بودند و وجود برخی تفصیلات زیان‌آور، مانند واقعه بدشت که حتی مورد تقبیح برخی از سران بابیه هم قرار گرفته بود و لزوم حذف یا تلخیص و یا تبدیل و تفصیل آنها از طرف برخی از بابیان، چنین اقتضا می‌کرد که این کتاب را از برخی مطالب بپیرایند و به جای آن چیزهای تازه‌ای که باب روز باشد بگذارند و بطور کلی صورتی جدید از آن فراهم آورند و به جای صورت قدیم آن بگذارند و بهمین مناسبت آن را تاریخ جدید نامیدند در مقابل تاریخ قدیم.

از قرار معلوم این کار در دهه دهم از قرن سیزدهم هجری صورت گرفت و تاریخ جدید بدین کیفیت ساخته و پرداخته شد و شخصیت نویسنده آن هم برای احباب و اغیار یا دوست و بیگانه شناخته نبود و بنا به نوشته میرزا ابوالفضل (از داعیان بابیه که بعد از تجزیه بابیه به ازلی و بهائی او به بهائیان پیوست) در رساله‌ای که به نام عزیزالله بهودی مهدی نوشت و بعدها آن را به نام الکساندر توماسکی خاورشناس روسی «اسکندریه» نامید می‌گوید که برخی نویسنده این کتاب تازه را خود میرزا ابوالفضل گلپایگانی و برخی مانکجی هاترایای گجراتی زردشتی می‌دانستند در صورتیکه برخی از بابیان هم آن را به نام شیخ محمد قاینی معروف به نبیل قاینی، تاریخ نبیل می‌خواندند. اما خود نبیل قاینی در تصحیح و تنقیحی که از این کتاب جدید در سال ۱۳۰۳ قمری کرده و به خط دست خود نوشته و امضای او در

آخرش موجود است به نام مؤلف تلخیص ابدأ اشاره ای نکرده و در حواشی آن برخی مطالب تازه افزوده است.

تاریخ نبیل قاینی که هفتاد سال پیش از این مورد استفاده مؤلف کتاب حق المبین در همدان قرار گرفته و از آن مطالبی نقل کرده بود، چند سال قبل به سعی بعضی از خیراندیشان برای یکی از کتابخانه های عمومی ایران خریداری شد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی غیر معروف را مؤلف کتاب می داند و می گوید که بدستور و راهنمایی و احیاناً املاى مانکجی زردشتی آن را نوشته است.

در نسخه ای از این کتاب که متعلق به مانکجی بوده و از طهران به هند برده است بیست و پنج سال پیش در کتابخانه مؤسسه کامای بمبئی دیدم که نسخه خود را بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی فقط به نام تاریخ میرزا حسین طهرانی (نه همدانی) در پشت صفحه اول نامیده و از چنین اوضاع و احوالی که گلپایگانی نوشته ابدأ ذکرى نکرده است.

پس تاریخ جدیدی که ملخص کتاب تاریخ قدیم و بی نام و نشان موجود در دست بابیه بود، مانند اصل آن به مؤلف ثابتی نسبت داده نمی شد و مساعی میرزا ابوالفضل بعدها آن را صاحب اسم مؤلفی کرد که برای او حق جز اجرای طرح نگارش خویش و دستور مانکجی در این معرفی قائل نشده بود و قرینه ارتباط مستقیم این عمل با شخص گلپایگانی در قسمتی که از مناظره ایام محبس میرزا ابوالفضل به اسم و رسم ثبت کرده است به چشم می رسد. در دو نسخه کوچک و بزرگ دیگری که از متن قدیمی اصل تاریخ بابیه دیده و سنجیده ام ابدأ نام و نشانی از مؤلف آن در میان نیست و نسخه نسبتاً کامل تر، درست بر منوال همین متنی می باشد که پروفیسور براون از روی نسخه اول گوبینو چاپ کرده است، با این تفاوت که رساله نقطه الکاف یا قسمت اول مقدمه اول کتاب را ندارد.

بنابراین پروفیسور براون با انتشار این متن برای آن نام مؤلف و عنوان خاصی در مقدمه خود فراهم آورد. و اینک شصت و پنج سال است که جز به این عنوان جدید و آن مؤلف منسوب شناخته نمی شود و تاکنون کسی درصدد برنیامده راجع به این موضوع، از نظر فن کتابشناسی، تحقیقی به عمل آورد بلکه همگان به صحت این ادعای براون تسلیم شده اند و آنگاه درباره مقدمه براون یا برخی از مطالب محتوای آن اظهار نظری کرده اند.

براون پیش از انتشار این اثر، دو کتاب تاریخی دیگر بابیان و بهائیان را به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده بود. یکی مقاله سیاح که همزمان با تاریخ تلخیص نبیل قاینی از طرف عباس افندی ملقب به عبدالبها در تلخیص و تنظیم مطالب همان تاریخ جدید تهیه و تنظیم گردیده و هنگام سفر ادوارد براون به عکا به او اهدا شده بود و دیگری ترجمه تاریخ جدید مزبور را از روی متنی که یکی از بابیان در شیراز به براون هدیه کرده بود چاپ کرد و در ذیل این ترجمه متن و ترجمه رساله کوچکی را که میرزا یحیی ازل بنا به درخواست براون درباره همان وقایع نوشته بود بر ترجمه تاریخ جدید و تعلیقات آن افزوده است. در تعقیب انتشار این ترجمه ها و متن مقاله سیاح، براون درصدد بود تاریخ حاجی میرزا جانی را که تاریخ جدید

از روی آن تلخیص شده و وی در خلال این کتاب به نام آن آشنائی یافته بود به دست آورد و چاپ کند. تا آنکه هنگام مراجعه به کتابهای خریداری کتابخانه ملی پاریس از ترکیه گنت گوبینووزیر مختار فرانسه مابین سالهای ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ در طهران، به دو نسخه خطی برخورد که یکی مشتمل بر بیان فارسی به ضمیمه رساله ای بود که نویسنده مجموعه در آخرش نوشته بود که به دستور وزیری در ۱۲۷۹ هجری نوشته است. این رساله که مؤلف گمنام آن چنین تصریح می کند «چونکه در ابتدای این کتاب ذکر مقام نقطه بسیار گردید و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که اصل دین می باشد نوشته می شود لهذا نام این کتاب را نقطة الکاف نمودم.» مؤلف در مورد دیگری از همین رساله موسوم به نقطة الکاف تاریخ تألیف رساله را صریحاً یک هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعث پیغمبر (ص) نوشته است که به اعتباری مطابق با هزار و دویست و شصت و هفت هجری می شود و در صورتیکه فاصله بعثت را از هجرت به روایت دیگری سیزده سال بدانیم، سال تألیف آن ۱۲۶۴ می شود. طرز اختتام این رساله در نسخه کتابخانه پاریس که مشتمل بر بیان باب هم هست ابداً نقصی و افتادگی نشان نمی دهد بلکه نشان می دهد که اصل رساله از این مقدار تجاوز نمی کرده است.

نسخه دوم که به همین رساله معهود آغاز می شود ولی بعد از آنکه به جمله پایان آن نسخه مستقل می رسد، بدون مناسبت، مطلب رساله را در متن معهود طوری دنبال می کند که این ناسازگاری عبارات پیش و پس برای کسی که قادر به تشخیص اختلاف اسلوب انشاء و تغییر سیاق مطالب نباشد به زحمت آشکارا می گردد.

عجب است که مؤلف رساله نقطة الکاف پس از تصریح به منظور خود از تألیف این رساله، در پایان درآمد کتاب می نویسد: «که اول، اسماء و صفات الله می باشد بعد، ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و ان شاء الله تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود و در یک مقدمه و چهار باب مذکور می شود.»

چنانکه ملاحظه می شود در اینجا ابداً براءت استهلال یا اشاره ای به ذکر تاریخ امری وارد نیست و دنباله مقدمه یا رساله نقطة الکاف در نسخه کامل به صورت و کیفیت دیگری امتداد می یابد. در آنجا که می خواهد زمینه ای برای ظهور دعوت جدید فراهم آورد می نویسد و الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته... بدیهی است جمع میان این تاریخ با تاریخی که در آن رساله نقطة الکاف تألیف شده میسر نیست و حداقل سه سال و حداکثر هفت سال تفاوت زمانی دارد.

پروفسور براون مشتاق یافتن تاریخی بوده که تاریخ جدید از روی آن اقتباس و تلخیص شده بود و همینکه در پاریس بدین نسخه بی نام و نشان پاریس دست می یابد آنرا همان کتاب منظور خود پنداشته و بی آنکه بر نسخه کامل نامی یا اشاره ای دال بر اسم کتاب و نام مؤلف بنگرد به اعتبار شباهت حوادث تاریخ جدید با وقایع کتاب نویافته همین را تاریخ حاجی میرزا جانی مطلوب خود شمرده و از رساله مقدمه، نام نقطة الکاف را برداشته و بر آن افزوده و به چاپ رسانیده است.

ناشر از ناسازگاری دو تاریخ ۱۲۷۷ و ۱۲۷۰ در مقدمه کتاب به اختلاف موجود میان دو متن

توجه نیافته بلکه آن را نوعی مسامحه عددی به حساب آورده است در صورتیکه عبارات قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد در نزد مؤلف کتاب اشاره می‌کند. مسلم است توجه بدینکه مرگ حاجی میرزا جانی در سال ۱۲۶۸ هجری روی داده بهترین قرینه است براینکه کاشانی نمی‌توانسته مؤلف کتابی باشد که در سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده باشد.

در صورتیکه ناشر کتاب عبارت «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می‌باشد روایت نموده که من هم همراه بودم» از متن تاریخ را در نظر می‌گرفت از سیاق بیان مطلب استنباط می‌کرد که مؤلف تاریخ دیگری جز حاجی کاشانی بوده که کسی جز حاجی میرزا جانی نمی‌توانسته باشد. به علاوه در آنجا که سخن از توقف دو روزه باب در شهر کاشان می‌رود و در برخی از نسخه‌های خطی تاریخ جدید، حاجی میرزا جانی را مهماندار او می‌نویسد در این متن تاریخ ابدأ از میزبانی مؤلف یادی نشده و مطالب را خیلی کوتاه‌تر از آن چیزی آورده است که در تاریخ جدید از تاریخ حاجی میرزا جانی نقل کرده‌اند.

در صفحه ۲۳۹ این عبارت که می‌گوید: «حقیر مصنف کتاب یک زمانی به خدمت ایشان (میرزا یحیی ازل) رسیدم طفل خوش احوالی به نظرم آمد، بعدها جویای احوال ایشان گردیدم الخ» بعد در بیان سرگذشت میرزا یحیی ازل در راه آمل، در صفحه ۲۴۲ می‌گوید: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی^۱ معروف می‌باشد روایت نموده که من هم همراه بودم و در آن شب ازل پنهان شد... الخ» این عبارت دلالت صریح دارد که مصنف کتاب غیر از حاجی کاشانی راوی بوده و بعد از دستگیری بها و ازل و حاجی کاشانی در آمل می‌نویسد:

«جناب اخوی^۲ ایشان را تعزیر شرعی^۳ نمودند... ولی جناب ازل و حاجی کاشانی^۱ را چوب نزدند، چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رثوف مهربان، هریک را به وسیله‌ای مستخلص نمود. بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران به سر برده و راجع به سوی بلد خود گردیدند. حاجی کاشانی^۱ گوید که من در مازندران چهار ماه قبل از اسیری و بعد از آن، شبانه روز در خدمت آن جناب^۴ بودم... الخ»، دنباله عبارت نشان می‌دهد که حاجی کاشانی ناقل حکایت است نه مصنف این کتاب.

مصنف کتاب در ذکر ادعای ذبیح قناد^۵ و سید بصیر هندی و طی مراتب و مراحل اولیه ادعای این هندی کور موضوع داستان و سیر او در چهریق^۶ و نور مازندران و درنگش در طهران و رفتن به قم و کاشان،

۱. حاجی میرزا جانی کاشانی

۲. بها

۳. حد شرعی یا تازیانه و چوب

۴. ازل

۵. قنادی نوری که ادعای ظهور کرد.

۶. قلعه‌ای نزدیک به ارومیه که سید باب را به آنجا برده بودند.

در صفحه ۳۵۹ نسخه چاپی کتاب در دنباله فتنه بصیر راجع به او چنین می نویسد:

«بعد از آن به ارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب نقطه کافى نزول اجلال فرموده نظر به آنکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید^۱ و جناب بها مدت چهار ماه همسرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیشها نمودند^۲... خلاصه نقطه کافى را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب^۳ عالتر می باشد... خلاصه آنکه اگرچه جناب نقطه کافى بر حسب فضل ظاهرى... افضل و اعلم بود... به کلی در آن حضرت^۴ فانی گردیده... با وجود آنکه فتنه ایشان^۵ در نهایت شدید بوده مع هذا جناب نقطه کافى بعون الله استقامت در محبت ایشان^۶ نمود.»

براون که در مقدمه خود بر این کتاب چاپ شده نقطه کاف را که در رساله نقطه الکاف منضم به دیباچه تاریخ مورد بحث ذکر شده رمز بیانی اسم حاجی میرزا جانی کاشی می داند، در این مورد از کتاب تاریخ که این نام رمزى در برخورد با سید کور هندی معروف به بصیر تکرار می شود نتوانسته به شخصیت نقطه کافى پی ببرد و در فهرست اسماء الرجال آخر کتاب مقابل نقطه کافى علامت (?) نهاده است در صورتیکه ارض کاف را در همان فهرست، کاشان شمرده است.

تصور می کنم قید کلمه جناب در جلو نقطه کافى بهترین دلیل باشد که نویسنده تاریخ، دیگری جز حاجی میرزا جانی نقطه کاف بوده است.

مصنف کتاب در دنبال همین فتنه سید اعمی اشاره ای به صدور مکتوب از سید باب درباره حادثه بصیر می کند و می نویسد: «همینکه این توقیع صادر گردید اختلاف در بین اصحاب به هم رسید خصوصاً در ارض صاد^۷ جمعی تصدیق نموده و قلیلی محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلاف باقی بوده بعد رفع گردید.»

سیاق نقل مطلب نشان دهنده این نکته است که مصنف کتاب چون اصفهانی بود از تأثیر حادثه در آن شهر سخن می گوید و به هر صورت تصنیف این تاریخ از حاجی میرزا جانی کاشانی با نقطه کاف مؤلف رساله نقطه الکاف نبوده است.

پروفسور براون تنها به دلالت تاریخ جدید طالب دیدن تاریخ حاجی میرزا جانی بوده همینکه در کتابخانه ملی پاریس به نسخه ای بی نام و نشان با دیباچه و متن ناسازگار دست یافته آن را تاریخ حاجی میرزا جانی مورد نظر پنداشته است و پیش از انتشار آن چنانکه خود می گوید با میرزا یحیی ازل که در قبرس تحت الحمايه بریتانیا می زیست راجع به کیفیت این کتاب مشورت می کند و ازل هم به طور غیر صریح بدو جواب می دهد «که به قراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده، غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می شد، بعضی مانع او شدند.

۱. ازل

۲. نقطه های بجای قسمت محذوف است.

۳، ۴، ۵ و ۶. منظور بصیر است.

۷. نام رمزى اصفهان.

حاجی محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند...» عبارت نشان می‌دهد که صبح ازل با کیفیت محتویات تاریخ نویافته و مظنون به تألیف حاجی میرزا جانی هنوز درست مأنوس نبوده بلکه ذهن او پس از چهل سال گذشت روزگار ناگهان متوجه به عمل حاجی محمدرضا نامی از اصفهانیان مقیم بغداد شده است که در سال ۱۲۷۰ همراه تبعیدی‌های ایران به بغداد رفته بود و می‌خواست تاریخی بنویسد.

وقتی کتاب تاریخ مجهول کتابخانه پاریس در ۱۳۲۸ به نام نقطة الکاف با آن مقدمه کذائی منتشر شد و در اختیار همگنان قرار گرفت میرزا یحیی که هنوز مقیم بندر ماغوسه و در قید حیات بود و مقدمه کتاب هم به طرفداری از او تنظیم یافته بود راجع به اصل کتاب دیگر اظهار نظری مثبت یا منفی نکرد. ولی برادرزاده‌اش عبدالبها که بربرادران خویش غلبه کرده بود موضوع این کتاب تازه چاپ گوئی در نظر او خالی از غرابت نیامده و به میرزا حسن ادیب طالقانی که یکی از ایادی امری او بود دستور می‌دهد در حدود نظنز و طرق و طار ممکن است نسخه‌ای از این کتاب بتوان یافت و از او می‌خواهد کسی را مأمور سفر برای خرید یا استتساخ کند. این اقدام طالقانی بی نتیجه ماند. زیرا نسخه‌ای از تاریخ معهود که پیش سید بنائی از مردم طرق و طار وجود داشت صاحب آن بی آنکه به نام آن آشنا باشد حاضر نشد با هیچ قیمتی به دست دیگری بسپارد و در نتیجه، اقدام ادیب که به وسیله یکی از دوستان اردستانی او به مرحله اجرا درآمد بی نتیجه ماند.

عبدالبها که خود در اصالت وجود چنین نسخه‌ای گوئی اطمینان خاطر نداشت بعد از آن میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که سلسله جنبان واقعی تألیف تاریخ جدید از روی تاریخ گمنام قدیم و عبارات مقدمه کتاب تازه چاپ و برخی مطالب دیگر آن نماینده میزان دخالت و تصرف او در این اثری بوده که براون را به فکر تاریخ حاجی میرزا جانی افکنده و چنین متنی را به چاپ رسانیده بود بر آن گماشت که بر مقدمه فارسی کتاب ردی بنویسد. میرزا ابوالفضل تألیف کتاب کشف الغطا را بنیاد نهاد و در ضمن تدوین و چاپ آن خود مرد و کار را ناقص گذارد و دیگری آن را تعقیب کرد تا آنکه کتاب در عشق آباد مقارن زمان ورود قشون انگلیس به فلسطین از چاپ ممتاز با صحافی فرنگی در تعداد قابل ملاحظه‌ای بیرون آمده بود.

گوئی مصلحت تازه چنین اقتضا کرد که دستور سوختن آن از عکا صادر شود و هزارها نسخه چایی از کشف الغطا در یک روز نابود گشت. چند نسخه‌ای که در عشق آباد به دست برخی افراد مهاجر رسیده و از خطر سوختن جان به دربرده بود بعدها با مهاجرین عشق آباد به ایران رسید.

مرگ میرزا ابوالفضل که طراح اصلی تاریخ جدید بود مسلم است که مانع بزرگی در راه انجام هدف بانی تألیف کشف الغطا گذارد و به فرض اینکه او هم نمی‌مرد و کتاب را به نحو دل‌خواهی تدوین می‌کرد بطور قطع معلوم نبود که از عهده سلب تأثیر عمل غافلگیرانه براون برمی‌آمد.

اخیراً آقای حسن بالیوزی بوشهری از گویندگان سابق بخش فارسی «بی. بی. سی» لندن کتابی به نام «براون و بهائیه‌ها» در لندن به زبان انگلیسی نوشته و در آن راجع به انتشار نقطة الکاف نکته‌ای را

ذکر کرده است.

بالیوزی می‌نویسد که عبدالباها، در لوحی یا نامه‌ای که به یکی از یادی امر می‌نویسد از این کتاب چنین یاد می‌کند «که حاجی میرزا جانی فصلی چند که به طور اختصار در تاریخ این آئین نوشته بود در تصرف آقا محمدرضا برادرزاده ذبیح بود و احتمال می‌رفت که آنها به خط دست خود حاجی میرزا جانی باشد.»

با مقایسه مدلول این مکتوب یا لوح با نامه جوابیه عموی او، ازل، که قبل از تحریر این مکتوب در مقطعة نقطه الکاف نوظهور به چاپ رسیده بود، می‌توان دریافت که وجود چنین اثری برای عمو و برادرزاده که هر دو در سال ۱۲۷۰ هجری در بغداد می‌زیسته‌اند و شاهد فعالیت‌های همفکران و همعقیده‌های دیگر خود بوده‌اند قدری دور از قبول کامل ذهن بوده است و دل هر دو می‌خواسته است که آن را به حاجی محمدرضا یا آقا محمدرضا نامی مربوط سازند با این تفاوت که صبح ازل حاجی محمدرضا را تاجر اصفهانی و عبدالباها آقا محمدرضا را برادرزاده ذبیح معرفی می‌کند ولی معلوم نمی‌دارد که او برادرزاده حاجی اسمعیل ذبیح کاشانی برادر حاجی میرزا جانی است و یا برادرزاده سید اسمعیل ذبیح اصفهانی بوده که در بغداد کشته شد و برادرزاده‌ای هم با خود در آنجا همراه نداشت.

غرض، انتساب این کتاب به حاجی میرزا جانی بطور مسلم نتیجه استنباط و فعالیت تبلیغاتی پروفیسور ادوارد براون بوده و طرفین دعوای جانشینی باب در موقع انتشارش با اطمینان خاطر این نسبت را تلقی نمی‌کرده‌اند.

اینکه پروفیسور براون انتقال نسخه کامل را از ایران به فرانسه در سال ۱۲۷۹ هجری نوشته روی خود نسخه چنین تاریخی دیده نمی‌شود بلکه تاریخ تحریر رساله نقطه الکاف که ضمیمه بیان فارسی در کتابخانه ملی پاریس است سال ۱۲۷۹ می‌باشد. از طرف دیگر معلوم نیست که این نسخه‌ها در چه تاریخی بدست گوبینو در تهران یا پاریس رسیده است چه در کتاب «فلسفه و مذاهب» از آنها یادی نمی‌کند. پس تصور اینکه او در سال ۱۲۷۴ هنگام خاتمه مأموریت تهران این یک نسخه بازمانده از نسخه‌های حاجی میرزا جانی را به اروپا برده باشد قدری دور از قبول نظر تحقیق می‌رسد.

برخلاف آنچه تصور می‌شد نسخه‌های این کتاب تاریخی که به خط یا صواب منسوب به حاجی میرزا جانی شده با وجود تلخیص و حذف برخی مطالب که با حسن ارتباط سیاسی با قاجاریه و مقاصد خاصی سازگار نبوده است کاملاً از میان نرفته بلکه نسخه‌هایی از آن باقی مانده بود:

نسخه نطنز که بعدها در ۱۳۰۰ شمسی به طهران منتقل شده بود و پنجاه سال پیش به دست حاجی محمدحسین فتحی تاجر اصفهانی افتاده بود و او نتوانست به وعده خود وفا کند و آن را برای مطابقه با نسخه چاپی در اختیار من قرار دهد.

نسخه دیگری که دکتر سعیدخان کردستانی در کتابخانه خصوصی خود داشت گویا مورد تصرف قلم صاحب‌نظری قبل از انتقالش به دکتر قرار گرفته بود و به عقیده مالکش این نسخه نسبت به متن چاپی پروفیسور براون مزیتی نداشت.

متأسفانه در سال ۱۳۱۵ شمسی که دختر سعیدخان مدتی طولانی در بستری بیماری افتاده بود نوکر آشوری او که از روی فهرست دستی دکتر به رموز دال بر اهمیت نسخه‌های خطی کتابخانه او پی برده بود همه نسخه‌های ممتاز را ربود و از طهران گریخت و دیگر اثری از او بدست نیامد و از جمله کتاب تاریخ بایه خطی که دکتر برآن نام حاجی میرزا جانی را نوشته بود به سرقت رفت.

یکی از فضلای کرمانی که چند نسخه از تاریخ جدید در اختیار دارد چند سال پیش آنها را برمن عرضه داشت. در میان آنها به قسمتی از اصل این تاریخ که فعلاً به حاجی میرزا جانی منسوب شده است پی بردم که در بعضی موارد قدری ملخص‌تر بود ولی از نام تألیف و مؤلف نشانی نداشت و قسمت اول وقایع آن افتاده بود.

چند سال پیش یکی از آقایان نطنزی مقیم طهران نسخه‌ای از این کتاب را که یافته بود برمن عرضه کرد و صاحبش آن را هنگام نشر کتاب با نسخه چاپ براون مطابقت کرده بود. این نسخه از روی نسخه دیگری در اوایل سده چهاردهم هجری نوشته شده بود که چیزی از اول آن افتادگی داشت و با توفیقی در صفحه ۸۷ نسخه چاپی آغاز می‌شد ولی نسخ این نسخه به نقصان قبلی اصلی پی نبرده و آن را به صورت کامل در تحریر خود آغاز کرده بود.

میرزا ابوالفضل در رساله اسکندریه که به نام الکساندر تومانسکی خاورشناس روس نامیده و پرفسور براون بخشی از آن را در مقدمه نقطه الکاف خود به چاپ رسانده است می‌نویسد میرزا حسین همدانی منشی مانکجی که از طرف مانکجی مأمور تألیف کتابی در تاریخ بایه شده بود نزد میرزا ابوالفضل آمد و از او خواهش کمک در این کار کرد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع این امر نوشته نشده این کار خالی از اشکال نیست.

میرزا ابوالفضل می‌گوید به او جواب دادم که تاریخی از حاجی میرزا جانی کاشانی در دست احباب هست. این کتاب را به دست آور و وقایع را از آن و تاریخ سنین را از نسخ التواریخ و روضة الصفا نقل نما سپس میرزا ابوالفضل می‌افزاید که مانکجی نگذاشت که میرزا حسین آن تاریخ را بدانگونه که گلیایگانی گفته بود بنویسد. میرزا ابوالفضل بطور کلی با این معرفی و بیان کیفیت تألیف کتاب اعتبار را از روی نسخه‌های تاریخ جدید که در دست مردم است برمی‌دارد و می‌گوید تنها نسخه‌ای از آن قابل اعتبار است که به خط مؤلف باشد و در این مورد هم خود فراموش می‌کند که قبلاً شخص مؤلف را همچون آلتی بی اراده در دست مانکجی زردتشتی معرفی کرده است.

از این قسمت می‌توان دریافت که میرزا حسین همدانی گمنام، به فرض قبول اظهارات میرزا ابوالفضل، قبلاً از وجود تاریخی به نام حاجی میرزا جانی کاشانی بی‌خبر بوده و این داعی گلیایگانی بوده که او را به وجود چنین اثری دلالت کرده است.

در این صورت لازم می‌آمده که مؤلف تاریخ جدید در مقدمه کتاب خود از این بابت اشاره‌ای در میان آورد و یا آنکه مانکجی در پشت نسخه‌ای که از آن برای خود فراهم آورده بود و فعلاً جزو کتابهای دیگرش در بمبئی موجود است و عکسهائی از آن در طهران یافت می‌شود، از آن توصیفی مناسب بکند در

صورتیکه ابدأ به ارتباط خود با مؤلف و موضوع تألیف کوچکترین اشاره‌ای ندارد و در پشت نسخه ملکی خویش تنها نام «تاریخ میرزا حسین طهرانی» نوشته است که شبیه همدانی بودن مؤلف را هم ضعیف می‌سازد.

چون منظور از طرح این بحث فقط پژوهشی در مورد کتاب نقطة الکاف چاپ براون بود، از عطف توجه به تاریخ جدید و ضمائم و حواشی آن که خود موضوع قابل بحث بیشتر است صرف نظر می‌کند و اینک به تلخیص اصل موضوع می‌پردازد.

از آنچه به طور مجمل گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- نسخه اصلی که اساس چاپ پروفیسور براون قرار گرفته ابدأ دارای اسم مؤلف و عنوان تألیف و تاریخ تحریر و تاریخ انتقال به پاریس نیست.

۲- رساله‌ای که در دنباله بیان نوشته شده و تاریخ تحریر ۱۲۷۹ دارد بنا بدانچه در متن رساله معهودست نامش نقطة الکاف و موضوعش کلامی است نه تاریخی.

۳- اتصال این رساله به تاریخ قدیم بابیه در ضمن تحریر نسخه دوم صورت تحریر یافته و کاتب بدون توجه و نقطة ارتباط و اتصال و انفصال آن‌ها را به هم پیوسته است.

۴- تاریخ تألیف رساله نقطة الکاف ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۷ و تاریخ تألیف مقدمه تاریخ قدیم ۱۲۷۰ هجری است.

۵- در تاریخ ۱۲۷۰ هجری که سال تألیف تاریخ است حاجی میرزا جانی کاشانی در حیات نبوده بلکه دو سال از مرگ او می‌گذشته است.

۶- در متن کتاب چیزی که دلالت بر رابطه میان حاجی میرزا جانی و کتاب باشد به چشم نمی‌رسد به خصوص که در حوادث مربوط به قلعه طبرسی حاجی کاشانی را از راویان خبر معرفی می‌کند.

۷- دو نفر از قدمای بابیه که موقع انتشار کتاب از طرف پروفیسور براون، هنوز در قید حیات و پیشوای دو دسته مخالف یکدیگر بودند و هنگام تبعید دسته جمعی از ایران به بغداد و اقامت در آن شهر میان بابیان واجد شخصیت بوده‌اند تقریباً خود را با چنین اثری مأنوس نشان نداده‌اند.

۸- کسی که در بغداد به سال ۱۲۷۰ کتاب تاریخ نوشته محمدرضا نام اصفهانی بود نه حاجی میرزا جانی که سرنوشت کتاب او درست شناخته نیست.

۹- کسی که نام تاریخ حاجی میرزا جانی را نخستین بار بر زبان مؤلف تاریخ جدید نهاده میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده که اثر فکر و قلم او در تاریخ جدید به چشم می‌رسد.

۱۰- در آثار مختلف مانکجی هاترایا چیزی که دخالت او را در کار تدوین تاریخ جدید بنماید دیده نمی‌شود.

۱۱- کتاب تاریخ قدیم بابیه که در هیچ موردی با اسم مؤلف همراه نبوده برخلاف تصور پروفیسور براون هرگز از میان نرفته بود و تاکنون بر وجود چهار نسخه از آن پی برده‌ایم. که دو نسخه آن هنوز در طهران پیش افراد کتابدوستی وجود دارد.

۱۲ - نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی در این صورت تلفیقی، کارپروفسور براون بوده است.

۱۳ - نقطة الکاف نام رساله‌ای در موضوعات کلامی بوده است که به سبب غیرمعلومی به اول کتاب تاریخ بی نام بابیه ملحق شده است.

۱۴ - تلخیص تاریخ بابیه گمنام به صورت تاریخ جدید قبل از تفرقه بابیان به دو دسته ازلی و بهائی صورت گرفته و در نسخه‌های متعدد از آن که دست تصرف جدیدی در آنها به کار نرفته از هر دو برادر نوری یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی نیکویاد می‌کند و سبب تلخیص کتاب گویا چیز دیگری جز تصور براون بوده است.

۱۵ - عبارت مقدمه نقطة الکاف چاپی چنانکه از خود مرحوم شیخ محمدخان قزوینی شنیدم کار آن مرحوم ولی جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط کارپروفسور براون و در حقیقت عملی مشترک بوده است.

در شماره دوازدهم از سال دوم مجله گهر مقاله‌ای راجع به کتاب بی‌نامی از مؤلف گمنامی در تاریخ بابیه انتشار یافت که این کتاب در بغداد هنگام مهاجرت و اقامت دسته جمعی بابیان بدان شهر در سال ۱۲۷۰ هجری بوسیله یک نفر اصفهانی (ظاهراً) تدوین گردیده و تا سال ۱۲۹۰ هم تقریباً بی‌آنکه به نویسنده مشخصی نسبت داده شده باشد تنها مرجع تاریخی این گروه در میان آثار قلمی ایشان شناخته می‌شد.

در اصطلاح و تلخیص و تحریر تازه‌ای که از این اثر پس از سال ۱۲۹۰ هجری به وسیله یک یا چند نفر صورت گرفته و بدان، کیفیت تازه و نام تاریخ جدید داده شده، سخن از حاجی میرزا جانی کاشانی و تاریخ او، برای مبنی و مأخذ این حک و اصلاح جدید در میان آمده است و بی‌آنکه در لئان مطالب متن ۱۲۷۰، توجهی به نام حاجی کاشانی مانند ناقل برخی از روایات و یا شخص منقول در اصل برخی از روایات متن، شده باشد، متن تاریخ معهود را به او نسبت داده‌اند و این نکته پروفسور براون را وادار کرد که بعد از دست یافتن به نسخه کتابخانه پاریس از متن تاریخ مذکور آن را به حاجی میرزا جانی منسوب دارد و از اختلاط عنوان رساله نقطة الکاف اثر نقطة کافی یا حاجی کاشانی که در ۱۲۶۷، یعنی سه سال پیش از تاریخ تحریر آن تاریخ تألیف شده بود، با درآمد این تاریخ، نام نقطة الکاف را بدون توجه بدین جنبه ترکیبی دو متن، برای تسمیه متن نسخه چاپی برگزیند که از روی نسخه متعلق به گوینودر سلسله اوقاف کبک به سال ۱۳۲۸ ه. ق (۱۹۱۰ م) انتشار داد.

مقاله گهر در ضمن نقل دلایل سلب انتساب کتاب مزبور به حاجی میرزا جانی ابدأ متعرض بحث در ماهیت مطالب و صحت و سقم اصل روایات نشد و چون بحث درباره کتاب از نظر کتابشناسی صورت می‌گرفت، دیگر متذکر مطالب دیگری که از تاریخ انتشار کتاب یعنی سال ۱۳۲۸ هجری بدین طرف همواره مورد بحث و مناقشه دو طرف منتفع یا متضرر از بابت کارپروفسور براون، بوده است، نشد و اگر اشاره‌ای به وجود کشمکش میان دو گروه متضاد از این فرقه شد برای ارائه جنبه غفلت سران هر دو

دسته از وجود کتابی مشخص و مسلم به نام تاریخ حاجی میرزا جانی در دسترس خود هنگام انتشار همین کتاب بود و قرینه می‌نماید که در تاریخ ۱۳۲۸ ه. ق (۱۹۱۰ م) نسخه‌ای از متن تاریخ تألیف ۱۲۷۰ و قبل از اصلاح و تحریر تازه ۱۲۹۹ گویا در دسترس هیچکدام از رؤسای ازلی و بهائی در ماغوسه و حیفا و عکا نبوده تا به استناد آن متن چاپ براون را مورد سنجش برای تأیید قطعی و یا تکذیب ضمنی قرار دهند. آنچه که در آن تاریخ در دسترس هر دو دسته بود همان صورت اصلاح شده بعد از ۱۲۹۰ تاریخ بود که در برابر آن کتاب تاریخی نوشته سال ۱۲۷۰، تاریخ جدید نام گرفته بود.

درباره تلخیص کننده و مصلح مطالب و عبارات آن از قبل اتفاق نظر نبود تا آنکه میرزا ابوالفضل گلپایگانی حقیقی و مؤسس اساس این تلخیص و قلمزن مقدمه و ذی‌المقدمه، انتساب آن را به میرزا حسین نامی منشی دفتر تجارتي مانکجی زردشتی در طهران به نحوی اعلام کرد که برای خود میرزا و مانکجی حقی فراتر و سهی مؤثرتر از نصیب میرزا حسین همدانی یا بنا به نسخه مانکجی تهرانی در این تلخیص و تدوین جدید، قایل گردید.

اینک در مقاله دوم از این رشته بحث کتابشناسی، بی‌آنکه نظری به ماهیت تألیف و تلخیص داشته باشیم، این اثر دوم را از نظر کتاب‌شناسی در پی تاریخ قبلی مورد بحث تفصیلی قرار می‌دهیم و امیدواریم دوستان علاقه‌مندی که در تهران و زواره و اصفهان و کرمان و مازندران و آذربایجان به بی‌سوادى و یا زبان‌بخشی چنین نگارشی عطف نظریا التفاتی داشته‌اند، به فوائد علمی ناشی از سنجش آن، در تشخیص کیفیت تطور این تاریخ که حوادث آن به مرور زمان در طی صد و بیست سال پیوسته در راه تحول و تغییر شکل ظاهری سیر کرده تا از آن صورت تاریخ قدیم ۱۲۷۰ به صورت تاریخ جدید ۱۲۹۰ و مقاله سیاح ۱۳۰۳ و کواکب الدریه ۱۳۴۲ و سرانجام متن انگلیسی تاریخ منسوب به نبیل زرنودی در ۱۹۲۷ در آمده است، بهتر آشنا گردند و بنگرند این تحول حوادث در چنین عصری، یعنی در عصر چاپ و انتشار روزنامه و روابط بین‌المللی در طی یک قرن زمان از آن میزان تطور و تبدل برخوردار شده که هیچ واقعه نظیر آن در طی قرنهای متعدد گذشت روزگار و تغییر و تبدیل شرایط، از جزئی از چنین دیگرگونی برخوردار نشده است.

از طرف دیگر باید دانست که در این کار حد اعلای دقت به کار رفته که نتیجه بحث نمودار واقعیتی باشد، با وجود این، هرگاه درباره آن نظر انتقاد و اعتراضی باشد بیش از نظر تأیید و تمجید مورد ملاحظه و مطالعه نویسنده قرار خواهد گرفت و تقاضا دارد که از طرح و ذکر آن دریغ نورزند.

اینک برای درک عوامل تلخیص متن تاریخی ۱۲۷۰ به تقدیم مقدمه ماندنی می‌پردازد. در سال ۱۲۷۰ که تاریخ قدیم بایه در بغداد نوشته می‌شد، وضع کلی در آن شهر مانند طهران و اسلامبول و سایر اقطار تابع امپراطوری عثمانی با سال ۱۲۹۰ تفاوت فوق‌العاده‌ای داشت.

چتر حمایتی که والی بغداد بعد از قصد اقامت به نام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشوده بود مجال وسیعی را برای مباحثه و مناظره و مجادله و حتی مقاتله در بغداد برایشان فراهم ساخته و به تدریج پیرامون مرکز برادران نوری که سرشناسترین عناصر بابی مهاجر به بغداد از حیث تعداد افراد و پیوند

خانوادگی و مکنت بودند از وجود عناصر مزاحم و مخالفت تمرکز، خالی می‌شد و زود به زود در کنار رود دجله افرادی از این جمع معدود به هلاکت می‌رسیدند و داستان قتل آنها مانند مرگ سید اسمعیل ذبیح اصفهانی در هاله‌ای از تخیل افسانه‌پردازی از نظر واقع بین مکث می‌ماند.

وجود چنین موقعیت محلی بی سابقه به نویسنده تاریخ در ۱۲۷۰ جرأت آن را می‌داد که مخالفان ایرانی خود را در هر مقام و منصبی قرار داشتند با اوصاف زننده به دلخواه خود یاد کند و نام ببرد و درباره آنها نفرین و طلب عذاب بکند.

چهره ناصرالدین شاه و محمد شاه و میرزا تقیخان و حاجی میرزا آقاسی و سرداران و فرمانفرمایانی که در حوادث مسلحانه قلعه طبرسی و نیریز و زنجان شرکت جسته بودند و علما و فقهای مخالف و درباریان و وزراء و رجال سرشناس طهران، هنگام نقل اسم مشمول آثار این نفرت و بغض قرار می‌گرفتند و از اینکه مثلاً مرگ محمد شاه را به عبارت زننده و نامناسبی از زیر قلم بگذرانند بیمی نداشتند، چه کسب تابعیت جدید دولت عثمانی طوری هسته مرکزی این اجتماع را در بغداد از بابت تعرض مأموران ایران و اجرای مقررات کاپیتولاسیون در امان نگاه می‌داشت که از این عبارتهای بد و بیراه نسبت به امیر و وزیر تصور قبول شکایت و مزاحمتی از کارگزاران امور خارجه ایران در دستگاه پاشای بغداد نمی‌شد. از این رو، کتاب تاریخ ۱۲۷۰ سند آشتی ناپذیر و مایه دشمنایگی پاینده‌ای میان بابیان و حکومت قاجاریه شده بود که حمایت بیدریغ مأموران عثمانی از مهاجران تغییر تابعیت داده ایرانی، در بغداد بر قلم محمد رضای اصفهانی یا دیگری نهاد و در ضمن آن دیگر هیچ نشانه و امید سازشی میان دولت ایران و این دسته مقیم بغداد باقی نمی‌گذارد.

در فاصله ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ هجری اتفاقات خاصی در ایران و خارج روی داد که انعکاس آن در بغداد بیش از هر محل دیگری که میان طهران و اسلامبول قرار داشت تجلی می‌کرد.

شکست ۱۲۷۵ هرات به شاهزادگان قاجار فراری که پاتوق آنها بغداد شده بود و به بهانه مجاورت عتبات عالیات از جانب عثمانی مأذون در اقامت بغداد شده بودند امید تغییر وضع سیاسی و امکان تجدید دوران نفوذ و اعتباری می‌داد. میرزا ملکم خان و عده‌ای از یارانش بعد از بسته شدن فراموشخانه ایشان در شهر طهران (۱۲۷۵ هـ. ق) به بغداد تبعید شدند و میان این عناصر مهاجر و بدخواه قاجاریه زمینه مناسبی برای افشاندن تخم خلاف و شقاق یافته بودند و در معاشرت با یکدیگر مقدمات همکاری مشترکی را برای آینده خود طرح می‌کردند. حاجی میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله) که پیش از آن در تفلیس و بمبئی ضمن انجام کار جنرال کنسولی به روش کار مأموران سیاسی روس و انگلیس در بهره‌برداری از تفاهات داخلی و محلی آشنائی یافته بود، مأمور سفارت ایران در اسلامبول شد و برای تجزیه این جبهه متحده بابی و فراماسون و ناراضیهای سیاسی ایرانی در بغداد مندرجاً میان مهاجران و پناهندگان سیاسی و مسلکی تفرقه افکند. عده‌ای بی اسم و رسم از این گروه جدا شدند و به اسلامبول رفتند و با پشتیبانی او در آن شهر به کارهای علمی و ادبی مشغول شدند مانند میرزا حبیب دستان اصفهانی، میرزا ملکم خان و برادرش را به اسلامبول منتقل ساخت و بعد از مدتی بخت آزمائی ملکم در رفت و آمد با

عثمانیها از طهران کسب رضایت و اجازه کرد و او را در سفارتخانه کار داد. آنگاه برای نظارت بر اعمال باقیمانده گان در بغداد جنرال کنسولی با دستور خاص به آنجا فرستاد. چون میرزا یحیی و میرزا حسینعلی پسران میرزا بزرگ نوری که مرکز توجه مهاجران و مسافران همعقیده ایشان بودند از حمایت بیدریغ والی بغداد که تذکره تابعیت عثمانی بدیشان سپرده بود برخوردار بودند از نظر کاپیتولاسیون هم قابل تعقیب و توقیف و تبعید شناخته نمی شدند. پس از مدتی کشمکش فکری و سلب امید از بازگردانیدن آنها به ایران یا ترتیب دیگری، سفارت اسلامبول را وادار به درخواست انتقال این عده که مخل به حسن رابطه همجواری محسوب می شدند از مجاورت سرحد ایران به نقطه دیگری از عثمانی نمود با درخواست مشیرالدوله موافقت شد. وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنین حادثه ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند. اما وقتی به اسلامبول رسیدند و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسین خان که پس از مرگ میرزا جعفرخان به لقب مشیرالدوله ملقب شده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند آنگاه از حقیقت جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به اسلامبول ظاهراً هنوز در میان دو برادر که مهاجران یکی را با عنوان «حضرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می کردند و خویشاوندان و بستگان ایشان هیچگونه اختلاف عقیده ای بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حد ظواهر امور زندگانی نمی گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیرالدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دسته منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت اینان را به طور دسته جمعی در شهری مانند اسلامبول که صدها ایرانی در هر سال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آنجا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سرو سوقاتهای شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد. میرزا حسین خان مشیرالدوله با خواستن نماینده دو طرف به سفارت خواست تسویه محدودی به عمل آورد که به نتیجه نرسید. دولت عثمانی از بیم آنکه این کشمکش در ادرنه وسیله ای برای دخالت دول اروپائی از راه تشبث و توسل اینان برانگیزد، پس از هجده سال همراهی و همکاری سودآور میان دو برادر جدائی افکند و یکی را به ماغوسه در جزیره قبرس و دیگری را به عکا در ساحل فلسطین فرستاد تا از وقوع برخورد میان پیروان ایشان جلوگیری کند. در اواخر دوران توقف ادرنه بود که برادر بزرگتر بنا به تجربه ای که از امور دولتی ایران در طول عمر پنجاه ساله به دست آورده بود، دریافت که با حکومت ایران و سلطنت ناصرالدین شاه نمی توان از در ستیزه جوئی در آمد

و قدرت نفوذ حکومت ایران را در دستگاه سیاست باب عالی به هنگام ضرورت، از فواید کسب تابعیت دولت عثمانی برای تعیین سرنوشت یک تن ایرانی بیشتر مؤثریافت و درصدد ترمیم خرابی و سد راه کدورت با دربار ایران برآمد. در عریضه ای که به حضور ناصرالدین شاه نوشت این معنی را طوری بر بساط نگارش قرار داد که معلوم بود اینان بعد از بیست و اندی سال کشمکش قصد سازش و تبعیت از شاه را دارند. این نامه را بیست سال بعد از آن پسر بزرگ میرزا حسینعلی در پایان مقاله سیاح که تلخیص و تحریر سوم از همین تاریخ جدید محسوب می شود عیناً نقل کرده و براون هم متن و ترجمه آن را به چاپ رسانیده است.

تحولی که اقامت طولانی بغداد در روش فکری بابیان مهاجر به وجود آورده بود یکی آشنائی ایشان از راه ملکم و یارانش با افکار فراماسونی و آزادیخواهی و قضایای تازه ای بود که در تفلیس و اسلامبول و طهران از نظر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جریان پیدا کرده بود. در ادرنه هم با نوشته های آخوندزاده که در همان سال انتقال اینان از بغداد به اسلامبول برای تبلیغ اصلاح خط خود از تفلیس به اسلامبول آمده و در عمارت سفارت ایران مهمان مشیرالدوله بود، آشنا شدند و در ادرنه مکاتیب جلال الدوله و کمال الدوله او را دیده و به روش تحریر و تبلیغ افکار او آشنا شده بودند. اینان به حکم هجده سال دوران فراغت که زیر حمایت عثمانی و در کنار جریانهای ملکمی و آخوندزاده ای و اصلاحات میرزا جعفرخان در ریاست وزرای کوتاه مشیرالدوله گذرانده بودند دریافتند که در قلمرو فکری ایران حرفهای تازه ای غیر از سخنان باب، از نظر طرح مسائل و افکار و عقاید تازه پیدا شده است که دشمنانه ترین آنها با دین اسلام و مذهب شیعه همانا در مکتوبهای سه گانه کلنل میرزا فتحعلی آخوندزاده تعبیه شده و معتدلترین آنها ضمن رسائل ملکم پیشنهاد گردیده و در طهران برای توجه بدانها و یا قبل مدلول آنها تا درجه ای دماغهای کوچک و بزرگ آماده شده بود.

از این حرفهای تازه ای که در فاصله سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ پی ریزی شده بود من حیث المجموع جلب توجه و نظر عنایت ناصرالدین شاه برای اجرای هرگونه اصلاح و تغییر وضع و یا بدعتی از طرف ملکم یا آخوندزاده لازم شناخته می شد و همان طور که ملکم و میرزا فتحعلی آخوندزاده همواره درصدد جلب نظر توجه و رضایت شاه و اطرافیان او بودند، بابیان هم در اسلامبول و ادرنه دریافتند که آن روش خصومت آمیز دیرینه ایشان روزه روز فاصله میان دربار ایران و این دسته از مردمی را که پس از چند جنگ و قیام مسلحانه و توطئه قتل شکست خورده، ناگزیر از مهاجرت به خارج شده بودند، دورتر و گودتر می ساخت. از این رو موجبات اقدام برای نزدیک شدن به شاه و دربار و جلب حمایتی برای بازگشت به تابعیت و مراجعت به ایران فراهم آمد. در همه مکاتبات تازه، دعا و ثنا و تمجید از ناصرالدین شاه را آغاز کردند. از جمله، کتاب تاریخ بینام و نشان متداول را که با روش خصمانه نسبت به قاجاریه تألیف یافته بود از نظر حک و اصلاح گذرانیدند و همه الفاظ زننده و مطالب ناپسند و نکات ضعیف و زیان آور و یا ناسازگار با این غرض را از آن برداشتند و کتاب جدید را به شیوه مکاتیب آخوندزاده که مطلب را از زبان جلال الدوله شاهزاده موهوم هندی به کمال الدوله شاهزاده موهوم ایرانی در خارج ایران ضمن سیاحت و مشاهده

اوضاع ایران بر بساط نقد و هجوم و تعرض به دین و مذهب قرار می‌داد آغاز کردند. کسی یا کسانی که به تملخیص و تحریر جدید از آن تاریخ می‌پرداختند خود را زیر نفوذ فکری آخوندزاده قرار دادند و در عین تمجید و تعریف ناصرالدین شاه و میرزا حسین خان سپهسالار همه کاسه و کوزه‌های نو و کهنه را بر سر علماء دین اسلام شکستند و همان نسبت‌ها که آخوندزاده در کتاب خود به ایشان داده بود با تغییر جهت محدودی در این اثر تجدید کردند بلکه آنچه را قائم مقام هم از زبان نایب السلطنه به پدرش در توهین به علمای تبریز نگاشته بود بر آن افزودند.

علاوه بر این، همانطور که میرزا فتحعلی آخوندزاده سیاحت خیالی و برخورد و گفتگو با افراد موهوم را وسیله‌ای برای اثبات منظور خود که تعرض به شریعت اسلام در ضمن هجوم به علمای دین و آثار ایشان باشد، قرار داده بود، اصلاح کنندگان تاریخ قدیم بایه هم از زبان یک سیاح موهوم خارجی زمینه‌ای برای تبلیغ و اثبات دعاوی و تأمین منظور خویش فراهم می‌آوردند و طوری مطلب را بروفق مرام و مصلحت خویش بر زبان سیاح خارجی و کسانی می‌گذارند که سیاح با آنان روبرو و داخل گفتگو می‌شود که آخوندف هم بر قلم جلال الدوله می‌نهد. در این موقع که میرزا ملکم خان همبند و همعهد و شریک مبارزه سابق بغداد با سمت مشاور مخصوص مشیرالدوله صدراعظم از اسلامبول به تهران رفته و طراح نقشه‌های تنظیماتی جدید برای سپهسالار و تقدیم به ناصرالدین شاه شده بود اینان یعنی مصلحان تاریخ قدیم برای جلب مساعدت او در ترضیه سپهسالار جزء مهمی از مطالب رساله‌های سیاسی او را به لفظ ملکم از «شیخ و رفیق» و نوشته‌های دیگر او برداشته و در این تحریر جدید جا می‌دهند، بطوری که بیش از نصف مطالب تازه این تحریر جدید بعینه از آثار قلمی میرزا ملکم خان گرفته شده از او به عنوان فیلسوف بزرگ ذکر و نقل می‌کنند.

این تحریر جدید تاریخ گویی در دو مرحله صورت پذیرفته است: یکی صورت مجمل که تقریباً بخش مهمی از مطالب تاریخ قدیم را بعد از حک و اصلاح زیر مقدمه‌ای میرزا فتحعلی وار از سیاحی خیالی می‌آورد. مرحله دیگر که گویا بعد از صدارت سپهسالار و انتقال ملکم به طهران تنظیم یافته است مقدار فراوانی از کلمات و اقوال ملکم را با برخی از نوشته‌های میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آن بعینه نقل می‌کنند و این آمیزش دو بخش بابی و ملکمی طوری مزجی و به هم پیوسته است که نشانه نفوذ قلم انشای ملکم را با فکر آخوندزاده در سراسر این کتاب پانصد و پنجاه صفحه‌ای به طور یکنواخت و هم‌آهنگ، می‌توان از نظر پژوهش و سنجش گذراند.

در دو نسخه از این تحریر تفصیلی که یکی متعلق به مانکجی زردشتی بوده و پیش از مرگ او از ایران به هند رفته و فعلاً در کتابخانه مؤسسه کامای بمبئی محفوظ است و دیگری در نسخه مصحح شیخ محمد قاینی معروف به نبیل که با خط و امضای او در یکی از کتابخانه‌های عمومی تهران نگهداری می‌شود، این ترتیب تفصیلی به نحو شامل و کامل در هر دو نسخه دیده می‌شود. متأسفانه نسخه مانکجی با هیچگونه توضیحی که معرف کیفیت تحریر نسخه باشد همراه نیست ولی به اعتبار اینکه کتاب را به نام میرزا حسین تهرانی بر پشت صفحه اول به خط گجراتی نوشته و این میرزا حسین بنا به گفته میرزا

ابوالفضل منشی مانکجی هاترایا و از طرف او مأمور تحریر چنین کتابی بوده، بعید نیست که این نسخه مانکجی هم به خط دست میرزا حسین مزبور باشد.

نبودن نام کاتب در آخر نسخه و قید اسم میرزا حسین در اول نسخه از خارج متن، این حدس را به خاطر پژوهنده می‌آورد.

نسخه شیخ محمد قاینی در چندین مورد در حواشی و آخر اضافاتی از او به خط او دارد که ما را بیش از نسخه مانکجی (که می‌توان آن را نسخه اصل بحساب آورد) به کیفیت تنظیم این متن آشنا می‌سازد. بعد از آنکه در کنار صفحه ماقبل آخر (۵۴۸) این عبارت را می‌نویسد «ختم ومقالة مصرح عفی عنه» در متن چنین می‌نگارد.

«مصحح تاریخ فقیر مسکین، نبیل اهل عالین^{۱۴} عفی الله عنه گوید که بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیره الفوائد مزیده العواید مشهود آمد که لباش مخلوط به قشور و انوارش ممزوج ظلمات وهم دیجور است «قد اخذ مؤلفه من هذا ضغث و من هذا ضغث لیبل الیها اکثر الطباع ویستأنس بها غالب الاسماع وما تمیز فیها الفث عن السمین وما تتریل (؟) فیها حکم الیقین عن الظن والتخمین»، حیغم آمد و براین نسخه شریفه می‌پسندیدم که در مثل این ایام... کتب... تألیف شود به جهت تذکر عباد... و در او استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبیهی به تقلید و تبعیتی به عادت باشد. لذا — خالصاً لوجه الله و حباً لآبناء الوطن والکمالا للنعمه وشفقة علی المحبین وترحماً علی الناظرین من الغابرین — در مقام تصحیح و تلخیص این نسخه برآمده پاره‌ای از ظنونات و زواید و قیاسات که در اساطیر اولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقن و معلوم بود، اثبات نمود. امید که مطبوع و مقبول عقلاء ملل و منظور بزرگان و دانایان ملل و دول عالم گردد «وما ینبیک مثل خیر».

قد استنسخت هذه النسخة المصححة لنفسی بعد ما صححتها لینتفع به الاخوان و یبقی اثر قلمی... وکان اتمامها فی يوم الاحد السابع والعشرین من شهر صفر المظفر من شهر الف وثلثمائة من الهجرة المحمدیه مطابقاً لیوم (گویا می‌خواسته تاریخ هجری را با تقویم بیانی تطبیق کند).

از این عبارت معلوم می‌شود که در ماه دوم از سال ۱۳۰۰ کار تحریر این نسخه به پایان رسیده و چنانکه در حاشیه صفحه ۵۱ از متن می‌نویسد که «مصحح تاریخ نبیل اهل عالین عفی الله عنه از خود عالیجاه سلیمان خان (صاین قلعه) مسموع داشته که مرحوم (سید کاظم رشتی) اعلی الله مقامه مخصوصاً به

۱۴. عالین که در چند مورد دیگر از این کتاب، مصحح تاریخ بدان منسوب شده از نظر ارزش عددی و حروف با قاین مساوی و هر دو ۱۶۱ است. همین شیخ مخد در پایان نسخه‌ای از منظومه عربی اثر طبع خود که به پیروی از ابن فارض مصری سروده و اخیراً در طهران اصل نسخه خط او ضمن مطبوعات خاصی عکس برداری و چاپ شده است، به همین خط خود را به عالین منسوب می‌دارد. هفتاد سال پیش از این اثر به نظر محمد تقی همدانی رسیده بود و شناخته نشد ولی از مقایسه این دو اثر که یکی به وسیله بهائیان در طهران بنام نبیل قاینی و با امضای نبیل عالین چاپ شده و دیگری اصل نسخه تصحیح تاریخ جدید به خط او باشد توانستیم به شخصیت مصحح این تاریخ پی ببریم.

من وعده ادراک ظهور دادند... و حال هم در قید حیات هست ولی در نکرسن و ارذل العمرند. هزار و دویست و نود و نه» از این عبارت معلوم می‌شود که کار تصحیح را در سال ۱۲۹۹ هجری آغاز کرده و در اوایل سال ۱۳۰۰ به پایان رسانیده است.

چون نسخه مانکجی و برخی نسخه‌های دیگر را هم دیده و نگریسته‌ایم که تفاوت میان آن و این متن مصحح جز تغییر عبارت اصل که در آن در مورد میرزا یحیی، تا درجه‌ای مراعات بی‌طرفی شده بود و افزودن برخی از اشعار سروده مصحح و پاره‌ای مواد تبلیغی مذهبی چندان اختلافی با یکدیگر ندارند که ایراد چنان تعریفی را ایجاب کند مگر اینکه فرض کنیم نسخه‌ای که زیر نظر نبیل قاینی برای تصحیح قرار گرفته بوده مشتمل بر مواردی از دست‌انویس‌های نوظهور و سایر مطالب مورد علاقه مانکجی بوده که به حذف آنها پرداخته باشد.

عجب است که از ۱۳۰۰ بدینطرف تنها کسی که بدیدن این کتاب و نقل عبارتی از آن در احقاق الحق پرداخته همان محمدتقی همدانی بوده و دیگر کسی به وجود این اثر در چنین صورتی اشاره‌ای نکرده است.

در دست بایبهای ازلی نسخه‌ای از این تاریخ جدید بوده که احياناً آن را تاریخ نبیل می‌گفتند و این نسخه با آنچه شیخ محمد در خاتمه تصحیح آورده از نظر ماهیت بیش از خود نسخه مصححه تطبیق می‌کند و کوشیده‌اند آنچه را که بر اصل منقول در تاریخ قدیم افزوده بودند تا حد امکان کم کنند. نسخه‌ای از این روایت چند سال پیش بوسیله مرحوم حائری زاده نماینده اسبق مجلس شورای ملی با چند کتاب خطی دیگر به کتابخانه مجلس اهدا شد که فعلاً مرا بدان دسترسی نیست ولی در روز خود آنرا دیدم. نسخه دیگری به خط محمد صادق کاتب بایبه و داماد خانواده ازل هم در حین تحریر این مقاله مورد استفاده قرار گرفت. این روایت ساده‌ترین و بی‌پسرایه‌ترین و نزدیکترین صورت اصلاح شده تاریخ جدید به متن اصلی تاریخ قدیم است که در موقع تنظیم آن گویا جدائی میان دو برادر نوری هنوز به اوج خود، که بعد از انتقال از ادرنه به عکا و ماغوسه رسید، نرسیده بود و این معنی نشان می‌دهد که شاید نخستین تصرف و دستبرد در تاریخ قدیم بایبه بعد از ورود مهاجران به ادرنه و استحضار بر اوضاع و احوال و جریان افکار و عقائد جدید از ۱۲۸۰ به بعد آغاز شده ولی در ۱۲۹۰ پس از بازگشت ناصرالدین شاه از اروپا و صدارت میرزا حسین خان قزوینی صورت نهائی خود را یافته باشد.

میرزا ابوالفضل که دخالت و شراکت قلمی او در این روایت کامل بیش از هر فردی دیگر ملحوظ و منظور است به این اختلاف روایتها در رساله ایوبیه یا اسکندریه اشاره می‌کند که براون در مقدمه چاپ نقطه الکاف و ترجمه تاریخ جدید به انگلیسی از آن نقل مطلب کرده است و در مقاله قبل بدان اشاره مجملی رفت.

پروفسور براون در پایان ترجمه انگلیسی از تاریخ جدید که مبتنی بر روایت متوسطی از این کتاب است و همچنین در مقدمه فارسی نقطه الکاف چاپ خود از اختلافاتی که میان روایت کوچک و متوسط از تاریخ جدید با تاریخ قدیم وجود دارد به تفصیل سخن گفته و غالب آنها را مورد به مورد، نشان داده ولی

دیگر متعرض این روایت مفصل و کامل که در نسخه اصلی مانکجی و نسخه نبیل قایینی موجود است نشده و به تأثیری حد میرزا ملکم خان در اندیشه تلخیص کننده یا مصلح تاریخ قدیم اشاره ای نکرده است.

نکته ای که در تأیید جواب میرزا ابوالفضل به پروفیسور براون در رساله ایوبیه و اسکندریه او می توان از نسخه مصحح قایینی استخراج نمود، همانا قید جمع مؤلف به صورت مؤلفون درباره نویسنده این کتاب است که می گوید «مؤلفان این کتاب از اینجا خیالی و از آنجا افسانه ای گرفتند تا طبایع بدان بیشتر بگراید و غالب گوشها بدان انس یابد...»

لفظ «مؤلفه» به خط خود قایینی در خاتمه کتاب تصور هرگونه شبهه ای را در این باره زایل می کند و نشان می دهد که بیش از یک یا دو تن، به نظر نبیل قایینی، در این کار شرکت داشته اند و این ناسازگاری صورت تازه برآمده، حاصل اختلاف سلیقه ها و نظره های مؤلفان بوده است که او را مجبور به تصحیح و توسعه کرده است.

سه سال بعد از تصحیح محمد قایینی از تاریخ جدید بابیه عبدالها عباس افندی در آن تصرف و تحریر تازه ای کرده و تاریخ جدید را از محور اصلی آن که در متن قدیم و تلخیص تازه تقریباً بریک منوال باقی بوده به محور تازه ای در پیرامون نقطه خانوادگی خود برگردانید و بدون آنکه از مساعی پیش آهنگان این راه سخنی در میان آورد سیاح مقاله جدید را غیر از سیاح تاریخ جدید معرفی می کند که در مسیر کتاب جلال الدوله میرزا فتحعلی برای سیاحت کلی به ایران آمده و درباره جدیدها بیش از جلال الدوله در مکتوبات میرزا فتحعلی توجه و عنایت و دلسوزی از طرف این سیاح کرده است.

هدف سیاحت سیاح مقاله او بیش از سیاح تاریخ جدید تقویت و تأیید کار پدرش و پیروان او بوده و به سید باب و بابیان مانند عوامل مقدماتی پیش آهنگ و چاوش وصول مسافران بعدی می نگرند. هنوز به کسب این اطلاعات نایل نشده ام که آیا از آن دو روایت مفصل نسخه ای در عکا و حيفا پیش مهاجران بهائی فلسطین وجود دارد یا نه. همین قدر سکوت عبدالهء در موقعی که ذکر خیری پس از مرگ نبیل قایینی در رساله اتمام الوفاء چاپ خارج می نماید و خدمات مذهبی او را می شمارد از این عمل تصحیح و اصلاح او از تاریخ جدید ابداً اشاره ای در میان نمی آورد بلکه به یک اثر غیر موجودی از او در مورد دیگری اشاره می کند که با این اثر تطبیق نمی کند.

مقایسه ای میان مقاله سیاح و هر دو روایت مختصر و مفصل از تاریخ جدید این نکته را تأیید می کند که مقاله سیاح براساس همین اصلاح تاریخ جدید تنظیم شده و در نقل مطالب مقیاس مناسبت و شایستگی با مصلحت منظوره به کار می رود و نقل نامه بسیار قدیم میرزا حسینعلی بهاء به اعلیحضرت ناصرالدین شاه برای تأیید و حصول تغییر وضع کلی در روش بابیان بوده و نشان می دهد که اینان غیر از کسانی هستند که در شکارگاه شمیران بر سلطان حمله بردند و یا آنکه در آثار تحریری خود همواره بر او تاخته و از او با عبارت بد و ناسزا یاد می کرده اند.

در این جا سخن از شاه دوستی نسبت به شاه قاجار و دعای خیر مخصوص سلطنت و دعوت اتباع

خویش به رعایت خدمت و وفا به سلطان عصر ناصرالدین شاه می‌رود.

متأسفانه با وجود رساله‌ها و کتابهای متعددی که بوسیلهٔ بابیه‌ها و بهائیان برای کشف نقطهٔ اولیهٔ شروع اختلاف دو برادر نوری در موقع توقف ادرنه نوشته شده است هیچ یک بدین معنی اشاره نکرده‌اند که در میان دو برادر و پیروان آنها دربارهٔ اظهار دوستی و ولاء و اطاعت به ناصرالدین شاه از آغاز تحول وضع وحدت نظر نبوده و شاید همین نکته نقطهٔ اصلی اختلاف را به وجود آورده و بعدها به تدریج وسعت یافته باشد تا آنکه در ۱۲۹۲ به تدوین و تحریر اقدس در احکام دینی منجر شده است، همان کتابی که در موقع تحریر جدید از آن نامی برده نشده و نشان می‌دهد که تا ۱۲۹۰ هـ. ق هنوز تدوین نشده بود. کسانی که بخواهند به موارد حک و اصلاح و کاستن و افزودن بر متن تاریخ قدیم بابیه ضمن تاریخ جدید پی ببرند خوبست بهمان مقدمهٔ فارسی میرزا محمدخان و پروفیسور براون بر چاپ ۱۹۱۰ از تاریخ قدیم و یا حواشی و ضمائم براون بر ترجمهٔ انگلیسی از تاریخ جدید مراجعه کنند، چه در ضمن ترجمهٔ انگلیسی با مراجعه به متن فارسی معروف به نقطهٔ الکاف پژوهنده می‌تواند خود را در جریان غالب این تفاوتها قرار دهد و بواسطهٔ ندرت وجود نسخه‌های خطی کتاب و محدودی صفحات این مقاله ذکر همهٔ آن موارد در اینجا میسر نیست.

در خاتمه توضیح این نکته لازم می‌شمارد که چند سال پیش در جواب پرسش نویسندهٔ نامدار سید محمدعلی جمال‌زاده دربارهٔ کتابی که نسخه‌ای از آن را به دست آورده بودند اینجانب مقاله‌ای نوشته و در یغما منتشر گردید. در آن موقع هنوز اصل نسخهٔ مصحح نبیل قاینی را ندیده بودم و در کتاب اتمام الوفا نوشتهٔ عبدالباها بر ترجمهٔ احوال نبیل اعظم قاینی و نبیل اکبر زرنندی واقف نشده بودم و عکس نسخهٔ میرزا حسین همدانی و عکس نسخهٔ براون را در اختیار نداشتم و به نقل مسموعاتی از مرحومان آیتی و صبحی که از این بابت چندان جلب وثوق مرا نمی‌توانستند بکنند دربارهٔ تاریخ جدید مطالبی نوشته شد که با نتیجهٔ این تحقیق مبتنی بر اسناد سازش ندارد و خوانندگان باید بدین یک که با مأخذ همراهست بیش از آنچه بر اقوال مبلغان مذهبی سلف مبتنی بوده اعتماد ورزند.

از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است

در مقدمهٔ سخن برای اینکه خوانندگان محترم ناگزیر از مراجعه به سوابق موضوعی نباشند که در شماره‌های سال دوم و سوم مجله پراکنده است، با اجازه همگنان مراجعه مدغمی به آنها می‌کند تا در ضمن، خوانندگان جدید مجله در داخل و خارج کشور نیز، در جریان موضوع بحث قرار گیرند. اختلاف فاحشی که میان غالب روایات مربوط به حوادثی که در فاصلهٔ سالهای ۱۲۶۰ و ۱۲۸۵ هـ. ق اتفاق افتاده و در کلیهٔ متون تاریخی مورد استناد هر دو دسته از فرقهٔ بابیه دیده می‌شود، هر پژوهندهٔ فن تاریخ را وادار می‌کند که دربارهٔ سوابق تحریر و تدوین و تلخیص و تجدید متوالی این متون متداول، به تحقیق در مدارک اولیه بپردازد و ارزش آنها را از لحاظ اعتبار اقوال بسنجد.

براین اصل کلی، چند متن قدیم و جدید از این نوع، مورد پژوهش قرار گرفت و نتیجه آن تتبع، ضمن سه مقاله در چهار شماره گهر، راجع به این چند متن که در اینجا از آنها تجدید ذکری می‌کند در اختیار خوانندگان قرار گرفت:

۱- تاریخ قدیم و بی نام بابیه که مردی اصفهانی (ظاهراً) در ۱۲۷۰ هجری تألیف کرده و نسخه‌ای مربوط به همان زمان، بی اسم و رسم، در پاریس از این متن محفوظ مانده است. میرزا ابوالفضل گلپایگانی هنگام تجدید نظر و تلخیص این تاریخ قدیم را به حاجی میرزا جانی کاشانی نسبت داده و پیرایشگران عباراتی از آنرا عیناً به تاریخ جدید درآورده‌اند: پروفیسور براون که هنگام ترجمه و چاپ تاریخ جدید، این نام را مکرر در آنجا دیده و آرزومند دیدن خود کتاب شده بود، هنگامی که در ضمن مطالعه همین نسخه بی نام کتابخانه پاریس از کتاب قدیم، به عبارتی برمی‌خورد که در تاریخ جدید به همین اسم و رسم نقل شده، به اعتماد قول میرزا ابوالفضل، تاریخ بی نام را همان تاریخ حاجی میرزا جانی معهود می‌پندارد و هنگام چاپ همین نسخه از تاریخ بی نام قدیم، اسم حاجی میرزا جانی را پشت صفحه اول آن می‌گذارد.

۲- تاریخ جدید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی، برحسب درخواست مانکجی پارسی هندی، از راه دخل و تصرف در تاریخ قدیم و به دست مردی جاهل نسبت به اصل موضوع که میرزا حسین نام داشته و منشی تجارتخانه مانکجی بوده است، با افزودن مقدمه‌ای به شیوه درآمد رساله جلال الدوله و کمال الدوله آخوندف و الحاق عین مطالب چند رساله معروف از آثار میرزا ملکم خان و محتوای برخی از تمثیلات و خطابه‌های آخوندزاده، به انضمام پاره‌ای از سخنان آقا جمال بروجرودی و حذف غالب موضوعات ناسازگار با درخواست زمانه و مصالح جدید فرقه از آن کتاب و تغییر لحن سخن و عبارات زنده‌ای که نسبت به خانواده قاجاریه در متن قدیم وارد است، آن را بعد از ۱۲۹۱ به صورت تاریخ جدید درآورده‌اند.

۳- تحریر دیگری از همین تاریخ جدید، با حذف برخی موارد مشترک و همسود میان ازل و بها که در این تاریخ به جدائی کامل گرائیده بودند و اضافه کردن موادی به سود برادر بزرگ، به قلم نبیل عالین نوشته شده که براون در ترجمه انگلیسی از تاریخ جدید و محمد تقی همدانی در کتاب احقاق الحق، از شناسائی نبیل عالین درمانده بودند ولی اخیراً در ماهنامه تحقیقی گهر شناخته شد که نبیل عالین همان ملا محمد نبیل قاینی بوده است. دو نسخه از این تحریر به تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ در لندن و تهران محفوظ است.

۴- عبدالبها (عباس افندی) سه سال بعد از تحریر دوم نبیل قاینی (۱۳۰۰) از تاریخ جدید، تحریر مجمل تازه‌ای را از وقایع تاریخ جدید با مقداری تغییر و تبدیل لفظی و معنوی در حیات پدر و به نفع پدر ترتیب داده و آنرا ناسخ تاریخ قدیم و جدید قرار داد. در ۱۳۰۷ که براون برای دیدار بها به عکا رفته بود، نسخه‌ای از این اثر تازه یا مقاله سیاح به براون هدیه داده شد که برای جمع‌آوری اطلاعات تاریخی راجع به بابیه به عکا آمده بود. با وجود آنکه در دیباچه تاریخ چاپی منسوب به نبیل زرنندی اتمام تألیف آن در ۱۳۰۵ قید شده، نمی‌دانم چرا نسخه‌ای از این کتاب جامع در ۱۳۰۷ به براون اهدا نشد؟ تا دو سال

بعد، این را بجای آن یک ترجمه کند و با تعلیفات فراوان به زبان انگلیسی در دو جلد انتشار دهد. عبدالباها مقدمه سیاح جعلی را از اول تاریخ جدید برداشته و خلاصه مطالب آن را در قالب سازگارتی با امر پدر ریخته و برای اعلام امکان سازش با اوضاع، قسمتی از مکتوب پدر خود را به ناصرالدین شاه خاتمه آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف کتاب را مقاله سیاح نامیده است.

۵- وجیزه ای که ازل به کمال اختصار حوادث را به نام «مجمل بدیع» بنا به درخواست براون نوشته و براون آن را در پایان ترجمه تاریخ جدید چاپ کرده است.

۶- کشف الغطاء، که به دستور عبدالباها و به دستگیری میرزا ابوالفضل و ادیب طالقانی و نعیم سدهی و سمندر قزوینی و مهدی گلپایگانی از پیشکسوتان بایه و به راهنمایی صاحب دستور، بررد مقدمه فارسی و انگلیسی و تاریخ قدیم تازه چاپ به نام نقطه الکاف، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ تنظیم و تدوین و در عشق آباد روسیه به چاپ رسید و آماده انتشار گشت. سقوط فلسطین به دست انگلیسها و پیدایش مصالح تازه ای که بر اثر انقلاب روسیه قوت جانب گرفته بود، سبب شد که هزاران نسخه آماده انتشار از آن بر آتش نابود گردد. میرزا ابوالفضل، اندکی پیش از اتمام چاپ آن مرد و کتاب را همکار او مهدی گلپایگانی تمام کرد.

۷- کواکب الدریه، خلائی که سوختن کشف الغطاء به وجود آورد، میرزا عبدالحسین آواره مبلغ فتی را مأمور تدوین کتاب تازه ای ساخت که از ۱۹۱۸ م تا ۱۹۲۱ زیر نظر مستقیم عبدالباها تنظیم و ترتیب یافت. بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالتبع سلب اعتبار از کتاب کواکب الدریه کرد و احتیاج به تدوین و چاپ اثری دیگر سازگار و وفادار، باقی ماند.

نمی دانم در جلد سوم ظهور الحق تألیف میرزا اسدالله مبلغ مازندرانی چه منقصتی یا اشکالی دیده شد که او را از تعقیب کار منصرف ساخت و در ترویج و توزیع و انتشار این کتاب چندان کوششی به کار نرفت؟

۸- شوقی افندی، پس از آن گویا از یاران ایران خود انتظار تنظیم کتابی در زمینه قیام باب و ارتباط آن با دعاوی بهاء و تحقیر ازل، چنانکه به کار علاقه مندان آمریکائی بی خبر از زبان فارسی و عربی بخورد، دیگر نداشت و خود دست به کار شد. و در سال ۱۹۳۲ م کتابی به زبان انگلیسی زیر نام دلپذیر امواج نور یادون بریکرز^۱ (!) و به عنوان ترجمه تاریخ نبیل زرنندی منتشر ساخت. کتاب از حیث وضع چاپ و تصویر ضمیمه و اشتمال بر متن مجهولی که هرگز نام آن در ایران به گوش کسی از بای و بهائی نرسیده و از محتویات آن حتی سطری هم دیده نشده بود، توانست به همه نیازمندیهای فرقه در داخل و خارج جواب گوید. این کتاب از متن انگلیسی به زبان عربی ترجمه دلخواهی شد به نام مطالع الانوار یا ترجمه تاریخ نبیل زرنندی و منتشر شد. چون هیچگونه معرفی از اصل مأخذ در این نسخه به عمل نیامده بود غالباً چنین تصویری شد که نام تاریخ نبیل زرنندی «مطالع الانوار» بوده و به همین مناسبت مترجم فارسی که آن را از عربی به فارسی ترجمه متصرفانه ای کرد همان اسم ترجمه عربی را پشت جلد چاپ ترجمه تلخیص فارسی هم گذاشت. پژوهندگان پس از مراجعه به اصل انگلیسی و ترجمه های عربی و فارسی

مقتبس از آن و ندیدن تعریف و تعرفه‌ای از اصل تاریخ نبیلی که هرگز در کشف الغطاء و کواکب الدریه و ظهور الحق یا مقالات سیاح از آن نقلی و ذکری و اشاره‌ای نرفته بود و با وجودی که هنگام مسافرت براون به عکا، نبیل در آنجا زنده بوده و بنا به توضیح مقدمه این متن، در ۱۳۰۵ یعنی دو سال پیش از سفر براون به عکا کار تألیف خود را خاتمه داده بود، چطور براون از وجود چنین مورخی و تاریخی کوچکترین اطلاعی در عکا نتوانست به دست آورد؟ و به هنگام چاپ ترجمه کلیشه‌ای هم از اوراق اول و آخر آن در تیلو آن همه گراورها و کلیشه‌ها که در دون بریکرز چاپ شده بود به نظر نمی‌رسید، لذا در قول اصالت چنین اثری که به جای چاپ اصل فارسیش ترجمه از ترجمه آن به فارسی، آنهم به عنوان تلخیص، انتشار یافت تردیدی بالطبع پیدا می‌شد و تحقیق موضوع ضرورت پیدا می‌کرد. اینجانب هم به نوبه خود درصدد کشف این موضوع برآمدم و در ضمن مقالات ماهنامه تحقیقی گوهر، مقاله‌ای را به تاریخ نوظهور نبیل زرنندی اختصاص داد. انتشار این مقالات، عده‌ای را به تقریظ و تأیید و برخی را به گله و شکوه و یکی دو تن را به اعتراض و انتقاد وادار کرد. فاضلی که گوئی گوشه چشم عنایتی با ازلیها دارد، مقاله اول را نپسندیده و در آن موارد قابل نقدی یافته و به تأیید نسبت کتاب تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی و توجیه انسجام نسج کتاب پرداخته بود. ضمناً عدم التفات نویسنده را بدینکه اصطلاح «توقیع» شامل نامه‌های میرزا یحیی ازل هم می‌شده و اختصاص به باب نداشته است، تذکری به مورد داده بود. اما استناد به مطالبی که از قول آواره و صبحی در یک مقاله سابق از مجله یغما درباره تاریخ نبیل نقل شده بود، پس از دست یافتن به نسخه اصل خط نبیل قاینی، دیگر موردی از اعتبار برای تذکار و تکرار نداشت.

خرده گیر دیگر آقای دکتر علی مراد داودی استاد فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رد مطالب مقاله سوم را که درباره معرفی تاریخ نبیل زرنندی بود برعهده گرفته و در طی مقاله مفصلی که مندرجات بیست صفحه از شماره یازدهم نشریه خاصی را بدان اختصاص داده بود طرحی مبلغانه افکنده که از تمسک شدید نویسنده به عقیده مذهبی او مایه می‌گیرد و تدوین متون تاریخ را برای ضبط حوادث و ثبت وقایع تاریخی، بر مبنای بیطرفی و بی نظری و واقع بینی، قابل قبول نمی‌نگرد، «بلکه برای تبلیغ امری و نشر تعالیم امری می‌داند» و همعقیدگان خود را صریحاً بدین نحو معرفی می‌کند: «چنین جمعی اگر مقاله‌ای بپردازند برای تشریح مقاصد آئین خود است.»

در این صورت برای ورود در مباحثه از طرف کسی که از راه تتبع و تحقیق تنها وارد بحثی می‌تواند شود در برابر کسی که به امر تصدیق و تبلیغ تنها اعتقاد دارد، اشکال پدید می‌آورد که به یاری خدا باید به حل آن پرداخت. آقای دکتر داودی از مراجعه به مقاله اول اینجانب که به تاریخ قدیم اختصاص دارد گوئی توجه بدین نکته نکرده‌اند که اینجانب در مطابقت کامل متن چاپی براون با کهنه‌ترین روایت از تاریخ قدیم که سه سال پیش با کمال دقت آن را در پاریس دیده و سنجیده‌ام و همچنین نسخه نود ساله‌ای که اکنون در تصرف یکی از محترمین نظنری باید باشد و آن را در سه سال قبل با نسخه چاپ براون تطبیق کرده‌ام، ادنی تردیدی در این موضوع ندارم، که موضوعاتی که در متن چاپی براون از بابت روابط ازل و بها موجب نارضائی عبدالباها را فراهم کرده بود در آن نسخه قدیمی که تاریخ

تحریر آن شاید از تاریخ تألیف ایقان عقبتر نباشد حاکی از وجود چنین رابطه‌ای هنگام تألیف تاریخ قدیم در بغداد میان فرزندان میرزا بزرگ نوری می‌باشد.

نسخه تاریخ قدیم محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، از حیث جنس کاغذ و خط تحریر و اسلوب صحافی، نشان می‌دهد که در فاصله ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ و پیش از انتقال برادران نوری از بغداد به ادرنه تهیه شده و در همان اوان به دست گوبینو افتاده و از ایران به پاریس منتقل شده است. وجود حسن رابطه میان دو برادر در آن جزء از زمان نیاز به بحث ندارد و از نظر کتابشناسی ما، جای کوچکترین تردیدی در صحت و قدمت نسخه باقی نمی‌گذارد و به همین نظر متعرض ذکرش نشدیم. بلکه دو امر فرعی در نسخه چاپ براون موجب تحریر مقاله شد: یکی آن نامی است که به این نسخه بی‌نام داده و دیگری نسبت آن به حاجی میرزا جانی کاشی است که به استناد خود متن چاپی اشاره‌ای به عدم صحت هر دو رفت. بنابراین نسبت تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی چنانکه میرزا ابوالفضل پنداشته و براون از او تقلید کرده و سپس اتحاد رساله نقطه الکاف وارد در مقدمه متن تاریخ قدیم، مورد قبول یا رد فردی یا جمعی باشد و یا نباشد این دو نکته از فروع مطلب محسوب می‌شود و هیچ تأثیری در قدمت و اصالت روایت نسخه پاریس که اساس چاپ براون است نمی‌بخشد و دور از انصاف بوده که استاد فلسفه دانشگاهی از همه ابواب و فصول منطق باب سفسطه را در پیش آورند و نفس انتشار کتابی را از روی قدیمترین اصل موجود «تخلیط مطالب یکی از کتب تاریخی» بشمارند و چنین خدمتی را با «اغراض و مقاصد اهل ارتیاب باعث بر ظهور این کتاب به این اسم و صورت بدانند». در صورتیکه انصاف حکم می‌کند که اگر براون در این کار خطائی مرتکب شده باشد، همانا پیروی از نظر میرزا ابوالفضل در انتساب کتاب به مؤلف نقطه الکاف بوده که رساله‌اش در مقدمه این تاریخ به سبب نامعلومی در نسخه پاریس ضبط شده است. آری در اینجا اگر گناهی فرض شود برعهده میرزا ابوالفضل است که براون را در اشتباه افکنده است نه کسی که گناه او اعتماد بی‌چون و چرا به گفتار دیگری بوده که شاید خود او هم به نوبه خود در دام وجود نسخه دیگری نظیر همین نسخه پاریس روزی افتاده باشد و بدون تحقیق، رساله نقطه الکاف درآمد را مقدمه تاریخ قدیم پنداشته و آنرا از «نقطه کافی» یا حاجی میرزا جانی کاشانی دانسته باشد.

متأسفانه دکتر داودی نیارسته که در میان اهل تحقیق و مأمور تبلیغ، تفاوت بگذارد و بپذیرد که پروفیسور براون و علامه قزوینی و محیط طباطبائی، هیچکدام با یکی از دو فرزند صاحب دعوی میرزا بزرگ خطاط نوری بستگی نداشته‌اند، که آن دو پس از تمهید مقدمه سوء قصد به ناصرالدین شاه و کشته شدن شیخ علی عظیم (مدعی وصایت باب و ریاست مطلقه بر بابیان، آن هم پس از غلبه بر فتنه ذبیح مازندرانی و بصیر هندی و علوی عراقی) و کوفته شدن راه پیشوائی، به سهولت توانستند در میان بابیان وحشت زده برای خود طرفدارانی به دست آورند و در مرکز رهبری آن فرقه در عثمانی به اتفاق یکدیگر تا سال ۱۲۸۲ برادرانه از همه مواهب ریاست فرقه برخوردار و سپس هریک راهی را در پیش گیرند و در نتیجه اوصاف «ازلی» و «بهائی» را به جای «بابی» و «بیانی» بر زبانها بیفکنند. آری این سه تن را با آن دو تن هیچگونه علاقه حب و بغض و مهر و کینی نبوده و اگر چیزی نوشته‌اند و موضوعی را از بونه

تحقیق گذرانده‌اند، برای خدمت به علم تاریخ بوده و ابداً محرک مذهبی نداشته‌اند. منتهی در میان پروفیسور براون و محیط طلبه این تفاوت وجود دارد که براون بنا به تربیت مدرسه کیمبرج به نوشته و گفته میرزا ابوالفضل گلپایگانی اعتماد می‌کند و تاریخ قدیم بایه را به استناد معرفی گلپایگانی از حاجی میرزا جانی می‌شمارد ولی محیط طباطبائی هر نوشته و گفته‌ای را که از زبان و قلم انسان برآید به دیده شک و تردید می‌نگرد و آنرا قابل مناقشه و بحث می‌داند و (برخلاف گفته کنایه آمیز دکتر داودی) بدون آنکه معرکه‌ای بر پا کند و ادای تحقیق و تتبع درآورد، همه روایات مربوط به یک موضوع را با کمال دقت و امانت می‌خواند و می‌سجد و ورق پاره‌های اسناد مربوط را زیر و رو می‌کند و نسخه بدلها را پهلوی هم می‌گذارد، آنگاه عقل خداداد را از قید حب و بغض و تصور نفع و ضرر و مراعات تمایل و مصلحت، آزاد داشته برای رضای وجدان انسانی هر چه را درست می‌یابد بر زبان می‌آورد و از رنجش خودی و بیگانه نمی‌هراسد.

اگر موضوع انتساب ترجمه امواج نور شوقی افندی را که به ملا محمد نبیل زرنندی مورد پژوهش قرار داده‌ایم، حق شاهد است که جز تحقیق امری قابل مناقشه بلکه سزاوار تردید را در نظر نگرفته‌ایم و برخلاف گفته دکتر داودی «تحقیق تاریخ را به صورت بحث جدلی دینی در نیاورده‌ایم و تهمت سیاسی به کسی نزده‌ایم و از حد اعتدال در نگذشته‌ایم و هتک احترام نکرده‌ایم و خود را از ردیف تاریخ‌نگاران به صف ردیه‌نویسان در نیاورده‌ایم.»

چه بعد از ردیه‌های خود بها و ازل بر ضد یکدیگر و ردیه‌های آقا جمال بروجردی و میرزا آقا جان کاشی ردیه‌های آواره و نیکو و صبحی مفتون و انور و دود و امان‌الله شفا و مسعودزاده که همه از مبلغان بنام و سر دسته احباب بوده‌اند جای ردیه‌نویسی برای کسی از اغیار بجا نمی‌ماند که از بیرون بساط ناظر اوضاع امر بوده‌اند. در اینکه سخن نویسندگان بیطرف با شیوه گفتار مریدان دلباخته تفاوت دارد، شکی نیست. و در میان نوشته مقاله نویس تاریخی و استاد فلسفه مروج کالای عقیده باید اختلاف نظری وجود داشته باشد، چه آن به چشم اندیشه و منطق می‌نگرد و این به دیده احساس و تعلق بیچون و چرا.

با وجود این به خواست خدا، چون قصد ما کشف حقیقت بوده قضا را قلم آقای دکتر داودی نیز همان نتیجه بحث ما را که کتاب دون بریکرز ترجمه تاریخ نبیل زرنندی نیست تأیید کرده‌اند و گفته‌اند آنچه به فارسی در دست مردم دیده می‌شود ترجمه‌ای فارسی از روی ترجمه عربی دون بریکرز است نه تلخیص متن فارسی کتاب نبیل و در ضمن معارضه و مقابله حقیقت بر قلم ایشان چنین جاری شده است: «از جمله اموری که اراده (شوقی افندی) بدان تعلق جست نشر آثار اصلی امر در مغرب زمین بود... برای این منظور تاریخ نبیل زرنندی را که نسخه وحیده آن در ارض اقدس بود... اختیار فرمود و براساس این متن تاریخی، کتاب دون بریکرز^۱ را که به معنی مطلع انوار است به زبان انگلیسی نگاشت... این کتاب مستطاب هر چند در نقل وقایع تاریخی به کتاب نبیل زرنندی استناد می‌کند...

هرگز ترجمه آن کتاب به معنی متداول کلمه به شمار نمی‌رود... بلکه اثر معتبری است که از کلک ولی امر جاری شده است. این کتاب را به همین سبب که قلم ولی امر زینت بخشیده و نظم بدیع و جلوه جمیل داده است، ابتدا به عربی و از آن پس به فارسی ترجمه کردند. این جمله گفته شد تا معلوم آید که اصل یادداشتهای نبیل زرنندی در محافظه اسناد قدیمی و مخازن کتب خطی برای اجرای تحقیقات تاریخی (۹)... محفوظ است و از عدم انتشار آن تعجب نباید کرد. ترجمه فارسی از عربی ترجمه انگلیسی بدان سبب به عمل آمده است که شاهکاری است که به قلم ولی خدا رقم خورده است... جمعی که در مقام قیام قائمند درس شور و نشور از این کتاب مستطاب می‌گیرند و این است آنچه اکنون این جمع را بکار می‌آید. تتبع و تفحص و تجسس، دیگران را ارزانی باد!» (نقل از صفحه‌های ۱۲ و ۱۳ نشریه) تصور می‌کنم آقای دکتر داودی از نظر وظیفه دانشگاهی که برعهده گرفته‌اند باید به اصول فن بحث و مناظره واقف باشند و بدانند روح مقاله ماهنامه تحقیقی گوهر «درباره تاریخ نوپدید نبیل زرنندی» در قالب همین عباراتی نهفته است که در این مقاله بر قلم ایشان جاری شده است. آری! ما هم با جناب ایشان در این نکته همعقیده‌ایم که این کتاب مطالع الانوار ترجمه اثری از آثار قلم شوقی افندی است نه دیگری و اقبال اخیر افرادی همانند ایشان بدین کتاب برای انتساب آن به ملا محمد زرنندی نبوده چه اگر به سخن آن غریق اعتباری و اقبالی از قبل وجود داشت بایستی در موقع تألیف کشف الغطا استفاده از محتویات نسخه وحیده محافظ و مخازن ارض اقدس را بر استمداد از منقولات میرزا نعیم سدهی و سمندر قزوینی و ادیب طالقانی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی ترجیح داده باشند و این همه مطالب دستچین شده را که چون شمشیر آخته‌ای می‌توانست ناگهان بر سر نقطه الکاف چاپ براون فرود آید، در صفحات کشف الغطاء چاپ روسیه می‌دیدیم. تنها آواره در کواکب الدریه موقع نقل مکتوب قدوس به مهدی قلی میرزا در مورد محاصره قلعه روایت خاصی از آن مکتوب را آورده که اتفاقاً با هر دو روایت مختلف تاریخ قدیم و جدید، مطابق نیست و درباره آن نوشته است: «صورت این مکتوب را این بنده آواره در چند نسخه که از آن جمله نسخه‌ای است منسوب به نبیل بدین مضمون استخراج نمود.» چون آن مکتوب در این تلخیص چاپی از تاریخ منسوب به نبیل دیده نمی‌شود، پس غرض آواره قطعاً آن نبیل دیگر بوده که روایت مکتوب در تحریر او از تاریخ جدید هم قضا را با صورت منقول آواره در کواکب الدریه موافق نیست.

این نکته مسلم است که هرچه بر قلم پیشوایان مذاهب و طرق بگذرد مورد قبول اتباعی است که از خود حق چون و چرا را سلب کرده و طوق اطاعت کورکورانه و «تنظیم» بی‌گفتگو را برگردن گرفته‌اند، اما برای مرد محقق هرچه و از هر که باشد، باید نخست از بوثه تحقیق بگذرد تا در محل قبول یا رد قرار گیرد. بنابراین نگارش «امواج نور» شوقی افندی به اتکای یادداشتهای نبیل زرنندی وقتی می‌تواند مورد توجه اهل تحقیق از مورخان شرق و غرب قرار گیرد که از پیش به طبیعت و ماهیت و کیفیت یادداشتهای مذکور آشنائی کامل حاصل کرده باشند و قبول آن از طرف جمعی مرید، تأثیری در کار قبول ورد اهل تحقیق نمی‌بخشد و پیش از آنکه عین یادداشتهای نبیل مورد پژوهش و سنجش کامل قرار گیرد، این اثر را در ترجمه فارسی هم از آن نویسنده امواج نور می‌دانند نه نبیل زرنندی.

آقای دکتر داودی خواسته‌اند سکوت عبدالبها را در تذکرةالوفا از بابت وجود کتابی در تاریخ اثر ملا محمد نبیل زرنندی، سرسری بگیرند و ترجمه نبیل قاینی را هم به شهادت طلبیده‌اند و از این غفلت ورزیده‌اند در میان کسانی که در تذکرةالوفا از ایشان یادی رفته به غیر از ملا محمد قاینی به ندرت می‌توان مریدی با سواد یافت و اگر در آن میانه احیاناً نام ملائی را هم در جلواسم کسی نهاده باشند در ضمن ترجمه توضیح داده‌اند «که این شخص کامل فاضل بود هرچند به ظاهر از اهل علم نبوده.»

در تذکرةالوفا راجع به نبیل قاینی گفته شده که «رساله‌ای در اثبات امر تحریر نمود ولی در دست یاران نه، امیدم چنان است که آن رساله پیدا شود.» و از این جمله معلوم می‌گردد که تحریر او از تاریخ جدید موقع مرگش در دست عبدالبها نبوده و یا آنکه این تصحیح تاریخ جدید را کار تألیفی او به شمار نیاورده است. آری برتری و بهترین قرینه امکان تردید در انتساب مطالع الانوار به نبیل زرنندی باید همین سکوت عبدالبها را در تذکره دانست چه به مثول او در خدمت پدر و انشاد قصیده و مربع و مخمس و مسدس اشاره می‌کند ولی از تحریر تقریرات پدرش یادی نمی‌کند. اما آن چند رباعی ماده تاریخ، صورت رساله و منظومه و کتاب مستقلی نداشته که عدم ذکر آنها مجوز سکوت بر تاریخ هفتصد صفحه‌ای باشد که از حیث حجم مطلب، دو برابر تاریخ جدید و دو برابر ونیم تاریخ قدیم بایه به حساب می‌آید. آقای دکتر داودی در کار تحقیق و تدریس و تألیف تاریخ گویا سابقه ممارستی نداشته‌اند و گرنه می‌دانستند که هر کتاب تازه‌ای از حوادث گذشته ایام، باید مبتنی بر اصلی قدیمی باشد. گاهی رعایت امانت در این مورد تا آنجا می‌رسد که الفاظ کتاب قدیم عیناً در کتابهای تازه‌تر روایت می‌شود. کسی که با کارنامه‌های زندگانی رسول اکرم مأنوس باشد می‌داند عبارات این سیره‌ها غالباً همان عباراتی است که سیره ابن هشام از سیره ابن اسحق روایت شده است و طبری در حفظ سلسله روایتهای حوادث تاریخی همان مایه دقت روا می‌دارد که در نقل احادیث رسول امانت به خرج می‌داد. بنابراین چنین نظری که از طرف آقای دکتر داودی در مورد تاریخ نویسی تسجیل شده که «تا قیام قیامت هر کتابی در تاریخ امر نوشته شود مگر باید مبتنی بر هیأت کتاب تاریخ قدیم باشد» قابل قبول نیست و در اثر همین تصرف و تغییر و اضافه و نقصان متوالی و دخالت‌های میرزا ابوالفضل و میرزا حسین و نبیل عالین و دیگران، (به اتکای روایات تازه بی مأخذ کتبی) بوده، که اعتبار را از روی تاریخ جدید، در همه صورتهای منقول آن، و کشف الغطا و کواکب الدریه و ظهور الحق و مطلع الانوار، نسبت به تاریخ قدیم بایه سلب کرده است. آقای دکتر داودی در پایان دفاع از اصالت مطالع الانوار در صفحه ۱۵ از نشریه می‌نویسد: «در این مقاله سعی شد که به سبک اهل بها حقیقت مطلب را در مورد کتاب مطلع الانوار و علت انتشار ترجمه فارسی آن و دلائل عدم انتشار سایر کتب و سایر مدارک تاریخ (و از آن جمله یادداشت‌های زرنندی) به طور مثبت نوشته شود و از مقابله با بعضی از کلمات و عبارات که از قلم جاری شده است اجتناب گردد.»

آقای دکتر لابد فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی را خوانده‌اند و می‌دانند که سبک اهل بها در تحقیق از اول همانا قبول نفس ادعا می‌باشد، در صورتیکه اصطلاح بر این جاری شده که از نظر مخالف ادعا «کل مدع کذاب» و از نظر منطقی چون هر ادعائی در حقیقت صیغه خبری است و «کل خبر

یحتمل الصدق والكذب» بنابراین وارد در بحث سبک‌شناسی از لحاظ روش ایشان نباید شد و نمی‌توان ترجمه کتاب مفقود یا مخزون مجهول را از مقوله ترجمه عربی کتابهای مفقود ارسطو و جالینوس و یا ترجمه لاتینی آثار مفقود محمد زکریا و ابن رشد به حساب آورد و در صورتی راجع به اینگونه آثار مجهول می‌توان به طور مثبت سخن گفت که فتوکی یا عین آنها در دسترس محقق قرار گیرد و از روی ارائه نمونه خطوط دیگر مؤلف، پس از تطبیق صورتها، اصالت خط نویسنده، ثابت شود.

ما در زمانی به سر می‌بریم که در آن شاهد جعل کتابها و وصیتنامه‌ها و نامه‌ها و امضاها و نسبت آنها به بزرگان سلف و خلف بوده‌ایم، مانند رباعیات خط ششصد و اندی که منسوب به خیام شد و نوروزنامه منسوب به حکیم عمر خیامی و غیره، بنابراین استاد دانشگاه باید تعصب عقیده‌ای به خرج ندهد و ما را در تردید و مطالبه اصل متن مورد ادعا (با اعتراف به اینکه ترجمه از ترجمه ترجمه به فارسی جای اصل مفروض فارسی را نمی‌تواند بگیرد) آزاد بگذارد و بپذیرد که تا کنون هیچ فردی اعم از احباب و اغیار و حتی خود دکتر داودی هم مدعی رؤیت کتابی در تاریخ به خط دست نبیل زرندی نشده است و عبدالبها هم، چنین امری را ادعا نکرده است. سپس در دنباله عبارت منقول قبلی چنین افزوده‌اند: «منتهی چون می‌خواهیم ایشان را همواره در زمره اهل تحقیق بشماریم روا نمی‌داریم که بعضی از نکات را ناگفته گذاریم» آنگاه به ذکر موارد قابل ایرادی از مقاله سوم ماهنامه تحقیقی گوهر می‌پردازند:

۱- اختلاف ظاهر و باطن فرزندان بها

«نوشته‌اند اختلافی میان پسران و بستگان میرزا حسینعلی ظاهر، بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست فرقه پدید آمد. البته اگر حقیقت امر را می‌خواستند حضرت ایشان جز میراث مرغوب معنوی از برای وراث نگذاشت و به صریح بیان او در کتاب وصیت خویش «افق اعلی از زخرف دنیا خالی بود.» حال که قصد مخالفت داشته و به نیت افترا مطلب نگاشته‌اند لا اقل می‌بایست محل دوقید «ظاهر» و «باطن» را معکوس سازند.»

تصور می‌کنم آقای دکتر داودی خاطرات دکتر یونس خان افروخته را دیده‌اند. در آنجا که می‌خواهد از شکایت میرزا محمدعلی غصن اکبر و برادران دیگر از برادر بزرگ به حکومت عکا سخن در میان آورد می‌گوید:

«ناقضین (برادران عباس افندی) به دولت عثمانی شکایت کردند که افندی کبیر (بهاءالله) یکی از اقطاب (صوفیه) و اولیاء بوده... حقوق مقرر و هدایای عیدیه که به نام بهاءالله می‌رسد به ما نمی‌دهد. آنچه به میراث از پدر ما باقی مانده همه را در تصرف و ما را محروم...»

عبدالبها «در جواب شکایت آنها، وصیتنامه بها را ارائه داد و گفت بهاءالله نوشته گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم لکن دو شیء نفیس (قرآن و تسبیح) موجود است آن را هم حضرات به سرقت برده برای فروش، همه جا، نشان داده بودند.» (از صفحه ۱۰۰ خاطرات نه ساله) در این صورت جواب ایراد خود را از زبان مولای خود و به قلم کسی که نه سال با او در حیفاهم نشین بوده شنیدند و دریافتند که میراث مورد اختلافی وجود داشته و کار را به شکایت رسانیده بود. بدیهی است این میراث منقول بوده که

اشاره به دزدیدن آنها شده است، نه آثار معقول مرغوب معنوی. نمی‌دانم قصه تسبیح مروارید گرانبهائی که میرزا موسی جواهری بغدادی با اموال دیگرش در بغداد به میرزا حسینعلی بخشیده دکتر داودی شنیده‌اند که جواهرفروشان از تعیین بهای آن عاجز بودند، یا نه؟ قرآن مورد ذکر هم ناگزیر تحفه بسیار نفیسی بوده که از حیث بها به مقام آن تسبیح می‌رسیده و این دو شیئی نمونه‌ای از میراث منقول ظاهری شمرده می‌شود. خوب است دکتر داودی به آنچه شوقی افندی در نوشته شوقی افندی در نوشته ظاهری شمرده می‌شود. خوب است دکتر داودی به آنچه شوقی افندی در نوشته تاریخ آفرین «خدا می‌گذرد گادپسزبای»^۱ راجع به اختلاف اعضا و عوامل دگر این کشمکش نوشته، مراجعه کنند و بنگرند که اتصاف میرزا محمدعلی برادر میرزا عباس که از طرف پدر لقب عصن اکبریافته بود، به ناقص اکبر و اطلاق صفت ناقصین، بر همه برادران و عموزادگان و منسوبان عبدالباها یادگار پایدار وجود چنین اختلاف خانوادگی بوده است. میرزا جواد قزوینی و مجدالدین پسر میرزا موسی و بدیع‌الله و میرزا آقاخان خادم و آقا جمال خوانساری از برادران و منسوبان و بستگان عبدالباها، جدا جدا جریان این اختلاف را در ابتدای کار نوشتند، و برخی از اینها گویا در همان اوان در بمبئی هم به چاپ رسیده باشد. رساله میرزا جواد را پروفیسور براون به انگلیسی ترجمه و در کتاب «مواد اصلی برای تاریخ بابیه» نقل کرده است. چهل سال پیش از این نسخه‌ای خطی اثر میرزا جلیل خوئی که بعد از مرگ عباس افندی (غصن اعظم)، در تأیید محمدعلی افندی (غصن اکبر) شریک خلافت و وصایت بها نوشته بود، دیدم و به عجله در آن مروری کردم.

چهار سال پیش آقای علی مشیری از فضلای ایرانی مقیم لندن مجموعه کلانی از آثار خطی مربوط به میرزا محمدعلی غصن اکبر و طرفدارانش که خود را موحد و بهائیان طرفدار شوقی افندی را مشرک می‌نامند (همان‌طور که اینان نیز خود را در برابر ناقضان ثابت می‌خوانند) از ترکه یکی از احفاد میرزا بزرگ نوری که در قبرس یا حیفا سکونت داشته و در گذشته و اوراق و اسنادش در اروپا به دست خریداری افتاده بود، به تهران آورد و در معرض فروش قرار گرفت. اداره کل اوقاف کشور گویا قصد خریداری آنها را داشت، به درخواست آقای نصیر عصار سرپرست اوقاف روزی تمام اوراق مجموعه را از نظر ملاحظه و مطالعه گذرانیدم. علاوه بر صدها نامه اصلی که دهها از آن به خط زیبای میرزا محمدعلی غصن اکبر نوشته شده بود، در آن میان مجموعه نامرتبی از کتاب مفصلی به قلم آقا جمال خوانساری دیدم که او بعد از مرگ بها جانب غصن اکبر را گرفت و در مقابل این طرفداری از طرف عبدالباها به کفتار ملقب شد. (سبب تسمیه او به کفتار گویا مربوط به همین نباشی او در آثار سلسله برای اثبات حقانیت میرزا محمدعلی بود.) در ضمن همان مجموعه رساله‌ای دیدم در وصف این اختلاف و اجتماع مریدان برای حل اختلاف در قصر بهجی و چوب خوردن خادم‌الله در اصطبل به دست عبدالباها که در بمبئی به چاپ رسیده بود. خوب است آقای دکتر داودی به سرپرست فعلی کل اوقاف مراجعه کنند و ببینند شاید مجموعه را آن مؤسسه خریده و ضبط کرده باشد تا در آن اسناد وجود اختلاف خانوادگی اغصان شجره را

به بیند.

باز به یاد دارم کتابی در همین زمینه اختلاف پسران بهاء که در بمبئی به چاپ رسیده بود و قریب دویست صفحه داشت به خط نستعلیق سالها پیش در دست کتاب فروشی دیدم. گمان می‌رود با وجود این گونه مدارک و اسناد خطی و چاپی که اضعاف آن را می‌توان در ترکهٔ اوراق همان اغصان سر و دل شکستهٔ باغ رضوان عکا یافت دیگر تفسیر قید «ظاهراً» در مقالهٔ ماهنامهٔ حقیقی گوهر اشکالی نداشته باشد.

اما قید «باطناً» مربوط بدین بوده که میرزا حسینعلی و میرزا یحیی پس از ورود به بغداد و قبول تابعیت دولت عثمانی، از قید تمسک به مبانی تشیع در خاک عثمانی ظاهراً آزاد بودند ولی در لباس تصوف و به عنوان صوفی مسلمان سنی وار، در آن کشور به سر می‌بردند. وصفی که میرزا بزرگ خان آشوری (پدر دکتر امیراعلم) کارگزار وقت ایران در بغداد، ضمن گزارش خود به وزارت خارجه از تهیه وسایل سفر می‌فرستد و رونویس آن، در مجلهٔ وحید انتشار یافت و دفتر کوپیهٔ اصل آنرا هم، ده پانزده سال پیش نزد، یکی از فضلاء کتاب دوست تهران دیدم، کیفیت حرکت از بغداد به اسلامبول حضرات را، بر شیوهٔ مسافرت سران صوفیهٔ عثمانی، از حیث لباس و اسباب و وسایل حرکت شرح می‌دهد.

عکس میرزا حسینعلی در دو صورت معروف خود، یکی با مولوی و دیگری با تاج درویشی ایرانی، معرف همین معنی است. عکسهائی که از مشکین قلم و عبدالبها در جوانی گرفته‌اند و در دست است همه صوفی‌وش جلوه می‌کند. این وضع ظاهری تظاهر به اسلام و تصوف در اسلامبول و ادرنه، قبل از تفرقهٔ برادران و بعد از تجزیه هم، در عکا و قبرس تا موقع مرگ هر دو برادر معمول بود. روزه ماه رمضان و نماز جمعه و قرائت قرآن کریم و حضور در مراسم دینی عمومی، هرگز ترک نمی‌شد، و این امر تا هنگام تحمیل حمایت سیاسی و نظامی بریتانیا بر قبرس و فلسطین در شهرهای ماغوسه و عکا و حيفا معمول و معروف بود.

مراقبت عبدالبها، در این کار به اندازه‌ای مستمر و دقیق بود که حتی پس از اعلام مشروطه عثمانی باز هم می‌کوشید که ترکها را به حقیقت امر دعوی پدرش آگاه سازد.

در کتاب راپرت رسمی ولایت بیروت که چند تن از کارمندان فاضل جامعه شناس عثمانی در ۱۳۳۲ هجری مأمور جمع‌آوری اسناد و مواد آن بوده‌اند و در ۱۳۳۳ هجری به دو زبان ترکی و عربی در بیروت به چاپ رسیده است، از ملاقات هیأت مزبور با عباس افندی رئیس بهائیان حيفا و مذاکراتی که با او کرده‌اند، آنان نتوانسته‌اند به واقعیت بهائیگری پی ببرند و آنرا از روی اظهارات وی یک طریقه و مسلک عرفانی شناخته‌اند. متأسفانه این کتاب را فعلاً در دسترس خود ندارم و چنانکه به خاطر دارم نقل برخی از عبارات منسوب به عبدالبها که در آن چاپ شده بود برای جلب توجه و اطمینان آقای دکتر داودی در تأیید (باطنی) دعوت بی‌فایده نباشد.

دکتر یونس افروخته در خاطرات حیفای خود همین موضوع را به عبارت دیگری می‌نویسد: «چون جمال مبارک تبلیغ را در خاک عثمانی نهی فرموده بودند آنها (اغصان) فکر نمی‌کردند که کتاب عهد

(وصیتنامه بها) در حکومت افشا شود...»

شاید بر همین اساس بود که بنا به شهادت میرزا جواد قزوینی و طرازالله کاشانی از شهود مجلس ورثه در عکا وقتی وصیتنامه بها را در یک جلسه خانوادگی می‌خواستند بخوانند، مجدالدین پسر میرزا موسی داشت آنرا می‌خواند. عبدالبها به او اجازه تجاوز قرائت از حدی را نداد و گفت مصلحت نیست. مسلم است رعایت حزم و احتیاط باعث براین نهی از قرائت بوده است. در این صورت آقای دکتر داودی باید زحمت قبول را تحمل کنند و بپذیرند که کشمکش بر سر ریاست امر بهائی در آن روزامری باطنی و مستور از انظار بوده زیرا اظهار آن از طرف بانی و مؤسس عقیده در کشورهای ترک زبان و عرب نشین نهی شده بود!

میراث ظاهری

اما درباره میراث ظاهری که شامل اموال منقول و غیرمنقول و مخلفات طریقتی عرفا مانند تیجان یا تاجها و سایر حلیه‌های درویشی و دوازده پرده تصویر از شخص بها و صدها کاغذ به خط میرزا حسینعلی و اصول کتابهای بها که میرزا آقاخان در حیات او مأمور تصحیح و چاپ آنها شده بود و مقداری مکاتیب متبادله با دیگران، که در نزد خادم او میرزا آقاخان بود و پس از مرگ خادم آنها را در خانه سید علی افغان تبعه روسیه تزاری، درون چند صندوق امانت گذاردند و بعدها در اختیار عبدالبها قرار گرفت.

قصد نگارنده بحث در مسائلی نبوده که از حوزه ارتباط با معرفی کتابهای تاریخ بابیه بیرون باشد و اگر اشاره‌ای به موضوعی در حاشیه‌ای رفته برای کشف اسباب تصرفات متوالی داعیان این فرقه در متن تاریخ قدیم و جدید مربوط به بابیه تا تحدید نهائی آن در قالب «امواج نور» بوده که بعد از انقضای سالها بر مرگ نبیل زرنندی و سکوت کامل درباره او، عنوان ترجمه و تلخیص تاریخی را پیدا کرده که بدو نسبت داده‌اند.

هرگاه برای نویسنده این سطور قبول دعوت برخی از شاگردان مهاجر از ایران به فلسطین تاکنون میسر شده و بدانجا رفته بود ناگزیر از خارج عکا و دامنه کوه کرمل، مشرف بر حیفا تا عدسیه در کنار رود اردن، آثاری از این میراث ظاهری را می‌دید. امیدوار است برای دکتر داودی نصیب شده و پیش از استیضاح نویسنده مقاله ماهنامه تحقیقی گهر توانسته باشند در آئینه خاطرات خود تصویر جالب و گرانبهائی از این میراث مادی بهاءالله را در فلسطین، تماشا بکنند.

چه ایشان در کتاب «شاهراه برگزیده» چوزن‌های وی^۱ نوشته خانم بلونفیلد دیده‌اند که درباره دارائی سرکار آقا حاوی نکات قابل ملاحظه‌ای است. از جمله می‌گوید: «آصفیه و دعیه را بنا بدستور پدر به دو برادر کوچکتر واگذار کردند.»

علاوه بر آن قصر بهجی یا باغچه پاشا و باغ رضوان و دیه‌های نزدیک به عکا و مستغلات حیفا که

غالب آنها هنوز در ملکیت نوع جدید فلسطین باقی است گواه وجود میراث غیرمنقول و اراضی میرزا حسینعلی محسوب می‌شود.

درباره میراث منقول باید وصف براون را از فرشها و پرده‌ها و مبلهای قصر بهجی که در آثار امری سجن عکا معرفی می‌شود، در روز ملاقات براون با بها خواند و بدانچه که بعدها درباره قالیچه ابریشمی و تسبیح مروارید و اشیاء دیگری که تهمت دزدی آنها به برادران سرکار آقا، بدیع الله و ضیاء الله زده شد، اندیشید و سایه وجود آنها را در اظهارات عبدالبها به حاکم ترکی عکا یافت و پذیرفت که اگر «افق اعلی از زخرف دنیا خالی بوده» حمد خدا را که افق ادنی از دیه و کاخ و باغ و خانه و اثاث البیت و نفائس اشیا و تحف، هرگز خالی نبوده و انکار وجود آن در حکم کفران نعمت الهی است. صرف نظر از آنچه در این باب خوانده و دیده و گفته شد، بیست و دو سال پیش از این در شهر دمشق از کسی که در موقع بروز اختلاف میان ورثه بها حاکم عکا بوده شرحی شنیدم که نقلش در اینجا بيمورد نیست و امیدوارم چاپ آن، ماهنامه تحقیقی گوهر را که به ترکیه برای مشترکین مجله می‌رود به سرنوشت مجلات وحیدی دچار نکند که چند سال پیش گوشه‌ای از این روایت را دربر داشت.

... گواه زنده بر اختلاف ظاهری...

مرحوم هاشم اتاسی رئیس جمهور وقت سوریه برای تماشای هنر دست مرحوم صنیع خانم شیرازی بر روی چوب صندوقی که برای مقبره حضرت زینب ساخته بود، در فروردین ۱۳۳۴ به محل مقبره دعوت شده بود. پس از حضور و زیارت مقام و مشاهده صندوق خانم، بنا به درخواست متولی به تالار پذیرائی مقام آمد. هیأت اعزامی از ایران به ریاست تیمسار سرتیپ ضرغامی (سپهد بعدی) به اتفاق سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای ایران و گروهی از زائران ایرانی حاضر در مقام، آن مرحوم را به گرمی استقبال کردند. حضرت رئیس جمهور ضمن تحسین آثار ممتاز هنری ایران سخن از خط زیبای فارسی نستعلیق پیش آورد. میرزا حسن زرین خط نسخه حافظ چاپی خط خود را به ایشان تقدیم کرد و رئیس جمهور را به یاد میرزای مشکین قلم خطاط اصفهانی انداخت که در جوانی پیش او مشق خط کرده بود. از وصف خط مشکین قلم به ذکر میرزا عباس (عبدالبها) پرداخت و از حسن اعتقاد او در دیانت اسلامی و حضور منظم او در نماز جمعه و برگزاری مراسم دینی و مراقبت وی در کار روزه داری لختی یاد کرد، آنگاه باعث بر آشنائی خود را با او چنین توضیح داد:

«در ۱۳۱۰ یا ۱۳۰۹ هجری نخستین مأموریت دولتی من بعد از طی دوره تحصیل مکتب سلطانی و مدرسه حقوق در حکومت عکا آغاز شد. این موقع با مرگ پدر میرزا عباس و بروز اختلاف میان او و برادرانش مصادف بود. برادران میرزا عباس چندان پایبند وظایف دینی و حضور در نماز جمعه نبودند اما خود او هر روز جمعه‌ای در کنار من به نماز برمی‌خاست و همیشه مراقب اعمال دینی خود بود. به همین سبب مورد تأیید و مساعدت قرار گفتم.» (نقل به معنی)

مرحوم اتاسی افزود که روزی از میرزا عباس پرسیدم شما که در کار دین چنین استوارید چرا به سوء معامله دولت خود دچار و از ایران دور شدید؟ میرزا عباس جواب داد: ما از آن دسته متصوفه ایران

بودیم که سبب خلفا را جایز نمی‌دانستیم و این امر بغض مقامات رسمی را برانگیخت تا ما را به عثمانی فرستادند. (باز به نقل به معنی شد.)

مرحوم اتامی از کسی که در جمع ایرانیان طرف خطاب او بود پرسید: «شما راجع بدین موضوع چه شنیده‌اید؟» و در جواب از او چنین شنید که «عمر ما و پدر و نیای او اقتضای همزمان با وقوع این حادثه را ندارد ولی از قراری که در روزنامه رسمی دولتی مربوط به همان ایام نوشته بودند و خوانده‌ایم، جمعی در صدد سوء قصد به سلطان ایران برآمدند و به او تیر زدند ولی کشته نشد و زخمی گردید. عده‌ای از آنان که متهم به سوء قصد بودند دستگیر و غالباً کشته شدند و پنج تن از آن میان توانستند برائت خود را از همراهی و همکاری با آن دسته از هر حیث ثابت کنند و آزاد شدند. میرزا حسینعلی پدر میرزا عباس یکی از آن پنج نفر بوده که پس از کسب آزادی به وسیله صدراعظم (بنا به قول خودش) از شاه کسب اجازه برای سفر به عراق عرب کرد و به بغداد آمد و دیگر به ایران بازنگشت.

بنابراین چنانکه ملاحظه فرمودید موضوع اختلاف بر سر میراث ظاهری را از زبان کسی شنیده‌ام که در ۱۳۱۰ هجری خود در مرکز تسویه اختلاف قرار گرفته بود و چون قصد معارضه و مناقشه عقیده‌ای با کسی نداشتیم با کمال نزاکت و ادب در جمله کوتاهی بدان اشاره‌ای رفت. در مقابل از استاد فلسفه دانشکده ادبیات تهران که علم اخلاق مانند منطق، جزئی از قلمرو ارتباط درسی و علمی و فلسفی او با شاگرد و اجتماع محسوب می‌شود، انتظار می‌رفت که مطالب را معلمان تلقی و تحقیق و القا کنند نه آنکه مبلغانه طرف گفتگو را حریف همکاسه محفل تقدیس به شمار آورند و وقت خوانندگان نشریه خاص فرقه را به سخنان خطابی و جدالی مشغول دارند تا از اصل موضوع که سلب نسبت ترجمه اشراق خاوری از نبیل زرنندی باشد غافل بمانند.

۲- تذکره الوفا و اتمام الوفاء

درباره تذکره الوفا که هفتاد و اندی سال پیش در حیف چاپ شده و سی سال قبل آن را خوانده‌ام، اگر از حیث نقل مطلب از حافظه، در عددی یا لفظی اندک سهوی رفته باشد قابل اغماض است. چه در اصل مطلب منقول که سکوت کامل مؤلف تذکره در انتساب اثری در تاریخ به نبیل شاعر باشد، با قید حضور و مثول او در خدمت بها برای روایت قصاید و مربعات و مخمسات و مسدسات مدیحه و بدون کوچکترین اشاره به ثبت تقریرات حضوری بها در تاریخ حوادث ایام و ضبط یادداشتها، چنانکه دکتر بدان اشاره کرده‌اند موضوعی است که دکتر داودی از عهده انکار آن بر نیامده و مطلب درست و در جای خود گفته شده است. آری در موقع نقل مطلب از حافظه، نام «تذکره الوفا فی ترجمه حیاة القدما» با اسم «اتمام الوفا فی ترجمه حیاة الخلفا» اثر شیخ محمد خضری مشته گردیده ولی حمد خدا را که حافظه در نقل اصل مطلب مورد استناد پس از سالیان دراز که بردیدن آن گذشته، اشتباهی نکرده که به زعم ایشان گناه نابخشودنی باشد.

۳- تاریخ تحریر نبیل و تألیف مقاله سیاح

درباره تاریخ کتابت تحریر خاص نبیل عالین یا محمد قاینی از تاریخ جدید دستکار میرزا

ابوالفضل گلپایگانی در اصل مقاله دوم ماهنامه تحقیقی گوهر دو کلیشه از خط نبیل عالین یکی بر حاشیه یکی از صفحات اولیه کتاب و دیگری از پایان صفحه آخر آن، انتشار یافت که نشان می‌دهد او در سال ۱۲۹۹ هـ. ق به کتابت آن آغاز کرده و در ۱۳۰۰ هـ. ق پایان بخشیده است. نسخه ای از مقاله سیاح در سفر ۱۳۰۷ براون به عکا، از طرف مؤلف به او اهدا شده است و بنا به نوشته براون که شاید از خود مؤلف میزبان شنیده باشد، در ۱۳۰۳ یعنی چهار سال قبل از سفر براون به عکا، تألیف شده و نسخه اهدائی به او در ۱۳۰۷ کتابت یافته است، بنابراین سه سال بعد از کتابت نسخه موجود از تحریر نبیل تألیف گردیده است متأسفانه رقم ۱۳۰۳ در موقع چاپ مقاله به صورت ۱۳۳۰ درآمده است و ایکاش چنین اختلاف رقمی پدید نیامده بود. بدیهی است یک مراجعه به مقاله دوم ماهنامه تحقیقی گوهر و نظری به کلیشه‌های ضمیمه آن اشتباه را رفع می‌کرد و دیگر نیازی بدان حاصل نمی‌شد که دکتر به روش ابوالفضائل در ردیه فرائد که در تبیین حدیث حروف مقطعه ابولبید مخزومی، متشبت گردند و المرای نسخه چاپی صافی را به حساب آورند نه «الرای» اصل نسخه عیاشی و احباب محفل انس را با بازی عدد مشغول دارند و از آنها مجال توجه به مفاهیم و معانی اصلی مقاله را سلب کنند.

۴- سی-چهل سال

در اصل مقاله ماهنامه تحقیقی گوهر که مسوده آن خوشبختانه محفوظ مانده عبارت «چگونه تاریخ نبیل زرنندی سی — چهل سال بعد از وفات او به صورت متن انگلیسی هویدا گردیده است» می‌باشد. در این عبارت موقع ماشین زدن کلمه «چهل» از میان افتاده و حربه ای به دست آقای دکتر داودی سپرده تا خواننده نشریه احباب را با طرح اینگونه جزئیات فرعی، از توجه به اصل موضوع که اشکال کار متن منسوب به نبیل باشد، منحرف بلکه منصرف سازد.

تردید نگارنده در تثبیت رقم میان سی و چهل ناشی از این احتمال بوده که شوقی افندی پس از جلوس بر مسند ریاست طایفه که با عرض پشیمانی آواره از بهائیکری و سلب اعتبار از کواکب الدریه او توأم اتفاق افتاد، در صدد تنظیم و تدوین متن تاریخی جدیدی از روی مجموعه مدارکی برآمد که به مساعی عبدالباها از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۴ هـ. ق برای رد براون در حیف جمع آوری شده بود و این نیت را نخست با تحریر «امواج نور» یا دون بریکرز و سپس در تدوین «گادپاسیزبای» به مرحله کمال خود رسانید. کتاب نخستین به نام «تلخیص تاریخ نبیل» از عربی و کتاب دوم از متن انگلیسی به اسم «قرن بدیع» به فارسی ترجمه و در تهران انتشار یافت. نویسنده مقاله به تاریخ ثابت انتشار «دون بریکرز» ننگریسته بلکه به طول سالهائی اندیشیده که تقریباً صرف تکمیل این عمل گردیده بود و به تقریب این زمان را دهسال میان سی و چهل سال انگاشته است.

۵- میرزا نعیم در رد براون

عبارت مربوط به میرزانعیم که مورد تعرض دکتر واقع شده در اصل نوشته مقاله چنین است: «مسلم است در آن روز که می‌خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود اگر به چنین متن مفصل حاوی نکات منظور و مطلوب خود مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرنندی دسترسی داشتند

دیگر به تدوین کشف الغطا یا استمداد از نعیم شاعر سده‌ی (که) برای نظم استدلالیه معروف (شده) نیازی در کار نبود.»

متأسفانه سه لفظ «خود» و «که» و «شده» در موقع پا کنویس و ماشین کردن از مقاله افتاده و خوشبختانه هیچ گونه اختلافی در معنی منظور نگارنده از حذف آنها پیدانشده و احتیاجی به اثبات ضمنی بی اطلاعی دکتر معترض در مورد استمداد از نعیم، بعد یا پیش از مرگ میرزا ابوالفضل و میزان شرکت نعیم در رد بر براون نداشته است. قطعاً ناقد استاد به منظومه استدلالیه چاپ بمبئی که شامل تعریف و توصیف از نعیم است دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند در صفحه ۱۲ آن ضمن مکتوب عبدالبها به نعیم که کلیشه خط عبدالبها را هم بعد از صفحه صد و پنجاه منظومه چاپی افزوده‌اند، این مطلب را بنگرند: «در خصوص دحض مفتریات (رد دروغهای) براون و اثبات تحریف کتاب (نقطه الکاف) باید خدمتی به درگاه الهی نمائید. آن جناب با جمیع یاران مقتدر باید در این مسأله (رد براون) در نقطه الکاف متفق شوید. جناب سمندر را هم در این مسأله شریک فرمائید تا معلومات کل جمع گردد و جواب شافی و کافی مرقوم شود. این قضیه باید در نهایت سرعت مجری شود. جناب آقای میرزا ابوالفضل مستعدند، عنقریب جواب اتمام خواهند داد. لهذا معلومات کافی خود را در تحریف میرزا جانی به جناب آقای میرزا ابوالفضل سریعاً ابلاغ دارید. ع.ع.» این مکتوب مانند مکاتیب دیگر آن مجموعه، تاریخ ندارد ولی قاعده بایستی در فاصله ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ ه. ق نوشته شده باشد. در پی آن، مکتوب دیگری دیده می‌شود که موضوع را به نعیم چنین تأکید می‌کند: «نامه‌ای که مرقوم نموده بودید با تفصیل تاریخ آقا میرزا جانی کاشی و تحریف بی خردان (پروفسور براون و علامه قزوینی) جمیع واضح و معلوم گردید. البته آن تحقیقات را به زودی اكمال و تأیید و نزد جناب ابوالفضائل محرمانه بفرستید. همچنین جوابی که خود آن جناب مرقوم می‌نمایند عندالاکمال تمام یک نسخه نزد ابی الفضائل و یک نسخه جهت عبدالبها ارسال دارید.»

در این صورت معلوم می‌شود عبارتی را که دکتر داودی درباره اشتغال میرزا نعیم به نوشتن ردیه‌ای بر نقطه الکاف مورد تعجب قرار داده و به نویسنده‌اش نسبت ارتکاب خطا داده و پیش خود چنین پنداشته‌اند که «نویسنده از کسی شنیده و یا جانی خوانده که نعیم سده‌ی از کسانی بوده که برحسب امر عبدالبها بعد از صعود ابوالفضل مأمور ادامه کار او در رد نقطه الکاف براون شده و از طرف دیگر نام استدلالیه نیز به گوششان رسیده و یا از بر چشمشان گذشته و اینک با اعتماد به حافظه این دورا با یکدیگر آمیخته و روی هم ریخته‌اند.» این نکته در حقیقت خطائی بوده که از ناحیه خود استاد فلسفه سرزده و آغاز کار نعیم را بعد از مرگ گلپایگانی دانسته در صورتیکه در حیات گلپایگانی و همزمان با او از نعیم هم دعوت شده بود و آنگاه کارش را ادامه عمل میرزا ابوالفضل شمرده، در صورتیکه مبنای عمل میرزا ابوالفضل بر عمل مستقل نعیم و دیگران قرار می‌گرفته است.

۶- تأثیر میرزا ملکم و آخوندف در کارهای بابیان

دکتر داودی در دنبال چنان گناه غفران ناپذیری که بر نویسنده این سطور گرفته، به خود حق داده‌اند که بر صدر محفل احباب و دور از زحمت اغیار بنشینند و درباره وی چنین اظهار نظر کنند:

«البته با این همه اشتباهات که از قلم این محقق جاری شده است، خوانندگان مجله گوهر شاید دیگر نتوانند به سایر تحقیقات او اعتقاد کنند. محققى که کتابی را نخوانده و یاندریده راجع به آن مطلب می‌نگارد و تاریخ تألیف آن را تعیین می‌کند و بی‌آنکه از منابعی که در ایام مختلف حیات خود دیده است یادداشت بردارد با اعتماد به حافظه این همه خطا را یکجا و یکباره و یک سره مرتکب می‌شود، شاید اجازه بدهد که در مورد اعتبار سایر مطالب او نیز تردید نمایند» باید دانست که عرض نتیجه هر تحقیقی بر خوانندگان برای جلب ایمان و اعتقاد ایشان نیست بلکه به منظور جلب نظر دقت دیگران به موضوع مورد تحقیق است و خوانندگان در قبول یا رد آن آزاد هستند. اما برای جلب اعتقاد بیچون و چرای خواننده و شنونده سمی و اهتمامی از نوع دیگری لازم است تا در خاطر شنونده بتوان رخنه‌ای برای نفوذ عقیده‌ای باز کرد و این کار اهل تبلیغ و ترویج است نه اهل تحقیق. به فرض آنکه خوانندگان ماهنامه تحقیقی گوهر در نوشته محیط نکته قابل تردیدی را ببینند و بنمایند، فوق العاده از دلالت ایشان سپاسگزار خواهد بود و بنا به عبارت ماثور «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبدا» بنده دعاگوی فضل ایشان خواهد بود.

آقای دکتر! مقاله سیاح را شصت سال پیش در چاپ ۱۳۰۸ بمبئی خوانده‌ام و پنجاه سال پیش هم آنرا در چاپ مبتنی بر نسخه ۱۳۰۷ خط زین‌المقریین دوباره خواندم و در همان زمان، تاریخ تألیف آن را در نوشته مترجم انگلیسی کتاب، سال ۱۳۰۳ دیده‌ام و قرینه‌ای هم بر عدم صحت آن نیافته‌ام. و از همه اینها بر لوح خاطر امین و وفادار خود به موقع یادداشت برداشته‌ام و به هنگام نقل آن ابدأ از حافظه در اصل معانی و مطالب خطائی ندیده‌ام. در این صورت چطور شما که حکم فرزند مرا از حیث سال و تجربه زندگی دارید اینگونه گستاخانه به مورخ سالخورده زمان خود نسبت ارتکاب اینهمه خطای یکجا و یکباره می‌دهید؟ و برای ارائه موارد اینهمه خطا در دنبال هجوناۃ منثور خود چنین مثال می‌آورید: «مثلاً ارتباط مقالات میرزا ملکم خان را با مطالب تاریخ نبیل قاینی یا تأثیر جلال الدوله و کمال الدوله آخوندزاده را در آثار حضرت عبدالبها برحسب ادعای چنین محققى نپذیرند!» اگر دکتر داودی استاد دانشگاه تهران خود را در قفس معتقدات محدودی عامیانه محبوس نکرده و از فیض مطالعه آزاد آثار دیگران محروم ننموده بود و مانند استادی نامتعهد رساله‌ها و نوشته‌های میرزا ملکم خان را در مجموعه‌های چاپی و خطی آثار او دیده و خوانده بود، آنگاه یکی از چند روایت تاریخ جدید اثر ابتکاری میرزا ابوالفضل گلپایگانی را هم در متن میرزا حسین طهرانی از کتابخانه مانکجی در بمبئی (که چند عکس آن در بایگانی فیلم کتابخانه مجلس شورای ملی است) یا تحریر نبیل عالین را «قاینی» (که باز عکسی از آن در همان مخزن محفوظ است) و باز در چندین نسخه دیگر خطی و عکسی که از این کتاب پیش بایبها و بهائیا و مسلمانان موجود است از نظر مطالعه و مقایسه گذرانده بود، می‌توانست عین عبارات چند رساله میرزا ملکم خان را به نام خود ملکم و با عنوان «فیلسوف زمانه و دانشمند یگانه» در نسخه‌های تاریخ جدید بنگرد و آنگاه حاضر نمی‌شد چنین جسارتی به خرج بدهد که درباره کتابهای ندیده و نخوانده اظهار عقیده کند و خود را سزاوار نمره‌ای کمتر از حرف «ه» و رقم نه در امتحان معلومات متفرقه معرفی نماید.

آری اگر دکتر داودی رساله جلال الدوله و کمال الدوله و مجموعه تمثیلات چاپی یا خطی

آخوندف را خوانده و با مقدمه و بسیاری از مطالب اضافی تاریخ جدید معهود سنجیده و تطبیق کرده بود، با توجه به تاریخ تحریر و انتشار آثار آخوندف در ۱۲۸۰ و تاریخ جدید بعد از ۱۲۹۱ و تحول وضع برخورد بایبان در اواخر دوره توقف ادرنه با دربار قاجاریه که از مکتوب بهاء به ناصرالدین شاه علامت بارز آن محسوس می‌شود، در این صورت می‌توانست به تأثیر ضمنی آخوندف در تحول شیوه تفکر و عمل و تألیف بایبان پی‌برد و از اینکه گوشه‌ای از این مقاله را در مقاله‌هائی بنگرد برآشفته نشود. مگر مأخذ آنهمه دشنام و ناسزا به علمای ایران که در تاریخ جدید دیده می‌شود می‌تواند غیر از رساله کمال الدوله باشد؟

آقای دکتر! لابد شنیده‌اید وقتی که میرزا ملکم خان از تهران به بغداد تبعید شد هفت سال بود بایبان دور از وطن در بغداد به سر می‌بردند و از حمایت و تبعیت رسمی دولت عثمانی برخوردار بودند اینان در آنجا مقام ملکم و همدستانش را پذیره شدند و مغتنم شمردند. همین امر سبب شد که مشیرالدوله اقدام کند و نخست میرزا ملکم و اتباعش را از دسته بایبان جدا کرده به اسلامبول ببرد و سپس موجب انتقال بایبان را هم فراهم آورد.

من نمی‌خواهم از گفته عزیه خانم خواهر ازل و بها به جوابی که به لوح عمه عبداله‌اء داده راجع به اقبال برادرانش در بغداد به فکر استفاده از ملکم خان، شاهد خانوادگی بیاورم، زیرا دوست ندارم سخن افراد خانواده‌ای را نقل کنم که درباره برادر و خواهر و برادرزاده و عمو و عمه و بستگان مخالف عقیده خود، تا آن اندازه بیرحم و بدزبان بوده‌اند و از استناد بدان خودداری می‌کنم اما اثر کلک میرزا ابوالفضل را در وصف همین میرزا ملکم خان که او را فیلسوف زمانه و دانشمند یگانه و آخوندف را مورخ بی نظیر در تاریخ جدید از زبان میرزا حسین خواننده قابل تذکر و توجه خاص می‌دانم.

آقای دکتر! انتشار کتابی که همه آثار قدمت و اصالت نقل از خلال صفحات آن پدیدار است و تنها مأخذ مدون بی نظیر قضایا و حوادث و حرکات و دعاوی مختلفی است که از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۷ ه. ق. در پیرامون سه مسأله ظهور و قائمیت و بابیت بر بساط تجربه و اندیشه قزار گرفته و در ضمن تحریر تازه آن در تاریخ جدید، غالب این نکات اساسی به دست فراموشی سپرده شده، آری چنین کتابی به هر اسمی و منسوب به هر کسی انتشار یافته باشد، از نظر فن تاریخ خدمتی انجام گرفته که هیچ محقق تاریخ‌شناسی نمی‌تواند منکر فایده وجود آن گردد. ما نباید در چنین موردی آن اندازه سرسخت و لجوج باشیم که به تخطئه اصل و نقض صحت آن پردازیم و همینکه از اخذ نتیجه مطلوب بی نصیب بمانیم مانند میرزا عبدالحسین آواره صاحب کواکب الدریه حتی منکر وجود کتاب تاریخی بدین اسم و رسم بشویم و وقتی در زیر عنوان آیتی معلم از این بابت مورد اعتراض ناقدی قرار بگیریم خود را ناقل قول سرکار آقا در این اظهار نظر معرفی کنیم. آقای دکتر داودی بار دیگر نظر خود را نسبت به کتاب نقطة الکاف حاجی میرزا جانی تجدید و تأکید و تأیید می‌کنم که صورت مطالب این تاریخ کلاً در همین صورت چاپی براون، متنی اصیل و قدیم و معتبر بوده ولی عنوانی و اسم مؤلفی مشخص نداشته است و خطای میرزا ابوالفضل گلیایگانی در تسمیه آن به «تاریخ میرزا جانی» براون را هنگام ترجمه در تحت تأثیر اسم حاجی میرزا جانی قرار داده و وقتی به نسخه پاریس رسیده و آن را به چاپ رسانیده این اشتباه را در پشت جلد آن

منعکس کرده.

ضمناً باید به یاد داشت که حاجی میرزا جانی معروف به نقطه کافی مؤلف رساله نقطه الکاف که به غلط نام او را روی تاریخ قدیم بایه نهاده اند غیر از میرزا آقا جان کاشی است که در لوح میرزا نعیم یاد شده است.

در خاتمه از محبت بی شائبه دوست مهربان آقای دکتر باهر که نسخه ای از نشریه مشتمل بر انتقاد آقای دکتر داودی را در اختیار این جانب نهاده بودند، صمیمانه سپاسگزارم و از تطویل در بیان پوزش می‌خواهد.

گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید

مقدمه

وقتی سید علی محمد باب به سال ۱۲۶۶ در تبریز کشته شد شیخ علی خراسانی ترشیزی از یاران سید رشتی و ملقب به عظیم مقام رهبری بابیان را یافت. این جناب عظیم در موقع انتقال باب از اصفهان به تهران و هنگام اعزام او از تهران به چهریق همواره از نزدیکترین مریدان مراقب حال سید بود و در موقع ادعای قائمیت باب که پس از مرگ ملا محمد علی بارفروشی (قدوس) صورت گرفت از طرف سید با عنوان خاتم باب مأمور اعلام این دعوت به مردم دور و نزدیک شده و در پیش بابیان طبقه اول مکانتی یافته بود. در سال ۱۲۶۷ هجری سید کور هندی معروف به بصیر که مورد تقویب و تأیید پسران میرزا بزرگ نوری در مازندران قرار گرفته بود، مدعی مظهریت و رجعت حسینی شد و میان بابیان تهران و قم و کاشان و اصفهان دودستگی پدید آمد. سرانجام پس از چند ماه فتنه و هرج و مرج، بصیر از دایره بیرون افتاد و کار ریاست کلی بر عظیم قرار گرفت. در سال ۱۲۶۸ عظیم پس از مشورت با میرزا حسینعلی به دستور کتبی پیش کسوتان بایه را از اطراف ایران به تهران فراخواند و نقشه قتل ناصرالدین شاه را با حضور همگنان در خانه سلیمان خان کشید و چون تیر ضارب خطا کرد غالب شرکت کنندگان که از شهرها به تهران آمده بودند دستگیر و به طرز فجیع به سیاست رسیدند. از جمله عظیم که خود را رئیس مطاع بابیان و منصوب از طرف سید معرفی می‌کرد دستگیر شد و مسئولیت اداره سوء قصد را بر عهده گرفت و به قتل رسید.

کشته شدن عظیم که مورد قبول و تکریم سران بایه بود همراه با گروهی از پیش کسوتان دیگر که به دعوت او در تهران به دام حاجب الدوله افتادند، به فرزندان موقع شناس میرزا بزرگ نوری که نخست از حادثه قلعه طبرسی و سپس از غائله سوء قصد به ناصرالدین شاه سالم بدر رفته و بغداد را در کنار رود دجله محل فعالیت خود قرار داده بودند، مجال آن را داد که بابیان پراکنده و وحشت زده را از اطراف در آن شهر پیرامون خود گردآورند و به تدریج دست سایر مدعیان و رقیبان را کوتاه ساخته عرصه را از وجود افراد مزاحم از هر راهی که میسر بود پردازند. این میدان خالی از وجود مزاحم برای ریاست مشترک ایشان بعد از پانزده سال همکاری صوری برهم خورد و هریک از بها و ازل تا پایان عمر طولانی تنها خود

را حق و برادر دیگر را ناحق می‌شمرد. عین این قضیه بعد از مرگ بها برای پسرانش تجدید شد و تا مرگ عباس افندی و میرزا محمدعلی ادامه داشت. سرانجام بعد از وفات عباس افندی ریاست اکثریت، برخلاف آنچه از طرف بها موعود و معهود بود، از خاندان میرزا بزرگ نوری به خانواده‌ای از سادات شیرازی انتقال پیدا کرد که با یکی از سه زن سید علی محمد مختصر قرابتی داشتند و عاقبت با مرگ شوقی افندی از خانواده افنان که از طرف مادر فرزندزاده میرزا بزرگ نوری به حساب می‌آمد امر ریاست سلب و به شوقی ختم شد.

قریب صد و بیست سال کشمکش بر سر ریاست بابیه میان فرزندان و فرزندزادگان میرزا بزرگ نوری که در ضمن، اشکال تازه‌ای هم به خود گرفت اتباع دو برادر را طوری در مورد اظهار نظر راجع به قضایای مربوط به موقعیت خود حساس و بیقرار ساخته بود که اگر کسی مثلاً راجع به کتاب تاریخی نظری می‌داد، یا به نشر متنی تاریخی می‌پرداخت فوراً یکی از دو طرف، آن را به حساب زیان خود و سود طرف مقابل می‌نهاد و یک رشته مطالبی که در طی پنجاه سال برخورد متوالی پیوسته برضد هم گفته و نوشته بودند تکرار می‌کردند و هر محقق و ناقدی را به زعم خود طرفدار و پشتیبان طرف مخالف خود می‌شمردند.

شصت و شش سال پیش پرفسور براون و میرزا محمدخان قزوینی نسخه خطی تاریخ قدیم بابیه را انتشار دادند که در حقیقت سند اصلی ارائه ضعیف جانب ادعای هر دو طرف محسوب می‌شود و در این مدت آنی از تحمل سوء نسبت و تهمت و افترای قلمزنان یک طرف دعوی، در امان نبوده‌اند.

اخیراً این جانب نظری را که درباره کیفیت تحول صورت متون تاریخی بابیه در ضمن مراجعه مکرر دریافتی بودم به قصد نظرخواهی ضمن سه مقاله در چهار شماره از ماهنامه تحقیقی گوهر سال دوم و سوم درج کردم اینان بجای آنکه موضوع را از لحاظ تاریخ‌شناسی و تاریخ‌سنجی مورد ملاحظه قرار دهند نوشته‌ها را مشمول همان طرز برخورد و دریافت و قضاوت دیرین طایفگی خود قرار داده بحث کتاب‌شناسی ما را به مباحثه مذهبی خود مبدل ساخته‌اند، موضوعی که مداخله در آن هوکمز مطلوب و مرغوب اینجانب نبوده است.

تاکنون آقای دکتر داودی مقاله سوم را و آقای نواب‌زاده مقاله چهارم را متعهد رد و نقد شده‌اند. در شماره قبل از ماهنامه تحقیقی گوهر به مقاله آقای دکتر داودی جوابی مناسب داده شد که از نظر خوانندگان ارجمند گذشته است.



چند روزی از انتشار مقاله آقای دکتر علیمیراد داودی در شماره ۱۱ از نشریه تبلیغی بهائیان نگذشته بود که تعرض مفصل آقای ص. نواب‌زاده اردکانی در دنباله همان موضوع، پنجاه و شش صفحه از شماره ۱۲ نشریه مزبور را اشغال کرد و درباره تاریخ قدیم و جدید بابیه به ذکر مواردی قابل اخذ و رد از مقاله اول و دوم اینجانب که در مجله گوهر سال دوم نشر یافته بود بدین شرح پرداخت:

۱ — بحث درباره تاریخ قدیم بابیه و انتساب آن به مؤلفی اصفهانی.

- ۲- رد احتمال انتساب آن به محمدرضای اصفهانی کاشانی.
- ۳- تکرار نسبت جعل و تصرف در متن تاریخ قدیم از طرف طرفداران فرزند کوچک میرزا بزرگ نوری برای تأیید ادعای وصایت او.
- ۴- حمله به میرزا محمدخان قزوینی و براون از بابت چاپ متن مذکور و مقایسه مندرجات آن با متن تاریخ جدید.
- ۵- اتخاذ سند از گفتار اینجانب درباره سلب نسبت تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی کاشانی، به نفع فرقه خود.
- ۶- مناقشه درباره کسب تابعیت عثمانی از طرف برادران نوری و مهاجران دیگر ایرانی در بغداد.
- ۷- تردید یا تعجب از اظهار تردید نگارنده در انتساب تاریخ جدید به میرزا حسین منشی مانکجی و اعلام شرکت میرزا ابوالفضل در توجیه و تهیه و تدوین و تجویز آن.
- ۸- تأیید بی اطلاعی سران بابیه در فلسطین و قبرس از محتویات تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی در موقع انتشار چاپ براون.
- ۹- تجدید ذکر از شخصیت مشکوک حاجی سید جواد کربلائی عرفی پسند که مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند.
- ۱۰- اعلام کشف نسخه اصلی تاریخ حاجی میرزا جانی که از محتویات نسخه گوینو و نسخه های موجود دیگر پیراسته است؟!
- ۱۱- سؤال درباره سهم میرزا ابوالفضل در تلخیص تاریخ قدیم یا تدوین تاریخ جدید.
- ۱۲- اظهار تعجب از قید مدت صد و بیست سال برای تحول سریع صورت حوادث تاریخ بابیه.
- ۱۳- توصیه به اینجانب که بحث و پژوهش را درباره تاریخ امری و کیشی شروع کند که بدان اعتقاد دارد و خود را به تاریخ اسلام آشنا سازد نه تاریخ باب و بها و ازل.
- ۱۴- تجدید نظر در چترهای حمایتی که از ۱۲۶۸ تا ۱۳۳۸ هجری بر سر بابیه و بهائیه گشوده شده است.
- ۱۵- بی اطلاعی معترض از سابقه ارتباط سران بابیه در بغداد با میرزا ملکم خان و قراین وجود این ارتباط در آثار موجود ایشان.
- ۱۶- افسانه تهیه وسائل سفر مجلل از بغداد به اسلامبول حقیقت داشته است.
- ۱۷- انکار بروز حوادث قتل و غرق و نابودی مخالفان در بغداد.
- ۱۸- سید اسماعیل زواره ای را غیر از اصفهانی دانسته اند.
- ۱۹- لوح سلطان را غیر از نامه مودت اسلوب بها به ناصرالدین شاه دانسته اند.
- ۲۰- تشفی خاطر آورده با نقل آنچه اسقف تیزدل و فاندرو سیل و ترسایان دیگر بر پیامبر و دین اسلام و کتاب خدا خرده گرفته و به رخ مسلمانان کشیده اند.

۲۱- مؤلف تاریخ جدید نتوانسته از تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی استفاده کند. از مجموعه مواردی که در پنجاه و اندی صفحه مقاله نواب زاده مأخوذ و ملحوظ است چنین می‌توان دریافت که عمل مباحثه درباره تحول تاریخ بابیه را از مقوله بحث مذهبی پنداشته و با منطق تبلیغی خود موضوعات را سنجیده و پیش خود نیندیشیده‌اند که ممکن است حقیقت جوئی بی طرف در تحری حقیقتی به جنبه عینی موضوع کاری نداشته و موضوع محدود خاصی را از دیده حقیقت بین گذرانده باشد. بنابراین به آقای نواب زاده اطمینان می‌دهد که پژوهنده را با اصل دعاوی فرزندان و فرزندزادگان میرزا بزرگ نوری کاری نبوده و بیانی و ازلی و بهائی و موحد غصن اکبری و مشرک (مخالف او) و ثابت و ناقض و خیراللهی و سهرابی و غصنی و ورقه‌ای و ریمی و بیت‌العدلی، همگنان در پیش چشم او یکسان جلوه می‌کنند و در صحت و بطلان اقوالشان داخل نمی‌شود، بلکه به تحقیق و تعلیل اختلافات موجود در متون تاریخی مربوط به اینان می‌پردازد و نتیجه بحث خود را بر کسانی عرضه می‌دارد که همچون او به راست و ناراست اصول دعاوی و عقاید موافق و مخالف کاری ندارند (بلکه) به میرزا یحیی مانند برادرش میرزا حسینعلی و به عباس افندی همچون برادرش میرزا محمدعلی و به شوقی افندی همانند روحی افندی و سهراب و ریمی می‌نگرند. برای رعایت این اصل ازدخول در مباحث تبلیغی و رد و اثبات امور مذهبی صرف نظر می‌کند و با کمال اختصار می‌کوشد فقط به آنچه معترض بر مندرجات مقاله کتابشناسی او خرده گرفته خارج از حوزه مباحثه عقیده‌ای به ترتیب جواب داده شود:

الف - تاریخ قدیم بابیه در دو نسخه‌ای که تاکنون علاوه بر نسخه گوبینوی کتابخانه پاریس دیده‌ام، رساله اعتقادیة نقطة الکاف را در ابتدا ندارد و در سراسر آن چیزی که بر نام مؤلف یا اسم کتاب دلالت کند نمی‌توان یافت و بدین سبب آن را کتاب بی نام از مؤلف گمنام خوانده‌ام. وجود رساله نقطة الکاف در مقدمه نسخه کامل پاریس این نام را برای کتاب به براون، و نسبت تألیف آن را به حاجی میرزا جانی کاشانی، نخست به میرزا ابوالفضل و سپس به براون، القا کرده است. در صورتیکه از متن تاریخ مذکور چنین نام کتابی و مؤلفی برداشت نمی‌شود. تنها در مواردی که مطالبی با ارض صاد یا اصفهان ارتباط پیدا کند در سیاق تحریر کتاب حالت و کیفیتی دیده می‌شود که مرا بدان راهنمایی کرد تا مؤلفش را اصفهانی پندارم و به اعتبارنامه ازل به براون و همچنین نامه عباس افندی به میرزا حسن طالقانی درباره محمد رضای اصفهانی مقیم بغداد که همسایه سرای بها و ازل بود و داستان دیدار سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای با میرزا حسین علی در خانه او صورت گرفت و سرانجام کار به ذبیح سید زواره‌ای خاتمه یافت، چنین تشخیص بدهم. پژوهندگان در انتساب کتابی که مؤلف آن مسلم نیست به کسی که قرینه‌ای بتواند بدان راهی بدهد منعی نمی‌نگرند، بخصوص که عبدالبها از اوراق حاجی میرزا جانی در پیش همان محمد رضا یادی می‌کند و ازل هم قصد تألیف تاریخی را بدو نسبت می‌دهد. مسلم است محمد رضائی که در بغداد موجبات دیدار سید ذبیح زواره‌ای و بها را در سرای خویش فراهم آورده بود نمی‌توانسته یکی از مقتولین غائلة سوء قصد به ناصرالدین شاه در تهران به سال ۱۲۶۸ باشد و به همین نظر در فهرست محبوسین محکوم به قتل از او نامی دیده نمی‌شود.

ب — از سال ۱۹۱۰ تاکنون این زمزمهٔ تهمت جعل و دسیسه و توطئه به طرفداران ازل در تهیه متن تاریخ قدیم کتابخانه پاریس بارها تکرار شده و بهائیان هم دربارهٔ این کتاب همواره اختلاف نظر در تشخیص و حکم خود داشته‌اند و هیچ‌یک از آنها هنوز نتوانسته‌اند نظر موافقی در میان محققان شرق و غرب تحصیل کنند و تجدید این گفتگوبه نظر صاحبان انصاف زاید می‌رسد. همینقدر به اعتبار شهادت فردی که بر وجود شش نسخه از این متن قدیمی تاکنون واقف شده و سه متن آن را بانسخهٔ چاپ براون سنجیده است می‌توانم بگویم که متن تاریخ قدیم بابیه خواه در بغداد و یا خارج از بغداد به سال ۱۲۷۰ قمری نوشته شده و مؤلف آن خواه کاشانی یا اصفهانی و یا دیگری باشد، متنی اصیل است و معتبر و قدیمی‌ترین سند قیام باب و بابیه محسوب می‌شود و همهٔ نکاتی که مبلغان گلپایگانی راجع به انتقاد محتویات آن در کشف الغطا نوشته‌اند خود دلیل اصالت و قدمت و اعتبار مندرجات این نسخه پیش اشخاص بیطرف محسوب می‌شود و نشان می‌دهد این کتاب در شرایطی نوشته شده که مرگ شیخ علی عظیم رئیس مسلم بابیه و یارانش، زمینهٔ خالی برای نفوذ پسران میرزا بزرگ نوری فراهم آورده ولی هنوز آثار و بقایای ده سال اول امر جاری خود را به ساخته‌ها و پرداخته‌های ده سال بعد در شهر بغداد نداده بود.

ج — در این صورت حمله به میرزا محمدخان قزوینی و پرفسور براون از بابت اقدام به طبع متن موجود در پاریس کاری دور از انصاف بوده و اگر در برخی موارد، مانند نام کتاب یا قبول انتساب نگارش آن به حاجی میرزا جانی و اصرار برای جمع رسالهٔ نقطة الکاف با متن تاریخ و تصور نابودی همهٔ نسخه‌های دیگر این کتاب، بتوان بر این دو دانشمند حقیقت پژوه خرده‌ای گرفت، از بابت نشر تحقیقی متن و مقایسهٔ آن با تاریخ جدید و ارائهٔ موارد تغییرات لفظی و معنوی، خدمتی مهم به فن تاریخ و تاریخ‌شناسان کرده‌اند.

برکت انتشار همین نسخه بدین جانب مجال آن را داد که در میان نسخه‌های معنون به تاریخ بابیه که در طی نیم قرن دیده‌ام دو نسخهٔ دیگر از این کتاب را ببینم و بشناسم و بخوانم و بسنجم و در آغاز انتشار هم به دیگری یاری کرده بود تا نسخه‌ای از چاپ براون را با متن خطی دیگری تطبیق کند و این نسخه با ارزش تا سی سال پیش در صندوق آهتین کتابخانهٔ مجلس شورا محفوظ بود. آری خواندن همین نسخهٔ چاپ براون به دکتر سعیدخان کردستانی توفیق تحصیل نسخه دیگری از این متن را داد که سی سال پیش از کتابخانهٔ او دزدیده شد و اینک شنیده‌ام به کتابخانهٔ پرینستون آمریکا در آمده است. اقدام براون به نشر متنی که آثار اصالت آن مورد قبول کتابشناسان بوده کاری سزاوارتحسین و تقدیر است و اینک بعد از پنجاه سال تعرض بیجا باید به قبول ارزش عمل او تسلیم شد و این نغمهٔ مخالف را منصفانه خاموش کرد.

د — کار عناد با براون و قزوینی از بابت تحریر مقدمه تاریخ قدیم چندان پیش رفته که میرزا ابوالفضل در فصل الخطاب، دایرة تاخت و تازرا از نقطة الکاف تا چهارمقالهٔ چاپ اوقاف گیب کشیده و تهدید کرده است که «اگر مرا قوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت نمودی یک‌یک اغلاط آنان را

در طبع این کتاب چهارمقاله مکشوف می‌داشتم تا ایرانیان ساده‌زود باور ببینند که این دوستان تازه در چه کارند.»

تهدیدی که چند سال بعد شادروان بدیع الزمان فروزانفر را در مجله آرمان سال ۱۳۱۰ برانگیخت تا آنرا عملی کند و یکایک اشتباهات علامه قزوینی را از بوثه نقد بگذرانند ولی مرحوم اقبال آشتیانی به دفاع از حیثیت ازلی میرزا محمدخان قزوینی پرداخت و ناقد چیره‌دست را به عقب‌نشینی و سکوت ملزم ساخت.

من از قزوینی و براون دفاع نمی‌کنم زیرا تغییر لحن آقای حسن بالیوزی در کتاب تازه‌اش راجع به «براون و بهائیکری» نسبت به اسلوب نگارش میرزا ابوالفضل و دیگران تا حد آشتی و سازش، خود گواه تحول اندیشه اینان درباره آنان است بلکه می‌خواهم بگویم شایسته نیست محققان را برای عملی تحقیقی که انجام داده‌اند، گرچه موافق میل و عقیده ما هم نباشد، در معرض نکوهش قرار دهیم.

هـ - اختلاف نظری که میان پیروان ازل و بها در مورد شخصیت چند پهلوی سید جواد کربلائی وجود دارد و اصرار هر دسته‌ای در وابستگی او به خود و داستان رعایت احوال و روحیاتش در حیاتش از طرف شیخیان و صوفیان در طهران و کرمان و استناد میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی به استادی و رهبری او و اصرار میرزا ابوالفضل در پیوستگی سید جواد به همفکران گلپایگانی و جهل خاندانهای طباطبائی در کربلا و زواره و اصفهان و کرمان نسبت به سلسله نسب سید جواد و نامعرفی او در حلقه اهل تحقیق به عنوان مردی حقیقت‌شناس، به تدریج اعتبار را از روی احوال و اقوال منسوب بدو برداشته و پیش از آنکه اثری به خط دست شناخته شده او در تأیید مطالب منسوب بدو پیدا شود، نمی‌توان به ادعای هیچ یک از دو طرف ازلی و بابی درباره او تسلیم شد و سخنان منسوب بدو را باید از مقوله سخن پرداخته برای تأیید دلخواه یکی از دو طرف ادعا به حساب آورد.

و - اتخاذ سند از گفتار اینجانب برای تأیید نسبت جعل و ذسیسه راجع به تاریخ قدیم، به هیچ وجه درست نیست. تحقیق من درباره نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم هیچگونه تأثیری در اصالت متن دیرینه موجود در کتابخانه پاریس نمی‌بخشد که اساس چاپ براون است و بحث اسم کتاب و کاتب را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب، مشته جلوه داد.

ز - تصور نمی‌کنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بها و خانواده ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تبعیت اکتسابی در بغداد بعد از غلبه انگلیس بر قبرس و فلسطین به تابعیت جدید از دولت حامی دیگری مبدل شد. موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به امری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها میلیون اموال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردید. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایسته یا ناشایستی نبوده بلکه می‌خواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تألیف تاریخ قدیم بابه برای برخی زیاده‌روی‌ها تعلیلی کرده باشد و گرنه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله‌ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می‌اندیشیدند آزاد بوده‌اند. بدیهی است چتر

حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب به چتر حمایت تزار روس که قبلاً بر سر برخی از این افراد سایه افکنده بود ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است.

ح - میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در رساله اسکندریه خود و نبیل قاینی در خاتمه تحریر تاریخ جدید راجع به نویسنده یا نویسندگان تاریخ جدید اظهار تردید کرده‌اند و آن را به پیش از یک تن منسوب شمرده یا شنیده‌اند و ترتیبی که گلپایگانی درباره اقدام مانکجی و منشی او می‌دهد می‌نماید که منشی مزبور نسبت به تاریخ امر باب جاهل و بی اطلاع بوده و میرزا ابوالفضل به راهنمایی او برخاسته و به درخواست وی بر کتاب مدون مقدمه‌ای نوشته است. کسی که تاریخ جدید را در نسخه‌های کامل آن خوانده باشد به خوبی جای سر پنجه دست و پا و نوک قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی را در سراسر کتاب می‌نگرد.

ط - اگر سران طایفه بابیه در ماغوسه و عکا و حیفا به نسخه‌ای از تاریخ قدیم در موقع انتشار (۱۹۱۰) دسترسی داشتند و آن را با نسخه چاپ براون مقابله می‌کردند کار تنظیم کشف الغطا و اظهار نظر درباره آن تسهیل می‌شد و می‌توانستند در مکاتبه از وجود آن خبر بدهند. در اینکه لازم بوده آنان از قدیم‌ترین کتاب تاریخ طایفگی خود آگاه باشند، جای چون و چرا نیست و این بی اطلاعی، قابل اغماض نبوده که مانکجی زردشتی و براون مسیحی به جبران آن پرداخته‌اند.

ی - نمی‌دانم این نسخه تازه‌ای از تاریخ قدیم که آقایان دکتر داودی و نواب زاده خبر کشف اخیر آن را داده‌اند به چه مبنی و منوالی است؟ در صورتیکه با نسخه براون موافق نباشد چگونه می‌توانند اصالت و برتری روایت آن را بر این یک اثبات کنند؟ با سابقه تصرفات متوالی که طی یکصد و بیست سال در صورت منقول از حوادث تاریخ بابیه مشهود و معهود بوده به چه قسم می‌توان این متن نویافته را هم مانند متن منسوب به نبیل زرداری یک مولود نوساخته و یا خلقت جدیدی از تاریخ قدیمی تصور نکرد؟

یا - بعد از مراجعه به تصویر نسخه مانکجی که اصل آن در بمبئی موجود است و بر آن تنها نام میرزا حسین طهرانی نوشته شده و اعتراف میرزا ابوالفضل بدانکه او (یعنی گلپایگانی) منشی مانکجی را به تحریر این کتاب دلالت کرده و بر حسب درخواست منشی مزبور مقدمه‌ای بر آن کتاب نوشته و نقل مطالبی که به ترجمه میرزا ابوالفضل از زبان عربی موصوف است در متن کتاب و شباهت اسلوب کلی تحریر تاریخ جدید به نوشته‌های گلپایگانی، نمی‌توان در اهمیت نقش یا سهم میرزا ابوالفضل در تدوین تاریخ جدید تردید روا داشت.

یب - از سال ۱۲۷۰ که تاریخ قدیم تألیف شده تا انتشار ترجمه «گادپسزبای» شوقی به زبان فارسی، قریب یک صد و بیست سال می‌گذرد. در این مدت به شهادت تاریخ جدید (در سه روایت) و مقاله سیاح و کشف الغطا و کواکب الدریه و ظهور الحق و شاهراه برگزیده و مطلع الانوار و قرن بدیع بارها صورت و محتوای روایات منقوله تغییر شکل یافته و این اختلافات گاهی تا آنجا زننده و برانگیزنده بوده که مبلغی بهائی زاده همچون آقای امان‌الله شفا را در آمریکای جنوبی به حیرت و تردید و انکار

برمی انگیزد و در نامه ای از ساؤپولو به بیان آن می پردازد.

تصور می کنم اگر آقای نواب زاده به انتخاب یک حادثه از حوادث منقول در تاریخ قدیم بابیه همت بگمارند و آن حادثه را با آنچه که در متون دیگر راجع به همان واقعه به توالی تغییر ماهیت و کیفیت یافته مقایسه کنند به حقیقت آنچه در این زمینه اتفاق افتاده آگاه خواهند شد.

پیچ — بحث درباره تاریخ اسلام و ظهور مذاهب و عقایدی که در طی هزار و سیصد و پنجاه سال به تدریج پدید آمده خواهی جوینده را در صده سیزدهم هجری به سرگذشت شیعه غالی و شیخیه و بابیه می رساند آنگاه تتبع در تاریخ تحول عقاید و آراء ناشی معتقدات شیخیه و بابیه درباره قایمیت و مهدی، پژوهنده را بدانجا می رساند که با عقاید نواب زاده و یارانش اصطکاک و اختلافی پدید آورد. مسلم است که مطالعه در تاریخ فرقه های حروفیه و نقطویه و بکتاشیه تا گفته ها و نوشته های دو سید رشتی و شیرازی امتداد می یابد و تردیدی نیست که این جمله در چهارچوب تاریخ مذاهب اسلامی باید از زیر نظر بحث بگذرد.

بد — نمی دانم ذکر چتر حمایت و تابعیت عثمانی که در بغداد بر سر بابیان مهاجر کشیده شد چرا آقای اردکانی را آشفته خاطر ساخته و بدان نیندیشیده اند که بیش از آن هم سفارت روسیه بنا به شهادت مدارک متعدد امری و غیر امری این چتر حمایت را هنگام سوء قصد به ناصرالدین شاه و تعقیب و مجازات بابیان بر سر میرزا حسینعلی گشوده او را تنها در میان جمع بابیانی که در توطئه قتل ناصرالدین شاه دست داشتند نجات داد و همراه غلام سفارت دولت بهیه تا بغداد بدرقه کرد. آیا نامه یا لوحی که به خط و انشای بها در میان اسناد گوینو در شهر استراسبورگ محفوظ مانده و در مجله راهنمای کتاب تهران چند سال پیش به چاپ رسیده و در آن از گوینو درخواست حمایت شده از همین مقوله تشبثات محسوب نمی شود؟ معنی دخالت دولت انگلیس در نگهداری عبدالبها در اواخر سال آخر جنگ جهانی اول و نجات او از تعقیب و تنبیه جمال پاشای ترک را آیا نباید چتر حمایت دیگری شمرد؟

تعجب ما از مریدی است که مراد او جلب حمایت خارجی را روا می داند ولی این بیچاره از بابت ذکر آن بر دیگران خشمگین می شود.

یه — مسلم است که آقای نواب زاده تاریخ جدید را در هیچ یک از روایتهای سه گانه میرزا حسین منشی مانکجی و ملا محمد نبیل قاینی و ترجمه براون به انگلیسی ندیده و نخوانده اند و در صورتیکه خوانده بودند صفحات متعددی از آن را شاهد صادق تأثیر بابیه به نوشته های میرزا ملکم خان و آخوندوف می شمردند. در صورتیکه اجازه بدهند چند سطر از جواب لوح عمه را که عزیه خانم دختر میرزا بزرگ نوری در باب دعاوی برادر خود بها به برادرزاده اش عباس افندی نوشته است برای تأیید این امر نقل کنیم:

«گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک (بغداد) از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات متحیر و مات مانده به خیالش آمد که نیرنجات این مشعبد، مؤید صورت گرفتن خیالات اوست ... بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه

برسر... است.»

یو- در گزارشهایی که ژنرال کنسول ایران از بغداد به تهران فرستاده و ده سال پیش اصل دفتر کپیۀ آنها را پیش یکی از کتابدوستان معاصر دیدم تفصیلی از کار سفر حضرات به اسلامبول وارد است که برخی از آن در مجله وحید تهران به چاپ رسید و به اندازه کافی و جالب مواد برای قبول این امر در آن می‌توان یافت تا نیازی به افسانه‌پردازی دیگری احساس نشود.

یز- اگر آقای نواب زاده به رساله‌های ردیه‌ای که خود ازل و بها و طرفداران نزدیک به هر دو برادر در ادرنه و بعد از ادرنه بررد یکدیگر نوشته‌اند، دسترسی داشته باشند، در آن اسامی افرادی که در بغداد قربانی کشمکش ازل و بها شدند می‌نگرند و می‌شنوند که سید اسمعیل زواره‌ای را سربریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند و ابوالقاسم کاشی را کشتند و سید احمد را با پشتاب از پا در آوردند و سر میرزا رضا را با سنگ کوفتند و پهلوی میرزا علی را دریدند.

در مکتوب بها به ناصرالدین شاه از جدیتی که شخصاً برای آرام کردن مهاجران بابی در بغداد به خرج داده سخن می‌گوید و در ضمن به وقوع حوادث نامطلوب از طرف ایشان اشاره دارد که سخن او برای نواب زاده سند است.

یح- سید اسمعیل اصفهانی مقتول همان سید اسمعیل زواره‌ای است که ترتیب ملاقات او را با بهاء در یکی از ردیه‌های طرفداران بهاء بر ضد طرفداران ازل دیده‌ام که در وصف مجلس ملاقات آنان در سرای محمد رضا اصفهانی می‌خواهد زمینه جذبه و شوق سید را نشان بدهد. مرید متعهد مجبور است بپذیرد که سید سر خود را با خنجر به دست خود برید و آلت قتاله را در دست خود نگاهداشت ولی محقق و مستنطق موضوع را به شکل دیگری تلقی می‌کنند و درخور قبول عقل نمی‌دانند که مردی در عشق مردی دیگر سر خود را با خنجر برید چنانکه خنجر از دست او نیفتد و بر زمین بخسبد و جان بسپارد.

این سید اسمعیل زواره‌ای برادر سید هاشم مکتبدار زواره بوده که شصت سال پیش تفسیر سوره کوثر باب را به خط نسخ دست او دیده‌ام. ابدأً سابقه خط دماغ و پریشانی حواس از او در محل معروف نبوده که چنین عمل لغوی را بتواند توجیهی بکند.

یط- در زبان فارسی معمولاً لوح را به معنی پاره سنگ تراشیده به خصوص برای سنگ روی قبر می‌آورند و در اصطلاح این فرقه به جای نامه و مکتوب به کار می‌رود. باید برای نفس آزاد و غیر متعهد مرد دانش‌پژوه این حق را قائل شد که اصطلاح نامه و مکتوب را در جای خود به کار برد و توقیع را هم به معنی امضای نامه بیاورد، نه نامه باب و ازل. لوح ناصرالدین شاه همان نامه‌ای است که بهاء در اواخر دوره توقف ادرنه برای ترمیم گذشته به شاه نوشت و تصور می‌کنم نقل این عبارت عربی از آن برای معرفی طبیعت مکتوب کافی باشد:

«... یخاطبنی قلم الاعلی و یقول لا تخف ان اقصی الحضره السلطان ماورد علیک، ان قلبه بین اصبعی ربک الرحمن، لعل یستشرق من افق قلبه شمس العدل والاحسان... قل یا سلطان فانظر بطرف العدل الی الغلام ثم احکم بالحق فیماورد علیه ان الله قد جعلک ظلّه بین العباد وآیه قدرته فی البلاد... ان

الذین فی حولک یحبونک لانفسهم والغلام یحبک لنفسک ... حسب الاذن و اجازة سلطان زمان این عبد از مقرر سریر سلطان به عراق عرب توجه کرد...

ترجمه فارسی عبارت منقول از مکتوب به شاه:

«کلک برین مرا بانک می زند و می گوید نترس و برای حضرت پادشاهی آنچه بتورسید حکایت کن! چه دل سلطان در میان دو انگشت پروردگار مهربان است و باشد که از کران دلش خورشید راد و دهش بتابد... بگو: شاه! به گوشه چشم داد بر این غلام بنگر و سپس درباره آنچه بدورسیده درست حکم بکن! زیرا خدا ترا سایه خودش در میان بندگان و نشانه قدرتش در کشور قرار داده است... کسانی که در پیرامون تو هستند ترا برای خودشان دوست می دارند و این غلام ترا برای خاطر خودت دوست می دارد...»

سرپای نامه که با لحنی همنواخت نوشته شده شهادت می دهد که میرزا حسینعلی درصدد جبران گذشته بوده و می خواسته است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصرالدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بابیان دیگر در ایران و عثمانی می ورزد و به فساد و فتنه آنها اعتراف می کند دلیل است که او می خواهد خود را در دنبال سلب تهمت شرکت با بابیان دیگر در ۱۲۶۸، عنصری جدا از بازماندگان حادثه تهران که به خاک عثمانی پناه برده بودند بشمارد، و برای اثبات این امر به نقل نامه ای در ضمن این مکتوب بپردازد که قبلاً به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است.

ک — نمی دانم او نقل آنچه فاندراثریشی در میزان الحق و سیل انگلیسی در مقدمه قرآن و تیزدل در ینابیع الاسلام و هاشم شامی در ترجمه مقدمه سیل به قصد تعریض به پیامبر اسلام و کتاب خدا آورده اند چه منظور دارند و آیا با ذکر آنها در کتابهای بهائی و رساله ها و مقاله ها قصد تشفی خاطری داشته اند و یا تذکر نقاط قابل اعتراضی بوده است؟

به هر صورت ذکر اینگونه مطالب به همان درجه که از یک نفر کشیش ترسای بی اعتقاد به دین اسلام و بدخواه حضرت رسول انتظار می رود، نقل آنها بوسیله نواب زاده و صاحب فراید و یاران ایشان که برزمینه دین اسلام برای رضای دل خود طرحی خاص درافکنده اند کاری کاملاً برخلاف انتظار و دور از قبول انصاف است. آری اسلام در طول مدت هزار و سیصد و پنجاه سال همواره مورد حمله و تعرض و انتقاد و عیبجوئی اسقفان و کشیشان و بداندیشان از داخل و خارج واقع بوده ولی این قضایا را به نحوی گذرانده که سرموئی به حیثیت و عظمت او آسیب وارد نیاورده است بلکه هم اکنون با جمعیتی بیش از ششصد میلیون که از همه مزایا و عوامل بقا و پیشرفت و تأثیر در ادیان دیگر برخوردارند حمایت خود را بر دهها اقلیت کوچک و متوسط متنوع می گسترده که در آغوش او از آزادی اظهار عقیده برخوردارند.

کا — مطالب گرفتنی از مقاله مزبور بسیار است که نیاز به توضیح و تفسیر دارد ولی تنگی عرصه ماهنامه تحقیقی گوهر مقاله را می فشارد و به همین یک نکته آن را خاتمه می دهد. آقای نواب زاده اگر تاریخ جدید را در یکی از سه چهار روایت معروفش خوانده و بامتن قدیمی چاپ اوقاف گیب، مانند براون

مقابله کرده بودند و موارد نقل مطالب را حتی به عین الفاظ نخستین در دومی می‌دیدند، دیگر نمی‌نوشتند: «و دیدیم که مانکجی مانع از آن شد که میرزا حسین همدانی نسخه‌ای از تاریخ حاجی میرزا جانی را به دست آورد و به شیوه‌ای که ابوالفضل او را راهنمایی کرده بودند تاریخ خود را بنویسد و آنچه را هم نوشت املای مانکجی بود و بعد هم در آن جرح و تعدیل کرد و آن تاریخ قدیم بینام و صاحب گمنام که ما آن را ندیده‌ایم و این تاریخ جدید که وصفش را از میرزا ابوالفضل شنیدید و دیدید چه ارزشی دارند که کسی درباره‌ آن بحث کند و مقالاتی نویسد مگر آنکه او را مقصدی دیگر باشد...»

این قسمت و تتمه آن که از نقلش صرف نظر شد می‌رساند که نواب زاده اردکانی همکار آواره تفتی بوده که وقتی در کواکب الدریه از تطبیق میان روایات متناقض که می‌دید و می‌شنید عاجز می‌شد در همان کتابی که سطر سطرش از زیر نظر عبداله‌ها گذشته بود ادعا می‌کرد که ابداً تاریخی بنام حاجی میرزا جانی در عالم وجود نداشته و پاک زیر تاریخ قدیم می‌زد، باشد تا مبلغ اردکانی را هم روزی در پی محقق تفتی سالک راه پوزش از این پژوهش ناروا بنگریم و بر عقل اقتصادی و موقع‌شناسی مرد یزدی آفرین بگوئیم

ادامه بحث درباره نقطه الکاف

پس از انتشار مقاله «کتابی بی‌نام با نامی تازه» درباره تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی و پیش از چاپ مقاله‌های مکمل آن درباره تاریخ جدید و تاریخ منسوب به نبیل زرندی، برای برخی از فضلای نکته سنج در قم و اصفهان و تهران این حیرت دست داده بود که چرا اینجانب درصدد تضعیف موقعیت «براون» برآمده و بدان نیندیشیده است که این امر برای طرف مخالف او تأیید ضمنی خواهد بود. بهائیان هم از اینکه کتاب نقطه الکاف چاپ براون پس از نیم قرن مورد انتقادی قرار گرفته خشنود و در نتیجه پروان صبح ازل از این بابت ناخشنود شدند. جمعی هم از برادران مذهبی در مرکز و شمال کشور اصولاً طرح این موضوع را بجا ندانستند و بدین دست‌آویز که ذکر چنان مطالبی خاطره فراموش شده‌ای را دوباره به یاد می‌آورد، بر عمل پژوهنده خرده گرفتند.

به هر صورت چون غرض از نگارش مقاله فقط بحث کتاب‌شناسی و جلب توجه فضلای کتاب‌شناس به اشکالی بود که در کار اسم نقطه الکاف و انتساب آن به حاجی میرزا جانی کاشی وجود داشت، دیگر توجهی به مراعات مصالح و منافع و مضار این و آن نشد و از اینکه یکی را شاد و دیگری را ناشاد کرده باشد ابائی و پروائی نداشت.

دوست فاضل سالخورده‌ای از طرفداران صبح ازل در آخرین دیداری که چند ماه پیش با او صورت گرفت مرا به عواقب نامطلوب این شکست سدمتین بیم داد و پیش خود چنین می‌پنداشت که نگارش این مقاله عللی دیگر داشته اما چون کار پژوهش درباره تواریخ هر دو فرقه هنوز به پایان نرسیده و این امر مستلزم فراغت بال و سکوت و سکون حال موقت بود. او را به بحثی مناسب درباره همین مطلب به آینده نزدیک وعده دادم.

این ناخشنودی و دغدغه خاطر طوری او را از خود به در برده و نسبت به نویسنده بدبین و بدگمان ساخته بود که برای اعلام این آزدگی از تسلیم اصل مکتوب شیخ علی عظیم رئیس فرقه بابیه بعد از باب به بابیان کاشان در سال ۶۸ و دعوت آنان برای امری مهم به حضور در تهران که تازه آن نامه را دست آورده بود دریغ ورزید تا از آن عکسی برداشته شود و سندی را که خود می پنداشت به خط میرزا حسینعلی بها باشد چون به او فهمانیده شد که از آن عظیم است و برگه اقدام دسته جمعی بابیان به پیشوائی حضرت عظیم و مشورت جناب بهاء، در سوء قصد به ناصرالدین شاه شمرده می شود، از بیم آنکه مبدا موضوع تبعی تازه قرار گیرد، با خود برد و دیگر تا وقتی که دستش از این دنیای فانی کوتاه شد امکان تجدید دیدار و رفع آزدگی خاطر او و تحصیل نسخه ای از نامه عظیم به بابیان کاشان، میسر نگردید.

مقارن این ملاقات و اظهار ناخرسندی و رنجش فاضل مزبور خبر شدم که انتقادی از مندرجات مقاله اول نگارنده به قلم آقای احمد خزان به دفتر مجله رسیده و در صدد انتشار آن پس از پایان یافتن چاپ مقالات هستند. و این همان انتقادی است که در شماره پنجم از سال چهارم مجله و دو هفته بعد از مرگ فاضل مزبور انتشار یافت و اینک برای تکمیل بحث کتابشناسی و رفع اشتباه زندگان به توضیح و تقدیم پاسخی بدان باید پردازد:

آقای خزان در این کار خود چندان عجله به خرج داد که در انتظار وصول نوبت برای چاپ مقاله در مجله نماند، بلکه با شتاب، در مطالب آن اندک تجدید نظری کرد و با مقداری جرح و تعدیل به صورت رساله زیراکس شده به وسیله پست شهری برای برخی از دوستان و آشنایان خود فرستاد که در ضمن اینجانب را هم به دریافت نسخه ای از آن اختصاص داد. مطالب این مقاله و آن رساله بریک سیاق قلمبند شده و صرف نظر از برخی کاست و افزودها باید هر دو را در حکم یک اثر دانست که به دو صورت عرضه شده باشد. تطبیق ذهنی مطالب این دو نوشته با آنچه از آن آشنای مأسوف علیه در ملاقات شنیده شد، شاید قرینه ای بر توحید مأخذ هر دو اثر محسوب شود. علیهذا از اینکه ناقد سالخورده و مطلع معهود اکنون در قید حیات نیست تا توضیح و پاسخ این آشنای ناتوان را به گوش تن بشنود، فوق العاده متأسف است. عجب است همان اشتباهی که برای آقایان دکتر داودی و نواب زاده درباره نظر اینجانب راجع به نقطة الکاف پیدا شده بود و دایره شمول نقد را از اسم کتاب و مؤلف به خود کتاب سوق داده بودند برای خزان هم دست داده و از جمع نظر اینجانب درباره تاریخ قدیم بابیه یا نقطة الکاف و تاریخ منسوب به نبیل زرنندی چنین استنباط کرده که هدف اصلی نگارنده تردید نخستین و تأیید دومی بوده است. آری این بدگمانی یا سوء تشخیص تا جایی قوت گرفته که نظیر چنین عبارتی را بر زبان قلم آورده است که پس از قطع و وصل دو قسمت از هم بریده عبارات مقاله که هر کدام جدا از صورت کامل خود ممکن بوده نقض غرض نگارنده را در تأیید منظور مخالف نشان بدهد، در رساله زیراکس شده خود چنین می گوید: «ما نمی دانیم علاقه امروز آقای محیط را به معتبر جلوه دادن تاریخ نبیل و کاهش تأثیری که نقطة الکاف در اذهان بخشیده است چگونه می توان توجیه نمود.» آقای خزان گوئی با کنایه و ابهام می خواهد مرا هواخواه دسته مخالف عقیده خود به ذهن خوانندگان بیاورد، در صورتیکه مطالعه سه مقاله

راجع به تاریخ قدیم و تاریخ جدید و تاریخ نبیل، نتیجه بحث و تحقیق را از این گونه کوچک نظریها و خام اندیشیها مبرا و دور می‌دارد.



آقای خزان در مطالعه مقاله تاریخ بینام چنین گمان بدی به نویسنده برده‌اند که درصدد کاستن از اهمیت تاریخ قدیم بابیه و تقویت زمینه تاریخ منسوب به نبیل زرنندی است، در صورتیکه از دقت بیشتری در مطالب همان مقاله و پیش از مراجعه به مدلول مقاله مربوط به تاریخ نبیل، این نکته به خوبی استنباط می‌گردید که نگارنده را در اصالت متن چاپی تاریخ قدیم همچون عدم اصالت تاریخ نبیل، تردیدی نبوده است و فرض وجود چنین تاریخی منسوب به نبیل زرنندی را با اصالت وجود تاریخی بدین نام در مقایسه اشتباه کرده‌اند. اینک برای جلب اطمینان ایشان و دیگران بار دیگر صراحة اعلام می‌کند که نویسنده را با صحت و سقم و خوب و بد مطالب تاریخ قدیم بابیه کاری نبوده و همین قدر از پژوهش خود دریافته متنی که براون آن را به اسم نقطة الکاف و منسوب به «حاجی میرزا جانی» در ۱۹۱۰ انتشار داده و اصالت آن مورد تردید عبدالبها و یارانش در کتاب کشف الغطاء قرار گرفته متنی اصیل و قدیمی است که مطالب آن بعدها در تاریخ جدید (میرزا ابوالفضل) و مقاله سیاح (عبدالبها) و مطالع الانوار (شوقی افندی) چهره و مفهوم و روح وقایع را به تدریج عوض کرده است و بحث اصلی ما بر سر اسم و کیفیت تدوین نسخه اصلی و شخصیت مؤلف آن بوده که در هر صورتی ابداً به اهمیت مطالب کتاب و اصالت نسخه اساس چاپ براون، خدشه ای وارد نمی‌کند. مسلم است که این اضطراب آقای خزان ناشی از وضع متقابل روح پیروان دو برادر نوری است که از ۱۲۸۵ بدین طرف هنوز خوی بدگوئی و بداندیشی و تهمت زدن و بدخواهی یکدیگر را از خود دور نکرده‌اند و هر دسته ای می‌کوشند تا موضوعی را که در آن گمان تأمین مصلحتی برای طرف مقابل باشد، مورد تخطئه قرار دهند و به نویسنده آن گمان بد بزنند.



سعی خزان در بی اهمیت جلوه دادن اختلاف رقم تاریخ مقدمه که موسوم به نقطة الکاف بوده و در ۱۲۷۷ بعد از بعثت نوشته شده است یا تاریخ آغاز متن اصلی که در ۱۲۷۰ بعد از هجرت قید گردیده و حمل آن بر عدم دقت مؤلف در ضبط ارقام تاریخی آن هم با استشهاد به رقمی که درباره واقعه شهادت سیدالشهدا به تقریب ذکر کرده برای اثبات بی دقتی تاریخ نگار، چیره دستی تبلیغی را نشان می‌دهد، در صورتیکه چنین امری موقعی می‌توانست قابل توجه برای اثبات ارتباط و انسجام نسج کتاب واقع شود که مشکل هم فی الواقع منحصر به همین یک فقره باشد و در میان نقطة الکاف یا مقدمه یا «نقطه کافی» که در تاریخ همواره مانند شخص دیگری آنهم با لقب «جناب» قید و ذکر شده امکان جمع اوضاع و احوال و مجال ارتباطی وجود داشت.

اینکه در مقاله اول نگارنده قید دو رقم ۱۲۶۷ و ۱۲۶۴ برای سال تألیف کتاب شده به اعتبار احتساب سالهای فاصله از هجرت تا بعثت رسول اکرم که در تواریخ و سیر غالباً سیزده سال قید می‌شود، امکان تطبیق ۱۲۷۷ بعثت را با ۱۲۶۴ هجرت فراهم می‌آورد. ولی به اعتبار این که مؤلف به خطا فاصله

میان هجرت و وفات حضرت رسول را برخلاف همه اقوال و روایات سیره نویسان سیزده سال به حساب می‌آورد بایستی همان ده سال به شمار آید تا ۱۲۷۷ بعثت با ۱۲۶۷ از هجرت تطبیق کند.

در صفحه ۶۳ از نسخه چاپی که مربوط به رساله نقطه الکاف اصلی است، می‌نویسد: «در مدت ده سال هفتاد نفر به حضرت ایشان ایمان آورده» و بعد می‌افزاید «... تا زمانیکه حضرت رسالت پناهی بعد از مدت ده سال کشیدن جور و ستم زیاد از مکه هجرت فرموده به مدینه تشریف آوردند.» آنگاه مطلب را چنین به پایان خود نزدیک می‌سازد: «... در مدت سیزده سال گاهی در جنگ و زمانی در صلح و اوقاتی در نشر احکام... تا زمانیکه شمس نبوت نزدیک به غروب گردید». از مقایسه این دو قسمت معلوم می‌شود که حاجی میرزا جانی فاصله میان بعثت را با هجرت رسول به پیروی از سید باب ده سال شمرده آنگاه برای اینکه از طول مدت بیست و سه سال دوران نبوت چیزی کاسته نشود، سه سال برده سال فاصله هجرت و وفات آن حضرت افزوده تا حاصل جمع دو رقم غلط او عدد صحیح باشد. آری، در میان دو عبارت مربوط به واقعه کربلا و تاریخ سال ۱۲۷۰ هجری، اختلاف شکل تعبیری دیده می‌شود که تشبیه آنها را به یکدیگر خرد پسند نمی‌سازد.

در مورد تعیین زمان تألیف تاریخ می‌نویسد: «الحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته...» در صورتیکه راجع به واقعه کربلا و عظمت آن می‌گوید: «الحال هزار و دویست سال گذشته است مردم شب و روز بر آن می‌گیرند و کهنه نمی‌شود.» در صورتیکه آغاز گریستن بر شهادت سید الشهداء در تاریخ عنوان و مبدأ خاصی ندارد که بتواند هزار و دویست سال مرقوم را تخطئه کند. چند عبارتی که حضور مؤلف کتاب تاریخ را در مازندران و آمل می‌رساند نمی‌توان دلیل آن شمرد که این مؤلف حاضر در طبرستان همان حاجی کاشانی مذکور در کتاب است که داستان پنهان شدن ازل و دستگیر شدن خود و اخوی ازل را در آمل برای دیگری روایت نموده است. حاجی کاشانی که پیش از دستگیری در آمل و بعد از آن در طول چهار ماه در خدمت «جناب ازل» می‌زیسته همان «جناب نقطه کافی» بوده که در صفحه ۲۵۹ از نسخه تاریخ چاپ براون درباره او چنین نوشته شده که جناب بصیر (یا سید کور هندی) وقتی در ۱۲۶۷ ادعای رجعت حسینی کرده و مورد تأیید و تقویت ازل و بها بر ضد عظیم قرار گرفت، پس از آنکه تهران و قم را پشت سر گذاشت، «بعد از آن به ارض کاف (کاشان) تشریف آورده و در منزل جناب نقطه کافی نزول اجلال فرموده — نظر به آنکه در ارض نور (مازندران) در خدمت حضرت وحید (میرزا یحیی ازل) و جناب بها مدت چهار ماه همسرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیشها نمودند... خلاصه نقطه کافی را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب (بصیر) عالتر می‌باشد... خلاصه آنکه اگر چه جناب نقطه کافی به حسب فضل ظاهری و بیان تفضیل مقامات، افضل و اعلم بوده ولی آن جناب را چنان انصافی بوده که بمحض آنکه اشراف و فوقیت اوشان را دانسته به کلی در آن حضرت فانی گردیده با وجود آنکه فتنه‌های ایشان در نهایت، شدید بوده و جوهر فتنه... در افعال و اقوال ایشان ظاهر بود... و لهذا اکثر اصحاب از آن جناب (بصیر) فراری بودند، مع هذا جناب نقطه کافی به عون الله استقامت در محبت

ایشان نموده...» در این صورت معقول نبوده و نیست که مردی در کتاب خود خویشتن را جناب بخواند بلکه این خود بهترین قرینه است که نویسنده کتاب کسی غیر از حاجی کاشانی یار ازل و بهاء در مازندران و همنشین و همدم چهار ماهه آن دو برادر در آن سرزمین باشد که در کاشان از سید کور هندی یا بصیر مدعی ظهور حسینی پذیرائی کرده و به او ایمان آورده و در کشمکش میان بصیر و عظیم که خود را جانشین مطاع سید باب می‌دانست، طرف سید اعمی را گرفت و چشم از شماتت محتجبین پوشید در صورتیکه ازل جانب بصیر را گرفته و توقیعی درباره او صادر کرده بود که به قول صاحب تاریخ قدیم، «اختلاف میان اصحاب افکند».



اینکه آقای خزان خواسته اند تعبیر از حاجی میرزا جانی را به حاجی کاشانی راوی و «جناب نقطه کافی» در متن کتاب تاریخ قدیم را چنین وانمود سازند که «ظاهراً به این منظور بوده است که از ذکر نام مؤلف احتراز داشته و می‌خواسته است اذهان را از شناختن مؤلف منصرف سازد و نظیر این معنی در بسیاری از تألیفات دیده شده چنانکه در تاریخ محمد قاینی که تلخیص از همین کتاب است قاینی نویسنده را یک نفر سیاح مسیحی معرفی کرده است.»

اگر در این کتاب، از حاجی کاشانی به هیچ صورتی نامی برده نشده بود و آن را با لقب جناب نقطه کافی نمی‌دیدیم، ممکن بود چنین فرضی قابل تصور باشد ولی وقتی نام و عنوان و مختصات او در متن کتاب مشهود است. دیگر چنین پنداری درخور پذیرفتن نخواهد بود اما آنچه از بابت محمد قاینی و تلخیص او از تاریخ قدیم که نویسنده را سیاح مسیحی معرفی کرده است در نوشته خزان دیده می‌شود، تصور می‌کنم قدری درخور امعان نظر بیشتر باشد. چه تاریخ قدیم را نخستین بار میرزا ابوالفضل گلپایگانی با میرزا حسین همدانی یا طهرانی از صورت اصلی خود به صورت تاریخ جدید در آورده بودند. سپس نسخه ای از آن بدست ملا محمد قاینی افتاده و چون آن را وافی به غرض بهائیان نیافته در صدد جرح و تعدیل و تصحیح برآمده و این نکته را در پایان نسخه مکتوب در ۱۳۰۰ هجری ذکر می‌کند و درباره نویسنده این متن تازه هیچ اشاره ای بنام فردی نکرده بلکه صاحب این اثر را از مؤلف و مصحح به صورت جمع عربی آورده و مورد انتقاد قرار داده است. اما نویسنده مقدمه کتاب تاریخ جدید را که در هر دو روایت مانکجی و قاینی بریک منوال وارد است باید از زبان میرزا ابوالفضل در رساله اسکندریه او دید که براون در صفحه مط و ن از مقدمه خود بر چاپ کتاب چاپ کرده است: «مانکجی... از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بابیه را تصنیف کند... میرزا حسین نزد نامه‌نگار (میرزا ابوالفضل) آمد و خواهشمند معاونت شد... جواب گفتم که تاریخی از حاجی میرزا جانی در دست است... وی خواهش کرد که نامه‌نگار فاتحه (مقدمه) آن را بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد. این عید به خواهش او دو صفحه از آغاز کتاب را نگاشت...» آقای خزان که بر ترجمه آزاد میرزا آقاخان کرمانی از متن ترکی رساله جلال الدوله و کمال الدوله آخوندوف واقف بوده اند می‌توانسته اند دریابند که میرزا ابوالفضل این مقدمه را بر منوال آخوندوف از زبان سیاح دروغی نگاشته که برای اظهار بی طرفی نسبت به

مسلمان و بابی خود را مسیحی انگاشته ولی در ضمن این کتاب هر چه را آخوندوف بر ضد علمای اسلام پرداخته و میرزا آقاخان با تفصیل آورده در تاریخ جدید نو ساخته است.

پس مقدمه تاریخ جدید به قلم میرزا ابوالفضل و به تقلید جلال الدوله و کمال الدوله آخوندوف نوشته شده و ملا محمد قاینی عیناً آن را رونویس کرده و از خود تصرفی ننموده است.

اینک خواسته اند از عدد «هفت سال هزار نفر برای او جان دادند» استفاده سال تحریر تاریخ را بکنند و عدم اشاره به حادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه و قتل چند نفر را دلیل تقدم سال تألیف شمارند چه آن واقعه به نظر ایشان به مراتب از سایر وقایع مهمتر بوده، باید در نظر داشته باشند که این تاریخ مربوط به ظهور سید باب بوده نه تاریخ بابیه و حوادث مربوط به قیام سید تا قتل او در این تاریخ آغاز و انجام می پذیرد و بعد از آن فی الواقع کتاب خاتمه یافته و حوادث مربوط به ظهور ذبیح و ظهور سید هندی پس از مرگ باب در محیط ۱۲۶۷ گوئی در محیط ۱۲۷۰ بغداد ترتیب و تحریر یافته که در آن موقع ازل و بهاء صدرنشین مسند ریاست بابیه شده بودند و میدان از وجود مزاحم عظیم ترشیزی که خود را مطاع همگان و همه را محکوم به امر خود می دانست تهی شده بود. چنانکه هنگام ذکر نام حاجی میرزا جانی در کتاب مانند شخص غایب محترمی که به دعوای سید بصیر هندی تسلیم شده شبهه اینکه او کتاب را تدوین کرده باشد ضعیف می سازد. توجه به برخی نکته ها که در این کتاب راجع به اصفهان یا ارض صاد به نظر می رسد، احساس و علاقه مؤلف را به اصفهان تقویت می کند. در صفحه ۱۳ از نسخه چاپی که اشاره به ملاقات خود با محمد حسین اردستانی می کند از سیاق عبارت می توان دریافت که این اتفاق در اصفهان روداده باشد. از صفحه (۱۱۵ تا ۱۱۹) از سرگذشت ورود و اقامت و دید و بازدید سید باب در اصفهان طوری سخن می گوید که سطح و حجم مطالب مربوط بدین قسمت را حتی از سرگذشت شیراز هم افزونتر عرضه می دارد.

در صفحه ۱۲۰ که از فوت معتمدالدوله سخن در میان می آورد، می افزاید که «آن جناب (باب) نوزده روز قبل از فوت آن مرحوم (معتمد) خبر او را برای دو نفر از اصحاب نوشتند. یکی از آن دو نفر جناب آقا سید یحیی بود و ایشان در یزد تشریف داشتند. حضرت امر فرمودند به تهران تشریف فرما بشوید. و حقیر در آن سفر درک فیض ایشان را نمودم و هنگامی که عالم را برف گرفته و هوا چندان سرد بود که از حد و وصف بیرون، چنان سروری در آن جناب دیدم که...» با مقایسه آب و هوای یزد و اصفهان و کاشان که بر سیرکی از دو راه یزد به تهران قرار داشتند، اصفهان با چنین وضع طبیعی مناسبتر از یزد و کاشان بنظر می رسد و این دیدار بایستی در اصفهان روداده باشد. اما پیشگوئی خبر مرگ معتمد که سید باب به دو نفر از اصحابش نوشته بود، در صورتیکه یکی از ایشان سید یحیی دارابی باشد سکوت از ذکر نام دومی آیا ضمیر را به کسی بر نمی گرداند که در اصفهان بر چنین حادثه ای وقوف یافته و در تاریخ خود نقل کرده است؟

ارتباط قضایائی از حوادث کتاب به اصفهان بنا به گفته آقای خزان لازمه اصفهانی بودن مؤلف آن نیست ولی وقتی می‌خوانیم و می‌نگریم که حاجی میرزا جانی از کاشان به تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم متوقف شد و بنا به نوشته میرزا ابوالفضل تاریخ را در آن قریه نوشت دیگر زمینه‌ای برای ربط دادن حوادث زندگانی او با اصفهان خالی نمی‌ماند و آن وقت که در ۱۲۶۷ به فتنه بصیر دچار و در کاشان به حمایت و ترویج سید بصیر می‌پرداخت و مؤلف کتاب از تأثیر فتنه در ارض صاد (اصفهان) بخصوص سخن در میان می‌آورد و به شش ماه بقای فتنه و رفع آن بعداً اشاره می‌کند. در آنجا که از فرار چند تن از اتباع سید یحیی از فارس سخن می‌گوید (در صفحه ۲۲۹ چاپی) مانند شاهد عینی محلی می‌نویسد که «در حوالی اصفهان دستگیر شده به شیراز بردند» وقتی ما از تأیید نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی عجز آوریم و مؤلف آن را بطور مسلم شناسیم و در صدد برآئیم از قرائن موجود در اثنای مطالب کتاب برای تشخیص مؤلف استفاده کنیم، مؤلف در بادی امر کسی به نظر می‌رسد که با اصفهان، ارتباط خاصی داشته و هنگام اقامت سید باب در آن شهر با دستگاه معتمد بی ارتباط نبوده و قاعده بایستی او از اهل آن ولایت باشد. مؤلف در صفحه ۱۱۱ نسخه چاپی می‌نویسد: «شخص امینی از سلسله تجار که معروف به حسن فطرت بود و به فطانت و هوشیاری مشهور از اهل ولایت این حقیر بوده و حکایت نمود... بعد از آن در مدینه به خدمتش مشرف شدم و شناختم و همان شخص خوابها دیده و مصدق گردید» در تعریف و توصیفی که از این شخص اهل ولایت خود کرده اغراق و مبالغه‌ای وجود ندارد که بتواند او را از تطبیق با مؤلف کتاب دور کند و در اینجا موردی برای ذکر آغاز پیوستگی خود بدین فرقه یافته و به اجمال بیان کرده است. در حاشیه نسخه اصلی در همین موضع از کتاب به خط دیگری ولی در روزگار قبل از انتقال نسخه به پاریس که بر تاریخ انتقال بایان از بغداد به ادرنه مقدم بوده کسی این همولایتی مؤلف را معرفی کرده و نوشته است: «آن شخص جناب حاجی محمدرضا ولد حاجی رحیم مشهور به مخملباف بوده که به تجارت مشغول بود. از زمان تصدیق الی مدت دوازده سال (۱۲۷۲) حیات داشته، صدمات بسیار برایشان رسیده، مکرر در حبس افتاده و خلاصی یافته، تا در سنه ۱۲۷۴ وفات یافته.» این قسمت در پاورقی صفحه ۱۱۲ از نسخه چاپ براون مندرج است. یادداشتی که در حاشیه این ورق از اصل کتاب ثبت شده بطور مسلم تاریخ تحریرش بر تاریخ نامه ازل به براون که در ۱۳۱۰ نوشته شده بیش از سی سال و بر تاریخ نامه عباس افندی به میرزا حسن طالقانی که در ۱۳۳۲ نوشته شده، شصت سال تقدم زمانی دارد و گوئی این محمدرضا ولد حاجی رحیم همان محمدرضای اصفهانی باشد که دیدار بهاء با سید اسمعیل زواره‌ای در بغداد در خانه او صورت گرفت و عبدالبها به اعتبار ارتباط نام محمدرضا با نام سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای او را پسر حاجی اسماعیل ذبیح کاشانی پنداشته و به وجود اوراقی از کتاب حاجی میرزا جانی در بغداد پیش او اشاره کرده و همچنین میرزا یحیی هم به عنوان مبهم حاج محمد رضای نامی تاجر اصفهانی اراده تحریر تاریخی را به او نسبت داده است. بنابراین قرائن موجود در اصل نسخه ما را به اصفهانی بودن مؤلف کتاب پیش از کاشانی بودن او دلالت می‌کند و وجود نام محمدرضا در حاشیه نسخه اصل کفه انتساب کتاب را بدو در مقایسه با حاجی (میرزا جانی) مرفوع

کاشانی یا جناب نقطه کافی سنگین تر می‌سازد و مساعی آقای خزان برای رد انتساب کتاب تاریخ قدیم به مؤلف اصفهانی براساسی تکیه ندارد.



اصرار خزان در رساله زیراکس شده براینکه عباس افندی هنگام گرد آمدن بایبان در بغداد بیش از ده سال نداشته و از حیث سال و تجربه هنوز درخور حفظ وقایع نبوده است با آنچه در گزارش میرزا بزرگ قزوینی ژنرال کنسول ایران که صورت آن در مجله وحید انتشار یافت، درباره او نوشته شده سازش ندارد. چه نماینده سیاسی ایران در بغداد به حضور پسر میرزا حسینعلی همراه میرزا موسی برادر او برای مذاکره با وی درباره بایبان و اشاره به هوشیاری و زرنگی پسر چنین می‌رساند که عباس در آن موقع قابل حفظ وقایع برای نقل در روزگار پیری بوده است همانطور که او در نامه خود به میرزا حسن ادیب طالقانی موضوع وجود اوراقی از حاجی میرزا جانی را در پیش محمدرضای بابی مقیم بغداد به یاد آورده و آنها را مسوده یا یادداشت‌های تاریخ مزبور می‌پنداشته است. بنابراین اعتراض بر غفلت عباس افندی همچون عمویش ازل از وجود تاریخ قدیم هنگام انتشارش در ۱۹۱۰ به جا بوده و ملاحظه آقای خزان درباره عدم کفایت عبدالباها برای ضبط وقایع بی مورد است.



آقای خزان در نسخه زیراکس شده از نقد خود می‌گوید «در سراسر کتاب ادنی قرینه‌ای براینکه در بغداد تألیف شده باشد وجود ندارد» در صورتیکه اگر به محتویات صفحه ۲۳۸ تا ۲۴۴ مربوط به ترجمه حال ازل و صفحات ۲۵۲ تا ۲۶۱ که مشتمل بر داستان ظهور ذبیح قناد و قیام بصیر هندی است، با نظر دقت می‌نگریستند و اوضاع و احوالی را که این حوادث در زیر تأثیر آنها انشا شده از نظر تحلیل و تجزیه می‌گذراندند قبول اینکه صفحات مزبور در کاشان یا اصفهان و حضرت عبدالعظیم در دوره مرجعیت تامه و ریاست مطلقه شیخ علی عظیم قلمبند شده باشد با محظوراتی مواجه می‌گردیده که با مطاعیت مطلق عظیم سازش پیدا نمی‌کرده، در صورتی که میرزا حسینعلی بها و میرزا یحیی ازل از حیث موقعیت مذهبی و میزان دخالت و نفوذ در قضایای امری، در مندرجات این کتاب وضعی متناسب با دوران اقامت بغداد ایشان دارند که پس از کشته شدن عظیم و از میان برداشته شدن شخصیت مرتبه اول بابیه، در موقع اجتماع بقیه بایبان در بغداد موقعیت ممتازی یافته بودند. این حادثه که در صفحه ۲۵۷ کتاب چاپی دیدار بصیر هندی از بها را وصف می‌کند: «بعد از آن روانه به ارض قدس (تهران) گردیده و جهت قرب به جوار حضرت وحید (میرزا یحیی) و درک شرفیابی فیض حضور با هرالنور حضرت بهاء الامکان را نمود. من بعد از آنکه وارد شدند حضرت بهاء از جهت امتحان ایشان بنای قهر و ناز را گذارده و باب التفات ظاهری را بر روی ایشان بسته و مطلقاً راه نمی‌دادند... چونکه جناب بهاء دیدند که در طریقه محبت صادق است و شیوه وفا را مرعی می‌دارند لهذا نقاب از چهره اشفاق برداشته و طلعت مرحمت را ظاهر نموده تجلیات ربوبیت آنها بهاء الرضوان در هیکل عبودیت ایشان متجلی گردیده... خلاصه آنکه جناب بصیر... ادعای رجعت حسینی نموده و عریضه‌ای به خدمت حضرت ازل و جناب بهاء در باب ظهورات خود عارض شده...» با

سنجش اوضاع و احوال بایبه در ۱۲۶۷ که جناب عظیم مرکز توجه موافق و مخالف و مورد تعقیب شدید مأمورین امیرکبیر قرار گرفته و در کنار وجود او هنوز صاحب ادعا و مقامی شناخته نشده بود و میرزا حسینعلی در صدد زیارت عتبات برای سنجش سید قلاوی و بعد از بصیر بود و میرزا یحیی هم در خفیه به سر می برد و قره العین به جناب عظیم چنین عریضه عرض می کرد: (روبروی صفحه ۱۴۰ نسخه چاپی).

«ایها الاحب الاعظم من التوصیف... ان اسمه العظیم کان هیکلاً طلسمیاً وقد کان من احرف وجهه الحق...» و به توقیع سفارش سید باب در حق عظیم اشاره می کرد که «واصفیناه للقیام مقام الحق الارفع الا علی علیاً وهو اعظم من یعظم اهل الانشاء کلیاً واعلی من بهاء اهل النبأ جمیعاً» و در آن نامه به عظیم خطاب می کرد «فانت انت اهل الحق القائم بامر الحق» چگونه در چنین محیطی چنان وضعی که بیشتر به سال ۱۲۷۰ بغداد و دیدار سید اسماعیل زواره با بها در خانه محمد رضا شباهت دارد زمینه ظهور می یافت؟



انتساب تاریخ قدیم بایبه به حاجی میرزا جانی نخستین بار به وسیله میرزا ابوالفضل گلپایگانی صورت گرفته که آن را به میرزا حسین منشی مانکجی بدین اسم و رسم معرفی کرد و در متن تاریخ جدید که پیش از سال ۱۲۹۵ از روی تاریخ قدیم انسلخ و اکتساب یافته بارها بدین اسم تصریح شده است. براون این نام را از روی تاریخ جدیدی که نسخه خطی آن را در سال ۱۳۰۵ در شیراز به دست آورده بود و در سال ۱۳۱۰ چاپ ترجمه انگلیسی آن را به اتمام رسانید برای اولین بار دید و همواره طالب مشاهده اصل آن بود تا آنکه به نسخه ای از تاریخ بایبه که در کتابخانه ملی پاریس وجود داشت دست یافت و از روی شباهت حوادث و احیاناً وجود عین عبارات یکی در دیگری، آن را همان تاریخ منظور خود شمرد و در تعلیقات خود به مقابله آن با تاریخ جدید پرداخت. بدیهی است این پیش آمد، سالها مقدم بر مأموریت نیکولا در تبریز و تألیف کتاب زندگانی باب از طرف او در ۱۳۲۳ قمری، یعنی پانزده سال پس از چاپ ترجمه انگلیسی تاریخ جدید و معرفی نسخه تاریخ قدیم کتابخانه ملی پاریس، بوده است. پس میرزا ابوالفضل پیش از براون و براون پیش از نیکولا به این کتاب نام تاریخ حاجی میرزا جانی داده بودند و ملاحظه خزان در این باره هم دور از صواب است.



وقتی مقاله مجله یغما (شماره سال هفدهم) راجع به تاریخ حاجی میرزا جانی و تلخیص آن برای استحضار جناب سید محمدعلی جمال زاده نوشته می شد هنوز به عکس اصل نسخه های پاریس از تاریخ قدیم و نسخه نطنز و نسخه ناقص کرمان (مجموعه روحی کرمانی) از تاریخ قدیم دست نیافته بودم و صورت مقدمه یا رساله نقطه الکاف را در پایان نسخه ای از بیان که به دستور گوینو در دوره دوم مسافرت او به ایران نوشته شده با تبصره حاشیه آن ندیده بودم و همچنین به مطالعه تحریر نبیل قاینی از تاریخ جدید به خط دستش در ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و همچنین نسخه اصلی تاریخ جدید به خط میرزا حسین تهرانی برای

مانکجی که در بمبئی موجود است موفق نشده بودم و به ملاحظه عکس نسخه تاریخ جدید اساس ترجمه براون و چند نسخه ای که در مجموعه نزد آقای علی روحی وجود داشت، نرسیده بودم در این صورت به اتکای تلخیص کوتاه منسوب به نبیل قاینی که در دست بود و شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائیگری درباره تاریخ نبیل زرندی که بعد هم نوشته صبحی در پیام پدر و آواره در کواکب الدریه گفته های آنان را تأیید نمی کند، استنباطی نارسا درباره تلخیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد که پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نودیده خط نه بر آنها کشیدم و دریافتیم که:

خوی تبلیغ در کسی چونشت تا نمیرد نمیرود از دست

بنابراین تجدید ذکر مقاله یغما که خط بطلان در مقاله دیگری بر آن کشیده شده بود در مقاله خزان کاری بیهوده بوده و تأثیری در کیفیت موضوع بحث ما نمی بخشد.



در پایان سخن باید نظر خزان را درباره سوء استفاده کلمه توقیع درباره مکتوب ازل و عدم تجدید نظر در تاریخ قدیم هنگام اقامت بابیان در ادرنه یعنی در فاصله ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ را بپذیرم ولی این نکته به اساس دو موضوع که سلب نسبت تاریخ قدیم به جناب نقطه کافی یا حاجی میرزا جانی کاشانی باشد و همچنین توجه دسته ای از بابیان در ادرنه به جلب رضایت دربار قاجار در اختیار خط مشی سیاسی دو گانه ای برای معامله با داخلی و خارجی، بهیچوجه آسیبی نمی رساند.



چنانکه اشاره شد میرزا ابوالفضل و همکار او میرزا حسین منشی مانکجی در انتساب تاریخ قدیم بابیه به حاجی میرزا جانی بر براون و قزوینی و نیکولا مقدم بوده اند.

ولی تسمیه کتاب مزبور به نقطه الکاف استنباط شخص براون از قسمت مقدمه این کتاب در نسخه موجود کتابخانه ملی پاریس بوده است، زیرا مؤلف آن مقدمه که خود را صاحب اسم و رسمی نمیدیده برای رساله ای که در باب اصل دین از توحید و غیره و نه تاریخ پرداخته نام نقطه الکاف را برگزیده است. بدین عبارت (صفحه ۵ نسخه چاپی): «چونکه در ابتدای این کتاب ذکر مقام نقطه بسیار گردیده و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که اصل دین می باشد نوشته می شود نام این کتاب را نقطه الکاف نمودم بدو جهت یکی آنکه خود را صاحب اسم و رسمی نمی دانم تا ذکر خود را نمایم زیرا که ذکر خود را در بی ذکر می شمارم. دوم آنکه مسطور گردید (در صفحه ۴) که نقطه را پنج مقام می باشد و آن مقام ها (۵) است و ها (۵) چهار مرتبه که ترقی نمود کاف (ک ۲۰) می شود. و کاف چهار نقطه است... و کاف، حرف اول کن می باشد و کاف، دوم یکون و غیب و شهادت کاف (۲۰ x ۲) میم است (۴۰) که ذکر (میم) مشیت می شود که اول امکان به مشیت شیثیت بهم رسانیده و لهذا اسم نقطه الکاف حقیقت دارد و لهذا در صدر کاف اول نقطه گذارده ام (نقطه الکاف)... و بعد ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و انشاء الله تبارک و تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود در یک مقدمه و چهار باب مذکور می شود».

که در این قسمت موجود از رساله بیش از مقدمه و باب اول از چهار باب عنوان نشده و قبرینه می‌نماید که این رساله تألیف نقطه کافی یا حاجی کاشانی اصولاً تنظیم و ترتیب نهائی نیافته و تکمیل نشده به دست کسی افتاده که آن را در دیباچه تاریخ قدیم بایه ثبت و ضبط کرده است — چه بسا همان اوراقی که به خط حاجی میرزا جانی در پیش محمد رضای تاجر اصفهانی در بغداد وجود داشته و عبدالباها بدان در نامه خود به ادیب طالقانی ایادی اشاره کرده است اوراق پراکنده همین رساله بوده که محمدرضا برای حفظ و ضبط، آنها را در آغاز تاریخ قدیم ثبت کرده تا از پراکندگی و نابودی در امان بماند. همانطور که دیگری هم صورتی از آن را در پایان نسخه‌ای از بیان برای وزیر مختار فرانسه نوشته تا بماند و همین نقل دقت دیگری را برانگیخته تا در حاشیه نسخه مذکور اعلام کند که این رساله از متن بیان جداست. اما محمدرضا این احتیاط را نکرده و در نسخه‌ای که امروز در کتابخانه ملی پاریس محفوظ مانده مقدمه تاریخ قدیم را تشکیل می‌دهد.

پرفسور براون با وجود درک اختلاف زمان نگارش رساله ۱۲۷۰ با ۱۲۶۷، تألیف متن کتاب تاریخ، بدون توجه به سایر موارد معهود قابل ملاحظه، هر دو را یک اثر و از یک مؤلف پنداشته و در نتیجه نام نقطه الکاف رساله کلامی را به تاریخ منضم به رساله مقدمه، بخشیده و هر دو را بجای یک اثر پذیرفته و به تقلید گلیایگانی و میرزا حسین منشی مانکجی به حاج میرزا جانی کاشانی صاحب رساله مقدمه نسبت داده است. این تخیل از راه چاپ و انتشار تاریخ مزبور تعمیم بدان درجه یافته که اینک قبول چنین حقیقتی حتی برای استاد کرسی تاریخ دانشگاه هم قابل قبول نیست.

کتاب اقدس

نخستین بحث کتابشناسی که قبلاً به نظر خوانندگان ماهنامه تحقیقی گوهر رسید مربوط به کتاب تاریخ قدیم و جدید بایه بود که دنباله آن به موضوع کتاب مطالع الانوار ترجمه داود بریکرز تألیف شوقی افندی کشیده شد که پس از چاپ و انتشار به ملا محمد نبیل، شاعر زرنندی مداح میرزا حسینعلی بها نسبت داده شده بود. این بحث چند تن از مبلغان و پیش کسوتان معروف هر دو دسته بابی و بهائی را برانگیخت تا بر آن خرده بگیرند و رد و انتقادی بنگارند که پاسخ آنها نیز بعداً در ضمن مقالات تکمیلی به استحضار خوانندگان حقیقت خو رسید.

اینک می‌خواهیم بحث تازه کتابشناسی را در مورد کتاب اقدس تصنیف میرزا حسینعلی بها بر پژوهندگان بیطرف عرضه داریم و برخی نکات و دقائق را که در طی مراجعه و مقایسه نسخه‌های متعدد خطی و چاپی این کتاب دریافته‌ایم بر بساط پژوهش و سنجش قرار دهیم تا نظر خوانندگان را به سیر نظر درباره آن جلب کند.

پیش از آغاز بحث باید راجع به کیفیت تصنیف این کتاب نظری افکند و دید با وجودی که از تاریخ جدائی فرزندان میرزا بزرگ نوری در ۱۲۸۰ و تشکیل دو فرقه بهائی و ازلی و تفرقه میان آنها از سال ۱۲۸۵، هر دو گروه در کشور عثمانی زیر اسم بابی به سر می‌بردند و بنا به تعهداتی که هنگام توقف

بغداد و قبول تابعیت سپرده بودند درباره عقیده مذهبی خود که نوعی از تصوف معرفی شده بود حق هیچگونه تبلیغ و ترویج شفاهی و کتبی نداشتند و به همین سبب در طول مدت چهل سال قادر به جذب افرادی از عنصر عرب و ترک و ارناوط حتی به تعداد شماره انگشتان دو دست نشدند و هر کاری انجام می‌دادند خواه در عکا و خواه در قبرس و از پیش در ادرنه و بغداد، در پرده استتار انجام می‌گرفت و مربوط به همان عدد ایرانی بود که از کاشان و اصفهان و شیراز و تبریز و بلده نور دنبال ایشان به کشور عثمانی رفته بودند. پس از بیست و اندی سال، چند بار اظهار و انکار و تکرار ادعا و سکوت، عاقبت در سال ۱۲۹۰ یا ۱۲۹۲ دفتری مشتمل بر شش هفت هزار کلمه به نام «اقدس» به زبان عربی برای تسجیل انفصال و استقلال خود از بایان در عکا تدوین شد که صورتهای متعددی از آن به خط چند تن خطاط که با خود از ایران برده بودند در پرده استتار نوشته و به اتباع مطمئن سپرده شد. در ضمن تکرار استنساخ نسخه‌ها گاهی به دست افراد عربی‌دانی می‌افتاد که در آن آثار ضعیف انشاء و نقص ماده ادبی می‌جستند. در سال ۱۳۰۸ که مدتی بود میرزا حسینعلی به واسطه پیری و بیماری کارهای دنیوی و دینی خود را میان دو پسرش عباس افندی غصن اعظم و میرزا محمدعلی غصن اکبر قسمت کرده بود و هر کدام در بخشی از امور دسته‌جمعی مسئول انجام بودند، میرزا محمدعلی را که خطی زیبا داشت با میرزا آقاخان کاشی خادم که از آغاز ادعا تا این تاریخ همواره یار و خادم وفادار بها مانده بود، به بمبئی فرستاد تا کتابها و نوشته‌های او را به چاپ برسانند. در ضمن بدیشان اجازه داد که در اصلاح عبارات کتابها تا جایی که زبان عیبجو بسته شود از سعی لازم دریغ نورزند. در نتیجه صورت چاپ شده آثار بها نسبت به صورت خطی قبل از انتشار آنها اختلاف صورت پیدا کرد.

اکنون پس از تقدیم مقدمه به اصل مطلب می‌پردازیم. از نسخه‌های چاپی و خطی اقدس که تا بیست و پنج سال پیش گاهی دیده بودم هرگز ذهن متوجه به امکان وجود اختلاف صورت و کم و بیش در مندرجات آنها نشده بود تا آنکه بیست و چهار سال پیش نسخه اقدس چاپ حروف سربی بغداد را در آن شهر دیدم که از مطابقه چند نسخه خطی با یکدیگر به تفاوت‌های موجود در آنها پی برده و در پاورقی صفحه‌ها ضبط کرده بود. صرف نظر از اختلاف کلمه و کلمات گاهی در برخی از صفحات آن تا چند سطر هم کم و بیشی دیده می‌شد. تا آنکه چند سال پیش به نسخه چاپ ممتاز و معتمد که در حیات مصنف و با اجازه صریح او، به وسیله میرزا محمدعلی غصن اکبر پسرش و میرزا آقاخان خادم کاشی در بمبئی اندکی پیش از مرگ صاحب کتاب به ضمیمه مقداری از نامه‌های عربی بها به اشخاص مختلف برخوردیم که در یک مجموعه مشتمل بر ۳۸۰ صفحه با خط نسخ خوب و خوانا به چاپ رسیده که تنها ۶۴ صفحه آن به متن اصلی اختصاص دارد و ۳۱۵ صفحه دیگرش شامل نامه‌های بی‌عنوانی می‌شود که محل فصل و وصل غالب آنها در متن مشخص و معین نشده است. متأسفانه در این موقع نسخه اقدس چاپ بغداد با نسخه خطی مزبور به قبل از تاریخ ۱۳۰۸ هجری نخستین چاپ کتاب در دسترس نبود تا با مطالعه معلوم دارد آیا اختلاف نسخه‌ها در نسخه چاپ استاندارد بمبئی هم وجود دارد یا نه؟

پنج سال پیش از این شادروان حبیب‌الله عتیقه‌فروش اصفهانی چند جلد کتاب چاپی و خطی از

آثار بهائیان را که در بمبئی به چاپ رسیده بود با دو مجموعه خطی از مکاتیب میرزا حسینعلی را برای فروش و تقویم براین جانب عرضه داشت که از آن میانه یک مجموعه اش در ۱۲۹۴ هجری یعنی شانزده سال پیش از مرگ بها نوشته شده بود و جلب توجه مرا کرد. پس از تعیین بهای کتابها از او خواستم این مجموعه ۹۴ را یکی دو روز در دسترس من بگذارد و با اجازه او از اول و آخر بخش اول آن مجموعه زیراکسی برداشته شد (کلیشه شماره ۱ و ۲).

خط این مجموعه به خط متعارف میرزا محمدعلی و میرزا عباس و برخی از نویسندگان نزدیک به میرزا حسینعلی فوق العاده نزدیک بلکه بیشتر به خط عباس افندی پیش از دوران پیری و لرزش دست و خط شباهت دارد.

خوشبختانه چند نسخه از این مجموعه خطی و چاپی را یکی از کتاب دوستان معاصر خریده و اکنون در تصرف دارد و نمی دانم که او بدانچه در این مقاله از باب نسخه شناسی مجموعه مکاتیب معهود گفته می شود آگاهی یافته یا نه؟

محتویات این مجموعه (۹۴) عبارت است از:

۱- کتاب اقدس که در پایش تاریخ چهارشنبه ۷ صفر ۱۲۹۴ دارد. (کلیشه ۲) در ذیل آخرین صفحه صورت مکتوبی است از بهاء که به یکی از مریدان او نوشته شده طرف مکاتبه معلوم نیست.

۲- کلمات مکنونه فارسی که بعداً در حاشیه صفحات آن چیزهائی افزوده شده و تاریخ آن ۱۴ صفر ۱۲۹۴ است.

۳- سر مکنون عربیه که در همان زمان و بهمان قلم نوشته شده ولی رقم تاریخ ندارد.

۴- نوشته ای است مکمل در اثبات حقانیت دعوی بها که نویسنده آن محمد عبدالبها یا میرزا آقاخان باشد، چه در ضمن آن می نویسد: «این عریضه ایست از این عبد موسوم به عبد حاضر لدی العرش به سوی شاربان رحیق ... و به لسان پارسی عرض می شود...»

۵- مکتوبی است کوتاه از بها به آقا جمال بروجردی که پیش این فرقه بعدها معروف به گفتار و مطرود شده بود.

۶- مکتوبی است به شیخ مرتضی انصاری علیه الرحمه که شاید هرگز به دست آن مرحوم نرسیده باشد.

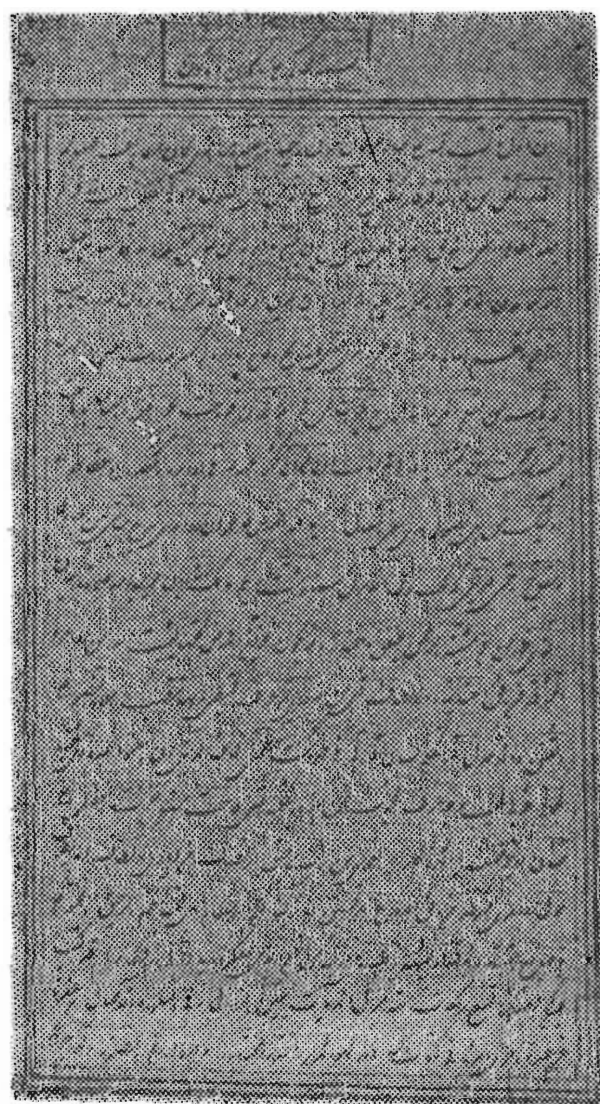
۷- مکتوب دیگری است که مخاطب آن معلوم نیست.

۸- نوشته ایست مفصل بر رد ازل به طرفداری از بها که با خط بدی در کنار صفحه اولش این عنوان را یافته است: «کتاب حب حبیب و بطلان ازل».

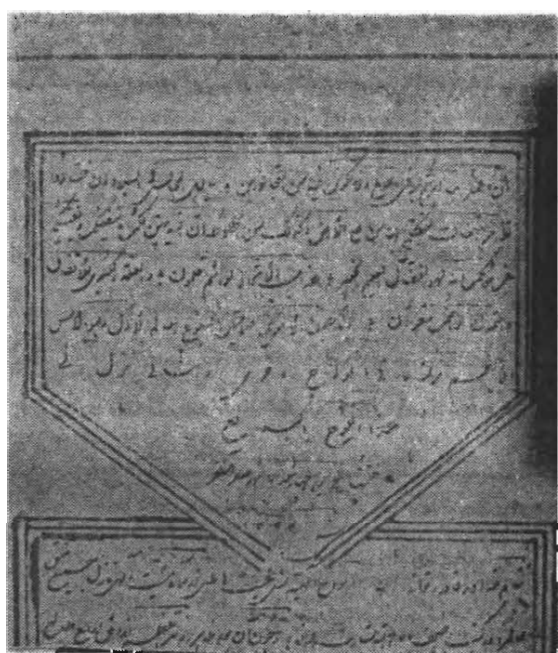
۹- دعائی برای شفای بیمار از بهاء.

۱۰- لوح سلطان ایران یا عریضه بهاء به ناصرالدین شاه در سلب تهمت شرکت بابیان در سوء قصد به شاه.

۱۱- زیارت نامه بدیع که باید نه مرتبه رو به طرف مشرق بخوانند.



شکل ۱ - صفحه اول از اقدس مکتوب در ۱۲۹۴



شکل ۲ - صفحه آخر از اقدس ۱۲۹۴

۱۲- مناجات گونه‌ای از بها که در حاشیه آن دعای کارگشائی او نوشته شده است.

۱۳- مکتوبی به خط متوسط که طرف خطاب بهاء در این نامه محمدعلی دهجی است که پیک نامه بر بها در ایران بود و در همین نامه هم مأموریت داشته که به کرمان و شهر بابک و حسن آباد و بهرام آباد برود و پیام برساند.

آنچه که از این مجموعه، مورد نظر ما در این مقاله قرار دارد همانا اقدس یعنی بخش اول آن مجموعه است که چهارده سال پیش از چاپ استاندارد بمبئی به خط یکی از یاران نزدیک به بهاء نوشته شده و در آخر این عبارت «ختمتها فی يوم چهارشنبه ۷ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۴» است. از روی جمله «ختمتها» قرینه اصالت خاصی بدست می‌دهد که گمان خط مؤلف بودن را پیش می‌آورد.

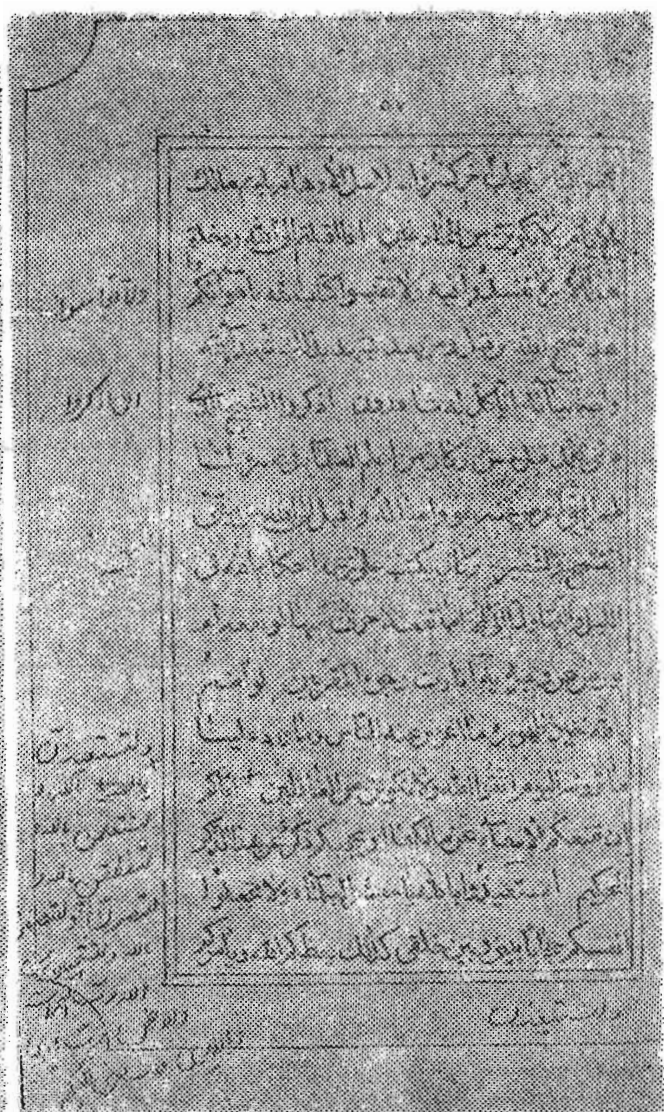
این نسخه دو یا چهار سال (نسبت به دو قول منقول) بعد از تدوین اصل کتاب قلمبند شده و نمی‌دانیم آیا نسخه‌ای بدین قدمت در اختیار حضرات بهائی در فلسطین و ایران هست یا نه؟

پنج شش سال پیش آنان می‌خواستند به مناسبت تصادف سال ۱۳۹۰ هجری با صدمین سال قمری تدوین اقدس، کتاب مزبور را در صورت تازه‌ای با تشریفات جشن یادبود مخصوصی انتشار بدهند و پس از سالهای متممادی که دیگر به هیچوجه نسخه خطی و چاپی تازه‌ای از آن در اختیار مریدان قرار نگرفته بود اقدس چاپ جدیدی در دسترس ایشان قرار دهند. نمی‌دانم چه باعث شد که بار دیگر بلاحاصل ماند و تصمیم به سکوت و نسیان امر گرفته شد. شاید موضوع زبان کتاب باعث بر این تصمیم به فرو گذاشت شده باشد. چه در میان این فرقه به ندرت پیرو عرب زبانی پیدا می‌شود که از این متن عربی بتواند استفاده کند و آنان که زبان عربی را نیکو آموخته باشند از درک معنی و لفظ عبارات آن لذتی را که از یک اثر ادبی و مذهبی و اخلاقی معروف عرب می‌برند انتظار نخواهند داشت. چنانکه می‌دانیم نود و هفت درصد کسانی که در آسیا و آمریکا و آفریقا به این رسم و رسوم شناخته شده‌اند، فارسی زبان مادری ایشان است و به زبان اقدس که عربی خاصی است کوچکترین آشنائی ندارند. در این صورت انتشار ترجمه فارسی آن بطور مسلم بر چاپ متن عربی خیلی ترجیح دارد. عجب است که در طی صد سال متوالی، هرگز حضرات درصدد ترجمه این کتاب مهم خود به زبان دیگری اعم از فارسی و انگلیسی و اردو و ترکی و غیره برنیامده‌اند و تاکنون اگر احیاناً به زبان دیگری ترجمه شده باشد از طرف مسیحیان روسی و آمریکائی بوده چنانکه تومانیسکی خاورشناس روس در ۱۸۹۹ میلادی ترجمه‌ای از اقدس به روسی کرد و در ۱۹۶۱ این دفتر بوسیله الدرومیلر از داعیان پروتستانی آمریکائی که سالها در ایران زیسته بودند به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شد و انتشار یافت، در صورتی که هنوز یک فرد یا هیأت بهائی در شرق و غرب دست به چنین اقدامی نزده است، این مسامحه و دفع الوقت در ترجمه و تفسیر چاپ متن اقدس به تدریج تولید چنین بدگمانی کرده که این فرقه بدین کتاب اساسی خود توجهی ندارد، در صورتیکه جز آن هم مبنائی برای تشخیص وظایف و تکالیف شرعی خود نمی‌توانند سراغ کنند.

اقدس از حیث حجم مطلب تخمیناً به اندازه یک نهم کتاب خداست که جمع کلمات قرآن کریم بنا به محاسبه‌ای شصت و شش هزار کلمه می‌باشد و هفت هزار کلمه عربی برای ترجمه یا چاپ



شکل ۴ - صفحه ۵۸ از اقدس چاپ ۱۳۰۸ بمبئی



شکل ۳ - صفحه ۵۷ از اقدس چاپ ۱۳۰۸ بمبئی

تازه چندان تولید زحمت و صرف وقت نمی‌کند. پس این بی توجهی را باید معلول علت اساسی دیگری دانست که برای امثال اغیار درست آشکار نیست.

وقتی به این متن قدیمی اقدس دسترسی حاصل شد که چهار سال پس از تاریخ تدوین اصل و چهارده سال پیش از تاریخ نخستین انتشار تحریر یافته و همه قرائن نسخه شناسی از خط و کاغذ و اسلوب تحریر اصالت و قدمت نسخه را تأیید می‌کرد، موقع را برای تطبیق آن با نسخه چاپ استاندارد بمبئی غنیمت شمرد و آن را با یکدیگر از آغاز تا انجام سنجید. در ضمن تطبیق به ندرت صفحه ای "نسخه چاپی را با متن خطی قدیم (۹۴) مطابق یافت بلکه موارد اختلاف در ۶۴ صفحه به بیش از دویست مورد می‌رسید که در صفحه ۵۷ و ۶۰ حتی چند سطر متوالی از نسخه چاپی حذف شده بود. (کلیشه ۳ و ۶) نسخه خط ۱۲۹۴ چنین به پایان می‌رسد: (کلیشه ۲)

«هذا سبب الاتحاد لوانتم تعلمون والعلة الكبرى للاتفاق والتدوين لوانتم تشعرون. انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم وهو الاس الاعظم نزلناه فی الواح اخرى، والثانی نزل فی هذا اللوح البديع. ختمتها فی يوم چهارشنبه ۷ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۴». در صورتیکه نسخه چاپ بمبئی بدین سان پایان می‌پذیرد. «... والثانی نزل فی هذا اللوح البديع. قد حرم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الكتاب والذی شرب انه لیس منی، اتقوا الله یا اولی الالباب.»

بدین ترتیب معلوم می‌شود حرمت شرب افیون یا به عبارت دیگر کشیدن تریاک بدین صراحت سالها بعد از تدوین کتاب اقدس و در حین اقدام به طبع بر آن افزوده شده است.

پس از تطبیق نسخه چاپی با نسخه خطی، موارد اختلاف را در کنار صفحه‌ها بر حاشیه‌ها یادداشت کرد و به بررسی آنها پرداخت و دریافت آنچه که در نسخه چاپی غالباً تغییر یافته همانا کلماتی بوده که از نظر قواعد زبان عربی به نظر ناشران مجاز کتاب درست نیامده و بنا به اجازه‌ای که از طرف بها در دست داشتند به اصلاح و تبدیل آنها پرداخته‌اند.

این اصلاحات گاهی املاتی بوده مانند عفی در سطر ۷ از صفحه ۵ نسخه خطی که به عفا ی چاپی اصلاح شده و یا آنکه از نظر نحوی تصور اشکالی می‌شده مانند «ان یبلغ رشدهم» خطی که «ان یبلغوا رشدهم» در نسخه چاپی شده است.

این نوع تغییر کلمات قسمت اعظم اختلاف را دربر می‌گیرد و کم کردن چند سطر در صفحه‌های ۵۷ و ۶۰ گوئی به رعایت بلاغت لازم شده ولی افزایش حکم تریاک در پایان نسخه چاپی شاید بنا بر ضرورتی مربوط به موقع چاپ صورت گرفته باشد و آن موضوع دخالت فقهای شیعه ایران در کار کشیدن تنباکو و توتون و تأثیر فوق‌العاده‌ای که فتوای حرمت دود در ایران بخشیده بود، سران این فرقه را هم به بذل همتی و ادار ساخته است.

به هر صورت چنانکه در نسخه «هو صاحب الحب والوفاق فی بیان...» که در ۱۳۱۵ هجری هنگام بالا گرفتن اختلاف میان فرزندان میرزا حسینعلی در بمبئی به چاپ رسیده، میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقا جان خادم اجازه تجدید نظر در نوشته‌های بهاء‌الله و از جمله اقدس داشته‌اند و بر این اساس



شکل ۵ - صفحه ۵۹ از اقدس چاپ بمبئی

شکل ۶ - صفحه ۶۰ از اقدس چاپ اول بمبئی در ۱۳۰۸

آنچه را که در اقدس از آرایش و افزایش و کاهش لفظ و عبارت روا دیده‌اند به کار برده‌اند و در نتیجه میان اقدس خطی و چاپی اختلاف صورت فوق‌العاده به وجود آورده‌اند.

پیش از آنکه نسخه اقدس چاپ بغداد انتشار یابد، مردم عرب زبان عراق و سوریه و فلسطین و مصر به ندرت از وجود چنین کتابی در دست حضرات آگاهی داشتند و دوران‌دیشی عقلای فرقه در دور نگهداشتن کتاب اقدس از چشم قوم عرب شاید تنها مربوط به مخالفت وجود چنین کتابی با صورت ظاهر ادعای آنان نبوده که فرقه‌ای از صوفیه شمرده می‌شدند بلکه برای عدم استحضار فضلا و ادبای عرب بر اسلوب تحریر چنین کتابی بوده که لااقل در هر صفحه آن از لحاظ عربی نویسی به‌طور متوسط سه چهار مورد قابل اعتراض به نظر می‌رسید.

پیش از بروز اختلاف میان فرزندان بها چنین معمول شده بود که اقدس را با وصیت‌نامه بها یا کتاب عهد و مجموعه سؤال و جوابی درباره احکام غیرمنصوص با هم بنویسند. در یک مجموعه که نسخه‌ای از آن به خط زین‌المقرین در سال ۱۳۱۰ به اختیار انور و دود مهاجر بهائی زاده و برگشته از حیف و عکا بود که از آن در کتاب ردیه خود جمله‌ها و کلیشه‌های متعدد نقل کرده است و نوشته که نسخه دیگری از همین مجموعه را یکی از خویشاوندان او به موزه بریتانیا داده است. بعدها که موضوع کتاب عهدی منتفی شد و اغصان آن شجره مورد سب و طعن بهائیان قرار گرفتند گوئی در میان آن رساله سؤال و جواب فارسی با متن عربی اقدس جنسیتی دیده نمی‌شد که هر دورا از پهلوی اقدس عربی جدا کردند. مسلم است هر بهائی و بهائی زاده طرفدار عباس افندی و شوقی افندی که میرزا محمدعلی غصن اکبر و میرزا آقاخان خادم را ناقض و دشمن و سزاوار سب و لعن می‌داند، حاضر نیست کتابی را که این دو تن هنگام چاپ به اصلاح آن همت گماشته‌اند و حتی الامکان از نقاط قابل اعتراض آن کاسته‌اند به چشم رضا و رغبت بنگرد و یا آنکه به تجدید چاپ و انتشار آن همت گمارد، چه این اقدس در حقیقت اقدس غصن اکبری است نه غصن اعظمی. از طرف دیگر صرف نظر کردن از اصلاحات و تغییرات مسطور و مطبوع و بازگشت به صور خطی نامطبوع بار دیگر سراسر متن اقدس را در معرض انتقاد ناقدان خودی و بیگانه قرار می‌دهد و به اشکالات املائی و صرفی و نحوی و بیانی آن ناگزیر از اشاره خواهند بود. پس همان بهتر که این کتاب پرماجرا را مانند هشتاد سال گذشته نادیده بگیرند و از آن مانند مجردات نامقید و غیرقابل مشاهده سخن بگویند. توضیح مقداری از مطالب مورد نظر با ملاحظه اوراق زیرا کس شده از نسخه‌های خطی و چاپی در کلیشه‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ خاطر نشان خوانندگان می‌گردد و نیازی به تفصیل ندارد.

محمد محیط طباطبائی

فهرست نام اشخاص

- آ
آقا خان [اسماعیلی] ۱۵۴، ۱۵۵
آقا خان [اسماعیلی] ۱۵۵
آقا خان کرمانی (میرزا...) ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۱
آدم (ع) ۲۰۰، ۳۳۶
آدونیس ۱۸۸
آذر بیگدلی ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۷۲
آذر کیوان ۲۴۰، ۳۸۰
آرنولد، ماتیو ۱۸۷
آزادخان افغانی ۱۴۵
آشتیانی، حاجی میرزا حسن ۳۲۱
آشوری، میرزا بزرگ ۴۵۸
آغا محمدخان قاجار ۱۴۵ — ۱۴۷، ۱۴۹ — ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۶۳، ۴۲۲
آقا جان خادم (میرزا...) ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴
آقا جانی کاشانی (حاجی میرزا...) ۱۹۵، ۳۹۰، ۴۲۹ — ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱ — ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸ — ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۸
آقا خان [اسماعیلی] ۱۵۴، ۱۵۵
آقا خان [اسماعیلی] ۱۵۵
آقا خان کرمانی (میرزا...) ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۱
آقاسی (حاجی میرزا...) ۱۵۲، ۱۵۴، ۴۴۰، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰
آقایف قره باغی، احمد بیک ۳۰۰
آلدر ۴۹۰
آنژیو لیلو ۳۷، ۵۸، ۶۰، ۷۱
آواره، میرزا عبدالحسین — آیتی تفتی
آیتی تفتی، عبدالحسین ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۸۵
الف
ابدال بیگ نقاش ۲۵۷
ابراهیم (ع) ۳۳۶، ۳۴۵
ابراهیم (پسر پیامبر) ۳۳۹
ابراهیم (میرزا... پسر ملاصدرا) ۳۲۶، ۳۷۵

۴۹۶ / تاریخ ادبیات ایران

- ابراهیم (میرزا...) ۳۶۷
 ابراهیم ادهم ۴۸، ۳۰۹
 ابراهیم خان ۹۸
 ابراهیم خان افشار ۱۴۴
 ابراهیم خلیل کیمیاگر (ملّا...) ۴۰۶
 ابراهیم شاه ۲۵۸
 ابراهیم کلانتر (حاجی...) ۱۵۱
 ابراهیم میرزا (سلطان...) ۱۰۶
 ابن اصیبّه ۳۹۱
 ابن البرّاز — درویش توکل بن اسماعیل
 ابن البیطار ۳۸۵
 ابن الفرید ۳۰۹
 ابن بابویه قمی (صدوق) ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۵۲، ۳۹۲
 ابن بطوطه ۴۱
 ابن جماعة شافعی ۳۵۳
 ابن حاجب ۳۱۳
 ابن خلدون ۱۷۱، ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۹۰
 ابن رشد ۴۵۶
 ابن زیاد ۱۸۳
 ابن سعد ۱۸۹
 ابن سینا ۱۹۷، ۲۳۹، ۳۰۹، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۳
 ابن شهر آشوب ۳۰۸
 ابن طقطقی ۳۸۸
 ابن عربی، محی الدین ۵۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۳
 ابن کثیر شامی ۴۳
 ابن مالک ۳۱۴، ۳۱۵
 ابن ملجم ۳۴۰
 ابوالحسن خان (سید...) ۱۵۴
 ابوالحسن میرزا — شیخ الرئيس قاجار
 ابوالفتح بیک بایندری ۶۶
 ابوالفتح زند ۱۴۷
 ابوالفتح گیلانی (حکیم...) ۲۲۶
 ابوالفرج رونی ۲۲۷، ۲۶۵
 ابوالفضائل ۴۶۲، ۴۶۳
 ابوالفضل ۲۲۳، ۲۲۹
 ابوالفضل العباس (ع) ۲۹۵
 ابوالفضل ملحد ۲۳۳
 ابوالقاسم کاشی ۴۷۴
 ابوبکر صدیق ۳۰، ۳۶، ۶۴، ۶۵، ۸۳، ۱۰۳، ۱۱۲، ۳۳۸، ۳۳۹
 ابوتّمام ۲۴۸
 ابوحنیفه ۳۰۵، ۳۳۵
 ابوذر غفاری ۲۰۰
 ابوریحان بیرونی ۳۰۹، ۳۹۳
 ابوسعید تیموری (سلطان...) ۱۰۸
 ابوشعیون ۲۰۰
 ابوطالب (ع) ۳۴۰
 ابوطالب (شیخ ... پدر حزین) ۲۵۲
 ابوطالب میرزا ۱۰۹
 ابومخنف لوط بن یحیی ۱۸۸
 ابومسلم خراسانی ۳۷
 ابونصر ۲۳۹
 ابونواس ۳۰۹

فهرست نام اشخاص / ۴۹۷

- ازبک ۳۳، ۵۶
ازرقی هروی ۲۶۵
ازل، میرزا یحیی ۴۳۰، ۴۳۲ — ۴۳۵،
۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۹ — ۴۵۱،
۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸ —
۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹ — ۴۸۳،
۴۸۵، ۴۸۸
اسپرنگر ۱۷۵، ۲۱۶، ۳۰۷
استاجلو، محمدخان ۳۶۱، ۳۶۲
استرآبادی، ملا محمد امین ۳۲۵
استرآبادی، میرزا محمدخان ۳۸۹
اسحاق بیگ (عذری) ۲۵۷
اسدی ۲۶۵
اسرافیل ۳۴۶، ۳۴۷
اسرائیل ۲۰۰
اسکندر بیک منشی ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۷،
۳۸۹
اسکندر مقدونی ۱۹۶، ۲۲۸
اسلام شاه دهلوی ۱۷۷
اسمارت، و. ای ۲۶۷
اسماعیل (پیامبر) ۳۳۶
اسماعیل (برادر امام موسی کاظم (ع))
۳۳۸
اسماعیل خان سرباز ۱۸۹
اسماعیل میرزا ۱۰۴
اسمیت، وین سنت ۲۲۹
اسیر ← جلال اسیر
اشپختر ۳۲۶
- اتاسی، هاشم ۴۶۰، ۴۶۱
اته، هرمان ۵، ۴۰، ۱۷۶، ۲۱۶، ۲۴۴،
۳۹۴
احسایی، شیخ احمد ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۷،
۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۸
احمد (سید...) ۴۷۴
احمد اردبیلی (ملا...) ۳۲۰
احمد بن عطاش اسماعیلی ۲۰۳
احمد پاشا ۸۰، ۱۴۱
احمد جان ۸۴
احمد حنبل ۳۰۵
احمدخان ابدالی ← احمد شاه درانی
احمد شاه درانی ۱۴۴
احمد شاه قاجار ۱۶۵
احمد میرزا (سلطان...) ۷۰، ۱۰۷
اخباری بحرینی، میرزا محمد ۳۲۵، ۳۲۶
ادریس (خنوخ) ۳۳۶
ادواردز، ای. ۱۲، ۲۹۱، ۳۹۶
ادهم ۲۴۶
ادیب الممالک فراهانی ۲۶۸،
۲۹۹ — ۳۰۱، ۴۱۹، ۴۲۴
ادیب صابر ۲۶۵
ادیب طالقانی، میرزا حسن ۴۳۴، ۴۵۰،
۴۵۴، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶
ارجاسب ۲۱۴
اردستانی، محمد حسین ۴۸۱
ارسطو ۱۹۷، ۴۵۶
ارسکین ۷۴، ۹۴، ۱۰۰

۴۹۸ / تاریخ ادبیات ایران

- اشراق — میرداماد
اشراق خاوری ۴۶۱
اشرف (آگاه)، آقا علی ۲۷۴
اشرف افغان ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹
اشعث بن قیس ۳۴۰
اشعیا ۱۹۸
اصفهانى، آقا جمال ۳۲۴
اصفهانى، میرزا حبیب ۳۹۴، ۴۴۰
اصفهانى، سید محمد — سحاب
اعتماد السلطنه ۳۹۷، ۳۹۹
اعشى قیس ۲۵۸
افراسیاب ۲۷، ۳۶۲
افروخته، یونس خان ۴۵۶، ۴۵۸
افشار (الفت)، محمد قلی ۲۷۴
افشار، محمود ۴
افغان، سید علی ۴۵۹
افلاطون ۱۹۷، ۱۹۸
افیاتس ۴۱۶
اقبال آشتیانی ۴۷۱
اقبال لاهوری، محمد ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱
اقلیدس ۱۹۷
اکبر شاه گورکانی ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰
البونی (شیخ...) ۳۸۶
الجایتو ۳۶۰
القاص میرزا ۸۹، ۹۸، ۱۰۱
الوند ۶۳، ۶۶
الوند میرزا ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۹۰
الیاس بیک ذوالقدر ۶۶
الیزابت (ملکه...) ۹۵، ۱۰۱
الیس، ای . جی . ۱۲، ۱۸، ۴۷
امامقلی میرزا ۱۰۷
امان الله خان ۱۳۷
امانی مازندرانی ۲۳۱، ۲۴۰
امروالقیس ۴۱۷
ام عبدالله ۳۴۱
ام کلثوم ۳۴۰
امیدی تهرانی ۷۰، ۲۱۴
امیر اعلم (دکتر...) ۴۵۸
امیر خسرو دهلوی ۱۷۳، ۱۷۶
امیر کبیر ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۷۶، ۲۸۷
۲۸۹، ۴۴۰، ۴۸۴
امیر معزی — معزی
امین الدین جبرئیل ۴۹
امینی (شاعر) ۸۸
انصاری، شیخ مرتضی ۱۳، ۴۸۸
انوری ۲۲۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۳۰۲
انوشیروان ۶۲، ۱۰۴، ۳۳۹، ۳۴۷، ۴۰۷
اوجی ۲۴۶
اوحدی ۲۴۶
اورنگ زیب ۱۷۴
اوزون حسن ۲۳، ۵۸—۶۰، ۶۲
اوکتای قآن ۲۸۶
اولثاریوس، آدام ۲۴، ۴۲، ۱۲۲
اویس بیک ۸۵
اهلی ترشیزی ۲۱۶

- ۷۷ — ۸۲، ۹۴، ۹۸ — ۱۰۰
 بایسنقر ۶۰
 بحر العلوم ۳۵۶
 بحرینی، شیخ جعفر ۳۱۶
 بحرینی، سید ماجد ۳۷۸
 بحرینی یوسف بن احمد ۳۰۸
 بداونی، عبدالقادر ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰
 بدرالدین (پدر عرفی) ۲۲۶
 بدیع الزمان میرزای تیموری ۶۶، ۷۵، ۸۶، ۱۰۷
 بدیع الله ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۸۸
 بذل الرحمن ۳۸۴
 —————راون، ادوارد ۲، ۴ — ۸، ۱۳
 ۴۲۹ — ۴۳۱، ۴۳۳ — ۴۳۹، ۴۴۲
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸ — ۴۵۴، ۴۵۷
 ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۷ — ۴۷۳، ۴۷۵
 ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶
 بروجردی، آقا جمال ۴۴۹، ۴۵۳
 بروجردی، سید محمد مهدی ← بحر العلوم
 بروکلیمان ۲
 برهان الدین مالکی ۳۵۳
 برهان شیروانشاهی ۱۰۴
 بزغوش، شیخ نجیب الدین ۵۰، ۵۳، ۵۴
 البساسیری ۶۴
 بسحق شیرازی ۲۲۲
 بسطامی، آقا موسی ۲۹۱
- اهلی شیرازی ۲۱۶
 ایاز ۲۳۴
 ایازبیک ۸۵
 ب
 باب، سید علی محمد ۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۳۳۰، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹
 ۴۳۱ — ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۶
 ۴۵۰ — ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰
 ۴۷۲ — ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹ — ۴۸۲، ۴۸۴
 بابا فغانی شیرازی ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۳
 بابر گورکانی ۷۴ — ۷۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۱۶
 بابیل ۵۴
 باربارو، ژوزفو ۲۳
 باربد ۲۰۳
 بارتولد ۴
 بارنت، ال ۱۲۰
 بالیوزی، حسن ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۷۱
 باهر (دکتر...) ۴۶۶
 بایرام بیک ۶۸
 بایرام خان خانان ۱۷۴، ۲۲۶
 بایرون (لرد...) ۲۱۰
 بایزید بسطامی ۲۹۱، ۳۰۹
 بایزید دوم (سلطان...) ۲۲، ۶۷، ۷۵

۵۰۰ / تاریخ ادبیات ایران

- بسمل، میرزا علی اکبر ۲۷۰، ۲۷۴،
۲۷۷، ۲۷۸
بصیر هندی (سید...) ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۲،
۴۶۶، ۴۷۹ — ۴۸۴
بطلمیوس ۱۹۷
بقایی ۲۱۷
بلانت، ویلفرید ۱۹۴
بلخی ۳۳۲
بلعی، ابوعلی ۳۶۰
بلفور، اف. سی. ۱۲۳، ۲۵۲
بلونفیلد ۴۵۹
بنایی (شاعر) ۷۴، ۹۱، ۱۰۳، ۲۱۱
بوسبک ۲۴، ۱۰۲
بوق العشق (شاعر) ۱۰۵
بوئر، دکترتی. جی. ۳۷۱
بهاءالدین عاملی ۴۲، ۱۱۷، ۲۳۰، ۲۳۵،
۲۵۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۵۴
۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵
بهاءالله ۱۵۷، ۲۰۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۳۲،
۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶
۴۴۹ — ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۶ — ۴۶۱
۴۶۵ — ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳ — ۴۷۵
۴۷۷، ۴۷۹ — ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴
۴۸۶ — ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲
بهار، محمدتقی ۲۰۵، ۲۹۹، ۴۱۲
بهبهانی، آقا محمد علی ۳۶۶
بهرام گور ۴۰۹
بهرام میرزا ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷
- بهرام میرزا (پسر بدیع الزمان) ۱۰۷
بهزاد نقاش ۳۹
بهلول ۳۳۵
بهمن میرزا ۱۵۵
بی بی فاطمه ۵۴
بیدل دهلوی ۱۸۲، ۲۴۷
بیگلربیگی روملیا ۸۵
- پ**
پاری ۲۳
پاشا حضرتلری ۹۹
پرناک، منصور بیک ۶۰
پرناک، باریک ۶۶
پری خان خانم ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۸۰
پطر کبیر ۱۳۸
پلی، سرلوتیس ۴۳، ۱۸۶
پلینی ۳۸۵
پوت ۴۷
پیرزاده ۵۴
پیلگریمز، پرچاس ۱۱۳
- ت**
تاگارت، مک ۳۷۶
تاورنیه، ژان باتیست ۲۴، ۱۲۰
تربیت، محمد علی ۴۱۰
تفتازانی، سعدالدین ۷۳
تفتازانی، فریدالدین احمد ۷۹
تقی (میرزا...) ۳۱۷

فهرست نام اشخاص / ۵۰۱

- تقی الدین محمد (میرزا...) ۲۴۴
تقی زاده، سید حسن ۱۲، ۴۲، ۴۲۰، ۴۲۱
تکلی اسکاچوکولو ← شاخ کولی
تنکابنی، محمد بن سلیمان ۳۰۷، ۳۹۳
تنیسون ۲۱۰
توپال عثمان ۱۴۱
توکل بن اسماعیل (درویش...) ۴۷
تومانسکی، الکساندر ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۹۰
تونی، ملا عبدالله ۳۱۹
ته ای خیرا ۲۴
تهماسب میرزا (پسر محمد خدا بنده) ۱۰۹
تهماسب میرزا (پسر شاه سلطان حسین)
— شاه تهماسب دوم
ته ونو ۲۴
تیز دل (اسقف...) ۴۶۸، ۴۷۵
تیمور لنگ ۱۵، ۲۲، ۳۹، ۵۷، ۶۸، ۳۰۲
ث
ثابت بن قره ۳۰۹
ثقة الاسلام تبریزی ۳۲۲
ج
جاحظ ۳۸۴، ۳۸۵
جار بردی ۳۱۴
جالینوس ۴۵۶
جامی، عبدالرحمن ۵، ۱۲، ۳۹، ۴۰، ۷۹، ۹۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۲، ۲۱۱
جانی بیک خان ۵۶
جانی کاشانی ← آقا جانی کاشانی
جبرئیل ۳۳۷، ۳۳۸
جرالد، فیتز ۳
جرجانی، میر سید شریف ۷۰، ۳۷۳
جریر ۲۵۸
جزایری، سید نعمت الله ۳۱۲
۳۱۴ — ۳۱۷، ۳۲۶
جعه (اسماء) ۳۴۰
جعفر (پسر امام حسین) ۳۴۰
جعفر الکبیر ۱۳
جعفر بیک ۸۶
جعفر خان (میرزا...) ۴۴۱
جعفر خان زند ۱۴۷، ۱۴۸
جعفر صادق (ع) ۳۳۹، ۳۴۱
جلال اسیر ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۷
جلال الدوله ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۹
۴۶۴، ۴۸۰
جلال الدین رومی ← مولوی
جلال منجم (دوانی) ۲۱
جلالی مرتد ۱۱۴
جمال الدین (سید...) ۵۴
جمال الدین افغانی (سید...) ۱۶۲، ۳۲۱
جمال الدین حسن بن یوسف علی بن
المطهر الحلی ۶۵
جمال پاشا ۴۷۳
جمال زاده، سید محمد علی ۴۲۲، ۴۴۸

- ۴۸۴ حافظ احمد قزوینی ۱۱۸
 جمشید (جم) ۲۲۸
 جنکینسن، آنتونی ۲۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
 جنید (شیخ) ۳۳، ۵۸، ۶۱
 جواهری بغدادی، میرزا موسی ۴۵۷
 جونز، ای. ار. ۳۷۱
 جونز بریجز، سرهارفورد ۱۴۸، ۱۵۱
 جوهر (نوکر همایون) ۱۰۰
 جهانشاه ۵۸
 جهانگیر (شاه هند) ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۹۲
 جهانگیر خان شیرازی (صور اسرافیل)
 ۲۹۹
 جیحون یزدی ۲۸۴
- ج
 چایلد، بلیرفیر ۲۰۳
 چغاله زاده سنان پاشا ۱۱۴
 چلینی، بن ونتو ۲۶۸
 چنگیزخان مغول ۱۵، ۷۵، ۱۰۲، ۲۸۱
 چنیف، چاسان ۸۰
- ح
 حاتم طایی ۳۴۷
 حاتم کاشانی ۱۱۸
 حاجب الدوله ۱۵۹، ۴۶۶
 حاذق ۲۴۶
 حادث ۱۹۱
 حافظ شیرازی ۲، ۳، ۳۹، ۱۳۰، ۲۰۴
 ۲۴۷، ۲۶۵، ۳۰۲
- حافظ احمد قزوینی ۱۱۸
 حافظ پاشا ۱۱۴
 حافظ جلاجل باخرزی ۱۱۸
 حافظ جلاجل مظفر قمی ۱۱۸
 حافظ هاشم قزوینی ۱۱۸
 حالتی ۱۱۸
 حائری زاده ۴۴۵
 حبیب احمد (شیخ...) ۳۸۷
 حبیب الله عتیقه فروش اصفهانی ۴۸۷
 حرن یزید ریاحی ۱۹۰
 حرعاملی محمد بن حسن ۴۱، ۳۰۸
 ۳۱۱، ۳۹۳
 حرفی اصفهانی ۲۲۰
 حزین لاهیجی ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۴۴، ۲۴۵
 ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۹۴
- حسابی ۱۱۸
 حسن آقا ۹۹
 حسن بصری ۳۳۲
 حسن بن علی (ع) ۱۸۱، ۱۸۷، ۳۴۰
 ۳۴۱
 حسن بن یوسف الحلّی ۳۰۸
 حسن بیک روملو ۸۵، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۳۸۹
 حسن بیک یوزباشی ۹۸
 حسن پاشا ۸۵
 حسن خلیفه ۸۰
 حسن عسکری (ع) ۳۴۱، ۳۴۲
 حسنعلی خان ۲۶۶، ۲۷۹

فهرست نام اشخاص / ۵۰۳

- حسن کیای چلاوی ۶۶، ۶۷
 حسین (خواجۀ...) ۱۱۸
 حسین (سلطان...) ۲۱۶
 حسین (سلطان...) / ابوالغازی ۷۹
 حسین (شیخ / پدر شیخ بهایی) ۳۷۳
 حسین بایقرا (سلطان...) ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۹۱
 حسین بن عبدالله (میرزا...) ۳۹۴
 حسین بن علی (ع) ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷ — ۱۹۰، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۷۹، ۴۷۸، ۴۷۹
 حسین پاشا ۳۱۵
 حسین طنابوری (میرزا...) ۱۱۸
 حسین علی بیک ۱۹
 حسین قلی (حاجی...) ۳۶۹
 حسین میرزای تیموری (سلطان...) ۶۶
 حسین میرزا (سلطان...) ۱۰۷۰
 حسینی، ابوالفتح ۴۷
 حسینی، سید اعجاز ۳۱۰
 حکمت، علی اصغر ۵
 حلاج، حسین بن منصور ۲۹۱، ۳۰۹
 حلی (علامه...) ۳۲۸، ۳۵۳
 حمزه ۴۸
 حمزه میرزا ۱۰۹
 حنین بن اسحق ۳۰۹
 حیاتی ۱۷۶
 حیدر (پسر تهماسب) ۱۰۶
 حیدر صفوی (شیخ...) ۳۳، ۳۶، ۵۸ — ۶۰، ۷۱، ۷۷، ۸۰
 حیدر علی خان (میرزا...) ۲۸۷
 حیدر قصه گو ۱۱۸
 حیدر میرزا ۱۱۲
 حیرتی (شاعر) ۱۰۵، ۱۷۸
- خ**
 خاقانی ۶۳، ۲۲۷، ۲۶۵
 خالد بن ولید ۱۷۸
 خالد بیک ۸۶
 خان احمد گیلانی ۱۰۴
 خان محمد خان ۸۵
 خاویه ۳۶۷
 خدابنده (الجایتو) ۳۲
 خدابنده میرزا (پسر شاه عباس) ۱۱۸
 خداوردی دلاک ۱۰۹، ۱۱۰
 خدیجه (ع) ۳۳۹، ۳۴۰
 خدیجه (خواهر اوزون حسن) ۵۸
 خراسانی، ملا محمد کاظم ۳۲۲
 خرسند (قصه گو، محمد) ۱۱۸
 خرم ۹۸
 خزان، احمد ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲ — ۴۸۵
 خسرو پرویز ۲۰۳
 خسرو خان ۱۳۲
 خسرو میرزا ۲۷۵
 خضری، شیخ محمد ۴۶۱
 خطایی ← شاه اسماعیل صفوی

- خطره، میرزا محمد علی ۲۹۳
 خلیفه سلطان ۲۴۴
 خلیل (شاه سروان) ۶۲
 خلیل خان افشار ۱۰۹
 خنوخ ۳۳۷
 خواجه اصفهانی ۸۷
 خواجه علی ۳۳، ۵۷
 خواند میر ۳۸۹، ۳۹۱
 خوانساری، آقا جمال ۴۵۷، ۴۸۸
 خوانساری، جمال الدین محمد ۳۲۴
 خوانساری، محمد باقر ۳۰۹، ۳۹۲
 خوزانی، سعدالدین عنایت الله ۱۰۵
 خوزانی اصفهانی، امیریار احمد ۷۰
 خویی، میرزا جلیل ۴۵۷
 خیام ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۵۶
 خیامی، حکیم عمر ۴۵۶
- د
- دارا ۲۷
 دارابی، سید یحیی ۴۸۱، ۴۸۲
 دارمستتر، جیمز ۱۳۰
 داعی شیرازی ۱۱۸
 دالساندری، وین چنتیو ۹۵
 داماد، سید محمد (پدر میرداماد) ۳۷۴
 داماد، میر محمد باقر ← میرداماد
 دانلپ، ه. ۲۴، ۱۳۷
 دانش بیگ، حسین ۱۲، ۴۲
 دانیال ۱۹۸
- دانیس تراپ، هارس ۳۸۵
 داودی، علی مراد ۴۵۱-۴۵۹،
 ۴۶۱-۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۷
 داوری (پسروصال) ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۷۹،
 ۲۸۱
 دخو ← دهخدا
 درن ۴۳
 دسینا خاتون ۵۸
 دستان اصفهانی، میرزا حبیب ۴۴۰
 دستان، میرزا ابراهیم ۲۹۳
 دلا واله، پترو ۲۴
 دمینار، سی. باربیه ۴۰۶
 دن دی یگو ۱۹
 دن سباستین ۱۰۱
 دن فیلیپ ۱۹
 دنیسون راس ۳۱۰، ۳۸۹
 دوانی، جلال الدین ۲۱، ۷۹، ۹۱، ۲۱۴،
 ۳۷۳
 دوپرون، آنکتیل ۱
 دوزی ۲
 دولت آبادی، یحیی ۱۲، ۲۰۸، ۲۷۱
 دولتی ۵۰
 دومان، رافائل ۲۳، ۳۴، ۱۲۲، ۱۲۴
 دولا کروا، پتی ۲۴
 دولت شاه سمرقندی ۳۹۱
 دون ژوان ایران ۱۷، ۱۹، ۳۴
 دهجی، محمد علی ۴۹۰
 دهخدا، علی اکبر ۲۰۵، ۲۹۸، ۲۹۹،

فهرست نام اشخاص / ۵۰۵

رشتی سید کاظم ۳۶۷، ۴۴۴، ۴۶۶،

۴۷۳

رشیدالدین فضل الله ۳۲، ۴۶

رشید یاسمی، غلامرضا ۷، ۸

رضا (میرزا...) ۴۷۴

رضا بن سید محمدی (سید...) ۳۲۱

رضا شاه ۲۸

رضا قلی خان — هدایت

رفیق اصفهانی ۲۵۷

رقیه (دختر پیامبر) ۳۳۹

رکنا ۲۴۷

روح الامین (جبرئیل) ۱۸۱

روحي، علی ۴۸۵

روحي افندی ۴۶۹

روحي کرمانی، شيخ احمد ۴۱۱، ۴۷۱،

۴۸۴

رودکی ۲۰۳، ۲۶۴، ۲۶۵

روزافزون، آقا رستم ۷۵

روزن (دکتر...) ۴۰۶

ریپکا، یان ۵

ریحان، یحیی ۴۲۴

ریمی ۴۶۹

ریو ۴۷، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۳۷ — ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۶۴، ۳۹۴،

۳۹۶

ز

زاهد گیلانی (شيخ...) ۵۰، ۵۱،

۵۳ — ۵۵، ۱۲۳، ۲۵۲

۴۱۲، ۴۱۷

دی گووآ، آنتونیو ۲۳

دین محمد ۱۰۱

دیوس کوریدس ۳۸۵

دیویس، جان ۱۲۲

ذ

ذبیح زواره ای، سید اسماعیل ۴۳۵، ۴۴۰،

۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴

ذبیح قناد ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۸۳

ذبیح کاشانی، اسماعیل ۴۳۵، ۴۸۲

ذبیح مازندرانی ۴۵۲

ذوالرمه ۳۰۹

ذوالفقار خان سمنانی ۲۹۲

ذوالقدر، شاهرخ ۳۶۱

ذوالنون، (امیر...) ۶۶

ر

رایینو، ه. ل. ۴۳

رازی، امین احمد ۳۹۲

راقم ۲۴۶

راولینسن، هانری ۱

راوندی، ابوبکر نجم الدین محمد ۲۰۳

رایت، کارت ۲۳

رد هاوس ۴۸

رستم (نوه اوزون حسن) ۶۰

رستم بیک (حاجی...) ۷۸، ۷۹

رسمی یزدی ۱۷۶

رشتی، حاجی سید محمد باقر ۳۱۹، ۳۵۶

- زبردست خان ۱۳۸
 زبیر ۳۳۹
 زردشت ۱۵، ۴۰۷
 زرگر اصفهانی، آقا محمد حسن ۲۸۴
 زرنندی، ملا محمد ← نبیل زرنندی
 زرین خط، میرزا حسن ۴۶۰
 زکریای رازی ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۹۳، ۴۵۶
 زکریای قزوینی ۳۹۲
 زلالی خوانساری ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴
 زنجانی خزرچی ۳۱۳
 زنون ۱۹۷
 زواره‌ای، سید هاشم ۴۷۴
 زیتونی، قاضی نصرالله ۶۵
 زیدبن حسن ۳۳۸
 زیدبن علی ۳۴۱
 زین الدین (شیخ...) ← شهید ثانی
 زین العابدین (ع) ۳۱، ۱۸۳، ۳۰۰، ۳۴۰
 زین العابدین تبریزی (میرزا...) ۳۲۸
 زین العابدین مراغه‌ای ۴۱۰
 زین المقربین ۴۶۴، ۴۹۴
 زینب (دختر پیامبر) ۳۳۹
 زینب (ع) ۱۸۳، ۱۹۱، ۳۴۰، ۴۶۰
 زینو، کاترینو ۲۳، ۳۶، ۷۱
- س
 ساسانی، خان ملک ۳۰۰، ۳۰۱
 ساغرچی، کمال الدین ۷۶
 سام میرزا ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۲۲۰، ۳۹۱
 سام میرزا (نوه شاه عباس) ← شاه صفی
 اول
 سائق ۳۴۷
 سایکس، سرپرسی ۱۶۱، ۱۶۲
 سبزواری، حاجی مهدی ۳۸۱
 سبزواری، حاج ملاهادی ۲۸۵، ۳۵۶
 ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱
 سپهر کاشانی، محمد تقی ۲۸۴، ۲۹۸
 ۳۶۱، ۳۸۹
 سجاد(ع) ← زین العابدین(ع)
 سجاد، ضیاء الدین ۹
 سحاب، ابوالقاسم ۴
 سحاب ۲۷۰
 سحابی استرآبادی ۲۳۱، ۲۳۲
 سرافرازخان ۲۵۷
 سردادور، حمزه ۴
 سروش اصفهانی ۲۰۹، ۲۸۴
 سعدی شیرازی ۵، ۱۳، ۵۰، ۵۴، ۲۲۷
 ۲۶۵، ۳۰۲
 سعید ۱۷۸
 سفیانی ۳۴۶
 سقراط ۱۹۷
 سکینه (ع) ۱۸۳، ۳۴۰
 سلاک زاده، سعدالدین ۸۲
- ژ
 ژوبر ۱۵۱
 ژوکوفسکی ۳

فهرست نام اشخاص / ۵۰۷

سوزنی سمرقندی ۳۰۱	سلامه ← شهربانو
سهراب ۴۶۹	سلطان الفقرا ۱۱۸
سهروردی، شهاب الدین ۳۷۶	سلطان حسین صفوی ← شاه سلطان
سهل بن علی ۶۸	حسین
سیامک (شاهزاده) ۵۳	سلطان محمد چنگی ۱۱۸
سید اشرف ← اشرف الدین گیلانی	سلطان محمد طنابوری ۱۱۸
سید بتا ۴۳۴	سلطانم خانم ۱۰۰
سیروس ۴۰۷	سلیمان (ع) ۸۹، ۱۱۸، ۱۹۰
سیل ۴۷۵، ۴۶۸	سلیمان افندی ۱۳۹
سیمرن، ماکس ۳۷۲	سلیمان اول ۲۲، ۲۴
ش	سلیمان (صباحی) سلیمان (پسر
شاپور تهرانی ۲۴۶	طهماسب) ۱۰۶
شاخ کولی ۸۰	سلیمان قانونی ۲۲، ۲۴، ۷۷، ۸۵، ۸۸،
شاردن، سرجان ۲۴، ۳۴، ۱۲۰، ۱۲۲	۹۶، ۹۸، ۱۰۰ — ۱۰۲، ۱۹۴، ۲۱۸،
شافعی ۳۰۵	۴۴۴، ۴۶۶
شامپولین، ژان فرانسوا ۱	سلیمان کاشانی ← صباحی بیگدلی
شامپون، ژوزف ۳	سلیمان میرزا تیموری ۱۰۸
شامی، هاشم ۴۷۵	سلیم اول (سلطان...) ۲۲، ۲۴، ۲۷،
شاه اسماعیل اول ۱۸، ۲۲، ۲۵،	۳۳، ۳۷، ۳۸، ۷۷، ۷۹، ۸۲ — ۸۸،
۲۶ — ۲۸، ۳۳ — ۳۸، ۴۵،	۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲
۵۹ — ۶۸، ۷۰ — ۷۸، ۸۰، ۸۱،	سلیم تهرانی ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۴۰
۸۳ — ۸۷، ۸۹ — ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۹،	سلیم دوم (سلطان...) ۱۰۱
۱۶۵، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۵۸،	سمندر قزوینی ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۶۳
۳۱۲، ۳۶۴، ۳۸۹، ۳۹۱	سنایی غزنوی ۲۰۲، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۶۵،
شاه اسماعیل دوم ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،	۳۰۹، ۳۹۳
۱۱۰	سلجوقی (سلطان...) ۱۷۶
شاه تهماسب اول ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۴۲،	سندوک ایلچی ۱۰۲
	سنگلاخ (میرزا...) ۴۰۰

- ۴۷، ۵۵، ۶۳، ۶۸، ۸۹، ۹۳ — ۱۰۱،
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸ — ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۹۹
 شاه تهماسب دوم ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۴۲، ۱۳۹
 شاه جهان ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۵۵
 شاه خلیل الله ۱۵۴
 شاهرخ ۱۴۴
 شاهرخ بن سلطان فرخ ۱۰۴
 شاهرخ تیموری ۵۶
 شاه رستم ۷۰، ۸۵
 شاه سلطان حسین صفوی ۹۳، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۳۶ — ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۲۵۷
 شاه سلیمان صفوی ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۵۸،
 ۳۸۳
 شاه سلیمان دوم ۱۴۴
 شاه شجاع (پسر اسماعیل دوم) ۱۰۹
 شاه صفی اول ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۱۵
 شاه عباس کبیر ۱۶ — ۱۸، ۲۰، ۲۱،
 ۲۳، ۳۹، ۴۲، ۱۰۷ — ۱۱۶، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
 ۲۴۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳ — ۳۵۵،
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸
 شاه عباس دوم ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۴۴
 شاه عباس سوم ۱۲۱، ۱۴۱
 شاه عبدالعظیم ۱۵۸، ۱۶۲
 شاه قلی ۷۹، ۸۱
 شاه قلی آقا ۸۴
 شاه نعمت الله ولی ۸۵
 شبستری، شیخ محمود ۵۰، ۲۰۲
 شبلی ۳۰۹
 شبلی نعمانی ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۱۳، ۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۲۷ — ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۳۶، ۲۴۱ — ۲۴۳، ۲۴۵ — ۲۴۸،
 ۲۶۴
 شجاع السلطنه (حسن علی میرزا) ۲۸۶
 شرلی، سرآنتونی ۱۹، ۲۳، ۱۱۳
 شرلی، سررابرت ۱۱۳
 شرمی ۱۱۸
 شروانشاه ۶۲، ۶۳
 شروانشاه ۶۲
 شریف استرآبادی (سید...) ۷۰
 شریف تبریزی ۲۱۸
 شعله اصفهانی ۲۵۷
 شعیب ۳۳۶
 شفا، امان الله ۴۵۳، ۴۷۲
 شفایی ۲۳۷، ۲۳۱، ۲۴۷
 شفتی سیدمحمد باقر ۳۲۸
 شفر، شارل ۲۳، ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۴، ۴۰۰
 شفر، ام. سی. ه. ۲۶۹
 شکیبی اصفهانی ۱۷۶
 شمخال خان ۱۰۹
 شمر ۱۸۲
 شمس الدین برزقی اردبیلی ۵۵

فهرست نام اشخاص / ۵۰۹

- شمس الدین عاملی ← شهید اول
شمس الدین قهستانی ۲۱۷
شمس تبریزی ۵۰
شمس شیپور غویی ورامینی ۱۱۸
شمعون ۲۰۰
شوقی ۲۴۶
شوقی افندی ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷،
۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۸،
۴۸۶، ۴۹۴
شوکت بخارایی ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷،
۲۶۴
شهاب الدین (شیخ...) ۹۷
شهربانو ۳۴۰
شهرستانی، عبدالکریم ۲۹، ۳۹۲
شهسوار چهارتاری ۱۱۸
شهید ۳۴۷
شهید اول ۳۵۳
شهید ثالث ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۶۸
شهید ثانی ۳۲۹، ۳۷۳
شیبانی، فتح الله خان ۲۸۵، ۲۹۸
شیبانی، محمد خان ۷۴
شیبک ازبک ۷۴
شیبک خان ۷۴-۷۶، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۱۰۲،
شیب ۳۳۶
شیخ ابراهیم (شیخ شاه) ۵۷، ۷۱
شیخ رئیس قاجار ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۶۶
شیخ الطایفه ← شیخ طوسی
شیخ بهایی ← بهاء الدین عاملی
- شیخ شاه ← شیخ ابراهیم
شیخ طوسی ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۵۲
شیرازی، امیر سید شریف ۸۵
شیرازی، امیر عبدالله ۵۰
شیرازی، حاجی میرزا محمدحسن
۳۲۱
شیرشاه افغانی ۱۷۷
شیر صارم ۶۸
شیروانشاه ۵۳، ۵۸، ۵۹
شیروانی، زین العابدین ۳۹۴
شیروانی، ملا میرزا محمد ۳۲۴
شیلون ۱۹۷
شیندلر، سرآلبرت هوتم ۱۲، ۱۸، ۲۷۰،
۴۰۰
- ص**
صاحب دیوان ۲۰۲
صادق بیگ ۱۱۷
صادق خان زند ۱۴۶، ۱۴۷
صافی اصفهانی ۲۵۷
صالح ۳۳۶
صالح بیک ۱۴۴
صالح، علی پاشا ۴، ۵
صائب اصفهانی ۳۹، ۱۷۲-۱۷۵،
۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰-۲۴۲،
۲۴۴-۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۵
صبحی بیدگلی کاشانی ۱۴۸، ۱۸۲،
۲۷۲

۵۱۰ / تاریخ ادبیات ایران

- صبای کاشانی ۲۷۲، ۲۰۸
صبح ازل — ازل
صبحی ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۸۵
صبری روزبھانی ۱۱۸
صبح اصفھانی ۲۵۷
صدرالدین ۳۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷
صدرالدین (شیخ...) ۴۸
صدری افشار، غلامحسین ۵
صدیق تفرشی ۲۵۷
صفایی، میرزا احمد ۲۹۳
صفی — شاه سلیمان
صفی الدین اردبیلی (شیخ...) ۱۸، ۳۲، ۳۳، ۴۵ — ۵۱، ۵۳ — ۵۵، ۹۷
۳۸۹، ۱۲۳
صفی قلی خان ۱۳۳
صفی میرزا (پسر شاه عباس) ۱۱۸
صلاح الدین رشید ۴۹
صنعتی زاده کرمانی ۴۰۹
صنیع الدوله — اعتمادالسلطنه
صنیع خاتم شیرازی ۴۶۰
صوراسرافیل — جهانگیر خان شیرازی
صهبای قمی ۲۵۷
- ض
- ضحاک ۲۷
ضرغامی (سپهد...) ۴۶۰
ضمیری ۱۱۷
ضیاء الله ۴۶۰
- ضیاء پاشا ۱۸۰، ۲۲۴
ط
طالب آملی ۱۷۳، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۶
طالس ۱۹۷
طالقانی — ادیب طالقانی
طاهر (پسر پیامبر) ۳۳۹
طباطبایی، میرزا محمد صادق ۳۰۱
طبخی ۱۱۸
طبرسی (شیخ...) ۱۹۵، ۳۵۵
طبری، محمد بن جریر ۱۸۸، ۳۹۲، ۳۸۷، ۴۵۵
طیب، سید عبدالباقی ۲۵۷
طیب، میرزا محمد رحیم ۲۵۷
طیب (حکیم)، میرزا محمود ۲۶۶، ۲۷۹
طراز الله کاشانی ۴۵۹
طغرل سلجوقی ۴۴، ۶۴
طلحه ۳۳۹
طوسی — شیخ طوسی
طوفان هزار جریبی ۲۵۷
طهرانی، میرزا حسین ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۴
طیب (پسر پیامبر) ۳۳۹
طیفور ۱۱۸
- ظ
- ظفر خان ۲۴۶

فهرست نام اشخاص / ۵۱۱

- ظل السلطان ۱۵۲
 ظهوری ترشیزی ۲۴۷، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۱۶
 ظهیرالدین ۵۴
 ظهیرفاریابی ۲۵۸
- ع
- عادلشاه افشار ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۷
 عارف قزوینی ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۰۵
 عاشق اصفهانی ۲۵۷، ۲۸۴
 عایشه ۳۳۹
 عباس افندی ← عبدالبها
 عباس میرزا ← شاه عباس
 عباس میرزا (نایب السلطنه) ۱۵۲، ۱۶۱
 ۴۱۱، ۲۷۶، ۲۷۴
 عباسی، رضا ۳۹، ۴۱۹
 عبدالباقی (امیر...) ۸۵
 عبدالبهاء ۲۰۱، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵
 ۴۴۶، ۴۴۸ — ۴۵۱، ۴۵۵ — ۴۶۰
 ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹
 ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۳
 ۴۸۶ — ۴۸۸، ۴۹۴
 عبدالجبار ۱۱۷
 عبدالحمید (سلطان...) ۴۱۰
 عبدالرحیم ۱۷۴
 عبدالرحیم خان خانان ۲۲۶، ۲۳۳
 عبدالرزاق خان مهندس ۴۱۶، ۴۱۷
 عبدالشکور ۴۲۴
 عبدالعزيز خان ۱۳۸
- عبدالله (پسر امام حسین) ۳۴۰
 عبدالله الاقطع ۳۳۹
 عبدالله خان ۱۱۲
 عبدالله زاده، میراسماعیل ۴۰۹
 عبدالمجید بلشاه ۱۲
 عبدالمؤمن خان ازبک ۱۱۲
 عبدالواسع جبلی ۲۶۵
 عبده، شیخ محمد ۳۲۷، ۳۶۳
 عبیدالله خان ازبک ۵۵، ۸۳، ۸۷، ۱۰۱
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۱۱، ۲۱۷
 عبید زاکانی ۲۲۲، ۴۲۴
 عثمان بن عفان ۳۰، ۳۶، ۶۴، ۶۵، ۱۰۳
 ۱۱۲، ۳۳۸، ۳۳۹
 عرفی شیرازی ۳۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۳
 ۲۲۴، ۲۲۶ — ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۷
 ۲۶۴، ۲۶۵
 عزرائیل ۳۳۷، ۳۴۳
 عزیزالله یهودی مشهدی ۴۲۹
 عزیه خانم (خواهر صبح ازل) ۴۶۵، ۴۷۳
 عصّار، نصیر ۴۵۷
 عطار نیشابوری ۲۰۲، ۳۰۹، ۳۹۳
 عظیم (علی خراسانی ترشیزی) ۴۵۲
 ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۷، ۴۷۹ — ۴۸۱
 ۴۸۴
 العقیقی، نجیب ۴
 علاء الدوله ۷۱
 علاء الدوله ذوالقدر ۶۸
 علاء الدوله سمنانی ۵۰

۵۱۲ / تاریخ ادبیات ایران

- علاء الدین محمود ۳۷۳
 علم الهدی، سید مرتضی ۳۵۲
 علوی، سید احمد بن زین العابدین ۳۶۷
 علوی عراقی ۴۵۲
 علی (سلطان...) ۳۶، ۶۰
 علی (میرزا...) ۴۷۴
 علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی ۸۲
 علی اصغر(ع) ۳۴۰
 علی اصغر بن علی اکبر ۳۳۰
 علی اکبر(ع) ۱۹۱، ۲۹۵، ۳۴۰
 علی اکبر شیرازی — بسمل
 علی النقی (ع) ۳۴۱
 علی اوسط ۳۴۰
 علی بن ابیطالب(ع) ۲۹ — ۳۱، ۳۳، ۴۵، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۹۵، ۹۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۹، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۸ — ۳۴۰، ۳۶۵، ۳۷۸
 علی بن عبدالعال العاملی ۲۳۸
 علی بن موسی الرضا(ع) ۴۸، ۷۵، ۹۶، ۱۱۶، ۱۶۵، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۹۹
 علی بیک چاکرلو (سلطان....) ۶۲
 علی پاشا ۸۰، ۸۱، ۹۹
 علی خان (شیخ...) ۱۴۶
 علی خراسانی ترشیزی — عظیم
 علی شاه ۲۵۸
 علی عجمی — خواجه علی
 علی قلی خان شاملو ۱۰۷، ۱۱۱
- علی مراد خان ۱۴۷، ۱۴۸
 علی مراد زند ۱۴۷
 علی مردان خان بختیاری ۱۴۵
 علی میرزا (سلطان...) ۱۰۷
 عماد الکتاب ۲۶۸
 عمر بن خطاب ۳۰، ۳۶، ۶۴، ۶۵، ۸۳، ۱۱۲، ۳۳۸، ۳۳۹
 عمر سعد ۱۸۳
 عنصری ۲۶۵
 عوض الخواص ۴۹
 عیسی فراهانی (میرزا بزرگ) ۲۷۴
 عیسی (ع) ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۸۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۶۷
- ### غ
- غازان خان ۳۲، ۵۳
 غالب، سید محمد حسین ۲۵۷
 غزاله — شهربانو
 غزالی ۳۹۳
 غصن اعظم — عبدابهاء
 غصن اکبر — میرزا محمد علی
 غنی زاده، میرزا محمود ۴۲۵
 غوریانی، خواجه کلان ۱۰۵
- ### ف
- فارابی ۳۹۳
 فاطمه (ع) ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۹۷، ۳۳۸ — ۳۴۰

فهرست نام اشخاص / ۵۱۳

فرهاد پاشا ۱۱۲	۳۹۵
فرهاد میرزا (معمدالدوله) ۱۶۳، ۲۷۴	فاطمه (فرزند امام حسین) ۱۸۳
فرهنگ ۲۸۱	فاطمه الصغری ۳۴۰
فرهنگ، میرزا ابوقاسم ۲۷۹	فاطمه الکبری ۳۴۰
فرهنگ، وصال ۲۶۶	فاندر ۴۶۸، ۴۷۵
فریدالدین احمد دانشمند ۷۳	فتحعلی شاه قاجار ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۵
فریدون ۲۷	۱۵۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹
فریدون بیک ۲۲، ۲۵، ۷۶، ۸۲، ۸۵	۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷
۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲	۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۵۷
فصیح ۲۲۴	فتحی ۲۴۶
فضولی بغدادی ۲۱۹	فتحی اصفهانی، محمد حسین ۴۳۵
فن هامر ۳، ۸۲	فتحی قصه گو
فوریه ۳۲۱	فتینه ۴۰۳ — ۴۰۵
فونان، آدولف ۳۸۳	فخرالرخ خان ۱۶۰
فیروزشاه زرین کلاه ۴۸، ۴۹	فرخ خان امین الملک ۳۹۴
فیروز میرزا ۱۵۴	فرخ یسار ۳۶، ۶۲، ۷۱، ۹۰
فیشر، انوین ۱۱	فرخی سیستانی ۲۴۵، ۳۶۴
فیض (سلطان...) ۶۹	فرخی ۲۶۵
فیض کاشانی، ملا محسن ۲۳۰، ۳۱۱	فردوسی ۲، ۵، ۱۱، ۲۷، ۲۱۱، ۲۱۳
۳۲۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۲	۲۶۵، ۲۷۲
۳۷۳، ۳۷۷ — ۳۷۹	فردیناند ۲۴، ۱۰۲
فیضی دکنی ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۲۳	فرزدق ۳۰۹
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۶	فروعون ۲۹۱
فیگوروسا ۲۳	فرمانفرما ۱۵۲
فیلات، کلنل دی. سی. ۴۱۰، ۴۱۱	فروزانفر، بدیع الزمان ۴۷۱
ق	فروغ الدوله ۲۸۶
قآنی شیرازی ۴۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۲	فروغی بسطامی ۴۰، ۱۱۸، ۱۷۷، ۲۰۹
	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱

- قزوینی، ملا محمد تقی — شهید ثالث
قزوینی، میرزا بزرگ ۴۸۳
قزوینی، میرزا جواد ۴۵۷، ۴۵۹
قزوینی، میرزا حسین خان — مشیرالدوله
قطب الدین احمد ۴۹، ۵۰
قطران ۲۶۵
قفطی ۳۹۱
قلاوی (سید...) ۴۸۴
قنبر روضه خوان (رستم السادات) ۲۹۴
- ک
- کارکیا، میرزا علی ۶۱
کازرونی، رکن الدین مسعود ۱۰۵
کازیمیرسکی ۳، ۳۶۴
کاشی، حاجی میرزا احمد ۴۷۴
کاظم الدوله جیلی (شیخ...) ۱۳
کاظم زاده (ایران شهر) ۴۲۲
کاکا (شاعر) ۱۱۸
کالوبوانس ۵۸
کامبوجیا ۴۰۸
کاولی (لرد...) ۱۶۰
کاووس شاه ۸۹
کرای ابرقو، رئیس محمد ۶۶، ۶۷
کربلایی عرفی پسند، حاجی سید جواد
۴۶۸، ۴۷۱
کردستانی، سعیدخان ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۷۰
کرزن، روبرت ۱۱۷، ۱۵۸
کروسینسکی یسوعی ۲۴، ۱۱۹، ۱۲۰
- ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۶۴
۲۸۵ — ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
۲۹۷
قابیل ۲۰۰
قارن ۱۹۶
قارون ۱۹۶، ۲۰۰
قاری یزدی ۲۲۲
قاسم (پسر پیامبر) ۳۳۹
قاسم انوار ۵۶
قاسم بیک بن جهانگیر بیک بن علی
بیک ۶۶
قاسمی (شاعر) ۹۱
قاشی قوری (سلطان...) ۷۹
قاضی جهان وزیر ۱۰۰
قاضی محمد ۶۶
قاضی نور اصفهانی ۱۱۸
قائم مقام فراهانی ۱۵۲، ۱۵۸، ۲۶۸
۲۷۴ — ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۴۳
قائنی، ملا افضل ۳۷۳
قباد ۴۰۷
قدسی مشهدی ۲۳۱، ۲۴۰
قدوس (ملا محمد علی بارفروش) ۴۵۴،
۴۶۶
قراچه داغی، میرزا جعفر ۴۰۵
قره العین ۱۶۰، ۱۹۴، ۳۶۷، ۴۸۴
قزوینی، محمد ۴ — ۶، ۱۲، ۴۰، ۳۲۳،
۴۱۹، ۴۲۵، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۵۲
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۵

گ

گاردان فرانسوی ۱۵۱
 گراهام، جورج ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۳
 گرگین خان گرجی ۱۳۱، ۱۳۲
 گروسی، امیرنظام ۳۰۰، ۳۰۱
 گریبایدوف ۱۵۱، ۲۷۵
 گرین ۵
 گلپایگانی، میرزا ابوالفضل ۴۲۹، ۴۳۰،
 ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳،
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲،
 ۴۵۵، ۴۶۲ — ۴۶۵، ۴۶۸،
 ۴۷۰ — ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰،
 ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۶
 گلپایگانی، مهدی ۴۵۰
 گلشن، میرزا محمدعلی ۲۸۶
 گوته ۳
 گوینو، کنت دو ۶، ۱۵۹، ۳۴۹، ۳۶۹،
 ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵،
 ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۴
 گویار، اس. ۴۰۶
 گیب، سرالیاس ۱۷۲، ۲۱۹، ۲۲۳،
 ۲۳۱، ۲۴۵
 گیون ۱۸۷
 گیوستینیانی، نیکولو ۸۲

ل

لامعی گرگانی ۲۶۵
 لان گلکس ۱۲۳
 لاهیجی، عبدالرزاق ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳،
 ۳۷۹
 لسانی ۲۱۷، ۲۱۸
 لطفعلی بیک — آذربیکدلی
 لطفعلی خان زند ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶،
 ۱۴۸، ۱۴۹
 لوتی، پی یر ۴

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶
 گری، آمده ۳۲۷، ۳۲۸
 کریزی ۸۴، ۱۰۲
 کریستن سن، آرتور ۳، ۴۲۱
 کریم خان زند ۱۲۹، ۱۴۵ — ۱۴۷،
 ۱۵۰، ۲۵۷، ۳۱۹
 کریم خان کرمانی، حاجی محمد ۳۶۷
 کفوی ۱۷۶
 کلاویخو ۶۸
 کلایو (لرد...) ۱۸۷
 کلثوم ۱۸۳
 کلیم کاشانی ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۱،
 ۲۴۰ — ۲۴۳، ۲۴۷
 کلینی، محمد بن یعقوب ۳۱۱، ۳۵۲،
 ۳۹۲
 کمال الدوله ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۶۴، ۴۶۵،
 ۴۸۰
 کمال الدین حسین اردبیلی ۳۱۲
 کمال الدین عربشاه ۵۰
 کمال بیگ ۴۰۷
 کمونه، سید محمود ۸۵
 کورش ۴۰۷، ۴۰۸
 کونان دوئل، سرآرتور ۴۱۰
 کونتارینی، امبروزیو ۲۳
 کیخسرو ۲۷
 کیوان چاووش ۷۹

لوسترینج، جی. ۴۰۵

لویی فیلیپ ۲۸۴

لی، ساموئل ۳۶۷

لیلا ۴۰۳

لیلی، جان ۳۵۹

لیندسی بتون، سرهنری ۱۵۲

م

مارتا (حلیمه بگی آغا) ۵۸

مارتین، هانری ۳۶۷، ۳۶۸

مارخام، سرکلمنتز ۱۷

مازندرانی، میرزا اسدالله ۴۵۰

ماسه، هانری ۴

مالک بن انس ۳۰۵

مأمون (خلیفه عباسی) ۳۸۲

مانکجی، میرزا حسین ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳ — ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳

مانی ۳

مبارک (شیخ...) ۲۲۶

متنبی ۳۰۹

مجتبایی، فتح الله ۵

مجتهد (صوفی گش)، آقا محمدعلی ۳۱۹

مجدالدین پسر میرزا موسی ۴۵۷، ۴۵۹

مجلسی، ملا محمد باقر ۴۱، ۱۲۷، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۶

۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۷

مجلسی ملا محمد تقی ۲۳۵، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۴

مجمرزواره ای (اصفهانی) ۲۰۹، ۲۷۱

محتشم کاشانی ۴۲، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۹

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۲۲

محسن (فرزند علی (ع)) ۳۴۰

محقق اردبیلی ۳۲۰

محقق اول ۳۵۳

محقق ثانی ۴۱، ۳۲۹، ۳۵۳، ۳۵۶

محلّاتی، حاجی عبدالمحمد ۱۵۴

محمد (پسر امام حسین (ع)) ۳۴۰

محمد ایلچی ۱۰۲

محمد (سید...) ۱۴۴

محمد (قاضی...) ۶۶

محمد بن الحنفیه ۳۰، ۳۳۸

محمد باقر (ع) ۳۴۱

محمد باقر میرزا ۱۰۷

محمد بن حسن بن علی طوسی ← شیخ

طوسی

محمد بن عبدالله (ص) ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۸۸، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۱۷، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۹۵، ۴۳۱، ۴۵۵

۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹

محمد بن صادق بن مدی ۳۱۰

محمد بیگ (حاجی...) ۲۵۸

محمد بیک آق قویونلو ۸۳

محمد تقی (ع) ۵۷، ۳۴۱

محمد تقی خان حکیم ۴۰۰

محمد حافظ ۴۹

محمد حسن (شیخ...) ۱۳

محمد حسن خان ← اعتماد السلطنه

محمد حسن خان قاجار ۱۴۵، ۱۴۷

محمد محسن میرزا ۶۶

محمد حسین خان (ادیب) ۲۷۲

محمد حسین تبریزی ۱۱۷

محمد خدا بنده ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰

محمد رضا اصفهانی ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷

۴۴۰، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۶

محمد رضای بابی ۴۸۳، ۴۸۴

محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی ۳۶۶

محمد سوم (سلطان...) ۱۱۴

- محمد شاه قاجار ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۳۰، ۴۴۰
 محمد شاه هندی ۱۴۲
 محمد صادق (سید...) ۲۵۷
 محمد صادق کاتب ۴۴۵
 محمد صالح ۱۰۵
 محمد علی (مؤلف نجوم السماء) ۳۹۳
 محمد علی افندی (غصن اکبر) ۴۵۶،
 ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۷، ۴۸۸،
 ۴۹۲، ۴۹۴
 محمد علی لاهیجی ← حزین لاهیجی
 محمد علی بارفروش ← قدوس
 محمد علی میرزا (شاهزاده) ۳۲۰
 محمد علی بیک ۲۵۷
 محمد علی زند ۱۴۷
 محمد علی شاه قاجار ۱۶۵
 محمد علی میرزا ۳۵۷
 محمد کاشی (قاضی...) ۷۰
 محمد کمانچه‌ای (میرزا...) ۱۱۸
 محمد مؤمن (استاد...) ۱۱۸
 محمود افغان ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲ — ۱۳۴،
 ۱۳۶ — ۱۳۸
 محمود آقا چاووش باشی ۷۸
 محمود سوم گجراتی ۱۷۷
 محمود غزنوی (سلطان...) ۲۳۴
 محمود میرزا (سلطان...) ۱۰۷
 محیط طباطبایی، محمد ۴۲۸، ۴۵۲،
 ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۹۴
 محیی الدین بردعی (قاضی...) ۵۶
 مختاری غزنوی ۲۶۵
 مخزومی، ابولید ۴۶۲
 مراد ۶۶
 مراد آق قویونلو (سلطان...) ۶۶، ۶۸،
 ۷۹، ۸۵
 مراد (سلطان...) ۶۶، ۹۰
 مراد بیک بایندری ۶۶
 مراد سوم (سلطان...) ۱۰۱
 مراد چهارم (سلطان...) ۱۱۴
 مراغه‌ای، حاجی علی خان ۳۹۷
 مرجانه ۱۸۳
 مرشد قلی خان استاجلو ۱۰۹، ۱۱۱
 مروان ۳۷، ۲۹۷
 مریم (ع) ۳۴۵
 مزدک ۴۰۷، ۴۲۲
 المستنصر بالله ۱۰۶
 مسعود زاده ۴۵۳
 مسعود سعد سلمان ۲۶۵
 مسلم بن عقیل ۱۹۰، ۱۹۱
 مسیح ۳۳۷
 مسیح ← عیسی مسیح
 مشاعر ۳۷۵
 مشتاق اصفهانی ۲۵۷، ۲۵۸
 مشتاق علیشاه ۳۶۶
 مشکین قلم اصفهانی ۴۵۸، ۴۶۰
 مشیرالدوله ۴۴۰ — ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۶۵
 مشیری، علی ۴۵۷
 مصطفی (پسر شاه تهماسب) ۱۰۶
 مطیع ۲۴۶
 مظفرالدین شاه ۱۶۵
 مظفر سلطان ۱۰۵
 مظفر علی زین العابدین ۱۱۷
 مظهری کشمیری ۱۱۸
 معاویه ۳۳۹، ۳۴۰
 المعتر (خلیفه عباسی) ۳۴۱
 المعتمد (خلیفه عباسی) ۳۴۱
 معتمد الدوله ۴۸۱، ۴۸۲
 معزالدوله ۴۴
 معزی (امیر...) ۱۷۶، ۲۶۵
 معصوم کمانچه‌ای ۱۱۸
 معنایی، میر حیدر ۱۱۸

- معمایی، میرحسین ۹۱
 مفید (شیخ...) ۳۵۲، ۳۹۲
 مقدادی، بهرام ۸
 مقدس اردبیلی، احمد بن محمد ۳۵۳
 مکاوی ۱۸۷
 مکدونالد، دنکان بلاک ۳۸۷، ۵۲
 مک نیل، سر جی. ۱۵۳
 ملا صدراى شیرازی ۲۳۸، ۳۲۶، ۳۵۴
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۲ — ۳۸۱
 ملا محمد مؤمن (داعی) ۲۵۷
 ملک اشرف ۵۶
 ملک التجار ۴۱۷
 ملک قمی ۱۱۸، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۶
 ملکم، تاپیه ۱۹۳
 ملکم سرجان ۱۷۰، ۲۰، ۲۱، ۸۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۲۳، ۳۷۳
 ملکم خان (میرزا...) ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۹
 ۴۶۳ — ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۳
 ملیحه (قاتل امام زمان) ۳۴۶
 ممقانی، ملا محمد ۳۶۸
 المنصور (خلیفه عباسی) ۳۴۱، ۳۸۲
 منوچهری، دامغانی ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵
 موریه، جیمز ۴، ۱۹۳، ۴۱۰
 موسی (ع) ۲۰۰، ۳۳۶
 موسی ۲۵۹
 موسی (میرزا...) ۴۸۳
 موسی کاظم (ع) ۳۲، ۴۵، ۴۸، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۴۱
 مول، ژول ۳
 مولانا قاسم ۱۷۷، ۱۷۸
 مولانا مسعود ۶۶
 مولانای اصفهانی ← خواجه اصفهانی
 مولوی ۵۰، ۵۱، ۲۰۲، ۲۶۵، ۳۰۹
- ۳۹۳، ۳۵۷
 مولیر ۴۰۲
 مونس ۴۰۳ — ۴۰۵
 مؤمن حسینی (حکیم مؤمن)، محمد ۳۸۳
 مهد علیا ۱۵۷، ۲۸۹
 مهدی (ع) ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۶۵، ۴۷۳
 مهدی قلی میرزا ۴۵۴
 مهذب، ملا علی ۳۷۳
 مهرداد ۴۰۸
 میبدی، قاضی میرحسین ۶۷
 متیوخ ۴۱۹
 میر ابوتراب ایلچی ۱۰۲
 میرخواند ۱۸، ۹۱، ۲۳۱، ۲۶۹، ۳۶۱
 میرداماد ۱۱۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۳۲۳
 ۳۵۳ — ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۵
 میرزا ابوالفضل ← گلپایگانی
 میرزا رضای کرمانی ۱۶۲
 میرزای قمی ۱۳
 میرسلطان محسن ۶۹
 میر صدرالدین محمد ۱۱۷
 میرطوطی ایلچی ۱۰۲
 میرعبدالله ۱۳۲
 میرفندرسکی ۲۳۰، ۲۳۹، ۳۵۵، ۳۸۰
 میر معز کاشی ۱۱۷
 میر معصوم ۲۴۱، ۲۴۷، ۳۶۶
 میرویس افغان ۱۳۱، ۱۳۲
 میلر ۴۹۰
 میلورتن، چارلز ۴۰۹
 مینوی، مجتبی ۴
- ن
 ناپلئون ۱۳۵، ۱۹۶، ۲۸۴
 نادر شاه ۲۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰

- نجاشی، احمد بن علی ۳۵۲
 نجم الدین جعفر بن یحیی — محقق اول
 نجم الدین کبری ۵۰
 نجم الدین مسعود رشتی (امیر...) ۷۰
 نجم ثانی ۹۱، ۲۱۵
 نراقی، ملا احمد ۳۵۷
 نرجس خاتون ۳۴۱
 نرون ۳۷، ۷۲
 نسیم شمال — اشرف الدین گیلانی
 نشاط اصفهانی ۲۰۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
 نصیرالدین افندی (خواجه...) ۳۶۳
 نصرالله ۱۳۴، ۱۳۸
 نصرة الدین احمد ۳۸۸
 نصیر(میرزا...) ۲۵۸
 نصیرالدین طوسی ۳۵۲
 نظام الملک ۳۶۰
 نظام الملک دکنی ۱۷۷
 نظیری نیشابوری ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۳۰،
 ۲۳۳، ۲۴۷
 نظامی گنجوی ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۶۵
 نعمانی — شبلی نعمانی
 نعیم بیگ ۴۰۴، ۴۰۵
 نعیم سده ای (میرزا...) ۱۹۵، ۲۰۰،
 ۲۰۱، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶
 نقطه کافی — آقاجانی کاشانی
 نکيسا ۲۰۳
 نواب زاده اردکانی ۴۶۷، ۴۶۹،
 ۴۷۲ — ۴۷۷
- ۱۳۵، ۱۳۹ — ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷،
 ۱۶۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۶۶
 ناصح ۴۰۳، ۴۰۵
 ناصرالدین شاه ۹۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۶۴، ۲۷۹،
 ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۸۵، ۳۹۴،
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۴۰ — ۴۴۳،
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲،
 ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳،
 ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۸
 ناصر خسرو ۱۸۲، ۲۳۹، ۲۶۵، ۳۰۹،
 ۳۶۰، ۴۱۷، ۴۲۴
 ناصر علی کشمیری ۲۴۷
 ناظم الاسلام کرمانی ۳۶۱، ۳۹۰
 نامی ۲۱۴
 نبیل (شاعر بابی) ۱۸۸
 نبیل زرندی، ملا محمد ۴۳۹، ۴۴۸،
 ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳ — ۴۵۶، ۴۵۹،
 ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۸،
 ۴۸۵، ۴۸۶
 نبیل عالین — نبیل قاینی
 نبیل قاینی، شسیخ محمد ۴۲۹، ۴۳۰،
 ۴۴۳ — ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۱،
 ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۰،
 ۴۸۱، ۴۸۴ — ۴۸۶
 نثری، موسی ۴۰۸
 النجار ۳۳۲
 نجاشی، شیخ احمد ۳۰۸

- نَوّابی، ماهیار ۳
نَوّایی ۲۴۶
نَوّایی، عبدالحسین ۸
نَوّایی، امیرعلیشیر ۹۱، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۱۶
نوبرگر، ماکس ۳۸۲
نوح ۲۰۰، ۳۳۶
نورالدین عبداوهاب ۸۷
نورالدین علی بن عبدالعالی ← محقق
ثانی
نورالله شوشتری (قاضی...) ۳۰۹، ۳۹۲
نوربخش، قوام الدین ۲۱۴
نورعلیشاه ۳۶۶
نوری، میرزا بزرگ ۲۷۶، ۴۴۱، ۴۵۲
۴۵۷، ۴۶۶ — ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۸
۴۸۶
نوری، ملا علی ۳۲۶، ۳۸۱
نوری، حاجی میرزا حسین ۱۳
نوری، میرزا حسینعلی ← بهاءالله
نوعی ۱۷۶
نولز، ریچارد ۸۰ — ۸۲
نولدکه ۳
نیازی (شاعر) ۸۹
نی درمیر ۴۱۹
نیکلسون ۴
نیکو ۴۵۳
نیکولا ۴۸۴، ۴۸۵
- و
واتسن، ر. ج. ۱۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸،
۴۰۹
وارموند، ای. ۴۰۶
واعظ کاشفی، ملا حسین ۹۱، ۱۸۴،
۲۱۱، ۲۱۹
واله داغستانی ۱۱۸، ۲۱۳، ۲۴۸
وایدمن، ای. ۳۷۲، ۳۸۴
وپکه، ام. ۳۷۱، ۳۸۴
وحشی بافقی ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۷۷،
۲۷۸
وحید قزوینی، محمد طاهر ۲۴۰، ۲۴۳
وحیدی قمی ۲۲۰
ودود، انور ۴۵۳، ۴۹۴
ورلن ۲۹۷
ورن، ژول ۴۰۲
وصاف الحضرة شیرازی ۳۶۰
وصال شیرازی ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۲۱،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷
وفیق پاشا، احمد ۴۰۵
وقار ۱۸۲
وقار شیرازی ۲۰۹، ۲۶۶، ۲۷۹
وکلیس ۳۹۵
ولی دشت بیاضی ۱۱۷
ویکتوریا (ملکه...) ۱۶۹، ۲۸۱

ه

هاتف اصفهانی ۲۰۲، ۲۵۱، ۲۵۸

فهرست نام اشخاص / ۵۲۱

هلمستین، فردریک ۱۲۲	۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۲
هلمس، شرلوک ۴۰۹	هاتفی ۳۹، ۹۱
هلمیارد ۳۸۴	هاتفی خرجردی ۲۱۱، ۲۱۳
همایون (پسر بابر) ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۷۴	هادی مجتهد (شیخ...) ۴۱۴
همت وصال ۲۶۶	هارون ۲۰۰
همت (پسر وقار شیرازی) ۲۷۹	هارون الرشید ۳۸۲
همدانی، آقا محمد تقی ۳۶۹، ۴۴۵، ۴۴۹	هاگارد ۴۰۵
همدانی، میرزا حسین ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۷۶، ۴۵۵	هانوی، جوناس ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲
همرتن، پی. جی. ۲۱۰	هدایت، رضا قلی ۱۸، ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۱۱۰، ۱۴۱ — ۱۴۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹ — ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۶۱، ۳۸۹
هند جگر خوار ۱۸۳	هدایت حسین، محمد ۳۱۰
هندو شاه نخجوانی ۳۸۸	هراکلیوس ۱۴۶
هنر، میرزا اسماعیل ۲۹۳	هربرت، سرتوماس ۲۳
هوارث، کلمان ۴۸، ۵۲	هرودت ۴۰۸
هوخته ۴۰۸	هرش برگ، جولیس ۳۷۲، ۳۸۴
هود ۳۳۶	هرمس ۱۹۷
ی	هروی، حسینعلی ۲
یاجوج ۱۹۷	هشام بن عبدالملک ۳۴۱
یحیی پاشا ۸۰	هلاکوخان ۵۰، ۱۵۴، ۳۵۳
یزدانی (وصال) ۲۶۶، ۲۷۹	هلاکی ۱۱۸
یزدگرد سوم ۳۱، ۳۴۰	هلالی جغتایی ۳۹، ۹۱، ۱۰۳، ۲۱۱، ۲۱۶
یزدی، ملاحسن ۳۱۹، ۳۲۰	
یزدی، ملا حسین ۱۵۴	
یزدی، ملا عبدالله ۳۷۳	
یزید ۱۸۳، ۱۸۹	
یساول، درویش محمد ۷۵	

۵۲۲ / تاریخ ادبیات ایران

یوسف (ع) ۲۰۰، ۲۲۱	یعقوب (ع) ۲۰۰
یوسف بن احمد البحرانی ۳۹۳	یعقوب (سلطان...) ۶۰، ۷۲، ۷۷، ۲۱۴
یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی ۳۱۰	یعقوب خان ذوالقدر ۱۱۲
یوسف ترکش دوز ۲۱	یعقوبی (مورخ) ۳۱، ۴۸
یونس پاشا ۸۱	یغمای جندقی ۴۰، ۱۷۷، ۲۸۵
یهودا ۲۰۰	۲۹۲ — ۲۹۵، ۲۹۷



فهرست نام کتابها، مجلات و روزنامه‌ها

آتشکده آذر ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸،	ادب (روزنامه...) ۳۰۱
۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۸،	ادب تبریز (روزنامه...) ۳۰۰
۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۸	ادب تهران (روزنامه...) ۳۰۰
آثار البلاد ۳۹۲	ادب مشهد (روزنامه...) ۳۰۰
آفتاب (روزنامه...) ۳۰۱	ادیان و فلسفه‌های آسیای میانه ۱۵۹
آینده (مجله...) ۴	ارشاد (روزنامه...) ۳۰۰، ۳۰۱
آینه حق نما ۳۶۷	ارمغان (مجله...) ۴۲۴
ابواب الجنان ۳۵۴، ۳۷۹	استبصار ۳۱۱، ۳۵۲
اتحاد (روزنامه...) ۴۰۶	اسرار اصوات و اعداد ۳۸۷
اتمام الوفاء ۴۴۶، ۴۸۸، ۴۶۱، ۶۴	اسرار الحکم ۳۸۱
احسن التواریخ ۱۸، ۲۷، ۳۴، ۵۵، ۴۶،	اسرار الشهاده ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲
۶۵، ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۸۷ — ۸۹، ۹۱،	اسرار قاسمی ۳۸۶
۹۴، ۹۶ — ۹۸، ۱۰۱ — ۱۰۶، ۱۰۸،	اسفار ۳۷۵
۱۷۷، ۳۶۱، ۳۸۹	اسفار اربعه ۳۷۵
احقاق الحق ۳۶۹، ۴۴۵، ۴۴۹	اسکندرنامه ۲۱۲
اختر (روزنامه...) ۱۶۴، ۴۱۲	اسکندریه (ایوبیه) ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۴۵،
اخلاق جلالی ۳۷۰، ۳۷۳	۴۴۶، ۴۷۲، ۴۸۰
اخلاق محسنی ۳۷۰	اسماء الرجال ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۵۲
اخلاق ناصری ۳۵۳، ۳۷۰	اصول کافی ۳۱۱

۵۲۴ / تاریخ ادبیات ایران

- اطلاع (روزنامه...) ۱۶۴
 اطواق الذهب ۲۷۸
 اقدس ۳۶۹، ۴۴۸، ۴۸۶ — ۴۸۸، ۴۹۰،
 ۴۹۲، ۴۹۴
 اکبرنامه ۲۲۵
 الف ليلة ۴۰۷
 الفیه ابن مالک ۳۱۴، ۳۱۵
 الواح ۳۶۸
 الواح سلاطین ۳۶۸
 امل الآمل ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۹۳
 امواج نور (مطالع الانوار) ۴۵۰، ۴۵۱،
 ۴۵۳ — ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۲،
 ۴۷۸، ۴۸۶
 انجمن خاقان ۲۶۳
 انجیل ۱۴۳، ۱۹۸، ۳۳۶، ۳۶۷
 انقلاب ایران ۱۲۴، ۲۶۷، ۳۲۲
 انگشت شست مهندس ۴۱۰
 انگلیون ← انجیل
 انوار النعمانیة ۳۱۷
 انوار سهیلی ۹۱، ۳۶۰
 اوستا ۳، ۴۰۸
 ایران سلطانی (روزنامه) ۳۰۰، ۳۰۱
 ایران‌شهر (روزنامه...) ۴۲۲، ۴۲۴
 ایضاح الاشتباه ۳۰۸
 ایقان ۳۶۸، ۴۵۲
 بابرنامه ۹۴
 بحار الانوار ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۵۶، ۳۶۴
 براون و بهایی گری ۴۳۴، ۴۷۱
 براهین العجم ۲۸۵
 بزم وصال ۲۷۷
 بستان السیاحه ۳۹۴
 بسوی اصفهان ۴
 بهار (روزنامه...) ۴۲۴
 بیان ۱۵۶، ۱۹۵، ۳۶۸، ۴۳۱، ۴۳۵،
 ۴۳۷، ۴۸۴، ۴۸۶
 بیست مقاله ۴
 پرس (روزنامه...) ۴۲۴
 پرزیه ۲۴
 پرورش (روزنامه...) ۴۱۲
 پریشان ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱
 پنج سال در یک شهر ایرانی (نزد) ۱۹۳
 پیام پدر ۴۸۵
 تاریخ ابن کثیر ۴۳
 تاریخ ادبیات ایران در عصر حاضر ۱۱
 تاریخ ادبیات ایران زیر سلطه تاتار ۱۱،
 ۲۱۱
 تاریخ ادبیات عرب ۲
 تاریخ ادبیات ایران ۲، ۴ — ۷، ۱۱،
 ۲۶۶
 تاریخ ادبی ایران از آغاز تا زمان فردوسی
 ۱۱
 تاریخ الحكماء ۳۹۱
 تاریخ انقلاب ایران ۱۶۵
 تاریخ انقلاب ایران از آغاز صفویه ۱۲۴
 تاریخ انقلاب ایران از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹-۱۶۲
 تاریخ ایران از آغاز سده نوزدهم ۱۵

- تاریخ ایران (سایکس) ۱۶۱
تاریخ بابیه ۴۳۰، ۴۳۶
تاریخ بابیه جدید ← تاریخ جدید بابیه
تاریخ بابیه قدیم ← تاریخ قدیم بابیه
تاریخ بیداری ایرانیان ۳۶۱، ۳۹۰
تاریخ ترکان عثمانی ۸۴
تاریخ جدید بابیه ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۵
— ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۴ — ۴۷۰،
۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰،
۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵
تاریخ زندیه ۳۸۹
تاریخ شاه اسماعیل (جهانگشای
خاقان) ۲۸، ۶۱
تاریخ شعر عثمانی ۲۱۹، ۲۴۵
تاریخ طب اسلامی ← طب اسلامی
تاریخ طبری ۳۶۰
تاریخ فلسفه در اسلام ۳۷۱
تاریخ قدیم بابیه ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۳،
۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱ — ۴۵۵،
۴۶۶ — ۴۷۲، ۴۷۶ — ۴۷۸، ۴۸۰،
۴۸۳ — ۴۸۶
تاریخ مختصر مردم انگلیس ۵
تاریخ نبیل ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۰،
۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۷۸
تاریخ وصاف ۳۸۸
تازه بهار (روزنامه...) ۲۹۹
تایمز (روزنامه...) ۴۰۹
تجارب السلف ۳۸۸
تجريد الاعتقاد ۳۵۳
تحفة الزائرین ۳۵۶، ۳۶۴
تحفة المؤمنین (تحفة حکیم مؤمن) ۳۸۳
تحفة سامی ۳۹، ۲۱۳، ۲۲۰، ۳۹۱
تذکره آل داوود ۳۸۹
تذکر الاحوال ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵
تذکره الشعرای دولتشاه ۳۹۱
تذکره المعاصرین ۲۵۶
تذکره الوفاء ۴۵۵، ۴۶۱
تذکره دلگشا ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳،
۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۲
تذکره محمد شاهی ۲۶۴
تشریح الافلاک ۳۷۴
تکامل الهیات در ایران ۳۸۱
تلخیص تاریخ نبیل ۴۶۲
تمثیلات ۴۶۴
تورات ۱۴۳، ۱۹۸، ۳۳۶
توسعة حکمت الهی در ایران ۳۷۶
تهذیب الاحکام ۳۱۱، ۳۵۲
تهذیب شیخ بهایی ۳۱۶
تیاتر (روزنامه...) ۴۰۶
تیمورنامه ۲۱۲
ثریا (روزنامه...) ۴۱۲
جامع عباسی ۳۵۴، ۳۷۴
جلاء العیون ۳۵۶، ۳۶۴
جواهر الکلام ۱۳
جهانگشای جوینی ۳۸۸

- جهانگشای اخاقان ← تاریخ شاه اسماعیل
چهار مقاله نظامی عروضی ۱۹۴، ۳۶۰، ۴۷۰، ۴۷۱
چرند و پرند ۴۱۲، ۴۱۴
حاجی بابای اصفهانی ۴، ۱۹۳، ۴۱۰
الحاوی ۳۸۳
حبل المتین (روزنامه...) ۴۱۲
حبیب السیر ۳۸۹
حديقة الحقيقة ۲۳۸
حديقة السعداء ۲۱۹
حسین گُرد (داستان...) ۴۰۷
حق المبین ۴۳۰
حق الیقین ۳۳۰، ۳۶۴، ۳۶۵
حقوق اسلامی و منتخب قوانین ۳۲۷، ۳۲۸
حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا (نمایشنامه) ۴۰۶
حکمة الاشراق ۳۷۶
حکمة العرشیه ۳۷۵
حلیة المتقین ۳۵۶، ۳۶۴
حماسه ابوتمام ۲۴۸
حیات القلوب ۳۵۶، ۳۶۴
الحيوان ۳۸۴
خاورشناسی در روسیه و اروپا
خداوندنامه ۲۷۲
خر (نمایشنامه) ۴۰۲
خرابات ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۴۸
خرس قلدر باسان (نمایشنامه) ۴۰۶
خسرو و شیرین ۲۲۹
خط و خطاطان ۳۹۳، ۴۰۰
خلاصة الافتضاح ۲۹۴
خلاصة الحساب ۳۷۴
خلد برین ۱۰۸، ۲۲۱
خلد برین (تاریخ...) ۳۸۹
خیرات حسان ۳۹۹
خیراتیہ ۳۶۶
داستان یک سیاح ← مقاله یک سیاح
دام گستران یا انتقامخواهان مزدک (رمان) ۴۰۹
دانش (روزنامه...) ۴۲۴
دبستان المذاهب ۲۴۰، ۳۸۰
دُرّه نادره ۳۸۹
دستور الوزراء ۳۹۱
دلایل سبعة ۳۶۸
دوازده شعر فولکوریک ایرانی ۲۰۳
دولت ایران (روزنامه...) ۱۶۴
دون بریکرز ← امواج نور
دیوان حافظ ۳، ۵
دیوان منوچهری ۳
ذره و خورشید ۲۳۴
ذیل قوامیس عرب ۲
راحة الصدور ۲۰۳
راهنمای کتاب (مجله...) ۲، ۴۷۳
راه نو ۱۹۹
رباعیات خیام ۳، ۳۷۱

- ربیع الاسابیع ۳۶۴
رجال نجاشی — اسماء الرجال
رسالة جلال الدوله و کمال الدوله ۴۸۰،
۴۸۱
رساله های بحث انگیز درباره مسیحیت و
اسلام ۳۶۷
رسائل (کتاب...) ۱۳
رشحات سحاب ۲۷۰
روزگارنو (مجله...) ۴
روضات الجنات ۲۳۲، ۲۳۸، ۳۰۹،
۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۵ — ۳۵۷، ۳۶۳،
۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵،
۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۳
روضة الشهداء ۴۲، ۱۸۴، ۲۱۹
روضة الصفا ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳۱، ۲۳۲،
۲۶۹، ۲۷۷، ۳۶۱، ۳۸۹، ۴۳۶
روضة الصفاى ناصرى — متمم روضة
الصفا
رياض الشعراء ۲۱۳
رياض العارفين ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۹، ۳۷۷،
۳۸۰، ۳۸۱
زادالمسافرين ۴۲۴
زادالمعاد ۳۶۴
زبده ۳۷۴
زبور داوود ۳۳۶
زندگانی باب ۴۸۴
زندگی و برخوردهای مذهبی در اسلام
- ۳۸۷
زیج ایلخانی ۳۵۳
زینة المدایح ۲۶۳
ساقی نامه ۲۱۵
ساقی نامه ظهوری ۲۳۵
سرداریه ۲۹۲، ۲۹۳
سرگذشت اشرف خان (نمایشنامه) ۴۰۶
سرگذشت ایام توقف چند روزه ۴۰۶
سرمایه ایمان ۳۵۵، ۳۷۹
سفارتنامه هدایت ۲۶۹
سفرنامه تاورنیه ۱۲۰
سفرنامه ناصر خسرو ۳۶۰
سفرهای ایتالیایی ها به ایران ۵۸، ۵۹
سفرهایی به ایران ۱۲۳
سفینه المحمود ۲۶۴
سلسله النسب صفویه ۱۸، ۳۴، ۴۸، ۵۰،
۵۲، ۵۴ — ۵۷
سلطنتی آسیایی (محلّه...) ۳۸۹
سلیمان و بلقیس ۲۲۵
سؤال و جواب ۳۲۸
سه سال در دربار ایران ۳۲۱
سه نمایشنامه کمدی ۴۰۵
سهواللسان ۲۱۸
سیاحتنامه ابراهیم بیگ ۴۰۷، ۴۱۰،
۴۱۱
سیاست نامه ۳۶۰
سیره ابن اسحق ۴۵۵
سیره ابن هشام ۴۵۵

۵۲۸ / تاریخ ادبیات ایران

- سیزده بتد ۲۳۷
شافیه ۳۱۴
شاهراه برگزیده ۴۵۹، ۴۷۲
شاهنامه ۳، ۲۷، ۲۱۳، ۲۷۲، ۲۹۴، ۴۲۲
شاهنامه شاه اسماعیل ۹۱، ۲۱۳
شاهنشاه نامه ۲۷۲
شاه و درویش ۲۱۶
شاه و گدا ۲۱۶
شرايع الاسلام ۳۲۸، ۳۵۳
شرح اصول کافی ۳۷۶
شرح الزیارة الکبيرة ۳۵۷
شرح الصدر ۳۷۷
شرح الفوائد ۳۵۷
شرح بر شافیه ۳۱۴
شرح کافیه ۳۱۶
شرح مثنوی حاج ملا هادی ۳۸۱
شرلوک هلمس (رمان) ۴۰۹
شعر العجم ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵
۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۱
شفا ۳۷۶
شمس المعارف ۳۸۶
شواهد الربوبیه ۳۷۵، ۳۸۱
شیخ علی میرزا حاکم ملایر (نمایشنامه)
۴۰۷
شیر و شکر ۲۳۵، ۳۷۴
شیرین و خسرو ۲۱۲
صحف ابراهیم ۱۹۸، ۳۳۶
صراط المستقیم ۳۵۴
صرف و نحو زنجانی ۳۱۳
صفات العاشقین ۲۱۷
صفوة الصفا ۱۸، ۳۳، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴
۳۸۹
صکوک الدلیل ۲۹۴
صور اسرافیل (روزنامه...) ۲۹۹، ۴۱۲
۴۱۴
صور اسرافیل (هفته نامه...) ۲۶۷
طاقدیس ۳۵۷
طب اسلامی ۶، ۳۸۲، ۳۸۳
طیب اجباری ۴۰۲
طریقه حکومت زمان خان بروجردی ۴۰۶
طوفان البكاء ۱۸۴
ظهور الحق ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۲
عالم آرای عباسی ۱۸، ۱۹ — ۲۱، ۵۸
۹۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۷۹، ۲۲۱
۲۳۷، ۲۳۸، ۳۷۴، ۳۸۹
عالم نسوان (مجله...) ۴۲۴
عبرت نامه ۲۷۲
عراق عجم (روزنامه...) ۳۰۰، ۳۰۱
عرفا و درویشان اهل سماع ۵۲
عشق و سلطنت (نمایشنامه) ۴۰۷، ۴۰۸
عقاید الشیعه ۳۳۰
عین الحیاة ۳۵۶، ۳۶۴
عیون الانباء ۳۹۱
الفخری ۱۳۴، ۳۸۸
فرائد ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۷۵
فردوسی (روزنامه...) ۴۲۴

فهرست نام کتابها، مجلات و... / ۵۲۹

- فرس نامه ۲۵۳
قوانین الاصول ۱۳
فروغ تربیت (روزنامه...) ۴۲۴
کافی ۳۱۱
فرهاد و شیرین وحشی بافقی ۲۲۱
کافیۃ ابن حاجب ۳۱۳، ۳۱۴
فرهاد و شیرین وصال ۲۷۷، ۲۷۹
کاوه (روزنامه...) ۳۰۲، ۴۱۸ — ۴۲۴
کاوه (مجله...) ۳۰۰
کتاب احمد ۲۹۴
کتاب السفرة فی ذم الریا ۱۸۵
کتابشناسی ایران ۳
کتاب عهد ۴۹۴
کتابهای ثلاثه ۳۱۱
کتب اربعه ۳۱۱، ۳۵۲
کسراصنام الجاهلیه ۳۷۶
کشف الحجب والأستار ۳۱۰، ۳۱۱
کشف الحیل ۴۵۰
کشف الخطاء ۱۳، ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۸
کشف المحجوب ۳
کشکول ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۵۴، ۳۷۴
کواکب الدریه ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴
۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۵
گاد پسزبای (خدا می گذرد) ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۲
گرایشهای فکری و زندگی در اسلام ۵۲
گزارش تاریخ بازرگانی انگلستان در دریای خزر ۱۲۴
گزارش مردم گریز ۴۰۳
گل زرد (روزنامه...) ۴۲۴
گلستان سعدی ۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۴۲۴
- فرهنگ البسة مسلمانان ۲
فرهنگ تطبیقی فارسی و انگلیسی و عربی ۲
فرهنگ خاورشناسان ۴
فصل الخطاب ۴۷۰
فلسفه و مذاهب ۴۳۵
الفوائد المدینه ۳۲۵
فوائد صفویه ۳۸۹
الفهرست شیخ طوسی ۳۱۱، ۳۵۲
فهرست کتب فارسی (ادواردز) ۲۹۱
فهرست متمم نسخ فارسی ۲۶۴
قابوس نامه ۳۶۰
قانون ۴۱۲
قرآن کریم ۱، ۲۹، ۱۴۳، ۱۹۸، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۶۳
۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۵۶ — ۴۵۸، ۴۷۵، ۴۹۰
قرن بدیع ۴۶۲، ۴۷۲
قصابیه ۲۹۴
قصص العلماء ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۷۲
۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷ — ۳۷۰، ۳۹۳
قواعد الاسلام ۶۵

۵۳۰ / تاریخ ادبیات ایران

- گلشن راز ۵۰
گلشن صبا ۲۷۲
گلشن محمود ۲۶۳، ۲۶۴
گنج دانش ۴۰۰
گنجینه معارف (روزنامه...) ۴۲۴
گنجینه نشاط ۲۷۴
گوهر (مجله...) ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۱،
۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸ — ۴۶۰، ۴۶۲
۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۶
گوهر مراد ۳۵۵، ۳۷۹
لؤلؤة البحرين ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۵۵،
۳۹۳
لوح سلطان ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۸۸
لوح عمه ۴۶۵، ۴۷۳
لیلی و مجنون ۲۱۲
المآثر والآثار ۳۹۹
متم روضة الصفا ۱۸، ۱۱۰، ۳۶۱
مثنوی مولوی ۳۵۷، ۳۸۱، ۴۰۰
مجالس المؤمنین ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۲۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۹۲
مجلس (روزنامه...) ۳۰۰، ۳۰۱
مجمع البیان ۳۵۵
مجمع الفصحاء ۳۹، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۳،
۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲،
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۶،
۲۹۲، ۲۹۸، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۷۴، ۳۸۰
مجممل التواریخ ۳۸۹
- مجممل بدیع ۴۵۰
محمود و ایاز ۲۳۴
مخزن الاسرار ۲۲۹
مخلات ۳۵۴، ۳۷۴
مدّة العمر ۲۵۳
مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ۶
مرآت البلدان ۳۹۷، ۳۹۸
مرد خسیس (نمایشنامه) ۴۰۶
مرکز ادوار ۲۲۵
مساوات (روزنامه...) ۴۱۲
مستدرک الوسائل ۱۳
المستشرقون ۴
مسیوژوردان (نمایشنامه) ۴۰۶
مشکوة الانوار ۳۵۶، ۳۶۴
مطاعن الصوفیه ۳۶۶
مطالع الانوار — امواج نور
مطبوعات و شعر ایران امروز ۲۰۴، ۲۰۵،
۲۶۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰،
۳۸۶، ۴۰۲، ۴۱۲
مطلع الشمس ۳۹۸، ۳۹۹
معالم العلماء ۳۰۸
معجم البلدان ۳۹۷
مفاتیح الشرایع ۳۷۷
مفتاح الفلاح ۳۷۴
مفتاح الیبیب ۳۱۶
مقاله یک سیاح ۲۸۷، ۳۳۰، ۳۶۸
— ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۹ —
۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۷۸

فهرست نام کتابها، مجلات و... / ۵۳۱

- مقامات حریری ۳۵۹
 مقیاس المصابیح ۳۶۴
 ملاحظات تاریخی درباره ایران ۱۲۳
 ملانژ آسیاتیک ۴۳
 الملل والنحل ۲۹
 ممات و حیات (روزنامه...) ۴۲۴
 مناظره شب و روز ۴۲۲
 مناقب العارفين ۵۲، ۴۸
 منتخب التواریخ ۲۲۹، ۲۳۰
 منتظم ناصری ۳۹۸
 منشآت رشیدی ۴۶
 منشآت سلاطین ۲۲، ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۲
 منظومه در منطق و حکمت ۳۸۱
 من لایحضره الفقیه ۳۱۱، ۳۵۲
 منهج الطالبین ۳۶۹
 منیة الفضلاء ← الفخری
 مواد اصلی برای تاریخ بابیه ۱۹۵، ۴۵۷
 موش و گربه ۴۲۴
 میخانه زلالی خوانساری ۲۳۴
 میزان الحق ۴۷۵
 میزانتروپ (نمایشنامه) ۴۰۲، ۴۰۳
 نسخ التواریخ ۱۵۴، ۲۸۵، ۳۶۱، ۳۸۹، ۴۳۶
 ناظر و منظور ۲۲۱
 نامه بسیط ۲۹۳
 نامه دانشوران ۳۹۱
 نان و حلوا ۲۳۵، ۳۵۴، ۳۷۴
 نجوم السماء ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۹۳
 نسب نامه سلسله صفویه ←
 سلسله النسب
 نسیمه السحر ۳۱۰
 نسیم شمال (روزنامه...) ۲۹۹، ۴۱۲
 نفسیه ۲۲۸
 نقطه الکاف ۳۹۰، ۴۲۹ — ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶ — ۴۷۹، ۴۸۴ — ۴۸۶
 نگارستان دارا ۲۶۴
 نل و دمن ۲۲۵
 نمکدان ۲۸۴
 نمکدان حقیقت ۲۳۸
 نوبهار (روزنامه...) ۲۹۹، ۴۱۲
 نوروزنامه ختام ۴۵۶
 واردات القلبیه ۳۷۶
 وافی ۳۱۱
 وجه دین ۴۲۵
 وحید (مجله...) ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۷۴، ۴۸۳
 الودیعہ ۳۲۹
 وزیر لنکران (نمایشنامه) ۴۰۵، ۴۰۷
 وسائل ۳۱۱
 وضع ایران در سال ۱۶۶۰، ۲۳، ۱۲۲
 وطن یا خود سیلیسترا (نمایشنامه) ۴۰۷
 وفيات الاعیان ۳۹۱
 وکلای مرافعه ۴۰۶
 الهدایه ۳۷۶

۵۳۲ / تاریخ ادبیات ایران

هفت اقلیم ۲۱۷، ۲۳۲، ۳۹۲

هفت پیکر ۲۱۲

هفت کشور ۲۲۵

هفت منظر ۲۱۲

یغما (مجله...) ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۸۴، ۴۸۵

یکسال در میان ایرانیان ۱۶۳، ۳۸۱

ینابیع الاسلام ۴۷۵

یوسف شاه سراج (نمایشنامه) ۴۰۶

یوسف وزلیخای آذر ۲۵۸



فهرست نام سلسله ها، فرقه ها، قبایل و طوایف

آق قویونلو ۳۶، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۴،	افطحیه ۳۳۹
۷۷ — ۷۹، ۸۵	امامیه ۳۰، ۳۱، ۶۵
آل بویه ۱۵، ۳۲	امویان ۳۴۱
اخباری ها ۳۲۴ — ۳۲۶، ۳۴۹	ایلخانیان ۵۳
ارامنه ۶۰	بابیه ۶، ۷، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۵ — ۱۵۷،
ازبکان ۷۱، ۷۴ — ۷۶، ۹۱، ۹۶،	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۹۳،
۱۰۱ — ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴،	۱۹۵، ۲۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۹،
۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۱۷،	۳۶۲، ۳۶۶ — ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۹۰،
ازبکان ماوراءالنهر ۱۰۱	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰،
ازلی ها ۶، ۳۶۸، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۳۹،	۴۴۲، ۴۴۸ — ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵،
۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۶،	۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷ — ۴۷۳، ۴۷۷،
اسماعیلیه ۷، ۳۰، ۳۱، ۱۵۳، ۱۵۴،	۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۷
۳۳۸، ۳۳۹	بایندریه ← آق قویونلو
اشاعره ۳۳۲	بکتاشیه ۴۷۳
اصولی ها ۳۲۴ — ۳۲۶، ۳۴۹	بهایی ها ۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲،
اعراب ۱۳۳، ۱۳۵	۳۰۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹،
افاغته ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹ — ۱۳۹،	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۳۹،
۱۴۴، ۱۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷،	۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۹، ۴۷۰،
۲۵۸، ۳۹۴	۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۴

۵۳۴/ تاریخ ادبیات ایران

زیدیه ۳۰، ۳۳۸، ۳۳۹	تاتار ۱۱، ۱۵، ۱۳۰، ۳۶۰
ساسانیان ۱۳۴	تاتارهای کریمه ۱۱۱
سلجوقیان ۱۵، ۳۱	ترکان جغتایی ۲۱۶
ستّی (نیز ← تستن) ۷، ۳۱، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۳۳۸، ۳۳۹	ترکان عثمانی ۳۸، ۷۱، ۷۴، ۷۹، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱ — ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۳، ۲۵۴، ۲۷۶، ۳۶۰، ۳۷۳
۳۴۹	ترکان غز ۳۰۲
شاملو ۲۸	ترکمانان ۱۰۲، ۱۴۳
شاه خلیل اللّهی ۱۵۴	ترکمانان آق قویونلو ۲۱۴
شاهسون ۱۱۳، ۱۲۶	تستن ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۹۲
شاه نعمت اللّهی ۳۹۴	تشیع ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹ — ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۶۸ — ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۹۲، ۴۵۸
شیخیه ۱۵۷، ۳۰۷، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵	تیموریان ۳۹، ۷۴، ۲۱۳
۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۶ — ۳۶۸، ۳۷۵	ثابتین ۶
۴۷۱، ۴۷۳	جبریون ۳۷۰
شیروانشاهیان ۱۰۴	حروفیه ۴۷۳
شیعه (نیز ← تشیع) ۷، ۲۷، ۲۸، ۳۰ — ۳۳، ۳۶، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۱۳۰، ۱۹۵، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۳۱	حیدریه ۷۷
صابیون ۳۴۷	خوارزمشاهیان ۱۵
صفویه ۲، ۷، ۸، ۱۵ — ۱۸، ۲۱، ۲۳ — ۲۵، ۲۷ — ۲۹، ۳۲ — ۳۴، ۳۷ — ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۹، ۷۸، ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۹ — ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۱ — ۳۶۴، ۳۸۹	دیالمه ۴۴
۴۲۲	ذوالقدر ۸۶
	روملو ۲۸
	زردشتیان ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۸، ۳۶۹، ۳۹۶
	زندیه ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴

لزگی‌ها ۱۳۳، ۱۴۳	صوفیان ترک (روملو) ۵۷
مارقین ۳۳۹	صوفیه ۵۸، ۶۱، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۴۹
متاوله ← متولی	۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۹۶، ۴۹۴
متولی ۲۹	طاووسیه ۳۳۹
مجوسان (نیز ← زردشتیان) ۳۴۷	عباسیان ۳۷، ۱۳۴، ۲۶۵، ۳۰۲، ۳۴۱
مزدکیان ۳۹۶	۳۷۰
مسیحیان ۳۴۷، ۳۶۶—۳۶۸، ۳۹۶	عیسویه (نیز ← مسیحیان) ۶۹
مَشاَیون ۳۷۶	غزنویان ۱۵، ۳۱
مشعشی‌ها ۶۹	غُلاة شیعه ۳۰، ۶۹، ۳۴۲، ۳۹۶
معتزله ۳۳۲، ۳۷۰	قاجاریه ۲۴، ۴۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹
مغول ۲، ۱۱، ۱۵، ۳۲، ۴۲، ۵۳، ۱۳۰	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴
۱۳۱، ۱۳۵، ۱۷۳، ۳۰۲، ۳۶۰	۱۷۶، ۲۰۷، ۲۶۳—۲۶۵، ۴۰۱
مغولان کبیر دهلی ۱۰۱	۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۶۵
منافقین ۳۴۷	قاسطین ۳۳۹
موصلو ۲۸	قزلباش ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۵۹، ۷۸، ۷۹
ناقضین ۶	۸۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲
ناکثین ۳۳۹	کاپوسین‌ها ۲۳
نقطویه ۲۱، ۴۷۳	کَرامیه ۳۳۲
واقفیه ۳۳۹	کردها ۱۳۳
یأجوج و مأجوج (قبایل...) ۳۴۶	کردهای یزیدی ۶۸
یهود ۱۸۴، ۳۴۷، ۳۶۷، ۳۹۶	کیسانیه ۳۰، ۳۳۸، ۳۳۹
یونانیان ۳۷۰	گرجیان ۶۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۴

فهرست تفصیلی مطالب

بخش اول - نکات عمده تاریخ ایران در چهار قرن اخیر

فصل اول - نظریات کلی درباره سلسله صفویه ۱۵-۴۴

در دسترس نبودن تاریخ کافی و کامل از این سلسله (۱۷) چهار منبع مهم چاپ نشده فارسی (۱۸) بی اعتباری مجموعه های تاریخی فارسی اخیر (۱۸) مثال آشکاری از تحریف تاریخ (۱۸) دون ژوان ایران (۱۹) خطای سرجان ملکم (۲۰) منابع اطلاعات ترکی (۲۲) نوشته های اروپایی معاصر صفویه (۲۳) ویژگی های بارز سلسله صفویه (۲۵) ملیت (۲۵) از چه جهت می توان گفت جنبش صفویه ملی بوده است؟ (۲۵) کاربرد گسترده واژه های ترکی در دوران صفویه (۲۷) مذهب (۲۸) ماهیت اصلی آیین شیعه (۲۸) نقل از شهرستانی (۲۹) چرا ایرانیان آیین شیعه را پذیرفتند؟ (۳۰) اختلاف شیعه و سنی اساسی است نه شخصی (۳۱) اصل و نسب صفویه (۳۲) صفویه از آغاز گروهی صوفی بوده اند (۳۳) واژه صوفی اعظم (۳۴) شاه اسماعیل مردم تبریز را به قبول مذهب شیعه وادار می کند (۳۶) شخصیت شاه اسماعیل (۳۶) مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان (۳۷) چرا اختلاف بین ترکان عثمانی و ایرانیان در این زمان این همه شدت یافت؟ (۳۸) هنر و ادبیات (۳۸) فقدان شعرای بزرگ در دوره صفوی (۳۸) علل کمبود شاعران (۴۰) نظر میرزا محمد خان قزوینی در این باره (۴۰) شاهان صفوی برای شاعران مدیحه سرا ارزش کمی قائل بودند (۴۲) ضمیمه (۴۳).

فصل دوم - از ظهور قدرت صفوی تا سال ۹۳۰ هجری ۴۵-۹۱

شاه اسماعیل و نیاکان او (۴۵) دلایل شهرت، نفوذ و عظمت شیخ صفی الدین

(۴۵) احترام رشیدالدین فضل الله برای شیخ صفی (۴۶) صفوة الصفا، کتابی بزرگ درباره زندگی شیخ صفی (۴۷) نیاکان شیخ صفی الدین (۴۸) امام هفتم موسی کاظم (۴۸) فیروز شاه زرین کلاه (۴۸) عوض الخواص (۴۹) شیخ صفی الدین (۵۰) ویژگیهای تذکرة الاولیاء نویسان اسلامی (۵۲) کودکی شیخ صفی (۵۳) شیخ زاهد گیلانی (۵۴) احوال شیخ زاهد (۵۴) وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی (۵۴) شعر شیخ صفی (۵۵) نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر (۵۵) صدرالدین در سال ۷۳۵ جانشین پدر می شود (۵۶) خواجه علی جانشین پدر می شود (۵۷) شیخ شاه (۵۷) شیخ حیدر (۵۸) قتل شیخ حیدر در میدان کارزار (۵۹) شاه اسماعیل (۶۰) اسماعیل و دو برادرش (۶۰) قتل سلطان علی برادر اسماعیل (۶۰) جان نثاری پیروان اسماعیل (۶۱) فتوحات اسماعیل از سیزده سالگی آغاز می شود (۶۲) شکست و قتل فرخ یسار پادشاه شیروان بدست اسماعیل (۶۲) جنگ شرورو تاجگذاری اسماعیل در تبریز (۶۳) تلاشهای جدی شاه اسماعیل برای ترویج تشیع (۶۳) وادار کردن مردم به قبول مذهب شیعه (۶۴) رقبای شاه اسماعیل در ایران آن زمان (۶۵) رفتار بیرحمانه با اسرا (۶۷) سفرای سلطان بایزید دوم (۶۷) فتوحات شاه اسماعیل در غرب (۶۸) تنبیه غلات شیعه در هویزه (۶۹) تسلیم لرستان (۷۰) وقایع فارس (۷۰) حمله به شروان (۷۱) دو دشمن نیرومند خارجی: ازبکها و ترکان عثمانی (۷۱) خصلت و سیمای شاه اسماعیل به روایت سیاحان اروپایی معاصر او (۷۱) قلع و قمع بیرحمانه اهل تستن (۷۳) روابط خارجی ایران در این زمان (۷۴) شیبانی یا شیبک خان و ازبکها (۷۴) قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰ (۷۵) رفتار وحشیانه با دیگر اعضاء بدن او (۷۵) مجموعه اسناد دولتی مربوط به ترکیه عثمانی (۷۶) پاسخ یعقوب پادشاه آق قویونلو به سلطان بایزید (۷۷) پاسخ سلطان بایزید به نامه مذکور (۷۷) نامه شاه اسماعیل به سلطان بایزید (۷۷) پاسخ سلطان بایزید به نامه شاه اسماعیل (۷۸) نامه شاه اسماعیل به سلطان بایزید (۷۸) پاسخ سلطان بایزید به نامه شاه اسماعیل (۷۸) نامه الوند حاکم آق قویونلو به سلطان بایزید (۷۸) پاسخ بایزید به نامه الوند (۷۸) نامه بایزید به حاجی رستم بیک (۷۸) پاسخ حاجی رستم به نامه بایزید (۷۹) نامه سلطان بایزید به سلطان قاشی قوری (۷۹) پاسخ به نامه سلطان بایزید (۷۹) افزایش خصومت میان ایران و عثمانی (۷۹) نهضت شیعه در آسیای صغیر (۸۰) کشتار شیعیان در سراسر امپراطوری عثمانی (۸۱) نامه های سلطان سلیم به فارسی (۸۵-۸۲) جنگ چالدران (۸۵) اقدامات سلطان سلیم پس از پیروزی چالدران (۸۵) یک شعر فارسی در تهنیت سلطان سلیم (۸۸) وفات سلطان سلیم و جلوس پسرش

سلیمان (۸۸) مرگ شاه اسماعیل (۸۹) وسعت مملکت او (۸۹) لیاقت و کرم او (۹۰)
عشق به شکار (۹۰) پنج جنگ بزرگ شاه اسماعیل (۹۰) ادبای معاصر شاه اسماعیل (۹۰)

فصل سوم - اوج و حضیض قدرت صفویه از زمان شاه تهماسب تا عهد شاه سلطان حسین ۱۲۷-۹۳
جلوس شاه تهماسب (۹۳) دو منبع فارسی درباره سلطنت او (۹۳) اخلاق شاه
تهماسب (۹۴) اعتقاد زیاد تهماسب به خواب (۹۵) توبه و استغفار شاه تهماسب (۹۶)
برف بی موقع به ارتش ترک صدمه می زند (۹۶) خوابهای دیگر (۹۷) روابط ناگوار
خانوادگی (۹۷) فاش کردن کار شاهزاده عثمانی (۹۸) شرحی که شاه تهماسب از این
ماجرا داده است (۹۹) امپراطور همایون در ایران (۱۰۰) روابط خارجی ایران در زمان
حکومت شاه تهماسب (۱۰۱) جنگ با ترکان عثمانی (۱۰۱) جنگ با ازبکها (۱۰۲)
شکنجه های مذهبی (۱۰۳) جنگ با گرجیان (۱۰۳) جنگ ها و اغتشاشات کوچک
(۱۰۴) تنبیه وحشیانه (۱۰۵) شاه اسماعیل دوم (۱۰۶) سلطنت کوتاه و خونین شاه اسماعیل
دوم (۱۰۶) فرار شاهزاده عباس میرزا (۱۰۷) مرگ با فضاحت شاه اسماعیل دوم (۱۰۷)
محمد خدابنده (۱۰۸) حکومت محمد خدابنده (۱۰۸) قتل پری خان خانم (۱۰۹) شاه
عباس کبیر (۱۱۰) جلوس شاه عباس کبیر (۱۱۰) شخصیت محمد خدابنده (۱۱۰) شاه
عباس کبیر از سال ۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹ (۱۱۱) خطرهایی که در زمان جلوس او ایران را تهدید
می کرد (۱۱۱) صلح با عثمانی (۱۱۲) حمله ازبکها (۱۱۲) برادران شرلی (۱۱۳) بهبود
توپخانه ایران (۱۱۳) تشکیل طایفه شاهسون (۱۱۳) غلبه بر ترکان عثمانی (۱۱۳)
شرح هایی ملال آوری که مورخین ایرانی آن زمان از این جنگها داده اند (۱۱۴) اخلاق شاه
عباس و تأسیسات و تشکیلات او (۱۱۵) سختگیری های شاه عباس (۱۱۵) حضور اجباری
در امر سیاست (۱۱۶) شاه عباس مهربانی را با سختگیری می آمیخت (۱۱۶) شهرهای مورد
علاقه شاه عباس (۱۱۶) فتوحات او (۱۱۷) مشاهیر دربار او (۱۱۷) شعرا (۱۱۸)
موسیقیدان ها (۱۱۸) مهمترین نقاط ضعف حکومت او (۱۱۸) جانشینان شاه عباس کبیر
(۱۱۹) شاه صفی (۱۱۹) شاه عباس دوم (۱۱۹) سلیمان، شاهی ظالم و هرزه (۱۲۰) شاه
سلطان حسین، یک متعصب بی حال (۱۲۱) بهترین گزارش هایی که درباره این دوره موجود
است (۱۲۲) مورخین ایرانی به نوشتن مطالبی درباره دوران اخیر سلسله صفویه راغب نبودند
(۱۲۴) نقاط ضعف سیاست شاه عباس (۱۲۶) تسلط ملاها که معروفترین آنها ملا محمد
باقر مجلسی بود (۱۲۷).

فصل چهارم - نکات عمده تاریخ ایران در دو قرن اخیر ۱۶۵ - ۱۲۹

دوران افغانه (۱۳۰) خصلت افغانها (۱۳۰) آغاز اغتشاش در قندهار (۱۳۱) میرویس در مکه (۱۳۱) پیروزی یاغیان (۱۳۲) افغانها کرمان را تصرف می‌کنند (۱۳۳) زردشتیان به افغانها می‌پیوندند (۱۳۳) پیشرفت افغانها به سوی اصفهان (۱۳۴) جنگ گلناباد (۱۳۴) یک شباهت عجیب (۱۳۴) مقایسه ای میان حمله عرب، مغول و افغان به ایران (۱۳۵) فرار شاهزاده تهماسب میرزا از اصفهان به قزوین (۱۳۶) قحطی در اصفهان (۱۳۶) تسلیم شدن اصفهان به افغانه (۱۳۷) استمداد شاه تهماسب از روسیه و عثمانی (۱۳۷) قساوت و سفاکی افغانها (۱۳۷) میر محمود شاهزادگان صفوی را کشت (۱۳۸) مرگ پطر کبیر و حمله ترکان عثمانی به ایران (۱۳۸) مذاکرات میان ترکان عثمانی و افغانها (۱۳۹) قیام نادر (۱۳۹) قتل فتحعلی خان قاجار (۱۳۹) شکست اشرف در دامغان (۱۳۹) تخلیه اصفهان و قتل شاه سلطان حسین به دست افغانها (۱۴۰) شکست افغانها در نزدیکی های تخت جمشید و مرگ اشرف (۱۴۰) دوران نادر تا زمان قتل او (۱۴۰) بی لیاقتی تهماسب (۱۴۰) پادشاهی شاه عباس سوم (۱۴۱) نبردها و پیروزی های دیگر نادر (۱۴۱) نادر به پادشاهی می‌رسد (۱۴۱) لشکر کشی به هندوستان (۱۴۲) قتل نادر (۱۴۳) آشوب و هرج و مرج پس از مرگ نادر (۱۴۴) سلسله زندیه (۱۴۵) فضایل کریم خان زند (۱۴۵) دو رقیب کریم خان (۱۴۵) از میان بردن آزاد خان افغان (۱۴۵) کریم خان رقیب قاجار خود را از پا در می‌آورد (۱۴۶) فتح بصره به دست ایرانیان (۱۴۶) مرگ کریم خان و فرار آقا محمد خان (۱۴۶) جانشینان کریم خان (۱۴۷) لطفعلی خان، آخرین عضو سلسله زندیه (۱۴۸) شجاعت، سلحشوری و بدبختی های لطفعلی خان (۱۴۹) سلطنت سلسله قاجاریه (۱۴۹) آقا محمد خان (۱۴۹) سلطنت سلسله فتحعلی شاه (۱۵۱) محمد شاه (۱۵۲) اسماعیلیه در زمان معاصر (۱۵۳) طغیان آقاخان (۱۵۴) شکست او به دست بهمن میرزا (۱۵۵) جنبش بابیه (۱۵۵) ناصرالدین شاه (۱۵۷) میرزا تقی خان امیر نظام (۱۵۸) قتل اسفبار میرزا تقی خان (۱۵۸) قیام بابی ها (۱۵۹) سوء قصد سه بابی به جان شاه (۱۶۰) جنگ ایران و انگلیس (۱۶۰) تأسیس تلگراف (۱۶۱) دیگر آثار تجدد (۱۶۱) قتل ناصرالدین شاه (۱۶۲) سالهای طوفانی بعد از ۱۳۰۸ هجری (۱۶۴) جانشینان ناصرالدین شاه (۱۶۵).

بخش دوم - شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم - بررسی کلی شعر دوران اخیر و بویژه شعر مذهبی ایرانیان ۲۰۶ - ۱۶۹

ثبات استثنایی زبان ادبی ایران (۱۶۹) توجه بی اندازه به شعر فارسی (۱۷۰) انواع شعر فارسی (۱۷۰) شعر کلاسیک (۱۷۱) اشعار کلاسیک اخیر (۱۷۱) توجه نداشتن ایرانی ها به نقد ادبی (۱۷۲) گرایش شاعران ایران به هندوستان در زمان سلطنت اولین سلاطین مغول (۱۷۴) قرن دوازدهم، یک دوران بی حاصل (۱۷۶) اشعار اتفاقی (۱۷۷) نمونه هایی از اشعار فی البداهه (۱۷۷) اشعار مذهبی (۱۷۹) بی اعتنایی شاهان صفویه نسبت به مداحان (۱۷۹) از هفت بند معروف محتشم (۱۸۰) احساسات بی ریا در این نوع اشعار (۱۸۲) مرثیه قآنی در سوگ امام حسین (۱۸۲) اشعار مذهبی متداول دیگر (۱۸۴) طنزی درباره افراد سورچران در ماه محرم (۱۸۴) عزاداری ماه محرم از دیدگاه اروپائیان (۱۸۶) اعتقاد ایرانیان به شفاعت (۱۸۷) گسترش روایات درباره امام حسین (۱۸۸) مراسم خونین عاشورا یا روز قتل (۱۸۹) کتابهای اشعار شبیه خوانی ها (۱۹۰) شعر بابی (۱۹۲) تأثیر بسیار روایتهای مربوط به امام حسین بر روحیه ایرانی (۱۹۲) شوق ایرانیان برای شهادت (۱۹۳) اعتبار بابی ها منحصرأ به سبب بی باکی شمارشان است (۱۹۳) جهان بینی مشابه در آیین فرقه بابی و تشیع (۱۹۵) میرزا نعیم سده ای، شاعر بهایی (۱۹۵) تجزیه و تحلیل شعر نعیم و دلایل درج آن در این کتاب (۲۰۰) پیشرفت یا نوآوری اندک در شعر عرفانی اخیر (۲۰۲) تصنیف (۲۰۲) تصنیف عامه پسند (۲۰۲) قدمت احتمالی تصنیف (۲۰۳) ترجمه انگلیسی دوازده تصنیف (۲۰۳) شعر سیاسی امروز (۲۰۵).

فصل ششم - دوران قبل از قاجار ۲۶۲ - ۲۰۷

گسترش قریحه شاعری در ایران (۲۰۷) محک انتخاب (۲۰۹) اختلاف ذوق و سلیقه ایرانیان با خارجیان (۲۰۹) شعرای سالهای ۹۰۶ تا ۱۰۰۹ هجری ۲۱۱ هاتفی خرجردی (۲۱۱) بابا فغانی شیرازی (۲۱۳) امیدی تهرانی (۲۱۴) اهلی ترشیزی (۲۱۶) اهلی شیرازی (۲۱۶) هلالی جغتایی (۲۱۶) لسانی شیرازی (۲۱۷) فضولی بغدادی (۲۱۹) وحشی بافقی (۲۲۰) قاری یزدی (۲۲۲) محتشم کاشانی (۲۲۲) عرفی شیرازی (۲۲۳) شهرت زیاد عرفی و فیضی در عثمانی و هندوستان (۲۲۳) مرگ مصیبت بار فیضی (۲۲۴) کتابخانه فیضی (۲۲۵) شرح حال عرفی (۲۲۶) اخلاق تند عرفی (۲۲۶) قضاوت تند آقای وین

سنت اسمیت (۲۲۹) اطلاعات با ارزش در کتاب بداونی (۲۳۰) شعرای سالهای ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۱ هجری (۲۳۰) سحابی استرآبادی (۲۳۲) نظیری نیشابوری (۲۳۳) زلالی خوانساری (۲۳۳) ظهوری ترشیزی (۲۳۴) بهاءالدین عاملی (۲۳۵) طالب آملی (۲۳۵) محبت طالب به خواهر خود (۲۳۶) شفایی (۲۳۷) میرداماد (۲۳۸) کلیم کاشانی (۲۴۱) تنفر اکثر شاعران ایرانی نسبت به هندوستان (۲۴۱) وحید قزوینی (۲۴۳) شوکت بخارایی (۲۴۴) صائب تبریزی (۲۴۵) صائب، شعر شاعران هندی را می‌ستاید (۲۴۶) گزیده‌ای از اشعار صائب (۲۴۸) بی حاصلی قرن دوازدهم هجری (۲۵۱) حزین لاهیجی (۲۵۲) تذکره حزین لاهیجی (۲۵۳) تنفر شدید حزین نسبت به هندوستان (۲۵۵) شرح احوال شاعران معاصر حزین در تذکره او (۲۵۵) لطفعلی بیگ آذر (۲۵۶) هاتف اصفهانی (۲۵۸).

فصل هفتم - شعرای زمان قاجار ۳۰۲ - ۲۶۳

تجدید حیات شعر در زمان قاجار (۲۶۳) بازگشت به سبک‌های گذشته (۲۶۴) وصال و خانواده‌اش (۲۶۵) دوبند از مسقط داوری (۲۶۶) پاداش ناچیز برای یک مداح جدید (۲۶۶) دلیل دیگر بر انحطاط مداحی (۲۶۷) شاعران انتقالی دوران انقلاب (۲۶۷) انواع قدیم شعر در خطر نابودی نیست (۲۶۸) تذکره شاعران عصر جدید (۲۶۹) مجمر زواره‌ای (۲۷۱) صبا کاشانی (۲۷۲) نشاط اصفهانی (۲۷۳) قائم مقام فراهانی (۲۷۴) روس منحوس (۲۷۶) میرزا تقی خان امیرکبیر (۲۷۶) وصال شیرازی (۲۷۷) پسران وصال (۲۷۹) توصیف فرهنگ از پاریس (۲۸۱) شاعران کم‌اهمیت‌تر (۲۸۴) قآنی (۲۸۵) نقاط قوت و ضعف قآنی (۲۸۷) شعری از قآنی با زبان لکنت دار (۲۹۰) کتاب پریشان (۲۹۱) فروغی بسطامی (۲۹۱) گرایشهای صوفیانه (۲۹۱) یغمای جندقی (۲۹۲) حمله قآنی به یغما (۲۹۳) محتویات کلیات یغما (۲۹۳) هجویات یغما (۲۹۴) نوحه سینه زنی (۲۹۵) هزل گویی و تقوی (۲۹۷) سپهر، هدایت، و شبانی (۲۹۸) مکتب جدید شاعران پس از انقلاب (۲۹۸) ادیب الممالک (۲۹۹) مختصری از وقایع زندگی اش (۳۰۰) سنجش شعر او (۳۰۱).

فصل هشتم - مذهب شیعه و نمایندگان ۳۵۸ - ۳۰۵

سلسله مراتب در تشیع (۳۰۵) جالب بودن علوم دینی برای مردم بلند پرواز (۳۰۶) دست نیافتن خارجی‌ان بر مآلها (۳۰۶) قصص العلماء (۳۰۷) علم الرجال (۳۰۷)

مجالس المؤمنین (۳۰۹) روضات الجنّات (۳۰۹) نجوم السماء (۳۰۹) کشف الحجب و الاستار (۳۱۰) گزیده آثار شاعران شیعه (۳۱۰) مقایسه آثار مذکور (۳۱۰) فقدان کتب فقهی شیعه در اوایل دوران صفویه (۳۱۲) شرح حال یک طلبه علوم دینی: سید نعمت الله جزایری (۳۱۲) گامهای نخستین در کسب علم (۳۱۳) سختگیری معلمان (۳۱۳) استاد نادان (۳۱۳) مشکلات سفر در طلب علم (۳۱۴) تحصیل در شرایط مشقت بار (۳۱۴) از بصره به شیراز (۳۱۵) در مدرسه شیراز (۳۱۵) رنج سرما و گرسنگی (۳۱۵) یک استاد سختگیر (۳۱۶) زندگی یک طلبه بی چیز در شیراز (۳۱۶) مورد لطف ملا محمد باقر مجلسی قرار می گیرد (۳۱۷) ارزش این سند زنده (۳۱۸) قدرت و مقام مجتهدین در زمان شاهان صفویه و جانشینانشان (۳۱۸) شاهزاده ای در بهشت کاخ می خرد (۳۲۰) نمونه هایی از قدرت روحانیون در دوران اخیر (۳۲۱) فتوی (۳۲۲) جنبه مثبت روحانیان (۳۲۳) جنبه منفی بعضی از روحانیان (۳۲۳) اخباری ها و اصولی ها (۳۲۴) آخوندهای قشری (۳۲۶) آثار ادبی علماء (۳۲۶) فقه (۳۲۷) سؤال و جواب (۳۲۸) عقاید مذهبی مرسوم در میان شیعیان (۳۳۰) عقاید الشیعه: مقدمه، مشکوة اول (۳۳۱) ردّ بر صوفیه، توحید صفاتی، توحید خلقی (۳۳۲) ردّ بر غلات، توحید عبادتی (۳۳۳) مشکوة دوم: عدالت الهی (۳۳۴) جبر و اختیار (۳۳۴) مشکوة سوم: درباره نبوت عامه و خاصه (۳۳۵) پیامبری محمد (ص) قرآن (۳۳۶) اتمی بودن پیامبر، کرامات پیغمبر، معراج پیغمبر، عقاید متفرقه درباره پیامبر (۳۳۷) مشکوة چهارم: درباره امامت (۳۳۸) امامت (۳۳۸) آگاهی از پیامبر و امامان (۳۳۹) علی بن ابیطالب (۳۳۹) فاطمه، حسن و حسین (۳۴۰) محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، علی الرضا، محمد تقی، علی النقی، حسن العسکری، امام مهدی (۳۴۱) خصایص ائمه (۳۴۲) مشکوة پنجم: عقاید مربوط به مرگ، عقوبت و دنیای پس از مرگ (۳۴۲) سؤال و جواب قبر (۳۴۳) فشار قبر (۳۴۳) عالم برزخ، احوال رفتگان قبل از رستاخیز (۳۴۴) درباره ارواح خبیثه (۳۴۵) خاتمه: عقاید مربوط به بازگشت امام دوازدهم (۳۴۵) غیبت امام، علایم آخر زمان، قیامت صغری، قیامت کبری (۳۴۶) هفت طبقه دوزخ، پل صراط، اعراف (۳۴۷) خاتمه: در معنی کفر و ایمان (۳۴۸) تقسیمات کلی افکار مذهبی در ایران (۳۴۹) تقسیمات گوبینو (۳۴۹) خاندان مجلسی (۳۵۰) علمای بزرگ قبل از صفویه: کلینی، شیخ صدوق، غلام الهدی، نجاشی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، محقق اول، علامه حلی، شهید اول (۳۵۳ - ۳۵۲) علمای دوران صفویه و بعد از آن: محقق ثانی، مقدّس اردبیلی، میرداماد، شیخ بهایی، ملا محسن فیض، میرفندرسکی، ملا صدرا، ملا عبدالرزاق

لاهیجی، ملا محمد تقی مجلسی، ملا محمد باقر مجلسی، بحر العلوم، سید محمد باقر رشتی، شیخ احمد احسایی، ملا احمد نراقی، حاجی ملا هادی سبزواری (۳۵۸ - ۳۵۳).

فصل نهم - نثرنویسان تا سال ۱۲۶۶ هجری ۴۰۰ - ۳۵۹

انواع نثر (۳۵۹) انحطاط نثر در زمان تسلط مغولان و بیگانگان دیگر (۳۶۰) بهبود نثر در زمانهای اخیر (۳۶۰) نمونه ای از عبارت پردازی های بی مورد (۳۶۱) تقسیم بندی آثار منشور (۳۶۲) فقه: کتب آثار فقهی فارسی (۳۶۲) کتابهای فقهی عامه پسند در زبان فارسی (۳۶۳) دستاورد مجلسی ها (۳۶۴) طبقه بندی آثار فقهی فارسی (۳۶۵) سبک ساده این آثار (۳۶۵) آثار جدلی: در رد اهل تستن، در رد صوفیه، در رد مسیحیان، در رد شیخیه، در رد بابی ها و بهایی ها (۳۶۹ - ۳۶۶) فلسفه: تقسیمات فلسفی (۳۶۹) شیعه و معتزله (۳۷۰) مدیون بودن فیلسوفان اسلام به فیلسوفان یونانی (۳۷۰) شش فیلسوف معروف معاصر (۳۷۲) حکمت و کلام (۳۷۲) شیخ بهایی (۳۷۳) ملا صدرا (۳۷۴) تأثیر عقاید او در فرقه های شیخیه و بابی (۳۷۵) آثار عمده او (۳۷۵) گزارش اقبال لاهوری از فلسفه او (۳۷۶) ملا محسن فیض (۳۷۷) مسافرتهايش در جستجوی علم (۳۷۸) خصومت شیخ احمد احسایی با ملا محسن (۳۷۸) ملا محسن بریک مبلغ غلبه می کند (۳۷۸) عبدالرزاق لاهیجی (۳۵۰) میرفندرسکی (۳۸۰) حاج ملا هادی سبزواری (۳۸۰) آثار او (۳۸۱) علوم (۳۸۱) تطور علوم عربی و ارتباط آن با حکمت (۳۸۱) مسلمانان بر میراث تمدن یونان چه افزودند؟ (۳۸۲) شهرت رازی به عنوان عالم طرفدار تجربه (۳۸۲) انحطاط علم پس از حمله مغول (۳۸۳) علمای اسلام تا چه حد مستقلاً به مشاهده پرداخته اند؟ (۳۸۴) تحقیقات جاحظ درباره غرایز مورچگان (۳۸۴) علوم جدید اروپایی در ایران (۳۸۵) علوم خفیه (۳۸۶) تاریخ: تواریخ عمومی، اختصاصی و محلی (۳۸۷) تأثیر بد تاریخ و صاف (۳۸۸) برخی از تواریخ معتبر فارسی در قرون اخیر (۳۸۹) کیفیت ناپسند اغلب تواریخ عمومی فارسی (۳۸۹) نشانه های پیشرفت در عصر جدید (۳۹۰) زندگی نامه ها و سرگذشت های رجال به قلم خود آنان و سفرنامه ها (۳۹۱) روضات الجنات (۳۹۲) قصص العلماء (۳۹۳) نجوم السماء و دیگر کتابهای تذکره علماء مذهبی (۳۹۳) خطاطان (۳۹۳) زندگی نامه ها (۳۹۴) سفرنامه ها (۳۹۴) بستان السیاحه (۳۹۴) مطلع الشمس (۳۹۸) دیگر آثار اعتماد السلطنه (۳۹۹) گنج دانش حکیم (۳۹۹).

فصل دهم — مهمترین پیشرفت‌های سالهای اخیر ۴۲۵ — ۴۰۱

تأثیرات تجدّد طلبی (۴۰۱) دارالفنون (۴۰۲) تأثر (۴۰۲) نمایشهای میرزا جعفر قراچه داغی (۴۰۵) سه نمایشنامه از ملکم خان (۴۰۶) روزنامه تی‌آر (۴۰۶) رمان (۴۰۷) رمان عشق و سلطنت (۴۰۷) رمان دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (۴۰۹) شرلوک هلمس در ایران و ترکیه (۴۰۹) سیاحتنامه ابراهیم بیگ و علّت عشق و شوق او به این کار (۴۱۰) ترجمه فارسی حاجی بابای اصفهانی (۴۱۰) مطبوعات (۴۱۱) رواج چاپ در ایران (۴۱۱) پنج روزنامه مهم (۴۱۱) چرند و پرند (۴۱۲) ابتکار دهخدا در نظم و نشر (۴۱۷) دوازده سال اخیر تا سال ۱۹۲۳ (۴۱۷) ایران و آلمان (۴۱۸) روزنامه کاوه در دوره قدیم (۴۱۸) دوره جدید کاوه (۴۱۸) مقالات مهم دوره قدیم کاوه (۴۱۹) ارزش والای ادبی و انتقادی دوره جدید کاوه (۴۱۹) توصیف اهداف دوره جدید کاوه (۴۲۰) برخی مقالات جالب در دوره جدید کاوه (۴۲۱) ترجیح تحصیلات آلمانی بر فرانسوی برای دانشجویان ایرانی (۴۲۳) مطبوعات ایران پس از جنگ بین‌المللی (۴۲۳) چاپخانه کاویانی در برلن (۴۲۴) خدمات ارزنده این چاپخانه به تحقیقات علمی (۴۲۴).

پیوست ۴۲۷

کتابی بی‌نام با نامی تازه (مقالاتی از استاد محیط طباطبایی درباره نقطه الکاف) ۴۹۴ — ۴۲۹

فهرست نام اشخاص ۴۹۵

فهرست نام کتابها، مجلات و روزنامه‌ها ۵۲۳

فهرست نام سلسله‌ها، فرقه‌ها، قبایل و طوایف ۵۳۳



دکتر بهرام مقصدادی پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه در زادگاهش رشت، از دانشسرای عالی تهران درجه لیسانس زبان انگلیسی گرفت، سپس جزو شاگردان اول به هزینه دولت ایران به آمریکا رفت و از دانشگاه کلمبیا موفق به اخذ دانشنامه های فوق لیسانس و دکتری در رشته ادبیات انگلیس گردید. در سال ۱۳۴۸ به ایران مراجعت کرد و با سمت استادیاری در گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران مشغول بکار شد. در سال ۱۳۵۷ به دعوت دانشگاه واشینگتن آمریکا دروس ادبیات تطبیقی را به مدت یکسال در آن دانشگاه تدریس کرد.

دکتر مقصدادی کتابهای: **شرق بهشت از جان اشتینبک، آمریکا از فرانتس کافکا** را ترجمه، **کتاب شناختی از کافکا** (نشر گفتار) را تألیف و کتابهای **یادداشت های روزانه کافکا** و **نقد شعر** را نیز در دست تألیف دارد.

ایشان در حدود صد مقاله درباره ادبیات و نقد ادبی در مجله های ادبی چون: **راهنمای کتاب**، **سخن**، **نگین**، **بررسی کتاب**، **کیهان فرهنگی** و **ادبستان** و منتشر کرده است.



اُمّات مُروارید